Persian (Farsi): Unlocked Literal Bible for 1 Corinthians, 1 John, 1 Peter, 1 Thessalonians, 1 Timothy, 2 Corinthians, 2 John, 2 Peter, 2 Thessalonians, 2 Timothy, 3 John, Acts, Colossians, Ephesians, Galatians, Hebrews, James, John, Jude, Luke, Mark, Matthew, Philemon, Philippians, Revelation, Romans, Titus

Formatted for Translators

©2022 Wycliffe Associates

Released under a Creative Commons Attribution-ShareAlike 4.0 International License.

Bible Text: The English Unlocked Literal Bible (ULB)

©2017 Wycliffe Associates

Available at <https://bibleineverylanguage.org/translations>

The English Unlocked Literal Bible is based on the unfoldingWord® Literal Text, CC BY-SA 4.0. The original work of the unfoldingWord® Literal Text is available at [https://unfoldingword.bible/ult/](https://nam12.safelinks.protection.outlook.com/?url=https%3A%2F%2Funfoldingword.bible%2Fult%2F&data=02%7C01%7Cmarv_lucas%40wycliffeassociates.org%7Cab3b29dbe7fc44554aeb08d8080e8e70%7C7baa11086adb4be299cf00a4872ab1cf%7C0%7C0%7C637268205914531190&sdata=SW2KxVr%2BcxHGAgMpv602NzoYenorfHi9bOs2SNzVpR4%3D&reserved=0).

The ULB is licensed under the Creative Commons Attribution-ShareAlike 4.0 International License.

Notes: English ULB Translation Notes

©2017 Wycliffe Associates

Available at <https://bibleineverylanguage.org/translations>

The English ULB Translation Notes is based on the unfoldingWord translationNotes, under CC BY-SA 4.0. The original unfoldingWord work is available at <https://unfoldingword.bible/utn>.

The ULB Notes is licensed under the Creative Commons Attribution-ShareAlike 4.0 International License.

To view a copy of the CC BY-SA 4.0 license visit <http://creativecommons.org/licenses/by-sa/4.0/>

Below is a human-readable summary of (and not a substitute for) the license.

**You are free to:**

* **Share**— copy and redistribute the material in any medium or format.
* **Adapt**— remix, transform, and build upon the material for any purpose, even commercially.

The licensor cannot revoke these freedoms as long as you follow the license terms.

**Under the following conditions:**

* **Attribution**— You must attribute the work as follows: “Original work available at <https://BibleInEveryLanguage.org>.” Attribution statements in derivative works should not in any way suggest that we endorse you or your use of this work.
* **ShareAlike**— If you remix, transform, or build upon the material, you must distribute your contributions under the same license as the original.
* **No additional restrictions**— You may not apply legal terms or technological measures that legally restrict others from doing anything the license permits.

**Notices:**

You do not have to comply with the license for elements of the material in the public domain or where your use is permitted by an applicable exception or limitation.

No warranties are given. The license may not give you all of the permissions necessary for your intended use. For example, other rights such as publicity, privacy, or moral rights may limit how you use the material.



TOC \o "1-2" \h \z \uRight-click to update field (doing so will insert table of contents).

Page left intentionally blank

## متی

Chapter 1

1کتاب نسب نامه عیسی مسیح بن داود بن ابراهیم،2ابراهیم اسحاق را آورد و اسحاق یعقوب را آورد و یعقوب یهودا و برادران او را آورد.3و یهودا، فارَص و زارَح را از تامار آورد و فارَص، حَصْرون را آورد و حَصْرون، اَرام را آورد.4و اَرام، عَمِّیناداب را آورد و عَمّیناداب، نَحشون را آورد و نَحْشون، شَلْمون را آورد.5و شَلْمون، بوعَز را از راحاب آورد و بوعَز، عوبید را از راعوت آورد و عوبید، یَسّا را آورد.6و یَسّا داود پادشاه را آورد و داود پادشاه، سلیمان را از زن اوریّا آورد.7و سلیمان، رَحَبْعام را آورد و رَحبْعام، اَبِیَّا را آورد و اَبِیّا، آسا را آورد.8و آسا، یَهوشافاط را آورد و یَهوشافاط، یورام را آورد و یورام، عُزیّا را آورد.9و عُزیّا، یوتام را آورد و یوتام، اَحاز را آورد و اَحاز، حِزْقیَّا را آورد.10و حِزْقیّا، مَنَسّی را آورد و مَنَسّی، آمون را آورد و آمون، یوشیّا را آورد.11و یوشیَّا، یَکُنیا و برادرانش را در زمان جلای بابِل آورد.12و بعد از جلای بابل، یَکُنْیا، سَألْتیئیل را آورد و سَأَلْتیئیل، زَرُوبابِل را آورد.13زَرُوبابِل، اَبیهود را آورد و اَبیهود، ایلیاقیم را آورد و ایلیاقیم، عازور را آورد.14و عازور، صادوق را آورد و صادوق، یاکین را آورد و یاکین، ایلَیهُود را آورد.15و ایلیهود، ایلعازَر را آورد و ایلعازَر، مَتّان را آورد و مَتّان، یعقوب را آورد.16و یعقوب، یوسف شوهر مریم را آورد که عیسی مُسمّیٰ به مسیح از او متولّد شد.17پس تمام طبقات، از ابراهیم تا داود چهارده طبقه است، و از داود تا جلای بابِل چهارده طبقه، و از جلای بابِل تا مسیح چهارده طبقه.18امّا ولادت عیسی مسیح چنین بود که چون مادرش مریم به یوسف نامزد شده بود، قبل از آنکه با هم آیند، او را از روح‌القدس حامله یافتند.19و شوهرش یوسف چونکه مرد صالح بود و نخواست او را عبرت نماید، پس اراده نمود او را به پنهانی رها کند.20امّا چون او در این چیزها تفکّر می‌کرد، ناگاه فرشته خداوند در خواب بر وی ظاهر شده، گفت، ای یوسف پسر داود، از گرفتن زن خویش مریم مترس، زیرا که آنچه در وی قرار گرفته است، از روح‌القدس است.21و او پسری خواهد زایید و نام او را عیسی خواهی نهاد، زیرا که او امّت خویش را از گناهانشان خواهد رهانید.22،و این همه برای آن واقع شد تا کلامی که خداوند به زبان نبی گفته بود، تمام گردد،23که اینک، باکره آبستن شده پسری خواهد زایید و نام او را عمّانوئیل خواهند خواند که تفسیرش این است، خدا با ما.24پس چون یوسف از خواب بیدار شد، چنانکه فرشتهٔ خداوند بدو امر کرده بود، به عمل آورد و زن خویش را گرفت25و تا پسر نخستین خود را نزایید، او را نشناخت؛ و او را عیسی نام نهاد.

Chapter 2

1و چون عیسی در ایّام هیرودیسِ پادشاه در بیتْ‌لَحِم یهودیه تولّد یافت، ناگاه مجوسی چند از مشرق به اُورْشلیم آمده، گفتند،2کجاست آن مولود که پادشاه یهود است زیرا که ستاره او را در مشرق دیده‌ایم و برای پرستش او آمده‌ایم؟3امّا هیرودیس پادشاه چون این را شنید، مضطرب شد و تمام اُوْرشلیم با وی.4پس همهٔ رؤسایِ کَهَنه و کاتبانِ قوم را جمع کرده، از ایشان پرسید که، مسیح کجا باید متولّد شود؟5بدو گفتند، در بیت لحمِ یهودیّه زیرا که از نبی چنین مکتوب است،6و تو ای بیت لحم، در زمین یهودا از سایر سرداران یهودا هرگز کوچکتر نیستی، زیرا که از تو پیشوایی به ظهور خواهد آمد که قوم من اسرائیل را رعایت خواهد نمود.7آنگاه هیرودیس مجوسیان را در خلوت خوانده، وقت ظهور ستاره را از ایشان تحقیق کرد.8پس ایشان را به بیت‌لحم روانه نموده، گفت، بروید و از احوال آن طفل بتد قیق تفحّص کنید و چون یافتید مرا خبر دهید تا من نیز آمده، او را پرستش نمایم.9چون سخن پادشاه را شنیدند، روانه شدند که ناگاه آن ستاره‌ای که در مشرق دیده بودند، پیش روی ایشان می‌رفت تا فوق آنجایی که طفل بود رسیده، بایستاد.10و چون ستاره را دیدند، بی‌نهایت شاد و خوشحال گشتند11و به خانه درآمده، طفل را با مادرش مریم یافتند و به روی در افتاده، او را پرستش کردند و ذخایر خود را گشوده، هدایای طلا و کُنْدُر و مُّر به وی گذرانیدند.12و چون در خواب وحی بدیشان در رسید که به نزد هیرودیس بازگشت نکنند، پس از راه دیگر به وطن خویش مراجعت کردند.13و چون ایشان روانه شدند، ناگاه فرشته خداوند در خواب به یوسف ظاهر شده، گفت، برخیز و طفل و مادرش را برداشته به مصر فرار کن و در آنجا باش تا به تو خبر دهم، زیرا که هیرودیس طفل را جستجو خواهد کرد تا او را هلاک نماید.14پس شبانگاه برخاسته، طفل و مادر او را برداشته، بسوی مصر روانه شد15و تا وفات هیرودیس در آنجا بماند، تا کلامی که خداوند به زبان نبی گفته بود تمام گردد که، از مصر پسر خود را خواندم.16چون هیرودیس دید که مجوسیان او را سُخْریّه نموده‌اند، بسیار غضبناک شده، فرستاد و جمیع اطفالی را که در بیت لحم و تمام نواحی آن بودند، از دو ساله و کمتر موافق وقتی که از مجوسیان تحقیق نموده بود، به قتل رسانید.17آنگاه کلامی که به زبان اِرمیای نبی گفته شده بود، تمام شد،18آوازی در رامه شنیده شد، گریه و زاری و ماتم عظیم که راحیل برای فرزندان خود گریه می‌کند و تسلّی نمی‌پذیرد زیرا که نیستند.19امّا چون هیرودیس وفات یافت، ناگاه فرشته خداوند در مصر به یوسف در خواب ظاهر شده، گفت،20برخیز و طفل و مادرش را برداشته، به زمین اسرائیل روانه شو زیرا آنانی که قصد جان طفل داشتند فوت شدند.21پس برخاسته، طفل و مادر او را برداشت و به زمین اسرائیل آمد.22امّا چون شنید که اَرْکلاؤُس به جای پدر خود هیرودیس بر یهودیه پادشاهی می‌کند، از رفتن بدان سمت ترسید و در خواب وحی یافته، به نواحی جلیل برگشت.23و آمده در بَلْده‌ای مسمّیٰ به ناصره ساکن شد، تا آنچه به زبان انبیا گفته شده بود تمام شود که، به ناصری خوانده خواهد شد.

Chapter 3

1و در آن ایّام، یحیی تعمید‌دهنده در بیابان یهودیّه ظاهر شد و موعظه کرده، می‌گفت،2توبه کنید، زیرا ملکوت آسمان نزدیک است.3زیرا همین است آنکه اشعیای نبی از او خبر داده، می‌گوید، صدای ندا کننده‌ای در بیابان که راه خداوند را مهیّا سازید و طُرُق او را راست نمایید.4و این یحیی لباس از پشم شتر می‌داشت و کمربند چرمی بر کمر، و خوراک او از ملخ و عسل برّی می‌بود5در این‌ وقت‌، اورشلیم‌ و تمام‌ یهودیه‌ و جمیع‌ حوالی اُردُنّ نزد او بیرون‌ میآمدند،6و به‌ گناهان‌ خود اعتراف‌ كرده‌، در اُرْدُن‌ از وی تعمید مییافتند.7پس‌ چون‌ بسیاری از فریسیان‌ و صدّوقیان‌ را دید كه‌ بجهت‌ تعمید وی میآیند، بدیشان‌ گفت‌: «ای افعیزادگان‌، كِه‌ شما را اعلام‌ كرد كه‌ از غضب‌ آینده‌ بگریزید؟8اکنون ثمرهٔ شایستهٔ توبه بیاورید،9و این سخن را به‌خاطر خود راه مدهید که پدر ما ابراهیم است، زیرا به شما می‌گویم خدا قادر است که از این سنگها فرزندان برای ابراهیم برانگیزاند.10و الحال تیشه بر ریشهٔ درختان نهاده شده است، پس هر درختی که ثمرهٔ نیکو نیاورد، بریده و در آتش افکنده شود.11من شما را به آب بجهت توبه تعمید می‌دهم. لکن او که بعد از من می‌آید از من تواناتر است که لایق برداشتن نعلین او نیستم؛ او شما را به روح‌القدس و آتش تعمید خواهد داد.12او غربال خود را در دست دارد و خرمن خود را نیکو پاک کرده، گندم خویش را در انبار ذخیره خواهد نمود، ولی کاه را در آتشی که خاموشی نمی‌پذیرد خواهد سوزانید.13آنگاه عیسی از جلیل به اُرْدُن نزد یحیی آمد تا از او تعمید یابد.14امّا یحیی او را منع نموده، گفت، من احتیاج دارم که از تو تعمید یابم و تو نزد من می‌آیی؟15عیسی در جواب وی گفت، الآن بگذار زیرا که ما را همچنین مناسب است تا تمام عدالت را به کمال رسانیم. پس او را واگذاشت.16امّا عیسی چون تعمید یافت، فوراً از آب برآمد که در ساعت آسمان بر وی گشاده شد و روح خدا را دید که مثل کبوتری نزول کرده، بر وی می‌آید.17آنگاه خطابی از آسمان در رسید که این است پسر حبیب من که از او خشنودم.

Chapter 4

1آنگاه عیسی به دست روح به بیابان برده شد تا ابلیس او را تجربه نماید.2و چون چهل شبانه‌روز روزه داشت، آخر گرسنه گردید.3پس تجربه‌کننده نزد او آمده، گفت، اگر پسر خدا هستی، بگو تا این سنگها نان شود.4در جواب گفت، مکتوب است انسان نه محض نان زیست می‌کند، بلکه به هر کلمه‌ای که از دهان خدا صادر گردد.5آنگاه ابلیس او را به شهر مقدّس برد و بر کنگره هیکل برپا داشته،6به وی گفت، اگر پسر خدا هستی، خود را به زیر انداز، زیرا مکتوب است که فرشتگان خود را دربارهٔ تو فرمان دهد تا تو را به دستهای خود برگیرند، مبادا پایت به سنگی خورد.7عیسی وی را گفت، و نیز مکتوب است خداوند خدای خود را تجربه مکن.8پس ابلیس او را به کوهی بسیار بلند برد و همهٔ ممالک جهان و جلال آنها را بدو نشان داده،9به وی گفت، اگر افتاده مرا سجده کنی، همانا این همه را به تو بخشم.10آنگاه عیسی وی را گفت، دور شو ای شیطان، زیرا مکتوب است که خداوند خدای خود را سجده کن و او را فقط عبادت نما.11در ساعت ابلیس او را رها کرد و اینک، فرشتگان آمده، او را پرستاری می‌نمودند.12و چون عیسی شنید که یحیی گرفتار شده است، به جلیل روانه شد،13و ناصره را ترک کرده، آمد و به کفرناحوم، به کنارهٔ دریا در حدود زبولون و نفتالیم ساکن شد.14تا تمام گردد آنچه به زبان اشعیای نبی گفته شده بود15که، زمین زبولون و زمین نفتالیم، راه دریا آن طرف اُرْدُن، جلیلِ امّت‌ها؛16قومی که در ظلمت ساکن بودند، نوری عظیم دیدند و برنشینندگان دیار موت و سایه آن نوری تابید.17از آن هنگام عیسی به موعظه شروع کرد و گفت، توبه کنید زیرا ملکوت آسمان نزدیک است.18و چون عیسی به کناره دریای جلیل می‌خرامید، دو برادر، یعنی شمعون مسمّیٰ به پطرس و برادرش اندریاس را دید که دامی در دریا می‌اندازند، زیرا صیّاد بودند.19بدیشان گفت، از عقب من آیید تا شما را صیّاد مردم گردانم.20در ساعت دامها را گذارده، از عقب اوروانه شدند.21و چون از آنجا گذشت، دو برادر دیگر یعنی یعقوب، پسر زِبِدی و برادرش یوحنّا را دید که در کشتی با پدر خویش زِبِدی، دامهای خود را اصلاح می‌کنند؛ ایشان را نیز دعوت نمود.22در حال، کشتی و پدر خود را ترک کرده، از عقب او روانه شدند.23و عیسی در تمام جلیل می‌گشت و در کنایس ایشان تعلیم داده، به بشارت ملکوت موعظه همی نمود و هر مرض و هر درد قوم را شفا می‌داد.24و اسم او در تمام سوریّه شهرت یافت، و جمیع مریضانی که به انواع امراض و دردها مبتلا بودند و دیوانگان و مصروعان و مفلوجان را نزد او آوردند، و ایشان را شفا بخشید.25و گروهی بسیار از جلیل و دیکاپولِس و اُورشلیم و یهودیّه و آن طرف اُرْدُن در عقب او روانه شدند.

Chapter 5

1و گروهی بسیار دیده، بر فراز کوه آمد. و وقتی که او بنشست، شاگردانش نزد او حاضر شدند.2آنگاه دهان خود را گشوده، ایشان را تعلیم داد و گفت،3خوشابحال مسکینان در روح، زیرا ملکوت آسمان از آن ایشان است.4خوشابحال ماتمیان، زیرا ایشان تسلّی خواهند یافت.5خوشابحال حلیمان، زیرا ایشان وارث زمین خواهند شد.6خوشابحال گرسنگان و تشنگان عدالت، زیرا ایشان سیر خواهند شد.7خوشابحال رحم‌کنندگان، زیرا بر ایشان رحم کرده خواهد شد.8خوشابحال پاکدلان، زیرا ایشان خدا را خواهند دید.9خوشابحال صلح‌کنندگان، زیرا ایشان پسران خدا خوانده خواهند شد.10خوشابحال زحمتکشان برای عدالت، زیرا ملکوت آسمان از آن ایشان است.11خوشحال باشید چون شما را فحش گویند و جفا رسانند، و بخاطر من هر سخن بدی بر شما کاذبانه گویند.12خوش باشید و شادی عظیم نمایید، زیرا اجر شما در آسمان عظیم است زیرا که به همینطور بر انبیای قبل از شما جفا می‌رسانیدند.13شما نمک جهانید! لیکن اگر نمک فاسد گردد، به کدام چیز باز نمکین شود؟ دیگر مصرفی ندارد جز آنکه بیرون افکنده، پایمال مردم شود.14شما نور عالمید. شهری که بر کوهی بنا شود، نتوان پنهان کرد.15و چراغ را نمیافروزند تا آن را زیر پیمانه نهند، بلکه تا بر چراغدان گذارند؛ آنگاه به همهٔ کسانی که در خانه باشند، روشنایی می‌بخشد.16همچنین بگذارید نور شما بر مردم بتابد تا اعمال نیکوی شما را دیده، پدر شما را که در آسمان است تمجید نمایند17گمان مبرید که آمده‌ام تا تورات یا صُحُف انبیا را باطل سازم. نیامده‌ام تا باطل نمایم، بلکه تا تمام کنم.18زیرا هر آینه به شما می‌گویم، تا آسمان و زمین زایل نشود، همزه یا نقطه‌ای از تورات هرگز زایل نخواهد شد تا همه واقع شود.19پس هر که یکی از این احکام کوچکترین را بشکند و به مردم چنین تعلیم دهد، در ملکوت آسمان کمترین شمرده شود. امّا هر که به عمل آورد و تعلیم نماید، او در ملکوت آسمان بزرگ خوانده خواهد شد.20زیرا به شما می‌گویم، تا عدالت شما بر عدالت کاتبان و فریسیان افزون نشود، به ملکوت آسمان هرگز داخل نخواهید شد.21شنیده‌اید که به اوّلین گفته شده است، قتل مکن؛ و هر که قتل کند سزاوار حکم شود.22لیکن من به شما می‌گویم، هر که به برادر خود بی‌سبب خشم گیرد، مستوجب حکم باشد و هر که برادر خود را راقا گوید، مستوجب قصاص باشد و هر که احمق گوید، مستحّق آتش جهنّم بُوَد.23پس هرگاه هدیه خود را به قربانگاه ببری و آنجا به خاطرت آید که برادرت بر تو حقّی دارد،24هدیه خود را پیش قربانگاه واگذار و رفته، اوّل با برادر خویش صلح نما و بعد آمده، هدیه خود را بگذران.25با مدّعی خود مادامی که با وی در راه هستی صلح کن، مبادا مدّعی، تو را به قاضی سپارد و قاضی، تو را به داروغه تسلیم کند و در زندان افکنده شوی.26هرآینه به تو می‌گویم، که تا فَلس آخر را ادا نکنی، هرگز از آنجا بیرون نخواهی آمد.27شنیده‌اید که به اوّلین گفته شده است، زنا مکن.28لیکن من به شما می‌گویم، هر کس به زنی نظر شهوت اندازد، همان دم در دل خود با او زنا کرده است.29پس اگر چشم راستت تو را بلغزاند، قلعش کن و از خود دور انداز زیرا تو را بهتر آن است که عضوی از اعضایت تباه گردد، از آنکه تمام بدنت در جهنّم افکنده شود.30و اگر دست راستت تو را بلغزاند، قطعش کن و از خود دور انداز، زیرا تو را مفیدتر آن است که عضوی از اعضای تو نابود شود، از آنکه کلّ جسدت در دوزخ افکنده شود.31و گفته شده است هر که از زن خود مفارقت جوید، طلاق نامه‌ای بدو بدهد.32لیکن من به شما می‌گویم، هر کس بغیر علّت زنا، زن خود را از خود جدا کند باعث زنا کردن او می‌باشد، و هر که زن مُطَلَّقه را نکاح کند، زنا کرده باشد.33باز شنیده‌اید که به اوّلین گفته شده است که، قسم دروغ مخور، بلکه قسمهای خود را به خداوند وفا کن.34لیکن من به شما می‌گویم،هرگز قسم مخورید، نه به آسمان زیرا که عرش خداست،35و نه به زمین زیرا که پای‌انداز او است، و نه به اورْشلیم زیرا که شهر پادشاه عظیم است،36و نه به سر خود قسم یاد کن، زیرا که مویی را سفید یا سیاه نمی‌توانی کرد.37بلکه سخن شما بلی بلی و نی نی باشد زیرا که زیاده بر این از شریر است.38شنیده‌اید که گفته شده است، چشمی به چشمی و دندانی به دندانی؛39لیکن من به شما می‌گویم، با شریر مقاومت مکنید، بلکه هر که به رخسارهٔ راست تو طپانچه زند، دیگری را نیز به سوی او بگردان،40و اگر کسی خواهد با تو دعوا کند و قبای تو را بگیرد، عبای خود را نیز بدو واگذار،41و هرگاه کسی تو را برای یک میل مجبور سازد، دو میل همراه او برو.42هر کس از تو سؤال کند، بدو ببخش و از کسی که قرض از تو خواهد، روی خود را مگردان.43شنیده‌اید که گفته شده است، همسایهٔٔ خود را محبّت نما و با دشمن خود عداوت کن.44امّا من به شما می‌گویم که دشمنان خود را محبّت نمایید و برای لعن‌کنندگان خود برکت بطلبید و به آنانی که از شما نفرت کنند، احسان کنید و به هر که به شما فحش دهد و جفا رساند، دعای خیر کنید،45تا پدر خود را که در آسمان است پسران شوید، زیرا که آفتاب خود را بر بدان و نیکان طالع می‌سازد و باران بر عادلان و ظالمان می‌باراند.46زیرا هرگاه آنانی را محبّت نمایید که شما را محبّت می‌نمایند، چه اجر دارید؟ آیا باجگیران چنین نمی‌کنند؟47و هرگاه برادران خود را فقط سلام گویید چه فضیلت دارید؟ آیا باجگیران چنین نمی‌کنند؟48پس شما کامل باشید چنانکه پدر شما که در آسمان است کامل است.

Chapter 6

1زنهار عدالت خود را پیش مردم بجا میاورید تا شما را ببینند، و الاّ نزد پدر خود که در آسمان است، اجری ندارید.2پس چون صدقه دهی، پیش خود کَرِّنا منواز چنانکه ریاکاران در کنایس و بازارها می‌کنند، تا نزد مردم اکرام یابند. هرآینه به شما می‌گویم اجر خود را یافته‌اند.3بلکه تو چون صدقه دهی، دست چپ تو از آنچه دست راستت می‌کند مطلّع نشود،4تا صدقه تو در نهان باشد و پدر نهان‌بینِ تو، تو را آشکارا اجر خواهد داد.5و چون عبادت کنی، مانند ریاکاران مباش زیرا خوش دارند که در کنایس و گوشه‌های کوچه‌ها ایستاده، نماز گذارند تا مردم ایشان را ببینند. هرآینه به شما می‌گویم اجر خود را تحصیل نموده‌اند.6لیکن تو چون عبادت کنی، به حجره خود داخل شو و در را بسته، پدر خود را که در نهان است عبادت نما؛ و پدر نهان‌بینِ تو، تورا آشکارا جزا خواهد داد.7و چون عبادت کنید، مانند امّت‌ها تکرار باطل مکنید زیرا ایشان گمان می‌برند که به‌سبب زیاد گفتن مستجاب می‌شوند.8پس مثل ایشان مباشید زیرا که پدر شما حاجات شما را می‌داند پیش از آنکه از او سؤال کنید.9پس شما به اینطور دعا کنید، ای پدر ما که در آسمانی، نام تو مقدّس باد.10ملکوت تو بیاید. ارادهٔ تو چنانکه در آسمان است، بر زمین نیز کرده شود.11نان کفاف ما را امروز به ما بده.12و قرضهای ما را ببخش چنانکه ما نیز قرضداران خود را می‌بخشیم.13و ما را در آزمایش میاور، بلکه از شریر ما را رهایی ده. زیرا ملکوت و قوّت و جلال تا ابدالآباد از آن تو است، آمین.14زیرا هرگاه تقصیرات مردم را بدیشان بیامرزید، پدر آسمانی شما، شما را نیز خواهد آمرزید.15امّا اگر تقصیرهای مردم را نیامرزید، پدر شما هم تقصیرهای شما را نخواهد آمرزید.16امّا چون روزه دارید، مانند ریاکاران ترشرو مباشید زیرا که صورت خویش را تغییر می‌دهند تا در نظر مردم روزه‌دار نمایند. هرآینه به شما می‌گویم اجر خود را یافته‌اند.17لیکن تو چون روزه داری، سر خود را تدهین کن و روی خود را بشوی18تا در نظر مردم روزه‌دار ننمایی، بلکه در حضور پدرت که در نهان است؛ و پدرنهان‌بینِ تو، تو را آشکارا جزا خواهد داد.19گنجها برای خود بر زمین نیندوزید، جایی که بید و زنگ زیان می‌رساند و جایی که دزدان نَقْب می‌زنند و دزدی می‌نمایند.20بلکه گنجها بجهت خود در آسمان بیندوزید، جایی که بید و زنگ زیان نمی‌رساند و جایی که دزدان نقب نمی‌زنند و دزدی نمی‌کنند.21زیرا هرجا گنج تو است، دل تو نیز در آنجا خواهد بود.22چراغ بدن چشم است؛ پس هرگاه چشمت بسیط باشد تمام بدنت روشن بُوَد؛23امّا اگر چشم تو فاسد است، تمام جسدت تاریک می‌باشد. پس اگر نوری که در تو است ظلمت باشد، چه ظلمت عظیمی است!24هیچ کس دو آقا را خدمت نمی‌تواند کرد، زیرا یا از یکی نفرت دارد و با دیگری محبّت، و یا به یکی می‌چسبد و دیگر را حقیر می‌شمارد. محال است که خدا و ممُّونا را خدمت کنید.25بنابراین به شما می‌گویم، از بهر جان خود اندیشه مکنید که چه خورید یا چه آشامید و نه برای بدن خود که چه بپوشید. آیا جان، از خوراک و بدن از پوشاک بهتر نیست؟26مرغان هوا را نظر کنید که نه می‌کارند و نه می‌دروند و نه در انبارها ذخیره می‌کنند و پدر آسمانی شما آنها را می‌پروراند. آیا شما از آنها بمراتب بهتر نیستید؟27و کیست از شما که به تفکّر بتواند ذراعی بر قامت خود افزاید؟28و برای لباس چرا می‌اندیشید؟ در سوسنهای چمن تأمّل کنید، چگونه نموّ می‌کنند! نه محنت می‌کشند و نه می‌ریسند!29لیکن به شما می‌گویم سلیمان هم با همهٔ جلال خود چون یکی از آنها آراسته نشد.30پس اگر خدا علف صحرا را که امروز هست و فردا در تنور افکنده می‌شود چنین بپوشاند، ای کم‌ایمانان آیا نه شما را از طریق اُولیٰ؟31پس اندیشه مکنید و مگویید چه بخوریم یا چه بنوشیم یا چه بپوشیم.32زیرا که در طلب جمیع این چیزها امّت‌ها می‌باشند. امّا پدر آسمانی شما می‌داند که بدین همه‌چیز احتیاج دارید.33لیکن اوّل ملکوت خدا و عدالت او را بطلبید که این همه برای شما مزید خواهد شد.34پس در اندیشه فردا مباشید زیرا فردا اندیشه خود را خواهد کرد. بدی امروز برای امروز کافی است.

Chapter 7

1حکم مکنید تا بر شما حکم نشود.2زیرا بدان طریقی که حکم کنید بر شما نیز حکم خواهد شد و بدان پیمانهای که پیمایید برای شما خواهند پیمود.3و چون است که خس را در چشم برادر خود می‌بینی و چوبی را که در چشم خود داری نمی‌یابی؟4یا چگونه به برادر خود می‌گویی، اجازت ده تا خس را از چشمت بیرون کنم، و اینک، چوب در چشم تو است؟5ای ریاکار، اوّل چوب را از چشم خود بیرون کن، آنگاه نیک خواهی دید تا خس را از چشم برادرت بیرون کنی!6آنچه مقدّس است، به سگان مدهید و نه مرواریدهای خود را پیش گرازان اندازید، مبادا آنها را پایمال کنند و برگشته، شما را بدرند.7سؤال کنید که به شما داده خواهد شد؛ بطلبید که خواهید یافت؛ بکوبید که برای شما باز کرده خواهد شد.8زیرا هر که سؤال کند، یابد و کسی که بطلبد، دریافت کند و هر که بکوبد برای او گشاده خواهد شد.9و کدام آدمی است از شما که پسرش نانی از او خواهد و سنگی بدو دهد؟10یا اگر ماهی خواهد ماری بدو بخشد؟11پس هرگاه شما که شریر هستید، دادن بخششهای نیکو را به اولاد خود می‌دانید، چقدر زیاده پدر شما که در آسمان است چیزهای نیکو را به آنانی که از او سؤال می‌کنند خواهد بخشید!12له'ذا آنچه خواهید که مردم به شما کنند، شما نیز بدیشان همچنان کنید؛ زیرا این است تورات و صُحُف انبیا.13از درِ تنگ داخل شوید. زیرا فراخ است آن در و وسیع است آن طریقی که مُؤَدّی به هلاکت است و آنانی که بدان داخل می‌شوند بسیارند.14زیرا تنگ است آن در و دشوار است آن طریقی که مؤدّی به حیات است و یابندگان آن کماند.15امّا از انبیای کَذَبِه احتراز کنید، که به لباس میشها نزد شما می‌آیند ولی در باطن، گرگان درنده می‌باشند.16ایشان را از میوه‌های ایشان خواهید شناخت. آیا انگور را از خار و انجیر را از خس می‌چینند؟17همچنین هر درخت نیکو، میوهٔ نیکو می‌آورد و درخت بد، میوهٔ بد می‌آورد.18نمی‌تواند درخت خوب میوهٔ بد آوَرد، و نه درخت بد میوهٔ نیکو آوَرَد.19هر درختی که میوهٔ نیکو نیاورد، بریده و در آتش افکنده شود.20له'ذا از میوه‌های ایشان، ایشان را خواهید شناخت.21نه هر که مرا ،خداوند، خداوند، گوید داخل ملکوت آسمان گردد، بلکه آنکه ارادهٔ پدر مرا که در آسمان است بجا آورد.22بسا در آن روز مرا خواهند گفت، خداوندا، خداوندا، آیا به نام تو نبوّت ننمودیم و به اسم تو دیوها را اخراج نکردیم و به نام تو معجزات بسیار ظاهر نساختیم؟23آنگاه به ایشان صریحاً خواهم گفت که، هرگز شما را نشناختم! ای بدکاران از من دور شوید!24پس هر که این سخنان مرا بشنود و آنها را بجا آرد، او را به مردی دانا تشبیه می‌کنم که خانهٔ خود را بر سنگ بنا کرد.25و باران باریده، سیلابها روان گردید و بادها وزیده، بدان خانه زورآور شد و خراب نگردید زیرا که بر سنگ بنا شده بود.26و هر که این سخنان مرا شنیده، به آنها عمل نکرد، بهمردی نادان مانَد که خانهٔ خود را بر ریگ بنا نهاد.27و باران باریده، سیلابها جاری شد و بادها وزیده، بدان خانه زور آورد و خراب گردید و خرابی آن عظیم بود.28و چون عیسی این سخنان را ختم کرد، آن گروه از تعلیم او در حیرت افتادند،29زیرا که ایشان را چون صاحب قدرت تعلیم می‌داد و نه مثل کاتبان.

Chapter 8

1و چون او از کوه به زیر آمد، گروهی بسیار از عقب او روانه شدند.2که ناگاه ابرصی آمد و او را پرستش نموده، گفت، ای خداوند اگر بخواهی، می‌توانی مرا طاهر سازی.3عیسی دست آورده، او را لمس نمود و گفت، می‌خواهم؛ طاهر شو! که فوراً برص او طاهر گشت.4عیسی بدو گفت، زنهار کسی را اطّلاع ندهی بلکه رفته، خود را به کاهن بنما و آن هدیه‌ای را که موسی فرمود، بگذران تا بجهت ایشان شهادتی باشد.5و چون عیسی وارد کفرناحوم شد، یوزباشیای نزد وی آمد و بدو التماس نموده،6گفت، ای خداوند، خادم من مفلوج در خانه خوابیده و به شدّت متألّم است.7عیسی بدوگفت، من آمده، او را شفا خواهم داد.8یوزباشی در جواب گفت، خداوندا، لایق آن نی‌ام که زیر سقف من آیی. بلکه فقط سخنی بگو و خادم من صحّت خواهد یافت.9زیرا که من نیز مردی زیر حکم هستم و سپاهیان را زیر دست خود دارم؛ چون به یکی گویم برو، می‌رود و به دیگری بیا، می‌آید و به غلام خود فلان کار را بکن، می‌کند.10عیسی چون این سخن را شنید، متعجّب شده، به همراهان خود گفت، هرآینه به شما می‌گویم که چنین ایمانی در اسرائیل هم نیافته‌ام.11و به شما می‌گویم که بسا از مشرق و مغرب آمده، در ملکوت آسمان با ابراهیم و اسحاق و یعقوب خواهند نشست؛12امّا پسران ملکوت بیرون افکنده خواهند شد، در ظلمت خارجی جایی که گریه و فشار دندان باشد.13پس عیسی به یوزباشی گفت، برو، بر وفق ایمانت تو را عطا شود، که در ساعت خادم او صحّت یافت.14و چون عیسی به خانهٔ پطرس آمد، مادر زنِ او را دید که تب کرده، خوابیده است.15پس دست او را لمس کرد و تب او را رها کرد. پس برخاسته، به خدمتگزاری ایشان مشغول گشت.16امّا چون شام شد، بسیاری از دیوانگان را به نزد او آوردند و محض سخنی ارواح را بیرون کرد و همهٔ مریضان را شفا بخشید.17تا سخنی که به زبان اشعیای نبی گفته شده بود تمام گردد که اوضعفهای ما را گرفت و مرضهای ما را برداشت.18چون عیسی جمعی کثیر دور خود دید، فرمان داد تا به کناره دیگر روند.19آنگاه کاتبی پیش آمده، بدو گفت، استادا هرجا روی، تو را متابعت کنم.20عیسی بدو گفت، روباهان را سوراخها و مرغان هوا را آشیانه‌ها است. لیکن پسر انسان را جای سر نهادن نیست.21و دیگری از شاگردانش بدو گفت، خداوندا اوّل مرا رخصت ده تا رفته، پدر خود را دفن کنم.22عیسی وی را گفت، مرا متابعت کن و بگذار که مردگان، مردگان خود را دفن کنند.23چون به کشتی سوار شد، شاگردانش از عقب او آمدند.24ناگاه اضطراب عظیمی در دریا پدید آمد، بحدیّ که امواج، کشتی را فرو می‌گرفت؛ و او در خواب بود.25پس شاگردان پیش آمده، او را بیدار کرده، گفتند، خداوندا، ما را دریاب که هلاک می‌شویم!26بدیشان گفت، ای کم ایمانان، چرا ترسان هستید؟ آنگاه برخاسته، بادها و دریا را نهیب کرد که آرامی کامل پدید آمد.27امّا آن اشخاص تعجّب نموده، گفتند، این چگونه مردی است که بادها و دریا نیز او را اطاعت می‌کنند!28و چون به آن کناره در زمین جَرْجِسیان رسید، دو شخص دیوانه از قبرها بیرون شده، بدو برخوردند و به‌حدّی تندخوی بودند که هیچ‌کس از آن راه نتوانستی عبور کند.29در ساعت فریاد کرده، گفتند، یا عیسی ابنالله، ما را با تو چه کار است؟ مگر در اینجا آمده‌ای تا ما را قبل از وقت عذاب کنی؟30و گله گراز بسیاری دور از ایشان می‌چرید.31دیوها از وی استدعا نموده، گفتند، هرگاه ما را بیرون کنی، در گله گرازان ما را بفرست.32ایشان را گفت، بروید! در حال بیرون شده، داخل گله گرازان گردیدند که فی‌الفور همهٔ آن گرازان از بلندی به دریا جسته، در آب هلاک شدند.33امّا شبانان گریخته، به شهر رفتند و تمام آن حادثه و ماجرای دیوانگان را شهرت دادند.34و اینک، تمام شهر برای ملاقات عیسی بیرون آمد. چون او را دیدند، التماس نمودند که از حدود ایشان بیرون رود.

Chapter 9

1پس به کشتی سوار شده، عبور کرد و به شهر خویش آمد.2ناگاه مفلوجی را بر بستر خوابانیده، نزد وی آوردند. چون عیسی ایمان ایشان را دید، مفلوج را گفت، ای فرزند، خاطر جمع دار که گناهانت آمرزیده شد.3آنگاه بعضی از کاتبان با خود گفتند، اینشخص کفر می‌گوید.4عیسی خیالات ایشان را درک نموده، گفت، از بهر چه خیالات فاسد به‌خاطر خود راه می‌دهید؟5زیرا کدام سهلتر است، گفتن اینکه گناهان تو آمرزیده شد یا گفتن آنکه برخاسته بخرام؟6لیکن تا بدانید که پسر انسان را قدرت آمرزیدن گناهان بر روی زمین هست. آنگاه مفلوج را گفت، برخیز و بستر خود را برداشته، به خانهٔ خود روانه شو!7در حال برخاسته، به خانهٔ خود رفت!8و آن گروه چون این عمل را دیدند، متعجّب شده، خدایی را که این نوع قدرت به مردم عطا فرموده بود، تمجید نمودند.9چون عیسی از آنجا می‌گذشت، مردی را مسمّیٰ به متّی به باجگاه نشسته دید. بدو گفت، مرا متابعت کن. در حال برخاسته، از عقب وی روانه شد.10و واقع شد چون او در خانه به غذا نشسته بود که جمعی از باجگیران و گناهکاران آمده، با عیسی و شاگردانش بنشستند.11و فریسیان چون دیدند، به شاگردان او گفتند، چرا استاد شما با باجگیران و گناهکاران غذا می‌خورد؟12عیسی چون شنید، گفت، نه تندرستان، بلکه مریضان احتیاج به طبیب دارند.13لکن رفته، این را دریافت کنید که، رحمت می‌خواهم نه قربانی؛ زیرا نیامده‌ام تا عادلان را، بلکه گناهکاران را به توبه دعوت نمایم.14آنگاه شاگردان یحیی نزد وی آمده، گفتند، چون است که ما و فریسیان روزه بسیار می‌داریم، لکن شاگردان تو روزه نمی‌دارند؟15عیسی بدیشان گفت، آیا پسران خانهٔ عروسی، مادامی که داماد با ایشان است، می‌توانند ماتم کنند؟ و لکن ایّامی می‌آید که داماد از ایشان گرفته شود؛ در آن هنگام روزه خواهند داشت.16و هیچ‌کس بر جامه کهنه پارهای از پارچه نو وصله نمی‌کند زیرا که آن وصله از جامه جدا می‌گردد و دریدگی بدتر می‌شود.17و شراب نو را در مَشکهای کهنه نمی‌ریزند والاّ مَشکها دریده شده، شراب ریخته و مشکها تباه گردد. بلکه شراب نو را در مشکهای نو می‌ریزند تا هر دو محفوظ باشد.18او هنوز این سخنان را بدیشان می‌گفت که ناگاه رئیسی آمد و او را پرستش نموده، گفت، اکنون دختر من مرده است. لکن بیا و دست خود را بر وی گذار که زیست خواهد کرد.19پس عیسی به اتّفاق شاگردان خود برخاسته، از عقب او روانه شد.20و اینک، زنی که مدّت دوازده سال به مرض استحاضه مبتلا می‌بود، از عقب او آمده، دامن ردای او را لمس نمود،21زیرا با خود گفته بود، اگر محض ردایش را لمس کنم، هرآینه شفا یابم.22عیسی برگشته، نظر بر وی انداخته، گفت، ای دختر، خاطرجمع باش زیرا که ایمانتتو را شفا داده است! در ساعت آن زن رستگار گردید.23و چون عیسی به خانهٔ رئیس در آمد، نوحهگران و گروهی از شورشکنندگان را دیده،24بدیشان گفت، راه دهید، زیرا دختر نمرده، بلکه در خواب است. ایشان بر وی سُخریّه کردند.25امّا چون آن گروه بیرون شدند، داخل شده، دست آن دختر را گرفت که در ساعت برخاست.26و این کار در تمام آن مرزوبوم شهرت یافت.27و چون عیسی از آن مکان می‌رفت، دو کور فریادکنان در عقب او افتاده، گفتند، پسر داودا، بر ما ترحّم کن!28و چون به خانه در آمد، آن دو کور نزد او آمدند. عیسی بدیشان گفت، آیا ایمان دارید که این کار را می‌توانم کرد؟ گفتندش، بلی خداوندا.29در ساعت چشمان ایشان را لمس کرده، گفت، بر وفق ایمانتان به شما بشود.30در حال چشمانشان باز شد و عیسی ایشان را به تأکید فرمود که زنهار کسی اطّلاع نیابد.31امّا ایشان بیرون رفته، او را در تمام آن نواحی شهرت دادند.32و هنگامی که ایشان بیرون می‌رفتند، ناگاه دیوانهای گنگ را نزد او آوردند.33و چون دیو بیرون شد، گنگ، گویا گردید و همه در تعجّب شده، گفتند، در اسرائیل چنین امر هرگز دیده نشده بود.34لیکن فریسیان گفتند، به‌واسطهٔ رئیس دیوها، دیوها را بیرون می‌کند.35و عیسی در همهٔ شهرها و دهات گشته، درکنایس ایشان تعلیم داده، به بشارت ملکوت موعظه می‌نمود و هر مرض و رنج مردم را شفا می‌داد.36و چون جمعی کثیر دید، دلش بر ایشان بسوخت زیرا که مانند گوسفندانِ بیشبان، پریشانحال و پراکنده بودند.37آنگاه به شاگردان خود گفت، حصاد فراوان است لیکن عَمَله کم.38پس از صاحب حصاد استدعا نمایید تا عَمَله در حصاد خود بفرستد.

Chapter 10

1و دوازده شاگرد خود را طلبیده، ایشانرا بر ارواح پلید قدرت داد که آنها را بیرون کنند و هر بیماری و رنجی را شفا دهند.2و نامهای دوازده رسول این است، اوّل شمعون معروف به پطرس و برادرش اندریاس؛ یعقوببن زِبِدی و برادرش یوحنّا؛3فِیلپُّس و برتولما؛ توما و متّای باجگیر؛ یعقوب بن حلفی و لبی معروف به تدّی؛4شمعون قانوی و یهودای اسخریوطی که او را تسلیم نمود.5این دوازده را عیسی فرستاده، بدیشان وصیّت کرده، گفت، از راه امّت‌ها مروید و در بَلَدی از سامریان داخل مشوید،6بلکه نزد گوسفندان گمشده اسرائیل بروید.7و چون می‌روید، موعظه کرده، گویید که ملکوت آسمان نزدیک است.8بیماران را شفا دهید، ابرصان را طاهر سازید، مردگان را زنده کنید، دیوها را بیرون نمایید. مفت یافته‌اید، مفت بدهید.9طلا یا نقره یامس در کمرهای خود ذخیره مکنید،10و برای سفر، توشهدان یا دو پیراهن یا کفشها یا عصا برندارید، زیرا که مزدور مستحّق خوراک خود است.11و در هر شهری یا قریهای که داخل شوید، بپرسید که در آنجا که لیاقت دارد؛ پس در آنجا بمانید تا بیرون روید.12و چون به خانه‌ای درآیید، بر آن سلام نمایید؛13پس اگر خانه لایق باشد، سلام شما بر آن واقع خواهد شد و اگر نالایق بُوَد، سلام شما به شما خواهد برگشت.14و هر که شما را قبول نکند یا به سخن شما گوش ندهد، از آن خانه یا شهر بیرون شده، خاک پایهای خود را برافشانید.15هرآینه به شما می‌گویم که در روز جزا حالت زمین سدوم و غموره از آن شهر سهلتر خواهد بود.16هان، من شما را مانند گوسفندان در میان گرگان می‌فرستم؛ پس مثل مارها هوشیار و چون کبوتران ساده باشید.17امّا از مردم برحذر باشید، زیرا که شما را به مجلسها تسلیم خواهند کرد و در کنایس خود شما را تازیانه خواهند زد،18و در حضور حکّام و سلاطین، شما را بخاطر من خواهند برد تا بر ایشان و بر امّت‌ها شهادتی شود.19امّا چون شما را تسلیم کنند، اندیشه مکنید که چگونه یا چه بگویید زیرا در همان ساعت به شما عطا خواهد شد که چه باید گفت،20زیرا گوینده شما نیستید، بلکه روح پدر شما، در شما گوینده است.21و برادر، برادر را و پدر، فرزند را به موت تسلیم خواهند کرد و فرزندان بر والدین خود برخاسته، ایشان را به قتل خواهند رسانید؛22و بجهت اسم من، جمیع مردم از شما نفرت خواهند کرد. لیکن هر که تا به آخر صبر کُند، نجات یابد.23و وقتی که در یک شهر بر شما جفا کنند، به دیگری فرار کنید زیرا هرآینه به شما می‌گویم تا پسر انسان نیاید، از همهٔ شهرهای اسرائیل نخواهید پرداخت.24شاگرد از معلّم خود افضل نیست و نه غلام از آقایش برتر.25کافی است شاگرد را که چون استاد خویش گردد و غلام را که چون آقای خود شود. پس اگر صاحب خانه را بَعْلْزَبُول خواندند، چقدر زیادتر اهل خانهاش را.26لهذا از ایشان مترسید زیرا چیزی مستور نیست که مکشوف نگردد و نه مجهولی که معلوم نشود.27آنچه در تاریکی به شما می‌گویم، در روشنایی بگویید، و آنچه در گوش شنوید بر بامها موعظه کنید.28و از قاتلان جسم که قادر بر کشتن روح نیاند، بیم مکنید، بلکه از او بترسید که قادر است بر هلاک کردن روح و جسم را نیز در جهنّم.29آیا دو گنجشک به یک فَلس فروخته نمی‌شود؟ و حال آنکه یکی از آنها جز به حکم پدر شما به زمین نمی‌افتد.30لیکن همهٔ مویهای سر شما نیز شمرده شده است.31پس ترسان مباشید زیرا شما از گنجشکان بسیار افضل هستید.32پس هر که مرا پیش مردم اقرار کند، من نیز در حضور پدر خود که در آسمان است، او را اقرار خواهم کرد.33امّا هر که مرا پیش مردم انکار نماید، من هم در حضور پدر خود که درآسمان است او را انکار خواهم نمود.34گمان مبرید که آمده‌ام تا سلامتی بر زمین بگذارم. نیامده‌ام تا سلامتی بگذارم، بلکه شمشیر را.35زیرا که آمده‌ام تا مرد را از پدر خود و دختر را از مادر خویش و عروس را از مادر شوهرش جدا سازم.36و دشمنان شخص، اهل خانهٔ او خواهند بود.37و هر که پدر یا مادر را بیش از من دوست دارد، لایق من نباشد و هر که پسر یا دختر را از من زیاده دوست دارد، لایق من نباشد.38و هر که صلیب خود را برنداشته، از عقب من نیاید، لایق من نباشد.39هر که جان خود را دریابد، آن را هلاک سازد و هر که جان خود را بخاطر من هلاک کرد، آن را خواهد دریافت.40هر که شما را قبول کند، مرا قبول کرده و کسی که مرا قبول کرده، فرستنده مرا قبول کرده باشد.41و آنکه نبیای را به اسم نبی پذیرد، اجرت نبی یابد و هر که عادلی را به اسم عادلی پذیرفت، مزد عادل را خواهد یافت.42و هر که یکی از این صغار را کاسهای از آب سرد محض نام شاگرد نوشاند، هرآینه به شما می‌گویم اجر خود را ضایع نخواهد ساخت.

Chapter 11

1و چون عیسی این وصیّت را با دوازدهشاگرد خود به اتمام رسانید، از آنجا روانه شد تا در شهرهای ایشان تعلیم دهد و موعظه نماید.2و چون یحیی در زندان، اعمال مسیح را شنید، دو نفر از شاگردان خود را فرستاده،3بدوگفت، آیا آن آینده تویی یا منتظر دیگری باشیم؟4عیسی در جواب ایشان گفت، بروید و یحیی را از آنچه شنیده و دیده‌اید، اطّلاع دهید5که کوران بینا می‌گردند و لنگان به رفتار می‌آیند و ابرصان طاهر و کران شنوا و مردگان زنده می‌شوند و فقیران بشارت می‌شنوند؛6و خوشابحال کسی که در من نلغزد.7و چون ایشان می‌رفتند، عیسی با آن جماعت دربارهٔٔ یحیی آغاز سخن کرد که بجهت دیدن چه چیز به بیابان رفته بودید؟ آیا نییی را که از باد در جنبش است؟8بلکه بجهت دیدن چه چیز بیرون شدید؟ آیا مردی را که لباس فاخر در بر دارد؟ اینک، آنانی که رخت فاخر می‌پوشند در خانه‌های پادشاهان می‌باشند.9لیکن بجهت دیدن چه چیز بیرون رفتید؟ آیا نبی را؟ بلی به شما می‌گویم از نبی افضلی را!10زیرا همان است آنکه دربارهٔ او مکتوب است، اینک، من رسول خود را پیش روی تو می‌فرستم تا راه تو را پیش روی تو مهیّا سازد.11هرآینه به شما می‌گویم که از اولاد زنان، بزرگتری از یحیی تعمیددهنده برنخاست، لیکن کوچکتر در ملکوت آسمان از وی بزرگتر است.12و از ایّام یحیی تعمیددهنده تا الآن، ملکوت آسمان مجبور می‌شود و جبّاران آن را به زور می‌ربایند.13زیرا جمیع انبیا و تورات تا یحیی اخبار می‌نمودند.14و اگر خواهید قبول کنید، همان است الیاس که باید بیاید.15هر که گوش شنوا دارد بشنود.16لیکن این طایفه را به چه چیز تشبیه نمایم؟ اطفالی را مانند که در کوچه‌ها نشسته، رفیقان خویش را صدا زده،17می‌گویند، برای شما نی نواختیم، رقص نکردید؛ نوحهگری کردیم، سینه نزدید.18زیرا که یحیی آمد، نه می‌خورد و نه می‌آشامید، می‌گویند دیو دارد.19پسر انسان آمد که می‌خورَد و می‌نوشد، می‌گویند، اینک، مردی پرخور و می‌گسار و دوست باجگیران و گناهکاران است. لیکن حکمت از فرزندان خود تصدیق کرده شده است.20آنگاه شروع به ملامت نمود بر آن شهرهایی که اکثر از معجزات وی در آنها ظاهر شد زیرا که توبه نکرده بودند،21وای بر تو ای خورَزین! وای بر تو ای بیتصیدا! زیرا اگر معجزاتی که در شما ظاهر گشت، در صور و صیدون ظاهر می‌شد، هرآینه مدّتی در پلاس و خاکستر توبه می‌نمودند.22لیکن به شما می‌گویم که در روز جزا حالت صور و صیدون از شما سهلتر خواهد بود.23و تو ای کفرناحوم که تا به فلک سرافراشتهای، به جهنّم سرنگون خواهی شد زیرا هرگاه معجزاتی که در تو پدید آمد در سدوم ظاهر می‌شد، هرآینه تا امروز باقی می‌ماند.24لیکن به شما می‌گویم که در روز جزا حالت زمین سدوم از تو سهلتر خواهد بود.25در آن وقت، عیسی توجّه نموده، گفت، ای پدر، مالک آسمان و زمین، تو را ستایش می‌کنم که این امور را از دانایان و خردمندان پنهان داشتی و به کودکان مکشوف فرمودی!26بلی ای پدر، زیرا که همچنین منظور نظر تو بود.27پدر همه‌چیز را به من سپرده است و کسی پسر رانمی‌شناسد بجز پدر و نه پدر را هیچ کس می‌شناسد غیر از پسر و کسی که پسر بخواهد بدو مکشوف سازد.28بیایید نزد من ای تمام زحمتکشان و گرانباران و من شما را آرامی خواهم بخشید.29یوغ مرا بر خود گیرید و از من تعلیم یابید زیرا که حلیم و افتادهدل می‌باشم و در نفوس خود آرامی خواهید یافت؛30زیرا یوغ من خفیف است و بار من سبک.

Chapter 12

1در آن زمان، عیسی در روز سَبَّت از میان کشتزارها می‌گذشت و شاگردانش چون گرسنه بودند، به چیدن و خوردن خوشه‌ها آغاز کردند.2امّا فریسیان چون این را دیدند، بدو گفتند، اینک، شاگردان تو عملی می‌کنند که کردن آن در سَبَّت جایز نیست.3ایشان را گفت، مگر نخوانده‌اید آنچه داود و رفیقانش کردند، وقتی که گرسنه بودند؟4چه طور به خانهٔ خدا در آمده، نانهای تَقْدِمه را خورد که خوردن آن بر او و رفیقانش حلال نبود، بلکه بر کاهنان فقط.5یا در تورات نخوانده‌اید که در روزهای سَبَّت، کَهَنه در هیکل سَبَّت را حرمت نمی‌دارند و بی‌گناه هستند؟6لیکن به شما می‌گویم که در اینجا شخصی بزرگتر از هیکل است!7و اگر این معنی را درک می‌کردید که، رحمت می‌خواهم نه قربانی، بی‌گناهان را مذمّت نمی‌نمودید.8زیرا که پسر انسان مالک روز سَبَّت نیز است.9و از آنجا رفته، به کنیسه ایشان درآمد،10که ناگاه شخص دست خشکی حاضر بود. پس از وی پرسیده، گفتند، آیا در روز سَبَّت شفا دادن جایز است یا نه؟ تا ادّعایی بر او وارد آورند.11وی به ایشان گفت، کیست از شما که یک گوسفند داشته باشد و هرگاه آن در روز سَبَّت به حفره‌ای افتد، او را نخواهد گرفت و بیرون آورد؟12پس چقدر انسان از گوسفند افضل است. بنابراین در سَبَّتها نیکویی کردن روا است.13آنگاه آن مرد را گفت، دست خود را دراز کن! پس دراز کرده، مانند دیگری صحیح گردید.14امّا فریسیان بیرون رفته، بر او شورا نمودند که چطور او را هلاک کنند.15عیسی این را درک نموده، از آنجا روانه شد و گروهی بسیار از عقب او آمدند. پس جمیع ایشان را شفا بخشید،16و ایشان را قدغن فرمود که او را شهرت ندهند.17تا تمام گردد کلامی که به زبان اشعیای نبی گفته شده بود،18اینک، بندهٔ من که او را برگزیدم و حبیب من که خاطرم از وی خرسند است. روح خود را بر وی خواهم نهاد تا انصاف را بر امّت‌ها اشتهار نماید.19نزاع و فغان نخواهد کرد و کسی آواز او را در کوچه‌ها نخواهد شنید.20نی خرد شده را نخواهدشکست و فتیله نیمسوخته را خاموش نخواهد کرد تا آنکه انصاف را به نصرت برآورد.21و به نام او امّت‌ها امید خواهند داشت.22آنگاه دیوانهای کور و گنگ را نزد او آوردند و او را شفا داد چنانکه آن کور و گنگ، گویا و بینا شد.23و تمام آن گروه در حیرت افتاده، گفتند، آیا این شخص پسر داود نیست؟24لیکن فریسیان شنیده، گفتند، این شخص دیوها را بیرون نمی‌کند مگر به یاری بَعْلْزَبول، رئیس دیوها!25عیسی خیالات ایشان را درک نموده، بدیشان گفت، هر مملکتی که بر خود منقسم گردد، ویران شود و هر شهری یا خانه‌ای که بر خود منقسم گردد، برقرار نماند.26لهذا اگر شیطان، شیطان را بیرون کند، هرآینه بخلاف خود منقسم گردد. پس چگونه سلطنتش پایدار ماند؟27و اگر من به وساطت بَعْلْزَبول دیوها را بیرون می‌کنم، پسران شما آنها را به یاری کِه بیرون می‌کنند؟ از این جهت ایشان بر شما داوری خواهند کرد.28لیکن هرگاه من به روح خدا دیوها را اخراج می‌کنم، هرآینه ملکوت خدا بر شما رسیده است.29و چگونه کسی بتواند در خانهٔ شخصی زورآور درآید و اسباب او را غارت کند، مگر آنکه اوّل آن زورآور را ببندد و پس خانهٔ او را تاراج کند؟30هر که با من نیست، برخلاف من است و هر که با من جمع نکند، پراکنده سازد.31از این رو، شما را می‌گویم هرنوع گناه و کفر از انسان آمرزیده می‌شود، لیکن کفر به روح‌القدس از انسان عفو نخواهد شد.32و هرکه برخلاف پسر انسان سخنی گوید، آمرزیده شود امّا کسی که برخلاف روح‌القدس گوید، در این عالم و در عالم آینده، هرگز آمرزیده نخواهد شد.33یا درخت را نیکو گردانید و میوهاش را نیکو، یا درخت را فاسد سازید و میوهاش را فاسد، زیرا که درخت از میوهاش شناخته می‌شود.34ای افعی‌زادگان، چگونه می‌توانید سخن نیکو گفت و حال آنکه بد هستید زیرا که زبان از زیادتی دل سخن می‌گوید.35مرد نیکو از خزانه نیکوی دل خود، چیزهای خوب برمی‌آورد و مرد بد از خزانه بد، چیزهای بد بیرون می‌آورد.36لیکن به شما می‌گویم که هر سخن باطل که مردم گویند، حساب آن را در روز داوری خواهند داد.37زیرا که از سخنان خود عادل شمرده خواهی شد و از سخنهای تو بر تو حکم خواهد شد.38آنگاه بعضی از کاتبان و فریسیان در جواب او گفتند، ای استاد می‌خواهیم از تو آیتی بینیم.39او در جواب ایشان گفت، فرقه شریر و زناکار آیتی می‌طلبند و بدیشان جز آیت یونس نبی داده نخواهد شد.40زیرا همچنانکه یونس سه شبانه‌روز در شکم ماهی ماند، پسر انسان نیز سه شبانه‌روز در شکم زمین خواهد بود.41مردمان نِینَوا در روز داوری با این طایفه برخاسته، بر ایشان حکمخواهند کرد زیرا که به موعظهٔ یونس توبه کردند و اینک، بزرگتری از یونس در اینجا است.42مَلِکَه جنوب در روز داوری با این فرقه برخاسته، بر ایشان حکم خواهد کرد زیرا که از اقصای زمین آمد تا حکمت سلیمان را بشنود، و اینک، شخصی بزرگتر از سلیمان در اینجا است.43و وقتی که روح پلید از آدمی بیرون آید، در طلب راحت به جایهای بی‌آب گردش می‌کند و نمی‌یابد.44پس می‌گوید، به خانهٔ خود که از آن بیرون آمدم برمی‌گردم؛ و چون آید، آن را خالی و جاروب شده و آراسته می‌بیند.45آنگاه می‌رود و هفت روح دیگر بدتر از خود را برداشته، می‌آورد و داخل گشته، ساکن آنجا می‌شوند و انجام آن شخص بدتر از آغازش می‌شود. همچنین به این فرقه شریر خواهد شد.46او با آن جماعت هنوز سخن می‌گفت که ناگاه مادر و برادرانش در طلب گفتگوی وی بیرون ایستاده بودند.47و شخصی وی را گفت، اینک، مادر تو و برادرانت بیرون ایستاده، می‌خواهند با تو سخن گویند.48در جواب قایل گفت، کیست مادر من و برادرانم کیانند؟49و دست خود را به سوی شاگردان خود دراز کرده، گفت، اینانند مادر من و برادرانم.50زیرا هر که ارادهٔ پدر مرا که در آسمان است بجا آوَرَد، همان برادر و خواهر و مادر من است.

Chapter 13

1و در همان روز، عیسی از خانه بیرون آمده، به کنارهٔ دریا نشست2و گروهی بسیار بر وی جمع آمدند، بقسمی که او به کشتی سوار شده، قرار گرفت و تمامی آن گروه بر ساحل ایستادند؛3و معانی بسیار به مَثَلها برای ایشان گفت، وقتی برزگری بجهت پاشیدنِ تخم بیرون شد.4و چون تخم می‌پاشید، قدری در راه افتاد و مُرغان آمده، آن را خوردند.5و بعضی بر سنگلاخ جایی که خاک زیاد نداشت افتاده، بزودی سبز شد، چونکه زمین عمق نداشت،6و چون آفتاب برآمد بسوخت و چون ریشه نداشت خشکید.7و بعضی در میان خارها ریخته شد و خارها نمّو کرده، آن را خفه نمود.8و برخی در زمین نیکو کاشته شده، بار آورد، بعضی صد و بعضی شصت و بعضی سی.9هر که گوش شنوا دارد بشنود.10آنگاه شاگردانش آمده، به وی گفتند، از چه جهت با اینها به مَثَلها سخن می‌رانی؟11در جواب ایشان گفت، دانستن اَسرار ملکوت آسمان به شما عطا شده است، لیکن بدیشان عطا نشده،12زیرا هر که دارد بدو داده شود و افزونی یابد. امّا کسی که ندارد آنچه دارد هم از او گرفته خواهد شد.13از این جهت با اینها به مَثَلها سخنمی‌گویم که نگرانند و نمی‌بینند و شنوا هستند و نمی‌شنوند و نمی‌فهمند.14و در حقّ ایشان نبوّت اشعیا تمام می‌شود که می‌گوید، به سمع خواهید شنید و نخواهید فهمید و نظر کرده، خواهید نگریست و نخواهید دید.15زیرا قلب این قوم سنگین شده و به گوشها به سنگینی شنیده‌اند و چشمان خود را بر هم نهاده‌اند، مبادا به چشمها ببینند و به گوشها بشنوند و به دلها بفهمند و بازگشت کنند و من ایشان را شفا دهم.16لیکن خوشابحال چشمان شما زیرا که می‌بینند و گوشهای شما زیرا که می‌شنوند17زیرا هرآینه به شما می‌گویم بسا انبیا و عادلان خواستند که آنچه شما می‌بینید، ببینند و ندیدند و آنچه می‌شنوید، بشنوند و نشنیدند.18پس شما مَثَل برزگر را بشنوید.19کسی که کلمه ملکوت را شنیده، آن را نفهمید، شریر می‌آید و آنچه در دل او کاشته شده است می‌رباید، همان است آنکه در راه کاشته شده است.20و آنکه بر سنگلاخ ریخته شد، اوست که کلام را شنیده، فی‌الفور به خشنودی قبول می‌کند،21و لکن ریشه‌ای در خود ندارد، بلکه فانی است و هرگاه سختی یا صدمه‌ای به‌سبب کلام بر او وارد آید، در ساعت لغزش می‌خورد.22و آنکه در میان خارها ریخته شد، آن است که کلام را بشنود واندیشه این جهان و غرور دولت، کلام را خفه کند و بی‌ثمر گردد.23و آنکه در زمین نیکو کاشته شد، آن است که کلام را شنیده، آن را می‌فهمد و بارآور شده، بعضی صد و بعضیشصت و بعضی سی ثمر می‌آورد.24و مَثَلی دیگر بجهت ایشان آورده، گفت، ملکوت آسمان مردی را ماند که تخم نیکو در زمین خود کاشت،25و چون مردم در خواب بودند دشمنش آمده، در میان گندم، کرکاس ریخته، برفت.26و وقتی که گندم رویید و خوشه برآورد، کرکاس نیز ظاهر شد.27پس نوکران صاحب خانه آمده، به وی عرض کردند، ای آقا مگر تخم نیکو در زمین خویش نکاشتهای؟ پس از کجا کرکاس بهم رسانید؟28ایشان را فرمود، این کار دشمن است. عرض کردند، آیا می‌خواهی برویم آنها را جمع کنیم؟29فرمود، نی، مبادا وقت جمع کردن کرکاس، گندم را با آنها بَرکَنید.30بگذارید که هر دو تا وقت حصاد با هم نمّو کنند و در موسم حصاد، دروگران را خواهم گفت که، اوّل کرکاسها را جمع کرده، آنها را برای سوختن بافه‌ها ببندید امّا گندم را در انبار من ذخیره کنید.31بار دیگر مَثَلی برای ایشان زده، گفت، ملکوت آسمان مثل دانه خردلی است که شخصی گرفته، در مزرعه خویش کاشت.32و هرچند از سایر دانه‌ها کوچکتر است، ولی چون نمّو کند بزرگترین بقول است و درختی می‌شود چنانکه مرغان هوا آمده در شاخه‌هایش آشیانهمی‌گیرند.33و مثلی دیگر برای ایشان گفت، که ملکوت آسمان خمیرمایه‌ای را ماند که زنی آن را گرفته، در سه کیل خمیر پنهان کرد تا تمام، مخمّر گشت.34همه این معانی را عیسی با آن گروه به مثلها گفت و بدون مثل بدیشان هیچ نگفت،35تا تمام گردد کلامی که به زبان نبی گفته شد، دهان خود را به مثلها باز می‌کنم و به چیزهای مخفی شدهٔ از بنای عالم تَنَطُّق خواهم کرد.36آنگاه عیسی آن گروه را مرخّص کرده، داخل خانه گشت و شاگردانش نزد وی آمده، گفتند، مَثَلِ کرکاسِ مزرعه را بجهت ما شرح فرما.37در جواب ایشان گفت، آنکه بذر نیکو می‌کارد پسر انسان است،38و مزرعه، این جهان است و تخم نیکو ابنای ملکوت و کرکاسها، پسران شریرند.39و دشمنی که آنها را کاشت، ابلیس است و موسم حصاد، عاقبت این عالم و دروندگان، فرشتگانند.40پس همچنان که کرکاسها را جمع کرده، در آتش می‌سوزانند، همانطور در عاقبت این عالم خواهد شد،41که پسر انسان ملائکه خود را فرستاده، همهٔ لغزش‌دهندگان و بدکاران را جمع خواهند کرد،42و ایشان را به تنور آتش خواهند انداخت، جایی که گریه و فشار دندان بُوَد.43آنگاه عادلان در ملکوت پدر خود مثل آفتاب، درخشانخواهند شد. هر که گوش شنوا دارد بشنود.44و ملکوت آسمان گنجی را ماند، مخفی شدهٔ در زمین که شخصی آن را یافته، پنهان نمود و از خوشی آن رفته، آنچه داشت فروخت و آن زمین را خرید.45باز ملکوت آسمان تاجری را ماند که جویای مرواریده‌ای خوب باشد،46و چون یک مروارید گرانبها یافت، رفت و مایملک خود را فروخته، آن را خرید.47ایضاً ملکوت آسمان مثل دامی است که به دریا افکنده شود و از هر جنسی به آن درآید،48و چون پُر شود، به کنارهاش کِشَند و نشسته، خوبها را در ظروف جمع کنند و بده‌ا را دور اندازند.49بدینطور در آخر این عالم خواهد شد. فرشتگان بیرون آمده، طالحین را از میان صالحین جدا کرده،50ایشان را در تنور آتش خواهند انداخت، جایی که گریه و فشار دندان می‌باشد.51عیسی ایشان را گفت، آیا همهٔ این امور را فهمیده‌اید؟ گفتندش، بلی خداوندا.52به ایشان گفت، بنابراین، هر کاتبی که در ملکوت آسمان تعلیم یافته است، مثل صاحب خانه‌ای است که از خزانه خویش چیزهای نو و کهنه بیرون می‌آورد.53و چون عیسی این مثلها را به اتمام رسانید، از آن موضع روانه شد.54و چون به وطن خویش آمد، ایشان را در کنیسه ایشان تعلیم داد، بقسمی که متعجّب شده، گفتند، از کجا این شخص چنین حکمت و معجزات را بهم رسانید؟55آیا این پسر نجّار نمی‌باشد؟ و آیا مادرش مریم نامی نیست؟ و برادرانش یعقوب و یوسف و شمعون و یهودا؟56و همهٔ خواهرانش نزد ما نمی‌باشند؟ پس این همه را از کجا بهم رسانید؟57و دربارهٔ او لغزش خوردند. لیکن عیسی بدیشان گفت، نبی بی‌حرمت نباشد مگر در وطن و خانهٔ خویش.58و به‌سبب بی‌ایمانی ایشان معجزهٔ بسیار در آنجا ظاهر نساخت.

Chapter 14

1در آن هنگام هیرودیس تِیترارْخ چون شهرت عیسی را شنید،2به خادمان خود گفت، این است یحیی تعمیددهنده که از مردگان برخاسته است، و از این جهت معجزات از او صادر می‌گردد.3زیرا که هیرودیس یحیی را بخاطر هیرودیا، زن برادر خود فیلپُس گرفته، در بند نهاده و در زندان انداخته بود؛4چون که یحیی بدو همی‌گفت، نگاه داشتن وی بر تو حلال نیست.5و وقتی که قصد قتل او کرد، از مردم ترسید زیرا که او را نبی می‌دانستند.6امّا چون بزم میلاد هیرودیس را می‌آراستند، دختر هیرودیا در مجلس رقص کرده، هیرودیس را شاد نمود.7ازاین رو قسم خورده، وعده داد که آنچه خواهد بدو بدهد.8و او از ترغیب مادر خود گفت که، سر یحییِ تعمیددهنده را الآن در طَبَقی به من عنایت فرما.9آنگاه پادشاه برنجید، لیکن بجهت پاسِ قسم و خاطر همنشینان خود، فرمود که بدهند.10و فرستاده، سر یحیی را در زندان از تن جدا کرد،11و سر او را در طشتی گذارده، به دختر تسلیم نمودند و او آن را نزد مادر خود برد.12پس شاگردانش آمده، جسد او را برداشته، به خاک سپردند و رفته، عیسی را اطلاّع دادند.13و چون عیسی این را شنید، به کشتی سوار شده، از آنجا به ویرانهای به خلوت رفت. و چون مردم شنیدند، از شهرها به راه خشکی از عقب وی روانه شدند.14پس عیسی بیرون آمده، گروهی بسیار دیده، بر ایشان رحم فرمود و بیماران ایشان را شفا داد.15و در وقت عصر، شاگردانش نزد وی آمده، گفتند، این موضع ویرانه است و وقت الآن گذشته. پس این گروه را مرخّص فرما تا به دهات رفته بجهت خود غذا بخرند.16عیسی ایشان را گفت، احتیاج به رفتن ندارند. شما ایشان را غذا دهید.17بدو گفتند، در اینجا جز پنج نان و دو ماهی نداریم!18گفت، آنها را اینجا به نزد من بیاورید!19و بدان جماعت فرمود تا بر سبزه نشستند و پنج نان و دو ماهی را گرفته، به سوی آسمان نگریسته، برکت داد و نان را پاره کرده، به شاگردان سپرد و شاگردان بدان جماعت.20و همه خورده، سیرشدند و از پاره‌های باقی مانده دوازده سبد پر کرده، برداشتند.21و خورندگان سوای زنان و اطفال قریب به پنج هزار مرد بودند.22بی‌درنگ عیسی شاگردان خود را اصرار نمود تا به کشتی سوار شده، پیش از وی به کناره دیگر روانه شوند تا آن گروه را رخصت دهد.23و چون مردم را روانه نمود، به خلوت برای عبادت بر فراز کوهی برآمد. و وقت شام در آنجا تنها بود.24امّا کشتی در آن وقت در میان دریا به‌سبب باد مخالف که میوزید، به امواج گرفتار بود.25و در پاس چهارم از شب، عیسی بر دریا خرامیده، به سوی ایشان روانه گردید.26امّا چون شاگردان، او را بر دریا خرامان دیدند، مضطرب شده، گفتند که خیالی است؛ و از خوف فریاد برآوردند.27امّا عیسی ایشان را بیتأمّل خطاب کرده، گفت، خاطر جمع دارید! منم، ترسان مباشید!28پطرس در جواب او گفت، خداوندا، اگر تویی مرا بفرما تا بر روی آب، نزد تو آیم.29گفت، بیا! در ساعت پطرس از کشتی فرود شده، بر روی آب روانه شد تا نزد عیسی آید.30لیکن چون باد را شدید دید، ترسان گشت و مشرف به غرق شده، فریاد برآورده، گفت، خداوندا، مرا دریاب.31عیسی بی‌درنگ دست آورده، او را بگرفت و گفت، ای کم ایمان، چرا شک آوردی؟32و چون به کشتی سوار شدند، باد ساکن گردید.33پس اهل کشتی آمده، او را پرستش کرده، گفتند، فی‌الحقیقۀ تو پسر خداهستی!34آنگاه عبور کرده، به زمین جَنِیسَرَه آمدند،35و اهل آن موضع او را شناخته، به همگی آن نواحی فرستاده، همهٔ بیماران را نزد او آوردند،36و از او اجازت خواستند که محض دامن ردایش را لمس کنند و هر که لمس کرد، صحّت کامل یافت.

Chapter 15

1آنگاه کاتبان و فریسیان اُورشلیم نزد عیسی آمده، گفتند،2چون است که شاگردان تو از تقلید مشایخ تجاوز می‌نمایند، زیرا هرگاه نان می‌خورند دست خود را نمی‌شویند؟3او در جواب ایشان گفت، شما نیز به تقلید خویش، از حکم خدا چرا تجاوز می‌کنید؟4زیرا خدا حکم داده است که مادر و پدر خود را حرمت دار و هرکه پدر یا مادر را دشنام دهد البتّه هلاک گردد.5لیکن شما می‌گویید هر که پدر یا مادر خود را گوید آنچه از من به تو نفع رسد هدیه‌ای است،6و پدر یا مادر خود را بعد از آن احترام نمی‌نماید. پس به تقلید خود، حکم خدا را باطل نموده‌اید.7ای ریاکاران، اشعیاء دربارهٔ شما نیکو نبوّت نموده است که گفت،8این قوم به زبانهای خود به من تقرّب می‌جویند و به لبهای خویش مرا تمجید می‌نمایند، لیکن دلشان از من دور است.9پسعبادت مرا عبث می‌کنند زیرا که احکام مردم را بمنزله فرایض تعلیم می‌دهند.10و آن جماعت را خوانده، بدیشان گفت، گوش داده، بفهمید؛11نه آنچه به دهان فرو می‌رود انسان را نجس می‌سازد، بلکه آنچه از دهان بیرون می‌آید انسان را نجس می‌گرداند.12آنگاه شاگردان وی آمده، گفتند، آیا می‌دانی که فریسیان چون این سخن را شنیدند، مکروهش داشتند؟13او در جواب گفت، هر نهالی که پدر آسمانی من نکاشته باشد، کَنده شود.14ایشان را واگذارید، کوران راهنمایان کورانند و هرگاه کور، کور را راهنما شود، هر دو در چاه افتند.15پطرس در جواب او گفت، این مثل را برای ما شرح فرما.16عیسی گفت، آیا شما نیز تا به حال بی‌ادراک هستید؟17یا هنوز نیافته‌اید که آنچه از دهان فرو می‌رود، داخل شکم می‌گردد و در مَبْرَز افکنده می‌شود؟18لیکن آنچه از دهان برآید، از دل صادر می‌گردد و این چیزها است که انسان را نجس می‌سازد.19زیرا که از دل برمی‌آید، خیالات بد و قتلها و زناها و فسقها و دزدیها و شهادات دروغ و کفرها.20اینها است که انسان را نجس می‌سازد، لیکن خوردن به دستهای ناشسته، انسان را نجس نمی‌گرداند.21پس عیسی از آنجا بیرون شده، به دیار صُور و صیدون رفت.22ناگاه زن کنعانیهای از آن حدود بیرون آمده، فریادکنان وی را گفت، خداوندا، پسر داود، بر من رحم کن زیرا دخترمن سخت دیوانه است.23لیکن هیچ جوابش نداد تا شاگردان او پیش آمده، خواهش نمودند که او را مرخّص فرمای زیرا در عقب ما شورش می‌کند.24او در جواب گفت، فرستاده نشده‌ام مگر بجهت گوسفندان گم شده خاندان اسرائیل.25پس آن زن آمده، او را پرستش کرده، گفت، خداوندا مرا یاری کن.26در جواب گفت که، نان فرزندان را گرفتن و نزد سگان انداختن جایز نیست.27عرض کرد، بلی خداوندا، زیرا سگان نیز از پاره‌های افتاده سفره آقایان خویش می‌خورند.28آنگاه عیسی در جواب او گفت، ای زن! ایمان تو عظیم است! تو را برحسب خواهش تو بشود. که در همان ساعت، دخترش شفا یافت.29عیسی از آنجا حرکت کرده، به کناره دریای جلیل آمد و برفراز کوه برآمده، آنجا بنشست.30و گروهی بسیار، لنگان و کوران و گنگان و شلاّن و جمعی از دیگران را با خود برداشته، نزد او آمدند و ایشان را بر پایهای عیسی افکندند و ایشان را شفا داد،31بقسمی که آن جماعت، چون گنگان را گویا و شلاّن را تندرست و لنگان را خرامان و کوران را بینا دیدند، متعجّب شده، خدای اسرائیل را تمجید کردند.32عیسی شاگردان خود را پیش طلبیده، گفت، مرا بر این جماعت دل بسوخت زیرا که الحال سه روز است که با من می‌باشند و هیچ چیز برای خوراک ندارند و نمی‌خواهم ایشان را گرسنه برگردانم مبادا در راه ضعف کنند.33شاگردانش به او گفتند، از کجا در بیابان ما را آنقدر نان باشد که چنین انبوه را سیر کند؟34عیسی ایشان را گفت، چند نان دارید؟ گفتند، هفت نان و قدری از ماهیان کوچک.35پس مردم را فرمود تا بر زمین بنشینند.36و آن هفت نان و ماهیان را گرفته، شکر نمود و پاره کرده، به شاگردان خود داد و شاگردان به آن جماعت.37و همه خورده، سیر شدند و از خرده‌های باقیمانده هفت زنبیل پر برداشتند.38و خورندگان، سوای زنان و اطفال چهار هزار مرد بودند.39پس آن گروه را رخصت داد و به کشتی سوار شده، به حدود مَجْدَل آمد.

Chapter 16

1آنگاه فریسیان و صدّوقیان نزد او آمده،از روی امتحان از وی خواستند که آیتی آسمانی برای ایشان ظاهر سازد.2ایشان را جواب داد که در وقت عصر می‌گویید هوا خوش خواهد بود زیرا آسمان سرخ است؛3و صبحگاهان می‌گویید امروز هوا بد خواهد شد زیرا که آسمان سرخ و گرفته است. ای ریاکاران می‌دانید صورت آسمان را تمییز دهید، امّا علاماتِ زمانها را نمی‌توانید!4فرقه شریرِ زناکار، آیتی می‌طلبند و آیتی بدیشان عطا نخواهد شد جز آیت یونس نبی. پس ایشان را رها کرده،روانه شد.5و شاگردانش چون بدان طرف می‌رفتند، فراموش کردند که نان بردارند.6عیسی ایشان را گفت، آگاه باشید که از خمیرمایه فریسیان و صدوقیان احتیاط کنید!7پس ایشان در خود تفکر نموده، گفتند، از آن است که نان برنداشته‌ایم.8عیسی این را درک نموده، بدیشان گفت، ای سست ایمانان، چرا در خود تفکّر می‌کنید از آن‌جهت که نان نیاورده‌اید؟9آیا هنوز نفهمیده و یاد نیاورده‌اید آن پنج نان و پنج هزار نفر و چند سبدی را که برداشتید؟10و نه آن هفت نان و چهار هزار نفر و چند زنبیلی را که برداشتید؟11پس چرا نفهمیدید که دربارهٔ نان شما را نگفتم که از خمیرمایه فریسیان و صدّوقیان احتیاط کنید؟12آنگاه دریافتند که نه از خمیرمایهٔ نان، بلکه از تعلیم فریسیان و صدّوقیان حکم به احتیاط فرموده است.13و هنگامی که عیسی به نواحی قیصریّه فیلِپس آمد، از شاگردان خود پرسیده، گفت، مردم مرا که پسر انسانم چه شخص می‌گویند؟14گفتند، بعضی یحیی تعمید‌دهنده و بعضی الیاس و بعضی اِرمیا یا یکی از انبیا.15ایشان را گفت، شما مرا که می‌دانید؟16شمعون پطرس در جواب گفت که، تویی مسیح، پسر خدای زنده!17عیسی در جواب وی گفت، خوشابحال تو ای شمعون بن یونا! زیرا جسم و خون این را بر تو کشف نکرده، بلکه پدر من که در آسمان است.18و من نیز تو را می‌گویم که تویی پطرس و بر این صخره کلیسای خود را بنا می‌کنم و ابواب جهنّم بر آن استیلا نخواهد یافت.19و کلیدهای ملکوت آسمان را به تو می‌سپارم؛ و آنچه بر زمین ببندی در آسمان بسته گردد و آنچه در زمین گشایی در آسمان گشاده شود.20آنگاه شاگردان خود را قدغن فرمود که به هیچ کس نگویند که او مسیح است.21و از آن زمان عیسی به شاگردان خود خبردادن آغاز کرد که رفتن او به اورشلیم و زحمتِ بسیار کشیدن از مشایخ و رؤسای کَهَنه و کاتبان و کشته شدن و در روز سوم برخاستن ضروری است.22و پطرس او را گرفته، شروع کرد به منع نمودن و گفت، حاشا از تو ای خداوند که این بر تو هرگز واقع نخواهد شد!23امّا او برگشته، پطرس را گفت، دور شو از من ای شیطان زیرا که باعث لغزش من می‌باشی، زیرا نه امور الٰهی را، بلکه امور انسانی را تفکّر می‌کنی!24آنگاه عیسی به شاگردان خود گفت، اگر کسی خواهد متابعت من کند، باید خود را انکار کرده و صلیب خود را برداشته، از عقب من آید.25زیراهر کس بخواهد جان خود را برهاند، آن را هلاک سازد؛ امّا هر که جان خود را بخاطر من هلاک کند، آن را دریابد.26زیرا شخص را چه سود دارد که تمام دنیا را ببرد و جان خود را ببازد؟ یا اینکه آدمی چه چیز را فدای جان خود خواهد ساخت؟27زیرا که پسر انسان خواهد آمد در جلال پدر خویش به اتّفاق ملائکه خود و در آن وقت هر کسی را موافق اعمالش جزا خواهد داد.28هرآینه به شما می‌گویم که بعضی در اینجا حاضرند که تا پسر انسان را نبینند که در ملکوت خود می‌آید، ذائقه موت را نخواهند چشید.

Chapter 17

1و بعد از شش روز، عیسی، پطرس و یعقوب و برادرش یوحنّا را برداشته، ایشان را در خلوت به کوهی بلند برد.2و در نظر ایشان هیأتِ او متبدّل گشت و چهره‌اش چون خورشید، درخشنده و جامهاش چون نور، سفید گردید.3که ناگاه موسی و الیاس بر ایشان ظاهر شده، با او گفتگو می‌کردند.4امّا پطرس به عیسی متوجّه شده، گفت که، خداوندا، بودن ما در اینجا نیکو است! اگر بخواهی، سه سایبان در اینجا بسازیم، یکی برای تو و یکی بجهت موسی و دیگری برای الیاس.5و هنوز سخن بر زبانش بود که ناگاه ابری درخشنده بر ایشان سایه افکند و اینک، آوازی از ابر در رسید که این است پسر حبیب من که از وی خشنودم. او را بشنوید!6و چون شاگردان این را شنیدند، به روی در افتاده،بی‌نهایت ترسان شدند.7عیسی نزدیک آمده، ایشان را لمس نمود و گفت، برخیزید و ترسان مباشید!8و چشمان خود را گشوده، هیچ کس را جز عیسی تنها ندیدند.9و چون ایشان از کوه به زیر می‌آمدند، عیسی ایشان را قدغن فرمود که تا پسر انسان از مردگان برنخیزد، زنهار این رؤیا را به کسی باز نگویید.10شاگردانش از او پرسیده، گفتند، پس کاتبان چرا می‌گویند که می‌باید الیاس اوّل آید؟11او در جواب گفت، البتّه الیاس می‌آید و تمام چیزها را اصلاح خواهد نمود.12لیکن به شما می‌گویم که الحال الیاس آمده است و او را نشناختند، بلکه آنچه خواستند با وی کردند؛ به همانطور پسر انسان نیز از ایشان زحمت خواهد دید.13آنگاه شاگردان دریافتند که دربارهٔ یحیی تعمیددهنده بدیشان سخن می‌گفت.14و چون به نزد جماعت رسیدند، شخصی پیش آمده، نزد وی زانو زده، عرض کرد،15خداوندا، بر پسر من رحم کن زیرا مصروع و به شدّت متألّم است، چنانکه بارها در آتش و مکرّراً در آب می‌افتد.16و او را نزد شاگردان تو آوردم، نتوانستند او را شفا دهند.17عیسی در جواب گفت، ای فرقه بی‌ایمانِ کج رفتار، تا به کی با شما باشم و تا چند متحمّل شما گردم؟ او را نزد من آورید.18پس عیسی او را نهیب داده، دیو از وی بیرون شد و در ساعت، آن پسر شفا یافت.19امّا شاگردان نزد عیسی آمده، در خلوت از او پرسیدند، چرا ما نتوانستیم او را بیرون کنیم؟20عیسی ایشان را گفت، به‌سبب بی‌ایمانی شما. زیرا هرآینه به شما می‌گویم، اگر ایمانِ به قدر دانه خردلی می‌داشتید، بدین کوه می‌گفتید از اینجا بدانجا منتقل شو، البتّه منتقل می‌شد و هیچ امری بر شما محال نمی‌بود.21لیکن این جنس جز به دعا و روزه بیرون نمی‌رود.22و چون ایشان در جلیل می‌گشتند، عیسی بدیشان گفت، پسر انسان بدست مردم تسلیم کرده خواهد شد،23و او را خواهند کشت و در روز سوم خواهد برخاست. پس بسیار محزون شدند.24و چون ایشان وارد کفرناحوم شدند، محصّلانِ دو درهم نزد پطرس آمده، گفتند، آیا استاد شما دو درهم را نمی‌دهد؟25گفت، بلی. و چون به خانه درآمده، عیسی بر او سبقت نموده، گفت، ای شمعون، چه گمان داری؟ پادشاهان جهان از چه کسان عشر و جزیه می‌گیرند؟ از فرزندان خویش یا از بیگانگان؟26پطرس به وی گفت، از بیگانگان. عیسی بدو گفت، پس یقیناً پسران آزادند!27لیکن مبادا که ایشان را برنجانیم، به کناره دریا رفته، قلاّبی بیندازو اوّل ماهی که بیرون می‌آید، گرفته و دهانش را باز کرده، مبلغ چهار درهم خواهی یافت. آن را برداشته، برای من و خود بدیشان بده!

Chapter 18

1در همان ساعت، شاگردان نزد عیسیآمده، گفتند، چه کس در ملکوت آسمان بزرگتر است؟2آنگاه عیسی طفلی طلب نموده، در میان ایشان برپا داشت3و گفت، هرآینه به شما می‌گویم تا بازگشت نکنید و مثل طفلِ کوچک نشوید، هرگز داخل ملکوت آسمان نخواهید شد.4پس هر که مثل این بچه کوچک خود را فروتن سازد، همان در ملکوت آسمان بزرگتر است.5و کسی که چنین طفلی را به اسم من قبول کند، مرا پذیرفته است.6و هر که یکی از این صغار را که به من ایمان دارند، لغزش دهد او را بهتر می‌بود که سنگ آسیایی بر گردنش آویخته، در قعر دریا غرق می‌شد!7وای بر این جهان به‌سبب لغزشها؛ زیرا که لابّد است از وقوع لغزشها، لیکن وای بر کسی که سبب لغزش باشد.8پس اگر دستت یا پایت تو را بلغزاند، آن را قطع کرده، از خود دور انداز زیرا تو را بهتر است که لنگ یا شلّ داخل حیات شوی از آنکه با دو دست یا دو پا در نارِ جاودانی افکنده شوی.9و اگر چشمت تو را لغزش دهد، آن راقلع کرده، از خود دور انداز زیرا تو را بهتر است با یک چشم وارد حیات شوی، از اینکه با دو چشم در آتش جهنّم افکنده شوی.10زنهار یکی از این صغار را حقیر مشمارید، زیرا شما را می‌گویم که ملائکه ایشان دائماً در آسمان روی پدر مرا که در آسمان است می‌بینند.11زیرا که پسر انسان آمده است تا گم شده را نجات بخشد.12شما چه گمان می‌برید، اگر کسی را صد گوسفند باشد و یکی از آنها گم شود، آیا آن نود و نُه را به کوهسار نمی‌گذارد و به جستجوی آن گم شده نمی‌رود؟13و اگر اتّفاقاً آن را دریابد، هرآینه به شما می‌گویم بر آن یکی بیشتر شادی می‌کند از آن نود و نه که گم نشده‌اند.14همچنین ارادهٔ پدر شما که در آسمان است این نیست که یکی از این کوچکان هلاک گردد.15و اگر برادرت به تو گناه کرده باشد، برو و او را میان خود و او در خلوت الزام کن. هرگاه سخن تو را گوش گرفت، برادر خود را دریافتی؛16و اگر نشنود، یک یا دو نفر دیگر با خود بردار تا از زبان دو یا سه شاهد، هر سخنی ثابت شود.17و اگر سخن ایشان را ردّ کند، به کلیسا بگو. و اگر کلیسا را قبول نکند، در نزد تو مثل خارجی یا باجگیر باشد.18هرآینه به شما می‌گویم آنچه بر زمین بندید، در آسمان بسته شده باشد و آنچه بر زمین گشایید، در آسمان گشوده شده باشد.19بازبه شما می‌گویم هر گاه دو نفر از شما در زمین دربارهٔ هر چه که بخواهند متّفق شوند، هرآینه از جانب پدر من که در آسمان است برای ایشان کرده خواهد شد.20زیرا جایی که دو یا سه نفر به اسم من جمع شوند، آنجا درمیان ایشان حاضرم.21آنگاه پطرس نزد او آمده، گفت، خداوندا، چند مرتبه برادرم به من خطا ورزد، می‌باید او را آمرزید؟ آیا تا هفت مرتبه؟22عیسی بدو گفت، تو را نمی‌گویم تا هفت مرتبه، بلکه تا هفتاد هفت مرتبه!23از آن‌جهت ملکوت آسمان پادشاهی را ماند که با غلامان خود ارادهٔ محاسبه داشت.24و چون شروع به حساب نمود، شخصی را نزد او آوردند که ده هزار قنطار به او بدهکار بود.25و چون چیزی نداشت که ادا نماید، آقایش امر کرد که او را با زن و فرزندان و تمام مایملک او فروخته، طلب را وصول کنند.26پس آن غلام رو به زمین نهاده او را پرستش نمود و گفت، ای آقا مرا مهلت ده تا همه را به تو ادا کنم.27آنگاه آقای آن غلام بر وی ترحّم نموده، او را رها کرد و قرض او را بخشید.28لیکن چون آن غلام بیرون رفت، یکی از همقطاران خود را یافت که از او صد دینار طلب داشت. او را بگرفت و گلویش را فشرده، گفت، طلب مرا ادا کن!29پس آن همقطار بر پایهای او افتاده، التماس نموده، گفت، مرا مهلت ده تا همه را به تو ردّ کنم.30امّا او قبول نکرد، بلکه رفته، او را در زندان انداخت تا قرض را ادا کند.31چون همقطاران وی این وقایعرا دیدند، بسیار غمگین شده، رفتند و آنچه شده بود به آقای خود باز گفتند.32آنگاه مولایش او را طلبیده، گفت، ای غلام شریر، آیا تمام آن قرض را محض خواهش تو به تو نبخشیدم؟33پس آیا تو را نیز لازم نبود که بر همقطار خود رحم کنی چنانکه من بر تو رحم کردم؟34پس مولای او در غضب شده، او را به جلاّدان سپرد تا تمام قرض را بدهد.35به همینطور پدر آسمانی من نیز با شما عمل خواهد نمود، اگر هر یکی از شما برادر خود را از دل نبخشد.

Chapter 19

1و چون عیسی این سخنان را به اتمامرسانید، از جلیل روانه شده، به حدود یهودیه از آن طرف اُرْدُنّ آمد.2و گروهی بسیار از عقب او آمدند و ایشان را در آنجا شفا بخشید.3پس فریسیان آمدند تا او را امتحان کنند و گفتند، آیا جایز است مرد، زن خود را به هر علّتی طلاق دهد؟4او در جواب ایشان گفت، مگر نخوانده‌اید که خالق در ابتدا ایشان را مرد و زن آفرید،5و گفت، از این جهت مرد، پدر و مادر خود را رها کرده، به زن خویش بپیوندد و هر دو یک تن خواهند شد؟6بنابراین بعد از آن دو نیستند، بلکه یک تن هستند. پس آنچه را خدا پیوست انسان جدا نسازد.7به وی گفتند، پس از بهر چه موسی امر فرمود که زن را طلاقنامه دهند و جدا کنند؟8ایشان را گفت، موسی به‌سبب سنگدلیِ شما، شما را اجازت داد که زنانخود را طلاق دهید. لیکن از ابتدا چنین نبود.9و به شما می‌گویم هر که زن خود را بغیر علّت زنا طلاق دهد و دیگری را نکاح کند، زانی است و هر که زن مطلقّهای را نکاح کند، زنا کند.10شاگردانش بدو گفتند، اگر حکم شوهر با زن چنین باشد، نکاح نکردن بهتر است!11ایشان را گفت، تمامی خلق این کلام را نمی‌پذیرند، مگر به کسانی که عطا شده است.12زیرا که خَصیها می‌باشند که از شکم مادر چنین متولّد شدند و خصیها هستند که از مردم خصی شده‌اند و خصیها می‌باشند که بجهت ملکوت خدا خود را خصی نموده‌اند. آنکه توانایی قبول دارد بپذیرد.13آنگاه چند بچه کوچک را نزد او آوردند تا دستهای خود را بر ایشان نهاده، دعا کند. امّا شاگردان، ایشان را نهیب دادند.14عیسی گفت، بچه‌های کوچک را بگذارید و از آمدن نزد من، ایشان را منع مکنید، زیرا ملکوت آسمان از مثل اینها است.15و دستهای خود را بر ایشان گذارده از آن جا روانه شد.16ناگاه شخصی آمده، وی را گفت، ای استاد نیکو، چه عمل نیکو کنم تا حیات جاودانی یابم؟17وی را گفت، از چه سبب مرا نیکو گفتی و حالآنکه کسی نیکو نیست، جز خدا فقط. لیکن اگر بخواهی داخل حیات شوی، احکام را نگاه دار.18بدو گفت، کدام احکام؟ عیسی گفت، قتل مکن، زنا مکن، دزدی مکن، شهادت دروغ مده،19و پدر و مادر خود را حرمت دار و همسایهٔ خود را مثل نفس خود دوست دار.20جوان وی را گفت، همهٔ اینها را از طفولیّت نگاه داشته‌ام. دیگر مرا چه ناقص است؟21عیسی بدو گفت، اگر بخواهی کامل شوی، رفته مایملک خود را بفروش و به فقرا بده که در آسمان گنجی خواهی داشت؛ و آمده مرا متابعت نما.22چون جوان این سخن را شنید، دل تنگ شده، برفت زیرا که مال بسیار داشت.23عیسی به شاگردان خود گفت، هرآینه به شما می‌گویم که شخص دولتمند به ملکوت آسمان به دشواری داخل می‌شود.24و باز شما را می‌گویم که گذشتن شتر از سوراخ سوزن، آسانتر است از دخول شخص دولتمند در ملکوت خدا.25شاگردان چون شنیدند، بغایت متحیّر گشته، گفتند، پس که می‌تواند نجات یابد؟26عیسی متوجّه ایشان شده، گفت، نزد انسان این محال است لیکن نزد خدا همه‌چیز ممکن است.27آنگاه پطرس در جواب گفت، اینک، ما همه چیزها را ترک کرده، تو را متابعت می‌کنیم. پس ما را چه خواهد بود؟28عیسی ایشان را گفت، هرآینه به شما می‌گویم شما که مرا متابعت نموده‌اید، در معاد وقتی که پسر انسان بر کرسی جلال خود نشیند، شما نیز به دوازده کرسی نشسته، بر دوازده سبط اسرائیل داوریخواهید نمود.29و هر که بخاطر اسم من، خانه‌ها یا برادران یا خواهران یا پدر یا مادر یا زن یا فرزندان یا زمینها را ترک کرد، صد چندان خواهد یافت و وارث حیات جاودانی خواهد گشت.30لیکن بسا اوّلین که آخرین می‌گردند و آخرین، اوّلین!

Chapter 20

1زیرا ملکوت آسمان صاحب خانه‌ای را ماند که بامدادان بیرون رفت تا عَمَله بجهت تاکستان خود به مزد بگیرد.2پس با عمله، روزی یک دینار قرار داده، ایشان را به تاکستان خود فرستاد.3و قریب به ساعت سوم بیرون رفته، بعضی دیگر را در بازار بیکار ایستاده دید.4ایشان را نیز گفت، شما هم به تاکستان بروید و آنچه حقّ شما است به شما می‌دهم. پس رفتند.5باز قریب به ساعت ششم و نهم رفته، همچنین کرد.6و قریب به ساعت یازدهم رفته، چند نفر دیگر بیکار ایستاده یافت. ایشان را گفت، از بهر چه تمامی روز در اینجا بیکار ایستاده‌اید؟7گفتندش، هیچ کس ما را به مزد نگرفت. بدیشان گفت، شما نیز به تاکستان بروید و حقّ خویش را خواهید یافت.8و چون وقت شام رسید، صاحب تاکستان به ناظر خود گفت، مزدوران را طلبیده، از آخرین گرفته تا اوّلین مزد ایشان را ادا کن.9پس یازده ساعتیان آمده، هر نفری دیناری یافتند.10و اوّلین آمده، گمان بردند که بیشتر خواهند یافت. ولی ایشان نیز هر نفری دیناری یافتند.11امّا چون گرفتند، به صاحب خانه شکایت نموده،12گفتند که، این آخرین، یک ساعت کار کردند و ایشان را با ما که متحمّل سختی و حرارت روز گردیده‌ایم مساوی ساخته‌ای؟13او در جواب یکی از ایشان گفت، ای رفیق بر تو ظلمی نکردم. مگر به دیناری با من قرار ندادی؟14حقّ خود را گرفته برو. می‌خواهم بدین آخری مثل تو دهم.15آیا مرا جایز نیست که از مال خود آنچه خواهم بکنم؟ مگر چشم تو بد است از آن رو که من نیکو هستم؟16بنابراین اوّلین آخرین و آخرین اوّلین خواهند شد، زیرا خوانده شدگان بسیارند و برگزیدگان کم.17و چون عیسی به اورشلیم می‌رفت، دوازده شاگرد خود را در اثنای راه به خلوت طلبیده بدیشان گفت،18اینک، به سوی اورشلیم می‌رویم و پسر انسان به رؤسای کَهَنَه و کاتبان تسلیم کرده خواهد شد و حکم قتل او را خواهند داد،19و او را به امّت‌ها خواهند سپرد تا او را استهزا کنند و تازیانه زنند و مصلوب نمایند و در روز سوم خواهد برخاست.20آنگاه مادر دو پسر زِبِدی با پسران خود نزد وی آمده و پرستش نموده، از او چیزی درخواست کرد.21بدو گفت، چه خواهشداری؟ گفت، بفرما تا این دو پسر من در ملکوت تو، یکی بر دست راست و دیگری بر دست چپ تو بنشینند.22عیسی در جواب گفت، نمی‌دانید چه می‌خواهید. آیا می‌توانید از آن کاسهای که من می‌نوشم، بنوشید و تعمیدی را که من می‌یابم، بیابید؟ بدو گفتند، می‌توانیم.23ایشان را گفت، البتّه از کاسه من خواهید نوشید و تعمیدی را که من می‌یابم، خواهید یافت. لیکن نشستن به دست راست و چپ من، از آن من نیست که بدهم، مگر به کسانی که از جانب پدرم برای ایشان مهیّا شده است.24امّا چون آن ده شاگرد شنیدند، بر آن دو برادر به دل رنجیدند.25عیسی ایشان را پیش طلبیده، گفت، آگاه هستید که حکّام امّت‌ها بر ایشان سروری می‌کنند و رؤسا بر ایشان مسلّطند.26لیکن در میان شما چنین نخواهد بود، بلکه هر که در میان شما می‌خواهد بزرگ گردد، خادم شما باشد.27و هر که می‌خواهد در میان شما مقدّم بُوَد، غلام شما باشد.28چنانکه پسر انسان نیامد تا مخدوم شود، بلکه تا خدمت کند و جان خود را در راه بسیاری فدا سازد.29و هنگامی که از اَرِیحا بیرون می‌رفتند، گروهی بسیار از عقب او می‌آمدند.30که ناگاه دو مرد کور کنار راه نشسته، چون شنیدند که عیسی در گذر است، فریاد کرده، گفتند، خداوندا، پسر داودا، بر ما ترحّم کن!31و هر چند خلق ایشانرا نهیب می‌دادند که خاموش شوند، بیشتر فریادکنان می‌گفتند، خداوندا، پسر داودا، بر ما ترحّم فرما!32پس عیسی ایستاده، به آواز بلند گفت، چه می‌خواهید برای شما کنم؟33به وی گفتند، خداوندا، اینکه چشمان ما باز گردد!34پس عیسی ترحّم نموده، چشمان ایشان را لمس نمود که در ساعت بینا گشته، از عقب او روانه شدند.

Chapter 21

1و چون نزدیک به اورشلیم رسیده، وارد بیت فاجی نزد کوه زیتون شدند. آنگاه عیسی دو نفر از شاگردان خود را فرستاده،2بدیشان گفت، در این قریهای که پیش روی شما است بروید و در حال، الاغی با کرهّاش بسته خواهید یافت. آنها را باز کرده، نزد من آورید.3و هرگاه کسی به شما سخنی گوید، بگویید خداوند بدینها احتیاج دارد که فی‌الفور آنها را خواهد فرستاد.4و این همه واقع شد تا سخنی که نبی گفته است تمام شود5که دختر صَهیون را گویید، اینک، پادشاه تو نزد تو می‌آید با فروتنی و سواره بر حمار و بر کرّهٔ الاغ.6پس شاگردان رفته، آنچه عیسی بدیشان امر فرمود، به عمل آوردند7و الاغ را با کرّه آورده، رخت خود را بر آنها انداختند و او بر آنها سوار شد.8و گروهی بسیار، رختهای خود را در راه گسترانیدند و جمعی از درختان شاخه‌ها بریده، در راه می‌گستردند.9و جمعی از پیش و پس او رفته، فریادکنان می‌گفتند،هوشیعانا پسر داودا، مبارک باد کسی که به اسم خداوند می‌آید! هوشیعانا در اعلیٰ علیّین!10و چون وارد اورشلیم شد، تمام شهر به آشوب آمده، می‌گفتند، این کیست؟11آن گروه گفتند، این است عیسی نبی از ناصرهٔ جلیل.12پس عیسی داخل هیکل خدا گشته، جمیع کسانی را که در هیکل خرید و فروش می‌کردند، بیرون نمود و تختهای صرّافان و کرسیهای کبوترفروشان را واژگون ساخت.13و ایشان را گفت، مکتوب است که خانهٔ من خانهٔ دعا نامیده می‌شود. لیکن شما مغاره دزدانش ساخته‌اید.14و کوران و شلان در هیکل، نزد او آمدند و ایشان را شفا بخشید.15امّا رؤسای کهنه و کاتبان چون عجایبی که از او صادر می‌گشت و کودکان را که در هیکل فریاد برآورده، هوشیعانا پسر داودا می‌گفتند دیدند، غضبناک گشته،16به وی گفتند، نمی‌شنوی آنچه اینها می‌گویند؟ عیسی بدیشان گفت،بلی مگر نخوانده‌اید این که از دهان کودکان و شیرخوارگان حمد را مهیّا ساختی؟17پس ایشان را واگذارده، از شهر بسوی بیتعَنْیَا رفته، در آنجا شب را بسر برد.18بامدادان چون به شهر مراجعت می‌کرد، گرسنه شد.19و در کناره راه یک درخت انجیردیده، نزد آن آمد و جز برگ بر آن هیچ نیافت. پس آن را گفت، از این به بعد میوه تا به ابد بر تو نشود! که در ساعت درخت انجیر خشکید!20چون شاگردانش این را دیدند، متعجّب شده، گفتند، چه بسیار زود درخت انجیر خشک شده است!21عیسی در جواب ایشان گفت، هرآینه به شما می‌گویم اگر ایمان می‌داشتید و شک نمی‌نمودید، نه همین را که به درخت انجیر شد می‌کردید، بلکه هر گاه بدین کوه می‌گفتید، منتقل شده به دریا افکنده شو چنین می‌شد.22و هر آنچه با ایمان به دعا طلب کنید، خواهید یافت.23و چون به هیکل درآمده، تعلیم می‌داد، رؤسای کهنه و مشایخ قوم نزد او آمده، گفتند، به چه قدرت این اعمال را می‌نمایی و کیست که این قدرت را به تو داده است؟24عیسی در جواب ایشان گفت، من نیز از شما سخنی می‌پرسم. اگر آن را به من گویید، من هم به شما گویم که این اعمال را به چه قدرت می‌نمایم،25تعمید یحیی از کجا بود؟ از آسمان یا از انسان؟ ایشان با خود تفکّر کرده، گفتند که اگر گوییم از آسمان بود، هرآینه گوید پس چرا به وی ایمان نیاوردید.26و اگر گوییم از انسان بود، از مردم می‌ترسیم زیرا همه یحیی را نبی می‌دانند.27پس در جواب عیسی گفتند، نمی‌دانیم. بدیشان گفت، من هم شما را نمی‌گویم که به چه قدرت این کارها را می‌کنم.28لیکن چه گمان دارید؟ شخصی را دو پسر بود. نزد نخستین آمده، گفت، ای فرزند امروز به تاکستان من رفته، به کار مشغول شو.29در جواب گفت، نخواهم رفت. امّا بعد پشیمان گشته، برفت.30و به دوّمین نیز همچنین گفت. او در جواب گفت، ای آقا من می‌روم. ولی نرفت.31کدام یک از این دو خواهش پدر را بجا آورد؟ گفتند، اوّلی. عیسی بدیشان گفت، هرآینه به شما می‌گویم که باجگیران و فاحشه‌ها قبل از شما داخل ملکوت خدا می‌گردند،32زانرو که یحیی از راه عدالت نزد شما آمد و بدو ایمان نیاوردید، امّا باجگیران و فاحشه‌ها بدو ایمان آوردند و شما چون دیدید، آخر هم پشیمان نشدید تا بدو ایمان آورید.33و مَثَلی دیگر بشنوید، صاحب خانه‌ای بود که تاکستانی غَرْس نموده، خطیرهای گردش کشید و چَرْخُشتی در آن کند و برجی بنا نمود. پس آن را به دهقانان سپرده، عازم سفر شد.34و چون موسم میوه نزدیک شد، غلامان خود را نزد دهقانان فرستاد تا میوه‌های او را بردارند.35امّا دهقانان غلامانش را گرفته، بعضی را زدند و بعضی را کُشتند و بعضی را سنگسار نمودند.36باز غلامان دیگر، بیشتر از اوّلین فرستاده، بدیشان نیز به همانطور سلوک نمودند.37بالاخره پسر خود را نزد ایشان فرستاده، گفت، پسر مراحرمت خواهند داشت.38امّا دهقانان چون پسر را دیدند با خود گفتند، این وارث است. بیایید او را بکشیم و میراثش را ببریم.39آنگاه او را گرفته، بیرون تاکستان افکنده، کشتند.40پس چون مالک تاکستان آید، به آن دهقانان چه خواهد کرد؟41گفتند، البتّه آن بدکاران را به سختی هلاک خواهد کرد و باغ را به باغبانان دیگر خواهد سپرد که میوه‌هایش را در موسم بدو دهند.42عیسی بدیشان گفت، مگر در کتب هرگز نخوانده‌اید این که سنگی را که معمارانش ردّ نمودند، همان سر زاویه شده است. این از جانب خداوند آمد و در نظر ما عجیب است.43از این جهت شما را می‌گویم که ملکوت خدا از شما گرفته شده، به امّتی که میوهاش را بیاورند، عطا خواهد شد.44و هر که بر آن سنگ افتد، منکسر شود و اگر آن بر کسی افتد، نرمش سازد.45و چون رؤسای کَهَنه و فریسیان مثلهایش را شنیدند، دریافتند که دربارهٔ ایشان می‌گوید.46و چون خواستند او را گرفتار کنند، از مردم ترسیدند زیرا که او را نبی می‌دانستند.

Chapter 22

1و عیسی توجّه نموده، باز به مَثَلها ایشان را خطاب کرده، گفت،2ملکوت آسمان پادشاهی را ماند که برای پسر خویش عروسی کرد.3و غلامان خود را فرستاد تا دعوتشدگان را به عروسی بخوانند و نخواستند بیایند.4باز غلامان دیگر روانه نموده، فرمود، دعوتشدگان را بگویید که، اینک، خوان خود راحاضر ساخته‌ام و گاوان و پرواریهای من کشته شده و همه‌چیز آماده است، به عروسی بیایید.5ولی ایشان بی‌اعتنایی نموده، راه خود را گرفتند، یکی به مزرعه خود و دیگری به تجارت خویش رفت.6و دیگران غلامان او را گرفته، دشنام داده، کشتند.7پادشاه چون شنید، غضب نموده، لشکریان خود را فرستاده، آن قاتلان را به قتل رسانید و شهر ایشان را بسوخت.8آنگاه غلامان خود را فرمود، عروسی حاضر است؛ لیکن دعوت شدگان لیاقت نداشتند.9الآن به شوارع عامّه بروید و هر که را بیابید به عروسی بطلبید.10پس آن غلامان به سر راه‌ها رفته، نیک و بد هر که را یافتند جمع کردند، چنانکه خانهٔ عروسی از مجلسیان مملّو گشت.11آنگاه پادشاه بجهت دیدن اهل مجلس داخل شده، شخصی را در آنجا دید که جامه عروسی در بر ندارد.12بدو گفت، ای عزیز چطور در اینجا آمدی و حال آنکه جامه عروسی در بر نداری؟ او خاموش شد.13آنگاه پادشاه خادمان خود را فرمود، این شخص را دست و پا بسته بردارید و در ظلمت خارجی اندازید، جایی که گریه و فشار دندان باشد.14زیرا طلبیدگان بسیارند و برگزیدگان کم.15پس فریسیان رفته، شورا نمودند که چطور او را در گفتگو گرفتار سازند.16و شاگردان خود را با هیرودیان نزد وی فرستاده، گفتند، استادا می‌دانیم که صادق هستی و طریق خدا را بهراستی تعلیم می‌نمایی و از کسی باک نداری زیرا که به ظاهر خلق نمی‌نگری.17پس به ما بگو رأی تو چیست. آیا جزیه دادن به قیصر رواست یا نه؟18عیسی شرارت ایشان را درک کرده، گفت، ای ریاکاران، چرا مرا تجربه می‌کنید؟19سکّهٔ جزیه را به من بنمایید. ایشان دیناری نزد وی آوردند.20بدیشان گفت، این صورت و رقم از آن کیست؟21بدو گفتند، از آنِ قیصر. بدیشان گفت، مال قیصر را به قیصر ادا کنید و مال خدا را به خدا!22چون ایشان شنیدند، متعجّب شدند و او را واگذارده، برفتند.23و در همان روز، صدّوقیان که منکر قیامت هستند نزد او آمده، سؤال نموده،24گفتند، ای استاد، موسی گفت، اگر کسی بی‌اولاد بمیرد، می‌باید برادرش زن او را نکاح کند تا نسلی برای برادر خود پیدا نماید.25باری در میان ما هفت برادر بودند که اوّل زنی گرفته، بمرد و چون اولادی نداشت زن را به برادر خود ترک کرد.26و همچنین دوّمین و سوّمین تا هفتمین.27و آخر از همه آن زن نیز مرد.28پس او در قیامت، زن کدام یک از آن هفت خواهد بود زیرا که همه او را داشتند؟29عیسی در جواب ایشان گفت، گمراه هستید از این رو که کتاب و قوّت خدا را در نیافته‌اید،30زیرا که در قیامت، نه نکاح می‌کنند و نه نکاح کرده می‌شوند، بلکه مثل ملائکه خدا در آسمان می‌باشند.31امّا دربارهٔ قیامت مردگان، آیا نخوانده‌اید کلامی را که خدا به شما گفته است،32من هستم خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب؟ خدا، خدای مردگان نیست، بلکه خدای زندگان است.33و آن گروه چون شنیدند، از تعلیم وی متحیّر شدند.34امّا چون فریسیان شنیدند که صدّوقیان را مجاب نموده است، با هم جمع شدند.35و یکی از ایشان که فقیه بود، از وی به طریق امتحان سؤال کرده، گفت،36ای استاد، کدام حکم در شریعت بزرگتر است؟37عیسی وی را گفت، اینکه خداوند خدای خود را به همهٔ دل و تمامی نفس و تمامی فکر خود محبّت نما.38این است حکم اوّل و اعظم.39و دوّم مثل آن است، یعنی همسایهٔ خود را مثل خود محبّت نما.40بدین دو حکم، تمام تورات و صُحُف انبیا متعلّق است.41و چون فریسیان جمع بودند، عیسی از ایشان پرسیده،42گفت، دربارهٔ مسیح چه گمان می‌برید؟ او پسر کیست؟ بدو گفتند، پسر داود.43ایشان را گفت، پس چطور داود در روح، او را خداوند می‌خواند؟ چنانکه می‌گوید،44خداوند به خداوند من گفت، به دست راست من بنشین تا دشمنان تو را پای‌انداز تو سازم.45پس هرگاهداود او را خداوند می‌خواند، چگونه پسرش می‌باشد؟46و هیچ‌کس قدرت جواب وی هرگز نداشت و نه کسی از آن روز دیگر جرأت سؤال کردن از او نمود.

Chapter 23

1آنگاه عیسی آن جماعت و شاگردان خود را خطاب کرده،2گفت، کاتبان و فریسیان بر کرسی موسی نشستهاند.3پس آنچه به شما گویند، نگاه دارید و بجا آورید، لیکن مثل اعمال ایشان مکنید زیرا می‌گویند و نمی‌کنند.4زیرا بارهای گران و دشوار را می‌بندند و بر دوش مردم می‌نهند و خود نمی‌خواهند آنها را به یک انگشت حرکت دهند.5و همهٔ کارهای خود را می‌کنند تا مردم، ایشان را ببینند. حمایلهای خود را عریض و دامنهای قبای خود را پهن می‌سازند،6و بالا نشستن در ضیافت‌ها و کرسیهای صدر در کنایس را دوست می‌دارند،7و تعظیم در کوچه‌ها را و اینکه مردم ایشان را آقا آقا بخوانند.8لیکن شما آقا خوانده مشوید، زیرا استاد شما یکی است، یعنی مسیح و جمیع شما برادرانید.9و هیچ کس را بر زمین، پدر خود مخوانید زیرا پدر شما یکی است که در آسمان است.10و پیشوا خوانده مشوید، زیرا پیشوای شما یکی است، یعنی مسیح.11و هر که از شما بزرگتر باشد، خادم شما بُوَد.12و هر که خود را بلند کند، پست گردد و هر که خود را فروتن سازد سرافراز گردد.13وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار که درِ ملکوت آسمان را به روی مردم می‌بندید، زیرا خود داخل آن نمی‌شوید و داخل شوندگان را از دخول مانع می‌شوید.14وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار، زیرا خانه‌های بیوه‌زنان را می‌بلعید و از روی ریا نماز را طویل می‌کنید؛ از آنرو عذاب شدیدتر خواهید یافت.15وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار، زیرا که برّ و بحر را می‌گردید تا مریدی پیدا کنید و چون پیدا شد او را دو مرتبه پست‌تر از خود، پسر جهنّم می‌سازید!16وای بر شما ای راهنمایان کور که می‌گویید، هر که به هیکل قسم خورد باکی نیست لیکن هر که به طلای هیکل قسم خورد باید وفا کند.17ای نادانان و نابینایان، آیا کدام افضل است؟ طلا یا هیکلی که طلا را مقدّس می‌سازد؟18و هر که به مذبح قسم خورد باکی نیست لیکن هر که به هدیه‌ای که بر آن است قسم خورد، باید ادا کند.19ای جهّال و کوران، کدام افضل است؟ هدیه یا مذبح که هدیه را تقدیس می‌نماید؟20پس هر که به مذبح قسم خورد، به آن و به هر چه بر آن است قسم خورده است؛21و هر که به هیکل قسم خورد، به آن و به او که در آن ساکن است، قسم خورده است؛22و هر که به آسمان قسم خورد، به کرسی خدا و به او که بر آن نشسته است، قسم خورده باشد.23وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار که نعناع و شبت و زیره را عشر می‌دهید و اعظم احکام شریعت، یعنی عدالت و رحمت و ایمان را ترک کرده‌اید! می‌بایست آنها را بجا آورده، اینها را نیز ترک نکرده باشید.24ای رهنمایان کور که پشه را صافی می‌کنید و شتر را فرو می‌برید!25وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار، از آن رو که بیرون پیاله و بشقاب را پاک می‌نمایید و درون آنها مملّو از جبر و ظلم است.26ای فریسی کور، اوّل درون پیاله و بشقاب را طاهر ساز تا بیرونش نیز طاهر شود!27وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار که چون قبور سفید شده می‌باشید که از بیرون، نیکو می‌نماید لیکن درون آنها از استخوانهای مردگان و سایر نجاسات پر است!28همچنین شما نیز ظاهراً به مردم عادل می‌نمایید، لیکن باطناً از ریاکاری و شرارت مملّو هستید.29وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار که قبرهای انبیا را بنا می‌کنید و مدفنهای صادقان را زینت می‌دهید،30و می‌گویید، اگر در ایّام پدران خود می‌بودیم، در ریختن خون انبیا با ایشان شریک نمی‌شدیم!31پس بر خود شهادت می‌دهید که فرزندان قاتلان انبیا هستید.32پس شما پیمانه پدران خود را لبریز کنید!33ای ماران و افعی‌زادگان! چگونه از عذاب جهنّم فرار خواهید کرد؟34لهذا الحال انبیا و حکماء و کاتبان نزد شما می‌فرستم و بعضی را خواهید کشت و به دار خواهید کشید و بعضی را در کنایس خود تازیانه زده، از شهر به شهر خواهید راند،35تا همهٔ خونهای صادقان که بر زمین ریخته شد بر شما وارد آید، از خون هابیل صدیقتا خون زکریّا ابن برخیا که او را در میان هیکل و مذبح کشتید.36هرآینه به شما می‌گویم که این همه بر این طایفه خواهد آمد!37ای اورشلیم، اورشلیم، قاتل انبیا و سنگسار کننده مرسلان خود! چند مرتبه خواستم فرزندان تو را جمع کنم، مثل مرغی که جوجه‌های خود را زیر بال خود جمع می‌کند و نخواستید!38اینک، خانهٔ شما برای شما ویران گذارده می‌شود.39زیرا به شما می‌گویم از این پس مرا نخواهید دید تا بگویید مبارک است او که به نام خداوند می‌آید.

Chapter 24

1پس عیسی از هیکل بیرون شده، برفت.و شاگردانش پیش آمدند تا عمارتهای هیکل را بدو نشان دهند.2عیسی ایشان را گفت، آیا همهٔ این چیزها را نمی‌بینید؟ هرآینه به شما می‌گویم در اینجا سنگی بر سنگی گذارده نخواهد شد که به زیر افکنده نشود!3و چون به کوه زیتون نشسته بود، شاگردانش در خلوت نزد وی آمده، گفتند، به ما بگو که این امور کی واقع می‌شود و نشان آمدن تو و انقضای عالم چیست.4عیسی در جواب ایشان گفت، زنهار کسی شما را گمراه نکند!5زآنرو که بسا به نام من آمده خواهند گفت که، من مسیح هستم و بسیاری را گمراه خواهند کرد.6و جنگها و اخبار جنگها را خواهید شنید. زنهار مضطرب مشوید زیرا که وقوع این همه لازم است، لیکن انتها هنوز نیست.7زیرا قومی با قومی و مملکتی با مملکتی مقاومت خواهند نمود و قحطیها و وباها و زلزله‌ها در جایها پدید آید.8امّا همهٔ اینها آغاز دردهای زه است.9آنگاه شما را به مصیبت سپرده، خواهند کشت و جمیع امّت‌ها بجهت اسم من از شما نفرت کنند.10و در آن زمان، بسیاری لغزش خورده، یکدیگر را تسلیم کنند و از یکدیگر نفرت گیرند.11و بسا انبیای کَذَبه ظاهر شده، بسیاری را گمراه کنند.12و بجهت افزونی گناه محبّت بسیاری سرد خواهد شد.13لیکن هر که تا به انتها صبر کند، نجات یابد.14و به این بشارتِ ملکوت در تمام عالم موعظه خواهد شد تا بر جمیع امّت‌ها شهادتی شود؛ آنگاه انتها خواهد رسید.15پس چون مکروهِ ویرانی را که به زبان دانیال نبی گفته شده است، در مقام مقدّس بر پا شده بینید هر که خوانَد دریافت کند16آنگاه هر که در یهودیّه باشد به کوهستان بگریزد؛17و هر که بر بام باشد، بجهت برداشتن چیزی از خانه به زیر نیاید؛18و هر که در مزرعه است، بجهت برداشتن رخت خود برنگردد.19لیکن وای بر آبستنان و شیردهندگان در آن ایّام!20پس دعا کنید تا فرار شما در زمستان یا در سَبَّت نشود،21زیرا که در آن زمان چنان مصیبت عظیمی ظاهر می‌شود که از ابتدای عالم تا کنون نشده و نخواهد شد!22و اگر آن ایّام کوتاه نشدی، هیچبشری نجات نیافتی، لیکن بخاطر برگزیدگان، آن روزها کوتاه خواهد شد.23آنگاه اگر کسی به شما گوید، اینک، مسیح در اینجا یا در آنجا است باور مکنید،24زیرا که مسیحان کاذب و انبیا کَذَبَه ظاهر شده، علامات و معجزات عظیمه چنان خواهند نمود که اگر ممکن بودی برگزیدگان را نیز گمراه کردندی.25اینک، شما را پیش خبر دادم.26پس اگر شما را گویند، اینک، در صحراست، بیرون مروید یا آنکه در خلوت است، باور مکنید،27زیرا همچنان که برق از مشرق ساطع شده، تا به مغرب ظاهر می‌شود، ظهور پسر انسان نیز چنین خواهد شد.28و هر جا که مرداری باشد، کرکسان در آنجا جمع شوند.29و فوراً بعد از مصیبت آن ایّام، آفتاب تاریک گردد و ماه نور خود را ندهد و ستارگان از آسمان فرو ریزند و قوّتهای افلاک متزلزل گردد.30آنگاه علامت پسر انسان در آسمان پدید گردد و در آن وقت، جمیع طوایف زمین سینهزنی کنند و پسر انسان را بینند که بر ابرهای آسمان، با قوّت و جلال عظیم می‌آید؛31و فرشتگان خود را با صور بلند آواز فرستاده، برگزیدگان او را از بادهای اربعه از کران تا بکران فلک فراهم خواهند آورد.32پس از درخت انجیر مثلش را فرا گیرید که چون شاخهاش نازک شده، برگها می‌آورد،می‌فهمید که تابستان نزدیک است.33همچنین شما نیز چون این همه را بینید، بفهمید که نزدیک بلکه بر در است.34هرآینه به شما می‌گویم تا این همه واقع نشود، این طایفه نخواهد گذشت.35آسمان و زمین زایل خواهد شد، لیکن سخنان من هرگز زایل نخواهد شد.36امّا از آن روز و ساعت هیچ کس اطّلاع ندارد، حَتَّی ملائکه آسمان جز پدر من و بس.37لیکن چنانکه ایّام نوح بود، ظهور پسر انسان نیز چنان خواهد بود.38زیرا همچنان که در ایّام قبل از طوفان می‌خوردند و می‌آشامیدند و نکاح می‌کردند و منکوحه می‌شدند تا روزی که نوح داخل کشتی گشت،39و نفهمیدند تا طوفان آمده، همه را ببرد، همچنین ظهور پسر انسان نیز خواهد بود.40آنگاه دو نفری که در مزرعهای می‌باشند، یکی گرفته و دیگری واگذارده شود.41و دو زن که دستآس می‌کنند، یکی گرفته و دیگری رها شود.42پس بیدار باشید زیرا که نمی‌دانید در کدام ساعت خداوند شما می‌آید.43لیکن این را بدانید که اگر صاحب خانه می‌دانست در چه پاس از شب دزد می‌آید، بیدار می‌ماند و نمی‌گذاشت که به خانهاش نقب زند.44لهذا شما نیز حاضر باشید، زیرا در ساعتی که گمان نبرید، پسر انسان می‌آید.45پس آن غلام امین و دانا کیست که آقایش او را بر اهل خانهٔ خود بگمارد تا ایشان را در وقتمعیّن خوراک دهد؟46خوشابحال آن غلامی که چون آقایش آید، او را در چنین کار مشغول یابد.47هرآینه به شما می‌گویم که او را بر تمام مایملک خود خواهد گماشت.48لیکن هرگاه آن غلام شریر با خود گوید که آقای من در آمدن تأخیر می‌نماید،49و شروع کند به زدن همقطاران خود و خوردن و نوشیدن با می‌گساران،50هرآینه آقای آن غلام آید، در روزی که منتظر نباشد و در ساعتی که نداند،51و او را دو پاره کرده، نصیبش را با ریاکاران قرار دهد در مکانی که گریه و فشار دندان خواهد بود.

Chapter 25

1در آن زمان ملکوت آسمان مثل ده باکره خواهد بود که مشعلهای خود را برداشته، به استقبال داماد بیرون رفتند.2و از ایشان پنج دانا و پنج نادان بودند.3امّا نادانان مشعلهای خود را برداشته، هیچ روغن با خود نبردند.4لیکن دانایان، روغن در ظروف خود با مشعلهای خویش برداشتند.5و چون آمدن داماد بطول انجامید، همه پینکی زده، خفتند.6و در نصف شب صدایی بلند شد که، اینک، داماد می‌آید. به استقبال وی بشتابید.7پس تمامی آن باکره‌ها برخاسته، مشعلهای خود را اصلاح نمودند.8و نادانان، دانایان را گفتند، از روغن خود به ما دهید زیرا مشعلهای ما خاموش می‌شود.9امّا دانایان در جواب گفتند، نمی‌شود، مبادا ما و شما را کفاف ندهد. بلکه نزد فروشندگان رفته، برای خود بخرید.10و در حینی که ایشان بجهت خرید می‌رفتند، دامادبرسید و آنانی که حاضر بودند، با وی به عروسی داخل شده، در بسته گردید.11بعد از آن، باکره‌های دیگر نیز آمده، گفتند، خداوندا برای ما باز کن.12او در جواب گفت، هرآینه به شما می‌گویم شما را نمی‌شناسم.13پس بیدار باشید زیرا که آن روز و ساعت را نمی‌دانید.14زیرا چنانکه مردی عازم سفر شده، غلامان خود را طلبید و اموال خود را بدیشان سپرد،15یکی را پنج قنطار و دیگری را دو و سومی را یک داد؛ هر یک را بحسب استعدادش. و بی‌درنگ متوجّه سفر شد.16پس آنکه پنج قنطار یافته بود، رفته و با آنها تجارت نموده، پنج قنطار دیگر سود کرد.17و همچنین صاحب دو قنطار نیز دو قنطار دیگر سود گرفت.18امّا آنکه یک قنطار گرفته بود، رفته زمین را کند و نقد آقای خود را پنهان نمود.19و بعد از مدّت مدیدی، آقای آن غلامان آمده، از ایشان حساب خواست.20پس آنکه پنج قنطار یافته بود، پیش آمده، پنج قنطار دیگر آورده، گفت، خداوندا پنج قنطار به من سپردی، اینک، پنج قنطار دیگر سود کردم.21آقای او به وی گفت، آفرین ای غلامِ نیکِ متدّین! بر چیزهای اندک امین بودی، تو را بر چیزهای بسیار خواهم گماشت. به شادی خداوند خود داخل شو!22و صاحب دو قنطار نیز آمده، گفت، ای آقا دو قنطار تسلیم من نمودی، اینک، دو قنطار دیگر سود یافته‌ام.23آقایش وی را گفت، آفرین ای غلام نیکِ متدیّن! بر چیزهای کم امین بودی، تو رابر چیزهای بسیار می‌گمارم. در خوشی خداوند خود داخل شو!24پس آنکه یک قنطار گرفته بود، پیش آمده، گفت، ای آقا چون تو را می‌شناختم که مرد درشت خویی می‌باشی، از جایی که نکاشتهای می‌دروی و از جایی که نیفشانده‌ای جمع می‌کنی،25پس ترسان شده، رفتم و قنطار تو را زیر زمین نهفتم. اینک، مال تو موجود است.26آقایش در جواب وی گفت، ای غلامِ شریرِ بیکاره! دانسته‌ای که از جایی که نکاشتهام می‌دروم و از مکانی که نپاشیده‌ام، جمع می‌کنم.27از همین جهت تو را می‌بایست نقد مرا به صرّافان بدهی تا وقتی که بیایم مال خود را با سود بیابم.28الحال آن قنطار را از او گرفته، به صاحب ده قنطار بدهید.29زیرا به هر که دارد داده شود و افزونی یابد و از آنکه ندارد آنچه دارد نیز گرفته شود.30و آن غلام بینفع را در ظلمت خارجی اندازید، جایی که گریه و فشار دندان خواهد بود.31امّا چون پسر انسان در جلال خود با جمیع ملائکه مقدّس خویش آید، آنگاه بر کرسی جلال خود خواهد نشست،32و جمیع امّت‌ها در حضور او جمع شوند و آنها را از همدیگر جدا می‌کند، به قسمی که شبان میشها را از بزها جدا می‌کند.33و میشها را بر دست راست و بزها را بر چپ خود قرار دهد.34آنگاه پادشاه به اصحاب طرف راست گوید، بیایید ای برکت یافتگان ازپدر من و ملکوتی را که از ابتدای عالم برای شما آماده شده است، به میراث گیرید.35زیرا چون گرسنه بودم مرا طعام دادید، تشنه بودم سیرآبم نمودید، غریب بودم مرا جا دادید،36عریان بودم مرا پوشانیدید، مریض بودم عیادتم کردید، در حبس بودم دیدن من آمدید.37آنگاه عادلان به پاسخ گویند، ای خداوند، کی گرسنهات دیدیم تا طعامت دهیم، یا تشنهات یافتیم تا سیرآبت نماییم،38یا کی تو را غریب یافتیم تا تو را جا دهیم یا عریان تا بپوشانیم،39و کی تو را مریض یا محبوس یافتیم تا عیادتت کنیم؟40پادشاه در جواب ایشان گوید، هرآینه به شما می‌گویم، آنچه به یکی از این برادران کوچکترین من کردید، به من کرده‌اید.41پس اصحاب طرف چپ را گوید، ای ملعونان، از من دور شوید در آتش جاودانی که برای ابلیس و فرشتگان او مهیّا شده است.42زیرا گرسنه بودم مرا خوراک ندادید، تشنه بودم مرا آب ندادید،43غریب بودم مرا جا ندادید، عریان بودم مرا نپوشانیدید، مریض و محبوس بودم عیادتم ننمودید.44پس ایشان نیز به پاسخ گویند، ای خداوند، کی تو را گرسنه یا تشنه یا غریب یا برهنه یا مریض یا محبوس دیده، خدمتت نکردیم؟45آنگاه در جواب ایشان گوید، هرآینه به شما می‌گویم، آنچه به یکی از این کوچکان نکردید، به من نکرده‌اید.46و ایشان در عذاب جاودانی خواهند رفت، امّا عادلان در حیات جاودانی.

Chapter 26

1و چون عیسی همهٔ این سخنان را به اتمام رسانید، به شاگردان خود گفت،2می‌دانید که بعد از دو روز عید فصح است که پسر انسان تسلیم کرده می‌شود تا مصلوب گردد.3آنگاه رؤسای کَهَنَه و کاتبان و مشایخ قوم در دیوانخانهٔ رئیس کَهَنَه که قیافا نام داشت جمع شده،4شورا نمودند تا عیسی را به حیله گرفتار ساخته، به قتل رسانند.5امّا گفتند، نه در وقت عید مبادا آشوبی در قوم بر پا شود.6و هنگامی که عیسی در بیت عَنْیا در خانهٔ شمعون ابرص شد،7زنی با شیشهای عطر گرانبها نزد او آمده، چون بنشست بر سر وی ریخت.8امّا شاگردانش چون این را دیدند، غضب نموده، گفتند، چرا این اسراف شده است؟9زیرا ممکن بود این عطر به قیمت گران فروخته و به فقرا داده شود.10عیسی این را درک کرده، بدیشان گفت، چرا بدین زن زحمت می‌دهید؟ زیرا کار نیکو به من کرده است.11زیرا که فقرا را همیشه نزد خود دارید امّا مرا همیشه ندارید.12و این زن که این عطر را بر بدنم مالید، بجهت دفن من کرده است.13هرآینه به شما می‌گویم هر جایی که در تمام عالم بدین بشارت موعظه کرده شود، کار این زن نیز بجهت یادگاری او مذکور خواهد شد.14آنگاه یکی از آن دوازده که به یهودای اسخریوطی مسمّیٰ بود، نزد رؤسای کهنه رفته،15گفت، مرا چند خواهید داد تا او را به شما تسلیم کنم؟ ایشان سی پاره نقره با وی قرار دادند.16و از آن وقت در صدد فرصت شد تا او را بدیشان تسلیم کند.17پس در روز اوّل عید فطیر، شاگردان نزد عیسی آمده، گفتند، کجا می‌خواهی فصح را آماده کنیم تا بخوری؟18گفت، به شهر، نزد فلان کس رفته، بدو گویید، استاد می‌گوید وقت من نزدیک شد و فصح را در خانهٔ تو با شاگردان خود صرف می‌نمایم.19شاگردان چنانکه عیسی ایشان را امر فرمود کردند و فصح را مهیا ساختند.20چون وقت شام رسید با آن دوازده بنشست.21و وقتی که ایشان غذا می‌خوردند، او گفت، هرآینه به شما می‌گویم که یکی از شما مرا تسلیم می‌کند!22پس بغایت غمگین شده، هر یک از ایشان به وی سخن آغاز کردند که خداوندا آیا من آنم؟23او در جواب گفت، آنکه دست با من در قاب فرو برد، همان کس مراتسلیم نماید!24هرآینه پسر انسان به همانطور که دربارهٔ او مکتوب است رحلت می‌کند. لیکن وای بر آنکسی که پسر انسان بدست او تسلیم شود! آن شخص را بهتر بودی که تولّد نیافتی!25و یهودا که تسلیم کننده وی بود، به جواب گفت، ای استاد آیا من آنم؟ به وی گفت، تو خود گفتی!26و چون ایشان غذا می‌خوردند، عیسی نان را گرفته، برکت داد و پاره کرده، به شاگردان داد و گفت، بگیرید و بخورید، این است بدن من.27و پیاله را گرفته، شکر نمود و بدیشان داده، گفت، همهٔٔ شما از این بنوشید،28زیرا که این است خون من در عهد جدید که در راه بسیاری بجهت آمرزش گناهان ریخته می‌شود.29امّا به شما می‌گویم که بعد از این از میوهٔ مَوْ دیگر نخواهم نوشید تا روزی که آن را با شما در ملکوت پدر خود، تازه آشامم.30پس تسبیح خواندند و به سوی کوه زیتون روانه شدند.31آنگاه عیسی بدیشان گفت، همهٔٔ شما امشب دربارهٔ من لغزش می‌خورید چنانکه مکتوب است که شبان را می‌زنم و گوسفندان گله پراکنده می‌شوند.32لیکن بعد از برخاستنم، پیش از شما به جلیل خواهم رفت.33پطرس در جواب وی گفت، هر گاه همه دربارهٔ تو لغزش خورند، من هرگز نخورم.34عیسی به وی گفت، هرآینه به تو می‌گویم که در همین شب قبل از بانگ زدن خروس، سه مرتبه مرا انکار خواهی کرد!35پطرس به وی گفت، هرگاه مردنم با تولازم شود، هرگز تو را انکار نکنم! و سایر شاگردان نیز همچنان گفتند.36آنگاه عیسی با ایشان به موضعی که مسمّی به جتسیمانی بود رسیده، به شاگردان خود گفت، در اینجا بنشینید تا من رفته، در آنجا دعا کنم.37و پطرس و دو پسر زِبِدی را برداشته، بی‌نهایت غمگین و دردناک شد.38پس بدیشان گفت، نَفْسِ من از غایت الم مشرف به موت شده است. در اینجا مانده با من بیدار باشید.39پس قدری پیش رفته، به روی در افتاد و دعا کرده، گفت، ای پدر من، اگر ممکن باشد این پیاله از من بگذرد؛ لیکن نه به خواهش من، بلکه به ارادهٔ تو.40و نزد شاگردان خود آمده، ایشان را در خواب یافت. و به پطرس گفت، آیا همچنین نمی‌توانستید یک ساعت با من بیدار باشید؟41بیدار باشید و دعا کنید تا در معرض آزمایش نیفتید! روح راغب است، لیکن جسم ناتوان.42و بار دیگر رفته، باز دعا نموده، گفت، ای پدر من، اگر ممکن نباشد که این پیاله بدون نوشیدن از من بگذرد، آنچه ارادهٔ تو است بشود.43و آمده، باز ایشان را در خواب یافت زیرا که چشمان ایشان سنگین شده بود.44پس ایشان را ترک کرده، رفت و دفعه سوم به همان کلام دعا کرد.45آنگاه نزد شاگردان آمده، بدیشان گفت، مابقی را بخوابید و استراحت کنید. الحال ساعت رسیده است که پسر انسان به دست گناهکاران تسلیم شود.46برخیزید برویم. اینک، تسلیم کننده مننزدیک است!47و هنوز سخن می‌گفت، که ناگاه یهودا که یکی از آن دوازده بود با جمعی کثیر با شمشیرها و چوبها از جانب رؤساء کَهَنه و مشایخ قوم آمدند.48و تسلیم کنندهٔ او بدیشان نشانی داده، گفته بود، هر که را بوسه زنم، همان است. او را محکم بگیرید.49در ساعت نزد عیسی آمده، گفت، سلام یا سیّدی! و او را بوسید.50عیسی وی را گفت، ای رفیق، از بهر چه آمدی؟ آنگاه پیش آمده، دست بر عیسی انداخته، او را گرفتند.51و ناگاه یکی از همراهان عیسی دست آورده، شمشیر خود را از غلاف کشیده، بر غلام رئیس کهنه زد و گوشش را از تن جدا کرد.52آنگاه عیسی وی را گفت، شمشیر خود را غلاف کن، زیرا هر که شمشیر گیرد، به شمشیر هلاک گردد.53آیا گمان می‌بری که نمی‌توانم الحال از پدر خود درخواست کنم که زیاده از دوازده فوج از ملائکه برای من حاضر سازد؟54لیکن در این صورت کتب چگونه تمام گردد که همچنین می‌بایست بشود؟55در آن ساعت، به آن گروه گفت، گویا بر دزد بجهت گرفتن من با تیغها و چوبها بیرون آمدید! هر روز با شما در هیکل نشسته، تعلیم می‌دادم و مرا نگرفتید.56لیکن این همه شد تا کتب انبیا تمام شود. در آن وقت جمیع شاگردان او را واگذارده، بگریختند.57و آنانی که عیسی را گرفته بودند، او را نزد قیافا رئیس کَهَنه جایی که کاتبان و مشایخ جمع بودند، بردند.58امّا پطرس از دور در عقب او آمده، به خانهٔ رئیس کهنه در آمد و با خادمان بنشست تا انجام کار را ببیند.59پس رؤسای کهنه و مشایخ و تمامی اهل شورا طلب شهادت دروغ بر عیسی می‌کردند تا او را بقتل رسانند،60لیکن نیافتند. با آنکه چند شاهد دروغ پیش آمدند، هیچ نیافتند. آخر دو نفر آمده،61گفتند، این شخص گفت، می‌توانم هیکل خدا را خراب کنم و در سه روزش بنا نمایم.62پس رئیس کهنه برخاسته، بدو گفت، هیچ جواب نمی‌دهی؟ چیست که اینها بر تو شهادت می‌دهند؟63امّا عیسی خاموش ماند! تا آنکه رئیس کهنه روی به وی کرده، گفت، تو را به خدای حّی قسم می‌دهم ما را بگو که تو مسیح پسر خدا هستی یا نه؟64عیسی به وی گفت، تو گفتی! و نیز شما را می‌گویم بعد از این پسر انسان را خواهید دید که بر دست راست قوّت نشسته، بر ابرهای آسمان می‌آید!65در ساعت رئیس کهنه رخت خود را چاک زده، گفت، کفر گفت! دیگر ما را چه حاجت به شهود است؟ الحال کفرش را شنیدید!66چه مصلحت می‌بینید؟ ایشان در جواب گفتند، مستوجب قتل است!67آنگاه آب دهان بر رویش انداخته، او را طپانچه میزدند و بعضی سیلی زده،68می‌گفتند، ای مسیح، به ما نبوّت کن! کیست که تو را زده است؟69امّا پطرس در ایوان بیرون نشسته بود که ناگاه کنیزکی نزد وی آمده، گفت، تو هم با عیسی جلیلی بودی!70او روبروی همه انکارنموده، گفت، نمی‌دانم چه می‌گویی!71و چون به دهلیز بیرون رفت، کنیزی دیگر او را دیده، به حاضرین گفت، این شخص نیز از رفقای عیسی ناصری است!72باز قسم خورده، انکار نمود که این مرد را نمی‌شناسم.73بعد از چندی، آنانی که ایستاده بودند پیش آمده، پطرس را گفتند، البتّه تو هم از اینها هستی زیرا که لهجه تو بر تو دلالت می‌نماید!74پس آغاز لعن کردن و قسم خوردن نمود که این شخص را نمی‌شناسم. و در ساعت خروس بانگ زد.75آنگاه پطرس سخن عیسی را به یاد آورد که گفته بود، قبل از بانگ زدن خروس، سه مرتبه مرا انکار خواهی کرد. پس بیرون رفته زار زار بگریست.

Chapter 27

1و چون صبح شد، همهٔ رؤسای کهنه و مشایخ قوم بر عیسی شورا کردند که او را هلاک سازند.2پس او را بند نهاده، بردند و به پنطیوس پیلاطس والی تسلیم نمودند.3در آن هنگام، چون یهودا تسلیم کننده اودید که بر او فتوا دادند، پشیمان شده، سی پارهٔ نقره را به رؤسای کهنه و مشایخ ردّ کرده،4گفت، گناه کردم که خون بی‌گناهی را تسلیم نمودم. گفتند، ما را چه، خود دانی!5پس آن نقره را در هیکل انداخته، روانه شد و رفته خود را خفه نمود.6امّا روسای کهنه نقره را برداشته، گفتند، انداختن این در بیتالمال جایز نیست زیرا خونبها است.7پس شورا نموده، به آن مبلغ، مزرعه کوزه‌گر را بجهت مقبره غُرباء خریدند.8از آن جهت، آن مزرعه تا امروز بحَقْلُالدَّم مشهور است.9آنگاه سخنی که به زبان ارمیای نبی گفته شده بود تمام گشت که سی پاره نقره را برداشتند، بهای آن قیمت کرده شده‌ای که بعضی از بنی‌اسرائیل بر او قیمت گذاردند.10و آنها را بجهت مزرعه کوزهگر دادند، چنانکه خداوند به من گفت.11امّا عیسی در حضور والی ایستاده بود. پس والی از او پرسیده، گفت، آیا تو پادشاه یهود هستی؟ عیسی بدو گفت، تو می‌گویی!12و چون رؤسای کهنه و مشایخ از او شکایت می‌کردند، هیچ جواب نمی‌داد.13پس پیلاطس وی را گفت، نمی‌شنوی چقدر بر تو شهادت می‌دهند؟14امّا در جواب وی، یک سخن هم نگفت، بقسمی که والی بسیار متعجّب شد.15و در هر عیدی، رسم والی این بود که یک زندانی، هر که را می‌خواستند، برای جماعت آزاد می‌کرد.16و در آن وقت، زندانی مشهور، بَراَبَّا نام داشت.17پس چون مردم جمع شدند، پیلاطُس ایشان را گفت، که را می‌خواهید برای شما آزاد کنم؟ براَبّا یا عیسی مشهور به مسیح را؟18زیرا که دانست او را از حسد تسلیم کرده بودند.19چون بر مسند نشسته بود، زنش نزد او فرستاده، گفت، با این مرد عادل تو را کاری نباشد، زیرا که امروز در خواب دربارهٔٔ او زحمت بسیار بردم.20امّا رؤسای کهنه و مشایخ، قوم را بر این ترغیب نمودند که بَراَبَّا را بخواهند و عیسی را هلاک سازند.21پس والی بدیشان متوجّه شده، گفت، کدام یک از این دو نفر را می‌خواهید بجهت شما رها کنم؟ گفتند، برابّا را.22پیلاطُس بدیشان گفت، پس با عیسی مشهور به مسیح چه کنم؟ جمیعاً گفتند، مصلوب شود!23والی گفت، چرا؟ چه بدی کرده است؟ ایشان بیشتر فریاد زده، گفتند، مصلوب شود!24چون پیلاطُس دید که ثمری ندارد بلکه آشوب زیاده می‌گردد، آب طلبیده، پیش مردم دست خود را شسته گفت، من برّی هستم از خون این شخص عادل. شما ببینید.25تمام قوم در جواب گفتند، خون او بر ما و فرزندان ما باد!26آنگاه بَرْاَبَّا را برای ایشان آزاد کرد و عیسی راتازیانه زده، سپرد تا او را مصلوب کنند.27آنگاه سپاهیان والی، عیسی را به دیوانخانه برده، تمامی فوج را گرد وی فراهم آوردند.28و او را عریان ساخته، لباس قرمزی بدو پوشانیدند،29و تاجی از خار بافته، بر سرش گذاردند و نی بدست راست او دادند و پیش وی زانو زده، استهزاکنان او را می‌گفتند، سلام ای پادشاه یهود!30و آب دهان بر وی افکنده، نی را گرفته بر سرش میزدند.31و بعد از آنکه او را استهزا کرده بودند، آن لباس را از وی کنده، جامه خودش را پوشانیدند و او را بجهت مصلوب نمودن بیرون بردند.32و چون بیرون می‌رفتند، شخصی قیروانی شمعون نام را یافته، او را بجهت بردن صلیب مجبور کردند.33و چون به موضعی که به جُلْجُتا، یعنی کاسهٔ سر مسمّیٰ بود رسیدند،34سرکه ممزوج به مّر بجهت نوشیدن بدو دادند. امّا چون چشید، نخواست که بنوشد.35پس او را مصلوب نموده، رخت او را تقسیم نمودند و بر آنها قرعه انداختند تا آنچه بهزبان نبی گفته شده بود تمام شود که رخت مرا در میان خود تقسیم کردند و بر لباس من قرعه انداختند.36و در آنجا به نگاهبانی او نشستند.37و تقصیر نامه او را نوشته، بالای سرش آویختند که این است عیسی، پادشاه یهود!38آنگاه دو دزد یکی بر دست راست و دیگری بر چپش با وی مصلوب شدند.39و راه‌گذران سرهای خود را جنبانیده، کفر گویان40می‌گفتند، ای کسی که هیکل را خراب می‌کنی و در سه روز آن را می‌سازی، خود را نجات ده. اگر پسر خدا هستی، از صلیب فرود بیا!41همچنین نیز رؤسای کهنه با کاتبان و مشایخ استهزاکنان می‌گفتند،42دیگران را نجات داد، امّا نمی‌تواند خود را برهاند. اگر پادشاه اسرائیل است، اکنون از صلیب فرود آید تا بدو ایمان آوریم!43بر خدا توکّل نمود، اکنون او را نجات دهد، اگر بدو رغبت دارد زیرا گفت، پسر خدا هستم!44و همچنین آن دو دزد نیز که با وی مصلوب بودند، او را دشنام می‌دادند.45و از ساعت ششم تا ساعت نهم، تاریکی تمام زمین را فرو گرفت.46و نزدیک به ساعت نهم، عیسی به آواز بلند صدا زده گفت، ایلی ایلی لَما سَبَقْتِنی. یعنی الٰهی الٰهی مرا چرا ترک کردی.47امّا بعضی از حاضرین چون این را شنیدند، گفتند که او الیاس را می‌خواند.48در ساعت یکیاز آن میان دویده، اسفنجی را گرفت و آن را پُر از سرکه کرده، بر سر نی گذارد و نزد او داشت تا بنوشد.49و دیگران گفتند، بگذار تا ببینیم که آیا الیاس می‌آید او را برهاند.50عیسی باز به آواز بلند صیحه زده، روح را تسلیم نمود.51که ناگاه پرده هیکل از سر تا پا دو پاره شد و زمین متزلزل و سنگها شکافته گردید،52و قبرها گشاده شد و بسیاری از بدنهای مقدّسین که آرامیده بودند برخاستند،53و بعد از برخاستن وی، از قبور برآمده، به شهر مقدّس رفتند و بر بسیاری ظاهر شدند.54امّا یوزباشی و رفقایش که عیسی را نگاهبانی می‌کردند، چون زلزله و این وقایع را دیدند، بی‌نهایت ترسان شده، گفتند، فی‌الواقع این شخص پسر خدا بود.55و در آنجا زنان بسیاری که از جلیل در عقب عیسی آمده بودند تا او را خدمت کنند، از دور نظاره می‌کردند،56که از آن جمله، مریم مَجْدَلیّه بود و مریم مادر یعقوب و یوشاء و مادر پسران زِبِدی.57امّا چون وقت عصر رسید، شخصی دولتمند از اهل رامه، یوسف نام که او نیز از شاگردان عیسی بود آمد،58و نزد پیلاطس رفته، جسد عیسی را خواست. آنگاه پیلاطس فرمان داد که داده شود.59پس یوسف جسد را برداشته، آن را در کتانِ پاک پیچیده،60او را در قبری نو کهبرای خود از سنگ تراشیده بود، گذارد و سنگی بزرگ بر سر آن غلطانیده، برفت.61و مریم مَجْدِلیّه و مریم دیگر در آنجا، در مقابل قبر نشسته بودند.62و در فردای آن روز که بعد از روز تهیّه بود، رؤسای کهنه و فریسیان نزد پیلاطس جمع شده،63گفتند، ای آقا ما را یاد است که آن گمراهکننده وقتی که زنده بود گفت، بعد از سه روز برمی‌خیزم.64پس بفرما قبر را تا سه روز نگاهبانی کنند مبادا شاگردانش در شب آمده، او را بدزدند و به مردم گویند که از مردگان برخاسته است و گمراهی آخر، از اوّل بدتر شود.65پیلاطس بدیشان فرمود، شما کشیکچیان دارید. بروید چنانکه دانید، محافظت کنید.66پس رفتند و سنگ را مختوم ساخته، قبر را با کشیکچیان محافظت نمودند.

Chapter 28

1و بعد از سَبَّت، هنگام فجرِ روز اوّل هفته، مریم مَجْدَلیّه و مریم دیگر بجهت دیدن قبر آمدند.2که ناگاه زلزلهای عظیم حادث شد از آنرو که فرشته خداوند از آسمان نزول کرده، آمد و سنگ را از درِ قبر غلطانیده، بر آن بنشست.3و صورت او مثل برق و لباسش چون برف سفید بود.4و از ترس او کشیکچیان به لرزه درآمده، مثل مرده گردیدند.5امّا فرشته به زنان متوجّه شده، گفت، شما ترسان مباشید!می‌دانم که عیسای مصلوب را می‌طلبید.6در اینجا نیست زیرا چنانکه گفته بود برخاسته است. بیایید جایی که خداوند خفته بود ملاحظه کنید،7و به زودی رفته شاگردانش را خبر دهید که از مردگان برخاسته است. اینک، پیش از شما به جلیل می‌رود. در آنجا او را خواهید دید. اینک، شما را گفتم.8پس، از قبر با ترس و خوشی عظیم به زودی روانه شده، رفتند تا شاگردان او را اطّلاع دهند.9و در هنگامی که بجهت اِخبار شاگردان او می‌رفتند، ناگاه عیسی بدیشان برخورده، گفت، سلام بر شما باد! پس پیش آمده، به قدمهای او چسبیده، او را پرستش کردند.10آنگاه عیسی بدیشان گفت، مترسید! رفته، برادرانم را بگویید که به جلیل بروند که در آنجا مرا خواهند دید.11و چون ایشان می‌رفتند، ناگاه بعضی از کشیکچیان به شهر شده، رؤسای کهنه را از همهٔ این وقایع مطلّع ساختند.12ایشان با مشایخ جمع شده، شورا نمودند و نقره بسیار به سپاهیان داده،13گفتند، بگویید که شبانگاه شاگردانش آمده، وقتی که ما در خواب بودیم او را دزدیدند.14و هرگاه این سخن گوشزد والی شود، همانا ما او را برگردانیم و شما را مطمئن سازیم.15ایشان پول را گرفته، چنانکه تعلیم یافتند کردند و این سخن تا امروز در میان یهود منتشر است.16امّا یازده رسول به جلیل، بر کوهی که عیسی ایشان را نشان داده بود رفتند.17و چون او را دیدند، پرستش نمودند. لیکن بعضی شکّ کردند.18پس عیسی پیش آمده، بدیشان خطاب کرده، گفت، تمامی قدرت درآسمان و بر زمین به من داده شده است.19پس رفته، همهٔ امّتها را شاگرد سازید و ایشان را به اسمِ اب و ابن و روح‌القدس تعمید دهید.20و ایشان را تعلیم دهید که همهٔ اموری را که به شما حکم کرده‌ام حفظ کنند. و اینک، من هر روزه تا انقضای عالم همراه شما می‌باشم. آمین.

## مرقس

Chapter 1

1ابتدای انجیل عیسی مسیح پسر خدا2چنانکه در اشعیا نبی مکتوب است، اینک، رسول خود را پیش روی تو می‌فرستم تا راه تو را پیش تو مهیّا سازد.3صدای ندا کننده‌ای در بیابان که راه خداوند را مهیّا سازید و طُرُق او را راست نمایید.4یحیی تعمید‌دهنده در بیابان ظاهر شد و بجهت آمرزش گناهان به تعمید توبه موعظه می‌نمود.5و تمامی مرز و بوم یهودیه و جمیع سَکَنه اورشلیم نزد وی بیرون شدند و به گناهان خود معترف گردیده، در رود اُردُن از او تعمید می‌یافتند.6و یحیی را لباس از پشم شتر و کمربند چرمی بر کمر می‌بود و خوراک وی از ملخ و عسل برّی.7و موعظه می‌کرد و می‌گفت که، بعد از من کسی تواناتر از من می‌آید که لایق آن نیستم که خم شده، دوال نعلین او را باز کنم.8من شما را به آب تعمید دادم. لیکن او شما را به روح‌القدس تعمید خواهد داد.9و واقع شد در آن ایّام که عیسی از ناصرهٔجلیل آمده در اُرْدُن از یحیی تعمید یافت.10و چون از آب برآمد، در ساعت آسمان را شکافته دید و روح را که مانند کبوتری بروی نازل می‌شود.11و آوازی از آسمان در رسید که تو پسر حبیب من هستی که از تو خشنودم.12پس بی‌درنگ روح وی را به بیابان می‌بَرَد.13و مدّت چهل روز در صحرا بود و شیطان او را تجربه می‌کرد و با وحوش بسر می‌برد و فرشتگان او را پرستاری می‌نمودند.14و بعد از گرفتاری یحیی، عیسی به جلیل آمده، به بشارت ملکوت خدا موعظه کرده،15می‌گفت، وقت تمام شد و ملکوت خدا نزدیک است. پس توبه کنید و به انجیل ایمان بیاورید.16و چون به کناره دریای جلیل می‌گشت،شمعون و برادرش اندریاس را دید که دامی در دریا می‌اندازند زیرا که صیّاد بودند.17عیسی ایشان را گفت، از عقب من آیید که شما را صیّاد مردم گردانم.18بیتأمّل دامهای خود را گذارده، از پی او روانه شدند.19و از آنجا قدری پیشتر رفته، یعقوب بن زِبِدی و برادرش یوحنّا را دید که در کشتی دامهای خود را اصلاح می‌کنند.20در حال ایشان را دعوت نمود. پس پدر خود زِبِدی را با مزدوران در کشتی گذارده، از عقب وی روانه شدند.21و چون وارد کفرناحوم شدند، بیتأمّل در روز سَبَّت به کنیسه درآمده، به تعلیم دادن شروع کرد،22به قسمی که از تعلیم وی حیران شدند، زیرا که ایشان را مقتدرانه تعلیم می‌داد نه مانند کاتبان.23و در کنیسه ایشان شخصی بود که روح پلید داشت. ناگاه صیحه زده،24گفت، ای عیسی ناصری ما را با تو چه کار است؟ آیا برای هلاک کردنِ ما آمدی؟ تو را می‌شناسم کیستی، ای قدّوس خدا!25عیسی به وی نهیب داده، گفت، خاموش شو و از او درآی!26در ساعت آن روح خبیث او را مصروع نمود و به آواز بلند صدا زده، از او بیرون آمد.27و همه متعجّب شدند، به‌حدّی که از همدیگر سؤال کرده، گفتند، این چیست و این چه تعلیم تازه است که ارواح پلید را نیز با قدرت امر می‌کند و اطاعتش می‌نمایند؟28و اسم او فوراً در تمامی مرز و بوم جلیلشهرت یافت.29و از کنیسه بیرون آمده، فوراً با یعقوب و یوحنّا به خانهٔ شمعون و اندریاس درآمدند.30و مادر زن شمعون تب کرده، خوابیده بود. در ساعت وی را از حالت او خبر دادند.31پس نزدیک شده، دست او را گرفته، برخیزانیدش که همان وقت تب از او زایل شد و به خدمتگزاری ایشان مشغول گشت.32شامگاه چون آفتاب به مغرب شد، جمیع مریضان و مجانین را پیش او آوردند.33و تمام شهر بر درِ خانه ازدحام نمودند.34و بسا کسانی را که به انواع امراض مبتلا بودند، شفا داد و دیوهای بسیاری بیرون کرده، نگذارد که دیوها حرف زنند زیرا که او را شناختند.35بامدادان قبل از صبح برخاسته، بیرون رفت و به ویرانهای رسیده، در آنجا به دعا مشغول شد.36و شمعون و رفقایش در پی او شتافتند.37چون او را دریافتند، گفتند، همه تو را می‌طلبند.38بدیشان گفت، به دهات مجاور هم برویم تا در آنها نیز موعظه کنم، زیرا که بجهت این کار بیرون آمدم.39پس در تمام جلیل در کنایس ایشان وعظ می‌نمود و دیوها را اخراج می‌کرد.40و ابرصی پیش وی آمده، استدعا کرد و زانو زده، بدو گفت، اگر بخواهی، می‌توانی مرا طاهر سازی!41عیسی ترحّم نموده، دست خود را دراز کرد و او را لمس نموده، گفت، می‌خواهم. طاهر شو!42و چون سخن گفت، فی‌الفور برص از او زایل شده، پاک گشت.43و او را قدغن کرد و فوراً مرخّص فرموده،44گفت، زنهار کسی را خبر مده، بلکه رفته خود را به کاهن بنما و آنچه موسی فرموده، بجهت تطهیر خود بگذران تا برای ایشان شهادتی بشود.45لیکن او بیرون رفته، به موعظه نمودن و شهرت دادن این امر شروع کرد، بقسمی که بعد از آن او نتوانست آشکارا به شهر درآید، بلکه در ویرانه‌های بیرون بسر می‌برد و مردم از همهٔ اطراف نزد وی می‌آمدند.

Chapter 2

1و بعد از چندی، باز وارد کفرناحوم شده، چون شهرت یافت که در خانه است،2بی‌درنگ جمعی ازدحام نمودند بقسمی که بیرون در نیز گنجایش نداشت و برای ایشان کلام را بیان می‌کرد.3که ناگاه بعضی نزد وی آمده مفلوجی را به دست چهار نفر برداشته، آوردند.4و چون به‌سبب جمعیت نتوانستند نزد او برسند، طاق جایی را که او بود باز کرده و شکافته، تختی را که مفلوج بر آن خوابیده بود، به زیر هشتند.5عیسی چون ایمان ایشان را دید، مفلوج را گفت،ای فرزند، گناهان تو آمرزیده شد.6لیکن بعضی از کاتبان که در آنجا نشسته بودند، در دل خود تفکّر نمودند7که چرا این شخص چنین کفر می‌گوید؟ غیر از خدای واحد، کیست که بتواند گناهان را بیامرزد؟8در ساعت عیسی در روح خود ادراک نموده که با خود چنین فکر می‌کنند، بدیشان گفت، از بهر چه این خیالات را به‌خاطر خود راه می‌دهید؟9کدام سهلتر است؟ مفلوج را گفتن گناهان تو آمرزیده شد؟ یا گفتن برخیز و بستر خود را برداشته بخرام؟10لیکن تا بدانید که پسر انسان را استطاعت آمرزیدن گناهان بر روی زمین هست. مفلوج را گفت،11تو را می‌گویم برخیز و بستر خود را برداشته، به خانهٔ خود برو!12او برخاست و بیتأمّل بستر خود را برداشته، پیش روی همه روانه شد بطوری که همه حیران شده، خدا را تمجید نموده، گفتند، مثل این امر هرگز ندیده بودیم!13و باز به کناره دریا رفت و تمام آن گروه نزد او آمدند و ایشان را تعلیم می‌داد.14و هنگامی که می‌رفت لاوی ابن حلفی را بر باجگاه نشسته دید. بدو گفت، از عقب من بیا! پس برخاسته، در عقب وی شتافت.15و وقتی که او در خانهٔ وی نشسته بود، بسیاری از باجگیران و گناهکاران با عیسی و شاگردانش نشستند زیرا بسیار بودند و پیروی او می‌کردند.16و چون کاتبان و فریسیان او را دیدند که با باجگیران و گناهکاران می‌خورد، به شاگردان او گفتند، چرا با باجگیران و گناهکاران اکل و شرب می‌نماید؟17عیسی چون این را شنید، بدیشان گفت، تندرستان احتیاج به طبیب ندارند بلکه مریضان. و من نیامدم تا عادلان را، بلکه تا گناهکاران را به توبه دعوت کنم.18و شاگردان یحیی و فریسیان روزه می‌داشتند. پس آمده، بدو گفتند، چون است که شاگردان یحیی و فریسیان روزه می‌دارند و شاگردان تو روزه نمی‌دارند؟19عیسی بدیشان گفت، آیا ممکن است پسران خانهٔ عروسی مادامی که داماد با ایشان است روزه بدارند؟ زمانی که داماد را با خود دارند، نمی‌توانند روزه دارند.20لیکن ایّامی می‌آید که داماد از ایشان گرفته شود. در آن ایّام روزه خواهند داشت.21و هیچ کس بر جامه کهنه، پارهای از پارچه نو وصله نمی‌کند، والاّ آن وصله نو از آن کُهنه جدا می‌گردد و دریدگی بدتر می‌شود.22و کسی شراب نو را در مشکهای کهنه نمی‌ریزد وگرنه آن شراب نو مشکها را بِدَرَد و شراب ریخته، مشکها تلف می‌گردد. بلکه شراب نو را در مشکهای نو باید ریخت.23و چنان افتاد که روز سَبَّتی از میانمزرعه‌ها می‌گذشت و شاگردانش هنگامی که می‌رفتند، به چیدن خوشه‌ها شروع کردند.24فریسیان بدو گفتند، اینک، چرا در روز سَبَّت مرتکب عملی می‌باشند که روا نیست؟25او بدیشان گفت، مگر هرگز نخوانده‌اید که داود چه کرد چون او و رفقایش محتاج و گرسنه بودند؟26چگونه در ایّام اَبیاتار رئیس کهنه به خانهٔ خدا درآمده، نان تَقْدِمِه را خورد که خوردن آن جز به کاهنان روا نیست و به رفقای خود نیز داد؟27و بدیشان گفت، سَبَّت بجهت انسان مقرّر شد نه انسان برای سَبَّت.28بنابراین پسر انسان مالک سَبَّت نیز هست.

Chapter 3

1و باز به کنیسه درآمده، در آنجا مرد دستخشکی بود.2و مراقب وی بودند که شاید او را در سَبَّت شفا دهد تا مدّعی او گردند.3پس بدان مرد دست خشک گفت، در میان بایست!4و بدیشان گفت، آیا در روز سَبَّت کدام جایز است؟ نیکویی کردن یا بدی؟ جان را نجات دادن یا هلاک کردن؟ ایشان خاموش ماندند.5پس چشمان خود را بر ایشان با غضب گردانیده، زیرا که از سنگدلی ایشان محزون بود، به آن مرد گفت، دست خود را دراز کن! پس دراز کرده، دستش صحیح گشت.6در ساعت فریسیان بیرون رفته، با هیرودیان دربارهٔ او شورا نمودند که چطور او را هلاک کنند.7و عیسی با شاگردانش به سوی دریا آمد و گروهی بسیار از جلیل به عقب او روانه شدند،8و از یهودیّه و از اورشلیم و ادومیّه و آن طرف اُردُن و از حوالی صور و صیدون نیز جمعی کثیر، چون اعمال او را شنیدند، نزد وی آمدند.9و به شاگردان خود فرمود تا زورقی به‌سبب جمعیّت، بجهت او نگاه دارند تا بر وی ازدحام ننمایند،10زیرا که بسیاری را صحّت می‌داد، بقسمی که هر که صاحب دردی بود بر او هجوم می‌آورد تا او را لمس نماید.11و ارواح پلید چون او را دیدند، پیش او به روی در افتادند و فریادکنان می‌گفتند که تو پسر خدا هستی.12و ایشان را به تأکید بسیار فرمود که او را شهرت ندهند.13پس بر فراز کوهی برآمده، هر که را خواست به نزد خود طلبید و ایشان نزد او آمدند.14و دوازده نفر را مقرّر فرمود تا همراه او باشند و تا ایشان را بجهت وعظ نمودن بفرستد،15و ایشان را قدرت باشد که مریضان را شفا دهند و دیوها را بیرون کنند.16و شمعون را پطرس نام نهاد.17و یعقوب پسر زِبِدی و یوحنّا برادر یعقوب؛ این هر دو را بُوْانَرْجَسْ یعنی پسران رعد نام گذارد.18و اندریاس و فیلپّس وبرتولما و متی و توما و یعقوب بن حلفی و تدّی و شمعون قانوی،19و یهودای اسخریوطی که او را تسلیم کرد.20و چون به خانه درآمدند، باز جمعی فراهم آمدند بطوری که ایشان فرصت نان خوردن هم نکردند.21و خویشان او چون شنیدند، بیرون آمدند تا او را بردارند زیرا گفتند بیخود شده است.22و کاتبانی که از اورشلیم آمده بودند، گفتند که بَعْلزَبُول دارد و به یاری رئیس دیوها، دیوها را اخراج می‌کند.23پس ایشان را پیش طلبیده، مَثَلها زده، بدیشان گفت، چطور می‌تواند شیطان، شیطان را بیرون کند؟24و اگر مملکتی بر خلاف خود منقسم شود، آن مملکت نتواند پایدار بماند.25و هرگاه خانه‌ای به ضدّ خویش منقسم شد، آن خانه نمی‌تواند استقامت داشته باشد.26و اگر شیطان با نفس خود مقاومت نماید و منقسم شود، او نمی‌تواند قائم ماند، بلکه هلاک می‌گردد.27و هیچ کس نمی‌تواند به خانهٔ مرد زورآور درآمده، اسباب او را غارت نماید، جز آنکه اوّل آن زورآور را ببندد و بعد از آن خانهٔ او را تاراج می‌کند.28هرآینه به شما می‌گویم که همهٔ گناهان از بنی‌آدم آمرزیده می‌شود و هر قسم کفر که گفته باشند،29لیکن هر که به روح‌القدس کفر گوید، تا به ابد آمرزیده نشود، بلکه مستحقّ عذاب جاودانی بُوَد.30زیرا که می‌گفتند روحی پلید دارد.31پس برادران و مادر او آمدند و بیرون ایستاده، فرستادند تا او را طلب کنند.32آنگاه جماعت گرد او نشسته بودند و به وی گفتند، اینک، مادرت و برادرانت بیرون تو را می‌طلبند.33در جواب ایشان گفت، کیست مادر من و برادرانم کیانند؟34پس بر آنانی که گرد وی نشسته بودند، نظر افکنده، گفت، اینانند مادر و برادرانم،35زیرا هر که ارادهٔ خدا را بجا آرد همان برادر و خواهر و مادر من باشد.

Chapter 4

1و باز به کناره دریا به تعلیم دادن شروع کرد و جمعی کثیر نزد او جمع شدند بطوری که به کشتی سوار شده، بر دریا قرار گرفت و تمامی آن جماعت بر ساحل دریا حاضر بودند.2پس ایشان را به مَثَلها چیزهای بسیار می‌آموخت و در تعلیم خود بدیشان گفت،3گوش گیرید! اینک، برزگری بجهت تخم پاشی بیرون رفت.4و چون تخم می‌پاشید، قدری بر راه ریخته شده، مرغان هوا آمده آنها را برچیدند.5و پارهای بر سنگلاخ پاشیده شد، در جایی که خاک بسیار نبود. پس چون که زمین عمق نداشت به زودی رویید،6و چون آفتاب برآمد، سوخته شد و از آنرو که ریشه نداشت خشکید.7و قدری در میان خارها ریخته شد و خارها نمّو کرده، آن را خفه نمود که ثمری نیاورد.8و مابقی در زمین نیکو افتاد و حاصل پیدانمود که رویید و نمّو کرد و بارآورد، بعضی سی و بعضی شصت و بعضی صد.9پس گفت، هر که گوش شنوا دارد، بشنود!10و چون به خلوت شد، رفقای او با آن دوازده شرح این مَثَل را از او پرسیدند.11به ایشان گفت، به شما دانستن سرّ ملکوت خدا عطا شده، امّا به آنانی که بیرونند، همه‌چیز به مثلها می‌شود،12تا نگران شده بنگرند و نبینند و شنوا شده بشنوند و نفهمند، مبادا بازگشت کرده گناهان ایشان آمرزیده شود.13و بدیشان گفت، آیا این مثل را نفهمیده‌اید؟ پس چگونه سایر مثلها را خواهید فهمید؟14برزگر کلام را می‌کارد.15و اینانند به کناره راه، جایی که کلام کاشته می‌شود؛ و چون شنیدند فوراً شیطان آمده کلام کاشته شده در قلوب ایشان را می‌رباید.16و ایضاً کاشته شده در سنگلاخ، کسانی می‌باشند که چون کلام را بشنوند، در حال آن را به خوشی قبول کنند،17و لکن ریشه‌ای در خود ندارند، بلکه فانی می‌باشند؛ و چون صدمه‌ای یا زحمتی به‌سبب کلام روی دهد در ساعت لغزش می‌خورند.18و کاشته شده در خارها آنانی می‌باشند که چون کلام را شنوند،19اندیشه‌های دنیوی و غرور دولت و هوس چیزهای دیگر داخل شده، کلام را خفه می‌کند و بی‌ثمر می‌گردد.20و کاشته شده در زمین نیکو آنانند که چون کلام را شنوند آن را می‌پذیرند و ثمر می‌آورند، بعضی سی و بعضیشصت و بعضی صد.21پس بدیشان گفت، آیا چراغ را می‌آورند تا زیر پیمانهای یا تختی و نه بر چراغدان گذارند؟22زیرا که چیزی پنهان نیست که آشکارا نگردد و هیچ چیز مخفی نشود، مگر تا به ظهور آید.23هر که گوش شنوا دارد بشنود.24و بدیشان گفت، با حذر باشید که چه می‌شنوید، زیرا به هر میزانی که وزن کنید به شما پیموده شود، بلکه از برای شما که می‌شنوید افزون خواهد گشت.25زیرا هر که دارد بدو داده شود و از هر که ندارد آنچه نیز دارد گرفته خواهد شد.26و گفت، همچنین ملکوت خدا مانند کسی است که تخم بر زمین بیفشاند،27و شب و روز بخوابد و برخیزد و تخم بروید و نمّو کند. چگونه؟ او نداند.28زیرا که زمین به ذات خود ثمر می‌آورد، اوّل علف، بعد خوشه، پس از آن دانه کامل در خوشه.29و چون ثمر رسید، فوراً داس را بکار می‌برد زیرا که وقت حصاد رسیده است.30و گفت، به چه چیز ملکوت خدا را تشبیه کنیم و برای آن چه مَثَل بزنیم؟31مثل دانه خردلی است که وقتی که آن را بر زمین کارند، کوچکترین تخمهای زمینی باشد.32لیکن چونکاشته شد، می‌روید و بزرگتر از جمیع بُقول می‌گردد و شاخه‌های بزرگ می‌آورد، چنانکه مرغان هوا زیر سایهاش می‌توانند آشیانه گیرند.33و به مثلهای بسیار مانند اینها بقدری که استطاعت شنیدن داشتند، کلام را بدیشان بیان می‌فرمود،34و بدون مثل بدیشان سخنی نگفت. لیکن در خلوت، تمام معانی را برای شاگردان خود شرح می‌نمود.35و در همان روز وقت شام، بدیشان گفت، به کناره دیگر عبور کنیم.36پس چون آن گروه را رخصت دادند، او را همانطوری که در کشتی بود برداشتند و چند زورق دیگر نیز همراه او بود.37که ناگاه طوفانی عظیم از باد پدید آمد و امواج بر کشتی می‌خورد بقسمی که برمی‌گشت.38و او در مُؤخَّر کشتی بر بالشی خفته بود. پس او را بیدار کرده گفتند، ای استاد، آیا تو را باکی نیست که هلاک شویم؟39در ساعت او برخاسته، باد را نهیب داد و به دریا گفت، ساکن شو و خاموش باش! که باد ساکن شده، آرامی کامل پدید آمد.40و ایشان را گفت، از بهر چه چنین ترسانید و چون است که ایمان ندارید؟41پس بی‌نهایت ترسان شده، به یکدیگر گفتند، این کیست که باد و دریا هم او را اطاعت می‌کنند؟

Chapter 5

1پس به آن کناره دریا تا به سرزمین جَدَریان آمدند.2و چون از کشتی بیرون آمد، فی‌الفور شخصی که روحی پلید داشت از قبور بیرون شده، بدو برخورد.3که در قبور ساکن می‌بود و هیچ‌کس به زنجیرها هم نمی‌توانست او را بند نماید،4زیرا که بارها او را به کُنده‌ها و زنجیرها بسته بودند و زنجیرها را گسیخته و کنده‌ها را شکسته بود و احدی نمی‌توانست او را رام نماید،5و پیوسته شب وروز در کوه‌ها و قبرها فریاد میزد و خود را به سنگها مجروح می‌ساخت.6چون عیسی را از دور دید، دوان دوان آمده، او را سجده کرد،7و به آواز بلند صیحه زده، گفت، ای عیسی، پسر خدای تعالیٰ، مرا با تو چه کار است؟ تو را به خدا قسم می‌دهم که مرا معذّب نسازی.8زیرا بدو گفته بود، ای روح پلید از این شخص بیرون بیا!9پس از او پرسید، اسم تو چیست؟ به وی گفت، نام من لَجئوُن است زیرا که بسیاریم.10پس بدو التماس بسیار نمود که ایشان را از آن سرزمین بیرون نکند.11و در حوالی آن کوه‌ها، گله گراز بسیاری می‌چرید.12و همهٔ دیوها از وی خواهش نموده، گفتند، ما را به گرازها بفرست تا در آنها داخل شویم.13فوراً عیسی ایشان را اجازت داد. پس آن ارواح خبیث بیرون شده، به گرازان داخل گشتند و آن گله از بلندی به دریا جست و قریب بدو هزار بودند که در آب خفه شدند.14و خوکبانان فرار کرده، در شهر و مزرعه‌ها خبر می‌دادند و مردم بجهت دیدن آن ماجرا بیرون شتافتند.15و چون نزد عیسی رسیده، آن دیوانه را که لَجئون داشته بود دیدند کهنشسته و لباس پوشیده و عاقل گشته است، بترسیدند.16و آنانی که دیده بودند، سرگذشت دیوانه و گرازان را بدیشان بازگفتند.17پس شروع به التماس نمودند که از حدود ایشان روانه شود.18و چون به کشتی سوار شد، آنکه دیوانه بود از وی استدعا نمود که با وی باشد.19امّا عیسی وی را اجازت نداد، بلکه بدو گفت، به خانه نزد خویشان خود برو و ایشان را خبر ده از آنچه خداوند با تو کرده است و چگونه به تو رحم نموده است.20پس روانه شده، در دیکاپولُس به آنچه عیسی با وی کرده، موعظه کردن آغاز نمود که همهٔ مردم متعجّب شدند.21و چون عیسی باز به آنطرف، در کشتی عبور نمود، مردم بسیار بر وی جمع گشتند و بر کناره دریا بود.22که ناگاه یکی از رؤسای کنیسه، یایرُس نام آمد و چون او را بدید بر پایهایش افتاده،23بدو التماس بسیار نموده، گفت، نَفَس دخترک من به آخر رسیده. بیا و بر او دست گذار تا شفا یافته، زیست کند.24پس با او روانه شده، خلق بسیاری نیز از پی او افتاده، بر وی ازدحام می‌نمودند.25آنگاه زنی که مدّت دوازده سال به استحاضه مبتلا می‌بود،26و زحمت بسیار از اطبّای متعدّد دیده و آنچه داشت صرف نموده، فایده‌ای نیافت بلکه بدتر می‌شد،27چون خبر عیسی را بشنید، میان آن گروه از عقب وی آمده، ردای او را لمس نمود،28زیرا گفته بود، اگر لباس وی را هم لمس کنم، هرآینه شفا یابم.29در ساعت چشمه خون او خشک شده، در تن خود فهمید که از آن بلا صحّت یافته است.30فی‌الفور عیسی از خود دانست که قوّتی از او صادر گشته. پس در آن جماعت روی برگردانیده، گفت، کیست که لباس مرا لمس نمود؟31شاگردانش بدو گفتند، می‌بینی که مردم بر تو ازدحام می‌نمایند! و می‌گویی کیست که مرا لمس نمود؟!32پس به اطراف خود می‌نگریست تا آن زن را که این کار کرده، ببیند.33آن زن چون دانست که به وی چه واقع شده، ترسان و لرزان آمد و نزد او به روی در افتاده، حقیقت امر را بالتّمام به وی باز گفت.34او وی را گفت، ای دختر، ایمانت تو را شفا داده است. به سلامتی برو و از بلای خویش رستگار باش.35او هنوز سخن می‌گفت، که بعضی از خانهٔ رئیس کنیسه آمده، گفتند، دخترت فوت شده؛ دیگر برای چه استاد را زحمت می‌دهی؟36عیسی چون سخنی را که گفته بودند شنید، در ساعت به رئیس کنیسه گفت، مترس ایمان آور و بس!37و جز پطرس و یعقوب و یوحنّا برادر یعقوب، هیچ کس را اجازت نداد که از عقب او بیایند.38پس چون به خانهٔ رئیس کنیسه رسیدند، جمعی شوریده دید که گریه و نوحه بسیار می‌نمودند.39پس داخل شده، بدیشان گفت، چرا غوغا و گریه می‌کنید؟ دختر نمرده بلکه در خواب است.40ایشان بر وی سُخریّه کردند. لیکن او همه را بیرون کرده، پدر و مادر دختر را با رفیقان خویش برداشته، به جایی که دختر خوابیده بود، داخل شد.41پس دست دختر را گرفته، به وی گفت، طَلیتا قومی. که معنی آن این است، ای دختر، تو را می‌گویم برخیز.42در ساعت دختر برخاسته، خرامیدزیرا که دوازده ساله بود. ایشان بی‌نهایت متعجّب شدند.43پس ایشان را به تأکید بسیار فرمود، کسی از این امر مطلّع نشود. و گفت تا خوراکی بدو دهند.

Chapter 6

1پس از آنجا روانه شده، به وطن خویشآمد و شاگردانش از عقب او آمدند.2چون روز سَبَّت رسید، در کنیسه تعلیم دادن آغاز نمود و بسیاری چون شنیدند، حیران شده گفتند، از کجا بدین شخص این چیزها رسیده و این چه حکمت است که به او عطا شده است که چنین معجزات از دست او صادر می‌گردد؟3مگر این نیست نجّار پسر مریم و برادر یعقوب و یوشا و یهودا و شمعون؟ و خواهران او اینجا نزد ما نمی‌باشند؟ و از او لغزش خوردند.4عیسی ایشان را گفت، نبی بی‌حرمت نباشد جز در وطن خود و میان خویشان و در خانهٔ خود.5و در آنجا هیچ معجزهای نتوانست نمود جز اینکه دستهای خود را بر چند مریض نهاده، ایشان را شفا داد.6و از بی‌ایمانی ایشان متعجّب شده، در دهات آن حوالی گشته، تعلیم همی‌داد.7پس آن دوازده را پیش خوانده، شروع کرد به فرستادن ایشان جفت جفت و ایشان را بر ارواح پلید قدرت داد،8و ایشان را قدغن فرمود که جز عصا فقط، هیچ چیز برندارید، نه توشهدان و نهپول در کمربند خود،9بلکه موزهای در پا کنید و دو قبا در بر نکنید.10و بدیشان گفت، در هر جا داخل خانه‌ای شوید، در آن بمانید تا از آنجا کوچ کنید.11و هرجا که شما را قبول نکنند و به سخن شما گوش نگیرند، از آن مکان بیرون رفته، خاک پایهای خود را بیفشانید تا بر آنها شهادتی گردد. هرآینه به شما می‌گویم حالت سدوم و غموره در روز جزا از آن شهر سهلتر خواهد بود.12پس روانه شده، موعظه کردند که توبه کنند،13و بسیار دیوها را بیرون کردند و مریضان کثیر را روغن مالیده، شفا دادند.14و هیرودیس پادشاه شنید زیرا که اسم او شهرت یافته بود و گفت که، یحیی تعمید‌دهنده از مردگان برخاسته است و از این جهت معجزات از او به ظهور می‌آید.15امّا بعضی گفتند که الیاس است و بعضی گفتند که نبییی است یا چون یکی از انبیا.16امّا هیرودیس چون شنید گفت، این همان یحیی است که من سرش را از تن جدا کردم که از مردگان برخاسته است.17زیرا که هیرودیس فرستاده، یحیی را گرفتار نموده، او را در زندان بست بخاطر هیرودیا، زن برادر او فیلُپّس که او را در نکاح خویش آورده بود.18از آن جهت که یحیی به هیرودیس گفته بود، نگاه داشتن زن برادرت بر تو روا نیست.19پس هیرودیا از او کینه داشته، می‌خواست اور ا به قتل رساند امّا نمی‌توانست،20زیرا که هیرودیس ازیحیی می‌ترسید چونکه او را مرد عادل و مقدّس می‌دانست و رعایتش می‌نمود و هرگاه از او می‌شنید بسیار به عمل می‌آورد و به خوشی سخن او را اصغا می‌نمود.21امّا چون هنگام فرصت رسید که هیرودیس در روز میلاد خود امرای خود و سرتیپان و رؤسای جلیل را ضیافت نمود؛22و دختر هیرودیا به مجلس درآمده، رقص کرد و هیرودیس و اهل مجلس را شاد نمود. پادشاه بدان دختر گفت، آنچه خواهی از من بطلب تا به تو دهم.23و از برای او قسم خورد که آنچه از من خواهی حتّی نصف مُلک مرا هرآینه به تو عطا کنم.24او بیرون رفته، به مادر خود گفت، چه بطلبم؟ گفت، سر یحیی تعمید‌دهنده را.25در ساعت به حضور پادشاه درآمده، خواهش نموده، گفت، می‌خواهم که الآن سر یحیی تعمید‌دهنده را در طبقی به من عنایت فرمایی.26پادشاه به شدّت محزون گشت، لیکن بجهت پاس قسم و خاطر اهل مجلس نخواست او را محروم نماید.27بی‌درنگ پادشاه جلاّدی فرستاده، فرمود تا سرش را بیاورد.28و او به زندان رفته سر او را از تن جدا ساخته و بر طبقی آورده، بدان دختر داد و دختر آن را به مادر خود سپرد.29چون شاگردانش شنیدند، آمدند و بدن او را برداشته، دفن کردند.30و رسولان نزد عیسی جمع شده، از آنچه کرده و تعلیم داده بودند او را خبر دادند.31بدیشان گفت، شما به خلوت، به جای ویران بیایید و اندکی استراحت نمایید زیرا آمد و رفت چنان بود که فرصت نان خوردن نیز نکردند.32پس به تنهایی در کشتی به موضعی ویران رفتند.33و مردم ایشان را روانه دیده، بسیاری او را شناختند و از جمیع شهرها بر خشکی بدان سو شتافتند و از ایشان سبقت جسته، نزد وی جمع شدند.34عیسی بیرون آمده، گروهی بسیار دیده، بر ایشان ترحّم فرمود زیرا که چون گوسفندان بیشبان بودند و بسیار به ایشان تعلیم دادن گرفت.35و چون بیشتری از روز سپری گشت، شاگردانش نزد وی آمده، گفتند، این مکان ویرانه است و وقت منقضی شده.36اینها را رخصت ده تا به اراضی و دهات این نواحی رفته، نان بجهت خود بخرند که هیچ خوراکی ندارند.37در جواب ایشان گفت، شما ایشان را غذا دهید! وی را گفتند، مگر رفته، دویست دینار نان بخریم تا اینها را طعام دهیم!38بدیشان گفت، چند نان دارید؟ رفته، تحقیق کنید. پس دریافت کرده، گفتند، پنج نان و دو ماهی.39آنگاه ایشان را فرمود که همه را دسته دسته بر سبزه بنشانید.40پس صف صف، صد صد و پنجاه پنجاه نشستند.41و آن پنج نان و دو ماهی را گرفته، به سوی آسمان نگریسته، برکت داد و نان را پاره نموده، به شاگردان خود بسپرد تا پیش آنها بگذارند و آن دو ماهی را بر همهٔ آنها تقسیم نمود.42پس جمیعاً خورده، سیر شدند.43و از خرده‌های نان و ماهی، دوازده سبد پر کرده، برداشتند.44و خورندگان نان، قریب به پنج هزار مرد بودند.45فی‌الفور شاگردان خود را الحاح فرمود که به کشتی سوار شده، پیش از او به بیت صیدا عبور کنند تا خود آن جماعت را مرخّص فرماید.46و چون ایشان را مرخّص نمود، بجهت عبادت به فراز کوهی برآمد.47و چون شام شد، کشتی در میان دریا رسید و او تنها بر خشکی بود.48و ایشان را در راندن کشتی خسته دید زیرا که باد مخالف بر ایشان میوزید. پس نزدیک پاس چهارم از شب بر دریا خرامان شده، به نزد ایشان آمد و خواست از ایشان بگذرد.49امّا چون او را بر دریا خرامان دیدند، تصوّر نمودند که این خیالی است. پس فریاد برآوردند،50زیرا که همه او را دیده، مضطرب شدند. پس بی‌درنگ بدیشان خطاب کرده، گفت، خاطر جمع دارید! من هستم، ترسان مباشید!51و تا نزد ایشان به کشتی سوار شد، باد ساکن گردید چنانکه بی‌نهایت در خود متحیّر و متعجّب شدند،52زیرا که معجزه نان را درک نکرده بودند زیرا دل ایشان سخت بود.53پس از دریا گذشته، به سرزمین جَنِیسارَت آمده، لنگر انداختند.54و چون از کشتی بیرون شدند، مردم در حال او را شناختند،55و در همهٔ آن نواحی بشتاب می‌گشتند و بیماران را بر تختها نهاده، هر جا که می‌شنیدند که او در آنجا است، می‌آوردند.56و هر جایی که به دهات یا شهرها یااراضی می‌رفت، مریضان را بر راه‌ها می‌گذاردند و از او خواهش می‌نمودند که محض دامن ردای او را لمس کنند و هر که آن را لمس می‌کرد شفا می‌یافت.

Chapter 7

1و فریسیان و بعضی کاتبان از اورشلیمآمده، نزد او جمع شدند.2چون بعضی از شاگردان او را دیدند که با دستهای ناپاک یعنی ناشسته نان می‌خورند، ملامت نمودند،3زیرا که فریسیان و همهٔ یهود تمسّک به تقلید مشایخ نموده، تا دستها را بدقّت نشویند غذا نمی‌خورند،4و چون از بازارها آیند تا نشویند چیزی نمی‌خورند و بسیار رسوم دیگر هست که نگاه می‌دارند چون شستن پیاله‌ها و آفتابه‌ها و ظروف مس و کرسیها.5پس فریسیان و کاتبان از او پرسیدند، چون است که شاگردان تو به تقلید مشایخ سلوک نمی‌نمایند بلکه به دستهای ناپاک نان می‌خورند؟6در جواب ایشان گفت، نیکو اخبار نمود اشعیا دربارهٔ شما ای ریاکاران، چنانکه مکتوب است، این قوم به لبهای خود مرا حرمت می‌دارند لیکن دلشان از من دور است.7پس مرا عبث عبادت می‌نمایند زیرا که رسوم انسانی را به جای فرایض تعلیم می‌دهند،8زیرا حکم خدا را ترک کرده، تقلید انسان را نگاه می‌دارند، چون شستن آفتابه‌ها و پیاله‌ها و چنین رسوم دیگر بسیار به عمل می‌آورید.9پس بدیشان گفت که، حکم خدا را نیکو باطل ساخته‌اید تا تقلید خود را محکم بدارید.10از اینجهت که موسی گفت، پدر و مادر خود را حرمت دار و هر که پدر یا مادر را دشنام دهد، البتّه هلاک گردد.11لیکن شما می‌گویید که هرگاه شخصی به پدر یا مادر خود گوید، آنچه از من نفع یابی قربان یعنی هدیه برای خداست12و بعد از این او را اجازت نمی‌دهید که پدر یا مادر خود را هیچ خدمت کند.13پس کلام خدا را به تقلیدی که خود جاری ساخته‌اید، باطل می‌سازید و کارهای مثل این بسیار بجا می‌آورید.14پس آن جماعت را پیش خوانده، بدیشان گفت، همهٔٔ شما به من گوش دهید و فهم کنید.15هیچ چیز نیست که از بیرون آدم داخل او گشته، بتواند او را نجس سازد بلکه آنچه از درونش صادر شود آن است که آدم را ناپاک می‌سازد.16هر که گوش شنوا دارد بشنود.17و چون از نزد جماعت به خانه در آمد، شاگردانش معنی مثل را از او پرسیدند.18بدیشان گفت، مگر شما نیز همچنین بی‌فهم هستید و نمی‌دانید که آنچه از بیرون داخل آدم می‌شود، نمی‌تواند او را ناپاک سازد،19زیرا که داخل دلش نمی‌شود بلکه به شکم می‌رود و خارج می‌شود به مزبلهای که این همه خوراک را پاک می‌کند.20و گفت، آنچه از آدم بیرون آید، آن است که انسان را ناپاک می‌سازد،21زیرا که از درون دل انسان صادر می‌شود، خیالات بد و زنا و فسق و قتل و دزدی22و طمع و خباثت و مکر و شهوتپرستی و چشم بد و کفر و غرور و جهالت.23تمامی این چیزهای بد از درون صادر می‌گردد و آدم را ناپاک می‌گرداند.24پس از آنجا برخاسته به حوالی صور و صیدون رفته، به خانه درآمد و خواست که هیچ‌کس مطّلع نشود، لیکن نتوانست مخفی بماند،25از آنرو که زنی که دخترک وی روح پلید داشت، چون خبر او را بشنید، فوراً آمده بر پایهای او افتاد.26و او زن یونانی از اهل فینیقیّه صُوریّه بود. پس از وی استدعا نمود که دیو را از دخترش بیرون کند.27عیسی وی را گفت، بگذار اوّل فرزندان سیر شوند زیرا نان فرزندان را گرفتن و پیش سگان انداختن نیکو نیست.28آن زن در جواب وی گفت، بلی خداوندا، زیرا سگان نیز پس خرده‌های فرزندان را از زیر سفره می‌خورند.29وی را گفت؛ بجهت این سخن برو که دیو از دخترت بیرون شد.30پس چون به خانهٔ خود رفت، دیو را بیرون شده و دختر را بر بستر خوابیده یافت.31و باز از نواحی صور روانه شده، از راه صیدون در میان حدود دیکاپولِس به دریای جلیل آمد.32آنگاه کری را که لکنت زبان داشت نزد وی آورده، التماس کردند که دست بر او گذارد.33پس او را از میان جماعت به خلوت برده، انگشتان خود را در گوشهای او گذاشت و آب دهان انداخته، زبانش را لمس نمود؛34و به سوی آسمان نگریسته، آهی کشید و بدو گفت، اَفَتَحْ! یعنی باز شو35در ساعت گوشهای او گشاده و عقده زبانش حلّ شده، به درستی تکلّم نمود.36پس ایشان را قدغن فرمود که هیچ‌کس را خبر ندهند؛ لیکن چندان که بیشتر ایشان را قدغن نمود، زیادتر او را شهرت دادند.37و بی‌نهایت متحیّر گشته می‌گفتند، همهٔ کارها را نیکو کرده است؛ کران را شنوا و گنگان را گویا می‌گرداند!

Chapter 8

1و در آن ایّام باز جمعیّت، بسیار شده و خوراکی نداشتند. عیسی شاگردان خود را پیش طلبیده، به ایشان گفت،2بر این گروه دلم بسوخت زیرا الآن سه روز است که با من می‌باشند و هیچ خوراک ندارند.3و هرگاه ایشان را گرسنه به خانه‌های خود برگردانم، هرآینه در راه ضعف کنند، زیرا که بعضی از ایشان از راه دور آمده‌اند.4شاگردانش وی را جواب دادند، از کجا کسی می‌تواند اینها را در این صحرا از نان سیر گرداند؟5از ایشان پرسید، چند نان دارید؟ گفتند، هفت.6پس جماعت را فرمود تا بر زمین بنشینند؛ و آن هفت نان را گرفته، شکر نمود و پاره کرده، به شاگردان خود داد تا پیش مردم گذارند. پس نزد آن گروه نهادند.7و چند ماهی کوچک نیز داشتند. آنها را نیز برکت داده، فرمود تا پیش ایشان نهند.8پس خورده، سیر شدند و هفت زنبیل پر از پاره‌های باقیمانده برداشتند.9و عدد خورندگان قریب به چهار هزار بود. پس ایشان را مرخّص فرمود.10و بی‌درنگ با شاگردان به کشتی سوار شده،به نواحی دَلْمانُوتَه آمد.11و فریسیان بیرون آمده، با وی به مباحثه شروع کردند. و از راه امتحان آیتی آسمانی از او خواستند.12او از دل آهی کشیده، گفت، از برای چه این فرقه آیتی می‌خواهند؟ هرآینه به شما می‌گویم آیتی بدین فرقه عطا نخواهد شد.13پس ایشان را گذارد و باز به کشتی سوار شده، به کناره دیگر عبور نمود.14و فراموش کردند که نان بردارند و با خود در کشتی جز یک نان نداشتند.15آنگاه ایشان را قدغن فرمود که با خبر باشید و از خمیرمایه فریسیان و خمیرمایه هیرودیس احتیاط کنید!16ایشان با خود اندیشیده، گفتند، از آن است که نان نداریم.17عیسی فهم کرده، بدیشان گفت، چرا فکر می‌کنید از آن‌جهت که نان ندارید؟ آیا هنوز نفهمیده و درک نکرده‌اید و تا حال دل شما سخت است؟18آیا چشم داشته نمی‌بینید و گوش داشته نمی‌شنوید و به یاد ندارید؟19وقتی که پنج نان را برای پنج هزار نفر پاره کردم، چند سبد پر از پاره‌ها برداشتید؟ بدو گفتند، دوازده.20و وقتی که هفت نان را بجهت چهار هزار کس؛ پس چند زنبیل پر از ریزه‌ها برداشتید؟ گفتندش، هفت.21پس بدیشان گفت، چرا نمی‌فهمید؟22چون به بیت صیدا آمد، شخصی کور را نزداو آوردند و التماس نمودند که او را لمس نماید.23پس دست آن کور را گرفته، او را از قریه بیرون برد و آب دهان بر چشمان او افکنده، و دست بر او گذارده از او پرسید که چیزی می‌بینی؟24او بالا نگریسته، گفت، مردمان را خرامان، چون درختها می‌بینم.25پس بار دیگر دستهای خود را بر چشمان او گذارده، او را فرمود تا بالا نگریست و صحیح گشته، همه‌چیز را به خوبی دید.26پس او را به خانهاش فرستاده، گفت، داخل ده مشو و هیچ کس را در آن جا خبر مده.27و عیسی با شاگردان خود به دهات قیصریّه فِیلِپُّس رفت. و در راه از شاگردانش پرسیده، گفت که، مردم مرا کِه می‌دانند؟28ایشان جواب دادند که یحیی تعمید‌دهنده و بعضی الیاس و بعضی یکی از انبیا.29او از ایشان پرسید، شما مرا کِه می‌دانید؟ پطرس در جواب او گفت، تو مسیح هستی.30پس ایشان را فرمود که هیچ‌کس را از او خبر ندهند.31آنگاه ایشان را تعلیم دادن آغاز کرد که لازم است پسر انسان بسیار زحمت کشد و از مشایخ و رؤسای کهنه و کاتبان رّد شود و کشته شده، بعد از سه روز برخیزد.32و چون این کلامرا علانیه فرمود، پطرس او را گرفته، به منع کردن شروع نمود.33امّا او برگشته، به شاگردان خود نگریسته، پطرس را نهیب داد و گفت، ای شیطان از من دور شو، زیرا امور الٰهی را اندیشه نمی‌کنی بلکه چیزهای انسانی را.34پس مردم را با شاگردان خود خوانده، گفت، هر که خواهد از عقب من آید، خویشتن را انکار کند و صلیب خود را برداشته، مرا متابعت نماید.35زیرا هر که خواهد جان خود را نجات دهد، آن را هلاک سازد؛ و هر که جان خود را بجهت من و انجیل بر باد دهد آن را برهاند.36زیراکه شخص را چه سود دارد هر گاه تمام دنیا را ببرد و نَفْس خود را ببازد؟37یا آنکه آدمی چه چیز را به عوض جان خود بدهد؟38زیرا هر که در این فرقه زناکار و خطاکار از من و سخنان من شرمنده شود، پسر انسان نیز وقتی که با فرشتگان مقدّس در جلال پدر خویش آید، از او شرمنده خواهد گردید.

Chapter 9

1و بدیشان گفت، هرآینه به شما می‌گویم بعضی از ایستادگان در اینجا می‌باشند که تا ملکوت خدا را که به قوّت می‌آید نبینند، ذائقه موت را نخواهند چشید.2و بعد از شش روز، عیسی پطرس و یعقوب و یوحنّا را برداشته، ایشان را تنها بر فراز کوهی به خلوت برد و هیأتش در نظر ایشان متغیّر گشت.3و لباس او درخشان و چون برف بغایت سفیدگردید، چنانکه هیچ گازری بر روی زمین نمی‌تواند چنان سفید نماید.4و الیاس با موسی بر ایشان ظاهر شده، با عیسی گفتگو می‌کردند.5پس پطرس ملتفت شده، به عیسی گفت، ای استاد، بودنِ ما در اینجا نیکو است! پس سه سایبان می‌سازیم، یکی برای تو و دیگری برای موسی و سومی برای الیاس!6از آنرو که نمی‌دانست چه بگوید، چونکه هراسان بودند.7ناگاه ابری بر ایشان سایه انداخت و آوازی از ابر در رسید که این است پسر حبیب من، از او بشنوید.8در ساعت گرداگرد خود نگریسته، جز عیسی تنها با خود هیچ کس را ندیدند.9و چون از کوه به زیر می‌آمدند، ایشان را قدغن فرمود که تا پسر انسان از مردگان برنخیزد، از آنچه دیده‌اند کسی را خبر ندهند.10و این سخن را در خاطر خود نگاه داشته، از یکدیگر سؤال می‌کردند که برخاستن از مردگان چه باشد.11پس از او استفسار کرده، گفتند، چرا کاتبان می‌گویند که الیاس باید اوّل بیاید؟12او در جواب ایشان گفت که، الیاس البتّه اوّل می‌آید و همه‌چیز را اصلاح می‌نماید و چگونه دربارهٔ پسر انسان مکتوب است که می‌باید زحمت بسیار کشد و حقیر شمرده شود.13لیکن به شما می‌گویم که الیاس هم آمد و با وی آنچه خواستند کردند، چنانچه در حقّ وی نوشته شده است.14پس چون نزد شاگردان خود رسید، جمعیکثیر گرد ایشان دید و بعضی از کاتبان را که با ایشان مباحثه می‌کردند.15در ساعت، تمامی خلق چون او را بدیدند، در حیرت افتادند و دوان دوان آمده، او را سلام دادند.16آنگاه از کاتبان پرسید که با اینها چه مباحثه دارید؟17یکی از آن میان در جواب گفت، ای استاد، پسر خود را نزد تو آوردم که روحی گنگ دارد،18و هر جا که او را بگیرد می‌اندازدش، چنانچه کف برآورده، دندانها بهم می‌ساید و خشک می‌گردد. پس شاگردان تو را گفتم که او را بیرون کنند، نتوانستند.19او ایشان را جواب داده، گفت، ای فرقه بی‌ایمان تا کی با شما باشم و تا چه حدّ متحمّل شما شوم! او را نزد من آورید.20پس او را نزد وی آوردند. چون او را دید، فوراً آن روح او را مصروع کرد تا بر زمین افتاده، کف برآورد و غلطان شد.21پس از پدر وی پرسید، چند وقت است که او را این حالت است؟ گفت، از طفولیّت.22و بارها او را در آتش و در آب انداخت تا او را هلاک کند. حال اگر می‌توانی بر ما ترحّم کرده، ما را مدد فرما.23عیسی وی را گفت، اگر می‌توانی ایمان آری، مؤمن را همه‌چیز ممکن است.24در ساعت پدر طفل فریاد برآورده، گریهکنان گفت، ایمان می‌آورم ای خداوند، بی‌ایمانی مرا امداد فرما.25چون عیسی دید که گروهی گرد او به شتاب می‌آیند، روح پلید را نهیب داده، به وی فرمود، ای روح گنگ و کرّ من تو را حکم می‌کنم از او در آی و دیگر داخل او مشو!26پس صیحه زده و او را به شدّت مصروع نموده، بیرون آمد و مانند مرده گشت، چنانکه بسیاری گفتند که فوت شد.27امّاعیسی دستش را گرفته، برخیزانیدش که برپا ایستاد.28و چون به خانه در آمد، شاگردانش در خلوت از او پرسیدند، چرا ما نتوانستیم او را بیرون کنیم؟29ایشان را گفت، این جنس به هیچ وجه بیرون نمی‌رود جز به دعا.30و از آنجا روانه شده، در جلیل می‌گشتند و نمی‌خواست کسی او را بشناسد،31زیرا که شاگردان خود را اعلام فرموده، می‌گفت، پسر انسان به دست مردم تسلیم می‌شود و او را خواهند کشت و بعد از مقتول شدن، روز سوم خواهد برخاست.32امّا این سخن را درک نکردند و ترسیدند که از او بپرسند.33و وارد کفرناحوم شده، چون به خانه درآمد، از ایشان پرسید که در بین راه با یکدیگر چه مباحثه می‌کردید؟34امّا ایشان خاموش ماندند، از آنجا که در راه با یکدیگر گفتگو می‌کردند در اینکه کیست بزرگتر.35پس نشسته، آن دوازده را طلبیده، بدیشان گفت، هر که می‌خواهد مقدّم باشد مؤخّر و غلام همه بُوَد.36پس طفلی را برداشته، در میان ایشان بر پا نمود و او را در آغوش کشیده، به ایشان گفت،37هر که یکی از این کودکان را به اسم من قبول کند، مرا قبول کرده است و هر که مرا پذیرفت نه مرا بلکهفرستنده مرا پذیرفته باشد.38آنگاه یوحنّا ملتفت شده، بدو گفت، ای استاد، شخصی را دیدیم که به نام تو دیوها بیرون می‌کرد و متابعت ما نمی‌نمود؛ و چون متابعت ما نمی‌کرد، او را ممانعت نمودیم.39عیسی گفت، او را منع مکنید، زیرا هیچ‌کس نیست که معجزهای به نام من بنماید و بتواند به زودی در حقّمن بد گوید.40زیرا هر که ضدّ ما نیست با ماست.41و هر که شما را از این رو که از آنِ مسیح هستید، کاسهای آب به اسم من بنوشاند، هرآینه به شما می‌گویم اجر خود را ضایع نخواهد کرد.42و هر که یکی از این کودکان را که به من ایمان آورند، لغزش دهد، او را بهتر است که سنگ آسیایی بر گردنش آویخته، در دریا افکنده شود.43پس هرگاه دستت تو را بلغزاند، آن را بِبُر زیرا تو را بهتر است که شلّ داخل حیات شوی، از اینکه با دو دست وارد جهنّم گردی، در آتشی که خاموشی نپذیرد؛44جایی که کِرْم ایشان نمیرد و آتش، خاموشی نپذیرد.45و هرگاه پایت تو را بلغزاند، قطعش کن زیرا تو را مفیدتر است که لنگ داخل حیات شوی از آنکه با دو پا به جهنّم افکنده شوی، در آتشی که خاموشی نپذیرد؛46آنجایی که کِرْمِ ایشان نمیرد و آتش، خاموش نشود.47و هر گاه چشم تو تو را لغزش دهد، قلعش کن زیرا تو را بهتر است که با یک چشم داخل ملکوت خدا شوی، از آنکه با دو چشم در آتش جهنّم انداخته شوی،48جایی که کرم ایشان نمیرد و آتش خاموشی نیابد.49زیرا هر کس به آتش، نمکین خواهد شد و هر قربانی به نمک، نمکین می‌گردد.50نمک نیکو است، لیکن هر گاه نمک فاسد گردد به چه چیز آن را اصلاح می‌کنید؟ پس در خود نمک بدارید و با یکدیگر صلح نمایید.

Chapter 10

1و از آنجا برخاسته، از آن طرف اُردُن به نواحی یهودیه آمد. و گروهی باز نزد وی جمع شدند و او برحسب عادت خود، باز بدیشان تعلیم می‌داد.2آنگاه فریسیان پیش آمده، از روی امتحان از او سؤال نمودند که آیا مرد را طلاق دادن زن خویش جایز است.3در جواب ایشان گفت، موسی شما را چه فرموده است؟4گفتند، موسی اجازت داد که طلاق نامه بنویسند و رها کنند.5عیسی در جواب ایشان گفت، به‌سبب سنگدلی شما این حکم را برای شما نوشت.6لیکن از ابتدای خلقت، خدا ایشان را مرد و زن آفرید.7از آن جهت باید مرد پدر و مادر خود راترک کرده، با زن خویش بپیوندد،8و این دو یک تن خواهند بود چنانکه از آن پس دو نیستند بلکه یک جسد.9پس آنچه خدا پیوست، انسان آن را جدا نکند.10و در خانه باز شاگردانش از این مقدّمه از وی سؤال نمودند.11بدیشان گفت، هر که زن خود را طلاق دهد و دیگری را نکاح کند، بر حقّ وی زنا کرده باشد.12و اگر زن از شوهر خود جدا شود و منکوحه دیگری گردد، مرتکب زنا شود.13و بچه‌های کوچک را نزد او آوردند تا ایشان را لمس نماید؛ امّا شاگردان آورندگان را منع کردند.14چون عیسی این را بدید، خشم نموده، بدیشان گفت، بگذارید که بچه‌های کوچک نزد من آیند و ایشان را مانع نشوید، زیرا ملکوت خدا از امثال اینها است.15هرآینه به شما می‌گویم هر که ملکوت خدا را مثل بچه کوچک قبول نکند، داخل آن نشود.16پس ایشان را در آغوش کشید و دست بر ایشان نهاده، برکت داد.17چون به راه می‌رفت، شخصی دواندوان آمده، پیش او زانو زده، سؤال نمود که ای استاد نیکو چه کنم تا وارث حیات جاودانی شوم؟18عیسی بدو گفت، چرا مرا نیکو گفتی و حال آنکه کسی نیکو نیست جز خدا فقط؟19احکام را می‌دانی، زنا مکن، قتل مکن، دزدی مکن، شهادت دروغ مده، دغابازی مکن، پدر و مادر خود را حرمت دار.20او در جواب وی گفت، ای استاد، این همه را از طفولیّت نگاه داشتم.21عیسی به وی نگریسته، او را محبّت نمود و گفت، تو را یک چیز ناقص است، برو و آنچه داری بفروش و به فقرا بده که در آسمان گنجی خواهی یافت و بیا صلیب را برداشته، مرا پیروی کن.22لیکن او از این سخن تُرُش رو و محزون گشته، روانه گردید زیرا اموال بسیار داشت.23آنگاه عیسی گرداگرد خود نگریسته، به شاگردان خود گفت، چه دشوار است که توانگران داخل ملکوت خدا شوند.24چون شاگردانش از سخنان او در حیرت افتادند، عیسی باز توجّه نموده، بدیشان گفت، ای فرزندان، چه دشوار است دخول آنانی که به مال و اموال توکّل دارند در ملکوت خدا!25سهلتر است که شتر به سوراخ سوزن درآید از اینکه شخص دولتمند به ملکوت خدا داخل شود!26ایشان بغایت متحیّر گشته، با یکدیگر می‌گفتند، پس کِه می‌تواند نجات یابد؟27عیسی به ایشان نظر کرده، گفت، نزد انسان محال است لیکن نزد خدا نیست زیرا که همه‌چیز نزد خدا ممکن است.28پطرس بدو گفتن گرفت که، اینک، ما همه‌چیز را ترک کرده، تو را پیروی کرده‌ایم.29عیسی جواب فرمود، هرآینه به شما می‌گویم کسی نیست که خانه یا برادران یا خواهران یا پدر یا مادر یا زن یا اولاد یا املاک را بجهت من و انجیل ترک کند،30جز اینکه الحال در این زمان صد چندان یابد از خانه‌ها و برادران و خواهران و مادران و فرزندان واملاک با زحمات، و در عالم آینده حیات جاودانی را.31امّا بسا اوّلین که آخرین می‌گردند و آخرین اوّلین.32و چون در راه به سوی اورشلیم می‌رفتند و عیسی در جلو ایشان می‌خرامید، در حیرت افتادند و چون از عقب او می‌رفتند، ترس بر ایشان مستولی شد. آنگاه آن دوازده را باز به کنار کشیده، شروع کرد به اطّلاع دادن به ایشان از آنچه بر وی وارد می‌شد،33که، اینک، به اورشلیم می‌رویم و پسر انسان به دست رؤسای کَهَنه و کاتبان تسلیم شود و بر وی فتوای قتل دهند و او را به امّت‌ها سپارند،34و بر وی سخریّه نموده، تازیانه‌اش زنند و آب دهان بر وی افکنده، او را خواهند کشت و روز سوم خواهد برخاست.35آنگاه یعقوب و یوحنّا دو پسر زِبِدی نزد وی آمده، گفتند، ای استاد، می‌خواهیم آنچه از تو سؤال کنیم برای ما بکنی.36ایشان را گفت، چه می‌خواهید برای شما بکنم؟37گفتند، به ما عطا فرما که یکی به طرف راست و دیگری بر چپ تو در جلال تو بنشینیم.38عیسی ایشان را گفت، نمی‌فهمید آنچه می‌خواهید. آیا می‌توانید آن پیالهای را که من می‌نوشم، بنوشید و تعمیدیرا که من می‌پذیرم، بپذیرید؟39وی را گفتند، می‌توانیم. عیسی بدیشان گفت، پیالهای را که من می‌نوشم خواهید آشامید و تعمیدی را که من می‌پذیرم خواهید پذیرفت.40لیکن نشستن به دست راست و چپ من از آنِ من نیست که بدهم جز آنانی را که از بهر ایشان مهیّا شده است.41و آن ده نفر چون شنیدند بر یعقوب و یوحنّا خشم گرفتند.42عیسی ایشان را خوانده، به ایشان گفت، می‌دانید آنانی که حکّام امّت‌ها شمرده می‌شوند بر ایشان ریاست می‌کنند و بزرگانشان بر ایشان مسلّطند.43لیکن در میان شما چنین نخواهد بود، بلکه هر که خواهد در میان شما بزرگ شود، خادم شما باشد.44و هر که خواهد مقدّم بر شما شود، غلام همه باشد.45زیرا که پسر انسان نیز نیامده تا مخدوم شود بلکه تا خدمت کند و تا جان خود را فدای بسیاری کند.46و وارد اَرِیحا شدند. و وقتی که او با شاگردان خود و جمعی کثیر از اَرِیحا بیرون می‌رفت، بارتیمائوسِ کور، پسر تیماؤس بر کناره راه نشسته، گدایی می‌کرد.47چون شنید که عیسی ناصری است، فریاد کردن گرفت و گفت، ای عیسی ابن داود بر من ترحمّ کن.48و چندان که بسیاری او را نهیب می‌دادند که خاموش شود، زیادتر فریاد برمی‌آورد که پسر داودا بر من ترحّم فرما.49پس عیسی ایستاده، فرمود تا او رابخوانند. آنگاه آن کور را خوانده، بدو گفتند، خاطر جمع دار. برخیز که تو را می‌خواند.50در ساعت ردای خود را دور انداخته، بر پا جست و نزد عیسی آمد.51عیسی به وی التفات نموده، گفت، چه می‌خواهی از بهر تو نمایم؟ کور بدو گفت، یا سیّدی آنکه بینایی یابم.52عیسی بدو گفت، برو که ایمانت تو را شفا داده است. در ساعت بینا گشته، از عقب عیسی در راه روانه شد.

Chapter 11

1و چون نزدیک به اورشلیم به بیت فاجی و بیتعَنْیا بر کوه زیتون رسیدند، دو نفر از شاگردان خود را فرستاده،2بدیشان گفت، بدین قریهای که پیش روی شما است بروید و چون وارد آن شدید، درساعت کرّه الاغی را بسته خواهید یافت که تا به حال هیچ‌کس بر آن سوار نشده؛ آن را باز کرده، بیاورید.3و هرگاه کسی به شما گوید چرا چنین می‌کنید، گویید خداوند بدین احتیاج دارد؛ بیتأمّل آن را به اینجا خواهد فرستاد.4پس رفته کرّهای بیرون دروازه در شارع عام بسته یافتند و آن را باز می‌کردند،5که بعضی از حاضرین بدیشان گفتند، چه کار دارید که کرّه را باز می‌کنید؟6آن دو نفر چنانکه عیسی فرموده بود، بدیشان گفتند. پس ایشان را اجازت دادند.7آنگاه کرّه را به نزد عیسی آورده، رخت خود را بر آن افکندند تا بر آن سوار شد.8و بسیاری رختهای خود و بعضی شاخه‌ها از درختان بریده، بر راه گسترانیدند.9و آنانی که پیش و پس می‌رفتند، فریادکنان می‌گفتند،هوشیعانا، مبارک باد کسی که به نام خداوند می‌آید.10مبارک باد ملکوت پدر ما داود که می‌آید به اسم خداوند. هوشیعانا در اعلیٰ علیّیّن.11و عیسی وارد اورشلیم شده، به هیکل درآمد و به همه‌چیز ملاحظه نمود. چون وقت شام شد با آن دوازده به بیت عَنْیا رفت.12بامدادان چون از بیت عَنْیا بیرون می‌آمدند، گرسنه شد.13ناگاه درخت انجیری که برگ داشت از دور دیده، آمد تا شاید چیزی بر آن بیابد. امّا چون نزد آن رسید، جز برگ بر آن هیچ نیافت زیرا که موسم انجیر نرسیده بود.14پس عیسی توجّه نموده، بدان فرمود، از این پس تا به ابد، هیچ‌کس از تو میوه نخواهد خورد. و شاگردانش شنیدند.15پس وارد اورشلیم شدند. و چون عیسی داخل هیکل گشت، به بیرون کردن آنانی که در هیکل خرید و فروش می‌کردند شروع نمود و تختهای صرّافان و کرسیهای کبوترفروشان را واژگون ساخت،16و نگذاشت که کسی با ظرفی از میان هیکل بگذرد،17و تعلیم داده، گفت، آیا مکتوب نیست که خانهٔ من خانهٔ عبادتِ تمامی امّت‌ها نامیده خواهد شد؟ امّا شما آن را مغاره دزدان ساخته‌اید.18چون رؤسای کهنه و کاتبان این را بشنیدند، در صدد آن شدند که او را چطور هلاک سازند زیرا که از وی ترسیدند چون که همهٔ مردم از تعلیم وی متحیّر می‌بودند.19چون شام شد، ازشهر بیرون رفت.20صبحگاهان، در اثنای راه، درخت انجیر را از ریشه خشک یافتند.21پطرس به‌خاطر آورده، وی را گفت، ای استاد، اینک، درخت انجیری که نفرینش کردی خشک شده!22عیسی در جواب ایشان گفت، به خدا ایمان آورید،23زیرا که هرآینه به شما می‌گویم هر که بدین کوه گوید منتقل شده، به دریا افکنده شو و در دل خود شکّ نداشته باشد بلکه یقین دارد که آنچه گوید می‌شود، هرآینه هر آنچه گوید بدو عطا شود.24بنابراین به شما می‌گویم آنچه در عبادت سؤال می‌کنید، یقین بدانید که آن را یافته‌اید و به شما عطا خواهد شد.25و وقتی که به دعا بایستید، هر گاه کسی به شما خطا کرده باشد، او را ببخشید تا آنکه پدر شما نیز که در آسمان است، خطایای شما را معاف دارد.26امّا هرگاه شما نبخشید، پدر شما نیز که در آسمان است تقصیرهای شما را نخواهد بخشید.27و باز به اورشلیم آمدند. و هنگامی که او در هیکل می‌خرامید، رؤسای کهنه و کاتبان و مشایخ نزد وی آمده،28گفتندش، به چه قدرت این کارها را می‌کنی و کیست که این قدرت را به تو داده است تا این اعمال را بجا آری؟29عیسی در جواب ایشان گفت، من از شما نیز سخنیمی‌پرسم، مرا جواب دهید تا من هم به شما گویم به چه قدرت این کارها را می‌کنم.30تعمید یحیی از آسمان بود یا از انسان؟ مرا جواب دهید.31ایشان در دلهای خود تفکّر نموده، گفتند، اگر گوییم از آسمان بود، هرآینه گوید پس چرا بدو ایمان نیاوردید.32و اگر گوییم از انسان بود، از خلق بیم داشتند از آنجا که همه یحیی را نبیای بر حقّ می‌دانستند.33پس در جواب عیسی گفتند، نمی‌دانیم. عیسی بدیشان جواب داد، من هم شما را نمی‌گویم که به کدام قدرت این کارها را بجا می‌آورم.

Chapter 12

1پس به مَثَلها به ایشان آغاز سخن نمود که شخصی تاکستانی غَرْس نموده، حصاری گردش کشید و چرخُشتی بساخت و برجی بنا کرده، آن را به دهقانان سپرد و سفر کرد.2و در موسم، نوکری نزد دهقانان فرستاد تا از میوهٔ باغ از باغبانان بگیرد.3امّا ایشان او را گرفته، زدند و تهیدست روانه نمودند.4باز نوکری دیگر نزد ایشان روانه نمود. او را نیز سنگسار کرده، سر او را شکستند و بی‌حرمت کرده، برگردانیدندش.5پس یک نفر دیگر فرستاده، او را نیز کشتند و بسا دیگران را که بعضی را زدند و بعضی را به قتل رسانیدند.6و بالاخره یک پسر حبیب خود را باقی داشت. او را نزد ایشان فرستاده، گفت، پسر مرا حرمت خواهند داشت.7لیکن دهقانان با خود گفتند، این وارث است؛ بیایید او را بکشیم تا میراث از آن ما گردد.8پس او را گرفته، مقتولساختند و او را بیرون از تاکستان افکندند.9پس صاحب تاکستان چه خواهد کرد؟ او خواهد آمد و آن باغبانان را هلاک ساخته، باغ را به دیگران خواهد سپرد.10آیا این نوشته را نخوانده‌اید، سنگی که معمارانش ردّ کردند، همان سر زاویه گردید؟11این از جانب خداوند شد و در نظر ما عجیب است.12آنگاه خواستند او را گرفتار سازند، امّا از خلق می‌ترسیدند، زیرا می‌دانستند که این مثل را برای ایشان آورد. پس او را واگذارده، برفتند.13و چند نفر از فریسیان و هیرودیان را نزد وی فرستادند تا او را به سخنی به دام آورند.14ایشان آمده، بدو گفتند، ای استاد، ما را یقین است که تو راستگو هستی و از کسی باک نداری، چون که به ظاهر مردم نمی‌نگری بلکه طریق خدا را به راستی تعلیم می‌نمایی. جزیه دادن به قیصر جایز است یا نه؟ بدهیم یا ندهیم؟15امّا او ریاکاری ایشان را دَرک کرده، بدیشان گفت، چرا مرا امتحان می‌کنید؟ دیناری نزد من آرید تا آن را ببینم.16چون آن را حاضر کردند، بدیشان گفت، این صورت و رقم از آنِ کیست؟ وی را گفتند، از آن قیصر.17عیسی در جواب ایشان گفت، آنچه از قیصر است، به قیصر ردّ کنید و آنچه از خداست، به خدا. و از او متعجّب شدند.18و صدّوقیان که منکر قیامت هستند نزد وی آمده، از او سؤال نموده، گفتند،19ای استاد، موسی به ما نوشت که هرگاه برادر کسی بمیرد و زنی بازگذاشته، اولادی نداشته باشد، برادرش زن او را بگیرد تا از بهر برادر خود نسلی پیدا نماید.20پس هفت برادر بودند که نخستین، زنی گرفته، بمرد و اولادی نگذاشت.21پس ثانی او را گرفته، هم بی‌اولاد فوت شد و همچنین سومی.22تا آنکه آن هفت او را گرفتند و اولادی نگذاشتند و بعد از همه، زن فوت شد.23پس در قیامت چون برخیزند، زن کدام یک از ایشان خواهد بود از آن‌جهت که هر هفت، او را به زنی گرفته بودند؟24عیسی در جواب ایشان گفت، آیا گمراه نیستید از آنرو که کتب و قوت خدا را نمی‌دانید؟25زیرا هنگامی که از مُردگان برخیزند، نه نکاح می‌کنند و نه منکوحه می‌گردند، بلکه مانند فرشتگانِ در آسمان می‌باشند.26امّا در باب مُردگان که برمی‌خیزند، در کتاب موسی در ذکر بوته نخوانده‌اید چگونه خدا او را خطاب کرده، گفت که، منم خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب.27و او خدای مردگان نیست بلکه خدای زندگان است. پس شما بسیار گمراه شده‌اید.28و یکی از کاتبان، چون مباحثه ایشان راشنیده، دید که ایشان را جواب نیکو داد، پیش آمده، از او پرسید که اوّل همهٔ احکام کدام است؟29عیسی او را جواب داد که اوّل همهٔ احکام این است که بشنو ای اسرائیل، خداوند خدای ما خداوند واحد است.30و خداوند خدای خود را به تمامی دل و تمامی جان و تمامی خاطر و تمامی قوّت خود محبّت نما، که اوّل از احکام این است.31و دوّم مثل اوّل است که همسایهٔ خود را چون نَفْس خود محبّت نما. بزرگتر از این دُو، حکمی نیست.32کاتب وی را گفت، آفرین ای استاد، نیکو گفتی، زیرا خدا واحد است و سوای او دیگری نیست،33و او را به تمامی دل و تمامی فهم و تمامی نَفْس و تمامی قوّت محبّت نمودن و همسایهٔ خود را مثل خود محبّت نمودن، از همهٔ قربانی‌های سوختنی و هدایا افضل است.34چون عیسی بدید که عاقلانه جواب داد، به وی گفت، از ملکوت خدا دور نیستی. و بعد از آن، هیچ‌کس جرأت نکرد که از او سؤالی کند.35و هنگامی که عیسی در هیکل تعلیم می‌داد، متوجه شده، گفت، چگونه کاتبان می‌گویند که مسیح پسر داود است؟36و حال آنکه خود داود در روح‌القدس می‌گوید که خداوند به خداوند من گفت، برطرف راست من بنشین تا دشمنان تو را پای انداز تو سازم؟37خودِ داود او را خداوند می‌خواند؛ پس چگونه او را پسر می‌باشد؟ و عوّامالّناس کلام او را بهخشنودی می‌شنیدند.38پس در تعلیم خود گفت، از کاتبان احتیاط کنید که خرامیدن در لباس دراز و تعظیمهای در بازارها39و کرسیهای اوّل در کنایس و جایهای صدر در ضیافت‌ها را دوست می‌دارند.40اینان که خانه‌های بیوه‌زنان را می‌بلعند و نماز را به ریا طول می‌دهند، عقوبت شدیدتر خواهند یافت.41و عیسی در مقابل بیتالمال نشسته، نظاره می‌کرد که مردم به چه وضع پول به بیتالمال می‌اندازند؛ و بسیاری از دولتمندان، بسیار می‌انداختند.42آنگاه بیوه زنی فقیر آمده، دو فَلس که یک ربع باشد انداخت.43پس شاگردان خود را پیش خوانده، به ایشان گفت، هرآینه به شما می‌گویم این بیوه زن مسکین از همهٔ آنانی که در خزانه انداختند، بیشتر داد.44زیرا که همهٔ ایشان از زیادتی خود دادند، لیکن این زن از حاجتمندی خود، آنچه داشت انداخت، یعنی تمام معیشت خود را.

Chapter 13

1و چون او از هیکل بیرون می‌رفت، یکی از شاگردانش بدو گفت، ای استاد ملاحظه فرما چه نوع سنگها و چه عمارتهااست!2عیسی در جواب وی گفت، آیا این عمارتهای عظیمه را می‌نگری؟ بدان که سنگی بر سنگی گذارده نخواهد شد، مگر آنکه به زیر افکنده شود!3و چون او بر کوه زیتون، مقابل هیکل نشسته بود، پطرس و یعقوب و یوحنّا و اندریاس سِرّاً از وی پرسیدند،4ما را خبر بده که این امور کی واقع می‌شود و علامت نزدیک شدن این امور چیست؟5آنگاه عیسی در جواب ایشان سخن آغاز کرد که زنهار کسی شما را گمراه نکند!6زیرا که بسیاری به نام من آمده، خواهند گفت که، من هستم و بسیاری را گمراه خواهند نمود.7امّا چون جنگها و اخبار جنگها را بشنوید، مضطرب مشوید زیرا که وقوع این حوادث ضروری است لیکن انتها هنوز نیست.8زیرا که امّتی بر امّتی و مملکتی بر مملکتی خواهند برخاست و زلزله‌ها در جایها حادث خواهد شد و قحطیها و اغتشاشها پدید می‌آید؛ و اینها ابتدای دردهای زه می‌باشد.9لیکن شما از برای خود احتیاط کنید زیرا که شما را به شوراها خواهند سپرد و در کنایس تازیانه‌ها خواهند زد و شما را پیش حکّام و پادشاهان بخاطر من حاضر خواهند کرد تا بر ایشان شهادتی شود.10و لازم است که انجیل اوّل بر تمامی امّت‌ها موعظه شود.11و چون شما را گرفته، تسلیم کنند، میندیشید که چه بگویید و متفکّر مباشید بلکه آنچه در آن ساعت به شما عطا شود، آن را گویید زیرا گوینده شما نیستید بلکهروح‌القدس است.12آنگاه برادر، برادر را و پدر، فرزند را به هلاکت خواهند سپرد و فرزندان بر والدین خود برخاسته، ایشان را به قتل خواهند رسانید.13و تمام خلق بجهت اسم من شما را دشمن خواهند داشت. امّا هر که تا به آخر صبر کند، همان نجات یابد.14پس چون مکروه ویرانی را که به زبانِ دانیال نبی گفته شده است، در جایی که نمی‌باید برپا بینید - آنکه می‌خواند بفهمد - آنگاه آنانی که در یهودیّه می‌باشند، به کوهستان فرار کنند،15و هر که بر بام باشد، به زیر نیاید و به خانه داخل نشود تا چیزی از آن ببرد،16و آنکه در مزرعه است، برنگردد تا رخت خود را بردارد.17امّا وای بر آبستنان و شیر دهندگان در آن ایّام.18و دعا کنید که فرار شما در زمستان نشود،19زیرا که در آن ایّام، چنان مصیبتی خواهد شد که از ابتدای خلقتی که خدا آفرید تاکنون نشده و نخواهد شد.20و اگر خداوند آن روزها را کوتاه نکردی، هیچ بشری نجات نیافتی. لیکن بجهت برگزیدگانی که انتخاب نموده است، آن ایّام را کوتاه ساخت.21پس هرگاه کسی به شما گوید، اینک، مسیح در اینجاست، یا اینک، در آنجا، باور مکنید.22زانرو که مسیحان دروغ و انبیای کَذَبَه ظاهر شده، آیات و معجزات از ایشان صادر خواهد شد، بقسمی که اگر ممکن بودی، برگزیدگان را هم گمراه نمودندی.23لیکن شما برحذر باشید!اینک، از همهٔ امور شما را پیش خبر دادم!24و در آن روزهای بعد از آن مصیبت خورشید تاریک گردد و ماه نور خود را بازگیرد،25و ستارگان از آسمان فرو ریزند و قوای افلاک متزلزل خواهد گشت.26آنگاه پسر انسان را بینند که با قوّت و جلال عظیم بر ابرها می‌آید.27در آن وقت، فرشتگان خود را از جهات اربعه از انتهای زمین تا به اقصای فلک فراهم خواهد آورد.28الحال از درخت انجیر مَثَلَش را فراگیرید که چون شاخهاش نازک شده، برگ می‌آورد می‌دانید که تابستان نزدیک است.29همچنین شما نیز چون این چیزها را واقع بینید، بدانید که نزدیک بلکه بر در است.30هرآینه به شما می‌گویم تا جمیع این حوادث واقع نشود، این فرقه نخواهند گذشت.31آسمان و زمین زایل می‌شود، لیکن کلمات من هرگز زایل نشود.32ولی از آن روز و ساعت غیر از پدر هیچ‌کس اطّلاع ندارد، نه فرشتگان در آسمان و نه پسر هم.33پس برحذر و بیدار شده، دعا کنید زیرا نمی‌دانید که آن وقت کی می‌شود.34مثل کسی که عازم سفر شده، خانهٔ خود را واگذارد و خادمان خود را قدرت داده، هر یکی را به شغلی خاصّ مقرّر نماید و دربان را امر فرماید که بیدار بماند.35پس بیدار باشید زیرا نمی‌دانید که در چه وقت صاحب خانه می‌آید، در شام یا نصف شب یا بانگ خروس یا صبح.36مبادا ناگهان آمده شمارا خفته یابد.37امّا آنچه به شما می‌گویم، به همه می‌گویم، بیدار باشید!

Chapter 14

1و بعد از دو روز، عید فِصَح و فطیر بود که رؤسای کهنه و کاتبان مترصّد بودند که به چه حیله او را دستگیر کرده، به قتل رسانند.2لیکن می‌گفتند، نه در عید مبادا در قوم اغتشاشی پدید آید.3و هنگامی که او در بیت عَنْیا در خانهٔ شمعون ابرص به غذا نشسته بود، زنی با شیشهای از عطر گرانبها از سنبل خالص آمده، شیشه را شکسته، بر سر وی ریخت.4و بعضی در خود خشم نموده، گفتند، چرا این عطر تلف شد؟5زیرا ممکن بود این عطر زیادتر از سیصد دینار فروخته، به فقرا داده شود. و آن زن را سرزنش نمودند.6امّا عیسی گفت، او را واگذارید! از برای چه او را زحمت می‌دهید؟ زیرا که با من کاری نیکو کرده است،7زیرا که فقرا را همیشه با خود دارید و هرگاه بخواهید می‌توانید با ایشان احسان کنید، لیکن مرا با خود دائماً ندارید.8آنچه در قوّه او بود کرد، زیرا که جسد مرا بجهت دفن، پیشْ تدهین کرد.9هرآینه به شما می‌گویم در هر جایی از تمام عالم که به این انجیل موعظه شود، آنچه این زن کرد نیز بجهت یادگاری وی مذکور خواهدشد.10پس یهودای اسخریوطی که یکی از آن دوازده بود، به نزد رؤسای کَهَنه رفت تا او را بدیشان تسلیم کند.11ایشان سخن او را شنیده، شاد شدند و بدو وعده دادند که نقدی بدو بدهند. و او در صدد فرصت موافق برای گرفتاری وی برآمد.12و روز اوّل از عید فطیر که در آن فِصَح را ذبح می‌کردند، شاگردانش به وی گفتند، کجا می‌خواهی برویم تدارک بینیم تا فِصَح را بخوری؟13پس دو نفر از شاگردان خود را فرستاده، بدیشان گفت، به شهر بروید و شخصی با سبوی آب به شما خواهد برخورد. از عقب وی بروید،14و به هرجایی که درآید صاحب خانه را گویید، اُستاد می‌گوید مهمانخانه کجا است تا فِصَح را با شاگردان خود آنجا صرف کنم؟15و او بالاخانهٔ بزرگ مفروش و آماده به شما نشان می‌دهد. آنجا از بهر ما تدارک بینید.16شاگردانش روانه شدند و به شهر رفته، چنانکه او فرموده بود، یافتند و فِصَح را آماده ساختند.17شامگاهان با آن دوازده آمد.18و چوننشسته غذا می‌خوردند، عیسی گفت، هرآینه به شما می‌گویم که، یکی از شما که با من غذا می‌خورد، مرا تسلیم خواهد کرد.19ایشان غمگین گشته، یکیک گفتن گرفتند که آیا من آنم و دیگری که آیا من هستم.20او در جواب ایشان گفت، یکی از دوازده که با من دست در قاب فرو برد!21به درستی که پسر انسان بطوری که دربارهٔ او مکتوب است، رحلت می‌کند. لیکن وای بر آن کسی که پسر انسان به‌واسطهٔ او تسلیم شود. او را بهتر می‌بود که تولد نیافتی.22و چون غذا می‌خوردند، عیسی نان را گرفته، برکت داد و پاره کرده، بدیشان داد و گفت، بگیرید و بخورید که این جسد من است.23و پیالهای گرفته، شکر نمود و به ایشان داد و همه از آن آشامیدند24و بدیشان گفت، این است خون من از عهد جدید که در راه بسیاری ریخته می‌شود.25هرآینه به شما می‌گویم بعد از این از عصیر انگور نخورم تا آن روزی که در ملکوت خدا آن را تازه بنوشم.26و بعد از خواندن تسبیح، به سوی کوه زیتون بیرون رفتند.27عیسی ایشان را گفت، همانا همهٔٔ شما امشب در من لغزش خورید، زیرا مکتوب است شبان را می‌زنم و گوسفندان پراکنده خواهند شد.28امّا بعد از برخاستنم، پیش از شما به جلیل خواهم رفت.29پطرس به وی گفت، هرگاه همه لغزش خورند، من هرگز نخورم.30عیسی وی را گفت، هرآینه به تو می‌گویم کهامروز در همین شب، قبل از آنکه خروس دو مرتبه بانگ زند، تو سه مرتبه مرا انکار خواهی نمود.31لیکن او به تأکید زیادتر می‌گفت، هرگاه مردنم با تو لازم افتد، تو را هرگز انکار نکنم. و دیگران نیز همچنان گفتند.32و چون به موضعی که جتسیمانی نام داشت رسیدند، به شاگردان خود گفت، در اینجا بنشینید تا دعا کنم.33و پطرس و یعقوب و یوحنّا را همراه برداشته، مضطرب و دلتنگ گردید34و بدیشان گفت، نَفْس من از حزن، مشرف بر موت شد. اینجا بمانید و بیدار باشید.35و قدری پیشتر رفته، به روی بر زمین افتاد و دعا کرد تا اگر ممکن باشد آن ساعت از او بگذرد.36پس گفت، یا اَبّا پدر، همه‌چیز نزد تو ممکن است. این پیاله را از من بگذران، لیکن نه به خواهش من بلکه به ارادهٔ تو.37پس چون آمد، ایشان را در خواب دیده، پطرس را گفت، ای شمعون، در خواب هستی؟ آیا نمی‌توانستی یک ساعت بیدار باشی؟38بیدار باشید و دعا کنید تا در آزمایش نیفتید. روح البتّه راغب است لیکن جسم ناتوان.39و باز رفته، به همان کلام دعا نمود.40و نیز برگشته، ایشان را در خواب یافت زیرا که چشمان ایشان سنگین شده بود و ندانستند او را چه جواب دهند.41و مرتبه سوم آمده، بدیشان گفت، مابقی را بخوابید و استراحت کنید. کافی است! ساعت رسیده است. اینک، پسر انسان به دستهای گناهکاران تسلیم می‌شود.42برخیزید برویم که اکنون تسلیم کننده من نزدیک شد.43در ساعت وقتی که او هنوز سخن می‌گفت، یهودا که یکی از آن دوازده بود، با گروهی بسیار با شمشیرها و چوبها از جانب رؤسای کهنه و کاتبان و مشایخ آمدند.44و تسلیم کننده او بدیشان نشانی داده، گفته بود، هر که را ببوسم، همان است. او را بگیرید و با حفظ تمام ببرید.45و در ساعت نزد وی شده، گفت، یا سیّدی، یا سیّدی. و وی را بوسید.46ناگاه دستهای خود را بر وی انداخته، گرفتندش.47و یکی از حاضرین شمشیر خود را کشیده، بر یکی از غلامان رئیس کهنه زده، گوشش را ببرید.48عیسی روی بدیشان کرده، گفت، گویا بر دزد با شمشیرها و چوبها بجهت گرفتن من بیرون آمدید!49هر روز در نزد شما در هیکل تعلیم می‌دادم و مرا نگرفتید. لیکن لازم است که کتب تمام گردد.50آنگاه همه او را واگذارده بگریختند.51و یک جوانی با چادری بر بدن برهنه خود پیچیده، از عقب او روانه شد. چون جوانان او را گرفتند،52چادر را گذارده، برهنه از دست ایشان گریخت.53و عیسی را نزد رئیس کهنه بردند و جمیع رؤسای کاهنان و مشایخ و کاتبان بر او جمع گردیدند.54و پطرس از دور در عقب او می‌آمد تابه خانهٔ رئیس کهنه درآمده، با ملازمان بنشست و نزدیک آتش خود را گرم می‌نمود.55و رؤسای کهنه و جمیع اهل شورا در جستجوی شهادت بر عیسی بودند تا او را بکشند و هیچ نیافتند،56زیرا که هرچند بسیاری بر وی شهادت دروغ می‌دادند، امّا شهادتهای ایشان موافق نشد.57و بعضی برخاسته شهادت دروغ داده، گفتند،58ما شنیدیم که او می‌گفت، من این هیکلِ ساخته شده به دست را خراب می‌کنم و در سه روز، دیگری را ناساخته شده به دست، بنا می‌کنم.59و در این هم باز شهادتهای ایشان موافق نشد.60پس رئیس کهنه از آن میان برخاسته، از عیسی پرسیده، گفت، هیچ جواب نمی‌دهی؟ چه چیز است که اینها در حقّ تو شهادت می‌دهند؟61امّا او ساکت مانده، هیچ جواب نداد. باز رئیس کهنه از او سؤال نموده، گفت، آیا تو مسیح پسر خدای متبارک هستی؟62عیسی گفت، من هستم؛ و پسر انسان را خواهید دید که برطرف راست قوّت نشسته، در ابرهای آسمان می‌آید.63آنگاه رئیس کهنه جامه خود را چاک زده، گفت، دیگر چه حاجت به شاهدان داریم؟64کفر او را شنیدید! چه مصلحت می‌دانید؟ پس همه بر او حکم کردند که مستوجب قتل است.65و بعضی شروع نمودند به آب دهان بر وی انداختن و روی او را پوشانیده، او را میزدند و می‌گفتند، نبوّت کن. و ملازمان او را میزدند.66و در وقتی که پطرس در ایوان پایین بود،یکی از کنیزان رئیس کهنه آمد67و پطرس را چون دید که خود را گرم می‌کند، بر او نگریسته، گفت، تو نیز با عیسی ناصری می‌بودی؟68او انکار نموده، گفت، نمی‌دانم و نمی‌فهمم که تو چه می‌گویی! و چون بیرون به دهلیز خانه رفت، ناگاه خروس بانگ زد.69و بار دیگر آن کنیزک او را دیده، به حاضرین گفتن گرفت که این شخص از آنها است!70او باز انکار کرد. و بعد از زمانی حاضرین بار دیگر به پطرس گفتند، در حقیقت تو از آنها می‌باشی زیرا که جلیلی نیز هستی و لهجه تو چنان است.71پس به لعن کردن و قسم خوردن شروع نمود که آن شخص را که می‌گویید نمی‌شناسم.72ناگاه خروس مرتبه دیگر بانگ زد. پس پطرس را به‌خاطر آمد آنچه عیسی بدو گفته بود که قبل از آنکه خروس دو مرتبه بانگ زند، سه مرتبه مرا انکار خواهی نمود. و چون این را به‌خاطر آورد، بگریست.

Chapter 15

1بامدادان، بی‌درنگ رؤسای کهنه با مشایخ و کاتبان و تمام اهل شورا مشورت نمودند و عیسی را بند نهاده، بردند و به پیلاطُس تسلیم کردند.2پیلاطُس از او پرسید، آیا تو پادشاه یهود هستی؟ او در جواب وی گفت، تو می‌گویی.3و چون رؤسای کهنه ادّعای بسیار بر او می‌نمودند،4پیلاطُس باز از او سؤال کرده، گفت، هیچ جواب نمی‌دهی؟ ببین که چقدر بر تو شهادت می‌دهند!5امّا عیسی باز هیچ جواب نداد، چنانکه پیلاطُس متعجّب شد.6و در هر عید یک زندانی، هر که را می‌خواستند، بجهت ایشان آزاد می‌کرد.7و براَبّا نامی با شُرکای فتنه او که در فتنه خونریزی کرده بودند، در حبس بود.8آنگاه مردم صدا زده، شروع کردند به خواستن که برحسب عادت با ایشان عمل نماید.9پیلاطُس در جواب ایشان گفت، آیا می‌خواهید پادشاه یهود را برای شما آزاد کنم؟10زیرا یافته بود که رؤسای کهنه او را از راه حسد تسلیم کرده بودند.11امّا رؤسای کهنه مردم را تحریض کرده بودند که بلکه براَبّا را برای ایشان رها کند.12پیلاطس باز ایشان را در جواب گفت، پس چه می‌خواهید بکنم با آن کس که پادشاه یهودش می‌گویید؟13ایشان بار دیگر فریاد کردند که او را مصلوب کن!14بدیشان گفت، چرا؟ چه بدی کرده است؟ ایشان بیشتر فریاد برآوردند که او را مصلوب کن.15پس پیلاطس چون خواست که مردم را خشنود گرداند، براَبّا را برای ایشان آزاد کرد و عیسی را تازیانه زده، تسلیم نمود تا مصلوب شود.16آنگاه سپاهیان او را به سرایی که دارالولایه است برده، تمام فوج را فراهم آوردند17و جامهای قرمز بر او پوشانیدند و تاجی از خار بافته، بر سرش گذاردند18و او را سلام کردن گرفتند که سلام ای پادشاه یهود!19و نی بر سر او زدند و آب دهان بر وی انداخته و زانو زده، بدو تعظیم می‌نمودند.20و چون او را استهزا کرده بودند، لباس قرمز را از وی کَنده، جامه خودش را پوشانیدند و او را بیرون بردند تا مصلوبش سازند.21و راهگذری را شمعون نام، از اهل قیروان که از بلوکات می‌آمد، و پدر اِسکندَر و رُفَس بود، مجبور ساختند که صلیب او را بردارد.22پس او را به موضعی که جُلجُتا نام داشت، یعنی محّل کاسهٔ سر بردند23و شراب مخلوط به مُرّ به وی دادند تا بنوشد لیکن قبول نکرد.24و چون او را مصلوب کردند، لباس او را تقسیم نموده، قرعه بر آن افکندند تا هر کس چه بَرَد.25و ساعت سوم بود که اورا مصلوب کردند.26و تقصیر نامه وی این نوشته شد، پادشاه یهود.27و با وی دو دزد را یکی از دست راستو دیگری از دست چپ مصلوب کردند.28پس تمام گشت آن نوشتهای که می‌گوید، از خطاکاران محسوب گشت.29و راه‌گذران او را دشنام داده و سر خود را جنبانیده، می‌گفتند، هان ای کسی که هیکل را خراب می‌کنی و در سه روز آن را بنا می‌کنی،30از صلیب به زیر آمده، خود را برهان!31و همچنین رؤسای کهنه و کاتبان استهزاکنان با یکدیگر می‌گفتند، دیگران را نجات داد و نمی‌تواند خود را نجات دهد.32مسیح، پادشاه اسرائیل، الآن از صلیب نزول کند تا ببینیم و ایمان آوریم. و آنانی که با وی مصلوب شدند، او را دشنام می‌دادند.33و چون ساعت ششم رسید، تا ساعت نهم تاریکی تمام زمین را فرو گرفت.34و در ساعت نهم، عیسی به آواز بلند ندا کرده، گفت، ایلوئی ایلوئی، لَماَ سَبَقْتَنی؟ یعنی، الٰهی الٰهی چرا مرا واگذاردی؟35و بعضی از حاضرین چون شنیدند گفتند، الیاس را می‌خواند.36پس شخصی دویده، افنجی را از سرکه پُر کرد و بر سر نی نهاده، بدو نوشانید و گفت، بگذارید ببینیم مگر الیاس بیاید تا او را پایین آورد.37پس عیسی آوازی بلند برآورده، جان بداد.38آنگاه پرده هیکل از سر تا پا دوپاره شد.39و چون یوزباشی که مقابل وی ایستاده بود، دید که بدینطور صدا زده، روح را سپرد، گفت، فی‌الواقع این مرد، پسر خدا بود.40و زنی چند از دور نظر می‌کردند که از آن جمله مریم مجدلیّه بود و مریم مادر یعقوبِ کوچک و مادر یوشا و سالومَه،41که هنگام بودن او در جلیل پیروی و خدمت او می‌کردند. و دیگر زنان بسیاری که به اورشلیم آمده بودند.42و چون شام شد، از آن‌جهت که روز تهیه یعنی روز قبل از سَبَّت بود،43یوسف نامی از اهل رامه که مرد شریف از اعضای شورا و نیز منتظر ملکوت خدا بود آمد و جرأت کرده نزد پیلاطُس رفت و جسد عیسی را طلب نمود.44پیلاطُس تعجّب کرد که بدین زودی فوت شده باشد. پس یوزباشی را طلبیده، از او پرسید که آیا چندی گذشته وفات نموده است؟45چون از یوزباشی دریافت کرد، بدن را به یوسف ارزانی داشت.46پس کتانی خریده، آن را از صلیب به زیر آورد و به آن کتان کفن کرده، در قبری که از سنگ تراشیده بود نهاد و سنگی بر سر قبر غلطانید.47و مریم مَجدَلیَّه و مریم مادر یوشا دیدند که کجا گذاشته شد.

Chapter 16

1پس چون سَبَّت گذشته بود، مریممجدلیّه و مریم مادر یعقوب و سالومه حنوط خریده، آمدند تا او را تدهین کنند.2و صبح روز یکشنبه را بسیار زود وقت طلوع آفتاببر سر قبر آمدند.3و با یکدیگر می‌گفتند، کیست که سنگ را برای ما از سر قبر بغلطاند؟4چون نگریستند، دیدند که سنگ غلطانیده شده است زیرا بسیار بزرگ بود.5و چون به قبر درآمدند، جوانی را که جامهای سفید دربرداشت بر جانب راست نشسته دیدند. پس متحیّر شدند.6او بدیشان گفت، ترسان مباشید! عیسی ناصری مصلوب را می‌طلبید؟ او برخاسته است! در اینجا نیست. آن موضعی را که او را نهاده بودند، ملاحظه کنید.7لیکن رفته، شاگردان او و پطرس را اطّلاع دهید که پیش از شما به جلیل می‌رود. او را در آنجا خواهید دید، چنانکه به شما فرموده بود.8پس بزودی بیرون شده از قبر گریختند زیرا لرزه و حیرت ایشان را فرو گرفته بود و به کسی هیچ نگفتند زیرا می‌ترسیدند.9و صبحگاهان، روز اوّلِ هفته چون برخاسته بود، نخستین به مریم مجدلیّه که از او هفت دیو بیرون کرده بود ظاهر شد.10و او رفته اصحاب او را که گریه و ماتم می‌کردند خبر داد.11و ایشان چون شنیدند که زنده گشته و بدو ظاهر شده بود، باور نکردند.12و بعد از آن به صورت دیگر به دو نفر از ایشان در هنگامی که به دهات می‌رفتند، هویدا گردید.13ایشان رفته، دیگران را خبر دادند، لیکنایشان را نیز تصدیق ننمودند.14و بعد از آن بدان یازده هنگامی که به غذا نشسته بودند ظاهر شد و ایشان را به‌سبب بی‌ایمانی و سخت دلی ایشان توبیخ نمود زیرا به آنانی که او را برخاسته دیده بودند، تصدیق ننمودند.15پس بدیشان گفت، در تمام عالم بروید و جمیع خلایق را به انجیل موعظه کنید.16هر که ایمان آورده، تعمید یابد نجات یابد و امّا هر که ایمان نیاورد بر او حکم خواهد شد.17و این آیات همراه ایمانداران خواهد بود که به نام من دیوها را بیرون کنند و به زبانهای تازه حرف زنند18و مارها را بردارند و اگر زهر قاتلی بخورند، ضرری بدیشان نرساند و هرگاه دستها بر مریضان گذارند، شفا خواهند یافت.19و خداوند بعد از آنکه به ایشان سخن گفته بود، به سوی آسمان مرتفع شده، به دست راست خدا بنشست.20و ایشان بیرون رفته، در هر جا موعظه می‌کردند و خداوند با ایشان کار می‌کرد و به آیاتی که همراه ایشان می‌بود، کلام را ثابت می‌گردانید.

## لوقا

Chapter 1

1از آن‌جهت که بسیاری دست خود را دراز کردند به سوی تألیف حکایت آن اموری که نزد ما به اتمام رسید،2چنانچه آنانی که از ابتدا نظارگان و خادمان کلام بودند به ما رسانیدند،3من نیز مصلحت چنان دیدم که همه را من البدایهٔ به تدقیق در پی رفته، به ترتیب به تو بنویسم ای تیوفلس عزیز،4تا صحّت آن کلامی را که در آن تعلیم یافته‌ای دریابی.5در ایّام هیرودیس، پادشاه یهودیّه، کاهنی زکرّیا نام از فرقه ابیّا بود که زن او از دختران هارون بود و الیصابات نام داشت.6و هر دو در حضور خدا صالح و به جمیع احکام و فرایض خداوند، بی‌عیب سالک بودند.7و ایشان را فرزندی نبود زیرا که الیصابات نازاد بود و هر دو دیرینه سال بودند.8و واقع شد که چون به نوبت فرقه خود در حضور خدا کهانت می‌کرد،9حسب عادت کهانت، نوبت او شد که به قدس خداوند درآمده، بخور بسوزاند.10و در وقت بخور، تمام جماعت قوم بیرون عبادت می‌کردند.11ناگاه فرشته خداوند به طرف راست مذبح بخور ایستاده، بر وی ظاهر گشت.12چون زکرّیا او را دید، در حیرت افتاده، ترس بر او مستولی شد.13فرشته بدو گفت، ای زکریّا ترسان مباش،زیرا که دعای تو مستجاب گردیده است و زوجهات الیصابات برای تو پسری خواهد زایید و او را یحیی خواهی نامید.14و تو را خوشی و شادی رخ خواهد نمود و بسیاری از ولادت او مسرور خواهند شد.15زیرا که در حضور خداوند بزرگ خواهد بود و شراب و مُسکری نخواهد نوشید و از شکم مادر خود، پر از روح‌القدس خواهد بود.16و بسیاری از بنی‌اسرائیل را به سوی خداوند خدای ایشان خواهد برگردانید.17و او به روح و قوّت الیاس پیش روی وی خواهد خرامید، تا دلهای پدران را به طرف پسران و نافرمانان را به حکمت عادلان بگرداند تا قومی مستعّد برای خدا مهیّا سازد.18زکریّا به فرشته گفت، این را چگونه بدانم و حال آنکه من پیر هستم و زوجهام دیرینه سال است؟19فرشته در جواب وی گفت، من جبرائیل هستم که در حضور خدا میایستم و فرستاده شدم تا به تو سخن گویم و از این امور تو را مژده دهم.20و الحال تا این امور واقع نگردد، گنگ شده یارای حرف زدن نخواهی داشت، زیرا سخنهای مرا که در وقت خود به وقوع خواهد پیوست، باور نکردی.21و جماعت منتظر زکریّا می‌بودند و از طول توقّف او در قدس متعجّب شدند.22امّا چون بیرون آمده نتوانست با ایشان حرف زند، پس فهمیدند که در قدس رؤیایی دیده است. پس به سوی ایشان اشاره می‌کرد وساکت ماند.23و چون ایّام خدمت او به اتمام رسید، به خانه خود رفت.24و بعد از آن روزها، زن او الیصابات حامله شده، مدّت پنج ماه خود را پنهان نمود و گفت،25به اینطور خداوند به من عمل نمود در روزهایی که مرا منظور داشت، تا ننگ مرا از نظر مردم بردارد.26و در ماه ششم جبرائیل فرشته از جانب خدا به بلدی از جلیل که ناصره نام داشت، فرستاده شد.27نزد باکرهای نامزد مردی مسمّیٰ به یوسف از خاندان داود و نام آن باکره مریم بود.28پس فرشته نزد او داخل شده، گفت، سلام بر تو ای نعمت رسیده، خداوند با توست و تو در میان زنان مبارک هستی.29چون او را دید، از سخن او مضطرب شده، متفکّر شد که این چه نوع تحیّت است.30فرشته بدو گفت، ای مریم ترسان مباش زیرا که نزد خدا نعمت یافته‌ای.31و اینک، حامله شده، پسری خواهی زایید و او را عیسی خواهی نامید.32او بزرگ خواهد بود و به پسر حضرت اعلیٰ، مسمّیٰ شود، و خداوند خدا تخت پدرش داود را بدو عطا خواهد فرمود.33و او بر خاندان یعقوب تا به ابد پادشاهی خواهد کرد و سلطنت او را نهایت نخواهد بود.34مریم به فرشته گفت، این چگونه می‌شود و حال آنکه مردی را نشناختهام؟35فرشته در جواب وی گفت، روح‌القدس بر تو خواهد آمد و قوّت حضرت اعلی بر تو سایه خواهد افکند، ازآن‌جهت آن مولود مقدّس، پسر خدا خوانده خواهد شد.36و اینک، الیصابات از خویشان تو نیز در پیری به پسری حامله شده و این ماه ششم است، مر او را که نازاد می‌خواندند.37زیرا نزد خدا هیچ امری محال نیست.38مریم گفت، اینک، کنیز خداوندم. مرا برحسب سخن تو واقع شود. پس فرشته از نزد او رفت.39در آن روزها، مریم برخاست و به بلدی از کوهستان یهودیّه بشتاب رفت.40و به خانهٔ زکریّا درآمده، به الیصابات سلام کرد.41و چون الیصابات سلام مریم را شنید، بچه در رَحم او به حرکت آمد و الیصابات به روح‌القدس پر شده،42به آواز بلند صدا زده گفت، تو در میان زنان مبارک هستی و مبارک است ثمرهٔ رحم تو.43و از کجا این به من رسید که مادرِ خداوندِ من، به نزد من آید؟44زیرا اینک، چون آواز سلام تو گوش زدِ من شد، بچه از خوشی در رَحِم من به حرکت آمد.45و خوشابحال او که ایمان آوَرْد، زیرا که آنچه از جانب خداوند به وی گفته شد، به انجام خواهد رسید.46پس مریم گفت، جان من خداوند را تمجید می‌کند،47و روح من به رهاننده من خدا بوجد آمد،48زیرا بر حقارتِ کنیزِ خود نظر افکند. زیرا هان از کنون تمامی طبقات مرا خوشحال خواهند خواند،49زیرا آن قادر، به من کارهای عظیم کرده و نام او قدّوس است،50و رحمت او نسلاً بعد نسل است بر آنانی که از اومی‌ترسند.51به بازوی خود، قدرت را ظاهر فرمود و متکبّران را به خیال دل ایشان پراکنده ساخت.52جبّاران را از تختها به زیر افکند و فروتنان را سرافراز گردانید.53گرسنگان را به چیزهای نیکو سیر فرمود و دولتمندان را تهیدست ردّ نمود.54بندهٔ خود اسرائیل را یاری کرد، به یادگاری رحمانیّت خویش،55چنانکه به اجداد ما گفته بود، به ابراهیم و به ذریّت او تا ابدالآباد.56و مریم قریب به سه ماه نزد وی ماند، پس به خانهٔ خود مراجعت کرد.57امّا چون الیصابات را وقت وضع حمل رسید، پسری بزاد.58و همسایگان و خویشان او چون شنیدند که خداوند رحمت عظیمی بر وی کرده، با او شادی کردند.59و واقع شد در روز هشتم چون برای ختنه طفل آمدند، که نام پدرش زکریّا را بر او می‌نهادند.60امّا مادرش ملتفت شده، گفت، نی بلکه به یحیی نامیده می‌شود.61به وی گفتند، از قبیله تو هیچ‌کس این اسم را ندارد.62پس به پدرش اشاره کردند که او را چه نام خواهی نهاد؟63او تختهای خواسته بنوشت که نام او یحیی است و همه متعجب شدند.64در ساعت، دهان و زبان او باز گشته، به حمد خدا متکلّم شد.65پس بر تمامی همسایگان ایشان، خوف مستولی گشت و جمیع این وقایع در همهٔ کوهستان یهودیّه شهرت یافت.66و هر که شنید، در خاطر خود تفکّر نموده، گفت، این چه نوع طفل خواهد بود؟ و دست خداوند با ویمی‌بود.67و پدرش زکریّا از روح‌القدس پر شده، نبوّت نموده، گفت،68خداوند خدای اسرائیل متبارک باد، زیرا از قوم خود تفقّد نموده، برای ایشان فدایی قرار داد69و شاخ نجاتی برای ما برافراشت، در خانهٔ بندهٔ خود داود.70چنانچه به زبان مقدّسین گفت که، از بدوِ عالم انبیای او می‌بودند،71رهایی از دشمنان ما و از دست آنانی که از ما نفرت دارند،72تا رحمت را بر پدران ما بجا آرد و عهد مقدّس خود را تذکّر فرماید،73سوگندی که برای پدر ما ابراهیم یاد کرد،74که ما را فیض عطا فرماید، تا از دست دشمنان خود رهایی یافته، او را بیخوف عبادت کنیم،75در حضور او به قدّوسیّت و عدالت، در تمامی روزهای عمر خود.76و تو ای طفل، نبیحضرت اعلیٰ خوانده خواهی شد، زیرا پیش روی خداوند خواهی خرامید، تا طرق او را مهیّا سازی،77تا قوم او را معرفت نجات دهی، در آمرزش گناهان ایشان.78به احشای رحمت خدای ما که به آن سپیده از عالم اعلی از ما تفقد نمود،79تا ساکنان در ظلمت و ظّل موت را نور دهد و پایهای ما را به طریق سلامتی هدایت نماید.80پس طفل نمّو کرده، در روح قوّی می‌گشت و تا روز ظهور خود برای اسرائیل، در بیابان بسر می‌برد.

Chapter 2

1و در آن ایّام حکمی از اوغُسْطُس قیصر صادر گشت که تمام ربع مسکون رااسمنویسی کنند.2و این اسمنویسی اوّل شد، هنگامی که کیرینیوس والی سوریّه بود.3پس همهٔ مردم هر یک به شهر خود برای اسمنویسی می‌رفتند.4و یوسف نیز از جلیل از بلده ناصره به یهودیّه به شهر داود که بیتلحم نام داشت، رفت. زیرا که او از خاندان و آل داود بود.5تا نام او با مریم که نامزد او بود و نزدیک به زاییدن بود، ثبت گردد.6و وقتی که ایشان در آنجا بودند، هنگام وضع حمل او رسیده،7پسر نخستین خود را زایید. و او را در قنداقه پیچیده، در آخور خوابانید. زیرا که برای ایشان در منزل جای نبود.8و در آن نواحی، شبانان در صحرا بسر می‌بردند و در شب پاسبانی گله‌های خویش می‌کردند.9ناگاه فرشته خداوند بر ایشان ظاهر شد و کبریایی خداوند بر گرد ایشان تابید و بغایت ترسان گشتند.10فرشته ایشان را گفت، مترسید، زیرا اینک، بشارتِ خوشیِ عظیم به شما می‌دهم که برای جمیع قوم خواهد بود.11که امروز برای شما در شهر داود، نجات دهنده‌ای که مسیح خداوند باشد متولّد شد.12و علامت برای شما این است که طفلی در قنداقه پیچیده و در آخور خوابیده خواهید یافت.13در همان حال فوجی از لشکر آسمانی با فرشته حاضر شده، خدا را تسبیح کنان می‌گفتند،14خدا را در اعلیٰعلیّیّن جلال و بر زمین سلامتی و در میان مردم رضامندی باد.15و چون فرشتگان از نزد ایشان به آسمان رفتند، شبانان با یکدیگر گفتند، الآن به بیتلحم برویم و این چیزی را که واقع شده و خداوند آن را به ما اعلام نموده است ببینیم.16پس به شتاب رفته، مریم و یوسف و آن طفل را در آخور خوابیده یافتند.17چون این را دیدند، آن سخنی را که دربارهٔ طفل بدیشان گفته شده بود، شهرت دادند.18و هر که می‌شنید از آنچه شبانان بدیشان گفتند، تعجّب می‌نمود.19امّا مریم در دل خود متفکّر شده، این همه سخنان را نگاه می‌داشت.20و شبانان خدا را تمجید و حمدکنان برگشتند، به‌سبب همهٔ آن اموری که دیده و شنیده بودند چنانکه به ایشان گفته شده بود.21و چون روز هشتم، وقت ختنه طفل رسید، او را عیسی نام نهادند، چنانکه فرشته قبل از قرار گرفتن او در رحم، او را نامیده بود.22و چون ایّام تطهیر ایشان برحسب شریعت موسی رسید، او را به اورشلیم بردند تا به خداوند بگذرانند.23چنانکه در شریعت خداوند مکتوب است که هر ذکوری که رَحِم را گشاید، مقدّس خداوند خوانده شود.24و تا قربانی گذرانند، چنانکه در شریعت خداوند مقرّر است، یعنی جفت فاختهای یا دو جوجه کبوتر.25و اینک، شخصی شمعون نام در اورشلیم بود که مرد صالح و متقّی و منتظر تسلّی اسرائیل بود و روح‌القدس بر وی بود.26و از روح‌القدس بدو وحی رسیده بود که تا مسیح خداوند را نبینی موت را نخواهی دید.27پس به راهنمایی روح، به هیکل درآمد و چون والدینش آن طفل یعنی عیسی را آوردند تا رسوم شریعت را بجهت او به عمل آورند،28او را در آغوش خود کشیده و خدا را متبارک خوانده، گفت،29الحال ای خداوند بندهٔ خود را رخصت می‌دهی، به سلامتی برحسب کلام خود.30زیرا که چشمان من نجات تو را دیده است،31که آن را پیش روی جمیع امّت‌ها مهیّا ساختی.32نوری که کشف حجاب برای امّت‌ها کند و قوم تو اسرائیل را جلال بُوَد.33و یوسف و مادرش از آنچه دربارهٔ او گفته شد، تعجّب نمودند.34پس شمعون ایشان را برکت داده، به مادرش مریم گفت، اینک، این طفل قرار داده شد، برای افتادن و برخاستن بسیاری از آل اسرائیل و برای آیتی که به خلاف آن خواهند گفت.35و در قلب تو نیز شمشیری فرو خواهد رفت تا افکار قلوب بسیاری مکشوف شود.36و زنی نبیه بود، حنّا نام، دختر فَنُوئیل از سبط اَشیِر بسیار سالخورده، که از زمان بکارت هفت سال با شوهر بسر برده بود.37و قریب به هشتاد و چهار سال بود که او بیوه گشته از هیکل جدا نمی‌شد، بلکه شبانه‌روز به روزه و مناجات در عبادت مشغول می‌بود.38او در همان ساعت در آمده، خدا را شکر نمود و دربارهٔ او به همهٔ منتظرین نجات در اورشلیم، تکلّم نمود.39و چون تمامی رسوم شریعت خداوند را به پایان برده بودند، به شهر خود ناصره جلیل مراجعت کردند.40و طفل نمّو کرده، به روح قوّی می‌گشت و از حکمت پر شده، فیض خدا بر وی می‌بود.41و والدین او هر ساله بجهت عید فِصَح، به اورشلیم می‌رفتند.42و چون دوازده ساله شد، موافق رسم عید، به اورشلیم آمدند.43و چون روزها را تمام کرده، مراجعت می‌نمودند، آن طفل یعنی عیسی، در اورشلیم توقّف نمود و یوسف و مادرش نمی‌دانستند.44بلکه چون گمان می‌بردند که او در قافله است، سفر یکروزه کردند و او را در میان خویشان و آشنایان خود می‌جستند.45و چون او را نیافتند، در طلب او به اورشلیم برگشتند.46و بعد از سه روز، او را در هیکل یافتند که در میان معلّمان نشسته، سخنان ایشان را می‌شنود و از ایشان سؤال همی‌کرد.47و هر که سخن او را می‌شنید، از فهم و جوابهای او متحیّر می‌گشت.48چون ایشان او را دیدند، مضطرب شدند. پس مادرش به وی گفت، ای فرزند چرا با ما چنین کردی؟ اینک، پدرت و من غمناک گشته تو را جستجو می‌کردیم.49او به ایشان گفت، از بهر چه مرا طلب می‌کردید، مگر ندانسته‌اید که باید من در امور پدر خود باشم؟50ولی آن سخنی را که بدیشان گفت، نفهمیدند.51پس با ایشان روانه شده، به ناصره آمد و مطیع ایشان می‌بود و مادر او تمامی این امور را در خاطر خود نگاه می‌داشت.52و عیسی در حکمت و قامت و رضامندی نزد خدا و مردم ترقّی می‌کرد.

Chapter 3

1و در سال پانزدهم از سلطنت طیباریوسقیصر، در وقتی که پنطیوس پیلاطُس، والی یهودیّه بود و هیرودیس، تیترارک جلیل و برادرش فیلپُس تیترارکِ ایطوریّه و دیار تَراخوُنیتس و لیسانیوس تیترارکِ آبلیّه2و حنّا و قیافا رؤسای کهنه بودند، کلام خدا به یحیی ابن زکریّا در بیابان نازل شده،3به تمامی حوالی اُرْدُن آمده، به تعمید توبه بجهت آمرزش گناهان موعظه می‌کرد.4چنانچه مکتوب است در صحیفه کلمات اِشعَیای نبی که می‌گوید، صدای ندا کننده‌ای در بیابان، که راه خداوند را مهیّا سازید و طُرُق او را راست نمایید.5هر وادی انباشته و هر کوه و تلّی پست و هر کجی راست و هر راهِ ناهموار صاف خواهد شد؛6و تمامی بشر نجات خدا را خواهند دید.7آنگاه به آن جماعتی که برای تعمید وی بیرون می‌آمدند، گفت، ای افعی‌زادگان، که شما را نشان داد که از غضب آینده بگریزید؟8پس ثمراتِ مناسب توبه بیاورید و در خاطر خود این سخن را راه مدهید که ابراهیم پدر ماست، زیرا به شما می‌گویم خدا قادر است که از این سنگها، فرزندان برای ابراهیم برانگیزاند.9و الآن نیز تیشه بر ریشهٔ درختان نهاده شده است؛ پس هر درختی که میوهٔ نیکو نیاورد، بریده و در آتش افکنده می‌شود.10پس مردم از وی سؤال نموده گفتند، چهکنیم؟11او در جواب ایشان گفت، هر که دو جامه دارد، به آنکه ندارد بدهد. و هرکه خوراک دارد نیز چنین کند.12و باجگیران نیز برای تعمید آمده، بدو گفتند، ای استاد چه کنیم؟13بدیشان گفت، زیادتر از آنچه مقرّر است، مگیرید.14سپاهیان نیز از او پرسیده، گفتند، ما چه کنیم؟ به ایشان گفت، بر کسی ظلم مکنید و بر هیچ‌کس افترا مزنید و به مواجب خود اکتفا کنید.15و هنگامی که قوم مترصّد می‌بودند و همه در خاطر خود دربارهٔ یحیی تفکّر می‌نمودند که این مسیح است یا نه،16یحیی به همه متوجّه شده گفت، من شما را به آب تعمید می‌دهم، لیکن شخصی تواناتر از من می‌آید که لیاقت آن ندارم که بند نعلین او را باز کنم. او شما را به روح‌القدس و آتش تعمید خواهد داد.17او غربال خود را به دست خود دارد و خرمن خویش را پاک کرده، گندم را در انبار خود ذخیره خواهد نمود و کاه را در آتشی که خاموشی نمی‌پذیرد خواهد سوزانید.18و به نصایح بسیار دیگر، قوم را بشارت می‌داد.19امّا هیرودیس تیترارک چون به‌سبب هیرودیا، زن برادر او فیلِپس و سایر بدیهایی که هیرودیس کرده بود از وی توبیخ یافت،20این را نیز بر همه افزود که یحیی را در زندان حبس نمود.21امّا چون تمامی قوم تعمید یافته بودند و عیسی هم تعمید گرفته دعا می‌کرد، آسمان شکافته شد22و روح‌القدس به هیأت جسمانی، مانند کبوتری بر او نازل شد و آوازی از آسمان در رسید که تو پسر حبیب من هستی که به تو خشنودم.23و خود عیسی وقتی که شروع کرد، قریب به سی ساله بود. و حسب گمان خلق، پسر یوسف ابن هالیِ24ابن متّات، بن لاوی، بن ملکِی، بن یَنَّا، بن یوسف،25ابن مَتَّاتیا، بن آموس، بن ناحوم، بن حَسلی، بن نَجَّی،26ابن مأت، بن متاتِیا، بن شَمعِی، بن یوسف، بن یهودا،27ابن یوحنا، بن ریسا، بن زَروبابل، بن سَألْتِیئیل، بن نِیری،28ابن مَلْکی، بن اَدّی، بن قوسام، بن اَیْلمودام، بن عِیر،29ابن یوسی، بن ایلعاذَر، بن یوریم، بن مَتَّات، بن لاوی،30ابن شَمعون، بن یهودا، بن یوسف، بن یونان، بن ایلیاقیم،31ابن مَلِیا، بن مَینان، بن مَتَّاتا بن ناتان، بن داود،32ابن یسی، بن عوبید، بن بوعز، بن شَلْمون، بن نَحْشون،33ابن عمِّیناداب، بن اَرام، بن حَصرون، بن فارص، بن یهودا،34ابن یعقوب، بن اسحاق، بن ابراهیم، بن تارَح، بن ناحور،35ابن سَروج، بن رَعو، بن فالَج، بن عابَر، بن صالَح،36ابن قِینان، بن اَرْفَکْشاد، بن سام، بن نوح، بن لامَک،37ابن مَتوشالِح، بن خَنوخ، بن یارَد، بن مَهْلَلئیل،بن قِینان،38ابن اَنوش، بن شِیث، بنآدم، بن الله.

Chapter 4

1امّا عیسی پُر از روح‌القدس بوده، از اُردُنمراجعت کرد و روح او را به بیابان برد.2و مدّت چهل روز ابلیس او را تجربه می‌نمود و در آن ایّام چیزی نخورد. چون تمام شد، آخر گرسنه گردید.3و ابلیس بدو گفت، اگر پسر خدا هستی، این سنگ را بگو تا نان گردد.4عیسی در جواب وی گفت، مکتوب است که انسان به نان فقط زیست نمی‌کند، بلکه به هر کلمه خدا.5پس ابلیس او را به کوهی بلند برده، تمامی ممالک جهان را در لحظهای بدو نشان داد.6و ابلیس بدو گفت، جمیع این قدرت و حشمت آنها را به تو می‌دهم، زیرا که به من سپرده شده است و به هر که می‌خواهم می‌بخشم.7پس اگر تو پیش من سجده کنی، همه از آن تو خواهد شد.8عیسی در جواب او گفت، ای شیطان، مکتوب است، خداوند خدای خود را پرستش کن و غیر او را عبادت منما.9پس او را به اورشلیم برده، بر کنگره هیکل قرار داد و بدو گفت، اگر پسر خدا هستی، خود را از اینجا به زیر انداز.10زیرا مکتوب است که فرشتگان خود را دربارهٔ تو حکم فرماید تا تو را محافظت کنند.11و تو را به دستهای خود بردارند، مبادا پایت به سنگی خورد.12عیسی در جواب وی گفت که، گفته شده است، خداوند خدای خود را تجربه مکن.13و چون ابلیس جمیع تجربه را به اتمام رسانید، تا مدّتی از او جدا شد.14و عیسی به قوّت روح، به جلیل برگشت و خبر او در تمامی آن نواحی شهرت یافت.15و او در کنایس ایشان تعلیم می‌داد و همه او را تعظیم می‌کردند.16و به ناصره جایی که پرورش یافته بود، رسید و بحسب دستور خود در روز سَبَّت به کنیسه درآمده، برای تلاوت برخاست.17آنگاه صحیفه اِشْعَیا نبی را بدو دادند و چون کتاب را گشود، موضعی را یافت که مکتوب است18روح خداوند بر من است، زیرا که مرا مسح کرد تا فقیران را بشارت دهم و مرا فرستاد تا شکستهدلان را شفا بخشم و اسیران را به رستگاری و کوران را به بینایی موعظه کنم و تا کوبیدگان را آزاد سازم،19و از سال پسندیده خداوند موعظه کنم.20پس کتاب را به هم پیچیده، به خادم سپرد و بنشست و چشمان همهٔ اهل کنیسه بر وی دوخته می‌بود.21آنگاه بدیشان شروع به گفتن کرد که امروز این نوشته در گوشهای شما تمام شد.22و همه بر وی شهادت دادند و از سخنان فیضآمیزی که از دهانش صادر می‌شد، تعجّب نموده، گفتند، مگر این پسر یوسف نیست؟23بدیشان گفت، هرآینه این مثل را به من خواهید گفت، ای طبیب خود را شفا بده. آنچه شنیده‌ایم که در کَفَرناحوم از تو صادر شد، اینجا نیز در وطن خویش بنما.24و گفت، هرآینه به شما می‌گویم که هیچ نبی در وطن خویش مقبول نباشد.25و به تحقیق شما را می‌گویم که بسا بیوه زنان در اسرائیل بودند، در ایام الیاس، وقتی که آسمان مدّت سه سال و شش ماه بسته ماند، چنانکه قحطی عظیم در تمامی زمین پدید آمد،26و الیاس نزد هیچ کدام از ایشان فرستاده نشد، مگر نزد بیوه زنی در صَرْفَه صیدون.27و بسا ابرصان در اسرائیل بودند، در ایّام اِلیشَع نبی و احدی از ایشان طاهر نگشت، جز نَعمان سریانی.28پس تمام اهل کنیسه چون این سخنان را شنیدند، پُر از خشم گشتند29و برخاسته او را از شهر بیرون کردند و بر قلّه کوهی که قریه ایشان بر آن بنا شده بود بردند تا او را به زیر افکنند.30ولی از میان ایشان گذشته، برفت.31و به کَفَرناحوم شهری از جلیل فرود شده، در روزهای سَبَّت، ایشان را تعلیم می‌داد.32و از تعلیم او در حیرت افتادند، زیرا که کلام او با قدرت می‌بود.33و در کنیسه مردی بود، که روح دیو خبیث داشت و به آواز بلند فریادکنان می‌گفت،34آه ای عیسی ناصری، ما را با تو چه کار است، آیا آمده‌ای تا ما را هلاک سازی؟ تو رامی‌شناسم کیستی، ای قدّوس خدا.35پس عیسی او را نهیب داده، فرمود، خاموش باش و از وی بیرون آی. در ساعت دیو او را در میان انداخته، از او بیرون شد و هیچ آسیبی بدو نرسانید.36پس حیرت بر همهٔ ایشان مستولی گشت و یکدیگر را مخاطب ساخته، گفتند، این چه سخن است که این شخص با قدرت و قوّت، ارواح پلید را امر می‌کند و بیرون می‌آیند!37و شهرت او در هر موضعی از آن حوالی پهن شد.38و از کنیسه برخاسته، به خانهٔ شمعون درآمد. و مادر زن شمعون را تب شدیدی عارض شده بود. برای او از وی التماس کردند.39پس بر سر وی آمده، تب را نهیب داده، تب از او زایل شد. در ساعت برخاسته، به خدمتگزاری ایشان مشغول شد.40و چون آفتاب غروب می‌کرد، همهٔ آنانی که اشخاص مبتلا به انواع مرضها داشتند، ایشان را نزد وی آوردند و به هر یکی از ایشان دست گذارده، شفا داد.41و دیوها نیز از بسیاری بیرون می‌رفتند و صیحه زنان می‌گفتند کهتو مسیح پسر خدا هستی. ولی ایشان را قدغن کرده، نگذاشت که حرف زنند، زیرا که دانستند او مسیح است.42و چون روز شد، روانه شده به مکانی ویرانرفت و گروهی کثیر در جستجوی او آمده، نزدش رسیدند و او را باز می‌داشتند که از نزد ایشان نرود.43به ایشان گفت، مرا لازم است که به شهرهای دیگر نیز به ملکوت خدا بشارت دهم، زیرا که برای همین کار فرستاده شده‌ام.44پس در کنایس جلیل موعظه می‌نمود.

Chapter 5

1و هنگامی که گروهی بر وی ازدحاممی‌نمودند تا کلام خدا را بشنوند، او به کنار دریاچه جنیسارت ایستاده بود.2و دو زورق را در کنار دریاچه ایستاده دید که صیادان از آنها بیرون آمده، دامهای خود را شست و شو می‌نمودند.3پس به یکی از آن دو زورق که مال شمعون بود سوار شده، از او درخواست نمود که از خشکی اندکی دور ببرد. پس در زورق نشسته، مردم را تعلیم می‌داد.4و چون از سخن گفتن فارغ شد، به شمعون گفت، به میانه دریاچه بران و دامهای خود را برای شکار بیندازید.5شمعون در جواب وی گفت، ای استاد، تمام شب را رنج برده چیزی نگرفتیم، لیکن به حکم تو، دام را خواهیم انداخت.6و چون چنین کردند، مقداری کثیر از ماهی صید کردند، چنانکه نزدیک بود دام ایشان گسسته شود.7و به رفقای خود که در زورق دیگر بودند اشاره کردند که آمده ایشان را امداد کنند. پس آمده هر دو زورق را پر کردند بقسمی که نزدیک بود غرق شوند.8شمعون پطرس چون این را بدید، بر پایهای عیسی افتاده، گفت، ای خداوند از من دور شوزیرا مردی گناهکارم.9چونکه به‌سبب صید ماهی که کرده بودند، دهشت بر او و همهٔ رفقای وی مستولی شده بود.10و هم چنین نیز بر یعقوب و یوحنّا پسران زِبِدی که شریک شمعون بودند. عیسی به شمعون گفت، مترس. پس از این مردم را صید خواهی کرد.11پس چون زورقها را به کنار آوردند، همه را ترک کرده، از عقب او روانه شدند.12و چون او در شهری از شهرها بود، ناگاه مردی پر از برص آمده، چون عیسی را بدید، به روی در افتاد و از او درخواست کرده، گفت، خداوندا، اگر خواهی می‌توانی مرا طاهر سازی.13پس او دست آورده، وی را لمس نمود و گفت، می‌خواهم. طاهر شو. که فوراً برص از او زایل شد.14و او را قدغن کرد که هیچ‌کس را خبر مده، بلکه رفته خود را به کاهن بنما و هدیه‌ای بجهت طهارت خود، بطوری که موسی فرموده است، بگذران تا بجهت ایشان شهادتی شود.15لیکن خبر او بیشتر شهرت یافت و گروهی بسیار جمع شدند تا کلام او را بشنوند و از مرضهای خود شفا یابند،16و او به ویرانه‌ها عزلت جسته، به عبادت مشغول شد.17روزی از روزها واقع شد که او تعلیم می‌داد و فریسیان و فقها که از همهٔ بُلْدان جلیل و یهودیّه و اورشلیم آمده، نشسته بودند و قوّت خداوند برای شفای ایشان صادر می‌شد،18که ناگاه چند نفر شخصی مفلوج را بر بستری آوردند و می‌خواستند او را داخل کنند تا پیش روی وی بگذارند.19و چون به‌سبب انبوهی مردم راهی نیافتند که او را به خانه درآورند، بر پشتبام رفته، او را با تختش از میان سفالها در وسط پیش عیسی گذاردند.20چون او ایمان ایشان را دید، به وی گفت، ای مرد، گناهان تو آمرزیده شد.21آنگاه کاتبان و فریسیان در خاطر خود تفکّر نموده، گفتن گرفتند، این کیست که کفر می‌گوید؟ جز خدا و بس کیست که بتواند گناهان را بیامرزد؟22عیسی افکار ایشان را درک نموده، در جواب ایشان گفت، چرا در خاطر خود تفکّر می‌کنید؟23کدام سهلتر است، گفتن اینکه گناهان تو آمرزیده شد، یا گفتن اینکه برخیز و بخرام؟24لیکن تا بدانید که پسر انسان را استطاعتِ آمرزیدنِ گناهان بر روی زمین هست، مفلوج را گفت، تو را می‌گویم برخیز و بستر خود را برداشته، به خانهٔ خود برو.25در ساعت برخاسته، پیش ایشان آنچه بر آن خوابیده بود برداشت و به خانهٔ خود خدا را حمدکنان روانه شد.26و حیرت همه را فرو گرفت و خدا را تمجید می‌نمودند و خوف بر ایشان مستولی شده، گفتند، امروز چیزهای عجیب دیدیم.27از آن پس بیرون رفته، باجگیری را که لاوی نام داشت، بر باجگاه نشسته دید. او را گفت، از عقب من بیا.28در حال همه‌چیز را ترک کرده، برخاست و در عقب وی روانه شد.29و لاوی ضیافتی بزرگ در خانهٔ خود برای او کرد و جمعی بسیار از باجگیران و دیگران با ایشان نشستند.30امّا کاتبان ایشان و فریسیان همهمه نموده، به شاگردان او گفتند، برای چه با باجگیران و گناهکاران اَکل و شُرب می‌کنید؟31عیسی در جواب ایشان گفت، تندرستان احتیاج به طبیب ندارند بلکه مریضان.32و نیامده‌ام تا عادلان بلکه تا عاصیان را به توبه بخوانم.33پس به وی گفتند، از چه سبب شاگردان یحیی روزه بسیار می‌دارند و نماز می‌خوانند و همچنین شاگردان فریسیان نیز، لیکن شاگردان تو اکل و شرب می‌کنند.34بدیشان گفت، آیا می‌توانید پسران خانهٔ عروسی را مادامی که داماد با ایشان است روزه‌دار سازید؟35بلکه ایّامی می‌آید که داماد از ایشان گرفته شود، آنگاه در آن روزها روزه خواهند داشت.36و مَثَلی برای ایشان آورد که هیچ‌کس پارچهای از جامه نو را بر جامه کهنه وصله نمی‌کند والاّ آن نو را پاره کند و وصلهای که از نو گرفته شد نیز در خور آن کهنه نَبُوَد.37و هیچ‌کس شراب نو را در مشکهای کهنه نمی‌ریزد والاّ شرابِ نو، مشکها را پاره می‌کند و خودش ریخته و مشکها تباه می‌گردد.38بلکه شراب نو را در مشکهای نو باید ریخت تا هر دو محفوظ بماند.39و کسی نیست که چون شراب کهنه را نوشیدهفی‌الفور نو را طلب کند، زیرا می‌گوید کهنه بهتر است.

Chapter 6

1و واقع شد در سَبَّتِ دوّمِ اوّلین که او از میان کشتزارها می‌گذشت و شاگردانش خوشه‌ها می‌چیدند و به کف مالیده می‌خوردند.2و بعضی از فریسیان بدیشان گفتند، چرا کاری می‌کنید که کردن آن در سَبَّت جایز نیست.3عیسی در جواب ایشان گفت، آیا نخوانده‌اید آنچه داود و رفقایش کردند در وقتی که گرسنه بودند،4که چگونه به خانهٔ خدا درآمده، نان تَقْدِمه را گرفته بخورد و به رفقای خود نیز داد که خوردن آن جز به کَهَنه روا نیست؟5پس بدیشان گفت، پسر انسان مالک روز سَبَّت نیز هست.6و در سَبَّت دیگر به کنیسه درآمده تعلیم می‌داد و در آنجا مردی بود که دست راستش خشک بود.7و کاتبان و فریسیان چشم بر او می‌داشتند که شاید در سَبَّت شفا دهد تا شکایتی بر او یابند.8او خیالات ایشان را درک نموده، بدان مرد دست خشک گفت، برخیز و در میان بایست. در حال برخاسته بایستاد.9عیسی بدیشان گفت، از شما چیزی می‌پرسم که در روز سَبَّت کدام رواست، نیکویی کردن یا بدی؟ رهانیدن جان یا هلاک کردن؟10پس چشم خودرا بر جمیع ایشان گردانیده، بدو گفت، دست خود را دراز کن. او چنان کرد و فوراً دستش مثل دست دیگر صحیح گشت.11امّا ایشان از حماقت پر گشته به یکدیگر می‌گفتند که با عیسی چه کنیم؟12و در آن روزها برفراز کوه برآمد تا عبادت کند وآن شب را در عبادت خدا به صبح آورد.13و چون روز شد، شاگردان خود را پیش طلبیده دوازده نفر از ایشان را انتخاب کرده، ایشان را نیز رسول خواند.14یعنی شمعون که او را پطرس نیز نام نهاد و برادرش اندریاس، یعقوب و یوحنا، فیلپّس و برتولما،15متّی و توما، یعقوب ابن حَلْفی و شمعون معروف به غیورْ.16یهودا برادر یعقوب و یهودای اسخریوطی که تسلیم کننده وی بود.17و با ایشان به زیر آمده، بر جای هموار بایستاد و جمعی از شاگردان وی و گروهی بسیار از قوم، از تمام یهودیّه و اورشلیم و کناره دریای صور و صیدون آمدند تا کلام او را بشنوند و از امراض خود شفا یابند.18و کسانی که از ارواح پلید معذّب بودند، شفا یافتند19و تمام آن گروه می‌خواستند او را لمس کنند زیرا قوّتی از ویصادر شده، همه را صحّت می‌بخشید.20پس نظر خود را به شاگردان خویش افکنده، گفت، خوشابحال شما ای مساکین زیرا ملکوت خدا از آن شما است.21خوشابحال شما که اکنون گرسنهاید، زیرا که سیر خواهید شد. خوشابحال شما که الحال گریانید، زیرا خواهید خندید.22خوشابحال شما وقتی که مردم بخاطر پسر انسان از شما نفرت گیرند و شما را از خود جدا سازند و دشنام دهند و نام شما را مثل شریر بیرون کنند.23در آن روز شاد باشید و وجد نمایید زیرا اینک، اجر شما در آسمان عظیم می‌باشد، زیرا که به همینطور پدران ایشان با انبیا سلوک نمودند.24لیکن وای بر شما ای دولتمندان زیرا که تسلّی خود را یافته‌اید.25وای بر شما ای سیرشدگان، زیرا گرسنه خواهید شد. وای بر شما که الآن خندانید زیرا که ماتم و گریه خواهید کرد.26وای بر شما وقتی که جمیع مردم شما را تحسین کنند، زیرا همچنین پدران ایشان با انبیای کَذَبه کردند.27لیکن ای شنوندگان شما را می‌گویم دشمنان خود را دوست دارید و با کسانی که از شما نفرت کنند، احسان کنید.28و هر که شما را لعن کند، برای او برکت بطلبید و برای هرکه با شما کینه دارد، دعای خیر کنید.29و هرکه بر رخسار تو زَنَد، دیگری را نیز به سوی او بگردان و کسی که ردای تو را بگیرد، قبا را نیز از او مضایقه مکن.30هرکه از تو سؤال کند بدو بده و هر که مال تو را گیرد از وی باز مخواه.31و چنانکه می‌خواهید مردم با شما عمل کنند، شما نیز به همانطور با ایشان سلوک نمایید.32زیرا اگر محبّان خود را محبّت نمایید، شما را چه فضیلت است؟ زیرا گناهکاران هم محبّان خود را محبّت می‌نمایند.33و اگر احسان کنید با هر که به شما احسان کند، چه فضیلت دارید؟ چونکه گناهکاران نیز چنین می‌کنند.34و اگر قرض دهید به آنانی که امید بازگرفتن از ایشان دارید، شما را چه فضیلت است؟ زیرا گناهکاران نیز به گناهکاران قرض می‌دهند تا از ایشان عوض گیرند.35بلکه دشمنان خود را محبّت نمایید و احسان کنید و بدون امیدِ عوض، قرض دهید زیرا که اجر شما عظیم خواهد بود و پسران حضرتاعلیٰ خواهید بود چونکه او با ناسپاسان و بدکاران مهربان است.36پس رحیم باشید چنانکه پدر شما نیز رحیم است.37داوری مکنید تا بر شما داوری نشود و حکم مکنید تا بر شما حکم نشود و عفو کنید تا آمرزیده شوید.38بدهید تا به شما داده شود. زیرا پیمانه نیکوی افشرده و جنبانیده و لبریز شده را در دامن شما خواهند گذارد. زیرا که به همان پیمانهای که می‌پیمایید برای شما پیموده خواهد شد.39پس برای ایشان مَثَلی زد که آیا می‌تواندکور، کور را راهنمایی کند؟ آیا هر دو در حفره‌ای نمیافتند؟40شاگرد از معلّم خویش بهتر نیست لیکن هر که کامل شده باشد، مثل استاد خود بُوَد.41و چرا خسی را که در چشم برادر تو است می‌بینی و چوبی را که در چشم خود داری نمی‌یابی؟42و چگونه بتوانی برادر خود را گویی ای برادر اجازت ده تا خس را از چشم تو برآورم و چوبی را که در چشم خود داری نمی‌بینی؟ ای ریاکار اوّل چوب را از چشم خود بیرون کن، آنگاه نیکو خواهی دید تا خس را از چشم برادر خود برآوری.43زیرا هیچ درخت نیکو میوهٔ بد بار نمی‌آورد و نه درخت بد، میوهٔ نیکو آورد.44زیرا که هر درخت از میوهاش شناخته می‌شود. از خار انجیر را نمی‌یابند و از بوته، انگور را نمی‌چینند.45آدم نیکو از خزینه خوب دل خود، چیز نیکو برمی‌آورد و شخص شریر از خزینه بد دل خویش، چیز بد بیرون می‌آورد. زیرا که از زیادتی دل زبان سخن می‌گوید.46و چون است که مرا خداوندا خداوندا می‌گویید و آنچه می‌گویم به عمل نمی‌آورید.47هر که نزد من آید و سخنان مرا شنود و آنها را بجا آورد، شما را نشان می‌دهم که به چه کسمشابهت دارد.48مثل شخصی است که خانه‌ای می‌ساخت و زمین را کنده، گود نمود و بنیادش را بر سنگ نهاد. پس چون سیلاب آمده، سیل بر آن خانه زور آورد، نتوانست آن را جنبش دهد زیرا که بر سنگ بنا شده بود.49لیکن هر که شنید و عمل نیاورد، مانند شخصی است که خانه‌ای بر روی زمین بی‌بنیاد بنا کرد که چون سیل بر آن صدمه زد، فوراً افتاد و خرابی آن خانه عظیم بود.

Chapter 7

1و چون همهٔ سخنان خود را به سمع خلق به اتمام رسانید، وارد کفرناحوم شد.2و یوزباشی را غلامی که عزیز او بود، مریض و مشرف بر موت بود.3چون خبر عیسی را شنید، مشایخ یهود را نزد وی فرستاده از او خواهش کرد که آمده، غلام او را شفا بخشد.4ایشان نزد عیسی آمده، به الحاح نزد او التماس کرده، گفتند، مستحقّ است که این احسان را برایش بجا آوری.5زیرا قوم ما را دوست می‌دارد و خود برای ما کنیسه را ساخت.6پس عیسی با ایشان روانه شد و چون نزدیک به خانه رسید، یوزباشی چند نفر از دوستان خود را نزد او فرستاده، بدو گفت، خداوندا، زحمت مکش زیرا لایق آن نیستم که زیر سقف من درآیی.7و از این سبب خود را لایق آن ندانستم که نزد تو آیم، بلکه سخنی بگو تا بندهٔ من صحیح شود.8زیرا که من نیز شخصی هستم زیر حکم و لشکریان زیر دست خود دارم. چون به یکی گویم برو، می‌رود و به دیگری بیا، می‌آید و به غلام خود این را بکن، می‌کند.9چون عیسی این را شنید، تعجّب نموده به سوی آن جماعتی که ازعقب او می‌آمدند روی گردانیده، گفت، به شما می‌گویم چنین ایمانی، در اسرائیل هم نیافته‌ام.10پس فرستادگان به خانه برگشته، آن غلام بیمار را صحیح یافتند.11و دو روز بعد به شهری مسمّیٰ به نائین می‌رفت و بسیاری از شاگردان او و گروهی عظیم، همراهش می‌رفتند.12چون نزدیک به دروازه شهر رسید، ناگاه میّتی را که پسر یگانه بیوه زنی بود می‌بردند و انبوهی کثیر از اهل شهر، با وی می‌آمدند.13چون خداوند او را دید، دلش بر او بسوخت و به وی گفت، گریان مباش.14و نزدیک آمده، تابوت را لمس نمود و حاملان آن بایستادند. پس گفت، ای جوان، تو را می‌گویم برخیز.15در ساعت آن مرده راست بنشست و سخن گفتن آغاز کرد و او را به مادرش سپرد.16پس خوف همه را فراگرفت و خدا را تمجیدکنان می‌گفتند که نبیای بزرگ در میان ما مبعوث شده و خدا از قوم خود تفقّد نموده است.17پس این خبر دربارهٔ او در تمام یهودیّه و جمیع آن مرز و بوم منتشر شد.18و شاگردان یحیی او را از جمیع این وقایع مطّلع ساختند.19پس یحیی دو نفر از شاگردان خود را طلبیده، نزد عیسی فرستاده، عرض نمود که آیا تو آن آینده هستی یا منتظر دیگری باشیم؟20آن دو نفر نزد وی آمده، گفتند، یحیی تعمید‌دهنده ما را نزد تو فرستاده، می‌گوید آیا تو آن آینده هستی یا منتظر دیگریباشیم.21در همان ساعت، بسیاری را از مرضها و بلایا و ارواح پلید شفا داد و کوران بسیاری را بینایی بخشید.22عیسی در جواب ایشان گفت، بروید و یحیی را از آنچه دیده و شنیده‌اید خبر دهید که کوران، بینا و لنگان خرامان و ابرصان طاهر و کرّان، شنوا و مردگان، زنده می‌گردند و به فقرا بشارت داده می‌شود.23و خوشابحال کسی که در من لغزش نخورد.24و چون فرستادگان یحیی رفته بودند، دربارهٔ یحیی بدان جماعت آغاز سخن نهاد که برای دیدن چه چیز به صحرا بیرون رفته بودید، آیا نییی را که از باد در جنبش است؟25بلکه بجهت دیدن چه بیرون رفتید، آیا کسی را که به لباس نرم ملبّس باشد؟ اینک، آنانی که لباس فاخر می‌پوشند و عیّاشی می‌کنند، در قصرهای سلاطین هستند.26پس برای دیدن چه رفته بودید، آیا نبیای را؟ بلی به شما می‌گویم کسی را که از نبی هم بزرگتر است.27زیرا این است آنکه دربارهٔ وی مکتوب است، اینک، من رسول خود را پیش روی تو می‌فرستم تا راه تو را پیش تو مهیّا سازد.28زیرا که شما را می‌گویم از اولاد زنان نبیای بزرگتر از یحیی تعمید‌دهنده نیست، لیکن آنکه در ملکوت خدا کوچکتر است از وی بزرگتر است.29و تمام قوم و باجگیران چون شنیدند، خدا را تمجید کردند زیرا که تعمید از یحیی یافته بودند.30لیکن فریسیان و فقها ارادهٔ خدا را از خود ردّ نمودند زیرا که از وی تعمید نیافته بودند.31آنگاه خداوند گفت، مردمان این طبقه را به چه تشبیه کنم و مانند چه می‌باشند؟32اطفالی رامی‌مانند که در بازارها نشسته، یکدیگر را صدا زده می‌گویند، برای شما نواختیم رقص نکردید و نوحهگری کردیم گریه ننمودید.33زیرا که یحیی تعمید‌دهنده آمد که نه نان می‌خورد و نه شراب می‌آشامید، می‌گویید دیو دارد.34پسر انسان آمد که می‌خورد و می‌آشامد، می‌گویید، اینک، مردی است پُرخور و بادهپرست و دوست باجگیران و گناهکاران.35امّا حکمت از جمیع فرزندان خود مَصَدَّق می‌شود.36و یکی از فریسیان از او وعده خواست که با او غذا خورَد. پس به خانهٔ فریسی درآمده بنشست.37که ناگاه زنی که در آن شهر گناهکار بود، چون شنید که در خانهٔ فریسی به غذا نشسته است، شیشهای از عطر آورده،38در پشت سر او نزد پایهایش گریان بایستاد و شروع کرد به شستن پایهای او به اشک خود و خشکانیدن آنها به موی سر خود و پایهای وی را بوسیده آنها را به عطر تدهین کرد.39چون فریسیای که از او وعده خواسته بود این را بدید، با خود می‌گفت که، این شخص اگر نبی بودی هرآینه دانستی که این کدام و چگونه زن است که او را لمس می‌کند، زیرا گناهکاری است.40عیسی جواب داده به وی گفت، ای شمعون چیزی دارم که به تو گویم. گفت، ای استاد بگو.41گفت، طلبکاری را دو بدهکار بود که از یکی پانصد و از دیگری پنجاه دینار طلب داشتی.42چون چیزی نداشتند که ادا کنند، هردو را بخشید. بگو کدام یک از آن دو او را زیادتر محبّت خواهد نمود.43شمعون در جواب گفت، گمان می‌کنم آنکه او را زیادتر بخشید. به وی گفت، نیکو گفتی.44پس به سوی آن زن اشاره نموده به شمعون گفت، این زن را نمی‌بینی؟ به خانهٔ تو آمدم آب بجهت پایهای من نیاوردی، ولی این زن پایهای مرا به اشکها شست و به مویهای سر خود آنها را خشک کرد.45مرا نبوسیدی، لیکن این زن از وقتی که داخل شدم از بوسیدن پایهای من باز نایستاد.46سر مرا به روغن مسح نکردی، لیکن او پایهای مرا به عطر تدهین کرد.47از این جهت به تو می‌گویم، گناهان او که بسیار است آمرزیده شد، زیرا که محبّت بسیار نموده است. لیکن آنکه آمرزشِ کمتر یافت، محبّتِ کمتر می‌نماید.48پس به آن زن گفت، گناهان تو آمرزیده شد.49و اهل مجلس در خاطر خود تفکّر آغاز کردند که این کیست که گناهان را هم می‌آمرزد.50پس به آن زن گفت، ایمانت تو را نجات داده است. به سلامتی روانه شو.

Chapter 8

1و بعد از آن واقع شد که او در هر شهری و دهی گشته، موعظه می‌نمود و به ملکوت خدا بشارت می‌داد و آن دوازده با وی می‌بودند.2و زنان چند که از ارواح پلید و مرضها شفا یافته بودند، یعنی مریم معروف به مَجْدَلیّه که از او هفت دیو بیرون رفته بودند،3و یونا زوجهٔ خوزا، ناظر هیرودیس و سوسَن و بسیاری از زنان دیگر که از اموال خود او را خدمت می‌کردند.4و چون گروهی بسیار فراهم می‌شدند و از هر شهر نزد او می‌آمدند، مَثَلی آورده، گفت5که برزگری بجهت تخم کاشتن بیرون رفت. و وقتی که تخم می‌کاشت، بعضی بر کناره راه ریخته شد و پایمال شده، مرغان هوا آن را خوردند.6و پارهای بر سنگلاخ افتاده، چون رویید از آن‌جهت که رطوبتی نداشت خشک گردید.7و قدری در میان خارها افکنده شد که خارها با آن نمّو کرده آن را خفه نمود.8و بعضی در زمین نیکو پاشیده شده، رویید و صد چندان ثمر آورد. چون این بگفت ندا در داد، هر که گوش شنوا دارد بشنود.9پس شاگردانش از او سؤال نموده، گفتند که معنی این مَثَل چیست؟10گفت، شما را دانستن اسرار ملکوت خدا عطا شده است و لیکن دیگران را به‌واسطهٔ مثلها، تا نگریسته نبینند و شنیده درک نکنند.11امّا مَثَل این است که تخم کلام خداست.12و آنانی که در کنار راه هستند کسانی می‌باشند که چون می‌شنوند، فوراً ابلیس آمده، کلام را از دلهای ایشان می‌رباید، مبادا ایمان آورده نجات یابند.13و آنانی که بر سنگلاخ هستند، کسانی می‌باشند که چون کلام را می‌شنوند، آن را به شادی می‌پذیرند و اینها ریشه ندارند؛ پس تا مدّتی ایمان می‌دارند و در وقتِ آزمایش، مرتّد می‌شوند.14امّا آنچه در خارها افتاد اشخاصی می‌باشند که چون شنوند می‌روندو اندیشه‌های روزگار و دولت و لذّات آن ایشان را خفه می‌کند و هیچ میوه به کمال نمی‌رسانند.15امّا آنچه در زمین نیکو واقع گشت کسانی می‌باشند که کلام را به دل راست و نیکو شنیده، آن را نگاه می‌دارند و با صبر، ثمر می‌آورند.16و هیچ‌کس چراغ را افروخته، آن را زیر ظرفی یا تختی پنهان نمی‌کند بلکه بر چراغدان می‌گذارد تا هر که داخل شود روشنی را ببیند.17زیرا چیزی نهان نیست که ظاهر نگردد و نه مستور که معلوم و هویدا نشود.18پس احتیاط نمایید که به چه طور می‌شنوید، زیرا هر که دارد بدو داده خواهد شد و از آنکه ندارد آنچه گمان هم می‌برد که دارد، از او گرفته خواهد شد.19و مادر وبرادران او نزد وی آمده به‌سبب ازدحام خلق نتوانستند او را ملاقات کنند.20پس او را خبر داده گفتند، مادر و برادرانت بیرون ایستاده، می‌خواهند تو را ببینند.21در جواب ایشان گفت، مادر و برادران من اینانند که کلام خدا را شنیده، آن را بجا می‌آورند.22روزی از روزها او با شاگردان خود به کشتی سوار شده، به ایشان گفت، به سوی آن کنار دریاچه عبور بکنیم. پس کشتی را حرکت دادند.23و چون می‌رفتند، خواب او را در ربود که ناگاهطوفان باد بر دریاچه فرود آمد، به‌حدّی که کشتی از آب پر می‌شد و ایشان در خطر افتادند.24پس نزد او آمده، او را بیدار کرده، گفتند، استادا، استادا، هلاک می‌شویم. پس برخاسته، باد و تلاطم آب را نهیب داد تا ساکن گشت و آرامی پدید آمد.25پس به ایشان گفت، ایمان شما کجا است؟ ایشان ترسان و متعجّب شده، با یکدیگر می‌گفتند که این چطور آدمی است که بادها و آب را هم امر می‌فرماید و اطاعت او می‌کنند؟26و به زمین جَدَریان که مقابل جَلیل است، رسیدند.27چون به خشکی فرود آمد، ناگاه شخصی از آن شهر که از مدّت مدیدی دیوها داشتی و رخت نپوشیدی و در خانه نماندی بلکه در قبرها منزل داشتی، دچار وی گردید.28چون عیسی را دید، نعره زد و پیش او افتاده، به آواز بلند گفت، ای عیسی پسر خدای تعالی، مرا با تو چه کار است؟ از تو التماس دارم که مرا عذاب ندهی.29زیرا که روح خبیث را امر فرموده بود که از آن شخص بیرون آید، چونکه بارها او را گرفته بود، چنانکه هر چند او را به زنجیرها و کنده‌ها بسته نگاه می‌داشتند، بندها را می‌گسیخت و دیو او را به صحرا می‌راند.30عیسی از او پرسیده، گفت، نام تو چیست؟ گفت، لَجئْون. زیرا که دیوهای بسیار داخل او شده بودند.31و از او استدعا کردند که ایشان را نفرماید که به هاویه روند.32و در آن نزدیکی گله گراز بسیاری بودند کهدر کوه می‌چریدند. پس از او خواهش نمودند که بدیشان اجازت دهد تا در آنها داخل شوند. پس ایشان را اجازت داد.33ناگاه دیوها از آن آدم بیرون شده، داخل گرازان گشتند که آن گله از بلندی به دریاچه جسته، خفه شدند.34چون گرازبانان ماجرا را دیدند، فرار کردند و در شهر و اراضی آن شهرت دادند.35پس مردم بیرون آمده تا آن واقعه را ببینند؛ نزد عیسی رسیدند و چون آن آدمی را که از او دیوها بیرون رفته بودند، دیدند که نزد پایهای عیسی رخت پوشیده و عاقل گشته نشسته است، ترسیدند.36و آنانی که این را دیده بودند، ایشان را خبر دادند که آن دیوانه چطور شفا یافته بود.37پس تمام خلق مرزوبوم جَدَرِیان از او خواهش نمودند که از نزد ایشان روانه شود، زیرا خوفی شدید بر ایشان مستولی شده بود. پس او به کشتی سوار شده، مراجعت نمود.38امّا آن شخصی که دیوها از وی بیرون رفته بودند، از او درخواست کرد که با وی باشد. لیکن عیسی او را روانه فرموده، گفت،39به خانهٔ خود برگرد و آنچه خدا با تو کرده است حکایت کن. پس رفته، در تمام شهر از آنچه عیسی بدو نموده بود، موعظه کرد.40و چون عیسی مراجعت کرد، خلق او را پذیرفتند زیرا جمیع مردم چشم به راه او می‌داشتند.41که ناگاه مردی، یایِرُس نام که رئیس کنیسه بود، به پایهای عیسی افتاده، به او التماس نمود که به خانهٔ او بیاید.42زیرا که او را دختر یگانه‌ای قریب به دوازده ساله بود کهمشرف بر موت بود. و چون می‌رفت، خلق بر او ازدحام می‌نمودند.43ناگاه زنی که مدّت دوازده سال به استحاضه مبتلا بود و تمام مایملک خود را صرف اطبّا نموده و هیچ‌کس نمی‌توانست او را شفا دهد،44از پشت سر وی آمده، دامن ردای او را لمس نمود که در ساعت جریان خونش ایستاد.45پس عیسی گفت، کیست که مرا لمس نمود؟ چون همه انکار کردند، پطرس و رفقایش گفتند، ای استاد، مردم هجوم آورده، بر تو ازدحام می‌کنند و می‌گویی کیست که مرا لمس نمود؟46عیسی گفت، البتّه کسی مرا لمس نموده است، زیرا که من درک کردم که قوّتی از من بیرون شد.47چون آن زن دید که نمی‌تواند پنهان ماند، لرزان شده، آمد و نزد وی افتاده پیش همهٔ مردم گفت که، به چه سبب او را لمس نمود و چگونه فوراًشفا یافت.48وی را گفت، ای دختر، خاطرجمع دار؛ ایمانت تو را شفا داده است؛ به سلامتی برو.49و این سخن هنوز بر زبان او بود که یکی از خانهٔ رئیس کنیسه آمده، به وی گفت، دخترت مرد. دیگر استاد را زحمت مده.50چون عیسی این را شنید، توجّه نموده به وی گفت، ترسان مباش، ایمان آور و بس که شفا خواهد یافت.51و چون داخل خانه شد، جز پطرس و یوحنّا و یعقوب و پدر و مادر دختر، هیچ‌کس را نگذاشت که به اندرون آید.52و چون همه برای او گریه و زاری می‌کردند، او گفت، گریان مباشید! نمرده بلکه خفته است.53پس به او استهزا کردند چونکه می‌دانستند که مُرده است.54پس او همه را بیرون کرد و دست دختر را گرفته، صدا زد و گفت، ای دختر برخیز.55و روح او برگشت و فوراً برخاست. پس عیسی فرمود تا به ویخوراک دهند.56و پدر و مادر او حیران شدند. پس ایشان را فرمود که هیچ‌کس را از این ماجرا خبر ندهند.

Chapter 9

1پس دوازده شاگرد خود را طلبیده، به ایشان قوّت و قدرت بر جمیع دیوها و شفا دادن امراض عطا فرمود.2و ایشان را فرستاد تا به ملکوت خدا موعظه کنند و مریضان را صحّت بخشند.3و بدیشان گفت، هیچ چیز بجهت راه برمدارید، نه عصا و نه توشهدان و نه نان و نه پول و نه برای یک نفر دو جامه.4و به هرخانهای که داخل شوید، همان جا بمانید تا از آن موضع روانه شوید.5و هر که شما را نپذیرد، وقتی که از آن شهر بیرون شوید، خاک پایهای خود را نیز بیفشانید تا بر ایشان شهادتی شود.6پس بیرون شده، در دهات می‌گشتند و بشارت می‌دادند و در هرجا صحّت می‌بخشیدند.7امّا هیرودیسِ تیترارک، چون خبر تمام این وقایع را شنید، مضطرب شد زیرا بعضی می‌گفتند که یحیی از مردگان برخاسته است،8و بعضی که الیاس ظاهر شده و دیگران، که یکی از انبیای پیشین برخاسته است.9امّا هیرودیس گفت سر یحیی را از تنش من جدا کردم. ولی این کیست که دربارهٔ او چنین خبر می‌شنوم؟ و طالب ملاقات وی می‌بود.10و چون رسولان مراجعت کردند، آنچه کرده بودند بدو بازگفتند. پس ایشان را برداشته به ویرانهای نزدیک شهری که بیت صیدا نام داشت به خلوت رفت.11امّا گروهی بسیار اطّلاع یافته، در عقب وی شتافتند. پس ایشان را پذیرفته، ایشان را از ملکوت خدا اعلام می‌نمود و هر که احتیاج به معالجه می‌داشت، صحّت می‌بخشید.12و چون روز رو به زوال نهاد، آن دوازده نزد وی آمده، گفتند، مردم را مرخّص فرما تا به دهات و اراضی این حوالی رفته، منزل و خوراک برای خویشتن پیدا نمایند، زیرا که در اینجا در صحرا می‌باشیم.13او بدیشان گفت، شما ایشان را غذا دهید. گفتند، ما را جز پنج نان و دو ماهی نیست مگر برویم و بجهت جمیع این گروه غذا بخریم!14زیرا قریب به پنجهزار مرد بودند. پس به شاگردان خود گفت که، ایشان را پنجاه پنجاه، دسته دسته، بنشانند.15ایشان همچنین کرده، همه را نشانیدند.16پس آن پنج نان و دو ماهی را گرفته، به سوی آسمان نگریست و آنها را برکت داده، پاره نمود و به شاگردان خود داد تا پیش مردم گذارند.17پس همه خورده سیر شدند و دوازده سبد پر از پاره‌های باقیمانده برداشتند.18و هنگامی که او به تنهایی دعا می‌کرد و شاگردانش همراه او بودند، از ایشان پرسیده،گفت، مردم مرا کِه می‌دانند؟19در جواب گفتند، یحیی تعمید‌دهنده و بعضی الیاس و دیگران می‌گویند که یکی از انبیای پیشین برخاسته است.20بدیشان گفت، شما مرا کِه می‌دانید؟ پطرس در جواب گفت، مسیح خدا.21پس ایشان را قدغن بلیغ فرمود که هیچ‌کس را از این اطّلاع مدهید.22و گفت، لازم است که پسر انسان زحمت بسیار بیند و از مشایخ و رؤسای کهنه و کاتبان ردّ شده، کشته شود و روز سوم برخیزد.23پس به همه گفت، اگر کسی بخواهد مرا پیروی کند می‌باید نفس خود را انکار نموده، صلیب خود را هر روزه بردارد و مرا متابعت کند.24زیرا هر که بخواهد جان خود را خلاصی دهد آن را هلاک سازد و هر کس جان خود را بجهت من تلف کرد، آن را نجات خواهد داد.25زیرا انسان را چه فایده دارد که تمام جهان را ببرد و نفس خود را بر باد دهد یا آن را زیان رساند.26زیرا هر که از من و کلام من عار دارد، پسر انسان نیز وقتی که در جلال خود و جلال پدر و ملائکه مقدّسه آید، از او عار خواهد داشت.27لیکن هرآینه به شما می‌گویم که بعضی از حاضرین در اینجا هستند که تا ملکوت خدا را نبینند ذائقهٔموت را نخواهند چشید.28و از این کلام قریب به هشت روز گذشته بود که پطرس و یوحنّا و یعقوب را برداشته، بر فراز کوهی برآمد تا دعا کند.29و چون دعا می‌کرد، هیأتِ چهره او متبّدل گشت و لباس او سفید و درخشان شد.30که ناگاه دو مرد، یعنی موسی و الیاس با وی ملاقات کردند.31و به هیأت جلالی ظاهر شده، دربارهٔ رحلت او که می‌بایست به زودی در اورشلیم واقع شود، گفتگو می‌کردند.32امّا پطرس و رفقایش را خواب در ربود. پس بیدار شده، جلال او و آن دو مرد را که با وی بودند، دیدند.33و چون آن دو نفر از او جدا می‌شدند، پطرس به عیسی گفت که، ای استاد، بودن ما در اینجا خوب است. پس سه سایبان بسازیم یکی برای تو و یکی برای موسی و دیگری برای الیاس. زیرا که نمی‌دانست چه می‌گفت.34و این سخن هنوز بر زبانش می‌بود که ناگاه ابری پدیدار شده، بر ایشان سایه افکند و چون داخل ابر می‌شدند، ترسان گردیدند.35آنگاه صدایی از ابر برآمد که این است پسر حبیبِ من، او را بشنوید.36و چون این آواز رسید، عیسی را تنها یافتند و ایشان ساکت ماندند و از آنچه دیده بودند، هیچ‌کس را در آن ایّام خبر ندادند.37و در روز بعد چون ایشان از کوه به زیر آمدند، گروهی بسیار او را استقبال نمودند.38که ناگاه مردی از آن میان فریادکنان گفت، ای استاد به تو التماس می‌کنم که بر پسر من لطف فرمایی زیرا یگانه من است.39که ناگاه روحی او را می‌گیرد و دفعهًٔ صیحه می‌زند و کف کرده مصروع می‌شود و او را فشرده، به دشواری رها می‌کند.40و از شاگردانت درخواست کردم که او را بیرون کنند نتوانستند.41عیسی در جواب گفت، ای فرقه بی‌ایمانِ کج رَوِش، تا کی با شما باشم و متحمّل شما گردم؟ پسر خود را اینجا بیاور!42و چون او می‌آمد، دیو او را دریده، مصروع نمود. امّا عیسی آن روح خبیث را نهیب داده، طفل را شفا بخشید و به پدرش سپرد.43و همه از بزرگی خدا متحیّر شدند و وقتی که همه از تمام اعمال عیسی متعجّب شدند، به شاگردان خود گفت،44این سخنان را در گوشهای خود فراگیرید زیرا که پسر انسان به دستهای مردم تسلیم خواهد شد.45ولی این سخن را درک نکردند و از ایشان مخفی داشته شد که آن را نفهمند و ترسیدند که آن را از وی بپرسند.46و در میان ایشان مباحثه شد که کدام یک از ما بزرگتر است؟47عیسی خیال دل ایشان را ملتفت شده، طفلی بگرفت و او را نزد خود برپا داشت48و به ایشان گفت، هر که این طفل را به نام من قبول کند، مرا قبول کرده باشد و هر که مرا پذیرد، فرستنده مرا پذیرفته باشد. زیرا هر که از جمیع شما کوچکتر باشد، همان بزرگ خواهد بود.49یوحنّا جواب داده گفت، ای استاد شخصی را دیدیم که به نام تو دیوها را اخراج می‌کند و او را منع نمودیم، از آن رو که پیروی ما نمی‌کند.50عیسی بدو گفت، او را ممانعت مکنید زیرا هر که ضدّ شما نیست با شماست.51و چون روزهای صعود او نزدیک می‌شد، روی خود را به عزم ثابت به سوی اورشلیم نهاد.52پس رسولان پیش از خود فرستاده، ایشان رفته به بلدی از بلاد سامریان وارد گشتند تا برای او تدارک بینند.53امّا او را جای ندادند از آن رو که عازم اورشلیم می‌بود.54و چون شاگردان او، یعقوب و یوحنّا این را دیدند گفتند، ای خداوندآیا می‌خواهی بگوییم که آتش از آسمان باریده، اینها را فرو گیرد چنانکه الیاس نیز کرد؟55آنگاه روی گردانیده بدیشان گفت، نمی‌دانید که شما از کدام نوع روح هستید.56زیرا که پسر انسان نیامده است تا جان مردم را هلاک سازد بلکه تا نجات دهد. پس به قریهای دیگر رفتند.57و هنگامی که ایشان می‌رفتند، در اثنای راه شخصی بدو گفت، خداوندا، هر جا روی تو را متابعت کنم.58عیسی به وی گفت، روباهان را سوراخها است و مرغان هوا را آشیانه‌ها، لیکن پسر انسان را جای سر نهادن نیست.59و به دیگری گفت، از عقب من بیا. گفت، خداوندا اوّل مرا رخصت ده تا بروم پدر خود را دفن کنم.60عیسی وی را گفت، بگذار مردگان مردگان خود را دفن کنند. امّا تو برو و به ملکوت خدا موعظه کن.61و کسی دیگر گفت، خداوندا تو را پیروی می‌کنم لیکن اوّل رخصت ده تا اهل خانهٔ خود را وداع نمایم.62عیسی وی را گفت، کسی که دست را به شخم زدن دراز کرده، از پشت سر نظر کند، شایستهٔ ملکوت خدا نمی‌باشد.

Chapter 10

1و بعد از این امور، خداوند هفتاد نفر دیگر را نیز تعیین فرموده، ایشان را جفت جفت پیش روی خود به هر شهری و موضعی که خود عزیمت آن داشت، فرستاد.2پس بدیشان گفت، حصاد بسیار است و عمله کم. پس از صاحب حصاد درخواست کنید تا عمله‌هابرای حصاد خود بیرون نماید.3بروید، اینک، من شما را چون بره‌ها در میان گرگان می‌فرستم.4و کیسه و توشهدان و کفشها با خود برمدارید و هیچ‌کس را در راه سلام منمایید،5و در هر خانه‌ای که داخل شوید، اوّل گویید سلام بر این خانه باد.6پس هرگاه ابن الّسلام در آن خانه باشد، سلام شما بر آن قرار گیرد والاّ به سوی شما راجع شود.7و در آن خانه توقّف نمایید و از آنچه دارند بخورید و بیاشامید، زیرا که مزدور مستحّق اجرت خود است و از خانه به خانه نقل مکنید.8و در هر شهری که رفتید و شما را پذیرفتند، از آنچه پیش شما گذارند بخورید.9و مریضان آنجا را شفا دهید و بدیشان گویید ملکوت خدا به شما نزدیک شده است.10لیکن در هر شهری که رفتید و شما را قبول نکردند، به کوچه‌های آن شهر بیرون شده بگویید،11حتّی خاکی که از شهر شما بر ما نشسته است، بر شما میافشانیم. لیکن این را بدانید که ملکوت خدا به شما نزدیک شده است.12و به شما می‌گویم که حالت سدوم در آن روز، از حالت آن شهر سهلتر خواهد بود.13وای بر تو ای خورَزین؛ وای بر تو ای بیتصیدا، زیرا اگر معجزاتی که در شما ظاهر شد در صور و صیدون ظاهر می‌شد، هرآینه مدّتی در پلاس و خاکستر نشسته، توبه می‌کردند.14لیکن حالت صور و صیدون در روز جزا، از حال شما آسانتر خواهد بود.15و تو ای کفرناحوم که سر به آسمان افراشتهای، تا به جهنّم سرنگون خواهی شد.16آنکه شما را شنود، مرا شنیده و کسی که شما را حقیر شمارد، مرا حقیر شمرده و هر که مرا حقیر شمارد، فرستنده مرا حقیر شمرده باشد.17پس آن هفتاد نفر با خرّمی برگشته، گفتند، ای خداوند، دیوها هم به اسم تو اطاعت ما می‌کنند.18بدیشان گفت، من شیطان را دیدم که چون برق از آسمان می‌افتد.19اینک، شما را قوّت می‌بخشم که ماران و عقربها و تمامی قوّت دشمن را پایمال کنید و چیزی به شما ضرر هرگز نخواهد رسانید.20ولی از این شادی مکنید که ارواح اطاعت شما می‌کنند بلکه بیشتر شاد باشید که نامهای شما در آسمان مرقوم است.21در همان ساعت، عیسی در روح وجد نموده گفت، ای پدر مالک آسمان و زمین، تو را سپاس می‌کنم که این امور را از دانایان و خردمندان مخفی داشتی و بر کودکان مکشوف ساختی. بلی ای پدر، چونکه همچنین منظور نظر تو افتاد.22و به سوی شاگردان خود توجّه نموده گفت، همه‌چیز را پدر به من سپرده است. و هیچ‌کس نمی‌شناسد که پسر کیست، جز پدر و نه که پدر کیست، غیر از پسر و هر که پسر بخواهد برای او مکشوف سازد.23و در خلوت به شاگردان خود التفات فرموده، گفت، خوشابحال چشمانی که آنچه شما می‌بینید، می‌بینند.24زیرا به شما می‌گویم بسا انبیا و پادشاهان می‌خواستند آنچه شما می‌بینید، بنگرند و ندیدند و آنچه شما می‌شنوید، بشنوند و نشنیدند.25ناگاه یکی از فقها برخاسته، از روی امتحان به وی گفت، ای استاد چه کنم تا وارث حیات جاودانی گردم؟26به وی گفت، در تورات چه نوشته شده است و چگونه می‌خوانی؟27جواب داده، گفت، اینکه خداوند خدای خود را به تمام دل و تمام نفس و تمام توانایی و تمام فکر خود محبّت نما و همسایهٔ خود را مثل نفس خود.28گفت، نیکو جواب گفتی. چنین بکن که خواهی زیست.29لیکن او چون خواست خود را عادل نماید، به عیسی گفت، و همسایهٔ من کیست؟30عیسی در جواب وی گفت، مردی که از اورشلیم به سوی اریحا می‌رفت، به دستهای دزدان افتاد و او را برهنه کرده، مجروح ساختند و او را نیم مرده واگذارده، برفتند.31اتّفاقاً کاهنی از آن راه می‌آمد، چون او را بدید از کناره دیگر رفت.32همچنین شخصی لاوی نیز از آنجا عبور کرده، نزدیک آمد و بر او نگریسته از کناره دیگر برفت.33لیکن شخصی سامری که مسافر بود، نزد وی آمده، چون او را بدید، دلش بر وی بسوخت.34پس پیش آمده، بر زخمهای او روغن و شراب ریخته، آنها را بست واو را بر مرکب خود سوار کرده، به کاروانسرایی رسانید و خدمت او کرد.35بامدادان چون روانه می‌شد، دو دینار درآورده، به سرایدار داد و بدو گفت این شخص را متوجّه باش و آنچه بیش از این خرج کنی، در حین مراجعت به تو دهم.36پس به نظر تو کدام یک از این سه نفر همسایه بود با آن شخص که به دست دزدان افتاد؟37گفت، آنکه بر او رحمت کرد. عیسی وی را گفت، برو و تو نیز همچنان کن.38و هنگامی که می‌رفتند، او وارد بلدی شد و زنی که مرتاه نام داشت، او را به خانهٔ خود پذیرفت.39و او را خواهری مریم نام بود که نزد پایهای عیسی نشسته، کلام او را می‌شنید.40امّا مرتاه بجهت زیادتی خدمت مضطرب می‌بود. پس نزدیک آمده، گفت، ای خداوند، آیا تو را باکی نیست که خواهرم مرا واگذارد که تنها خدمت کنم؟ او را بفرما تا مرا یاری کند.41عیسی در جواب وی گفت، ای مرتاه، ای مرتاه، تو در چیزهای بسیار اندیشه و اضطراب داری.42لیکن یک چیز لازم است و مریم آن نصیب خوب را اختیار کرده است که از او گرفته نخواهد شد.

Chapter 11

1وهنگامی که او در موضعی دعا می‌کرد،چون فارغ شد، یکی از شاگردانش به وی گفت، خداوندا، دعا کردن را به ما تعلیم نما، چنانکه یحیی شاگردان خود را بیاموخت.2بدیشان گفت، هرگاه دعا کنید، گویید، ای پدر ما که در آسمانی، نام تو مقدّس باد. ملکوت تو بیاید. ارادهٔ تو چنانکه در آسمان است، در زمین نیز کرده شود.3نان کفاف ما را روز به روز به ما بده.4و گناهان ما را ببخش زیرا که ما نیز هرقرضدار خود را می‌بخشیم. و ما را در آزمایش میاور، بلکه ما را از شریر رهایی ده.5و بدیشان گفت، کیست از شما که دوستی داشته باشد و نصف شب نزد وی آمده، بگوید، ای دوست سه قُرص نان به من قَرْض ده،6چونکه یکی از دوستان من از سفر بر من وارد شده و چیزی ندارم که پیش او گذارم.7پس او از اندرون در جواب گوید، مرا زحمت مده، زیرا که الآن در بسته است و بچه‌های من در رختخواب با من خفتهاند، نمی‌توانم برخاست تا به تو دهم.8به شما می‌گویم هر چند به علّت دوستی برنخیزد تا بدو دهد، لیکن بجهت لجاجت خواهد برخاست و هر آنچه حاجت دارد، بدو خواهد داد.9و من به شما می‌گویم سؤال کنید که به شما داده خواهد شد. بطلبید که خواهید یافت. بکوبید که برای شما بازکرده خواهد شد.10زیرا هر که سؤال کند، یابد و هر که بطلبد، خواهد یافت و هرکه کوبد، برای او باز کرده خواهد شد.11و کیست از شما که پدر باشد و پسرش از او نان خواهد، سنگی بدو دهد؟ یا اگر ماهی خواهد، به عوض ماهی ماری بدو بخشد؟12یا اگر تخممرغی بخواهد، عقربی بدو عطا کند؟13پس اگر شما با آنکه شریر هستید، می‌دانید چیزهای نیکو را به اولاد خود باید داد، چند مرتبه زیادتر پدر آسمانی شما روح‌القدس را خواهد داد به هر که از او سؤال کند.14و دیوی را که گنگ بود بیرون می‌کرد و چون دیو بیرون شد، گنگ گویا گردید و مردمتعجّب نمودند.15لیکن بعضی از ایشان گفتند که دیوها را به یاری بعلزبول رئیس دیوها بیرون می‌کند.16و دیگران از روی امتحان آیتی آسمانی از او طلب نمودند.17پس او خیالات ایشان را درک کرده، بدیشان گفت، هر مملکتی که برخلاف خود منقسم شود، تباه گردد و خانه‌ای که بر خانه منقسم شود، منهدم گردد.18پس شیطان نیز اگر به ضدّ خود منقسم شود، سلطنت او چگونه پایدار بماند. زیرا می‌گویید که من به اعانت بعلزبول دیوها را بیرون می‌کنم.19پس اگر من دیوها را به وساطت بعلزبول بیرون می‌کنم، پسران شما به وساطت کِه آنها را بیرون می‌کنند؟ از اینجهت ایشان داوران بر شما خواهند بود.20لیکن هرگاه به انگشت خدا دیوها را بیرون می‌کنم، هرآینه ملکوت خدا ناگهان بر شما آمده است.21وقتی که مرد زورآور سلاح پوشیده، خانهٔ خود را نگاه دارد، اموال او محفوظ می‌باشد.22امّا چون شخصی زورآورتر از او آید، بر او غلبه یافته، همهٔ اسلحهٔ او را که بدان اعتماد می‌داشت، از او می‌گیرد و اموال او را تقسیم می‌کند.23کسی که با من نیست، برخلاف من است و آنکه با من جمع نمی‌کند، پراکنده می‌سازد.24چون روح پلید از انسان بیرون آید، به مکانهای بی‌آب بطلب آرامی گردش می‌کند و چون نیافت، می‌گوید به خانهٔ خود که از آن بیرون آمدم برمی‌گردم.25پس چون آید، آن را جاروب کرده شده و آراسته می‌بیند.26آنگاه می‌رود و هفت روح دیگر، شریرتر از خود برداشته داخلشده در آنجا ساکن می‌گردد و اواخر آن شخص از اوائلش بدتر می‌شود.27چون او این سخنان را می‌گفت، زنی از آن میان به آواز بلند وی را گفت، خوشابحال آن رَحِمی که تو را حمل کرد و پستانهایی که مکیدی.28لیکن او گفت، بلکه خوشابحال آنانی که کلام خدا را می‌شنوند و آن را حفظ می‌کنند.29و هنگامی که مردم بر او ازدحام می‌نمودند، سخن گفتن آغاز کرد که اینان فرقهای شریرند که آیتی طلب می‌کنند و آیتی بدیشان عطا نخواهد شد، جز آیت یونس نبی.30زیرا چنانکه یونس برای اهل نینوا آیت شد، همچنین پسر انسان نیز برای این فرقه خواهد بود.31ملِکه جنوب در روز داوری با مردم این فرقه برخاسته، بر ایشان حکم خواهد کرد زیرا که از اقصای زمین آمد تا حکمت سلیمان را بشنود و اینک، در اینجا کسی بزرگتر از سلیمان است.32مردم نینوا در روز داوری با این طبقه برخاسته، بر ایشان حکم خواهند کرد زیرا که به موعظه یونس توبه کردند و اینک، در اینجا کسی بزرگتر از یونس است.33و هیچ‌کس چراغی نمیافروزد تا آن را در پنهانی یا زیر پیمانهای بگذارد، بلکه بر چراغدان، تا هر که داخل شود روشنی را بیند.34چراغ بدن چشم است، پس مادامی که چشم تو بسیط است،تمامی جسدت نیز روشن است و لیکن اگر فاسد باشد، جسد تو نیز تاریک بُوَد.35پس باحذر باش مبادا نوری که در تو است، ظلمت باشد.36بنابراین، هرگاه تمامی جسم تو روشن باشد و ذرّهای ظلمت نداشته باشد، همهاش روشن خواهد بود، مثل وقتی که چراغ به تابش خود، تو را روشنایی می‌دهد.37و هنگامی که سخن می‌گفت، یکی از فریسیان از او وعده خواست که در خانهٔ او چاشت بخورد. پس داخل شده بنشست.38امّا فریسی چون دید که پیش از چاشت دست نشُست، تعجّب نمود.39خداوند وی را گفت، همانا شما ای فریسیان، بیرونِ پیاله و بشقاب را طاهر می‌سازید ولی درون شما پُر از حرص و خباثت است.40ای احمقان آیا او که بیرون را آفرید، اندرون را نیز نیافرید؟41بلکه از آنچه دارید، صدقه دهید که اینک، همه‌چیز برای شما طاهر خواهد گشت.42وای بر شما ای فریسیان که ده یک از نعناع و سُداب و هر قسم سبزی را می‌دهید و از دادرسی و محبّت خدا تجاوز می‌نمایید؛ اینها را می‌باید بجا آورید و آنها را نیز ترک نکنید.43وای بر شما ای فریسیان که صدر کنایس و سلام در بازارها را دوست می‌دارید.44وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار زیرا که مانند قبرهای پنهان شده هستید که مردم بر آنها راه می‌روند و نمی‌دانند.45آنگاه یکی از فقها جواب داده، گفت، ایمعلّم، بدین سخنان ما را نیز سرزنش می‌کنی؟46گفت وای بر شما نیز ای فقها زیرا که بارهای گران را بر مردم می‌نهید و خود بر آن بارها، یک انگشت خود را نمی‌گذارید.47وای بر شما زیرا که مقابر انبیا را بنا می‌کنید و پدران شما ایشان را کشتند.48پس به کارهای پدران خود شهادت می‌دهید و از آنها راضی هستید، زیرا آنها ایشان را کشتند و شما قبرهای ایشان را می‌سازید.49از این رو حکمت خدا نیز فرموده است که به سوی ایشان انبیا و رسولان می‌فرستم و بعضی از ایشان را خواهند کشت و بر بعضی جفا خواهند کرد،50تا انتقام خون جمیع انبیا که از بنای عالم ریخته شد از این طبقه گرفته شود.51از خون هابیل تا خون زکریّا که در میان مذبح و هیکل کشته شد. بلی به شما می‌گویم که از این فرقه بازخواست خواهد شد.52وای بر شما ای فقها، زیرا کلید معرفت را برداشته‌اید که خود داخل نمی‌شوید و داخل شوندگان را هم مانع می‌شوید.53و چون او این سخنان را بدیشان می‌گفت، کاتبان و فریسیان با او به شدّت درآویختند و در مطالب بسیار سؤالها از او می‌کردند.54و در کمین او می‌بودند تا نکتهای از زبان او گرفته، مدّعی او بشوند.

Chapter 12

1و در آن میان، وقتی که هزاران از خلق جمع شدند، به نوعی که یکدیگر را پایمال می‌کردند، به شاگردان خود به سخن گفتن شروع کرد. اوّل آنکه از خمیرمایه فریسیان کهریاکاری است احتیاط کنید.2زیرا چیزی نهفته نیست که آشکار نشود و نه مستوری که معلوم نگردد.3بنابراین آنچه در تاریکی گفته‌اید، در روشنایی شنیده خواهد شد و آنچه در خلوتخانه در گوش گفته‌اید، بر پشتبامها ندا شود.4لیکن ای دوستان من، به شما می‌گویم از قاتلان جسم که قدرت ندارند بیشتر از این بکنند، ترسان مباشید.5بلکه به شما نشان می‌دهم که از کِه باید ترسید، از او بترسید که بعد از کشتن، قدرت دارد که به جهنّم بیفکند. بلی به شما می‌گویم از او بترسید.6آیا پنج گنجشک به دو فلس فروخته نمی‌شود؟ و حال آنکه یکی از آنها نزد خدا فراموش نمی‌شود.7بلکه مویهای سر شما همه شمرده شده است. پس بیم مکنید، زیرا که از چندان گنجشک بهتر هستید.8لیکن به شما می‌گویم هر که نزد مردم به من اقرار کند، پسر انسان نیز پیش فرشتگان خدا او را اقرار خواهد کرد.9امّا هر که مرا پیش مردم انکار کند، نزد فرشتگان خدا انکار کرده خواهد شد.10و هر که سخنی برخلاف پسر انسان گوید، آمرزیده شود. امّا هر که به روح‌القدس کفر گوید آمرزیده نخواهد شد.11و چون شما را در کنایس و به نزد حکّام و دیوانیان برند، اندیشه مکنید که چگونه و به چه نوع حجّت آورید یا چه بگویید.12زیرا که در همان ساعت روح‌القدس شما را خواهد آموخت که چه باید گفت.13و شخصی از آن جماعت به وی گفت، ای استاد، برادر مرا بفرما تا ارث پدر را با من تقسیمکند.14به وی گفت، ای مرد، کِه مرا بر شما داور یا مُقَسِّم قرار داده است؟15پس بدیشان گفت، زنهار از طمع بپرهیزید زیرا اگرچه اموال کسی زیاد شود، حیات او از اموالش نیست.16و مَثَلی برای ایشان آورده، گفت، شخصی دولتمند را از املاکش محصول وافر پیدا شد.17پس با خود اندیشیده، گفت، چه کنم؟ زیرا جایی که محصول خود را انبار کنم، ندارم.18پس گفت، چنین می‌کنم؛ انبارهای خود را خراب کرده، بزرگتر بنا می‌کنم و در آن تمامی حاصل و اموال خود را جمع خواهم کرد.19و نفس خود را خواهم گفت که، ای جان اموالِ فراوانِ اندوخته شده بجهت چندین سال داری. الحال بیارام و به اکل و شرب و شادی بپرداز.20خدا وی را گفت، ای احمق در همین شب جان تو را از تو خواهند گرفت؛ آنگاه آنچه اندوخته‌ای، از آنِ کِه خواهد بود؟21همچنین است هر کسی که برای خود ذخیره کند و برای خدا دولتمند نباشد.22پس به شاگردان خود گفت، از این جهت به شما می‌گویم که اندیشه مکنید بجهت جان خود که چه بخورید و نه برای بدن که چه بپوشید.23جان از خوراک و بدن از پوشاک بهتر است.24کلاغان را ملاحظه کنید که نه زراعت می‌کنند و نه حصاد و نه گنجی و نه انباری دارند و خدا آنها را می‌پروراند. آیا شما به چند مرتبه از مرغان بهتر نیستید؟25و کیست از شما که به فکر بتواند ذراعی بر قامت خود افزاید.26پس هرگاه توانایی کوچکترین کاری را ندارید، چرا برای مابقیمی‌اندیشید.27سوسنهای چمن را بنگرید چگونه نمّو می‌کنند و حال آنکه نه زحمت می‌کشند و نه می‌ریسند، امّا به شما می‌گویم که سلیمان با همهٔ جلالش مثل یکی از اینها پوشیده نبود.28پس هرگاه خدا علفی را که امروز در صحرا است و فردا در تنور افکنده می‌شود چنین می‌پوشاند، چقدر بیشتر شما را ای سست ایمانان.29پس شما طالب مباشید که چه بخورید یا چه بیاشامید و مضطرب مشوید.30زیرا که امّت‌های جهان، همهٔ این چیزها را می‌طلبند، لیکن پدر شما می‌داند که به این چیزها احتیاج دارید.31بلکه ملکوت خدا را طلب کنید که جمیع این چیزها برای شما افزوده خواهد شد.32ترسان مباشید ای گله کوچک، زیرا که مَرْضیِّ پدر شما است که ملکوت را به شما عطا فرماید.33آنچه دارید بفروشید و صدقه دهید و کیسه‌ها بسازید که کهنه نشود و گنجی را که تلف نشود، در آسمان جایی که دزد نزدیک نیاید و بید تباه نسازد.34زیرا جایی که خزانه شما است، دل شما نیز در آنجا می‌باشد.35کمرهای خود را بسته، چراغهای خود را افروخته بدارید.36و شما مانند کسانی باشید که انتظار آقای خود را می‌کشند که چه وقت از عروسی مراجعت کند تا هروقت آید و در را بکوبد، بی‌درنگ برای او بازکنند.37خوشابحال آن غلامان که آقای ایشان چون آید، ایشان را بیدار یابد. هر آینه به شما می‌گویم که کمر خود را بسته،ایشان را خواهد نشانید و پیش آمده، ایشان را خدمت خواهد کرد.38و اگر در پاس دوّم یا سوّم از شب بیاید و ایشان را چنین یابد، خوشا بحال آن غلامان.39امّا این را بدانید که اگر صاحبخانه می‌دانست که دزد در چه ساعت می‌آید، بیدار می‌ماند و نمی‌گذاشت که به خانهاش نقب زنند.40پس شما نیز مستعّد باشید، زیرا در ساعتی که گمان نمی‌برید پسر انسان می‌آید.41پطرس به وی گفت، ای خداوند، آیا این مثل را برای ما زدی یا بجهت همه.42خداوند گفت، پس کیست آن ناظر امین و دانا که مولای او وی را بر سایر خدّام خود گماشته باشد تا آذوقه را در وقتش به ایشان تقسیم کند.43خوشابحال آن غلام که آقایش چون آید، او را در چنین کار مشغول یابد.44هرآینه به شما می‌گویم که او را بر همهٔ مایملک خود خواهد گماشت.45لیکن اگر آن غلام در خاطر خود گوید، آمدن آقایم به طول میانجامد و به زدن غلامان و کنیزان و به خوردن و نوشیدن و می‌گساریدن شروع کند،46هرآینه مولای آن غلام آید، در روزی که منتظر او نباشد و در ساعتی که او نداند و او را دو پاره کرده، نصیبش را با خیانتکاران قرار دهد.47امّا آن غلامی که ارادهٔ مولای خویش را دانست و خود را مُهیّا نساخت تا به ارادهٔ او عمل نماید، تازیانه بسیار خواهد خورد.48امّا آنکه نادانسته کارهای شایسته ضرب کند، تازیانه کم خواهد خورد. و به هر کسی که عطا زیاده شود، از وی مطالبه زیادتر گردد و نزد هر که امانت بیشتر نهند، از او بازخواست زیادتر خواهند کرد.49من آمدم تا آتشی در زمین افروزم، پس چه می‌خواهم اگر الآن در گرفته است.50امّا مرا تعمیدی است که بیابم و چه بسیار در تنگی هستم، تا وقتی که آن بسر آید.51آیا گمان می‌برید که من آمده‌ام تا سلامتی بر زمین بخشم؟ نی بلکه به شما می‌گویم تفریق را.52زیرا بعد از این پنج نفر که در یک خانه باشند، دو از سه و سه از دو جدا خواهند شد؛53پدر از پسر و پسر از پدر و مادر از دختر و دختر از مادر و خارسو از عروس و عروس از خارسو مفارقت خواهند نمود.54آنگاه باز به آن جماعت گفت، هنگامی که ابری بینید که از مغرب پدید آید، بیتأمّل می‌گویید باران می‌آید و چنین می‌شود.55و چون دیدید که باد جنوبی میوزد، می‌گویید گرما خواهد شد و می‌شود.56ای ریاکاران، می‌توانید صورت زمین و آسمان را تمیز دهید، پس چگونه این زمان را نمی‌شناسید؟57و چرا از خود به انصاف حکم نمی‌کنید؟58و هنگامی که با مدّعی خود نزد حاکم می‌روی، در راه سعی کن که از او برهی، مبادا تو را نزد قاضی بکشد و قاضی تو را به سرهنگ سپارد و سرهنگ تو را به زندان افکند.59تو را می‌گویم تا فلس آخر را ادا نکنی، از آنجا هرگز بیرون نخواهی آمد.

Chapter 13

1در آن وقت بعضی آمده، او را از جلیلیانی خبر دادند که پیلاطُس خون ایشان را با قربانی‌های ایشان آمیخته بود.2عیسی در جواب ایشان گفت، آیا گمان می‌برید که این جلیلیان گناهکارتر بودند از سایر سَکَنه جلیل از این رو که چنین زحمات دیدند؟3نی، بلکه به شما می‌گویم اگر توبه نکنید، همگی شما همچنین هلاک خواهید شد.4یا آن هجده نفری که برج در سَلْوام بر ایشان افتاده، ایشان را هلاک کرد، گمان می‌برید که از جمیع مردمان ساکن اورشلیم خطاکارتر بودند؟5حاشا، بلکه شما را می‌گویم که اگر توبه نکنید، همگی شما همچنین هلاک خواهید شد.6پس این مَثَل را آورد که شخصی درخت انجیری در تاکستان خود غرس نمود و چون آمد تا میوه از آن بجوید، چیزی نیافت.7پس به باغبان گفت، اینک، سه سال است می‌آیم که از این درخت انجیر میوه بطلبم و نمی‌یابم، آن را ببُر. چرا زمین را نیز باطل سازد؟8در جواب وی گفت، ای آقا امسال هم آن را مهلت ده تا گِردَش را کنده کود بریزم،9پس اگر ثمر آوَرَد والاّ بعد از آن، آن را ببُر.10و روز سَبَّت در یکی از کنایس تعلیم می‌داد.11و اینک، زنی که مدّت هجده سال روح ضعف می‌داشت و منحنی شده، ابداً نمی‌توانست راست بایستد، در آنجا بود.12چون عیسی او رادید وی را خوانده، گفت، ای زن از ضعف خود خلاص شو!13و دستهای خود را بر وی گذارد که در ساعت راست شده، خدا را تمجید نمود.14آنگاه رئیس کنیسه غضب نمود، از آنرو که عیسی او را در سَبَّت شفا داد. پس به مردم توجّه نموده، گفت، شش روز است که باید کار بکنید. در آنها آمده شفا یابید، نه در روز سَبَّت.15خداوند در جواب او گفت، ای ریاکار، آیا هر یکی از شما در روز سَبَّت گاو یا الاغ خود را از آخور باز کرده، بیرون نمی‌برد تا سیرآبش کند؟16و این زنی که دختر ابراهیم است و شیطان او را مدّت هجده سال تا به حال بسته بود، نمی‌بایست او را در روز سَبَّت از این بند رها نمود؟17و چون این را بگفت همهٔ مخالفان او خجل گردیدند و جمیع آن گروه شاد شدند، به‌سبب همهٔ کارهای بزرگ که از وی صادر می‌گشت.18پس گفت، ملکوت خدا چه چیز را می‌ماند و آن را به کدام شی تشبیه نمایم؟19دانه خردلی را ماند که شخصی گرفته در باغ خود کاشت، پس رویید و درخت بزرگ گردید، به‌حدّی که مرغان هوا آمده، در شاخه‌هایش آشیانه گرفتند.20باز گفت، برای ملکوت خدا چه مَثَل آورم؟21خمیرمایه‌ای را می‌ماند که زنی گرفته، در سه پیمانه آرد پنهان ساخت تا همه مخمّر شد.22و در شهرها و دهات گشته، تعلیم می‌داد و به سوی اورشلیم سفر می‌کرد،23که شخصی به وی گفت، ای خداوند آیا کم هستند که نجات یابند؟ او به ایشان گفت،24جدّ و جهد کنید تا از درِ تنگ داخل شوید. زیرا که به شما می‌گویم بسیاری طلب دخول خواهند کرد و نخواهند توانست.25بعد از آنکه صاحب خانه برخیزد و در را ببندد و شما بیرون ایستاده، در را کوبیدن آغاز کنید و گویید، خداوندا خداوندا برای ما باز کن. آنگاه وی در جواب خواهد گفت شما را نمی‌شناسم که از کجا هستید.26در آن وقت خواهید گفت که، در حضور تو خوردیم و آشامیدیم و در کوچه‌های ما تعلیم دادی.27باز خواهد گفت، به شما می‌گویم که شما را نمی‌شناسم از کجا هستید. ای همهٔ بدکاران از من دور شوید.28در آنجا گریه و فشار دندان خواهد بود، چون ابراهیم واسحاق و یعقوب و جمیع انبیا را در ملکوت خدا بینید و خود را بیرون افکنده یابید29و از مشرق و مغرب و شمال و جنوب آمده، در ملکوت خدا خواهند نشست.30و اینک، آخرین هستند که اوّلین خواهند بود و اوّلین که آخرین خواهند بود.31در همان روز چند نفر از فریسیان آمده، به وی گفتند، دور شو و از اینجا برو زیرا که هیرودیس می‌خواهد تو را به قتل رساند.32ایشان را گفت، بروید و به آن روباه گویید، اینک، امروز و فردا دیوها را بیرون می‌کنم و مریضان را صحّت می‌بخشم و در روز سوّم کامل خواهم شد.33لیکن می‌باید امروز و فردا و پس فردا راه روم، زیرا که محال است نبی بیرون از اورشلیم کشته شود.34ای اورشلیم، ای اورشلیم که قاتل انبیا و سنگسار کننده مرسلین خود هستی، چند کَرَّت خواستم اطفال تو را جمع کنم، چنانکه مرغ جوجه‌های خویش را زیر بالهای خود می‌گیرد و نخواستید.35اینک، خانهٔ شما برای شما خراب گذاشته می‌شود و به شما می‌گویم که مرا دیگر نخواهید دید تا وقتی آید که گویید مبارک است او که به نام خداوند می‌آید.

Chapter 14

1و واقع شد که در روز سَبَّت، به خانهٔ یکی از رؤسای فریسیان برای غذا خوردن درآمد و ایشان مراقب او می‌بودند.2و اینک، شخصی مُستَسقی پیش او بود.3آنگاه عیسی ملتفت شده، فقها و فریسیان را خطاب کرده، گفت، آیا در روز سَبَّت شفا دادن جایز است؟4ایشان ساکت ماندند. پس آن مرد را گرفته، شفا داد و رها کرد.5و به ایشان روی آورده، گفت، کیست از شما که الاغ یا گاوش روز سَبَّت در چاهی افتد و فوراً آن را بیرون نیاورد؟6پس در این امور از جواب وی عاجز ماندند.7و برای مهمانان مثلی زد، چون ملاحظه فرمود که چگونه صدر مجلس را اختیار می‌کردند. پس به ایشان گفت،8چون کسی تو را به عروسی دعوت کند، در صدر مجلس منشین، مبادا کسی بزرگتر از تو را هم وعده خواسته باشد.9پس آن کسی که تو و او را وعده خواسته بود، بیاید و تو را گوید این کس را جای بده و تو با خجالت روی به صفّ نعال خواهی نهاد.10بلکه چون مهمان کسی باشی، رفته در پایین بنشین تا وقتی که میزبانت آید به تو گوید، ای دوست برتر نشین! آنگاه تو را در حضور مجلسیان عزّت خواهد بود.11زیرا هر که خود را بزرگ سازد ذلیل گردد و هر که خویشتن را فرود آرد، سرافراز گردد.12پس به آن کسی که از او وعده خواسته بود نیز گفت، وقتی که چاشت یا شام دهی، دوستان یا برادران یا خویشان یا همسایگانِ دولتمند خود را دعوت مکن، مبادا ایشان نیز تو را بخوانند و تو را عوض داده شود.13بلکه چون ضیافت کنی، فقیران و لنگان و شلاّن و کوران را دعوت کن14که خجسته خواهی بود زیرا ندارند که تو را عوض دهند و در قیامت عادلان، به تو جزا عطا خواهد شد.15آنگاه یکی از مجلسیان چون این سخن را شنید گفت، خوشابحال کسی که در ملکوت خدا غذا خورَد.16به وی گفت، شخصی ضیافتیعظیم نمود و بسیاری را دعوت نمود.17پس چون وقت شام رسید، غلام خود را فرستاد تا دعوت شدگان را گوید، بیایید زیرا که الحال همه‌چیز حاضر است.18لیکن همه به یک رای عذرخواهی آغاز کردند. اوّلی گفت، مزرعهای خریدم و ناچار باید بروم آن را ببینم، از تو خواهش دارم مرا معذور داری.19و دیگری گفت، پنج جفت گاو خریده‌ام، می‌روم تا آنها را بیازمایم، به تو التماس دارم مرا عفو نمایی.20سومی گفت، زنی گرفته‌ام و از این سبب نمی‌توانم بیایم.21پس آن غلام آمده مولای خود را از این امور مطلّع ساخت. آنگاه صاحب خانه غضب نموده، به غلام خود فرمود، به بازارها و کوچه‌های شهر بشتاب و فقیران و لنگان و شلاّن و کوران را در اینجا بیاور.22پس غلام گفت، ای آقا آنچه فرمودی شد و هنوز جای باقی است.23پس آقا به غلام گفت، به راه‌ها و مرزها بیرون رفته، مردم را به الحاح بیاور تا خانهٔ من پُر شود.24زیرا به شما می‌گویم هیچیک از آنانی که دعوت شده بودند، شام مرا نخواهد چشید.25و هنگامی که جمعی کثیر همراه او می‌رفتند، روی گردانیده بدیشان گفت،26اگر کسی نزد من آید و پدر و مادر و زن و اولاد و برادران و خواهران، حتّی جان خود را نیز دشمن ندارد، شاگرد من نمی‌تواند بود.27و هر که صلیب خود را برندارد و از عقب من نیاید، نمی‌تواند شاگرد من گردد.28زیرا کیست از شما که قصد بنای برجیداشته باشد و اوّل ننشیند تا برآوُردِ خرج آن را بکند که آیا قوّت تمام کردنِ آن دارد یا نه؟29که مبادا چون بنیادش نهاد و قادر بر تمام کردنش نشد، هر که بیند تمسخرکنان گوید،30این شخص عمارتی شروع کرده، نتوانست به انجامش رساند.31یا کدام پادشاه است که برای مقاتله با پادشاه دیگر برود، جز اینکه اوّل نشسته تأمّل نماید که آیا با ده هزار سپاه، قدرتِ مقاومت کسی را دارد که با بیست هزار لشکر بر وی می‌آید؟32والاّ چون او هنوز دور است، ایلچیای فرستاده، شروط صلح را از او درخواست کند.33پس همچنین هر یکی از شما که تمام مایملک خود را ترک نکند، نمی‌تواند شاگرد من شود.34نمک نیکو است ولی هرگاه نمک فاسد شد، به چه چیز اصلاح پذیرد؟35نه برای زمین مصرفی دارد و نه برای مزبله، بلکه بیرونش می‌ریزند. آنکه گوش شنوا دارد بشنود.

Chapter 15

1و چون همهٔ باجگیران و گناهکاران بهنزدش می‌آمدند تا کلام او را بشنوند،2فریسیان و کاتبان همهمه‌کنان می‌گفتند، این شخص، گناهکاران را می‌پذیرد و با ایشان می‌خورَد.3پس برای ایشان این مثل را زده، گفت،4کیست از شما که صد گوسفند داشته باشد و یکی از آنها گم شود که آن نود و نه را در صحرا نگذارد و از عقب آن گمشده نرود تا آن را بیابد؟5پس چون آن را یافت، به شادی بر دوش خود می‌گذارد،6و به خانه آمده، دوستان و همسایگان را می‌طلبد و بدیشان می‌گوید با منشادی کنید زیرا گوسفند گمشده خود را یافته‌ام.7به شما می‌گویم که بر این منوال خوشی در آسمان رخ می‌نماید به‌سبب توبه یک گناهکار بیشتر از برای نود و نه عادل که احتیاج به توبه ندارند.8یا کدام زن است که ده درهم داشته باشد هرگاه یک درهم گم شود، چراغی افروخته، خانه را جاروب نکند و به دقّت تفحّص ننماید تا آن را بیابد؟9و چون یافت، دوستان و همسایگان خود را جمع کرده، می‌گوید، با من شادی کنید زیرا درهم گمشده را پیدا کرده‌ام.10همچنین به شما می‌گویم شادی برای فرشتگان خدا روی می‌دهد به‌سبب یک خطاکار که توبه کند.11باز گفت، شخصی را دو پسر بود.12روزی پسر کوچک به پدر خود گفت، ای پدر، رَصَدِ اموالی که باید به من رسد، به من بده. پس او مایملک خود را بر این دو تقسیم کرد.13و چندی نگذشت که آن پسر کهتر، آنچه داشت جمع کرده، به ملکی بعید کوچ کرد و به عیّاشی ناهنجار، سرمایه خود را تلف نمود.14و چون تمام را صرف نموده بود، قحطی سخت در آن دیار حادث گشت و او به محتاج شدن شروع کرد.15پس رفته، خود را به یکی از اهل آن ملک پیوست. وی او را به املاک خود فرستاد تا گرازبانی کند.16و آرزو می‌داشت که شکم خود را از خَرنوبی که خوکان می‌خوردند سیر کند و هیچ‌کس او را چیزی نمی‌داد.17آخر به خود آمده، گفت، چقدر ازمزدوران پدرم نان فراوان دارند و من از گرسنگی هلاک می‌شوم!18برخاسته، نزد پدر خود می‌روم و بدو خواهم گفت، ای پدر به آسمان و به حضور تو گناه کرده‌ام،19و دیگر شایستهٔ آن نیستم که پسر تو خوانده شوم؛ مرا چون یکی از مزدوران خود بگیر.20در ساعت برخاسته، به سوی پدر خود متوّجه شد. امّا هنوز دور بود که پدرش او را دیده، ترحّم نمود و دوان دوان آمده، او را در آغوش خود کشیده، بوسید.21پسر وی را گفت، ای پدر به آسمان و به حضور تو گناه کرده‌ام و بعد از این لایق آن نیستم که پسر تو خوانده شوم.22لیکن پدر به غلامان خود گفت، جامه بهترین را از خانه آورده، بدو بپوشانید و انگشتری بر دستش کنید و نعلین بر پایهایش،23و گوساله پرواری را آورده ذبح کنید تا بخوریم و شادی نماییم.24زیرا که این پسر من مرده بود، زنده گردید و گم شده بود، یافت شد. پس به شادی کردن شروع نمودند.25امّا پسر بزرگ او در مزرعه بود. چون آمده، نزدیک به خانه رسید، صدای ساز و رقص را شنید.26پس یکی از نوکران خود را طلبیده، پرسید، این چیست؟27به وی عرض کرد، برادرت آمده و پدرت گوساله پرواری را ذبح کرده است زیرا که او را صحیح باز یافت.28ولی او خشم نموده، نخواست به خانه درآید، تا پدرش بیرون آمده به او التماس نمود.29امّا او در جواب پدر خود گفت، اینک، سالها است که من خدمتِ تو کرده‌ام و هرگز از حکم تو تجاوز نورزیده و هرگز بزغالهای به من ندادی تا با دوستان خود شادی کنم.30لیکن چون این پسرت آمد که دولت تو را با فاحشه‌ها تلف کرده است، برای او گوساله پرواری را ذبح کردی.31او وی را گفت، ای فرزند، تو همیشه با من هستی و آنچه از آنِ من است، مال تو است.32ولی می‌بایست شادمانی کرد و مسرور شد زیرا که این برادر تو مرده بود، زنده گشت و گم شده بود، یافت گردید.

Chapter 16

1و به شاگردان خود نیز گفت، شخصی دولتمند را ناظری بود که از او نزد وی شکایت بردند که اموال او را تلف می‌کرد.2پس او را طلب نموده، وی را گفت، این چیست که دربارهٔ تو شنیده‌ام؟ حساب نظارت خود را باز بده زیرا ممکن نیست که بعد از این نظارت کنی.3ناظر با خود گفت چه کنم زیرا مولایم نظارت را از من می‌گیرد؟ طاقت زمین کندن ندارم و از گدایی نیز عار دارم.4دانستم چه کنم تا وقتی که از نظارت معزول شوم، مرا به خانهٔ خود بپذیرند.5پس هر یکی از بدهکاران آقای خود را طلبیده، به یکی گفت آقایم از تو چند طلب دارد؟6گفت صد رطل روغن. بدو گفت سیاه‌ه خود را بگیر و نشسته پنجاه رطل بزودی بنویس.7باز دیگری را گفت از تو چقدر طلب دارد؟ گفت صد کیل گندم. وی را گفت سیاه‌ه خود را بگیر و هشتاد بنویس.8پس آقایش، ناظر خائن را آفرین گفت، زیرا عاقلانه کار کرد. زیرا ابنای این جهان در طبقه خویش از ابنای نور عاقلتر هستند.9و من شما را می‌گویم دوستان از مال بی‌انصافی برای خود پیدا کنید تا چون فانی گردید شما را به خیمه‌های جاودانی بپذیرند.10آنکه در اندک امین باشد در امر بزرگ نیز امین بُوَد و آنکه در قلیل خائن بُوَد درکثیر هم خائن باشد.11و هرگاه در مال بی‌انصافی امین نبودید، کیست که مال حقیقی را به شما بسپارد؟12و اگر در مال دیگری دیانت نکردید، کیست که مال خاصّ شما را به شما دهد؟13هیچ خادم نمی‌تواند دو آقا را خدمت کند. زیرا یا از یکی نفرت می‌کند و با دیگری محبّت، یا با یکی می‌پیوندد و دیگری را حقیر می‌شمارد. خدا و مامونا را نمی‌توانید خدمت نمایید.14و فریسیانی که زر دوست بودند همهٔ این سخنان را شنیده، او را استهزا نمودند.15به ایشان گفت، شما هستید که خود را پیش مردم عادل می‌نمایید، لیکن خدا عارف دلهای شماست. زیرا که آنچه نزد انسان مرغوب است، نزد خدا مکروه است.16تورات و انبیا تا به یحیی بود و از آن وقت بشارت به ملکوت خدا داده می‌شود و هر کس به جّد و جهد داخل آن می‌گردد.17لیکن آسانتر است که آسمان و زمین زایل شود، از آنکه یک نقطه از تورات ساقط گردد.18هر که زن خود را طلاق دهد و دیگری را نکاح کند زانی بُوَد و هر که زن مطلّقهٔ مردی را به نکاح خویش درآورد، زنا کرده باشد.19شخصی دولتمند بود که ارغوان و کتان می‌پوشید و هر روزه در عیاشی با جلال بسر می‌برد.20و فقیری مقروح بود ایلَعازَر نام که او را بر درگاه او می‌گذاشتند،21و آرزو می‌داشت که از پاره‌هایی که از خوان آن دولتمند می‌ریخت، خود را سیر کند. بلکه سگان نیز آمده زبان بر زخمهای او میمالیدند.22باری آن فقیر بمرد وفرشتگان، او را به آغوش ابراهیم بردند و آن دولتمند نیز مرد و او را دفن کردند.23پس چشمان خود را در عالم اموات گشوده، خود را در عذاب یافت، و ابراهیم را از دور و ایلعازَر را در آغوشش دید.24آنگاه به آواز بلند گفت، ای پدر من ابراهیم، بر من ترحّم فرما و ایلعازَر را بفرست تا سر انگشت خود را به آب تر ساخته زبان مرا خنک سازد، زیرا در این نار معذّبم.25ابراهیم گفت، ای فرزند به‌خاطر آور که تو در ایّام زندگانی چیزهای نیکوی خود را یافتی و همچنین ایلعازر چیزهای بد را، لیکن او الحال در تسلّی است و تو در عذاب.26و علاوه بر این، در میان ما و شما ورطه عظیمی است، چنانچه آنانی که می‌خواهند از اینجا به نزد شما عبور کنند، نمی‌توانند و نه نشینندگان آنجا نزد ما توانند گذشت.27گفت، ای پدر به تو التماس دارم که او را به خانهٔ پدرم بفرستی.28زیرا که مرا پنج برادر است تا ایشان را آگاه سازد، مبادا ایشان نیز به این مکان عذاب بیایند.29ابراهیم وی را گفت، موسی و انبیا را دارند؛ سخن ایشان را بشنوند.30گفت، نه ای پدر ما ابراهیم، لیکن اگر کسی از مُردگان نزد ایشان رود، توبه خواهند کرد.31وی را گفت، هرگاه موسی و انبیا را نشنوند، اگر کسی از مردگان نیز برخیزد، هدایت نخواهند پذیرفت.

Chapter 17

1و شاگردان خود را گفت، لابدّ است از وقوع لغزشها، لیکن وای بر آن کسی که باعث آنها شود.2او را بهتر می‌بود که سنگ آسیایی بر گردنش آویخته شود و در دریا افکندهشود از اینکه یکی از این کودکان را لغزش دهد.3احتراز کنید و اگر برادرت به تو خطا ورزد او را تنبیه کن و اگر توبه کند او را ببخش.4و هرگاه در روزی هفت کَرَّت به تو گناه کند و در روزی هفت مرتبه، برگشته به تو گوید توبه می‌کنم، او را ببخش.5آنگاه رسولان به خداوند گفتند، ایمان ما را زیاد کن.6خداوند گفت، اگر ایمان به قدر دانه خردلی می‌داشتید، به این درختِ افراغ می‌گفتید که کنده شده، در دریا نشانده شود، اطاعت شما می‌کرد.7امّا کیست از شماکه غلامش به شخم کردن یا شبانی مشغول شود و وقتی که از صحرا آید، به وی گوید، بزودی بیا و بنشین.8بلکه آیا بدو نمی‌گوید چیزی درست کن تا شام بخورم و کمر خود را بسته مرا خدمت کن تا بخورم و بنوشم و بعد از آن تو بخور و بیاشام؟9آیا از آن غلام منّت می‌کشد از آنکه حکمهای او را بجا آورد؟ گمان ندارم.10همچنین شما نیز چون به هر چیزی که مأمور شده‌اید عمل کردید، گویید که غلامان بیمنفعت هستیم زیرا که آنچه بر ما واجب بود بجا آوردیم.11و هنگامی که سفر به سوی اورشلیم می‌کرد از میانه سامره و جلیل می‌رفت.12و چون به قریهای داخل می‌شد، ناگاه ده شخص ابرص به استقبال او آمدند و از دور ایستاده،13به آواز بلند گفتند، ای عیسی خداوند بر ما ترحّم فرما.14او به ایشان نظر کرده، گفت، بروید و خود را به کاهن بنمایید. ایشان چون می‌رفتند، طاهر گشتند.15و یکی از ایشان چون دید که شفا یافته است، برگشته به صدای بلند خدا را تمجید می‌کرد.16و پیش قدم او به روی در افتاده، وی را شکر کرد. و او از اهل سامره بود.17عیسی ملتفت شده گفت، آیا ده نفر طاهر نشدند؟ پس آن نُه کجا شدند؟18آیا هیچ‌کس یافت نمی‌شود که برگشته خدا را تمجید کند جز این غریب؟19و بدو گفت، برخاسته برو که ایمانت تو را نجات داده است.20و چون فریسیان از او پرسیدند که ملکوت خدا کی می‌آید، او در جواب ایشان گفت، ملکوت خدا با مراقبت نمی‌آید21و نخواهند گفت که، در فلان یا فلان جاست. زیرا اینک، ملکوت خدا در میان شما است.22و به شاگردان خود گفت، ایّامی می‌آید که آرزو خواهید داشت که روزی از روزهای پسر انسان را بینید و نخواهید دید.23و به شما خواهند گفت، اینک، در فلان یا فلان جاست، مروید و تعاقب آن مکنید.24زیرا چون برق که از یک جانب زیر آسمان لامع شده تا جانب دیگر زیر آسمان درخشان می‌شود، پسر انسان در یوم خود همچنین خواهد بود.25لیکن اوّل لازم است که او زحمات بسیار بیند و از این فرقه مطرود شود.26و چنانکه در ایّام نوح واقع شد، همانطور در زمان پسر انسان نیز خواهد بود،27که می‌خوردند و می‌نوشیدند و زن و شوهر می‌گرفتند تا روزی که چون نوح داخل کشتیشد، طوفان آمده همه را هلاک ساخت.28و همچنان که در ایّام لوط شد که به خوردن و آشامیدن و خرید و فروش و زراعت و عمارت مشغول می‌بودند،29تا روزی که چون لوط از سدوم بیرون آمد، آتش و گوگرد از آسمان بارید و همه را هلاک ساخت.30بر همین منوال خواهد بود در روزی که پسر انسان ظاهر شود.31در آن روز هر که بر پشتبام باشد و اسباب او در خانه، نزول نکند تا آنها را بردارد؛ و کسی که در صحرا باشد همچنین برنگردد.32زن لوط را به یاد آورید.33هر که خواهد جان خود را برهاند، آن را هلاک خواهد کرد و هر که آن را هلاک کند آن را زنده نگاه خواهد داشت.34به شما می‌گویم در آن شب دو نفر بر یک تخت خواهند بود، یکی برداشته و دیگری واگذارده خواهد شد.35و دو زن که در یک جا دستآس کنند، یکی برداشته و دیگری واگذارده خواهد شد.36و دو نفر که در مزرعه باشند، یکی برداشته و دیگری واگذارده خواهد شد.37در جواب وی گفتند، کجا ای خداوند. گفت، در هر جایی که لاش باشد، در آنجا کرکسان جمع خواهند شد.

Chapter 18

1و برای ایشان نیز مَثَلی آورد در اینکه می‌باید همیشه دعا کرد و کاهلی نورزید.2پس گفت که، در شهری داوری بود که نه ترس از خدا و نه باکی از انسان می‌داشت.3و در همان شهر بیوه زنی بود که پیش وی آمده می‌گفت، داد مرا از دشمنم بگیر.4و تا مدّتی بهوی اعتنا ننمود؛ ولکن بعد از آن با خود گفت، هر چند از خدا نمی‌ترسم و از مردم باکی ندارم،5لیکن چون این بیوه زن مرا زحمت می‌دهد، به داد او می‌رسم، مبادا پیوسته آمده، مرا به رنج آورد.6خداوند گفت، بشنوید که این داور بی‌انصاف چه می‌گوید؟7و آیا خدا برگزیدگان خود را که شبانه‌روز بدو استغاثه می‌کنند، دادرسی نخواهد کرد، اگرچه برای ایشان دیر غضب باشد؟8به شما می‌گویم که به زودی دادرسی ایشان را خواهد کرد. لیکن چون پسر انسان آید، آیا ایمان را بر زمین خواهد یافت؟9و این مَثَل را آورد برای بعضی که بر خود اعتماد می‌داشتند که عادل بودند و دیگران را حقیر می‌شمردند10که دو نفر یکی فریسی و دیگری باجگیر به هیکل رفتند تا عبادت کنند.11آن فریسی ایستاده، بدینطور با خود دعا کرد که خدایا تو را شکر می‌کنم که مثل سایر مردم حریص و ظالم و زناکار نیستم و نه مثل این باجگیر.12هر هفته دو مرتبه روزه می‌دارم و از آنچه پیدا می‌کنم، ده یک می‌دهم.13امّا آن باجگیر دور ایستاده، نخواست چشمان خود را به سوی آسمان بلند کند بلکه به سینه خود زده گفت، خدایا بر من گناهکار ترحّم فرما.14به شما می‌گویم که این شخص، عادل کرده شده به خانهٔ خود رفت به خلاف آن دیگر، زیرا هر که خود را برافرازد، پست گردد و هرکس خویشتن را فروتن سازد، سرافرازی یابد.15پس اطفال را نیز نزد وی آوردند تا دست بر ایشان گذارد. امّا شاگردانش چون دیدند، ایشان را نهیب دادند.16ولی عیسی ایشان را خوانده، گفت، بچه‌ها را واگذارید تا نزد من آیند و ایشان را ممانعت مکنید، زیرا ملکوت خدا برای مثل اینها است.17هرآینه به شما می‌گویم هر که ملکوت خدا را مثل طفل نپذیرد، داخل آن نگردد.18و یکی از رؤسا از وی سؤال نموده، گفت، ای استاد نیکو چه کنم تا حیات جاودانی را وارث گردم؟19عیسی وی را گفت، از بهر چه مرا نیکو می‌گویی و حال آنکه هیچ‌کس نیکو نیست جز یکی که خدا باشد.20احکام را می‌دانی، زنا مکن، قتل مکن، دزدی منما، شهادت دروغ مده و پدر و مادر خود را محترم دار.21گفت، جمیع اینها را از طفولیّت خود نگاه داشته‌ام.22عیسی چون این را شنید، بدو گفت، هنوز تو را یک چیز باقی است. آنچه داری بفروش و به فقرا بده که در آسمان گنجی خواهی داشت؛ پس آمده مرا متابعت کن.23چون این را شنید محزون گشت، زیرا که دولت فراوان داشت.24امّا عیسی چون او را محزون دید گفت، چه دشوار است که دولتمندان داخل ملکوت خدا شوند.25زیرا گذشتن شتر از سوراخ سوزن آسانتر است از دخول دولتمندی در ملکوتخدا.26امّا شنوندگان گفتند، پس که می‌تواند نجات یابد؟27او گفت، آنچه نزد مردم محال است، نزد خدا ممکن است.28پطرس گفت، اینک، ما همه‌چیز را ترک کرده، پیروی تو می‌کنیم.29به ایشان گفت، هرآینه به شما می‌گویم، کسی نیست که خانه یا والدین یا زن یا برادران یا اولاد را بجهت ملکوت خدا ترک کند،30جز اینکه در این عالم چند برابر بیابد و در عالم آینده حیات جاودانی را.31پس آن دوازده را برداشته، به ایشان گفت، اینک، به اورشلیم می‌رویم و آنچه به زبان انبیا دربارهٔ پسر انسان نوشته شده است، به انجام خواهد رسید.32زیرا که او را به امّت‌ها تسلیم می‌کنند و استهزا و بی‌حرمتی کرده، آب دهان بر وی انداخته،33و تازیانه زده، او را خواهند کشت و در روز سوم خواهد برخاست.34امّا ایشان چیزی از این امور نفهمیدند و این سخن از ایشان مخفی داشته شد و آنچه می‌گفت، درک نکردند.35و چون نزدیک اریحا رسید، کوری بجهت گدایی بر سر راه نشسته بود.36و چون صدای گروهی را که می‌گذشتند شنید، پرسید، چه چیز است؟37گفتندش،عیسی ناصری درگذر است.38در حال فریاد برآورده گفت، ای عیسی، ای پسر داود، بر من ترحّم فرما.39و هرچند آنانی که پیش می‌رفتند، او را نهیب می‌دادند تا خاموششود، او بلندتر فریاد میزد که پسر داودا بر من ترحم فرما.40آنگاه عیسی ایستاده، فرمود تا او را نزد وی بیاورند. و چون نزدیک شد از وی پرسیده،41گفت، چه می‌خواهی برای تو بکنم؟ عرض کرد، ای خداوند، تا بینا شوم.42عیسی به وی گفت، بینا شو که ایمانت تو را شفا داده است.43در ساعت بینایی یافته، خدا را تمجید کنان از عقب او افتاد و جمیع مردم چون این را دیدند، خدا را تسبیح خواندند.

Chapter 19

1پس وارد اریحا شده، از آنجا می‌گذشت.2که ناگاه شخصی زکّی نام که رئیس باجگیران و دولتمند بود،3خواست عیسی را ببیند که کیست و از کثرت خلق نتوانست، زیرا کوتاه قدّ بود.4پس پیش دویده بر درخت افراغی برآمد تا او را ببیند، چونکه او می‌خواست از آن راه عبور کند.5و چون عیسی به آن مکان رسید، بالا نگریسته، او را دید و گفت، ای زکّی بشتاب و به زیر بیا زیرا که باید امروز در خانهٔ تو بمانم.6پس به زودی پایین شده، او را به خرّمی پذیرفت.7و همه چون این را دیدند، همهمه‌‌کنان می‌گفتند که در خانهٔ شخصی گناهکار به میهمانی رفته است.8امّا زکّی برپا شده، به خداوند گفت، الحال ای خداوند نصف مایملک خود را به فقرا می‌دهم و اگر چیزی ناحقّ از کسی گرفته باشم، چهار برابر بدو ردّ می‌کنم.9عیسی به وی گفت، امروز نجات در این خانه پیدا شد. زیرا که این شخص هم پسر ابراهیم است.10زیرا که پسر انسان آمده است تا گمشده را بجوید و نجات بخشد.11و چون ایشان این را شنیدند، او مَثَلی زیاد کرده آورد چونکه نزدیک به اورشلیم بود و ایشان گمان می‌بردند که ملکوت خدا می‌باید در همان زمان ظهور کند.12پس گفت، شخصی شریف به دیار بعید سفر کرد تا مُلکی برای خود گرفته مراجعت کند.13پس ده نفر از غلامان خود را طلبیده، ده قنطار به ایشان سپرده فرمود، تجارت کنید تا بیایم.14امّا اهل ولایت او، چونکه او را دشمن می‌داشتند، ایلچیان در عقب او فرستاده گفتند، نمی‌خواهیم این شخص بر ما سلطنت کند.15و چون مُلک را گرفته، مراجعت کرده بود، فرمود تا آن غلامانی را که به ایشان نقد سپرده بود حاضر کنند تا بفهمد هر یک چه سود نموده است.16پس اوّلی آمده گفت، ای آقا قنطار تو ده قنطار دیگر نفع آورده است.17بدو گفت، آفرین ای غلام نیکو؛ چونکه بر چیز کم امین بودی، بر ده شهر حاکم شو.18و دیگری آمده گفت، ای آقا قنطار تو پنج قنطار سود کرده است.19او را نیز فرمود، بر پنج شهر حکمرانی کن.20و سومی آمده گفت، ای آقا اینک، قنطار تو موجود است، آن را در پارچهای نگاه داشته‌ام.21زیرا که از تو ترسیدم چونکه مرد تندخویی هستی. آنچه نگذارده‌ای، برمی‌داری و از آنچه نکاشتهای درو می‌کنی.22به وی گفت، از زبان خودت بر تو فتوی می‌دهم، ای غلام شریر. دانسته‌ای که من مرد تندخویی هستم که برمی‌دارم آنچه را نگذاشته‌ام و درو می‌کنم آنچه را نپاشیده‌ام.23پس برای چه نقد مرا نزد صرّافان نگذاردی تا چون آیم آن را با سود دریافت کنم؟24پس بهحاضرین فرمود، قنطار را از این شخص بگیرید و به صاحب ده قنطار بدهید.25به او گفتند، ای خداوند، وی ده قنطار دارد.26زیرا به شما می‌گویم به هر که دارد داده شود و هر که ندارد آنچه دارد نیز از او گرفته خواهد شد.27امّا آن دشمنانِ من که نخواستند من بر ایشان حکمرانی نمایم، در اینجا حاضر ساخته پیش من به قتل رسانید.28و چون این را گفت، پیش رفته، متوجّهٔ اورشلیم گردید.29و چون نزدیک بیت فاجی و بیت عَنْیا بر کوه مسمّیٰ به زیتون رسید، دو نفر از شاگردان خود را فرستاده،30گفت، به آن قریهای که پیش روی شما است بروید و چون داخل آن شدید، کُرّه الاغی بسته خواهید یافت که هیچ‌کس بر آن هرگز سوار نشده. آن را باز کرده بیاورید.31و اگر کسی به شما گوید، چرا این را باز می‌کنید، به وی گویید خداوند او را لازم دارد.32پس فرستادگان رفته آن چنانکه بدیشان گفته بود یافتند.33و چون کُرّه را باز می‌کردند، مالکانش به ایشان گفتند، چرا کرّه را باز می‌کنید؟34گفتند، خداوند او را لازم دارد.35پس او را به نزد عیسی آوردند و رخت خود را بر کره افکنده، عیسی را سوار کردند.36و هنگامی که او می‌رفت جامه‌های خود را در راه می‌گستردند.37و چون نزدیک به سرازیری کوه زیتون رسید، تمامی شاگردانش شادی کرده، به آواز بلند خدا را حمد گفتن شروع کردند، به‌سبب همهٔٔ قوّاتی که از او دیده بودند.38و می‌گفتند، مبارک باد آن پادشاهی که می‌آید به نام خداوند؛ سلامتی در آسمان و جلال در اعلیٰعّلّیین باد.39آنگاه بعضی از فریسیان از آن میان بدو گفتند، ای استاد شاگردان خود را نهیب نما.40او در جواب ایشان گفت، به شما می‌گویم اگر اینها ساکت شوند، هرآینه سنگها به صدا آیند.41و چون نزدیک شده، شهر را نظاره کرد بر آن گریان گشته،42گفت، اگر تو نیز می‌دانستی هم در این زمانِ خود، آنچه باعث سلامتی تو می‌شد، لاکن الحال از چشمان تو پنهان گشته است.43زیرا ایّامی بر تو می‌آید که دشمنانت گرد تو سنگرها سازند و تو را احاطه کرده، از هر جانب محاصره خواهند نمود.44و تو را و فرزندانت را در اندرون تو بر خاک خواهند افکند و در تو سنگی بر سنگی نخواهند گذاشت زیرا که ایّام تفقّد خود را ندانستی.45و چون داخل هیکل شد، کسانی را که در آنجا خرید و فروش می‌کردند، به بیرون نمودن آغاز کرد.46و به ایشان گفت، مکتوب است که خانهٔ من خانهٔ عبادت است لیکن شما آن را مغاره دزدان ساخته‌اید.47و هر روز در هیکل تعلیم می‌داد، امّا رؤسای کهنه و کاتبان و اکابر قوم قصد هلاک نمودن او می‌کردند.48و نیافتند چه کنند زیرا که تمامی مردم بر او آویخته بودند که از او بشنوند.

Chapter 20

1روزی از آن روزها واقع شد هنگامی که او قوم را در هیکل تعلیم و بشارت می‌داد که رؤسای کهنه و کاتبان با مشایخ آمده،2به وی گفتند، به ما بگو که به چه قدرت این کارها را می‌کنی و کیست که این قدرت را به تو داده است؟3در جواب ایشان گفت، من نیز از شما چیزی می‌پرسم. به من بگویید.4تعمید یحیی از آسمان بود یا از مردم؟5ایشان با خود اندیشیده، گفتند که اگر گوییم از آسمان، هرآینه گوید چرا به او ایمان نیاوردید؟6و اگر گوییم از انسان، تمامی قوم ما را سنگسار کنند زیرا یقین می‌دارند که یحیی نبی است.7پس جواب دادند که نمی‌دانیم از کجا بود.8عیسی به ایشان گفت، من نیز شما را نمی‌گویم که این کارها را به چه قدرت بجا می‌آورم.9و این مَثَل را به مردم گفتن گرفت که شخصی تاکستانی غرس کرد و به باغبانانش سپرده، مدّت مدیدی سفر کرد.10و در موسم، غلامی نزد باغبانان فرستاد تا از میوهٔ باغ بدو سپارند. امّا باغبانان او را زده، تهیدست بازگردانیدند.11پس غلامی دیگر روانه نمود. او را نیز تازیانه زده، و بی‌حرمت کرده، تهیدست بازگردانیدند.12و باز سومی فرستاد. او را نیز مجروح ساخته، بیرون افکندند.13آنگاه صاحب باغ گفت، چه کنم؟ پسر حبیب خود را می‌فرستم شاید چون او رابینند احترام خواهند نمود.14امّا چون باغبانان او را دیدند، با خود تفکّرکنان گفتند، این وارث می‌باشد، بیایید او را بکشیم تا میراث از آنِ ما گردد.15در حال او را از باغ بیرون افکنده، کشتند. پس صاحب باغ بدیشان چه خواهد کرد؟16او خواهد آمد و باغبانان را هلاک کرده، باغ را به دیگران خواهد سپرد. پس چون شنیدند گفتند، حاشا.17به ایشان نظر افکنده، گفت، پس معنی این نوشته چیست، سنگی را که معماران ردّ کردند، همان سر زاویه شده است؟18و هر که بر آن سنگ افتد خُرد شود، امّا اگر آن بر کسی بیفتد او را نرم خواهد ساخت؟19آنگاه رؤسای کهنه و کاتبان خواستند که در همان ساعت او را گرفتار کنند، لیکن از قوم ترسیدند زیرا که دانستند که این مثل را دربارهٔ ایشان زده بود.20و مراقب او بوده، جاسوسان فرستادند که خود را صالح می‌نمودند تا سخنی از او گرفته، او را به حکم و قدرت والی بسپارند.21پس از او سؤال نموده، گفتند، ای استاد می‌دانیم که تو به راستی سخن می‌رانی و تعلیم می‌دهی و از کسی روداری نمی‌کنی، بلکه طریق خدا را به صدق می‌آموزی.22آیا بر ما جایز هست که جزیه به قیصر بدهیم یا نه؟23او چون مکر ایشان را درک کرد، بدیشان گفت، مرا برای چه امتحان می‌کنید؟24دیناری به من نشان دهید. صورت و رقمش از کیست؟ ایشان در جواب گفتند، ازقیصر است.25او به ایشان گفت، پس مال قیصر را به قیصر ردّ کنید و مال خدا را به خدا.26پس چون نتوانستند او را به سخنی در نظر مردم ملزم سازند، از جواب او در عجب شده، ساکت ماندند.27و بعضی از صدّوقیان که منکر قیامت هستند، پیش آمده، از وی سؤال کرده،28گفتند، ای استاد، موسی برای ما نوشته است که اگر کسی را برادری که زن داشته باشد بمیرد و بی‌اولاد فوت شود، باید برادرش آن زن را بگیرد تا برای برادر خود نسلی آورد.29پس هفت برادر بودند که اوّلی زن گرفته، اولاد ناآورده، فوت شد.30بعد دوّمین آن زن را گرفته، او نیز بی‌اولاد بمرد.31پس سومین او را گرفت و همچنین تا هفتمین و همه فرزند ناآورده، مردند.32و بعد از همه، آن زن نیز وفات یافت.33پس در قیامت، زن کدام یک از ایشان خواهد بود، زیرا که هر هفت او را داشتند؟34عیسی در جواب ایشان گفت، ابنای این عالم نکاح می‌کنند و نکاح کرده می‌شوند.35لیکن آنانی که مستحّق رسیدن به آن عالم و به قیامت از مردگان شوند، نه نکاح می‌کنند و نه نکاح کرده می‌شوند.36زیرا ممکن نیست که دیگر بمیرند از آن جهت که مثل فرشتگان و پسران خدا می‌باشند، چونکه پسران قیامت هستند.37و امّا اینکه مردگان برمی‌خیزند، موسی نیز در ذکر بوته نشان داد، چنانکه خداوند را خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب خواند.38و حالآنکه خدای مردگان نیست بلکه خدای زندگان است. زیرا همه نزد او زنده هستند.39پس بعضی از کاتبان در جواب گفتند، ای استاد، نیکو گفتی.40و بعد از آن هیچ‌کس جرأت آن نداشت که از وی سؤالی کند.41پس به ایشان گفت، چگونه می‌گویند که مسیح پسر داود است42و خود داود در کتاب زبور می‌گوید، خداوند به خداوند من گفت به دست راست من بنشین43تا دشمنان تو را پای‌انداز تو سازم؟44پس چون داود او را خداوند می‌خواند، چگونه پسر او می‌باشد؟45و چون تمامی قوم می‌شنیدند، به شاگردان خود گفت،46بپرهیزید از کاتبانی که خرامیدن در لباس دراز را می‌پسندند و سلام در بازارها و صدر کنایس و بالا نشستن در ضیافت‌ها را دوست می‌دارند.47و خانه‌های بیوه زنان را می‌بلعند و نماز را به ریاکاری طول می‌دهند. اینها عذاب شدیدتر خواهند یافت.

Chapter 21

1و نظر کرده، دولتمندانی را دید که هدایای خود را در بیتالمال می‌اندازند.2و بیوه زنی فقیر را دید که دو فلس درآنجا انداخت.3پس گفت، هرآینه به شما می‌گویم این بیوه فقیر از جمیع آنها بیشتر انداخت.4زیرا که همهٔ ایشان از زیادتی خود در هدایای خدا انداختند، لیکن این زن از احتیاج خود تمامی معیشت خویش را انداخت.5و چون بعضی ذکر هیکل می‌کردند که به سنگهای خوب و هدایا آراسته شده است گفت،6ایّامی می‌آید که از این چیزهایی که می‌بینید، سنگی بر سنگی گذارده نشود، مگر اینکه به زیر افکنده خواهد شد.7و از او سؤال نموده، گفتند، ای استاد پس این امور کی واقع می‌شود و علامت نزدیک شدن این وقایع چیست؟8گفت، احتیاط کنید که گمراه نشوید. زیرا که بسا به نام من آمده خواهند گفت که، من هستم و وقت نزدیک است. پس از عقب ایشان مروید.9و چون اخبار جنگها و فساده‌ا را بشنوید، مضطرب مشوید زیرا که وقوع این امور اوّل ضرور است لیکن انتهادر ساعت نیست.10پس به ایشان گفت، قومی با قومی و مملکتی با مملکتی مقاومت خواهند کرد.11و زلزله‌های عظیم در جایها و قحطیها و وباها پدید و چیزهای هولناک و علامات بزرگ از آسمان ظاهر خواهد شد.12و قبل از این همه، بر شما دستاندازی خواهند کرد و جفا نموده، شما را به کنایس و زندانها خواهند سپرد و در حضور سلاطین و حکّام بجهت نام من خواهند برد.13و این برای شما به شهادت خواهد انجامید.14پس در دلهای خود قرار دهید که برای حجّت آوردن، پیشتر اندیشه نکنید،15زیرا که من به شما زبانی و حکمتی خواهم داد که همهٔ دشمنان شما با آن مقاومت و مباحثه نتوانند نمود.16و شما را والدین و برادران و خویشان و دوستان تسلیم خواهند کرد و بعضی از شما را به قتل خواهند رسانید.17و جمیع مردم بجهت نام من شما را نفرت خواهند کرد.18ولکن مویی از سر شما گُم نخواهد شد.19جانهای خود را به صبر دریابید.20و چون بینید که اورشلیم به لشکرها محاصره شده است، آنگاه بدانید که خرابی آن رسیده است.21آنگاه هر که در یهودیّه باشد، به کوهستان فرار کند و هر که در شهر باشد، بیرون رود و هر که در صحرا بُوَد، داخل شهر نشود.22زیرا که همان است ایام انتقام، تا آنچه مکتوب است تمام شود.23لیکن وای بر آبستنان و شیردهندگان در آن ایّام، زیرا تنگی سخت بر روی زمین و غضب بر این قوم حادث خواهد شد.24و به دم شمشیر خواهند افتاد و در میان جمیع امّت‌ها به اسیری خواهند رفت و اورشلیم پایمال امّت‌ها خواهد شد تا زمانهای امّت‌ها به انجام رسد.25و در آفتاب و ماه و ستارگان علامات خواهد بود و بر زمین تنگی و حیرت از برای امّت‌ها روی خواهد نمود به‌سبب شوریدن دریا و امواجش.26و دلهای مردم ضعف خواهد کرد ازخوف و انتظار آن وقایعی که برربع مسکون ظاهر می‌شود، زیرا قوّات آسمان متزلزل خواهد شد.27و آنگاه پسر انسان را خواهند دید که بر ابری سوار شده با قوّت و جلال عظیم می‌آید.28و چون ابتدای این چیزها بشود، راست شده، سرهای خود را بلند کنید از آن جهت که خلاصی شما نزدیک است.29و برای ایشان مَثَلی گفت که، درخت انجیر و سایر درختان را ملاحظه نمایید،30که چون می‌بینید شکوفه می‌کند، خود می‌دانید که تابستان نزدیک است.31و همچنین شما نیز چون بینید که این امور واقع می‌شود، بدانید که ملکوت خدا نزدیک شده است.32هرآینه به شما می‌گویم که تا جمیع این امور واقع نشود، این فرقه نخواهد گذشت.33آسمان و زمین زایل می‌شود لیکن سخنان من زایل نخواهد شد.34پس خود را حفظ کنید مبادا دلهای شما از پرخوری و مستی و اندیشه‌های دنیوی، سنگین گردد و آن روز ناگهان بر شما آید.35زیرا که مثل دامی بر جمیع سَکَنه تمام روی زمین خواهد آمد.36پس در هر وقت دعا کرده، بیدار باشید تا شایستهٔ آن شوید که از جمیع این چیزهایی که به وقوع خواهد پیوست نجات یابید و در حضور پسر انسان بایستید.37و روزها را در هیکل تعلیم می‌داد و شبها بیرون رفته، در کوه معروف به زیتون به سر می‌برد.38و هر بامداد قوم نزد ویدر هیکل می‌شتافتند تا کلام او را بشنوند.

Chapter 22

1و چون عید فطیر که به فِصَح معروف است نزدیک شد،2رؤسای کهنه و کاتبان مترصّد می‌بودند که چگونه او را به قتل رسانند، زیرا که از قوم ترسیدند.3امّا شیطان در یهودای مسمّیٰ به اسخریوطی که از جمله آن دوازده بود داخل گشت،4و او رفته با رؤسای کهنه و سرداران سپاه گفتگو کرد که چگونه او را به ایشان تسلیم کند.5ایشان شاد شده، با او عهد بستند که نقدی به وی دهند.6و او قبول کرده، در صدد فرصتی برآمد که اورا در نهانی از مردم به ایشان تسلیم کند.7امّا چون روز فطیر که در آن می‌بایست فِصَح را ذبح کنند رسید،8پطرس و یوحنّا را فرستاده، گفت، بروید و فِصَح را بجهت ما آماده کنید تا بخوریم.9به وی گفتند، در کجا می‌خواهی مهیّا کنیم؟10ایشان را گفت، اینک، هنگامی که داخل شهر شوید، شخصی با سبوی آب به شما برمی‌خورد. به خانه‌ای که او درآید، از عقب وی بروید،11و به صاحب خانه گویید، استاد تو رامی‌گوید مهمانخانه کجا است تا در آن فِصَح را با شاگردان خود بخورم.12او بالاخانهای بزرگ و مفروش به شما نشان خواهد داد؛ در آنجا مهیّا سازید.13پس رفته چنانکه به ایشان گفته بود یافتند و فِصَح را آماده کردند.14و چون وقت رسید، با دوازده رسول بنشست.15و به ایشان گفت، اشتیاق بی‌نهایت داشتم که پیش از زحمت دیدنم، این فِصَح را با شما بخورم.16زیرا به شما می‌گویم از این دیگر نمی‌خورم تا وقتی که در ملکوت خدا تمام شود.17پس پیالهای گرفته، شکر نمود و گفت، این را بگیرید و در میان خود تقسیم کنید.18زیرا به شما می‌گویم که تا ملکوت خدا نیاید، از میوهٔ مَو دیگر نخواهم نوشید.19و نان را گرفته، شکر نمود و پاره کرده، به ایشان داد و گفت، این است جسد من که برای شما داده می‌شود؛ این را به یاد من بجا آرید.20و همچنین بعد از شام پیاله را گرفت و گفت، این پیاله عهد جدید است در خون من که برای شما ریخته می‌شود.21لیکن اینک، دست آن کسی که مرا تسلیم می‌کند با من در سفره است.22زیرا که پسر انسان برحسب آنچه مقدّر است، می‌رود لیکن وای بر آن کسی که او را تسلیم کند.23آنگاه از یکدیگر شروع کردند به پرسیدن که کدام یک از ایشان باشد که این کار بکند؟24ودر میان ایشان نزاعی نیز افتاد که کدام یک از ایشان بزرگتر می‌باشد.25آنگاه به ایشان گفت، سلاطین امّت‌ها بر ایشان سروری می‌کنند و حکّامِ خود را ولینعمت می‌خوانند.26لیکن شما چنین مباشید، بلکه بزرگتر از شما مثل کوچکتر باشد و پیشوا چون خادم.27زیرا کدامی‌ک بزرگتر است؟ آنکه به غذا نشیند یا آنکه خدمت کند؟ آیا نیست آنکه نشسته است؟ لیکن من در میان شما چون خادم هستم.28و شما کسانی می‌باشید که در امتحانهای من با من به سر بردید.29و من ملکوتی برای شما قرار می‌دهم چنانکه پدرم برای من مقرّر فرمود،30تا در ملکوت من از خوان من بخورید و بنوشید و بر کرسیها نشسته بر دوازده سبط اسرائیل داوری کنید.31پس خداوند گفت، ای شمعون، ای شمعون، اینک، شیطان خواست شما را چون گندم غربال کند،32لیکن من برای تو دعا کردم تا ایمانت تلف نشود؛ و هنگامی که تو بازگشت کنی برادران خود را استوار نما.33به وی گفت، ای خداوند حاضرم که با تو بروم حتّی در زندان و در موت.34گفت، تو را می‌گویم ای پطرس، امروز خروس بانگ نزده باشد که سه مرتبه انکار خواهی کرد که مرا نمی‌شناسی.35و به ایشان گفت، هنگامی که شما را بیکیسه و توشهدان و کفش فرستادم، به هیچ چیز محتاج شدید؟ گفتند، هیچ.36پس به ایشان گفت، لیکن الآن هر کهکیسه دارد، آن را بردارد و همچنین توشهدان را و کسی که شمشیر ندارد جامه خود را فروخته، آن را بخرد.37زیرا به شما می‌گویم که این نوشته در من می‌باید به انجام رسید، یعنی با گناهکاران محسوب شد؛ زیرا هر چه در خصوص من است، انقضا دارد.38گفتند، ای خداوند اینک، دو شمشیر. به ایشان گفت، کافی است.39و برحسب عادت بیرون شده، به کوه زیتون رفت و شاگردانش از عقب او رفتند.40و چون به آن موضع رسید، به ایشان گفت، دعا کنید تا در امتحان نیفتید.41و او از ایشان به مسافت پرتاپ سنگی دور شده، به زانو درآمد و دعا کرده، گفت،42ای پدر اگر بخواهی این پیاله را از من بگردان، لیکن نه به خواهش من بلکه به ارادهٔ تو.43و فرشته‌ای از آسمان بر او ظاهر شده، او را تقویت می‌نمود.44پس به مجاهده افتاده، به سعی بلیغتر دعا کرد، چنانکه عرق او مثل قطرات خون بود که بر زمین می‌ریخت.45پس از دعا برخاسته، نزد شاگردان خود آمده، ایشان را از حزن در خواب یافت.46به ایشان گفت، برای چه در خواب هستید؟ برخاسته، دعا کنید تا در امتحان نیفتید!47و سخن هنوز بر زبانش بود که ناگاه جمعیآمدند و یکی از آن دوازده که یهودا نام داشت بر دیگران سبقت جُسته، نزد عیسی آمد تا او را ببوسد.48و عیسی بدو گفت، ای یهودا آیا به بوسه پسر انسان را تسلیم می‌کنی؟49رفقایش چون دیدند که چه می‌شود، عرض کردند، خداوندا به شمشیر بزنیم؟50و یکی از ایشان، غلام رئیس کهنه را زده، گوش راست او را از تن جدا کرد.51عیسی متوجّه شده گفت، تا به این بگذارید. و گوش او را لمس نموده، شفا داد.52پس عیسی به رؤسای کهنه و سرداران سپاه هیکل و مشایخی که نزد او آمده بودند گفت، گویا بر دزد با شمشیرها و چوبها بیرون آمدید.53وقتی که هر روزه در هیکل با شما می‌بودم دست بر من دراز نکردید، لیکن این است ساعت شما و قدرت ظلمت.54پس او را گرفته بردند و به سرای رئیس کهنه آوردند و پطرس از دور از عقب می‌آمد.55و چون در میان ایوان آتش افروخته، گردش نشسته بودند، پطرس در میان ایشان بنشست.56آنگاه کنیزکی چون او را در روشنی آتش نشسته دید، بر او چشم دوخته، گفت، این شخص هم با او می‌بود.57او وی را انکار کرده، گفت، ای زن او را نمی‌شناسم.58بعد از زمانی دیگری او را دیده گفت، تو از اینها هستی. پطرس گفت، ای مرد، من نیستم.59و چونتخمیناً یک ساعت گذشت، یکیدیگر با تأکید گفت، بلاشکّ این شخص از رفقای او است زیرا که جلیلی هم هست.60پطرس گفت، ای مرد نمی‌دانم چه می‌گویی؟ در همان ساعت که این را می‌گفت، خروس بانگ زد.61آنگاه خداوند روگردانیده، به پطرس نظر افکند. پس پطرس آن کلامی را که خداوند به وی گفته بود به‌خاطر آورد که، قبل از بانگ زدن خروس سه مرتبه مرا انکار خواهی کرد.62پس پطرس بیرون رفته، زارزار بگریست.63و کسانی که عیسی را گرفته بودند، او را تازیانه زده، استهزا نمودند.64و چشم او را بسته طپانچه بر رویش زدند و از وی سؤال کرده، گفتند، نبوّت کن! کِه تو را زده است؟65و بسیار کفر دیگر به وی گفتند.66و چون روز شد، اهل شورای قوم یعنی رؤسای کهنه و کاتبان فراهم آمده، در مجلس خود او را آورده،67گفتند، اگر تو مسیح هستی به ما بگو. او به ایشان گفت، اگر به شما گویم مرا تصدیق نخواهید کرد.68و اگر از شما سؤال کنم جواب نمی‌دهید و مرا رها نمی‌کنید.69لیکن بعد از این پسر انسان به طرف راست قوّت خدا خواهد نشست.70همه گفتند، پس تو پسر خدا هستی؟ او به ایشان گفت، شما می‌گویید که من هستم.71گفتند، دیگر ما را چه حاجت به شهادت است؟ زیرا خود از زبانش شنیدیم.

Chapter 23

1پس تمام جماعت ایشان برخاسته، او را نزد پیلاطُس بردند.2و شکایت بر او آغاز نموده، گفتند، این شخص را یافته‌ایم که قوم را گمراه می‌کند و از جزیه دادن به قیصر منع می‌نماید و می‌گوید که خود مسیح و پادشاه است.3پس پیلاطُس از او پرسیده، گفت، آیا تو پادشاه یهود هستی؟ او در جواب وی گفت، تو می‌گویی.4آنگاه پیلاطُس به رؤسای کهنه و جمیع قوم گفت که، در این شخص هیچ عیبی نمی‌یابم.5ایشان شدّت نموده، گفتند که قوم را می‌شوراند و در تمام یهودیه از جلیل گرفته تا به اینجا تعلیم می‌دهد.6چون پیلاطُس نام جلیل را شنید، پرسید که آیا این مرد جلیلی است؟7و چون مطلّع شد که از ولایت هیرودیس است او را نزد وی فرستاد، چونکه هیرودیس در آن ایّام در اورشلیم بود.8امّا هیرودیس چون عیسی را دید، بغایت شاد گردید زیرا که مدّت مدیدی بود می‌خواست او را ببیند چونکه شهرت او را بسیار شنیده بود و مترصّد می‌بود که معجزهای از او بیند.9پس چیزهای بسیار از وی پرسید لیکن او به وی هیچ جواب نداد.10و رؤسای کهنه و کاتبان حاضر شده، به شدّت تمام بر وی شکایت می‌نمودند.11پس هیرودیس با لشکریان خود او را افتضاح نموده و استهزا کرده، لباس فاخر بر او پوشانید و نزد پیلاطُس او را باز فرستاد.12و در همان روز پیلاطُس و هیرودیس با یکدیگر مصالحه کردند، زیرا قبل از آن در میانشان عداوتی بود.13پس پیلاطُس روسای کهنه و سرادران و قوم را خوانده،14به ایشان گفت، این مرد را نزد من آوردید که قوم را می‌شوراند. الحال من او را در حضور شما امتحان کردم و از آنچه بر او ادّعا می‌کنید اثری نیافتم.15و نه هیرودیس هم زیرا که شما را نزد او فرستادم و اینک، هیچ عمل مستوجب قتل از او صادر نشده است.16پس او را تنبیه نموده، رها خواهم کرد.17زیرا او را لازم بود که هر عیدی کسی را برای ایشان آزاد کند.18آنگاه همه فریاد کرده، گفتند، او را هلاک کن و بَرْاَبّا را برای ما رها فرما.19و او شخصی بود که به‌سبب شورش و قتلی که در شهر واقع شده بود، در زندان افکنده شده بود.20باز پیلاطُس ندا کرده، خواست که عیسی را رها کند.21لیکن ایشان فریاد زده گفتند، او را مصلوب کن، مصلوب کن.22بار سوم به ایشان گفت، چرا؟ چه بدی کرده است؟ من در او هیچ علّت قتل نیافتم. پس او را تأدیب کرده رها می‌کنم.23امّا ایشان به صداهای بلند مبالغه نموده، خواستند که مصلوب شود و آوازهای ایشان و رؤسای کهنه غالب آمد.24پس پیلاطُس فرمود که برحسب خواهش ایشان بشود.25و آن کس را که به‌سبب شورش و قتل در زندان حبس بود که خواستند، رها کرد و عیسی را به خواهش ایشان سپرد.26و چون او را می‌بردند، شمعون قیروانی راکه از صحرا می‌آمد مجبور ساخته، صلیب را بر او گذاردند تا از عقب عیسی ببرد.27و گروهی بسیار از قوم و زنانی که سینه میزدند و برای او ماتم می‌گرفتند، در عقب او افتادند.28آنگاه عیسی به سوی آن زنان روی گردانیده، گفت، ای دختران اورشلیم برای من گریه مکنید، بلکه بجهت خود و اولاد خود ماتم کنید.29زیرا اینک، ایّامی می‌آید که در آنها خواهند گفت، خوشابحال نازادگان و رحمهایی که بار نیاوردند و پستانهایی که شیر ندادند.30و در آن هنگام به کوه‌ها خواهند گفت که، بر ما بیفتید و به تلّها که ما را پنهان کنید.31زیرا اگر این کارها را به چوب تر کردند، به چوب خشک چه خواهد شد؟32و دو نفر دیگر را که خطاکار بودند نیز آوردند تا ایشان را با او بکشند.33و چون به موضعی که آن را کاسه سر می‌گویند رسیدند، او را در آنجا با آن دو خطاکار، یکی بر طرف راست و دیگری بر چپ او مصلوب کردند.34عیسی گفت، ای پدر اینها را بیامرز، زیرا که نمی‌دانند چه می‌کنند. پس جامه‌های او را تقسیم کردند و قرعه افکندند.35و گروهی به تماشا ایستاده بودند. و بزرگان نیز تمسخرکنان با ایشان می‌گفتند، دیگران را نجات داد. پس اگر او مسیح و برگزیده خدا می‌باشد خود را برهاند.36و سپاهیان نیز او را استهزا می‌کردند وآمده، او را سرکه می‌دادند،37و می‌گفتند، اگر تو پادشاه یهود هستی خود را نجات ده.38و بر سر او تقصیرنامه‌ای نوشتند به خطّ یونانی و رومی و عبرانی که این است پادشاه یهود.39و یکی از آن دو خطاکارِ مصلوب بر وی کفر گفت که، اگر تو مسیح هستی خود را و ما را برهان.40امّا آن دیگری جواب داده، او را نهیب کرد و گفت، مگر تو از خدا نمی‌ترسی؟ چونکه تو نیز زیر همین حکمی.41و امّا ما به انصاف، چونکه جزای اعمال خود را یافته‌ایم، لیکن این شخص هیچکار بیجا نکرده است.42پس به عیسی گفت، ای خداوند، مرا به یاد آور هنگامی که به ملکوت خود آیی.43عیسی به وی گفت، هرآینه به تو می‌گویم امروز با من در فردوس خواهی بود.44و تخمیناً از ساعت ششم تا ساعت نهم، ظلمت تمام روی زمین را فرو گرفت.45و خورشید تاریک گشت و پرده قدس از میان بشکافت.46و عیسی به آواز بلند صدا زده، گفت، ای پدر به دستهای تو روح خود را می‌سپارم. این را بگفت و جان را تسلیم نمود.47امّا یوزباشی چون این ماجرا را دید، خدا را تمجید کرده، گفت، در حقیقت، این مرد صالح بود.48و تمامی گروه که برای این تماشا جمع شده بودند چون این وقایع را دیدند، سینه زنان برگشتند.49وجمیع آشنایان او از دور ایستاده بودند، با زنانی که از جلیل او را متابعت کرده بودند تا این امور را ببینند.50و اینک، یوسف نامی از اهل شورا که مرد نیکو و صالح بود،51که در رأی و عمل ایشان مشارکت نداشت و از اهل رامه، بلدی از بلاد یهود بود و انتظار ملکوت خدا را می‌کشید،52نزدیک پیلاطُس آمده، جسد عیسی را طلب نمود.53پس آن را پایین آورده، در کتان پیچید و در قبری که از سنگ تراشیده بود و هیچ‌کس ابداً در آن دفن نشده بود سپرد.54و آن روز تهیّه بود و سَبَّت نزدیک می‌شد.55و زنانی که در عقب او از جلیل آمده بودند، از پی او رفتند و قبر و چگونگی گذاشته شدنِ بدن او را دیدند.56پس برگشته، حنوط و عطریّات مهیّا ساختند و روز سَبَّت را به حسب حکم آرام گرفتند.

Chapter 24

1پس در روز اوّل هفته، هنگام سپیدهصبح، حنوطی را که درست کرده بودند با خود برداشته، به سر قبر آمدند و بعضی دیگران همراه ایشان.2و سنگ را از سر قبر غلطانیده دیدند.3چون داخل شدند، جسد خداوند عیسی را نیافتند.4و واقع شد هنگامی که ایشان از اینامر متحیّر بودند که ناگاه دو مرد در لباس درخشنده نزد ایشان بایستادند.5و چون ترسان شده، سرهای خود را به سوی زمین افکنده بودند، به ایشان گفتند، چرا زنده را از میان مردگان می‌طلبید؟6در اینجا نیست، بلکه برخاسته است. به یاد آورید که چگونه وقتی که در جلیل بود شما را خبر داده،7گفت، ضروری است که پسر انسان به دست مردم گناهکار تسلیم شده، مصلوب گردد و روز سوم برخیزد.8پس سخنان او را به‌خاطر آوردند.9و از سر قبر برگشته، آن یازده و دیگران را از همهٔ این امور مطّلع ساختند.10و مریم مجدلیه و یونا و مریم مادر یعقوب و دیگر رفقای ایشان بودند که رسولان را از این چیزها مطّلع ساختند.11لیکن سخنان زنان را هذیان پنداشته، باور نکردند.12امّا پطرس برخاسته، دوان دوان به سوی قبر رفت و خمشده، کفن را تنها گذاشته دید. و از این ماجرا در عجب شده، به خانهٔ خود رفت.13و اینک، در همان روز دو نفر از ایشان می‌رفتند به سوی قریهای که از اورشلیم به مسافتِ شصت تیر پرتاب دور بود و عِموآس نام داشت.14و با یکدیگر از تمام این وقایع گفتگو می‌کردند.15و چون ایشان در مکالمه و مباحثه می‌بودند، ناگاه خودِ عیسی نزدیک شده، با ایشان همراه شد.16ولی چشمان ایشان بسته شد تا او را نشناسند.17او به ایشان گفت، چه حرفهااست که با یکدیگر می‌زنید و راه را به کدورت می‌پیمایید؟18یکی که کَلِیُوپاس نام داشت در جواب وی گفت، مگر تو در اورشلیم غریب و تنها هستی و از آنچه در این ایّام در اینجا واقع شد واقف نیستی؟19به ایشان گفت، چه چیز است؟ گفتندش، دربارهٔ عیسی ناصری که مردی بود نبی و قادر در فعل و قول در حضور خدا و تمام قوم،20و چگونه رؤسای کَهَنه و حکّامِ ما او را به فتوای قتل سپردند و او را مصلوب ساختند.21امّا ما امیدوار بودیم که همین است آنکه می‌باید اسرائیل را نجات دهد. و علاوه بر این همه، امروز از وقوع این امور روز سوم است،22و بعضی از زنان ما هم ما را به حیرت انداختند که بامدادان نزد قبر رفتند،23و جسد او را نیافته، آمدند و گفتند که فرشتگان را در رؤیا دیدیم که گفتند او زنده شده است.24و جمعی از رفقای ما به سر قبر رفته، آن چنانکه زنان گفته بودند یافتند، لیکن او را ندیدند.25او به ایشان گفت، ای بی‌فهمان و سستدلان از ایمان آوردن به آنچه انبیا گفته‌اند.26آیا نمی‌بایست که مسیح این زحمات را بیند تا به جلال خود برسد؟27پس از موسی و سایر انبیا شروع کرده، اخبار خود را در تمام کتب برای ایشان شرح فرمود.28و چون به آن دهی که عازم آن بودند رسیدند، او قصد نمود که دورتر رود.29و ایشان الحاح کرده، گفتند که با ما باش. چونکه شب نزدیک است و روز به آخر رسیده. پس داخل گشته، با ایشان توقّف نمود.30و چون با ایشان نشسته بود، نان را گرفته، برکت داد و پاره کرده، به ایشان داد.31که ناگاه چشمانشان باز شده، او را شناختند. و در ساعت از ایشان غایب شد.32پسبا یکدیگر گفتند، آیا دل در درون ما نمیسوخت، وقتی که در راه با ما تکلّم می‌نمود و کتب را بجهت ما تفسیر می‌کرد؟33و در آن ساعت برخاسته، به اورشلیم مراجعت کردند و آن یازده را یافتند که با رفقای خود جمع شده34می‌گفتند، خداوند در حقیقت برخاسته و به شمعون ظاهر شده است.35و آن دو نفر نیز از سرگذشت راه و کیفیت شناختن او هنگام پاره کردن نان خبر دادند.36و ایشان در این گفتگو می‌بودند که ناگاه عیسی خود در میان ایشان ایستاده، به ایشان گفت، سلام بر شما باد.37امّا ایشان لرزان و ترسان شده، گمان بردند که روحی می‌بینند.38به ایشان گفت، چرا مضطرب شدید و برای چه در دلهای شما شُبَهات روی می‌دهد؟39دستها و پایهایم را ملاحظه کنید که من خود هستم و دست بر من گذارده ببینید، زیرا که روح گوشت و استخوان ندارد، چنانکه می‌نگرید که در من است.40این را گفت و دستها و پایهای خود را بدیشان نشان داد.41و چون ایشان هنوز از خوشی تصدیق نکرده، در عجب مانده بودند، به ایشان گفت، چیز خوراکی در اینجا دارید؟42پس قدری از ماهی بریان و از شانه عسل به وی دادند.43پس آن را گرفته پیش ایشان بخورد.44و به ایشان گفت، همین است سخنانی که وقتی با شما بودم گفتم ضروری است که آنچه در تورات موسی و صحف انبیا و زبور دربارهٔ منمکتوب است به انجام رسد.45و در آن وقت ذهن ایشان را روشن کرد تا کتب را بفهمند.46و به ایشان گفت، بر همین منوال مکتوب است و بدینطور سزاوار بود که مسیح زحمت کشد و روز سوم از مردگان برخیزد.47و از اورشلیم شروع کرده، موعظه به توبه و آمرزش گناهان در همهٔ امّت‌ها به نام او کرده شود.48و شما شاهد بر این امور هستید.49و اینک، من موعود پدر خود را بر شما می‌فرستم. پس شما در شهر اورشلیم بمانید تا وقتی که به قوّت از اعلی آراسته شوید.50پس ایشان را بیرون از شهر تا بیت عَنْیَا برد و دستهای خود را بلند کرده، ایشان را برکت داد.51و چنین شد که در حین برکت دادنِ ایشان، از ایشان جدا گشته، به سوی آسمان بالا برده شد.52پس او را پرستش کرده، با خوشی عظیم به سوی اورشلیم برگشتند.53و پیوسته در هیکل مانده، خدا را حمد و سپاس می‌گفتند. آمین.

## يوحنا

Chapter 1

1در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود.2همان در ابتدا نزد خدا بود.3همه‌چیز به‌واسطهٔ او آفریده شد و به غیر از او چیزی از موجودات وجود نیافت.4در او حیات بود و حیات نور انسان بود.5و نور در تاریکی می‌درخشد و تاریکی آن را درنیافت.6شخصی از جانب خدا فرستاده شد که اسمش یحیی بود؛7او برای شهادت آمد تا بر نور شهادت دهد تا همه به‌وسیلهٔ او ایمان آورند.8او آن نور نبود بلکه آمد تا بر نور شهادت دهد.9آن نورِ حقیقی بود که هر انسان را منوّر می‌گرداند و در جهان آمدنی بود.10او در جهان بود و جهان به‌واسطهٔ او آفریده شد و جهان او را نشناخت.11به نزد خاصّان خود آمد و خاصّانش او را نپذیرفتند؛12و امّا به آن کسانی که او را قبول کردند قدرت داد تا فرزندان خدا گردند، یعنی به هر که به اسم او ایمان آورد،13که نه از خون و نه از خواهش جسد و نه از خواهش مردم، بلکه از خدا تولّد یافتند.14و کلمه جسم گردید و میان ما ساکن شد، پُر از فیض و راستی؛ و جلال او را دیدیم، جلالی شایستهٔ پسر یگانهٔ پدر.15و یحیی بر او شهادت داد و ندا کرده، می‌گفت، این است آنکه دربارهٔ او گفتم آنکه بعد از من می‌آید، پیش از من شده است زیرا که بر من مقدّم بود.16و از پُری او جمیع ما بهره یافتیم و فیض به عوض فیض،17زیرا شریعت به‌وسیلهٔ موسی عطا شد، امّا فیض و راستی به‌وسیلهٔ عیسی مسیح رسید.18خدا را هرگز کسی ندیده است؛ پسر یگانه‌ای که در آغوش پدر است، همان او را ظاهر کرد.19و این است شهادت یحیی در وقتی که یهودیان از اورشلیم کاهنان و لاویان را فرستادند تا از او سؤال کنند که تو کیستی؛20که معترف شد و انکار ننمود، بلکه اقرار کرد که من مسیح نیستم.21آنگاه از او سؤال کردند، پس چه؟ آیا تو الیاس هستی؟ گفت، نیستم. آیا تو آن نبی هستی؟ جواب داد که نی.22آنگاه بدو گفتند، پس کیستی تا به آن کسانی که ما را فرستادند جواب بریم؟ دربارهٔ خود چه می‌گویی؟23گفت، من صدای ندا کننده‌ای در بیابانم که راه خداوند را راست کنید، چنانکه اشعیا نبی گفت.24و فرستادگان از فریسیان بودند.25پس از او سؤال کرده، گفتند، اگر تو مسیح و الیاس و آن نبی نیستی، پس برای چه تعمید می‌دهی؟26یحیی در جواب ایشان گفت، من به آب تعمید می‌دهم و در میان شما کسی ایستاده است که شما او را نمی‌شناسید.27و او آن است که بعد از من می‌آید، امّا پیش از من شده است، که من لایق آن نیستم که بند نعلینش را باز کنم.28و این در بیت‌عَبَرَه که آن طرف اُرْدُن است، در جایی که یحیی تعمید می‌داد واقع گشت.29و در فردای آن روز یحیی عیسی را دید که به جانب او می‌آید. پس گفت، اینک، برّه خدا که گناه جهان را برمی‌دارد!30این است آنکه من دربارهٔ او گفتم که مردی بعد از من می‌آید که پیش از من شده است زیرا که بر من مقدّم بود.31و من او را نشناختم، لیکن تا او به اسرائیل ظاهر گردد، برای همین من آمده به آب تعمید می‌دادم.32پس یحیی شهادت داده، گفت، روح را دیدم که مثل کبوتری از آسمان نازل شده، بر او قرار گرفت.33و من او را نشناختم، لیکن او که مرا فرستاد تا به آب تعمید دهم، همان به من گفت بر هر کس بینی که روح نازل شده، بر او قرار گرفت، همان است او که به روح‌القدس تعمید می‌دهد.34و من دیده شهادت می‌دهم که این است پسر خدا.35و در روز بعد نیز یحیی با دو نفر از شاگردان خود ایستاده بود.36ناگاه عیسی را دید که راه می‌رود؛ و گفت، اینک، برّهٔ خدا.37و چون آن دو شاگرد کلام او را شنیدند، از پی عیسی روانه شدند.38پس عیسی روی گردانیده، آن دو نفر را دید که از عقب می‌آیند. بدیشان گفت،39چه می‌خواهید؟ بدو گفتند، ربّی (یعنی ای معلّم) در کجا منزل می‌نمایی؟40بدیشان گفت، بیایید و ببینید. آنگاه آمده، دیدند که کجا منزل دارد، و آن روز را نزد او بماندند و قریب به ساعت دهم بود.41و یکی از آن دو که سخن یحیی را شنیده، پیروی او نمودند، اندریاس برادر شمعون پطرس بود.42او اوّل برادر خود شمعون را یافته، به او گفت، مسیح را (که ترجمهٔ آن کَرِسْتُس است) یافتیم. و چون او را نزد عیسی آورد، عیسی بدو نگریسته، گفت، تو شمعون پسر یونا هستی؛ و اکنون کیفا خوانده خواهی شد (که ترجمهٔ آن پطرس است).43بامدادان چون عیسی خواست به سوی جلیل روانه شود، فیلپُس را یافته، بدو گفت، از عقب من بیا.44و فیلپُس از بیت صیدا از شهر اندریاس و پطرس بود.45فیلپس نَتَنائیل را یافته، بدو گفت، آن کسی را که موسی در تورات و انبیا مذکور داشته‌اند، یافته‌ایم که عیسی پسر یوسف ناصری است.46نتنائیل بدو گفت، مگر می‌شود که از ناصره چیزی خوب پیدا شود؟ فیلپس بدو گفت، بیا و ببین.47و عیسی چون دید که نتنائیل به سوی او می‌آید، دربارهٔ او گفت، اینک، اسرائیلی حقیقی که در او مکری نیست.48نتنائیل بدو گفت، مرا از کجا می‌شناسی؟ عیسی در جواب وی گفت، قبل از آنکه فیلپس تو را دعوت کند، در حینی که زیر درخت انجیر بودی تو را دیدم.49نتنائیل در جواب او گفت، ای استاد تو پسر خدایی! تو پادشاه اسرائیل هستی!50عیسی در جواب او گفت، آیا از اینکه به تو گفتم که تو را زیر درخت انجیر دیدم، ایمان آوردی؟ بعد از این چیزهای بزرگتر از این خواهی دید.51پس بدو گفت، آمین آمین به شما می‌گویم که از کنون آسمان را گشاده، و فرشتگان خدا را که بر پسر انسان صعود و نزول می‌کنند خواهید دید.

Chapter 2

1و در روز سوم، در قانای جلیل عروسی بود و مادر عیسی در آنجا بود.2و عیسی و شاگردانش را نیز به عروسی دعوت کردند.3و چون شراب تمام شد، مادر عیسی بدو گفت، شراب ندارند.4عیسی به وی گفت، ای زن مرا با تو چه کار است؟ ساعت من هنوز نرسیده است.5مادرش به نوکران گفت، هر چه به شما گوید بکنید.6و در آنجا شش قدح سنگی برحسب تطهیر یهود نهاده بودند که هر یک گنجایش دو یا سه کیل داشت.7عیسی بدیشان گفت، قدحها را از آب پر کنید. و آنها را لبریز کردند.8پس بدیشان گفت، الآن بردارید و به نزد رئیس مجلس ببرید. پس بردند؛9و چون رئیس مجلس آن آب را که شراب گردیده بود، بچشید و ندانست که از کجا است، لیکن نوکرانی که آب را کشیده بودند، می‌دانستند، رئیس مجلس داماد را مخاطب ساخته، بدو گفت،10هرکسی شراب خوب را اوّل می‌آورد و چون مست شدند، بدتر از آن. لیکن تو شراب خوب را تا حال نگاه داشتی؟11و این ابتدای معجزاتی است که از عیسی در قانای جلیل صادر گشت و جلال خود را ظاهر کرد و شاگردانش به او ایمان آوردند.12و بعد از آن او با مادر و برادران و شاگردان خود به کفرناحوم آمد و در آنجا ایّامی کم ماندند.13و چون عید فِصَحِ یهود نزدیک بود، عیسی به اورشلیم رفت،14و در هیکل، فروشندگان گاو و گوسفند و کبوتر و صرّافان را نشسته یافت.15پس تازیانه‌ای از ریسمان ساخته، همه را از هیکل بیرون نمود، هم گوسفندان و گاوان را، و نقود صرّافان را ریخت و تختهای ایشان را واژگون ساخت،16و به کبوترفروشان گفت، اینها را از اینجا بیرون برید و خانهٔ پدر مرا خانهٔ تجارت مسازید.17آنگاه شاگردانِ او را یاد آمد که مکتوب است، غیرت خانهٔ تو مرا خورده است.18پس یهودیان روی به او آورده، گفتند، به ما چه علامت می‌نمایی که این کارها را می‌کنی؟19عیسی در جواب ایشان گفت، این قدس را خراب کنید که در سه روز آن را برپا خواهم نمود.20آنگاه یهودیان گفتند، در عرصه چهل و شش سال این قدس را بنا نموده‌اند؛ آیا تو در سه روز آن را برپا می‌کنی؟21لیکن او دربارهٔ قدس جسد خود سخن می‌گفت.22پس وقتی که از مردگان برخاست شاگردانش را به‌خاطر آمد که این را بدیشان گفته بود. آنگاه به کتاب و به کلامی که عیسی گفته بود، ایمان آوردند.23و هنگامی که در عید فِصَح در اورشلیم بود بسیاری چون معجزاتی را که از او صادر می‌گشت دیدند، به اسم او ایمان آوردند.24لیکن عیسی خویشتن را بدیشان مُؤتَمِنْ نساخت، زیرا که او همه را می‌شناخت.25و از آنجا که احتیاج نداشت که کسی دربارهٔ انسان شهادت دهد، زیرا خود آنچه در انسان بود می‌دانست.

Chapter 3

1و شخصی از فریسیان نیقودیموس نام از رؤسای یهود بود.2او در شب نزد عیسی آمده، به وی گفت، ای استاد می‌دانیم که تو معلّم هستی که از جانب خدا آمده‌ای زیرا هیچ کس نمی‌تواند معجزاتی را که تو می‌نمایی بنماید، جز اینکه خدا با وی باشد.3عیسی در جواب او گفت، آمین آمین به تو می‌گویم اگر کسی از سرِ نو مولود نشود، ملکوت خدا را نمی‌تواند دید.4نیقودیموس بدو گفت، چگونه ممکن است که انسانی که پیر شده باشد، مولود گردد؟ آیا می‌شود که بار دیگر داخل شکم مادر گشته، مولود شود؟5عیسی در جواب گفت، آمین، آمین به تو می‌گویم اگر کسی از آب و روح مولود نگردد، ممکن نیست که داخل ملکوت خدا شود.6آنچه از جسم مولود شد، جسم است و آنچه از روح مولود گشت روح است.7عجب مدار که به تو گفتم باید شما از سر نو مولود گردید.8باد هرجا که می‌خواهد میوزد و صدای آن را می‌شنوی لیکن نمی‌دانی از کجا می‌آید و به کجا می‌رود. همچنین است هر که از روح مولود گردد.9نیقودیموس در جواب وی گفت، چگونه ممکن است که چنین شود؟10عیسی در جواب وی گفت، آیا تو معلّم اسرائیل هستی و این را نمی‌دانی؟11آمین، آمین به تو می‌گویم آنچه می‌دانیم، می‌گوییم و به آنچه دیده‌ایم، شهادت می‌دهیم و شهادت ما را قبول نمی‌کنید.12چون شما را از امور زمینی سخن گفتم، باور نکردید. پس هرگاه به امور آسمانی با شما سخن رانم چگونه تصدیق خواهید نمود؟13و کسی به آسمان بالا نرفت مگر آن کس که از آسمان پایین آمد، یعنی پسر انسان که در آسمان است.14و همچنان که موسی مار را در بیابان بلند نمود، همچنین پسر انسان نیز باید بلند کرده شود،15تا هر که به او ایمان آرد هلاک نگردد، بلکه حیات جاودانی یابد.16زیرا خدا جهان را اینقدر محبّت نمود که پسر یگانه خود را داد تا هر که بر او ایمان آورد، هلاک نگردد بلکه حیات جاودانی یابد.17زیرا خدا پسر خود را در جهان نفرستاد تا بر جهان داوری کند، بلکه تا به‌وسیلهٔ او جهان نجات یابد.18آنکه به او ایمان آرد، بر او حکم نشود؛ امّا هر که ایمان نیاورد الآن بر او حکم شده است، بجهت آنکه به اسم پسر یگانه خدا ایمان نیاورده.19و حکم این است که نور در جهان آمد و مردم ظلمت را بیشتر از نور دوست داشتند، از آنجا که اعمال ایشان بد است.20زیرا هر که عمل بد می‌کند، روشنی را دشمن دارد و پیش روشنی نمی‌آید، مبادا اعمال او توبیخ شود.21و لیکن کسی که به راستی عمل می‌کند پیش روشنی می‌آید تا آنکه اعمال او هویدا گردد که در خدا کرده شده است.22و بعد از آن عیسی با شاگردان خود به زمین یهودیّه آمد و با ایشان در آنجا به سر برده، تعمید می‌داد.23و یحیی نیز در عَیْنُون، نزدیک سالیم تعمید می‌داد زیرا که در آنجا آب بسیار بود و مردم می‌آمدند و تعمید می‌گرفتند،24چونکه یحیی هنوز در زندان حبس نشده بود.25آنگاه در خصوص تطهیر، در میان شاگردان یحیی و یهودیان مباحثه شد.26پس به نزد یحیی آمده، به او گفتند، ای استاد، آن شخصی که با تو در آنطرف اُردُن بود و تو برای او شهادت دادی، اکنون او تعمید می‌دهد و همه نزد او می‌آیند.27یحیی در جواب گفت، هیچ‌کس چیزی نمی‌تواند یافت، مگر آنکه از آسمان بدو داده شود.28شما خود بر من شاهد هستید که گفتم من مسیح نیستم بلکه پیش روی او فرستاده شدم.29کسی که عروس دارد داماد است، امّا دوست داماد که ایستاده آواز او را می‌شنود، از آواز داماد بسیار خشنود می‌گردد. پس این خوشی من کامل گردید.30می‌باید که او افزوده شود و من ناقص گردم.31او که از بالا می‌آید، بالای همه است و آنکه از زمین است زمینی است و از زمین تکلّم می‌کند؛ امّا او که از آسمان می‌آید، بالای همه است.32و آنچه را دید و شنید، به آن شهادت می‌دهد و هیچ‌کس شهادت او را قبول نمی‌کند.33و کسی که شهادت او را قبول کرد، مهر کرده است بر اینکه خدا راست است.34زیرا آن کسی را که خدا فرستاد، به کلام خدا تکلّم می‌نماید، چونکه خدا روح را به میزان عطا نمی‌کند.35پدر پسر را محبّت می‌نماید و همه‌چیز را بدست او سپرده است.36آنکه به پسر ایمان آورده باشد، حیات جاودانی دارد و آنکه به پسر ایمان نیاورد حیات را نخواهد دید، بلکه غضب خدا بر او می‌ماند.

Chapter 4

1و چون خداوند دانست که فریسیان مطّلع شده‌اند که عیسی بیشتر از یحیی شاگرد پیدا کرده، تعمید می‌دهد،2با اینکه خود عیسی تعمید نمی‌داد بلکه شاگردانش،3یهودیّه را گذارده، باز به جانب جلیل رفت.4و لازم بود که از سامره عبور کند5پس به شهری از سامره که سوخار نام داشت، نزدیک به آن موضعی که یعقوب به پسر خود یوسف داده بود رسید.6و در آنجا چاه یعقوب بود. پس عیسی از سفر خسته شده، همچنین بر سر چاه نشسته بود و قریب به ساعت ششم بود7که زنی سامری بجهت آب کشیدن آمد. عیسی بدو گفت، جرعهای آب به من بنوشان.8زیرا شاگردانش بجهت خریدن خوراک به شهر رفته بودند.9زن سامری بدو گفت، چگونه تو که یهود هستی از من آب می‌خواهی و حال آنکه زن سامری می‌باشم؟ زیرا که یهود با سامریان معاشرت ندارند.10عیسی در جواب او گفت، اگر بخشش خدا را می‌دانستی و کیست که به تو می‌گوید آب به من بده، هرآینه تو از او خواهش می‌کردی و به تو آب زنده عطا می‌کرد.11زن بدو گفت، ای آقا دلو نداری و چاه عمیق است. پس از کجا آب زنده داری؟12آیا تو از پدر ما یعقوب بزرگتر هستی که چاه را به ما داد و خود و پسران و مواشی او از آن می‌آشامیدند؟13عیسی در جواب او گفت، هر که از این آب بنوشد باز تشنه گردد،14لیکن کسی که از آبی که من به او می‌دهم بنوشد، ابداً تشنه نخواهد شد، بلکه آن آبی که به او می‌دهم در او چشمه آبی گردد که تا حیات جاودانی می‌جوشد.15زن بدو گفت، ای آقا آن آب را به من بده تا دیگر تشنه نگردم و به اینجا بجهت آب کشیدن نیایم.16عیسی به او گفت، برو و شوهر خود را بخوان و در اینجا بیا.17زن در جواب گفت، شوهر ندارم. عیسی بدو گفت، نیکو گفتی که شوهر نداری!18زیرا که پنج شوهر داشتی و آنکه الآن داری شوهر تو نیست! این سخن را راست گفتی!19زن بدو گفت، ای آقا می‌بینم که تو نبی هستی!20پدران ما در این کوه پرستش می‌کردند و شما می‌گویید که در اورشلیم جایی است که در آن عبادت باید نمود.21عیسی بدو گفت، ای زن مرا تصدیق کن که ساعتی می‌آید که نه در این کوه و نه در اورشلیم پدر را پرستش خواهید کرد.22شما آنچه را که نمی‌دانید می‌پرستید امّا ما آنچه را که می‌دانیم عبادت می‌کنیم زیرا نجات از یهود است.23لیکن ساعتی می‌آید بلکه الآن است که در آنْ پرستندگانِ حقیقی پدر را به روح و راستی پرستش خواهند کرد زیرا که پدر مثل این پرستندگان خود را طالب است.24خدا روح است و هر که او را پرستش کند می‌باید به روح و راستی بپرستد.25زن بدو گفت، می‌دانم که مسیح یعنی کَرسْتُسْ می‌آید. پس هنگامی که او آید از هر چیز به ما خبر خواهد داد.26عیسی بدو گفت، من که با تو سخن می‌گویم همانم.27و در همان وقت شاگردانش آمده، تعجّب کردند که با زنی سخن می‌گوید ولکن هیچ‌کس نگفت که، چه می‌طلبی یا برای چه با او حرف می‌زنی.28آنگاه زن سبوی خود را گذارده، به شهر رفت و مردم را گفت،29بیایید و کسی را ببینید که هرآنچه کرده بودم به من گفت. آیا این مسیح نیست؟30پس از شهر بیرون شده، نزد او می‌آمدند.31و در اثنا آن شاگردان او خواهش نموده، گفتند، ای استاد بخور.32بدیشان گفت، من غذایی دارم که بخورم و شما آن را نمی‌دانید.33شاگردان به یکدیگر گفتند، مگر کسی برای او خوراکی آورده باشد!34عیسی بدیشان گفت، خوراک من آن است که خواهش فرستنده خود را به عمل آورم و کار او را به انجام رسانم.35آیا شما نمی‌گویید که چهار ماه دیگر موسِم درو است؟ اینک، به شما می‌گویم چشمان خود را بالا افکنید و مزرعه‌ها را ببینید زیرا که الآن بجهت درو سفید شده است.36و دروگر اجرت می‌گیرد و ثمری بجهت حیات جاودانی جمع می‌کند تا کارنده و درو کننده هر دو با هم خشنود گردند.37زیرا این کلام در اینجا راست است که یکی می‌کارد و دیگری درو می‌کند.38من شما را فرستادم تا چیزی را که در آن رنج نبرده‌اید درو کنید. دیگران محنت کشیدند و شما در محنت ایشان داخل شده‌اید.39پس در آن شهر بسیاری از سامریان به‌واسطهٔٔ سخن آن زن که شهادت داد که هر آنچه کرده بودم به من باز گفت بدو ایمان آوردند.40و چون سامریان نزد او آمدند، از او خواهش کردند که نزد ایشان بماند و دو روز در آنجا بماند.41و بسیاری دیگر به‌واسطهٔٔ کلام او ایمان آوردند.42و به زنگفتند که بعد از این به‌واسطهٔٔ سخن تو ایمان نمی‌آوریم زیرا خود شنیده و دانسته‌ایم که او در حقیقت مسیح و نجات دهنده عالم است.43امّا بعد از دو روز از آنجا بیرون آمده، به سوی جلیل روانه شد.44زیرا خود عیسی شهادت داد که هیچ نبی را در وطن خود حرمت نیست.45پس چون به جلیل آمد، جلیلیان او را پذیرفتند زیرا هر چه در اورشلیم در عید کرده بود، دیدند، چونکه ایشان نیز در عید رفته بودند. شفای پسر یک افسر46پس عیسی به قانای جلیل آنجایی که آب را شراب ساخته بود، بازآمد. و یکی از سرهنگان مَلِک بود که پسر او در کفرناحوم مریض بود.47و چون شنید که عیسی از یهودیّه به جلیل آمده است، نزد او آمده، خواهش کرد که فرود بیاید و پسر او را شفا دهد، زیرا که مشرف به موت بود.48عیسی بدو گفت، اگر آیات و معجزات نبینید، همانا ایمان نیاورید.49سرهنگ بدو گفت، ای آقا قبل از آنکه پسرم بمیرد فرود بیا.50عیسی بدو گفت، برو که پسرت زنده است. آن شخص به سخنی که عیسی بدو گفت، ایمان آورده، روانه شد.51و در وقتی که او می‌رفت، غلامانش او رااستقبال نموده، مژده دادند و گفتند که پسر تو زنده است.52پس از ایشان پرسید که در چه ساعت عافیت یافت؟ گفتند، دیروز، در ساعت هفتم تب از او زایل گشت.53آنگاه پدر فهمید که در همان ساعت عیسی گفته بود، پسر تو زنده است. پس او و تمام اهل خانهٔ او ایمان آوردند.54و این نیز معجزه دوّم بود که از عیسی در وقتی که از یهودیّه به جلیل آمد، به ظهور رسید.

Chapter 5

1و بعد از آن یهود را عیدی بود و عیسی به اورشلیم آمد.2و در اورشلیم نزد بابالضّان حوضی است که آن را به عبرانی بیتحسدا می‌گویند که پنج رواق دارد.3و در آنجا جمعی کثیر از مریضان و کوران و لنگان و شلان خوابیده، منتظر حرکت آب می‌بودند.4زیرا که فرشته‌ای از جانب خداوند گاه بر آن حوض نازل می‌شد و آب را به حرکت می‌آورد؛ هرکه بعد از حرکت آب، اوّل وارد حوض می‌شد، از هر مرضی که داشت شفا می‌یافت.5و در آنجا مردی بود که سی و هشت سال به مرضی مبتلا بود.6چون عیسی او را خوابیده دید و دانست که مرض او طول کشیده است، بدو گفت، آیا می‌خواهی شفا یابی؟7مریض او را جواب داد که ای آقا کسی ندارم که چون آب به حرکت آید، مرا در حوض بیندازد، بلکه تا وقتی که می‌آیم، دیگری پیش از من فرو رفته است.8عیسی بدو گفت، برخیز و بستر خود را برداشته، روانه شو!9که در حال، آن مرد شفا یافت و بستر خود را برداشته، روانه گردید. و آن روز سَبَّت بود.10پس یهودیان به آن کسی که شفا یافته بود، گفتند، روز سَبَّت است و بر تو روا نیست که بستر خود را برداری.11او در جواب ایشان گفت، آن کسی که مرا شفا داد، همان به من گفت بستر خود را بردار و برو.12پس از او پرسیدند، کیست آنکه به تو گفت، بستر خود را بردار و برو؟13لیکن آن شفا یافته نمی‌دانست کِه بود، زیرا که عیسی ناپدید شد چون در آنجا ازدحامی بود.14و بعد از آن، عیسی او را در هیکل یافته بدو گفت، اکنون شفا یافته‌ای. دیگر خطا مکن تا برای تو بدتر نگردد.15آن مرد رفت و یهودیان را خبر داد که آنکه مرا شفا داد، عیسی است.16و از این سبب یهودیان بر عیسی تعدّی می‌کردند، زیرا که این کار را در روز سَبَّت کرده بود. عیسی خود را پسر خدا معرفی می‌کند17عیسی در جواب ایشان گفت که، پدر من تا کنون کار می‌کند و من نیز کار می‌کنم.18پس از این سبب، یهودیان بیشتر قصد قتل او کردند زیرا که نه تنها سَبَّت را می‌شکست بلکه خدا را نیز پدر خود گفته، خود را مساوی خدا می‌ساخت.19آنگاه عیسی در جواب ایشان گفت، آمین آمین به شما می‌گویم که پسر از خود هیچ نمی‌تواند کرد مگر آنچه بیند که پدر به عمل آرد، زیرا که آنچه او می‌کند، همچنین پسر نیز می‌کند.20زیرا که پدر پسر را دوست می‌دارد و هرآنچه خود می‌کند بدو می‌نماید و اعمال بزرگتر از این بدو نشان خواهد داد تا شما تعجّب نمایید.21زیرا همچنان که پدر مردگان را برمی‌خیزاند وزنده می‌کند، همچنین پسر نیز هر که را می‌خواهد زنده می‌کند.22زیرا که پدر بر هیچ‌کس داوری نمی‌کند بلکه تمام داوری را به پسر سپرده است.23تا آنکه همه پسر را حرمت بدارند، همچنان که پدر را حرمت می‌دارند؛ و کسی که به پسر حرمت نکند، به پدری که او را فرستاد احترام نکرده است.24آمین آمین به شما می‌گویم هر که کلام مرا بشنود و به فرستنده من ایمان آورد، حیات جاودانی دارد و در داوری نمی‌آید، بلکه از موت تا به حیات منتقل گشته است.25آمین آمین به شما می‌گویم که ساعتی می‌آید بلکه اکنون است که مردگان آواز پسر خدا را می‌شنوند و هر که بشنود زنده گردد.26زیرا همچنان که پدر در خود حیات دارد، همچنین پسر را نیز عطا کرده است که در خود حیات داشته باشد.27و بدو قدرت بخشیده است که داوری هم بکند زیرا که پسر انسان است.28و از این تعجّب مکنید زیرا ساعتی می‌آید که در آن جمیع کسانی که در قبور می‌باشند، آواز او را خواهند شنید،29و بیرون خواهند آمد؛ هر که اعمال نیکو کرد، برای قیامت حیات و هر که اعمال بد کرد، بجهت قیامت داوری.30من از خود هیچ نمی‌توانم کرد بلکه چنانکه شنیده‌ام داوری می‌کنم و داوری من عادل است زیرا که ارادهٔ خود را طالب نیستم بلکه ارادهٔ پدری که مرا فرستاده است. عیسی ادعای خود را ثابت می‌کند31اگر من بر خود شهادت دهم شهادت من راست نیست.32دیگری هست که بر من شهادت می‌دهد و می‌دانم که شهادتی که او بر من می‌دهدراست است.33شما نزد یحیی فرستادید و او به راستی شهادت داد.34امّا من شهادت انسان را قبول نمی‌کنم ولیکن این سخنان را می‌گویم تا شما نجات یابید.35او چراغ افروخته و درخشنده‌ای بود و شما خواستید که ساعتی به نور او شادی کنید.36و امّا من شهادت بزرگتر از یحیی دارم زیرا آن کارهایی که پدر به من عطا کرد تا کامل کنم، یعنی این کارهایی که من می‌کنم، بر من شهادت می‌دهد که پدر مرا فرستاده است.37و خود پدر که مرا فرستاد، به من شهادت داده است که هرگز آواز او را نشنیده و صورت او را ندیده‌اید،38و کلام او را در خود ثابت ندارید زیرا کسی را که پدر فرستاد، شما بدو ایمان نیاوردید.39کتب را تفتیش کنید، زیرا شما گمان می‌برید که در آنها حیات جاودانی دارید؛ و آنها است که به من شهادت می‌دهد.40و نمی‌خواهید نزد من آیید تا حیات یابید.41جلال را از مردم نمی‌پذیرم.42ولکن شما را می‌شناسم که در نفس خود محبّت خدا را ندارید.43من به اسم پدر خود آمده‌ام و مرا قبول نمی‌کنید، ولی هرگاه دیگری به اسم خود آید، او را قبول خواهید کرد.44شما چگونه می‌توانید ایمان آرید و حال آنکه جلال از یکدیگر می‌طلبید و جلالی را که از خدای واحد است طالب نیستید؟45گمان مبرید که من نزد پدر بر شما ادّعا خواهم کرد. کسی هست که مدّعی شما می‌باشد و آن موسی است که بر او امیدوار هستید.46زیرا اگر موسی را تصدیق می‌کردید، مرا نیز تصدیق می‌کردید چونکه او دربارهٔ من نوشته است.47امّا چون نوشته‌های او را تصدیق نمی‌کنید، پسچگونه سخنهای مرا قبول خواهید کرد.

Chapter 6

1و بعد از آن عیسی به آن طرف دریای جلیلکه دریای طبریّه باشد، رفت.2و جمعی کثیر از عقب او آمدند زیرا آن معجزاتی را که به مریضان می‌نمود، می‌دیدند.3آنگاه عیسی به کوهی برآمده، با شاگردان خود در آنجا بنشست.4و فِصَح که عید یهود باشد، نزدیک بود.5پس عیسی چشمان خود را بالا انداخته، دید که جمعی کثیر به طرف او می‌آیند. به فیلپُس گفت، از کجا نان بخریم تا اینها بخورند؟6و این را از روی امتحان به او گفت، زیرا خود می‌دانست چه باید کرد.7فیلپّس او را جواب داد که دویست دینار نان، اینها را کفایت نکند تا هر یک اندکی بخورند!8یکی از شاگردانش که اندریاس برادر شِمْعُون پطرُس باشد، وی را گفت،9در اینجا پسری است که پنج نان جو و دو ماهی دارد. و لیکن این از برای این گروه چه می‌شود؟10عیسی گفت، مردم را بنشانید. و در آن مکان، گیاهِ بسیار بود، و آن گروه قریب به پنج هزار مرد بودند که نشستند.11عیسی نانها را گرفته و شکر نموده، به شاگردان داد و شاگردان به نشستگان دادند؛ و همچنین از دو ماهی نیز به قدری که خواستند.12و چون سیر گشتند، به شاگردان خود گفت، پاره‌های باقیمانده را جمع کنید تا چیزی ضایع نشود.13پس جمع کردند و از پاره‌های پنج نان جو که از خورندگان زیاده آمده بود، دوازده سبد پر کردند.14و چون مردمان اینمعجزه را که از عیسی صادر شده بود دیدند، گفتند که این البتّه همان نبی است که باید در جهان بیاید!15و امّا عیسی چون دانست که می‌خواهند بیایند و او را به زور برده، پادشاه سازند، باز تنها به کوه برآمد.16و چون شام شد، شاگردانش به جانب دریا پایین رفتند،17و به کشتی سوار شده، به آن طرف دریا به کفرناحوم روانه شدند. و چون تاریک شد عیسی هنوز نزد ایشان نیامده بود.18و دریا به‌واسطهٔٔ وزیدن باد شدید به تلاطم آمد.19پس وقتی که قریب به بیست و پنج یا سی تیر پرتاپ رانده بودند، عیسی را دیدند که بر روی دریا خرامان شده، نزدیک کشتی می‌آید. پس ترسیدند.20او بدیشان گفت، من هستم، مترسید!21و چون می‌خواستند او را در کشتی بیاورند، در ساعت کشتی به آن زمینی که عازم آن بودند رسید.22بامدادان گروهی که به آن طرف دریا ایستاده بودند، دیدند که هیچ زورقی نبود غیر از آن که شاگردان او داخل آن شده بودند و عیسی با شاگردان خود داخل آن زورق نشده، بلکه شاگردانش تنها رفته بودند.23لیکن زورقهای دیگر از طبریّه آمد، نزدیک به آنجایی که نان خورده بودند بعد از آنکه خداوند شکر گفته بود.24پس چون آن گروه دیدند که عیسی و شاگردانش در آنجا نیستند، ایشان نیز به کشتیهاسوار شده، در طلب عیسی به کفرناحوم آمدند.25و چون او را در آن طرف دریا یافتند، بدو گفتند، ای استاد کی به اینجا آمدی؟26عیسی در جواب ایشان گفت، آمین آمین به شما می‌گویم که مرا می‌طلبید نه به‌سبب معجزاتی که دیدید، بلکه به‌سبب آن نان که خوردید و سیر شدید.27کار بکنید نه برای خوراک فانی بلکه برای خوراکی که تا حیات جاودانی باقی است که پسر انسان آن را به شما عطا خواهد کرد، زیرا خدای پدر بر او مهر زده است.28بدو گفتند، چه کنیم تا اعمال خدا را بجا آورده باشیم؟29عیسی در جواب ایشان گفت، عمل خدا این است که به آن کسی که او فرستاد، ایمان بیاورید.30بدو گفتند، چه معجزه می‌نمایی تا آن را دیده به تو ایمان آوریم؟ چه کار می‌کنی؟31پدران ما در بیابان منّ را خوردند، چنانکه مکتوب است که از آسمان بدیشان نان عطا کرد تا بخورند.32عیسی بدیشان گفت، آمینآمین به شما می‌گویم که موسی نان را از آسمان به شما نداد، بلکه پدر من نان حقیقی را از آسمان به شما می‌دهد.33زیرا که نان خدا آن است که از آسمان نازل شده، به جهان حیات می‌بخشد.34آنگاه بدو گفتند، ای خداوند این نان را پیوسته به ما بده.35عیسی بدیشان گفت، من نان حیات هستم. کسی که نزد من آید، هرگز گرسنه نشود و هر که به من ایمان آرد، هرگز تشنه نگردد.36لیکن به شما گفتم که مرا هم دیدید و ایمان نیاوردید.37هر آنچه پدر به من عطا کند، به جانب من آید و هر که به جانب من آید، او را بیرون نخواهم نمود.38زیرا از آسمان نزول کردم نه تا به ارادهٔ خود عمل کنم، بلکه به ارادهٔ فرستنده خود.39و ارادهٔٔ پدری که مرا فرستاد این است که از آنچه به من عطا کرد، چیزی تلف نکنم بلکه در روز بازپسین آن را برخیزانم.40و ارادهٔ فرستنده من این است که هر که پسر را دید و بدو ایمان آورد، حیات جاودانی داشته باشد و من در روز بازپسین او را خواهم برخیزانید. بی‌ایمانی یهودیان41پس یهودیان دربارهٔ او همهمه کردند زیرا گفته بود، من هستم آن نانی که از آسمان نازل شد.42و گفتند، آیا این عیسی پسر یوسف نیست که ما پدر و مادر او را می‌شناسیم؟ پس چگونه می‌گوید که از آسمان نازل شدم؟43عیسی در جواب ایشان گفت، با یکدیگر همهمه مکنید.44کسی نمی‌تواند نزد من آید، مگر آنکه پدری که مرا فرستاد او را جذب کند و من در روز بازپسین او را خواهم برخیزانید.45در انبیا مکتوب است که همه از خدا تعلیم خواهند یافت. پس هر که از پدر شنید و تعلیم یافت نزد من می‌آید.46نه اینکه کسی پدر را دیده باشد، جز آن کسی که از جانب خداست، او پدر را دیده است.47آمین آمین به شما می‌گویم هر که به من ایمان آرد، حیات جاودانی دارد.48من نان حیات هستم.49پدران شما در بیابان منّ را خوردند و مردند.50این نانی است که از آسمان نازل شد تا هر که از آن بخورد نمیرد.51من هستم آن نان زنده که از آسمان نازل شد. اگر کسی از این نان بخورد تا به ابد زنده خواهد ماند و نانی که من عطا می‌کنم جسم من است که آن را بجهت حیات جهان می‌بخشم.52پس یهودیان با یکدیگر مخاصمه کرده، می‌گفتند، چگونه این شخص می‌تواند جسد خود را به ما دهد تا بخوریم؟53عیسی بدیشان گفت، آمین آمین به شما می‌گویم اگر جسد پسر انسان را نخورید و خون او را ننوشید، در خود حیات ندارید.54و هر که جسد مرا خورد و خون مرا نوشید، حیات جاودانی دارد و من در روز آخر او را خواهم برخیزانید.55زیرا که جسد من، خوردنی حقیقی و خون من، آشامیدنی حقیقی است.56پس هر که جسد مرا می‌خورَد و خون مرا می‌نوشد، در من می‌ماند و من در او.57چنانکه پدرِ زنده مرا فرستاد و من به پدر زنده هستم، همچنین کسی که مرا بخورَد او نیز به من زنده می‌شود.58این است نانی که از آسمان نازل شد، نه همچنان که پدران شما منّ را خوردند و مردند؛ بلکه هر که این نان را بخورد تا به ابد زنده مانَد.59این سخن را وقتی که در کفرناحوم تعلیم می‌داد، در کنیسه گفت.60آنگاه بسیاری از شاگردان او چون این را شنیدند گفتند، این کلام سخت است! کِه می‌تواند آن را بشنود؟61چون عیسی در خود دانست که شاگردانش در این امر همهمه می‌کنند، بدیشان گفت، آیا این شما را لغزش می‌دهد؟62پس اگر پسر انسان را بینید که به جایی که اوّل بود صعود می‌کند چه؟63روح است که زنده می‌کند و امّا از جسد فایده‌ای نیست. کلامی که من به شما می‌گویم، روح و حیات است.64ولیکن بعضی ازشما هستند که ایمان نمی‌آورند. زیرا که عیسی از ابتدا می‌دانست کیانند که ایمان نمی‌آورند و کیست که او را تسلیم خواهد کرد.65پس گفت، از این سبب به شما گفتم که کسی نزد من نمی‌تواند آمد مگر آنکه پدرِ من، آن را بدو عطا کند.66در همان وقت بسیاری از شاگردان او برگشته، دیگر با او همراهی نکردند.67آنگاه عیسی به آن دوازده گفت، آیا شما نیز می‌خواهید بروید؟68شمعون پِطرُس به او جواب داد، خداوندا نزد کِه برویم؟ کلمات حیات جاودانی نزد تو است.69و ما ایمان آورده و شناختهایم که تو مسیح پسر خدای حّی هستی.70عیسی بدیشان جواب داد، آیا من شما دوازده را برنگزیدم و حال آنکه یکی از شما ابلیسی است.71و این را دربارهٔ یهودا پسر شمعونِ اسخریوطی گفت، زیرا او بود که می‌بایست تسلیم کننده وی بشود و یکی از آن دوازده بود.

Chapter 7

1و بعد از آن عیسی در جلیل می‌گشت زیرا نمی‌خواست در یهودیّه راه رود چونکه یهودیان قصد قتل او می‌داشتند.2و عید یهود که عید خیمه‌ها باشد نزدیک بود.3پس برادرانش بدو گفتند، از اینجا روانه شده، به یهودیّه برو تا شاگردانت نیز آن اعمالی را که تو می‌کنی ببینند،4زیرا هر که می‌خواهد آشکار شود، در پنهانی کار نمی‌کند. پس اگر این کارها را می‌کنی، خود را به جهان بنما.5زیرا که برادرانش نیز به او ایمان نیاورده بودند.6آنگاه عیسی بدیشان گفت، وقتمن هنوز نرسیده، امّا وقت شما همیشه حاضر است.7جهان نمی‌تواند شما را دشمن دارد و لیکن مرا دشمن می‌دارد زیرا که من بر آن شهادت می‌دهم که اعمالش بد است.8شما برای این عید بروید. من حال به این عید نمی‌آیم زیرا که وقت من هنوز تمام نشده است.9چون این را بدیشان گفت، در جلیل توقّف نمود.10لیکن چون برادرانش برای عید رفته بودند، او نیز آمد، نه آشکار بلکه در خفا.11امّا یهودیان در عید او را جستجو نموده، می‌گفتند که او کجا است.12و در میان مردم دربارهٔ او همهمه بسیار بود. بعضی می‌گفتند که مردی نیکو است و دیگران می‌گفتند نی بلکه گمراه کننده قوم است.13و لیکن به‌سبب ترس از یهود، هیچ‌کس دربارهٔ او ظاهراً حرف نمی‌زد.14و چون نصف عید گذشته بود، عیسی به هیکل آمده، تعلیم می‌داد.15و یهودیان تعجّب نموده، گفتند، این شخص هرگز تعلیم نیافته، چگونه کتب را می‌داند؟16عیسی در جواب ایشان گفت، تعلیم من از من نیست، بلکه از فرستنده من.17اگر کسی بخواهد ارادهٔ او را به عمل آرد، دربارهٔ تعلیم خواهد دانست که از خدا است یا آنکه من از خود سخن می‌رانم.18هر که از خود سخن گوید، جلال خود را طالب بُوَد و امّا هر که طالب جلال فرستنده خود باشد، او صادق است و در او ناراستی نیست.19آیا موسی تورات را به شما نداده است؟ و حال آنکه کسی از شمانیست که به تورات عمل کند. از برای چه می‌خواهید مرا به قتل رسانید؟20آنگاه همه در جواب گفتند، تو دیو داری! کِه اراده دارد تو را بکشد؟21عیسی در جواب ایشان گفت، یک عمل نمودم و همهٔٔ شما از آن متعجّب شدید.22موسی ختنه را به شما داد نه آنکه از موسی باشد بلکه از اجداد و در روز سَبَّت مردم را ختنه می‌کنید.23پس اگر کسی در روز سَبَّت مختون شود تا شریعت موسی شکسته نشود، چرا بر من خشم می‌آورید از آن سبب که در روز سَبَّت شخصی را شفای کامل دادم؟24بحسب ظاهر داوری مکنید بلکه به راستی داوری نمایید.25پس بعضی از اهل اورشلیم گفتند، آیا این آن نیست که قصد قتل او دارند؟26و اینک، آشکارا حرف می‌زند و بدو هیچ نمی‌گویند. آیا رؤسا یقیناً می‌دانند که او در حقیقت مسیح است؟27لیکن این شخص را می‌دانیم از کجا است، امّا مسیح چون آید هیچ‌کس نمی‌شناسد که از کجا است.28و عیسی چون در هیکل تعلیم می‌داد، ندا کرده، گفت، مرا می‌شناسید و نیز می‌دانید از کجا هستم و از خود نیامده‌ام بلکه فرستنده من حقّ است که شما او را نمی‌شناسید.29امّا من او را می‌شناسم زیرا که از او هستم و او مرا فرستاده است.30آنگاه خواستند او را گرفتار کنند ولیکن کسی بر او دست نینداخت زیرا که ساعت او هنوز نرسیده بود.31آنگاه بسیاری از آن گروه بدو ایمان آوردند و گفتند، آیا چون مسیح آید، معجزات بیشتر از اینها که این شخص می‌نماید، خواهد نمود؟32چون فریسیان شنیدند که خلق دربارهٔ او این همهمه می‌کنند، فریسیان و رؤسای کَهَنَه خادمان فرستادند تا او را بگیرند.33آنگاه عیسی گفت، اندک زمانی دیگر با شما هستم، بعد نزد فرستنده خود می‌روم.34و مرا طلب خواهید کرد و نخواهید یافت و آنجایی که من هستم شما نمی‌توانید آمد.35پس یهودیان با یکدیگر گفتند، او کجا می‌خواهد برود که ما او را نمی‌یابیم؟ آیا اراده دارد به سوی پراکندگان یونانیان رود و یونانیان را تعلیم دهد؟36این چه کلامی است که گفت مرا طلب خواهید کرد و نخواهید یافت و جایی که من هستم شما نمی‌توانید آمد؟37و در روز آخر که روز بزرگ عید بود، عیسی ایستاده، ندا کرد و گفت، هر که تشنه باشد نزد من آید و بنوشد.38کسی که به من ایمان آورد، چنانکه کتاب می‌گوید، از بطن او نهرهای آب زنده جاری خواهد شد.39امّا این را گفت دربارهٔ روح که هر که به او ایمان آرد او را خواهد یافت زیرا که روح‌القدس هنوز عطا نشده بود، چونکه عیسی تا به حال جلال نیافته بود.40آنگاه بسیاری از آن گروه، چون این کلام را شنیدند، گفتند، در حقیقت این شخص همان نبی است.41و بعضی گفتند، او مسیح است. و بعضی گفتند، مگر مسیح از جلیل خواهد آمد؟42آیا کتاب نگفته است که از نسل داود و از بیتلحم، دهی که داود در آن بود، مسیح ظاهرخواهد شد؟43پس دربارهٔ او در میان مردم اختلاف افتاد.44و بعضی از ایشان خواستند او را بگیرند و لکن هیچ‌کس بر او دست نینداخت.45پس خادمان نزد رؤسای کَهَنَه و فریسیان آمدند. آنها بدیشان گفتند، برای چه او را نیاوردید؟46خادمان در جواب گفتند، هرگز کسی مثل این شخص سخن نگفته است!47آنگاه فریسیان در جواب ایشان گفتند، آیا شما نیز گمراه شده‌اید؟48مگر کسی از سرداران یا از فریسیان به او ایمان آورده است؟49ولیکن این گروه که شریعت را نمی‌دانند، ملعون می‌باشند.50نیقودیموس، آنکه در شب نزد او آمده و یکی از ایشان بود، بدیشان گفت،51آیا شریعت ما بر کسی فتوی می‌دهد، جز آنکه اوّل سخن او را بشنوند و کار او را دریافت کنند؟52ایشان در جواب وی گفتند، مگر تو نیز جلیلی هستی؟ تفحّص کن و ببین زیرا که هیچ نبی از جلیل برنخاسته است.53پس هر یک به خانهٔ خود رفتند.

Chapter 8

1امّا عیسی به کوه زیتون رفت.2و بامدادانباز به هیکل آمد و چون جمیع قوم نزد او آمدند نشسته، ایشان را تعلیم می‌داد.3که ناگاه کاتبان و فریسیان زنی را که در زنا گرفته شده بود، پیش او آوردند و او را در میان برپا داشته،4بدو گفتند، ای استاد، این زن در عین عمل زنا گرفته شد؛5و موسی در تورات به ما حکم کرده است که چنین زنان سنگسار شوند. امّا تو چه می‌گویی؟6و این را از روی امتحان بدو گفتند تاادّعایی بر او پیدا کنند. امّا عیسی سر به زیر افکنده، به انگشت خود بر روی زمین می‌نوشت.7و چون در سؤال کردن الحاح می‌نمودند، راست شده، بدیشان گفت، هر که از شما گناه ندارد اوّل بر او سنگ اندازد.8و باز سر به زیر افکنده، بر زمین می‌نوشت.9پس چون شنیدند، از ضمیر خود ملزم شده، از مشایخ شروع کرده تا به آخر، یک یک بیرون رفتند و عیسی تنها باقی ماند با آن زن که در میان ایستاده بود.10پس عیسی چون راست شد و غیر از زن کسی را ندید، بدو گفت، ای زن آن مدّعیان تو کجا شدند؟ آیا هیچ‌کس بر تو فتوا نداد؟11گفت، هیچ‌کس ای آقا. عیسی گفت، من هم بر تو فتوا نمی‌دهم. برو دیگر گناه مکن.12پس عیسی باز بدیشان خطاب کرده، گفت، من نورِ عالم هستم. کسی که مرا متابعت کند، در ظلمت سالک نشود بلکه نور حیات را یابد.13آنگاه فریسیان بدو گفتند، تو بر خود شهادت می‌دهی، پس شهادت تو راست نیست.14عیسی در جواب ایشان گفت، هرچند من بر خود شهادت می‌دهم، شهادت من راست است زیرا که می‌دانم از کجا آمده‌ام و به کجا خواهم رفت، لیکن شما نمی‌دانید از کجا آمده‌ام و به کجا می‌روم.15شما بحسب جسم حکم می‌کنید امّا من بر هیچ‌کس حکم نمی‌کنم.16و اگر من حکم دهم، حکم من راست است، از آنرو که تنها نیستم بلکه من و پدری که مرا فرستاد.17و نیز در شریعت شما مکتوب است که شهادت دو کسحقّ است.18من بر خود شهادت می‌دهم و پدری که مرا فرستاد نیز برای من شهادت می‌دهد.19بدو گفتند، پدر تو کجا است؟ عیسی جواب داد که نه مرا می‌شناسید و نه پدر مرا. هرگاه مرا می‌شناختید پدر مرا نیز می‌شناختید.20و این کلام را عیسی در بیتالمال گفت، وقتی که در هیکل تعلیم می‌داد؛ و هیچ‌کس او را نگرفت بجهت آنکه ساعت او هنوز نرسیده بود.21باز عیسی بدیشان گفت، من می‌روم و مرا طلب خواهید کرد و در گناهان خود خواهید مرد و جایی که من می‌روم شما نمی‌توانید آمد.22یهودیان گفتند، آیا ارادهٔ قتل خود دارد که می‌گوید به جایی خواهم رفت که شما نمی‌توانید آمد؟23ایشان را گفت، شما از پایین می‌باشید امّا من از بالا. شما از این جهان هستید، لیکن من از این جهان نیستم.24از این جهت به شما گفتم که در گناهان خود خواهید مرد، زیرا اگر باور نکنید که من هستم، در گناهان خود خواهید مرد.25بدو گفتند، تو کیستی؟ عیسی بدیشان گفت، همانم که از اوّل نیز به شما گفتم.26من چیزهای بسیار دارم که دربارهٔ شما بگویم و حکم کنم؛ لکن آنکه مرا فرستاد حقّ است و من آنچه از او شنیده‌ام، به جهان می‌گویم.27ایشان نفهمیدند که بدیشان دربارهٔ پدر سخن می‌گوید.28عیسی بدیشان گفت، وقتی که پسر انسان را بلند کردید، آن وقت خواهید دانست که من هستم و از خود کاری نمی‌کنم بلکه به آنچه پدرم مرا تعلیم داد، تکلّم می‌کنم.29و او که مرا فرستاد، با من است وپدر مرا تنها نگذارده است زیرا که من همیشه کارهای پسندیده او را بجا می‌آورم.30چون این را گفت، بسیاری بدو ایمان آوردند.31پس عیسی به یهودیانی که بدو ایمان آوردند، گفت، اگر شما در کلام من بمانید، فی‌الحقیقۀ شاگرد من خواهید شد،32و حقّ را خواهید شناخت و حقّ شما را آزاد خواهد کرد.33بدو جواب دادند که اولاد ابراهیم می‌باشیم و هرگز هیچ‌کس را غلام نبوده‌ایم. پس چگونه تو می‌گویی که آزاد خواهید شد؟34عیسی در جواب ایشان گفت، آمین آمین به شما می‌گویم هر که گناه می‌کند، غلام گناه است.35و غلام همیشه در خانه نمی‌ماند، امّا پسر همیشه می‌ماند.36پس اگر پسرْ شما را آزاد کند، در حقیقت آزاد خواهید بود.37می‌دانم که اولاد ابراهیم هستید، لیکن می‌خواهید مرا بکشید زیرا کلام من در شما جای ندارد.38من آنچه نزد پدر خود دیده‌ام می‌گویم و شما آنچه نزد پدر خود دیده‌اید می‌کنید.39در جواب او گفتند که پدر ما ابراهیم است. عیسی بدیشان گفت، اگر اولاد ابراهیم می‌بودید، اعمال ابراهیم را بجا می‌آوردید.40ولیکن الآن می‌خواهید مرا بکشید و من شخصی هستم که با شما به راستی که از خدا شنیده‌ام تکلّم می‌کنم. ابراهیم چنین نکرد.41شما اعمال پدر خود را بجا می‌آورید. بدو گفتند که ما از زنا زاییده نشده‌ایم. یک پدر داریم که خدا باشد.42عیسی به ایشان گفت، اگر خدا پدر شما می‌بود، مرا دوست می‌داشتید، زیرا که من از جانب خدا صادر شده و آمده‌ام، زیرا که من از پیش خود نیامده‌ام بلکه او مرا فرستاده است.43برای چه سخن مرا نمی‌فهمید؟ از آن‌جهت که کلام مرا نمی‌توانید بشنوید.44شما از پدر خود ابلیس می‌باشید و خواهشهای پدر خود را می‌خواهید به عمل آرید. او از اوّل قاتل بود و در راستی ثابت نمی‌باشد، از آن‌جهت که در او راستی نیست. هرگاه به دروغ سخن می‌گوید، از ذات خود می‌گوید زیرا دروغگو و پدر دروغ‌گویان است.45و امّا من از این سبب که راست می‌گویم، مرا باور نمی‌کنید.46کیست از شما که مرا به گناه ملزم سازد؟ پس اگر راست می‌گویم، چرا مرا باور نمی‌کنید؟47کسی که از خدا است، کلام خدا را می‌شنود و از این سبب شما نمی‌شنوید که از خدا نیستید.48پس یهودیان در جواب او گفتند، آیا ما خوب نگفتیم که تو سامری هستی و دیو داری؟49عیسی جواب داد که من دیو ندارم، لکن پدر خود را حرمت می‌دارم و شما مرا بی‌حرمت می‌سازید.50من جلال خود را طالب نیستم، کسی هست که می‌طلبد و داوری می‌کند.51آمین آمین به شما می‌گویم، اگر کسی کلام مرا حفظ کند، موت را تا به ابد نخواهد دید.52پس یهودیان بدو گفتند، الآن دانستیم که دیو داری! ابراهیم و انبیا مردند و تو می‌گویی اگر کسی کلام مرا حفظ کند، موت را تا به ابد نخواهد چشید؟53آیا تو از پدر ما ابراهیم که مُرد و انبیایی کهمُردند بزرگتر هستی؟ خود را کِه می‌دانی؟54عیسی جواب داد، اگر خود را جلال دهم، جلال من چیزی نباشد. پدر من آن است که مرا جلال می‌بخشد، آنکه شما می‌گویید خدای ما است.55و او را نمی‌شناسید، امّا من او را می‌شناسم و اگر گویم او را نمی‌شناسم مثل شما دروغگو می‌باشم. لیکن او را می‌شناسم و قول او را نگاه می‌دارم.56پدر شما ابراهیم شادی کرد بر اینکه روز مرا ببیند و دید و شادمان گردید.57یهودیان بدو گفتند، هنوز پنجاه سال نداری و ابراهیم را دیده‌ای؟58عیسی بدیشان گفت، آمین آمین به شما می‌گویم که پیش از آنکه ابراهیم پیدا شود من هستم.59آنگاه سنگها برداشتند تا او را سنگسار کنند. امّا عیسی خود را مخفی ساخت و از میان گذشته، از هیکل بیرون شد و همچنین برفت.

Chapter 9

1و وقتی که می‌رفت، کوری مادرزاد دید.2و شاگردانش از او سؤال کرده، گفتند، ای استاد، گناه کِه کرد، این شخص یا والدین او که کور زاییده شد؟3عیسی جواب داد که گناه نه این شخص کرد و نه پدر و مادرش، بلکه تا اعمال خدا در وی ظاهر شود.4مادامی که روز است، مرا باید به کارهای فرستنده خود مشغول باشم. شب می‌آید که در آن هیچ‌کس نمی‌تواند کاری کند.5مادامی که در جهان هستم، نور جهانم.6این را گفت و آب دهان بر زمین انداخته، از آب گِل ساخت و گِل را به چشمان کور مالید،7و بدو گفت، برو در حوض سیلوحا [که به معنی مُرْسَلاست] بشوی. پس رفته شست و بینا شده، برگشت.8پس همسایگان و کسانی که او را پیش از آن در حالت کوری دیده بودند، گفتند، آیا این آن نیست که می‌نشست و گدایی می‌کرد؟9بعضی گفتند، همان است. و بعضی گفتند، شباهت بدو دارد. او گفت، من همانم.10بدو گفتند، پس چگونه چشمان تو باز گشت؟11او جواب داد، شخصی که او را عیسی می‌گویند، گِل ساخت و بر چشمان من مالیده، به من گفت به حوض سیلوحا برو و بشوی. آنگاه رفتم و شسته بینا گشتم.12به وی گفتند، آن شخص کجا است؟ گفت، نمی‌دانم.13پس او را که پیشتر کور بود، نزد فریسیان آوردند.14و آن روزی که عیسی گِل ساخته، چشمان او را باز کرد، روز سَبَّت بود.15آنگاه فریسیان نیز از او سؤال کردند که چگونه بینا شدی؟ بدیشان گفت، گِل به چشمهای من گذارد. پس شستم و بینا شدم.16بعضی از فریسیان گفتند، آن شخص از جانب خدا نیست، زیرا که سَبَّت را نگاه نمی‌دارد. دیگران گفتند، چگونه شخص گناهکار می‌تواند مثل این معجزات ظاهر سازد. و در میان ایشان اختلاف افتاد.17باز بدان کور گفتند، تو دربارهٔ او چه می‌گویی که چشمان تو را بینا ساخت؟ گفت، نبی است.18لیکن یهودیان سرگذشت او را باور نکردند که کور بوده و بینا شده است، تا آنکه پدر و مادر آن بینا شده را طلبیدند.19و از ایشان سؤال کرده، گفتند، آیا این است پسر شما که می‌گویید کور متولّد شده؟ پس چگونه الحال بینا گشته است؟20پدر و مادر او در جواب ایشان گفتند،می‌دانیم که این پسر ما است و کور متولّد شده.21لیکن الحال چطور می‌بیند، نمی‌دانیم و نمی‌دانیم کِه چشمان او را باز نموده. او بالغ است از وی سؤال کنید تا او احوال خود را بیان کند.22پدر و مادر او چنین گفتند زیرا که از یهودیان می‌ترسیدند، از آنرو که یهودیان با خود عهد کرده بودند که هر که اعتراف کند که او مسیح است، از کنیسه بیرونش کنند.23و از اینجهت والدین او گفتند، او بالغ است از خودش بپرسید.24پس آن شخص را که کور بود، باز خوانده، بدو گفتند، خدا را تمجید کن. ما می‌دانیم که این شخص گناهکار است.25او جواب داد، اگر گناهکار است نمی‌دانم. یک چیز می‌دانم که کور بودم و الآن بینا شده‌ام.26باز بدو گفتند، با تو چه کرد و چگونه چشمهای تو را باز کرد؟27ایشان را جواب داد که الآن به شما گفتم. نشنیدید؟ و برای چه باز می‌خواهید بشنوید؟ آیا شما نیز اراده دارید شاگرد او بشوید؟28پس او را دشنام داده، گفتند، تو شاگرد او هستی. ما شاگرد موسی می‌باشیم.29ما می‌دانیم که خدا با موسی تکلّم کرد. امّا این شخص را نمی‌دانیم از کجا است.30آن مرد جواب داده، بدیشان گفت، این عجب است که شما نمی‌دانید از کجا است و حال آنکه چشمهای مرا باز کرد.31و می‌دانیم که خدا دعای گناهکاران را نمی‌شنود؛ و لیکن اگر کسی خداپرست باشد و ارادهٔ او را بجا آرد، او را می‌شنود.32از ابتدای عالم شنیده نشده است که کسی چشمان کور مادرزاد را باز کرده باشد.33اگر این شخص از خدا نبودی، هیچ کار نتوانستی کرد.34در جواب وی گفتند، تو به کلّی با گناه متولّد شده‌ای. آیا تو ما را تعلیم می‌دهی؟ پس او را بیرون راندند.35عیسی چون شنید که او را بیرون کرده‌اند، وی را جسته، گفت، آیا تو به پسر خدا ایمان داری؟36او در جواب گفت، ای آقا کیست تا به او ایمان آورم؟37عیسی بدو گفت، تو نیز او را دیده‌ای و آنکه با تو تکلّم می‌کند همان است.38گفت، ای خداوند ایمان آوردم. پس او را پرستش نمود.39آنگاه عیسی گفت، من در این جهان بجهت داوری آمدم تا کوران بینا و بینایان، کور شوند.40بعضی از فریسیان که با او بودند، چون این کلام را شنیدند گفتند، آیا ما نیز کور هستیم؟41عیسی بدیشان گفت، اگر کور می‌بودید گناهی نمی‌داشتید و لکن الآن می‌گویید بینا هستیم. پس گناه شما می‌ماند.

Chapter 10

1آمین آمین به شما می‌گویم هر که از در به آغل گوسفند داخل نشود، بلکه از راه دیگر بالا رود، او دزد و راهزن است.2و امّا آنکه از در داخل شود، شبان گوسفندان است.3دربان بجهت او می‌گشاید و گوسفندان آواز او را می‌شنوند و گوسفندان خود را نام بنام می‌خواند و ایشان را بیرون می‌برد.4و وقتی که گوسفندان خود را بیرون بَرَد، پیش روی ایشان می‌خرامد و گوسفندان از عقب او می‌روند، زیرا که آواز او را می‌شناسند.5لیکن غریب را متابعت نمی‌کنند، بلکه از او می‌گریزند زیرا که آواز غریبان را نمی‌شناسند.6و این مَثَل را عیسی برای ایشان آورد، امّا ایشان نفهمیدند که چه چیز بدیشان می‌گوید.7آنگاه عیسی بدیشان باز گفت، آمین آمین بهشما می‌گویم که من درِ گوسفندان هستم.8جمیع کسانی که پیش از من آمدند، دزد و راهزن هستند، لیکن گوسفندان سخن ایشان را نشنیدند.9من در هستم! هر که از من داخل گردد، نجات یابد و بیرون و درون خرامد و علوفه یابد.10دزد نمی‌آید مگر آنکه بدزدد و بکشد و هلاک کند. من آمدم تا ایشان حیات یابند و آن را زیادتر حاصل کنند.11من شبان نیکو هستم. شبان نیکو جان خود را در راه گوسفندان می‌نهد.12امّا مزدوری که شبان نیست و گوسفندان از آنِ او نمی‌باشند، چون بیند که گرگ می‌آید، گوسفندان را گذاشته، فرار می‌کند و گرگ گوسفندان را می‌گیرد و پراکنده می‌سازد.13مزدور می‌گریزد چونکه مزدور است و به فکر گوسفندان نیست.14من شبان نیکو هستم و خاصّان خود را می‌شناسم و خاصّان من مرا می‌شناسند،15چنانکه پدر مرا می‌شناسد و من پدر را می‌شناسم و جان خود را در راه گوسفندان می‌نهم.16و مرا گوسفندان دیگر هست که از این آغل نیستند. باید آنها را نیز بیاورم و آواز مرا خواهند شنید و یک گله و یک شبان خواهند شد.17و از این سبب پدر مرا دوست می‌دارد که من جان خود را می‌نهم تا آن را باز گیرم.18کسی آن را از من نمی‌گیرد، بلکه من خود آن را می‌نهم. قدرت دارم که آن را بنهم و قدرت دارم آن را باز گیرم. این حکم را از پدر خود یافتم.19باز به‌سبب این کلام، در میان یهودیان اختلاف افتاد.20بسیاری از ایشان گفتند که دیو دارد و دیوانه است. برای چه بدو گوش می‌دهید؟21دیگران گفتند که این سخنان دیوانه نیست. آیا دیو می‌تواند چشم کوران را باز کند؟22پس در اورشلیم، عید تجدید شد و زمستان بود.23و عیسی در هیکل، در رواق سلیمان می‌خرامید.24پس یهودیان دور او را گرفته، بدو گفتند، تا کی ما را متردّد داری؟ اگر تو مسیح هستی، آشکارا به ما بگو.25عیسی بدیشان جواب داد، من به شما گفتم و ایمان نیاوردید. اعمالی که به اسم پدر خود بجا می‌آورم، آنها برای من شهادت می‌دهد.26لیکن شما ایمان نمی‌آورید زیرا از گوسفندان من نیستید، چنانکه به شما گفتم.27گوسفندان من آواز مرا می‌شنوند و من آنها را می‌شناسم و مرا متابعت می‌کنند.28و من به آنها حیات جاودانی می‌دهم و تا به ابد هلاک نخواهند شد و هیچ‌کس آنها را از دست من نخواهد گرفت.29پدری که به من داد از همه بزرگتر است و کسی نمی‌تواند از دست پدر من بگیرد.30من و پدر یک هستیم.31آنگاه یهودیان باز سنگها برداشتند تا او را سنگسار کنند.32عیسی بدیشان جواب داد، از جانب پدر خود بسیار کارهای نیک به شما نمودم. به‌سبب کدام یک از آنها مرا سنگسار می‌کنید؟33یهودیان در جواب گفتند، به‌سبب عمل نیک، تو را سنگسار نمی‌کنیم، بلکه به‌سبب کفر، زیرا تو انسان هستی و خود را خدا می‌خوانی.34عیسی در جواب ایشان گفت، آیا در تورات شما نوشته نشده است که من گفتم شما خدایان هستید؟35پس اگر آنانی را که کلام خدا بدیشان نازل شد، خدایان خواند و ممکن نیست که کتاب محوگردد،36آیا کسی را که پدر تقدیس کرده، به جهان فرستاد، بدو می‌گویید کفر می‌گویی، از آن سبب که گفتم پسر خدا هستم؟37اگر اعمال پدر خود را بجا نمی‌آورم، به من ایمان میاورید.38و لکن چنانچه بجا می‌آورم، هرگاه به من ایمان نمی‌آورید، به اعمال ایمان آورید تا بدانید و یقین کنید که پدر در من است و من در او.39پس دیگر باره خواستند او را بگیرند، امّا از دستهای ایشان بیرون رفت.40و باز به آن طرف اُردُن، جایی که اوّل یحیی تعمید می‌داد، رفت و در آنجا توقّف نمود.41و بسیاری نزد او آمده، گفتند که یحیی هیچ معجزه ننمود و لکن هر چه یحیی دربارهٔ این شخص گفت، راست است.42پس بسیاری در آنجا به او ایمان آوردند.

Chapter 11

1و شخصی ایلعازر نام، بیمار بود، از اهلبیت عَنْیَا که دهِ مریم و خواهرش مرتا بود.2و مریم آن است که خداوند را به عطر، تدهین ساخت و پایهای او را به موی خود خشکانید که برادرش ایلعازر بیمار بود.3پس خواهرانش نزد او فرستاده، گفتند، ای آقا، اینک، آن که او را دوست می‌داری مریض است.4چون عیسی این را شنید گفت، این مرض تا به موت نیست بلکه برای جلال خدا تا پسر خدا از آن جلال یابد.5و عیسی مرتا و خواهرش و ایلعازر را محبّت می‌نمود.6پس چون شنید که بیمار است، در جایی کهبود دو روز توقّف نمود.7و بعد از آن به شاگردان خود گفت، باز به یهودیّه برویم.8شاگردان او را گفتند، ای معلّم، الآن یهودیان می‌خواستند تو را سنگسار کنند؛ و آیا باز می‌خواهی بدانجا بروی؟9عیسی جواب داد، آیا ساعتهای روز دوازده نیست؟ اگر کسی در روز راه رود لغزش نمی‌خورد زیرا که نور این جهان را می‌بیند.10و لیکن اگر کسی در شب راه رود لغزش خورَد زیرا که نور در او نیست.11این را گفت و بعد از آن به ایشان فرمود، دوست ما ایلعازر در خواب است. امّا می‌روم تا او را بیدار کنم.12شاگردان او گفتند، ای آقا اگر خوابیده است، شفا خواهد یافت.13امّا عیسی دربارهٔ موت او سخن گفت و ایشان گمان بردند که از آرامی خواب می‌گوید.14آنگاه عیسی علانیهًٔ بدیشان گفت، ایلعازر مرده است.15و برای شما خشنود هستم که در آنجا نبودم تا ایمان آرید ولکن نزد او برویم.16پس توما که به معنی تؤام باشد، به همشاگردان خود گفت، ما نیز برویم تا با او بمیریم.17پس چون عیسی آمد، یافت که چهار روز است در قبر می‌باشد.18و بیت عَنْیا نزدیک اورشلیم بود، قریب به پانزده تیر پرتاب.19و بسیاری از یهود نزد مرتا و مریم آمده بودند تا بجهت برادرشان، ایشان را تسلّی دهند.20و چون مرتا شنید که عیسی می‌آید، او را استقبال کرد. لیکن مریم در خانه نشسته ماند.21پس مرتا به عیسی گفت، ای آقا اگر در اینجا می‌بودی، برادر من نمی‌مرد.22ولیکن الآن نیز می‌دانم که هر چه از خدا طلب کنی، خدا آن را به تو خواهد داد.23عیسی بدو گفت، برادر تو خواهد برخاست.24مرتا به وی گفت، می‌دانم که در قیامت روز بازپسین خواهد برخاست.25عیسیبدو گفت، من قیامت و حیات هستم. هر که به من ایمان آورد، اگر مرده باشد، زنده گردد.26و هر که زنده بُوَد و به من ایمان آورد، تا به ابد نخواهد مرد. آیا این را باور می‌کنی؟27او گفت، بلی ای آقا، من ایمان دارم که تویی مسیح پسر خدا که در جهان آینده است.28و چون این را گفت، رفت و خواهر خود مریم را در پنهانی خوانده، گفت، استاد آمده است و تو را می‌خواند.29او چون این را بشنید، بزودی برخاسته، نزد او آمد.30و عیسی هنوز وارد ده نشده بود، بلکه در جایی بود که مرتا او را ملاقات کرد.31و یهودیانی که در خانه با او بودند و او را تسلّی می‌دادند، چون دیدند که مریم برخاسته، به تعجیل بیرون می‌رود، از عقب او آمده، گفتند، به سر قبر می‌رود تا در آنجا گریه کند.32و مریم چون به جایی که عیسی بود رسید، او را دیده، بر قدمهای او افتاد و بدو گفت، ای آقا اگر در اینجا می‌بودی، برادر من نمی‌مرد.33عیسی چون او را گریان دید و یهودیان را هم که با او آمده بودند گریان یافت، در روح خود به شدّت مکدّر شده، مضطرب گشت.34و گفت، او را کجا گذارده‌اید؟ به او گفتند، ای آقا بیا و ببین.35عیسی بگریست.36آنگاه یهودیان گفتند، بنگرید چقدر او را دوست می‌داشت!37بعضی از ایشان گفتند، آیا این شخص که چشمان کور را باز کرد، نتوانست امر کند که این مرد نیز نمیرد؟38پس عیسی باز به شدّت در خود مکدّر شده، نزد قبر آمد و آن غاری بود، سنگی بر سرش گذارده.39عیسی گفت، سنگ را بردارید. مرتا خواهر میّت بدو گفت، ای آقا الآن متعفّن شده، زیرا که چهار روز گذشته است.40عیسی به ویگفت، آیا به تو نگفتم اگر ایمان بیاوری، جلال خدا را خواهی دید؟41پس سنگ را از جایی که میّت گذاشته شده بود برداشتند. عیسی چشمان خود را بالا انداخته، گفت، ای پدر، تو را شکر می‌کنم که سخن مرا شنیدی.42و من می‌دانستم که همیشه سخن مرا می‌شنوی؛ و لکن بجهت خاطر این گروه که حاضرند گفتم تا ایمان بیاورند که تو مرا فرستادی.43چون این را گفت، به آواز بلند ندا کرد، ای ایلعازر، بیرون بیا.44در حال آن مرده دست و پای به کفن بسته بیرون آمد و روی او به دستمالی پیچیده بود. عیسی بدیشان گفت، او را باز کنید و بگذارید برود. توطئه قتل عیسی45آنگاه بسیاری از یهودیان که با مریم آمده بودند، چون آنچه عیسی کرد دیدند، بدو ایمان آوردند.46ولیکن بعضی از ایشان نزد فریسیان رفتند و ایشان را از کارهایی که عیسی کرده بود آگاه ساختند.47پس رؤسای کَهَنَه و فریسیان شورا نموده، گفتند، چه کنیم زیرا که این مرد، معجزات بسیار می‌نماید؟48اگر او را چنین واگذاریم، همه به او ایمان خواهند آورد و رومیان آمده، جا و قوم ما را خواهند گرفت.49یکی از ایشان، قیافا نام که در آن سال رئیس کَهَنَه بود، بدیشان گفت، شما هیچ نمی‌دانید50و فکر نمی‌کنید که بجهت ما مفید است که یک شخص در راه قوم بمیرد و تمامی طائفه هلاک نگردند.51و این را از خود نگفت بلکه چون در آن سال رئیس کَهَنَه بود، نبوّت کرد که می‌بایست عیسی در راه آن طایفه بمیرد؛52و نه در راه آن طایفه تنها بلکه تا فرزندان خدا را که متفرّقند در یکی جمع کند.53و ازهمان روز شورا کردند که او را بکشند.54پس بعد از آن عیسی در میان یهود آشکارا راه نمی‌رفت بلکه از آنجا روانه شد به موضعی نزدیک بیابان به شهری که افرایم نام داشت و با شاگردان خود در آنجا توقّف نمود.55و چون فِصَح یهود نزدیک شد، بسیاری از بلوکات قبل از فِصَح به اورشلیم آمدند تا خود را طاهر سازند56و در طلب عیسی می‌بودند و در هیکل ایستاده، به یکدیگر می‌گفتند، چه گمان می‌برید؟ آیا برای عید نمی‌آید؟57امّا رؤسای کَهَنَه و فریسیان حکم کرده بودند که اگر کسی بداند که کجا است اطّلاع دهد تا او را گرفتار سازند.

Chapter 12

1پس شش روز قبل از عید فِصَح، عیسیبه بیت عَنْیا آمد، جایی که ایلعازر مرده را از مردگان برخیزانیده بود.2و برای او در آنجا شام حاضر کردند و مرتا خدمت می‌کرد و ایلعازر یکی از مجلسیان با او بود.3آنگاه مریم رطلی از عطرِ سنبلِ خالصِ گرانبها گرفته، پایهای عیسی را تدهین کرد و پایهای او را از مویهای خود خشکانید، چنانکه خانه از بوی عطر پر شد.4پس یکی از شاگردان او یعنی یهودای اسخریوطی، پسر شمعون که تسلیم کننده وی بود، گفت،5برای چه این عطر به سیصد دینار فروخته نشد تا به فقرا داده شود؟6و این را نه از آنرو گفت که پروای فقرا می‌داشت، بلکه از آنرو که دزد بود و خریطه در حوالهٔ او و از آنچه در آن انداخته می‌شد برمی‌داشت.7عیسی گفت، او را واگذار زیرا که بجهت روز تکفین من این را نگاه داشته‌است.8زیرا که فقرا همیشه با شما می‌باشند و امّا من همه وقت با شما نیستم.9پس جمعی کثیر از یهود چون دانستند که عیسی در آنجا است آمدند، نه برای عیسی و بس بلکه تا ایلعازر را نیز که از مردگانش برخیزانیده بود ببینند.10آنگاه رؤسای کَهَنَه شورا کردند که ایلعازر را نیز بکشند.11زیرا که بسیاری از یهود به‌سبب او می‌رفتند و به عیسی ایمان می‌آوردند.12فردای آن روز چون گروه بسیاری که برای عید آمده بودند، شنیدند که عیسی به اورشلیم می‌آید،13شاخه‌های نخل را گرفته، به استقبال او بیرون آمدند و ندا می‌کردند، هوشیعانا مبارک باد پادشاه اسرائیل که به اسم خداوند می‌آید.14و عیسی کرّه الاغی یافته، بر آن سوار شد چنانکه مکتوب است15که ای دختر صهیون مترس، اینک، پادشاه تو سوار بر کرّه الاغی می‌آید.16و شاگردانش اوّلاً این چیزها را نفهمیدند، لکن چون عیسی جلال یافت، آنگاه به‌خاطر آوردند که این چیزها دربارهٔ او مکتوب است و همچنان با او کرده بودند.17و گروهی که با او بودند شهادت دادند که ایلعازر را از قبر خوانده، او را از مردگان برخیزانیده است.18و بجهت همین نیز آن گروه او را استقبال کردند، زیرا شنیده بودند که آن معجزه را نموده بود.19پس فریسیان به یکدیگر گفتند، نمی‌بینید که هیچ نفع نمی‌برید؟ اینک، تمام عالم از پی اورفته‌اند!20و از آن کسانی که در عید بجهت عبادت آمده بودند، بعضی یونانی بودند.21ایشان نزد فیلپُس که از بیت صیدای جلیل بود آمدند و سؤال کرده، گفتند، ای آقا، می‌خواهیم عیسی را ببینیم.22فیلّپُس آمد و به اندریاس گفت و اندریاس و فیلپُّس به عیسی گفتند.23عیسی در جواب ایشان گفت، ساعتی رسیده است که پسر انسان جلال یابد.24آمین آمین به شما می‌گویم اگر دانه گندم که در زمین می‌افتد نمیرد، تنها ماند لیکن اگر بمیرد ثمر بسیار آوَرَد.25کسی که جان خود را دوست دارد، آن را هلاک کند؛ و هر که در این جهان جان خود را دشمن دارد، تا حیات جاودانی آن را نگاه خواهد داشت.26اگر کسی مرا خدمت کند، مرا پیروی بکند و جایی که من می‌باشم آنجا خادم من نیز خواهد بود؛ و هر که مرا خدمت کند پدرْ او را حرمت خواهد داشت.27الآن جان من مضطرب است و چه بگویم؟ ای پدر مرا از این ساعت رستگار کن. لکن بجهت همین امر تا این ساعت رسیده‌ام.28ای پدر اسم خود را جلال بده! ناگاه صدایی از آسمان در رسید که جلال دادم و باز جلال خواهم داد.29پس گروهی که حاضر بودند این را شنیده، گفتند، رعد شد! و دیگران گفتند، فرشته‌ای با او تکلّم کرد!30عیسی در جواب گفت، این صدا از برای من نیامد، بلکه بجهت شما.31الحال داوری این جهان است و الآن رئیس این جهان بیرون افکنده می‌شود.32و من اگر از زمین بلند کرده شوم، همه را به سوی خود خواهم کشید.33و این را گفتکنایه از آن قسم موت که می‌بایست بمیرد.34پس همه به او جواب دادند، ما از تورات شنیده‌ایم که مسیح تا به ابد باقی می‌ماند. پس چگونه تو می‌گویی که پسر انسان باید بالا کشیده شود؟ کیست این پسر انسان؟35آنگاه عیسی بدیشان گفت، اندک زمانی نور با شماست. پس مادامی که نور با شماست، راه بروید تا ظلمت شما را فرو نگیرد؛ و کسی که در تاریکی راه می‌رود نمی‌داند به کجا می‌رود.36مادامی که نور با شماست به نور ایمان آورید تا پسران نور گردید. عیسی چون این را بگفت، رفته خود را از ایشان مخفی ساخت.37و با اینکه پیش روی ایشان چنین معجزات بسیار نموده بود، بدو ایمان نیاوردند.38تا کلامی که اشعیا نبی گفت به اتمام رسد، ای خداوند کیست که خبر ما را باور کرد و بازوی خداوند به کِه آشکار گردید؟39و از آن‌جهت نتوانستند ایمان آورد، زیرا که اشعیا نیز گفت،40چشمان ایشان را کور کرد و دلهای ایشان را سخت ساخت تا به چشمان خود نبینند و به دلهای خود نفهمند و برنگردند تا ایشان را شفا دهم.41این کلام را اشعیا گفت وقتی که جلال او را دید و دربارهٔ او تکلّم کرد.42لکن با وجود این، بسیاری از سرداران نیز بدو ایمان آوردند، امّا به‌سبب فریسیان اقرار نکردند که مبادا از کنیسه بیرون شوند.43زیرا که جلال خلق را بیشتر از جلال خدا دوست می‌داشتند.44آنگاه عیسی ندا کرده، گفت، آنکه به من ایمان آورد، نه به من بلکه به آنکه مرا فرستاده است، ایمان آورده است.45و کسی که مرا دیدفرستنده مرا دیده است.46من نوری در جهان آمدم تا هر که به من ایمان آوَرد در ظلمت نمانَد.47و اگر کسی کلام مرا شنید و ایمان نیاورد، من بر او داوری نمی‌کنم زیرا که نیامده‌ام تا جهان را داوری کنم بلکه تا جهان را نجات بخشم.48هر که مرا حقیر شمارد و کلام مرا قبول نکند، کسی هست که در حقّ او داوری کند، همان کلامی که گفتم در روز بازپسین بر او داوری خواهد کرد.49زآنرو که من از خود نگفتم، لکن پدری که مرا فرستاد، به من فرمان داد که چه بگویم و به چه چیز تکلّم کنم.50و می‌دانم که فرمان او حیات جاودانی است. پس آنچه من می‌گویم چنانکه پدر به من گفته است، تکلّم می‌کنم.

Chapter 13

1و قبل از عید فِصَح، چون عیسی دانستکه ساعت او رسیده است تا از این جهان به جانب پدر برود، خاصّان خود را که در این جهان محبّت می‌نمود، ایشان را تا به آخر محبّت نمود.2و چون شام می‌خوردند و ابلیس پیش از آن در دل یهودا پسر شمعون اسخریوطی نهاده بود که او را تسلیم کند،3عیسی با اینکه می‌دانست که پدرْ همه‌چیز را به دست او داده است و از نزد خدا آمده و به جانب خدا می‌رود،4از شام برخاست و جامه خود را بیرون کرد و دستمالی گرفته، به کمر بست.5پس آب در لگن ریخته، شروع کرد به شستن پایهای شاگردان و خشکانیدن آنها با دستمالی که بر کمر داشت.6پس چون به شمعون پطرس رسید، او به وی گفت، ای آقا تو پایهای مرا می‌شویی؟7عیسیدر جواب وی گفت، آنچه من می‌کنم الآن تو نمی‌دانی، لکن بعد خواهی فهمید.8پطرُس به او گفت، پایهای مرا هرگز نخواهی شست. عیسی او را جواب داد، اگر تو را نشویم تو را با من نصیبی نیست.9شمعون پِطرُس بدو گفت، ای آقا نه پایهای مرا و بس، بلکه دستها و سر مرا نیز.10عیسی بدو گفت، کسی که غسل یافت محتاج نیست مگر به شستن پایها، بلکه تمام او پاک است. و شما پاک هستید لکن نه همه.11زیرا که تسلیمکننده خود را می‌دانست و از این جهت گفت، همگی شما پاک نیستید.12و چون پایهای ایشان را شست، رخت خود را گرفته، باز بنشست و بدیشان گفت، آیا فهمیدید آنچه به شما کردم؟13شما مرا استاد و آقا می‌خوانید و خوب می‌گویید زیرا که چنین هستم.14پس اگر من که آقا و معلّم هستم، پایهای شما را شستم، بر شما نیز واجب است که پایهای یکدیگر را بشویید.15زیرا به شما نمونه‌ای دادم تا چنانکه من با شما کردم، شما نیز بکنید.16آمین آمین به شما می‌گویم غلام بزرگتر از آقای خود نیست و نه رسول از فرستنده خود.17هرگاه این را دانستید، خوشابحال شما اگر آن را به عمل آرید.18دربارهٔ جمیع شما نمی‌گویم؛ من آنانی را که برگزیده‌ام می‌شناسم، لیکن تا کتاب تمام شود، آنکه با من نان می‌خورد، پاشنه خود را بر من بلند کرده است.19الآن قبل از وقوع به شما می‌گویم تا زمانی که واقع شود باور کنید که من هستم.20آمین آمین به شما می‌گویم هر که قبول کند کسی را که می‌فرستم، مرا قبول کرده؛ و آنکه مراقبول کند، فرستنده مرا قبول کرده باشد.21چون عیسی این را گفت، در روح مضطرب گشت و شهادت داده، گفت، آمین آمین به شما می‌گویم که یکی از شما مرا تسلیم خواهد کرد.22پس شاگردان به یکدیگر نگاه می‌کردند و حیران می‌بودند که این را دربارهٔ که می‌گوید.23و یکی از شاگردان او بود که به سینه عیسی تکیه میزد و عیسی او را محبّت می‌نمود؛24شمعون پِطرُس بدو اشاره کرد که بپرسد دربارهٔ کِه این را گفت.25پس او در آغوش عیسی افتاده، بدو گفت، خداوندا کدام است؟26عیسی جواب داد، آن است که من لقمه را فرو برده، بدو می‌دهم. پس لقمه را فرو برده، به یهودای اسخریوطی پسر شمعون داد.27بعد از لقمه، شیطان در او داخل گشت. آنگاه عیسی وی را گفت، آنچه می‌کنی، به زودی بکن.28امّا این سخن را احدی از مجلسیان نفهمید که برای چه بدو گفت.29زیرا که بعضی گمان بردند که چون خریطه نزد یهودا بود، عیسی وی را فرمود تا مایحتاج عید را بخرد یا آنکه چیزی به فقرا بدهد.30پس او لقمه را گرفته، در ساعت بیرون رفت و شب بود.31چون بیرون رفت عیسی گفت، الآن پسر انسان جلال یافت و خدا در او جلالیافت.32و اگر خدا در او جلال یافت، هرآینه خدا او را در خود جلال خواهد داد و به زودی او را جلال خواهد داد.33ای فرزندان، اندک زمانی دیگر با شما هستم و مرا طلب خواهید کرد؛ و همچنان که به یهود گفتم جایی که می‌روم شما نمی‌توانید آمد، الآن نیز به شما می‌گویم.34به شما حکمی تازه می‌دهم که یکدیگر را محبّت نمایید، چنانکه من شما را محبّت نمودم تا شما نیز یکدیگر را محبّت نمایید.35به همین همه خواهند فهمید که شاگرد من هستید اگر محبّت یکدیگر را داشته باشید.36شمعون پِطرُس به وی گفت، ای آقا کجا می‌روی؟ عیسی جواب داد، جایی که می‌روم، الآن نمی‌توانی از عقب من بیایی و لکن در آخر از عقب من خواهی آمد.37پِطرُس بدو گفت، ای آقا برای چه الآن نتوانم از عقب تو بیایم؟ جان خود را در راه تو خواهم نهاد.38عیسی به او جواب داد، آیا جان خود را در راه من می‌نهی؟ آمین آمین به تو می‌گویم تا سه مرتبه مرا انکار نکرده باشی، خروس بانگ نخواهد زد.

Chapter 14

1دل شما مضطرب نشود! به خدا ایمانآورید به من نیز ایمان آورید.2در خانهٔ پدر من منزل بسیار است والاّ به شما می‌گفتم. می‌روم تا برای شما مکانی حاضر کنم،3و اگر بروم و از برای شما مکانی حاضر کنم، بازمی‌آیم و شما را برداشته با خود خواهم برد تا جایی که من می‌باشم شما نیز باشید.4و جایی که من می‌روم می‌دانید و راه را می‌دانید.5توما بدوگفت، ای آقا نمی‌دانیم کجا می‌روی. پس چگونه راه را توانیم دانست؟6عیسی بدو گفت، من راه و راستی و حیات هستم. هیچ‌کس نزد پدر جز به‌وسیلهٔ من نمی‌آید.7اگر مرا می‌شناختید، پدر مرا نیز می‌شناختید و بعد از این او را می‌شناسید و او را دیده‌اید.8فیلپُّس به وی گفت، ای آقا پدر را به ما نشان ده که ما را کافی است.9عیسی بدو گفت، ای فیلیپُس در این مدّت با شما بوده‌ام، آیا مرا نشناختهای؟ کسی که مرا دید، پدر را دیده است. پس چگونه تو می‌گویی پدر را به ما نشان ده؟10آیا باور نمی‌کنی که من در پدر هستم و پدر در من است؟ سخنهایی که من به شما می‌گویم از خود نمی‌گویم، لکن پدری که در من ساکن است، او این اعمال را می‌کند.11مرا تصدیق کنید که من در پدر هستم و پدر در من است، والاّ مرا به‌سبب آن اعمال تصدیق کنید.12آمین آمین به شما می‌گویم هر که به من ایمان آرد، کارهایی را که من می‌کنم او نیز خواهد کرد و بزرگتر از اینها نیز خواهد کرد، زیرا که من نزد پدر می‌روم.13و هر چیزی را که به اسم من سؤال کنید بجا خواهم آورد تا پدر در پسر جلال یابد.14اگر چیزی به اسم من طلب کنید من آن را بجا خواهم آورد.15اگر مرا دوست دارید، احکام مرا نگاه دارید.16و من از پدر سؤال می‌کنم و تسلّی‌دهنده‌ای دیگر به شما عطا خواهد کرد تا همیشه باشما بماند،17یعنی روح راستی که جهان نمی‌تواند او را قبول کند زیرا که او را نمی‌بیند ونمی‌شناسد و امّا شما او را می‌شناسید، زیرا که با شما می‌ماند و در شما خواهد بود.18شما را یتیم نمی‌گذارم نزد شما می‌آیم.19بعد از اندک زمانی جهان دیگر مرا نمی‌بیند و امّا شما مرا می‌بینید و از این جهت که من زنده‌ام، شما هم خواهید زیست.20و در آن روز شما خواهید دانست که من در پدر هستم و شما در من و من در شما.21هر که احکام مرا دارد و آنها را حفظ کند، آن است که مرا محبّت می‌نماید؛ و آنکه مرا محبّت می‌نماید، پدر من او را محبّت خواهد نمود و من او را محبّت خواهم نمود و خود را به او ظاهر خواهم ساخت.22یهودا، نه آن اسخریوطی، به وی گفت، ای آقا چگونه می‌خواهی خود را به ما بنمایی و نه بر جهان؟23عیسی در جواب او گفت، اگر کسی مرا محبّت نماید، کلام مرا نگاه خواهد داشت و پدرم او را محبّت خواهد نمود و به سوی او آمده، نزد وی مسکن خواهیم گرفت.24و آنکه مرا محبّت ننماید، کلام مرا حفظ نمی‌کند؛ و کلامی که می‌شنوید از من نیست بلکه از پدری است که مرا فرستاد.25این سخنان را به شما گفتم وقتی که با شما بودم.26لیکن تسلّی‌دهنده یعنی روح‌القدس که پدر او را به اسم من می‌فرستد، او همه‌چیز را به شما تعلیم خواهد داد و آنچه به شما گفتم به یاد شما خواهد آورد.27سلامتی برای شما می‌گذارم، سلامتی خود را به شما می‌دهم. نه چنانکه جهان می‌دهد، من به شما می‌دهم. دل شما مضطرب و هراسان نباشد.28شنیده‌اید که من به شما گفتم می‌روم و نزد شما می‌آیم. اگر مرا محبّت می‌نمودید، خوشحال می‌گشتید که گفتم نزد پدر می‌روم، زیرا که پدر بزرگتر از من است.29و الآن قبل از وقوع به شماگفتم تا وقتی که واقع گردد ایمان آورید.30بعد از این بسیار با شما نخواهم گفت، زیرا که رئیس این جهان می‌آید و در من چیزی ندارد.31لیکن تا جهان بداند که پدر را محبّت می‌نمایم، چنانکه پدر به من حکم کرد همانطور می‌کنم. برخیزید از اینجا برویم.

Chapter 15

1من تاک حقیقی هستم و پدر من باغبان است.2هر شاخهای در من که میوه نیاورد، آن را دور می‌سازد و هر چه میوه آرد آن را پاک می‌کند تا بیشتر میوه آورد.3الحال شما به‌سبب کلامی که به شما گفته‌ام پاک هستید.4در من بمانید و من در شما. همچنانکه شاخه از خود نمی‌تواند میوه آورد اگر در تاک نماند، همچنین شما نیز اگر در من نمانید.5من تاک هستم و شما شاخه‌ها. آنکه در من می‌ماند و من در او، میوهٔ بسیار می‌آورد زیرا که جدا از من هیچ نمی‌توانید کرد.6اگر کسی در من نماند، مثل شاخه بیرون انداخته می‌شود و میخشکد و آنها را جمع کرده، در آتش می‌اندازند و سوخته می‌شود.7اگر در من بمانید و کلام من در شما بماند، آنچه خواهید بطلبید که برای شما خواهد شد.8جلال پدر من آشکارا می‌شود به اینکه میوهٔ بسیار بیاورید و شاگرد من بشوید.9همچنان که پدر مرا محبّت نمود، من نیز شما را محبّت نمودم؛ در محبّت من بمانید.10اگر احکام مرا نگاه دارید، در محبّت من خواهید ماند، چنانکه من احکام پدر خود را نگاه داشته‌ام و در محبّت او می‌مانم.11این را به شما گفتم تا خوشی من در شما باشد و شادی شما کامل گردد.12این است حکم من که یکدیگر را محبّتنمایید، همچنان که شما را محبّت نمودم.13کسی محبّتِ بزرگتر از این ندارد که جان خود را بجهت دوستان خود بدهد.14شما دوست من هستید اگر آنچه به شما حکم می‌کنم بجا آرید.15دیگر شما را بنده نمی‌خوانم زیرا که بنده آنچه آقایش می‌کند نمی‌داند؛ لکن شما را دوست خوانده‌ام زیرا که هرچه از پدر شنیده‌ام به شما بیان کردم.16شما مرا برنگزیدید، بلکه من شما را برگزیدم و شما را مقرّر کردم تا شما بروید و میوه آورید و میوهٔ شما بماند تا هر چه از پدر به اسم من طلب کنید به شما عطا کند.17به این چیزها شما را حکم می‌کنم تا یکدیگر را محبّت نمایید.18اگر جهان شما را دشمن دارد، بدانید که پیشتر از شما مرا دشمن داشته است.19اگر از جهان می‌بودید، جهان خاصّان خود را دوست می‌داشت. لکن چونکه از جهان نیستید بلکه من شما را از جهان برگزیده‌ام، از این سبب جهان با شما دشمنی می‌کند.20به‌خاطر آرید کلامی را که به شما گفتم، غلام بزرگتر از آقای خود نیست. اگر مرا زحمت دادند، شما را نیز زحمت خواهند داد؛ اگر کلام مرا نگاه داشتند، کلام شما را هم نگاه خواهند داشت.21لکن بجهت اسم من جمیع این کارها را به شما خواهند کرد زیرا که فرستنده مرا نمی‌شناسند.22اگر نیامده بودم و به ایشان تکلّم نکرده، گناه نمی‌داشتند؛ و امّا الآن عذری برای گناه خود ندارند.23هر که مرا دشمن دارد پدر مرا نیزدشمن دارد.24و اگر در میانِ ایشان کارهایی نکرده بودم که غیر از من کسی هرگز نکرده بود، گناه نمی‌داشتند. ولیکن اکنون دیدند و دشمن داشتند مرا و پدر مرا نیز.25بلکه تا تمام شود کلامی که در شریعت ایشان مکتوب است که، مرا بی‌سبب دشمن داشتند.26لیکن چون تسلّی‌دهنده که او را از جانب پدر نزد شما می‌فرستم آید، یعنی روح راستی که از پدر صادر می‌گردد، او بر من شهادت خواهد داد.27و شما نیز شهادت خواهید داد زیرا که از ابتدا با من بوده‌اید.

Chapter 16

1این را به شما گفتم تا لغزش نخورید2شما را از کنایس بیرون خواهند نمود؛ بلکه ساعتی می‌آید که هر که شما را بکُشد، گمان بَرَد که خدا را خدمت می‌کند.3و این کارها را با شما خواهند کرد، بجهت آنکه نه پدر را شناختهاند و نه مرا.4لیکن این را به شما گفتم تا وقتی که ساعت آید به‌خاطر آورید که من به شما گفتم. و این را از اوّل به شما نگفتم، زیرا که با شما بودم.5امّا الآن نزد فرستنده خود می‌روم و کسی از شما از من نمی‌پرسد به کجا می‌روی.6ولیکن چون این را به شما گفتم، دل شما از غم پُر شده است.7و من به شما راست می‌گویم که رفتن من برای شما مفید است، زیرا اگر نروم تسلّی‌دهنده نزد شما نخواهد آمد . امّا اگر بروم او را نزد شما می‌فرستم.8و چون او آید، جهان را بر گناه وعدالت و داوری ملزم خواهد نمود.9امّا بر گناه، زیرا که به من ایمان نمی‌آورند.10و امّا بر عدالت، از آن سبب که نزد پدر خود می‌روم و دیگر مرا نخواهید دید.11و امّا بر داوری، از آنرو که بر رئیس این جهان حکم شده است.12و بسیار چیزهای دیگر نیز دارم به شما بگویم، لکن الآن طاقت تحمّل آنها را ندارید.13و لیکن چون او یعنی روحِ راستی آید، شما را به جمیع راستی هدایت خواهد کرد زیرا که از خود تکلّم نمی‌کند بلکه به آنچه شنیده است سخن خواهد گفت و از امور آینده به شما خبر خواهد داد.14او مرا جلال خواهد داد زیرا که از آنچه آنِ من است خواهد گرفت و به شما خبر خواهد داد.15هر چه از آنِ پدر است، از آنِ من است. از این جهت گفتم که از آنچه آنِ من است، می‌گیرد و به شما خبر خواهد داد.16بعد از اندکی مرا نخواهید دید و بعد از اندکی باز مرا خواهید دید زیرا که نزد پدر می‌روم.17آنگاه بعضی از شاگردانش به یکدیگر گفتند، چه چیز است اینکه به ما می‌گوید که اندکی مرا نخواهید دید و بعد از اندکی باز مرا خواهید دید و زیرا که نزد پدر می‌روم؟18پس گفتند، چه چیز است این اندکی که می‌گوید؟ نمی‌دانیم چه می‌گوید.19عیسی چون دانست که می‌خواهند از او سؤال کنند، بدیشان گفت، آیا در میان خود از این سؤال می‌کنید که گفتم اندکی دیگر مرا نخواهید دید پس بعد از اندکی باز مرا خواهید دید؟20آمین آمین به شما می‌گویم که شما گریه و زاری خواهید کرد و جهان شادی خواهد نمود. شما محزون می‌شوید لکن حزنشما به خوشی مبّدل خواهد شد.21زن در حین زاییدن محزون می‌شود، زیرا که ساعت او رسیده است. و لیکن چون طفل را زایید، آن زحمت را دیگر یاد نمی‌آورد به‌سبب خوشی از اینکه انسانی در جهان تولّد یافت.22پس شما همچنین الآن محزون می‌باشید، لکن باز شما را خواهم دید و دل شما خوش خواهد گشت و هیچ‌کس آن خوشی را از شما نخواهد گرفت.23و در آن روز چیزی از من سؤال نخواهید کرد. آمین آمین به شما می‌گویم که هر آنچه از پدر به اسم من طلب کنید، به شما عطا خواهد کرد.24تا کنون به اسم من چیزی طلب نکردید، بطلبید تا بیابید و خوشیِ شما کامل گردد.25این چیزها را به مثلها به شما گفتم، لکن ساعتی می‌آید که دیگر به مثلها به شما حرف نمی‌زنم بلکه از پدر به شما آشکارا خبر خواهم داد.26در آن روز به اسم من طلب خواهید کرد و به شما نمی‌گویم که من بجهت شما از پدر سؤال می‌کنم،27زیرا خودِ پدر شما را دوست می‌دارد، چونکه شما مرا دوست داشتید و ایمان آوردید که من از نزد خدا بیرون آمدم.28از نزد پدر بیرون آمدم و در جهان وارد شدم، و باز جهان را گذارده، نزد پدر می‌روم.29شاگردانش بدو گفتند، هان اکنون علانیهًٔ سخن می‌گویی و هیچ مَثَل نمی‌گویی.30الآن دانستیم که همه‌چیز را می‌دانی و لازم نیست که کسی از تو بپرسد. بدین جهت باور می‌کنیم که از خدا بیرون آمدی.31عیسی به ایشان جواب داد، آیا الآن باور می‌کنید؟32اینک، ساعتی می‌آید بلکه الآن آمده است که متفرّق خواهید شد هریکی به نزد خاصّان خود و مرا تنها خواهید گذارد. لیکن تنها نیستم زیرا که پدر با من است.33بدین چیزها بهشما تکلّم کردم تا در من سلامتی داشته باشید. در جهان برای شما زحمت خواهد شد. و لکن خاطر جمع دارید زیرا که من بر جهان غالب شده‌ام.

Chapter 17

1عیسی چون این را گفت، چشمان خود را به طرف آسمان بلند کرده، گفت، ای پدر ساعت رسیده است. پسر خود را جلال بده تا پسرت نیز تو را جلال دهد.2همچنان که او را بر هر بشری قدرت داده‌ای تا هر چه بدو داده‌ای به آنها حیات جاودانی بخشد.3و حیات جاودانی این است که تو را خدای واحِد حقیقی و عیسی مسیح را که فرستادی بشناسند.4من بر روی زمین تو را جلال دادم و کاری را که به من سپردی تا بکنم، به کمال رسانیدم.5و الآن تو ای پدر مرا نزد خود جلال ده، به همان جلالی که قبل از آفرینش جهان نزد تو داشتم.6اسم تو را به آن مردمانی که از جهان به من عطا کردی ظاهر ساختم. از آنِ تو بودند و ایشان را به من دادی و کلام تو را نگاه داشتند.7و الآن دانستند آنچه به من داده‌ای از نزد تو می‌باشد.8زیرا کلامی را که به من سپردی، بدیشان سپردم و ایشان قبول کردند و از روی یقین دانستند که از نزد تو بیرون آمدم و ایمان آوردند که تو مرا فرستادی.9من بجهت اینها سؤال می‌کنم و برای جهان سؤال نمی‌کنم، بلکه از برای کسانی که به من داده‌ای، زیرا که از آنِ تو می‌باشند.10و آنچه ازآنِ من است از آنِ تو است و آنچه از آنِ تو است از آنِ من است و در آنها جلال یافته‌ام.11بعد از این در جهان نیستم امّا اینها در جهان هستند و من نزد تو می‌آیم. ای پدر قدّوس اینها را که به من داده‌ای، به اسم خود نگاه دار تا یکی باشند چنانکه ما هستیم.12مادامی که با ایشان در جهان بودم، من ایشان را به اسم تو نگاه داشتم، و هر کس را که به من داده‌ای حفظ نمودم که یکی از ایشان هلاک نشد، مگر پسرِ هلاکت تا کتاب تمام شود.13و امّا الآن نزد تو می‌آیم. و این را در جهان می‌گویم تا خوشی مرا در خود کامل داشته باشند.14من کلام تو را به ایشان دادم و جهان ایشان را دشمن داشت زیرا که از جهان نیستند، همچنان که من نیز از جهان نیستم.15خواهش نمی‌کنم که ایشان را از جهان ببری، بلکه تا ایشان را از شریر نگاه داری.16ایشان از جهان نیستند چنانکه من از جهان نمی‌باشم.17ایشان را به راستی خود تقدیس نما. کلام تو راستی است.18همچنان که مرا در جهان فرستادی، من نیز ایشان را در جهان فرستادم.19و بجهت ایشان من خود را تقدیس می‌کنم تا ایشان نیز در راستی، تقدیس کرده شوند.20و نه برای اینها فقط سؤال می‌کنم، بلکه برای آنها نیز که به‌وسیلهٔ کلام ایشان به من ایمان خواهند آورد.21تا همه یک گردند چنانکه تو ای پدر، در من هستی و من در تو، تا ایشان نیز در ما یک باشند تا جهان ایمان آرد که تو مرا فرستادی.22و من جلالی را که به من دادی به ایشان دادم تایک باشند چنانکه ما یک هستیم.23من در ایشان و تو در من، تا در یکی کامل گردند و تا جهان بداند که تو مرا فرستادی و ایشان را محبّت نمودی چنانکه مرا محبّت نمودی.24ای پدر می‌خواهم آنانی که به من داده‌ای با من باشند در جایی که من می‌باشم تا جلال مرا که به من داده‌ای ببینند، زیرا که مرا پیش از بنای جهان محبّت نمودی.25ای پدر عادل، جهان تو را نشناخت، امّا من تو را شناختم؛ و اینها شناختهاند که تو مرا فرستادی.26و اسم تو را به ایشان شناسانیدم و خواهم شناسانید تا آن محبّتی که به من نموده‌ای در ایشان باشد و من نیز در ایشان باشم.

Chapter 18

1چون عیسی این را گفت، با شاگردانخود به آن طرف وادی قِدْرون رفت و در آنجا باغی بود که با شاگردان خود به آن در آمد.2و یهودا که تسلیم کننده وی بود، آن موضع را می‌دانست، چونکه عیسی در آنجا با شاگردان خود بارها انجمن می‌نمود.3پس یهودا لشکریان و خادمان از نزد رؤسای کَهَنَه و فریسیان برداشته، با چراغها و مشعلها و اسلحه به آنجا آمد.4آنگاه عیسی با اینکه آگاه بود از آنچه می‌بایست بر او واقع شود، بیرون آمده، به ایشان گفت، که را می‌طلبید؟5به او جواب دادند، عیسی ناصری را! عیسی بدیشان گفت، من هستم! و یهودا که تسلیم کننده او بود نیز با ایشان ایستاده بود.6پس چون بدیشان گفت، من هستم، برگشته، بر زمین افتادند.7او باز از ایشان سؤال کرد، که رامی‌طلبید؟ گفتند، عیسی ناصری را!8عیسی جواب داد، به شما گفتم من هستم! پس اگر مرا می‌خواهید، اینها را بگذارید بروند!9تا آن سخنی که گفته بود تمام گردد که از آنانی که به من داده‌ای یکی را گُم نکرده‌ام.10آنگاه شمعون پطرس شمشیری را که داشت کشیده، به غلام رئیس کَهَنَه که ملوک نام داشت زده، گوش راستش را برید.11عیسی به پطرس گفت، شمشیر خود را غلاف کن! آیا جامی را که پدر به من داده است ننوشم؟12آنگاه سربازان و سرتیبان و خادمانِ یهود، عیسی را گرفته، او را بستند.13و اوّل او را نزد حنّا، پدر زن قیافا که در همان سال رئیس کَهَنَه بود، آوردند.14و قیافا همان بود که به یهود اشاره کرده بود که بهتر است یک شخص در راه قوم بمیرد.15امّا شمعون پِطرُس و شاگردی دیگر از عقب عیسی روانه شدند، و چون آن شاگرد نزد رئیس کَهَنَه معروف بود، با عیسی داخل خانهٔ رئیس کَهَنَه شد.16امّا پطرس بیرونِ در ایستاده بود. پس آن شاگرد دیگر که آشنای رئیس کَهَنَه بود، بیرون آمده، با دربان گفتگو کرد و پطرس را به اندرون برد.17آنگاه آن کنیزی که دربان بود، به پطرس گفت، آیا تو نیز از شاگردان این شخص نیستی؟ گفت، نیستم!18و غلامان و خدّام آتش افروخته، ایستاده بودند و خود را گرم می‌کردند چونکه هوا سرد بود؛ و پطرس نیز با ایشان خود را گرم می‌کرد.19پس رئیس کَهَنَه از عیسی دربارهٔ شاگردان وتعلیم او پرسید.20عیسی به او جواب داد که من به جهان آشکارا سخن گفته‌ام. من هر وقت در کنیسه و در هیکل، جایی که همهٔ یهودیان پیوسته جمع می‌شدند، تعلیم می‌دادم و در خفا چیزی نگفته‌ام!21چرا از من سؤال می‌کنی؟ از کسانی که شنیده‌اند بپرس که چه چیز بدیشان گفتم! اینک، ایشان می‌دانند آنچه من گفتم!22و چون این را گفت، یکی از خادمان که در آنجا ایستاده بود، طپانچه بر عیسی زده، گفت، آیا به رئیس کَهَنَه چنین جواب می‌دهی؟23عیسی بدو جواب داد، اگر بد گفتم، به بدی شهادت ده؛ و اگر خوب، برای چه مرا می‌زنی؟24پس حنّا او را بسته، به نزد قیافا رئیس کَهَنَه فرستاد.25و شمعون پطرس ایستاده، خود را گرم می‌کرد. بعضی بدو گفتند، آیا تو نیز از شاگردان او نیستی؟ او انکار کرده، گفت، نیستم!26پس یکی از غلامان رئیس کَهَنَه که از خویشان آن کس بود که پطرس گوشش را بریده بود، گفت، مگر من تو را با او در باغ ندیدم؟27پطرس باز انکار کرد که در حال خروس بانگ زد.28بعد عیسی را از نزد قیافا به دیوانخانه آوردند و صبح بود و ایشان داخل دیوانخانه نشدند مبادا نجس بشوند بلکه تا فِصَح را بخورند.29پس پیلاطُس به نزد ایشان بیرون آمده، گفت،چه دعوی بر این شخص دارید؟30در جواب او گفتند، اگر او بدکار نمی‌بود، به تو تسلیم نمی‌کردیم.31پیلاطُس بدیشان گفت، شما او را بگیرید و موافق شریعت خود بر او حکم نمایید. یهودیان به وی گفتند، بر ما جایز نیست که کسی را بکُشیم.32تا قول عیسی تمام گردد که گفته بود، اشاره به آن قسم موت که باید بمیرد.33پس پیلاطُس باز داخل دیوانخانه شد و عیسی را طلبیده، به او گفت، آیا تو پادشاه یهود هستی؟34عیسی به او جواب داد، آیا تو این را از خود می‌گویی یا دیگران دربارهٔ من به تو گفتند؟35پیلاطُس جواب داد، مگر من یهود هستم؟ اُمّت تو و رؤسای کَهَنَه تو را به من تسلیم کردند. چه کرده‌ای؟36عیسی جواب داد که پادشاهی من از این جهان نیست. اگر پادشاهی من از این جهان می‌بود، خدّام من جنگ می‌کردند تا به یهود تسلیم نشوم. لیکن اکنون پادشاهی من از این جهان نیست.37پیلاطس به او گفت، مگر تو پادشاه هستی؟ عیسی جواب داد، تو می‌گویی که من پادشاه هستم. از این جهت من متولّد شدم و بجهت این در جهان آمدم تا به راستی شهادت دهم، و هر که از راستی است سخن مرا می‌شنود.38پیلاطُس به او گفت، راستی چیست؟ و چون این را بگفت، باز به نزد یهودیان بیرون شده، به ایشان گفت، من در این شخص هیچ عیبی نیافتم.39و قانون شما این است که در عید فِصَح بجهت شما یک نفر آزاد کنم. پس آیا می‌خواهید بجهت شما پادشاه یهود را آزاد کنم؟40باز همه فریاد برآورده، گفتند، او را نی بلکه برْاَبّا را. و براَبّا دزد بود.

Chapter 19

1پس پیلاطُس عیسی را گرفته، تازیانه زد.2و لشکریان تاجی از خار بافته بر سرش گذاردند و جامه ارغوانی بدو پوشانیدند3و می‌گفتند، سلام ای پادشاه یهود! و طپانچه بدو میزدند.4باز پیلاطُس بیرون آمده، به ایشان گفت، اینک، او را نزد شما بیرون آوردم تا بدانید که در او هیچ عیبی نیافتم.5آنگاه عیسی با تاجی از خار و لباس ارغوانی بیرون آمد. پیلاطُس بدیشان گفت، اینک، آن انسان.6و چون رؤسای کَهَنَه و خدّام او را دیدند، فریاد برآورده، گفتند، صلیبش کن! صلیبش کن! پیلاطس بدیشان گفت، شما او را گرفته، مصلوبش سازید زیرا که من در او عیبی نیافتم.7یهودیان بدو جواب دادند که ما شریعتی داریم و موافق شریعت ما واجب است که بمیرد زیرا خود را پسر خدا ساخته است.8پس چون پیلاطُس این را شنید، خوف بر او زیاده مستولی گشت.9باز داخل دیوانخانه شده، به عیسی گفت، تو از کجایی؟ امّا عیسی بدو هیچ جواب نداد.10پیلاطُس بدو گفت، آیا به من سخن نمی‌گویی؟ نمی‌دانی که قدرت دارم تو را صلیب کنم و قدرت دارم آزادت نمایم؟11عیسی جواب داد، هیچ قدرت بر من نمی‌داشتی اگر از بالا به تو داده نمی‌شد. و از این جهت آن کس که مرا به تو تسلیم کرد، گناه بزرگتر دارد.12و از آن وقت پیلاطُس خواست او را آزاد نماید، لیکن یهودیان فریاد برآورده، می‌گفتند که اگر این شخص را رها کنی، دوست قیصر نیستی. هر که خود را پادشاه سازد، برخلاف قیصر سخن گوید.13پس چون پیلاطُس این را شنید، عیسی را بیرون آورده، بر مسند حکومت، در موضعی که به بلاط و به عبرانی جبّاتا گفته می‌شد، نشست.14و وقت تهیّه فِصَح و قریب به ساعت ششم بود. پس به یهودیان گفت، اینک، پادشاه شما.15ایشان فریاد زدند، او را بردار، بردار! صلیبش کن! پیلاطس به ایشان گفت، آیا پادشاه شما را مصلوب کنم؟ رؤسای کَهَنَه جواب دادند که غیر از قیصر پادشاهی نداریم!16آنگاه او را بدیشان تسلیم کرد تا مصلوب شود. پس عیسی را گرفته بردند17و صلیب خود را برداشته، بیرون رفت به موضعی که به جُمجُمه مسمّیٰ بود و به عبرانی آن را جُلجُتا می‌گفتند.18او را در آنجا صلیب نمودند و دو نفر دیگر را از این طرف و آن طرف و عیسی را در میان.19و پیلاطس تقصیرنامه‌ای نوشته، بر صلیب گذارد؛ و نوشته این بود، عیسی ناصری پادشاه یهود.20و این تقصیر نامه را بسیاری از یهود خواندند، زیرا آن مکانی که عیسی را صلیب کردند، نزدیک شهر بود و آن را به زبان عبرانی و یونانی و لاتینی نوشته بودند.21پس رؤسای کَهَنَهٔ یهود به پیلاطس گفتند، منویس پادشاه یهود، بلکه که او گفت منم پادشاه یهود.22پیلاطس جواب داد، آنچه نوشتم، نوشتم.23پس لشکریان چون عیسی را صلیب کردند،جامه‌های او را برداشته، چهار قسمت کردند، هر سپاهی را یک قسمت؛ و پیراهن را نیز، امّا پیراهن درز نداشت، بلکه تماماً از بالا بافته شده بود.24پس به یکدیگر گفتند، این را پاره نکنیم، بلکه قرعه بر آن بیندازیم تا از آنِ کِه شود. تا تمام گردد کتاب که می‌گوید، در میان خود جامه‌های مرا تقسیم کردند و بر لباس من قرعه افکندند. پس لشکریان چنین کردند.25و پای صلیب عیسی، مادر او و خواهر مادرش، مریم زن کَلوُپا و مریم مَجْدَلِیّه ایستاده بودند.26چون عیسی مادر خود را با آن شاگردی که دوست می‌داشت ایستاده دید، به مادر خود گفت، ای زن، اینک، پسر تو.27و به آن شاگرد گفت، اینک، مادر تو. و در همان ساعت آن شاگرد او را به خانهٔ خود برد.28و بعد چون عیسی دید که همه‌چیز به انجام رسیده است تا کتاب تمام شود، گفت، تشنهام.29و در آنجا ظرفی پُر از سرکه گذارده بود. پس اسفنجی را از سرکه پُر ساخته، و بر زوفا گذارده، نزدیک دهان او بردند.30چون عیسی سرکه را گرفت، گفت، تمام شد. و سر خود را پایین آورده، جان بداد.31پس یهودیان تا بدنها در روز سَبَّت بر صلیب نماند، چونکه روز تهیّه بود و آن سَبَّت، روز بزرگ بود، از پیلاطس درخواست کردند کهساق پایهای ایشان را بشکنند و پایین بیاورند.32آنگاه لشکریان آمدند و ساقهای آن اوّل و دیگری را که با او صلیب شده بودند، شکستند.33امّا چون نزد عیسی آمدند و دیدند که پیش از آن مرده است، ساقهای او را نشکستند.34لکن یکی از لشکریان به پهلوی او نیزهای زد که در آن ساعت خون و آب بیرون آمد.35و آن کسی که دید شهادت داد و شهادت او راست است و او می‌داند که راست می‌گوید تا شما نیز ایمان آورید.36زیرا که این واقع شد تا کتاب تمام شود که می‌گوید، استخوانی از او شکسته نخواهد شد.37و باز کتاب دیگر می‌گوید، آن کسی را که نیزه زدند خواهند نگریست.38و بعد از این، یوسف که از اهل رامه و شاگرد عیسی بود، لیکن مخفی به‌سبب ترس یهود، از پیلاطس خواهش کرد که جسد عیسی را بردارد. پیلاطس اِذن داد. پس آمده، بدن عیسی را برداشت.39و نیقودیموس نیز که اوّل در شب نزد عیسی آمده بود، مُرِّ مخلوط با عود قریب به صد رطل با خود آورد.40آنگاه بدن عیسی را برداشته، در کفن با حنوط به رسم تکفین یهود پیچیدند.41و در موضعی که مصلوب شد باغی بود و در باغ، قبر تازه‌ای که هرگز هیچ‌کس در آن دفن نشده بود.42پس به‌سبب تهیّه یهود، عیسی را در آنجا گذاردند، چونکه آن قبر نزدیک بود.

Chapter 20

1بامدادان در اوّل هفته، وقتی که هنوز تاریک بود، مریم مَجْدَلیّه به سر قبر آمد و دید که سنگ از قبر برداشته شده است.2پس دوان دوان نزد شمعون پطرُس و آن شاگرد دیگر که عیسی او را دوست می‌داشت آمده، به ایشان گفت، خداوند را از قبر برده‌اند و نمی‌دانیم او را کجا گذارده‌اند.3آنگاه پطرس و آن شاگرد دیگر بیرون شده، به جانب قبر رفتند.4و هر دو با هم می‌دویدند، امّا آن شاگردِ دیگر از پِطرُس پیش افتاده، اوّل به قبر رسید،5و خم شده، کفن را گذاشته دید، لیکن داخل نشد.6بعد شمعون پطرس نیز از عقب او آمد و داخل قبرگشته، کفن را گذاشته دید،7و دستمالی را که بر سر او بود، نه با کفن نهاده، بلکه در جای علی'حده پیچیده.8پس آن شاگرد دیگر که اوّل به سر قبر آمده بود نیز داخل شده، دید و ایمان آورد.9زیرا هنوز کتاب را نفهمیده بودند که باید او از مردگان برخیزد.10پس آن دو شاگرد به مکان خود برگشتند.11امّا مریم بیرون قبر، گریان ایستاده بود و چون می‌گریست به سوی قبر خم شده،12دو فرشته را که لباس سفید در بر داشتند، یکی به طرف سر و دیگری به جانب قدم، در جایی که بدن عیسی گذارده بود، نشسته دید.13ایشان بدو گفتند، ای زن برای چه گریانی؟ بدیشان گفت، خداوندِ مرا برده‌اند و نمی‌دانم او را کجا گذارده‌اند.14چون این را گفت، به عقب ملتفت شده، عیسی را ایستاده دید لیکن نشناخت کهعیسی است.15عیسی بدو گفت، ای زن برای چه گریانی؟ که را می‌طلبی؟ چون او گمان کرد که باغبان است، بدو گفت، ای آقا اگر تو او را برداشته‌ای، به من بگو او را کجا گذارده‌ای تا من او را بردارم.16عیسی بدو گفت، ای مریم! او برگشته، گفت، ربونی (یعنی ای معلّم).17عیسی بدو گفت، مرا لمس مکن زیرا که هنوز نزد پدر خود بالا نرفته‌ام. و لیکن نزد برادران من رفته، به ایشان بگو که نزد پدر خود و پدر شما و خدای خود و خدای شما می‌روم.18مریم مَجْدلیّه آمده، شاگردان را خبر داد که خداوند را دیدم و به من چنین گفت.19و در شامِ همان روز که یکشنبه بود، هنگامی که درها بسته بود، جایی که شاگردان به‌سبب ترس یهود جمع بودند، ناگاه عیسی آمده، در میان ایستاد و بدیشان گفت، سلام بر شما باد!20و چون این را گفت، دستها و پهلوی خود را به ایشان نشان داد و شاگردان چون خداوند را دیدند، شاد گشتند.21باز عیسی به ایشان گفت، سلام بر شما باد. چنانکه پدر مرا فرستاد، من نیز شما را می‌فرستم.22و چون این را گفت، دمید و به ایشان گفت، روح‌القدس را بیابید.23گناهان آنانی را که آمرزیدید، برای ایشان آمرزیده شد و آنانی را که بستید، بسته شد.24امّا توما که یکی از آن دوازده بود و او راتوأم می‌گفتند، وقتی که عیسی آمد با ایشان نبود.25پس شاگردان دیگر بدو گفتند، خداوند را دیده‌ایم. بدیشان گفت، تا در دو دستش جای میخها را نبینم و انگشت خود را در جای میخها نگذارم و دست خود را بر پهلویش ننهم، ایمان نخواهم آورد.26و بعد از هشت روز باز شاگردان با توما در خانه‌ای جمع بودند و درها بسته بود که ناگاه عیسی آمد و در میان ایستاده، گفت، سلام بر شما باد!27پس به توما گفت، انگشت خود را به اینجا بیاور و دستهای مرا ببین و دست خود را بیاور و بر پهلوی من بگذار و بی‌ایمان مباش بلکه ایمان دار.28توما در جواب وی گفت، ای خداوند من و ای خدای من.29عیسی گفت، ای توما، بعد از دیدنم ایمان آوردی؟ خوشابحال آنانی که ندیده ایمان آورند.30و عیسی معجزاتِ دیگرِ بسیار نزد شاگردان نمود که در این کتاب نوشته نشد.31لیکن این قدر نوشته شد تا ایمان آورید که عیسی، مسیح و پسر خدا است و تا ایمان آورده، به اسم او حیات یابید.

Chapter 21

1بعد از آن عیسی باز خود را در کنارهدریای طبریّه، به شاگردان ظاهر ساخت و بر اینطور نمودار گشت،2شمعون پطرس و تومای معروف به توأم و نَتَنائیل که از قانای جلیل بود و دو پسر زِبِدی و دو نفر دیگر از شاگردان او جمع بودند.3شمعون پطرس به ایشان گفت،می‌روم تا صید ماهی کنم. به او گفتند، مانیز با تو می‌آییم. پس بیرون آمده، به کشتی سوار شدند و در آن شب چیزی نگرفتند.4و چون صبح شد، عیسی بر ساحل ایستاده بود لیکن شاگردان ندانستند که عیسی است.5عیسی بدیشان گفت، ای بچه‌ها نزد شما خوراکی هست؟ به او جواب دادند که نی.6بدیشان گفت، دام را به طرف راست کشتی بیندازید که خواهید یافت. پس انداختند و از کثرت ماهی نتوانستند آن را بکشند.7پس آن شاگردی که عیسی او را محبّت می‌نمود به پطرس گفت، خداوند است. چون شمعون پطرس شنید که خداوند است، جامه خود را به خویشتن پیچید چونکه برهنه بود و خود را در دریا انداخت.8امّا شاگردان دیگر در زورق آمدند زیرا از خشکی دور نبودند، مگر قریب به دویست ذراع و دام ماهی را می‌کشیدند.9پس چون به خشکی آمدند، آتشی افروخته و ماهی بر آن گذارده و نان دیدند.10عیسی بدیشان گفت، از ماهیای که الآن گرفته‌اید، بیاورید.11پس شمعون پطرس رفت و دام را بر زمین کشید، پُر از صد و پنجاه و سه ماهی بزرگ و با وجودی که اینقدر بود، دام پاره نشد.12عیسی بدیشان گفت، بیایید بخورید. ولی احدی از شاگردان جرأت نکرد که از او بپرسد تو کیستی، زیرا می‌دانستند که خداوند است.13آنگاه عیسی آمد و نان را گرفته، بدیشان داد و همچنین ماهی را.14و این مرتبه سوم بود که عیسی بعد از برخاستن از مردگان، خود را به شاگردان ظاهر کرد.15و بعد از غذا خوردن، عیسی به شمعون پطرس گفت، ای شمعون، پسر یونا، آیا مرا بیشتر از اینها محبّت می‌نمایی؟ بدو گفت، بلی خداوندا، تو می‌دانی که تو را دوست می‌دارم. بدو گفت، بره‌های مرا خوراک بده.16باز در ثانی به او گفت، ای شمعون، پسر یونا، آیا مرا محبّت می‌نمایی؟ به او گفت، بلی خداوندا، تو می‌دانی که تو را دوست می‌دارم. بدو گفت، گوسفندان مرا شبانی کن.17مرتبه سوم بدو گفت، ای شمعون، پسر یونا، مرا دوست می‌داری؟ پطرس محزون گشت، زیرا مرتبه سوم بدو گفت مرا دوست می‌داری؟ پس به او گفت، خداوندا، تو بر همه‌چیز واقف هستی. تو می‌دانی که تو را دوست می‌دارم. عیسی بدو گفت، گوسفندان مرا خوراک ده.18آمین آمین به تو می‌گویم وقتی که جوان بودی، کمر خود را می‌بستی و هر جا می‌خواستی می‌رفتی ولکن زمانی که پیر شوی دستهای خود را دراز خواهی کرد و دیگران تو را بسته به جایی که نمی‌خواهیتو را خواهند برد.19و بدین سخن اشاره کرد که به چه قسم موت خدا را جلال خواهد داد و چون این را گفت، به او فرمود، از عقب من بیا.20پطرس ملتفت شده، آن شاگردی را که عیسی او را محبّت می‌نمود دید که از عقب می‌آید؛ و همان بود که بر سینه وی، وقت عشا تکیه میزد و گفت، خداوندا کیست آن که تو را تسلیم می‌کند؟21پس چون پطرس او را دید، به عیسی گفت، ای خداوند و او چه شود؟22عیسی بدو گفت، اگر بخواهم که او بماند تا باز آیم تو را چه؟ تو از عقب من بیا.23پس این سخن در میان برادران شهرت یافت که آن شاگرد نخواهد مرد. لیکن عیسی بدو نگفت که، نمی‌میرد، بلکه اگر بخواهم که او بماند تا باز آیم تو را چه؟24و این شاگردی است که به این چیزها شهادت داد و اینها را نوشت و می‌دانیم که شهادت او راست است.25و دیگر کارهای بسیار عیسی بجا آورد که اگر فرداً فرداً نوشته شود گمان ندارم که جهان هم گنجایش نوشته‌ها را داشته باشد.

## اعمال رسولان

Chapter 1

1صحیفه اوّل را انشا نمودم، ای تیؤفِلُس،دربارهٔ همهٔ اموری که عیسی به عمل نمودن و تعلیم دادن آنها شروع کرد.2تا آن روزی که رسولان برگزیده خود را به روح‌القدس حکم کرده، بالا برده شد.3که بدیشان نیز بعد از زحمت کشیدن خود، خویشتن را زنده ظاهر کرد به دلیلهای بسیار که در مدّت چهل روز بر ایشان ظاهر می‌شد و دربارهٔ امور ملکوت خدا سخن می‌گفت.4و چون با ایشان جمع شد، ایشان را قدغن فرمود که از اورشلیم جدا مشوید، بلکه منتظر آن وعدهٔ پدر باشید که از من شنیده‌اید.5زیرا که یحیی به آب تعمید می‌داد، لیکن شما بعد از اندک ایّامی، به روح‌القدس تعمید خواهید یافت.6پس آنانی که جمع بودند، از او سؤال نموده، گفتند، خداوندا آیا در این وقت ملکوت را بر اسرائیل باز برقرار خواهی داشت؟7بدیشان گفت، از شما نیست که زمانها و اوقاتی را که پدر در قدرت خود نگاه داشته است بدانید.8لیکن چون روح‌القدس بر شما می‌آید، قوّت خواهید یافت و شاهدان من خواهید بود، در اورشلیم و تمامی یهودیّه و سامره و تا اقصای جهان.9و چون این را گفت، وقتی که ایشان همی نگریستند، بالا برده شد و ابری او را از چشمانایشان در ربود.10و چون به سوی آسمان چشم دوخته می‌بودند، هنگامی که او می‌رفت، ناگاه دو مرد سفیدپوش نزد ایشان ایستاده،11گفتند، ای مردان جلیلی چرا ایستاده، به سوی آسمان نگرانید؟ همین عیسی که از نزد شما به آسمان بالا برده شد، باز خواهد آمد به همین طوری که او را به سوی آسمان روانه دیدید.12آنگاه به اورشلیم مراجعت کردند، از کوه مسمّی به زیتون که نزدیک به اورشلیم به مسافت سفر یک روز سَبَّت است.13و چون داخل شدند، به بالاخانهای برآمدند که در آنجا پطرس و یوحنّا و یعقوب و اَندرِیاس و فیلپُّس و توما و بَرْتولما و متّی و یعقوب بن حلفی و شمعوْنِ غیور و یهودای برادر یعقوب مقیم بودند.14و جمیع اینها با زنان و مریم مادر عیسی و برادران او به یکدل در عبادت و دعا مواظب می‌بودند.15و در آن ایّام، پطرس در میان برادران که عدد اسامی ایشان جملهًٔ قریب به صد و بیست بود برخاسته، گفت،16ای برادران، می‌بایست آن نوشته تمام شود که روح‌القدس از زبان داود پیش گفت دربارهٔ یهودا که راهنما شد برای آنانی که عیسی را گرفتند.17که او با ما محسوب شده، نصیبی در این خدمت یافت.18پس او از اجرتظلمِ خود، زمینی خریده، به روی درافتاده، از میان پاره شد و تمامی امعایش ریخته گشت.19و بر تمام سکنه اورشلیم معلوم گردید چنانکه آن زمین در لغت ایشان به حقل دما، یعنی زمین خون نامیده شد.20زیرا در کتاب زبور مکتوب است که خانهٔ او خراب بشود و هیچ‌کس در آن مسکن نگیرد و نظارتش را دیگری ضبط نماید.21الحال می‌باید از آن مردمانی که همراهان ما بودند، در تمام آن مدّتی که عیسی خداوند با ما آمد و رفت می‌کرد،22از زمان تعمید یحیی، تا روزی که از نزد ما بالا برده شد، یکی از ایشان با ما شاهدِ برخاستن او بشود.23آنگاه دو نفر، یعنی یوسف مسمّیٰ به بَرسَبا که به یوُستُس ملقّب بود و مَتِیاس را برپا داشتند،24و دعا کرده، گفتند، تو ای خداوند که عارف قلوب همه هستی، بنما کدام یک از این دو را برگزیده‌ای25تا قسمت این خدمت و رسالت را بیابد که یهودا از آن باز افتاده، به مکان خود پیوست.26پس قرعه به نام ایشان افکندند و قرعه به نام مَتِّیاس برآمد و او با یازده رسول محسوب گشت.

Chapter 2

1و چون روز پَنْطِیکاست رسید، به یک دل در یکجا بودند.2که ناگاه آوازی چون صدای وزیدن باد شدید از آسمان آمد و تمام آن خانه را که در آنجا نشسته بودند پر ساخت.3و زبانه‌های منقسم شده، مثل زبانه‌های آتش بدیشان ظاهر گشته، بر هر یکی از ایشان قرارگرفت.4و همه از روح‌القدس پر گشته، به زبانهای مختلف، به نوعی که روح بدیشان قدرت تلفّظ بخشید، به سخن گفتن شروع کردند.5و مردمِ یهودِ دیندار از هر طایفه زیر فلک در اورشلیم منزل می‌داشتند.6پس چون این صدا بلند شد گروهی فراهم شده، در حیرت افتادند زیرا هر کس لغت خود را از ایشان شنید.7و همهٔ مبهوت و متعجّب شده به یکدیگر می‌گفتند، مگر همهٔ اینها که حرف می‌زنند جلیلی نیستند؟8پس چون است که هر یکی از ما لغت خود را که در آن تولد یافته‌ایم می‌شنویم؟9پارتیان و مادیان و عیلامیان و ساکنان جزیره و یهودیّه و کَپَّدُکِیا و پَنطُس و آسیا10و فَرِیجِیّه و پَمفِلیّه و مصر و نواحی لِبیا که متصّل به قیروان است و غربا از روم، یعنی یهودیان و جدیدان11و اهل کَرِیت و عَرَب، اینها را می‌شنویم که به زبانهای ما ذکر کبریایی خدا می‌کنند.12پس همه در حیرت و شکّ افتاده، به یکدیگر گفتند، این به کجا خواهد انجامید؟13امّا بعضی استهزاکنان گفتند که از خَمر تازه مست شده‌اند!14پس پطرس با آن یازده برخاسته، آواز خود را بلند کرده، بدیشان گفت، ای مردان یهود و جمیع سکنه اورشلیم، این را بدانید و سخنان مرا فرا گیرید.15زیرا که اینها مست نیستند چنانکه شما گمان می‌برید، زیرا که ساعت سوم از روز است.16بلکه این همان است که یوئیلِ نبی گفت17که، خدا می‌گوید در ایّام آخر چنین خواهد بود که از روح خود بر تمامِ بشر خواهم ریخت و پسران و دختران شما نبوّت کنند و جوانان شمارؤیاها و پیران شما خوابها خواهند دید؛18و بر غلامان و کنیزان خود در آن ایّام از روح خود خواهم ریخت و ایشان نبوّت خواهند نمود.19و از بالا در افلاک، عجایب و از پایین در زمین، آیات را از خون و آتش و بخار دود به ظهور آورم.20خورشید به ظلمت و ماه به خون مبدّل گردد قبل از وقوعِ روزِ عظیمِ مشهور خداوند.21و چنین خواهد بود که هر که نام خداوند را بخواند، نجات یابد.22ای مردان اسرائیلی این سخنان را بشنوید. عیسی ناصری مردی که نزد شما از جانب خدا مبرهن گشت به قوّات و عجایب و آیاتی که خدا در میان شما از او صادر گردانید، چنانکه خود می‌دانید،23این شخص چون برحسب ارادهٔ مستحکم و پیشدانی خدا تسلیم شد، شما به دست گناهکاران بر صلیب کشیده، کُشتید،24که خدا دردهای موت را گسسته، او را برخیزانید زیرا محال بود که موت او را در بند نگاه دارد،25زیرا که داود دربارهٔ وی می‌گوید، خداوند را همواره پیش روی خود دیده‌ام که به دست راست من است تا جنبش نخورم؛26از این سبب دلم شاد گردید و زبانم به وجد آمد بلکه جسدم نیز در امید ساکن خواهد بود؛27زیرا که نَفْس مرا در عالم اموات نخواهی گذاشت و اجازت نخواهی داد که قدّوس تو فساد را ببیند.28طریق‌های حیات را به من آموختی و مرا از روی خود به خرّمی سیر گردانیدی.29ای برادران، می‌توانم دربارهٔ داودِ پَطرِیارْخ با شما بیمحابا سخن گویم که او وفات نموده،دفن شد و مقبره او تا امروز در میان ماست.30پس چون نبی بود و دانست که خدا برای او قسم خورد که از ذریّت صُلب او بحسب جسد، مسیح را برانگیزاند تا بر تخت او بنشیند،31دربارهٔ قیامت مسیح پیش دیده، گفت که، نَفْس او در عالم اموات گذاشته نشود و جسدِ او فساد را نبیند.32پس همان عیسی را خدا برخیزانید و همهٔ ما شاهد بر آن هستیم.33پس چون به دست راست خدا بالا برده شد، روح‌القدس موعود را از پدر یافته، این را که شما حال می‌بینید و می‌شنوید ریخته است.34زیرا که داود به آسمان صعود نکرد لیکن خود می‌گوید، خداوند به خداوند من گفت بر دست راست من بنشین35تا دشمنانت را پای‌انداز تو سازم.36پس جمیع خاندان اسرائیل یقیناً بدانند که خدا همین عیسی را که شما مصلوب کردید، خداوند و مسیح ساخته است.37چون شنیدند دلریش گشته، به پطرس و سایر رسولان گفتند، ای برادران چه کنیم؟38پطرس بدیشان گفت، توبه کنید و هر یک از شما به اسم عیسی مسیح بجهت آمرزش گناهان تعمید گیرید و عطای روح‌القدس را خواهید یافت.39زیرا که این وعده است برای شما و فرزندان شما و همهٔ آنانی که دورند، یعنی هرکه خداوند خدای ما او را بخواند.40و به سخنان بسیارِ دیگر، بدیشان شهادت داد و موعظه نموده، گفت که، خود را از این فرقهٔ کج‌رو رستگار سازید.41پس ایشان کلام او را پذیرفته، تعمید گرفتند و در همان روز تخمیناً سه هزار نفربدیشان پیوستند42و در تعلیم رسولان و مشارکت ایشان و شکستن نان و دعاها مواظبت می‌نمودند.43و همهٔ خلق ترسیدند و معجزات و علامات بسیار از دست رسولان صادر می‌گشت.44و همهٔ ایمانداران با هم میزیستند و در همه‌چیز شریک می‌بودند45و املاک و اموال خود را فروخته، آنها را به هر کس به قدر احتیاجش تقسیم می‌کردند.46و هر روزه در هیکل به یکدل پیوسته می‌بودند و در خانه‌ها نان را پاره می‌کردند و خوراک را به خوشی و ساده‌دلی می‌خوردند.47و خدا را حمد می‌گفتند و نزد تمامی خلق عزیز می‌گردیدند و خداوند هر روزه ناجیان را بر کلیسا می‌افزود.

Chapter 3

1و در ساعت نهم، وقت نماز، پطرس و یوحنّا با هم به هیکل می‌رفتند.2ناگاه مردی را که لنگ مادرزاد بود می‌بردند که او را هر روزه بر آن درِ هیکل که جمیل نام دارد می‌گذاشتند تا از روندگان به هیکل صدقه بخواهد.3آن شخص چون پطرس و یوحنّا را دید که می‌خواهند به هیکل داخل شوند، صدقه خواست.4امّا پطرس با یوحنّا بر وی نیک نگریسته، گفت، به ما بنگر.5پس بر ایشان نظر افکنده، منتظر بود که از ایشان چیزی بگیرد.6آنگاه پطرس گفت، مرا طلا و نقره نیست، امّا آنچه دارم به تو می‌دهم. به نام عیسی مسیح ناصری برخیز و بخرام!7و دست راستش را گرفته، او را برخیزانید که در ساعت پایها وساقهای او قوّت گرفت8و برجسته، بایستاد و خرامید و با ایشان خرامان و جَست و خیزکنان و خدا را حمدگویان داخل هیکل شد.9و جمیع قوم او را خرامان و خدا را تسبیحخوانان دیدند.10و چون او را شناختند که همان است که به درِ جمیلِ هیکل بجهت صدقه می‌نشست، به‌سبب این امر که بر او واقع شد، متعجّب و متحیر گردیدند.11و چون آن لنگِ شفایافته به پطرس و یوحنّا متمسّک بود، تمامی قوم در رواقی که به سلیمانی مسمّیٰ است، حیرتزده بشتاب گِردِ ایشان جمع شدند.12آنگاه پطرس ملتفت شده، بدان جماعت خطاب کرد که ای مردان اسرائیلی، چرا از این کار تعجّب دارید و چرا بر ما چشم دوخته‌اید که گویا به قوّت و تقوای خود این شخص را خرامان ساختیم؟13خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب، خدای اجداد ما، بندهٔ خود عیسی را جلال داد که شما تسلیم نموده، او را در حضور پیلاطس انکار کردید، هنگامی که او حکم به رهانیدنش داد.14امّا شما آن قدّوس و عادل را منکر شده، خواستید که مردی خونریز به شما بخشیده شود.15و رئیس حیات را کشتید که خدا او را از مردگان برخیزانید و ما شاهد بر او هستیم.16و به‌سبب ایمان به اسم او، اسم او این شخص را که می‌بینید و می‌شناسید قوّت بخشیده است. بلی آن ایمانی که به وسیله اوست، این کس را پیش روی همهٔٔ شما این صحّت کامل داده است.17و الحال ای برادران، می‌دانم که شما و همچنین حکّام شما این را به‌سبب ناشناساییکردید.18و لیکن خدا آن اخباری را که به زبان جمیع انبیای خود، پیش گفته بود که مسیح باید زحمت بیند، همینطور به انجام رسانید.19پس توبه و بازگشت کنید تا گناهان شما محو گردد و تا اوقات استراحت از حضور خداوند برسد.20و عیسی مسیح را که از اوّل برای شما اعلام شده بود بفرستد،21که می‌باید آسمان او را پذیرد تا زمان معادِ همه‌چیز که خدا از بدوِ عالم به زبان جمیع انبیای مقدّس خود، از آن اِخبار نمود.22زیرا موسی به اجداد گفت که، خداوند خدای شما نبی مثل من، از میان برادران شما برای شما برخواهد انگیخت. کلام او را در هر چه به شما تکّلم کند بشنوید؛23و هر نَفْسی که آن نبی را نشنود، از قوم منقطع گردد.24و جمیع انبیا نیز از سموئیل و آنانی که بعد از او تکلّم کردند، از این ایّام اِخبار نمودند.25شما هستید اولاد پیغمبران و آن عهدی که خدا با اجداد ما بست، وقتی که به ابراهیم گفت از ذریّت تو جمیع قبایل زمین برکت خواهند یافت،26برای شما اوّلاً خدا بندهٔ خود عیسی را برخیزانیده، فرستاد تا شما را برکت دهد به برگردانیدن هر یکی از شما از گناهانش.

Chapter 4

1و چون ایشان با قوم سخن می‌گفتند، کَهَنَه و سردار سپاهِ هیکل و صدّوقیان بر سر ایشان تاختند،2چونکه مضطرب بودند از اینکه ایشان قوم را تعلیم می‌دادند و در عیسی به قیامت از مردگان اعلام می‌نمودند.3پس دست بر ایشان انداخته، تا فردا محبوس نمودند زیرا که آن، وقتِ عصر بود.4امّا بسیاری از آنانی که کلام را شنیدندایمان آوردند و عدد ایشان قریب به پنج هزار رسید.5بامدادان رؤسا و مشایخ و کاتبان ایشان در اورشلیم فراهم آمدند،6با حنّای رئیس کَهَنَه و قیافا و یوحنّا و اسکندر و همهٔ کسانی که از قبیله رئیس کَهَنَه بودند.7و ایشان را در میان بداشتند و از ایشان پرسیدند که شما به کدام قوّت و به چه نام این کار را کرده‌اید؟8آنگاه پطرس از روح‌القدس پر شده، بدیشان گفت، ای رؤسای قوم و مشایخ اسرائیل،9اگر امروز از ما بازپرس می‌شود دربارهٔ احسانی که بدین مرد ضعیف شده، یعنی به چه سبب او صحّت یافته است،10جمیع شما و تمام قوم اسرائیل را معلوم باد که به نام عیسی مسیح ناصری که شما مصلوب کردید و خدا او را از مردگان برخیزانید، در او این کس به حضور شما تندرست ایستاده است.11این است آن سنگی که شما معماران آن را ردّ کردید و الحال سرِ زاویه شده است.12و در هیچ‌کس غیر از او نجات نیست زیرا که اسمی دیگر زیر آسمان به مردم عطا نشده که بدان باید ما نجات یابیم.13پس چون دلیری پطرس و یوحنّا را دیدند و دانستند که مردم بی‌علم و اُمّی هستند، تعجّب کردند و ایشان را شناختند که از همراهان عیسی بودند.14و چون آن شخص را که شفا یافته بود با ایشان ایستاده دیدند، نتوانستند به ضدّ ایشان چیزی گویند.15پس حکم کردند که ایشان از مجلس بیرون روند و با یکدیگر مشورت کرده، گفتند16که با این دو شخص چه کنیم؟ زیرا که بر جمیع سکنه اورشلیم واضح شد که معجزهای آشکار از ایشان صادر گردید و نمی‌توانیم انکارکرد.17لیکن تا بیشتر در میان قوم شیوع نیابد، ایشان را سخت تهدید کنیم که دیگر با هیچ‌کس این اسم را به زبان نیاورند.18پس ایشان را خواسته، قدغن کردند که هرگز نام عیسی را بر زبان نیاورند و تعلیم ندهند.19امّا پطرس و یوحنّا در جواب ایشان گفتند، اگر نزد خدا صواب است که اطاعت شما را بر اطاعت خدا ترجیح دهیم، حکم کنید.20زیرا که ما را امکان آن نیست که آنچه دیده و شنیده‌ایم، نگوییم.21و چون ایشان را زیاد تهدید نموده بودند، آزاد ساختند چونکه راهی نیافتند که ایشان را معذّب سازند به‌سبب قوم زیرا همه به‌واسطهٔ آن ماجرا خدا را تمجید می‌نمودند،22زیرا آن شخص که معجزه شفا در او پدید گشت، بیشتر از چهل ساله بود.23و چون رهایی یافتند، نزد رفقای خود رفتند و ایشان را از آنچه رؤسای کَهَنَه و مشایخ بدیشان گفته بودند، مطّلع ساختند.24چون این را شنیدند، آواز خود را به یکدل به خدا بلند کرده، گفتند، خداوندا، تو آن خدا هستی که آسمان و زمین و دریا و آنچه در آنها است آفریدی،25که به‌وسیلهٔ روح‌القدس به زبان پدر ما و بندهٔ خود داود گفتی، چرا امّت‌ها هنگامه می‌کنند و قومها به باطل می‌اندیشند؛26سلاطین زمین برخاستند و حکّام با هم مشورت کردند، برخلاف خداوند و برخلاف مسیحش.27زیرا که فی‌الواقع بر بندهٔ قدّوس تو عیسی که او را مسح کردی، هیرودیس و پنطیوس پیلاطس با امّت‌ها و قومهای اسرائیل با هم جمع شدند،28تا آنچه را که دست و رأی تو از قبل مقدّر فرموده بود، بجا آورند.29و الآنای خداوند، به تهدیدات ایشان نظر کن و غلامان خود را عطا فرما تا به دلیری تمام به کلام تو سخن گویند،30به دراز کردن دست خود، بجهت شفا دادن و جاری کردن آیات و معجزات به نام بندهٔ قدّوس خود عیسی.31و چون ایشان دعا کرده بودند، مکانی که در آن جمع بودند به حرکت آمد و همه به روح‌القدس پر شده، کلام خدا را به دلیری می‌گفتند.32و جمله مؤمنین را یک دل و یک جان بود، به‌حدّی که هیچ کس چیزی از اموال خود را از آنِ خود نمی‌دانست، بلکه همه‌چیز را مشترک می‌داشتند.33و رسولان به قوّت عظیم به قیامت عیسی خداوند شهادت می‌دادند و فیضی عظیم بر همگی ایشان بود.34زیرا هیچ‌کس از آن گروه محتاج نبود زیرا هر که صاحب زمین یا خانه بود، آنها را فروختند و قیمت مَبیعات را آورده،35به قدمهای رسولان می‌نهادند و به هر یک بقدر احتیاجش تقسیم می‌نمودند.36و یوسف که رسولان او را برنابا، یعنی ابن‌الوعظ لقب دادند، مردی از سبط لاوی و از طایفه قپرسی،37زمینی را که داشت فروخته، قیمت آن را آورد و پیش قدمهای رسولان گذارد.

Chapter 5

1امّا شخصی حَنّانِیا نام، با زوجهاش سِفیرَه ملکی فروخته،2قدری از قیمت آن را بهاطّلاع زن خود نگاه داشت و قدری از آن را آورده، نزد قدمهای رسولان نهاد.3آنگاه پطرس گفت، ای حنّانیا چرا شیطان دل تو را پر ساخته است تا روح‌القدس را فریب دهی و مقداری از قیمت زمین را نگاه داری؟4آیا چون داشتی از آنِ تو نبود و چون فروخته شد در اختیار تو نبود؟ چرا این را در دل خود نهادی؟ به انسان دروغ نگفتی بلکه به خدا.5حنانیا چون این سخنان را شنید افتاده، جان بداد و خوفی شدید بر همهٔ شنوندگانِ این چیزها مستولی گشت.6آنگاه جوانان برخاسته، او را کفن کردند و بیرون برده، دفن نمودند.7و تخمیناً سه ساعت گذشت که زوجهاش از ماجرا مطّلع نشده درآمد.8پطرس بدو گفت، مرا بگو که آیا زمین را به همین قیمت فروختید؟ گفت، بلی، به همین.9پطرس به وی گفت، برای چه متّفق شدید تا روح خداوند را امتحان کنید؟ اینک، پایهای آنانی که شوهر تو را دفن کردند، بر آستانه است و تو را هم بیرون خواهند برد.10در ساعت پیش قدمهای او افتاده، جان بداد و جوانان داخل شده، او را مرده یافتند. پس بیرون برده، به پهلوی شوهرش دفن کردند.11و خوفی شدید تمامی کلیسا و همهٔ آنانی را که این را شنیدند، فرو گرفت.12و آیات و معجزات عظیمه از دستهای رسولان در میان قوم به ظهور می‌رسید و همه به یکدل در رواق سلیمان می‌بودند.13امّا احدی از دیگران جرأت نمی‌کرد که بدیشان ملحق شود، لیکن خلق، ایشان را محترم می‌داشتند.14و بیشتر ایمانداران به خداوند متّحد می‌شدند،انبوهی از مردان و زنان،15بقسمی که مریضان را در کوچه‌ها بیرون آوردند و بر بسترها و تختها خوابانیدند تا وقتی که پطرس آید، اقّلاً سایه او بر بعضی از ایشان بیفتد.16و گروهی از بُلدانِ اطراف اورشلیم، بیماران و رنجدیدگان ارواح پلیده را آورده، جمع شدند و جمیع ایشان شفا یافتند.17امّا رئیس کَهَنَه و همهٔ رفقایش که از طایفه صدّوقیان بودند، برخاسته، به غیرت پر گشتند18و بر رسولان دست انداخته، ایشان را در زندانِ عامّ انداختند.19شبانگاه فرشته خداوند درهای زندان را باز کرده و ایشان را بیرون آورده، گفت،20بروید و در هیکل ایستاده، تمام سخنهای این حیات را به مردم بگویید.21چون این را شنیدند، وقت فجر به هیکل درآمده، تعلیم دادند. امّا رئیس کَهَنَه و رفیقانش آمده، اهل شورا و تمام مشایخ بنی‌اسرائیل را طلب نموده، به زندان فرستادند تا ایشان را حاضر سازند.22پس خادمان رفته، ایشان را در زندان نیافتند و برگشته، خبر داده،23گفتند که زندان را به احتیاطِ تمام بسته یافتیم و پاسبانان را بیرون درها ایستاده؛ لیکن چون باز کردیم، هیچ‌کس را در آن نیافتیم.24چون کاهن و سردار سپاه هیکل و رؤسای کَهَنَه این سخنان را شنیدند، دربارهٔ ایشان در حیرت افتادند که این چه خواهد شد؟25آنگاه کسی آمده، ایشان را آگاهانید که اینک، آن کسانی که محبوس نمودید، در هیکل ایستاده، مردم را تعلیم می‌دهند.26پس سردار سپاه با خادمان رفته، ایشان را آوردند، لیکن نه به زور زیرا که از قوم ترسیدند که مبادا ایشان را سنگسار کنند.27و چون ایشان را به مجلس حاضر کرده، برپا بداشتند، رئیس کَهَنَه از ایشان پرسیده، گفت،28مگر شما را قدغن بلیغ نفرمودیم که بدین اسم تعلیم مدهید؟ همانا اورشلیم را به تعلیم خود پر ساخته‌اید و می‌خواهید خون این مرد را به گردن ما فرود آرید.29پطرس و رسولان در جواب گفتند، خدا را می‌باید بیشتر از انسان اطاعت نمود.30خدای پدران ما، آن عیسی را برخیزانید که شما به صلیب کشیده، کشتید.31او را خدا بر دست راست خود بالا برده، سرور و نجات‌دهنده ساخت تا اسرائیل را توبه و آمرزش گناهان بدهد.32و ما هستیم شاهدان او بر این امور، چنانکه روح‌القدس نیز است که خدا او را به همهٔ مطیعان او عطا فرموده است.33چون شنیدند دلریش گشته، مشورت کردند که ایشان را به قتل رسانند.34امّا شخصی فریسی، غمالائیل نام که مُفتی و نزد تمامی خلق محترم بود، در مجلس برخاسته، فرمود تا رسولان را ساعتی بیرون برند.35پس ایشان را گفت، ای مردان اسرائیلی، برحذر باشید از آنچه می‌خواهید با این اشخاص بکنید.36زیرا قبل از این ایّام، تِیودا نامی برخاسته، خود را شخصی می‌پنداشت و گروهی قریب به چهارصد نفر بدو پیوستند. او کشته شد و متابعانش نیز پراکنده و نیست گردیدند.37و بعد از او یهودای جلیلی در ایّام اسمنویسی خروج کرد و جمعی را در عقب خود کشید. او نیز هلاک شد و همهٔ تابعان او پراکنده شدند.38الآن به شما می‌گویم از این مردم دست بردارید و ایشان را واگذارید زیرا اگر این رأی و عمل از انسان باشد، خود تباه خواهدشد.39ولی اگر از خدا باشد، نمی‌توانید آن را برطرف نمود مبادا معلوم شود که با خدا منازعه می‌کنید.40پس به سخن او رضا دادند و رسولان را حاضر ساخته، تازیانه زدند و قدغن نمودند که دیگر به نام عیسی حرف نزنند پس ایشان را مرخّص کردند.41و ایشان از حضور اهل شورا شادخاطر رفتند از آنرو که شایستهٔ آن شمرده شدند که بجهت اسم او رسوایی کشند.42و هر روزه در هیکل و خانه‌ها از تعلیم و مژده دادن که عیسی مسیح است دست نکشیدند.

Chapter 6

1و در آن ایّام چون شاگردان زیاد شدند،هلّینِستیان از عبرانیان شکایت بردند که بیوه‌زنان ایشان در خدمت یومّیه بیبهره می‌ماندند.2پس آن دوازده، جماعتِ شاگردان را طلبیده، گفتند، شایسته نیست که ما کلام خدا را ترک کرده، مائده‌ها را خدمتِ کنیم.3لهذا ای برادران، هفت نفر نیک‌نام و پر از روح‌القدس و حکمت را از میان خود انتخاب کنید تا ایشان را بر این مهّم بگماریم.4امّا ما خود را به عبادت و خدمتِ کلام خواهیم سپرد.5پس تمام جماعت بدین سخن رضا دادند و استیفان مردی پر از ایمان و روح‌القدس و فیلپُّس و پَروُخُرُس و نیکانوُر و تِیموُن و پَرْمِیناس و نِیقولاؤسِ جدید، از اهل اَنطاکِیَّه را انتخاب کرده،6ایشان را در حضور رسولان برپا بداشتند و دعا کرده، دست بر ایشان گذاشتند.7و کلام خدا ترقّی نمود و عدد شاگردان در اورشلیم بغایت می‌افزود و گروهی عظیم از کَهَنَه مطیع ایمان شدند.8امّا استیفان پر از فیض و قوّت شده، آیات و معجزات عظیمه در میان مردم از او ظاهر می‌شد.9و تنی چند از کنیسهای که مشهور است به کنیسه لِیبَرْتینیان و قِیرَوانیان و اِسکَندَرِیان و از اهل قِلیقیا و آسیا برخاسته، با اِسْتِیفان مباحثه می‌کردند،10و با آن حکمت و روحی که او سخن می‌گفت، یارای مکالمه نداشتند.11پس چند نفر را بر این داشتند که بگویند، این شخص را شنیدیم که به موسی و خدا سخن کفرآمیز می‌گفت.12پس قوم و مشایخ و کاتبان را شورانیده، بر سر وی تاختند و او را گرفتار کرده، به مجلس حاضر ساختند.13و شهود کذبه برپا داشته، گفتند که این شخص از گفتن سخنِ کفرآمیز بر این مکان مقدّس و تورات دست برنمی‌دارد.14زیرا او را شنیدیم که می‌گفت این عیسی ناصری این مکان را تباه سازد و رسومی را که موسی به ما سپرد، تغییر خواهد داد.15و همهٔ کسانی که در مجلس حاضر بودند، بر او چشم دوخته، صورت وی را مثل صورت فرشته دیدند.

Chapter 7

1آنگاه رئیس کَهَنَه گفت، آیا این امور چنیناست؟2او گفت، ای برادران و پدران، گوش دهید. خدای ذوالجلال بر پدر ما ابراهیم ظاهر شد وقتی که در جزیره بود قبل از توقّفش در حرّان.3و بدو گفت، از وطن خود و خویشانت بیرون شده، بهزمینی که تو را نشان دهم برو.4پس از دیار کلدانیان روانه شده، در حرّان درنگ نمود؛ و بعد از وفات پدرش، او را کوچ داد به سوی این زمین که شما الآن در آن ساکن می‌باشید.5و او را در این زمین میراثی، حتّی بقدر جای پای خود نداد، لیکن وعده داد که آن را به وی و بعد از او به ذریّتش به ملکیّت دهد، هنگامی که هنوز اولادی نداشت.6و خدا گفت که، ذریّت تو در ملک بیگانه، غریب خواهند بود و مدّت چهارصد سال ایشان را به بندگی کشیده، معذّب خواهند داشت.7و خدا گفت، من بر آن طایفهای که ایشان را مملوک سازند داوری خواهم نمود و بعد از آن بیرون آمده، در این مکان مرا عبادت خواهند نمود.8و عهد ختنه را به وی داد که بنابراین چون اسحاق را آورد، در روز هشتم او را مختون ساخت و اسحاق یعقوب را و یعقوب دوازده پَطْرِیارخ را.9و پطریارخان به یوسف حسد برده، او را به مصر فروختند. امّا خدا با وی می‌بود10و او را از تمامی زحمت او رستگار نموده، در حضور فرعون، پادشاه مصر توفیق و حکمت عطا فرمود تا او را بر مصر و تمام خاندان خود فرمانفرما قرار داد.11پس قحطی و ضیقی شدید بر همهٔ ولایت مصر و کنعان رخ نمود، به‌حدّی که اجداد ما قوُتی نیافتند.12امّا چون یعقوب شنید که در مصر غلّه یافت می‌شود، بار اوّل اجداد ما را فرستاد.13و در کَرَّت دوم یوسف خود را به برادران خود شناسانید و قبیله یوسف به نظر فرعون رسیدند.14پس یوسف فرستاده، پدر خود یعقوب و سایر عیالش را که هفتاد و پنج نفر بودند، طلبید.15پس یعقوب به مصر فرود آمده، او و اجداد ما وفات یافتند.16و ایشان را به شکیم برده، در مقبرهای که ابراهیم از بنیحمور، پدر شکیم به مبلغی خریده بود، دفن کردند.17و چون هنگام وعده‌ای که خدا با ابراهیم قسم خورده بود نزدیک شد، قوم در مصر نموّ کرده، کثیر می‌گشتند.18تا وقتی که پادشاهِ دیگر که یوسف را نمی‌شناخت برخاست.19او با قوم ما حیله نموده، اجداد ما را ذلیل ساخت تا اولاد خود را بیرون انداختند تا زیست نکنند.20در آن وقت موسی تولّد یافت و بغایت جمیل بوده، مدّت سه ماه در خانهٔ پدر خود پرورش یافت.21و چون او را بیرون افکندند، دختر فرعون او را برداشته، برای خود به فرزندی تربیت نمود.22و موسی در تمامی حکمت اهل مصر تربیت یافته، در قول و فعل قوی گشت.23چون چهل سال از عمر وی سپری گشت، به‌خاطرش رسید که از برادران خود، خاندان اسرائیل تفقّد نماید.24و چون یکی را مظلوم دید او را حمایت نمود و انتقام آن عاجز را کشیده، آن مصری را بکشت.25پس گمان برد که برادرانش خواهند فهمید که خدا به دست او ایشان را نجات خواهد داد. امّا نفهمیدند.26و در فردای آن روز خود را به دو نفر از ایشان که منازعه می‌نمودند، ظاهر کرد و خواست مابین ایشان مصالحه دهد. پس گفت، ای مردان، شما برادر می‌باشید. به یکدیگر چراظلم می‌کنید؟27آنگاه آنکه بر همسایهٔ خود تعدّی می‌نمود، او را ردّ کرده، گفت، کِه تو را بر ما حاکم و داور ساخت؟28آیا می‌خواهی مرا بکشی چنانکه آن مصری را دیروز کشتی؟29پس موسی از این سخن فرار کرده، در زمین مدیان غربت اختیار کرد و در آنجا دو پسر آورد.30و چون چهل سال گذشت، در بیابانِ کوه سینا، فرشته خداوند در شعلهٔ آتش از بوته به وی ظاهر شد.31موسی چون این را دید از آن رؤیا در عجب شد و چون نزدیک می‌آمد تا نظر کند، خطاب از خداوند به وی رسید32که، منم خدای پدرانت، خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب. آنگاه موسی به لرزه درآمده، جسارت نکرد که نظر کند.33خداوند به وی گفت، نعلین از پایهایت بیرون کن زیرا جایی که در آن ایستاده‌ای، زمین مقدّس است.34همانا مشقّت قوم خود را که در مصرند دیدم و ناله ایشان را شنیدم و برای رهانیدن ایشان نزول فرمودم. الحال بیا تا تو را به مصر فرستم.35همان موسی را که ردّ کرده، گفتند، که تو را حاکم و داور ساخت؟ خدا حاکم و نجات‌دهنده مقرّر فرموده، به دست فرشته‌ای که در بوته بر وی ظاهر شد، فرستاد.36او با معجزات و آیاتی که مدّت چهل سال در زمین مصر و بحر قُلزُم و صحرا به ظهور می‌آورد، ایشان را بیرون آورد.37این همان موسی است که به بنی‌اسرائیل گفت، خدا نبیای را مثل من از میان برادران شما برای شما مبعوث خواهد کرد. سخن او را بشنوید.38همین است آنکه در جماعت در صحرا با آن فرشته‌ای که در کوه سینا بدو سخن می‌گفت و با پدران ما بود و کلمات زنده را یافت تا به ما رساند،39که پدران ما نخواستند او را مطیع شوند بلکه او را ردّ کرده، دلهای خود را به سوی مصر گردانیدند،40و به هارون گفتند، برای ما خدایان ساز که در پیش ما بخرامند زیرا این موسی که ما را از زمین مصر برآورد، نمی‌دانیم او را چه شده است.41پس در آن ایّام گوسالهای ساختند و بدان بت قربانی گذرانیده به اعمال دستهای خود شادی کردند.42از این جهت خدا رو گردانیده، ایشان را واگذاشت تا جنود آسمان را پرستش نمایند، چنانکه در صحف انبیا نوشته شده است که، ای خاندان اسرائیل، آیا مدّت چهل سال در بیابان برای من قربانی‌ها و هدایا گذرانیدید؟43و خیمهٔ ملوک و کوکبِ خدای خود رِمْفان را برداشتید، یعنی اصنامی را که ساختید تا آنها را عبادت کنید. پس شما را بدان طرف بابل منتقل سازم.44و خیمهٔ شهادت با پدران ما در صحرا بود چنانکه امر فرموده، به موسی گفت، آن را مطابق نمونه‌ای که دیده‌ای بساز.45و آن را اجداد ما یافته، همراه یوشع درآوردند به ملک امّت‌هایی که خدا آنها را از پیش روی پدران ما بیرون افکند تا ایام داود.46که او در حضور خدا مستفیض گشت و درخواست نمود که خود مسکنی برای خدای یعقوب پیدا نماید.47امّا سلیمان برای او خانه‌ای بساخت.48و لیکن حضرت اعلی در خانه‌های مصنوع دستها ساکن نمی‌شود چنانکه نبی گفته است49که، خداوند می‌گوید آسمان کرسی من است و زمین پای‌انداز من. چه خانه‌ای برای من بنا می‌کنید و محّل آرامیدن من کجاست؟50مگر دست من جمیع این چیزها را نیافرید.51ای گردنکشان که به دل و گوش نامختونید، شما پیوسته با روح‌القدس مقاومت می‌کنید، چنانکه پدران شما همچنین شما.52کیست از انبیا که پدران شما بدو جفا نکردند؟ و آنانی را کشتند که از آمدن آن عادلی که شما بالفعل تسلیمکنندگان و قاتلان او شدید، پیش اخبار نمودند.53شما که به توسّط فرشتگان شریعت را یافته، آن را حفظ نکردید!54چون این را شنیدند دلریش شده، بر وی دندانهای خود را فشردند.55امّا او از روح‌القدس پر بوده، به سوی آسمان نگریست و جلال خدا را دید و عیسی را بدست راست خدا ایستاده و گفت،56اینک، آسمان را گشاده، و پسر انسان را به دست راست خدا ایستاده می‌بینم.57آنگاه به آواز بلند فریاد برکشیدند و گوشهای خود را گرفته، به یکدل بر او حمله کردند،58و از شهر بیرون کشیده، سنگسارش کردند. و شاهدان، جامه‌های خود را نزد پایهای جوانی که سولُسْ نام داشت گذاردند.59و چون استیفان را سنگسار می‌کردند، او دعا نموده، گفت، ای عیسی خداوند، روح مرا بپذیر.60پس زانو زده، به آواز بلند ندا در داد که خداوندا این گناه را بر اینها مگیر. این را گفت و خوابید.

Chapter 8

1و در آن وقت جفای شدید بر کلیسای اورشلیم عارض گردید، به‌حدّی که همه جز رسولان به نواحی یهودیّه و سامره پراکنده شدند.2و مردان صالح استیفان را دفن کرده، برای وی ماتم عظیمی برپا داشتند.3امّا سوْلُس کلیسا را معذّب می‌ساخت و خانه به خانه گشته، مردان و زنان را برکشیده، به زندان میافکند.4پس آنانی که متفرّق شدند، به هر جایی که می‌رسیدند به کلام بشارت می‌دادند.5امّا فیلپُّس به بلدی از سامره درآمده، ایشان را به مسیح موعظه می‌نمود.6و مردم به یکدل به سخنان فیلپُّس گوش دادند، چون معجزاتی را که از او صادر می‌گشت، می‌شنیدند و می‌دیدند،7زیرا که ارواح پلید از بسیاری که داشتند نعره زده، بیرون می‌شدند ومفلوجان و لنگان بسیار شفا می‌یافتند.8و شادی عظیم در آن شهر روی نمود.9امّا مردی شمعون نام قبل از آن در آن قریه بود که جادوگری می‌نمود و اهل سامره را متحّیر می‌ساخت و خود را شخصی بزرگ می‌نمود،10به‌حدّی که خرد و بزرگ گوش داده، می‌گفتند، این است قوّت عظیم خدا.11و بدو گوش دادند از آنرو که مدّت مدیدی بود از جادوگری او متحیر می‌شدند.12لیکن چون به بشارت فیلپُّس که به ملکوت خدا و نام عیسی مسیح می‌داد، ایمان آوردند، مردان و زنان تعمید یافتند.13و شمعون نیز خود ایمان آورد و چون تعمید یافت همواره با فیلپُّس می‌بود و از دیدن آیات و قوّاتعظیمه که از او ظاهر می‌شد، در حیرت افتاد.14امّا رسولان که در اورشلیم بودند، چون شنیدند که اهل سامره کلام خدا را پذیرفته‌اند، پطرس و یوحنّا را نزد ایشان فرستادند.15و ایشان آمده، بجهت ایشان دعا کردند تا روح‌القدس را بیابند،16زیرا که هنوز بر هیچ‌کس از ایشان نازل نشده بود که به نام خداوند عیسی تعمید یافته بودند و بس.17پس دستها بر ایشان گذارده، روح‌القدس را یافتند.18امّا شمعون چون دید که محض گذاردن دستهای رسولان روح‌القدس عطا می‌شود، مبلغی پیش ایشان آورده،19گفت، مرا نیز این قدرت دهید که به هر کس دست گذارم، روح‌القدس را بیابد.20پطرس بدو گفت، زرت با تو هلاک باد، چونکه پنداشتی که عطای خدا به زر حاصل می‌شود.21تو را در این امر، قسمت و بهرهای نیست زیرا که دلت در حضور خدا راست نمی‌باشد.22پس از این شرارتِ خود توبه کن و از خدا درخواست کن تا شاید این فکر دلت آمرزیده شود،23زیرا که تو را می‌بینم در زَهره تلخ و قید شرارت گرفتاری.24شمعون در جواب گفت، شما برای من به خداوند دعا کنید تا چیزی از آنچه گفتید بر من عارض نشود.25پس ارشاد نموده و به کلام خداوند تکلّم کرده، به اورشلیم برگشتند و در بسیاری از بُلدان اهل سامره بشارت دادند.26امّا فرشته خداوند به فیلپُّس خطاب کرده، گفت، برخیز و به جانب جنوب، به راهی که از اورشلیم به سوی غَزَه می‌رود که صحراست،روانه شو.27پس برخاسته، روانه شد که ناگاه شخصی حبشی که خواجهسرا و مقتدر نزد کَنْداکِه، ملکه حبش، و بر تمام خزانه او مختار بود، به اورشلیم بجهت عبادت آمده بود،28و در مراجعت بر ارابهٔ خود نشسته، صحیفه اِشَعیای نبی را مطالعه می‌کند.29آنگاه روح به فیلپُّس گفت، پیش برو و با آن ارابه همراه باش.30فیلپُّس پیش دویده، شنید که اشعیای نبی را مطالعه می‌کند. گفت، آیا می‌فهمی آنچه را می‌خوانی؟31گفت، چگونه می‌توانم؟ مگر آنکه کسی مرا هدایت کند. و از فیلپُّس خواهش نمود که سوار شده، با او بنشیند.32و فقرهای از کتاب که می‌خواند این بود که مثل گوسفندی که به مذبح برند و چون برّه‌ای خاموش نزد پشمبرنده خود، همچنین دهان خود را نمی‌گشاید.33در فروتنی او انصاف از او منقطع شد و نسبِ او را کِه می‌تواند تقریر کرد؟ زیرا که حیات او از زمین برداشته می‌شود.34پس خواجهسرا به فیلپُّس ملتفت شده، گفت، از تو سؤال می‌کنم که نبی این را دربارهٔ کِه می‌گوید؟ دربارهٔ خود یا دربارهٔ کسی دیگر؟35آنگاه فیلپُّس زبان خود را گشود و از آن نوشته شروع کرده، وی را به عیسی بشارت داد.36و چون در عرض راه به آبی رسیدند، خواجه گفت، اینک، آب است! از تعمید یافتنم چه چیز مانع می‌باشد؟37فیلپس گفت، هر گاه به تمام دل ایمان آوردی، جایز است. او در جواب گفت، ایمان آوردم که عیسی مسیح پسر خداست.38پس حکم کرد تا ارابه را نگاه دارند و فیلپُّس با خواجهسرا هر دو به آب فرود شدند. پس او را تعمید داد.39و چون از آب بالا آمدند،روح خداوند فیلپُّس را برداشته، خواجهسرا دیگر او را نیافت زیرا که راه خود را به خوشی پیش گرفت.40امّا فیلپُّس در اشدود پیدا شد و در همهٔ شهرها گشته بشارت می‌داد تا به قیصریّه رسید.

Chapter 9

1امّا سولس هنوز تهدید و قتل بر شاگردانخداوند همی دمید و نزد رئیس کَهَنَه آمد،2و از او نامه‌ها خواست به سوی کنایسی که در دمشق بود تا اگر کسی را از اهل طریقت خواه مرد و خواه زن بیابد، ایشان را بند برنهاده، به اورشلیم بیاورد.3و در اثنای راه، چون نزدیک به دمشق رسید، ناگاه نوری از آسمان دور او درخشید4و به زمین افتاده، آوازی شنید که بدو گفت، ای شاؤل، شاؤل، برای چه بر من جفا می‌کنی؟5گفت، خداوندا تو کیستی؟ خداوند گفت، من آن عیسی هستم که تو بدو جفا می‌کنی.6لیکن برخاسته، به شهر برو که آنجا به تو گفته می‌شود چه باید کرد.7امّا آنانی که همسفر او بودند، خاموش ایستادند چونکه آن صدا را شنیدند، لیکن هیچ‌کس را ندیدند.8پس سولس از زمین برخاسته، چون چشمان خود را گشود، هیچ‌کس را ندید و دستش را گرفته، او را به دمشق بردند،9و سه روز نابینا بوده، چیزی نخورد و نیاشامید.10و در دمشق، شاگردی حنانِیا نام بود که خداوند در رؤیا بدو گفت، ای حنّانیا! عرض کرد، خداوندا لبّیک!11خداوند وی را گفت، برخیز و به کوچهای که آن را راست می‌نامند بشتاب و در خانهٔ یهودا، سولس نامِ طرسوسی را طلب کن زیرا که اینک، دعا می‌کند،12و شخصی حنّانیا نام را در خواب دیده است که آمده، بر او دست گذارد تا بینا گردد.13حنّانیا جواب داد که ای خداوند، دربارهٔ این شخص از بسیاری شنیده‌ام که به مقدّسین تو در اورشلیم چه مشقّتها رسانید،14و در اینجا نیز از رؤسای کَهَنَه قدرت دارد که هر که نام تو را بخواند، او را حبس کند.15خداوند وی را گفت، برو زیرا که او ظرف برگزیده من است تا نام مرا پیش امّت‌ها و سلاطین و بنی‌اسرائیل ببرد.16زیرا که من او را نشان خواهم داد که چقدر زحمتها برای نام من باید بکشد.17پس حنّانیا رفته، بدان خانه درآمد و دستها بر وی گذارده، گفت، ای برادر شاؤل، خداوند، یعنی عیسی که در راهی که می‌آمدی بر تو ظاهر گشت، مرا فرستاد تا بینایی بیابی و از روح‌القدس پر شوی.18در ساعت از چشمان او چیزی مثل فلس افتاده، بینایی یافت و برخاسته، تعمید گرفت.19و غذا خورده، قوّت گرفت و روزی چند با شاگردان در دمشق توقّف نمود.20و بی‌درنگ، در کنایس به عیسی موعظه می‌نمود که او پسر خداست.21و آنانی که شنیدند تعجّب نموده، گفتند، مگر این آن کسی نیست که خوانندگان این اسم را در اورشلیم پریشان می‌نمود و در اینجا محضِ این آمده است تا ایشان را بند نهاده، نزد رؤسای کَهَنَه برد؟22امّا سولس بیشتر تقویت یافته، یهودیانِ ساکن دمشق را مجاب می‌نمود و مبرهن می‌ساخت که همین است مسیح.23امّا بعد از مرور ایام چند یهودیانْ شورا نمودند تا او را بکشند.24ولی سولس از شورای ایشان مطلّع شد و شبانه‌روز به دروازه‌ها پاسبانی می‌نمودند تا او را بکشند.25پس شاگردان او را در شب در زنبیلی گذارده، از دیوار شهر پایین کردند.26و چون سولس به اورشلیم رسید، خواست به شاگردان ملحق شود، لیکن همه از او بترسیدند زیرا باور نکردند که از شاگردان است.27امّا بَرنابا او را گرفته، به نزد رسولان برد و برای ایشان حکایت کرد که چگونه خداوند را در راه دیده و بدو تکلّم کرده و چطور در دمشق به نام عیسی به دلیری موعظه می‌نمود.28و در اورشلیم با ایشان آمد و رفت می‌کرد و به نام خداوند عیسی به دلیری موعظه می‌نمود.29و با هلینستیان گفتگو و مباحثه می‌کرد. امّا درصدد کشتن او برآمدند.30چون برادران مطّلع شدند، او را به قیصریّه بردند و از آنجا به طَرسُوس روانه نمودند.31آنگاه کلیسا در تمامی یهودیّه و جلیل و سامره آرامی یافتند و بنا می‌شدند و در ترس خداوند و به تسلّی روح‌القدس رفتار کرده، همی افزودند.32امّا پطرس در همهٔ نواحی گشته، نزد مقدّسین ساکن لُدَّه نیز فرود آمد.33و در آنجا شخصی اینیاس نام یافت که مدّت هشت سال از مرض فالج بر تخت خوابیده بود.34پطرس وی را گفت، ای اینیاس، عیسی مسیح تو را شفا می‌دهد. برخیز و بستر خود را برچین که او در ساعت برخاست.35و جمیع سَکَنه لُدَّه و سارون او را دیده، به سوی خداوند بازگشت کردند.36و در یافا، تلمیذهای طابیتا نام بود که معنی آن غزال است. وی از اعمال صالحه و صدقاتی که می‌کرد، پر بود.37از قضا در آن ایّام او بیمار شده، بمرد و او را غسل داده، در بالاخانهای گذاردند.38و چونکه لُدَّه نزدیک به یافا بود و شاگردان شنیدند که پطرس در آنجا است، دو نفر نزد او فرستاده، خواهش کردند که در آمدن نزد ما درنگ نکنی.39آنگاه پطرس برخاسته، با ایشان آمد و چون رسید او را بدان بالاخانه بردند و همهٔ بیوه‌زنان گریهکنان حاضر بودند و پیراهنها و جامه‌هایی که غزال وقتی که با ایشان بود دوخته بود، به وی نشان می‌دادند.40امّا پطرس همه را بیرون کرده، زانو زد و دعا کرده، به سوی بدن توجه کرد و گفت، ای طابیتا، برخیز! که در ساعت چشمان خود را باز کرد و پطرس را دیده، بنشست.41پس دست او را گرفته، برخیزانیدش و مقدّسان و بیوه‌زنان را خوانده، او را بدیشان زنده سپرد.42چون این مقدّمه در تمامی یافا شهرت یافت، بسیاری به خداوند ایمان آوردند.43و در یافا نزد دبّاغی شمعون نام روزی چند توقّف نمود.

Chapter 10

1و در قیصریّه مردی کرنیلیوس نام بود،یوزباشی فوجی که به ایطالیانی مشهور است.2و او با تمامی اهل بیتش متقی و خداترس بود که صدقه بسیار به قوم می‌داد و پیوسته نزد خدا دعا می‌کرد.3روزی نزدیک ساعت نهم، فرشته خدا را در عالم رؤیا آشکارا دید که نزد او آمده، گفت، ای کرنیلیوس!4آنگاه او بر وی نیک نگریسته و ترسان گشته، گفت، چیست ای خداوند؟ به وی گفت، دعاها و صدقات توبجهت یادگاری به نزد خدا برآمد.5اکنون کسانی به یافا بفرست و شمعونِ ملقّب به پطرس را طلب کن6که نزد دباغّی شمعون نام که خانهاش به کناره دریا است، مهمان است. او به تو خواهد گفت که، تو را چه باید کرد.7و چون فرشته‌ای که به وی سخن می‌گفت غایب شد، دو نفر از نوکران خود و یک سپاهی متّقی از ملازمان خاصّ خویشتن را خوانده،8تمامی ماجرا را بدیشان باز گفته، ایشان را به یافا فرستاد.9روز دیگر چون از سفر نزدیک به شهر می‌رسیدند، قریب به ساعت ششم، پطرس به بام خانه برآمد تا دعا کند.10و واقع شد که گرسنه شده، خواست چیزی بخورد. امّا چون برای او حاضر می‌کردند، بیخودی او را رخ نمود.11پس آسمان را گشاده دید و ظرفی را چون چادری بزرگ به چهار گوشه بسته، به سوی زمین آویخته بر او نازل می‌شود،12که در آن هر قسمی از دوابّ و وحوش و حشرات زمین و مرغان هوا بودند.13و خطابی به وی رسید که ای پطرس برخاسته، ذبح کن و بخور.14پطرس گفت، حاشا خداوندا زیرا چیزی ناپاک یا حرام هرگز نخورده‌ام.15بار دیگر خطاب به وی رسید که آنچه را خدا پاک کرده است، تو حرام مخوان.16و این سه مرتبه واقع شد که در ساعت آن ظرف به آسمان بالا برده شد.17و چون پطرس در خود بسیار متحّیر بود که این رؤیایی که دید چه باشد، ناگاه فرستادگان کرنیلیوس خانهٔ شمعون را تفحّص کرده، بر درگاه رسیدند،18و ندا کرده، می‌پرسیدند که شمعون معروف به پطرس در اینجا منزل دارد؟19و چون پطرس در رؤیا تفکّر می‌کرد، روح وی را گفت، اینک، سه مرد تو را می‌طلبند.20پسبرخاسته، پایین شو و همراه ایشان برو و هیچ شکّ مبر زیرا که من ایشان را فرستادم.21پس پطرس نزد آنانی که کرنیلیوس نزد وی فرستاده بود، پایین آمده، گفت، اینک، منم آن کس که می‌طلبید. سبب آمدن شما چیست؟22گفتند، کرنیلیوسِ یوزباشی، مردِ صالح و خداترس و نزد تمامی طایفه یهود نیک‌نام، از فرشته مقدّس الهام یافت که تو را به خانهٔ خود بطلبد و سخنان از تو بشنود.23پس ایشان را به خانه برده، مهمانی نمود. و فردای آن روز پطرس برخاسته، همراه ایشان روانه شد و چند نفر از برادران یافا همراه او رفتند.24روز دیگر وارد قیصریّه شدند و کرنیلیوس خویشان و دوستان خاصّ خود را خوانده، انتظار ایشان می‌کشید.25چون پطرس داخل شد، کرنیلیوس او را استقبال کرده، بر پایهایش افتاده، پرستش کرد.26امّا پطرس او را برخیزانیده، گفت، برخیز، من خود نیز انسان هستم.27و با او گفتگوکنان به خانه درآمده، جمعی کثیر یافت.28پس بدیشان گفت، شما مطّلع هستید که مرد یهودی را با شخص اجنبی معاشرت کردن یا نزد او آمدن حرام است. لیکن خدا مرا تعلیم داد که هیچ‌کس را حرام یا نجس نخوانم.29از این جهت به مجرّد خواهش شما بیتأمّل آمدم و الحال می‌پرسم که از برای چه مرا خواستهاید.30کرنیلیوس گفت، چهار روز قبل از این، تا این ساعت روزه‌دار می‌بودم؛ و در ساعت نهم در خانهٔ خود دعا می‌کردم که ناگاه شخصی با لباس نورانی پیش من بایستاد31و گفت، ای کرنیلیوس دعای تو مستجاب شد و صدقات تو در حضور خدا یادآور گردید.32پس به یافا بفرست وشمعونِ معروف به پطرس را طلب نما که در خانهٔ شمعون دبّاغ به کناره دریا مهمان است. او چون بیاید با تو سخن خواهد راند.33پس بیتأمّل نزد تو فرستادم و تو نیکو کردی که آمدی. الحال همه در حضور خدا حاضریم تا آنچه خدا به تو فرموده است بشنویم.34پطرس زبان را گشوده، گفت، فی‌الحقیقت یافته‌ام که خدا را نظر به ظاهر نیست،35بلکه از هر امّتی، هر که از او ترسد و عمل نیکو کند، نزد او مقبول گردد.36کلامی را که نزد بنی‌اسرائیل فرستاد، چونکه به وساطت عیسی مسیح که خداوندِ همه است به سلامتی بشارت می‌داد،37آن سخن را شما می‌دانید که شروع آن از جلیل بود و در تمامی یهودیّه منتشر شد، بعد از آن تعمیدی که یحیی بدان موعظه می‌نمود،38یعنی عیسی ناصری را که خدا او را چگونه به روح‌القدس و قوّت مسح نمود که او سیر کرده، اعمال نیکو بجا می‌آورد و همه مقهورین ابلیس را شفا می‌بخشید زیرا خدا با وی می‌بود.39و ما شاهد هستیم بر جمیع کارهایی که او در مرزوبوم یهود و در اورشلیم کرد که او را نیز بر صلیب کِشیده، کُشتند.40همان کس را خدا در روز سوم برخیزانیده، ظاهر ساخت،41لیکن نه بر تمامی قوم بلکه بر شهودی که خدا پیش برگزیده بود، یعنی مایانی که بعد از برخاستن او از مردگان با او خورده و آشامیده‌ایم.42و ما را مأمور فرمود که به قوم موعظه و شهادت دهیم بدین که خدا او را مقرّر فرمود تا داور زندگان و مردگان باشد.43و جمیع انبیا بر او شهادت می‌دهند که هر که به وی ایمان آوَرَد، به اسم او آمرزش گناهان را خواهدیافت.44این سخنان هنوز بر زبان پطرس بود که روح‌القدس بر همهٔ آنانی که کلام را شنیدند، نازل شد.45و مؤمنان از اهل ختنه که همراه پطرس آمده بودند، در حیرت افتادند از آنکه بر امّت‌ها نیز عطای روح‌القدس افاضه شد،46زیرا که ایشان را شنیدند که به زبانها متکلّم شده، خدا را تمجید می‌کردند.47آنگاه پطرس گفت، آیا کسی می‌تواند آب را منع کند، برای تعمید دادن اینانی که روح‌القدس را چون ما نیز یافته‌اند.48پس فرمود تا ایشان را به نام عیسی مسیح تعمید دهند. آنگاه از او خواهش نمودند که روزی چند توقّف نماید.

Chapter 11

1پس رسولان و برادرانی که در یهودیّهبودند، شنیدند که امّت‌ها نیز کلام خدا را پذیرفته‌اند.2و چون پطرس به اورشلیم آمد، اهل ختنه با وی معارضه کرده،3گفتند که با مردم نامختون برآمده، با ایشان غذا خوردی!4پطرس از اوّل مفصّلاً بدیشان بیان کرده، گفت،5من در شهر یافا دعا می‌کردم که ناگاه در عالم رؤیا ظرفی را دیدم که نازل می‌شود مثل چادری بزرگ به چهار گوشه از آسمان آویخته که بر من می‌رسد.6چون بر آن نیک نگریسته، تأمّل کردم، دَوابّ زمین و وحوش و حشرات و مرغان هوا را دیدم.7و آوازی را شنیدم که به من می‌گوید، ای پطرس برخاسته، ذبح کن و بخور.8گفتم، حاشا خداوندا، زیرا هرگز چیزی حرام یا ناپاک به دهانم نرفته است.9بار دیگر خطاب ازآسمان در رسید که، آنچه خدا پاک نموده، تو حرام مخوان.10این سه کَرَّت واقع شد که همه باز به سوی آسمان بالا برده شد.11و اینک، در همان ساعت سه مرد از قیصریّه نزد من فرستاده شده، به خانه‌ای که در آن بودم، رسیدند.12و روح مرا گفت که، با ایشان بدون شکّ برو. و این شش برادر نیز همراه من آمدند تا به خانهٔ آن شخص داخل شدیم.13و ما را آگاهانید که چطور فرشته‌ای را در خانهٔ خود دید که ایستاده به وی گفت، کسان به یافا بفرست و شمعونِ معروف به پطرس را بطلب14که با تو سخنانی خواهد گفت، که بدانها تو و تمامی اهل خانهٔ تو نجات خواهید یافت.15و چون شروع به سخن گفتن می‌کردم، روح‌القدس بر ایشان نازل شد، همچنانکه نخست بر ما.16آنگاه بخاطر آوردم سخن خداوند را که گفت، یحیی به آب تعمید داد، لیکن شما به روح‌القدس تعمید خواهید یافت.17پس چون خدا همان عطا را بدیشان بخشید، چنانکه به ما محض ایمان آوردن به عیسی مسیحِ خداوند، پس من که باشم که بتوانم خدا را ممانعت نمایم؟18چون این را شنیدند، ساکت شدند و خدا را تمجیدکنان گفتند، فی‌الحقیقت، خدا به امّت‌ها نیز توبه حیاتبخش را عطا کرده است!19و امّا آنانی که به‌سبب اذّیتی که در مقدمه استیفان برپا شد متفرّق شدند، تا فینیقیا و قپرس و اَنطاکیّه می‌گشتند و به هیچ‌کس به غیر از یهود و بس کلام را نگفتند.20لیکن بعضی از ایشان که ازاهل قپرس و قیروان بودند، چون به اَنطاکیّه رسیدند با یونانیان نیز تکلّم کردند و به خداوند عیسی بشارت می‌دادند،21و دست خداوند با ایشان می‌بود و جمعی کثیر ایمان آورده، به سوی خداوند بازگشت کردند.22امّا چون خبر ایشان به سمع کلیسای اورشلیم رسید، بَرنابا را به اَنطاکیّه فرستادند23و چون رسید و فیض خدا را دید، شادخاطر شده، همه را نصیحت نمود که از تصمیم قلب به خداوند بپیوندند.24زیرا که مردی صالح و پر از روح‌القدس و ایمان بود و گروهی بسیار به خداوند ایمان آوردند.25و برنابا به طرسوس برای طلب سَولُس رفت و چون او را یافت به اَنطاکیّه آورد.26و ایشان سالی تمام در کلیسا جمع می‌شدند و خلقی بسیار را تعلیم می‌دادند و شاگردان نخست در انطاکیه به مسیحی مسمّیٰ شدند.27و در آن ایّام انبیایی چند از اورشلیم به اَنطاکیّه آمدند28که یکی از ایشان اغابوس نام برخاسته، به روح اشاره کرد که قحطی شدید در تمامی ربع مسکون خواهد شد و آن در ایام کَلُودیُوسِ قیصر پدید آمد.29و شاگردان مصمّم آن شدند که هر یک برحسب مقدور خود، اعانتی برای برادرانِ ساکنِ یهودیه بفرستند.30پس چنین کردند و آن را به دست بَرنابا و سولس نزد کشیشان روانه نمودند.

Chapter 12

1و در آن زمان هیرودیسِ پادشاه، دستتطاول بر بعضی از کلیسا دراز کرد2و یعقوب برادر یوحنّا را به شمشیر کشت.3و چون دید که یهود را پسند افتاد، بر آن افزوده، پطرس را نیز گرفتار کرد و ایّام فطیر بود.4پس او را گرفته، در زندان انداخت و به چهار دسته رباعی سپاهیان سپرد که او را نگاهبانی کنند و اراده داشت که بعد از فِصَح او را برای قوم بیرون آوَرَد.5پس پطرس را در زندان نگاه می‌داشتند. امّا کلیسا بجهت او نزد خدا پیوسته دعا می‌کردند.6و در شبی که هیرودیس قصد بیرون آوردن وی داشت، پطرس به دو زنجیر بسته، در میان دو سپاهی خفته بود و کشیکچیان نزد در زندان را نگاهبانی می‌کردند.7ناگاه فرشته خداوند نزد وی حاضر شد و روشنی در آن خانه درخشید. پس به پهلوی پطرس زده، او را بیدار نمود و گفت، بزودی برخیز. که در ساعت زنجیرها از دستش فرو ریخت.8و فرشته وی را گفت، کمر خود را ببند و نعلین برپا کن. پس چنین کرد و به وی گفت، ردای خود را بپوش و از عقب من بیا.9پس بیرون شده، از عقب او روانه گردید و ندانست که آنچه از فرشته روی نمود حقیقی است بلکه گمان برد که خواب می‌بیند.10پس از قراولان اوّل و دوّم گذشته، به دروازه آهنی که به سوی شهر می‌رود رسیدند و آن خود بخود پیش روی ایشان باز شد؛ و از آن بیرون رفته، تا آخر یک کوچه برفتند که در ساعت فرشته از او غایب شد.11آنگاه پطرس به خود آمده گفت، اکنون به تحقیق دانستم که خداوند فرشته خود را فرستاده، مرا از دست هیرودیس و از تمامی انتظار قوم یهود رهانید.12چون این را دریافت، به خانهٔ مریم مادر یوحنّای ملقّب به مرقس آمد و در آنجا بسیاریجمع شده، دعا می‌کردند.13چون او درِ خانه را کوبید، کنیزی رودا نام آمد تا بفهمد.14چون آواز پطرس را شناخت، از خوشی در را باز نکرده، به اندرون شتافته، خبر داد که پطرس به درگاه ایستاده است.15وی را گفتند، دیوانهای! و چون تأکید کرد که چنین است، گفتند که فرشته او باشد.16امّا پطرس پیوسته در را می‌کوبید. پس در را گشوده، او را دیدند و در حیرت افتادند.17امّا او به دست خود به سوی ایشان اشاره کرد که خاموش باشند و بیان نمود که چگونه خدا او را از زندان خلاصی داد و گفت، یعقوب و سایر برادران را از این امور مطّلع سازید. پس بیرون شده، به جای دیگر رفت18و چون روز شد اضطرابی عظیم در سپاهیان افتاد که پطرس را چه شد.19و هیرودیس چون او را طلبیده نیافت، کشیکچیان را بازخواست نموده، فرمود تا ایشان را به قتل رسانند؛ و خود از یهودیه به قیصریّه کوچ کرده، در آنجا اقامت نمود.20امّا هیرودیس با اهل صور و صیدون خشمناک شد. پس ایشان به یکدل نزد او حاضر شدند و بلاسْتُس ناظر خوابگاه پادشاه را با خود متحّد ساخته، طلب مصالحه کردند زیرا که دیارِ ایشان از مُلک پادشاه معیشت می‌یافت.21و در روزی معیّن، هیرودیس لباس ملوکانه در بر کرد و بر مسند حکومت نشسته، ایشان را خطاب می‌کرد.22و خلق ندا می‌کردند که آواز خداست نه آواز انسان.23که در ساعت فرشته خداوند او را زد زیرا که خدا را تمجید ننمود و کِرم او را خورد که بمرد.24امّا کلام خدا نمّو کرده، ترقّی یافت.25وبرنابا و سولس چون آن خدمت را به انجام رسانیدند، از اورشلیم مراجعت کردند و یوحنّای ملقّب به مرقس را همراه خود بردند.

Chapter 13

1و در کلیسایی که در اَنطاکیّه بود، انبیا و معلّم چند بودند، برنابا و شمعونِ ملقّب به نیجر و لوکیوسِ قیروانی و مَناحمِ برادر رضاعی هیرودیسِ تیترارخ و سولس.2چون ایشان در عبادت خدا و روزه مشغول می‌بودند، روح‌القدس گفت، بَرنابا و سولس را برای من جدا سازید از بهر آن عمل که ایشان را برای آن خوانده‌ام.3آنگاه روزه گرفته و دعا کرده و دستها بر ایشان گذارده، روانه نمودند.4پس ایشان از جانب روح‌القدس فرستاده شده، به سلوکیّه رفتند و از آنجا از راه دریا به قِپْرُس آمدند.5و وارد سَلامیس شده، در کنایس یهود به کلام خدا موعظه کردند و یوحنّا ملازم ایشان بود.6و چون در تمامی جزیره تا به پافُس گشتند، در آنجا شخص یهودی را که جادوگر و نبی کاذب بود یافتند که نام او بارْیشُوع بود.7او رفیق سَرْجیوُس پولُس والی بود که مردی فهیم بود. همان بَرنابا و سَولُس را طلب نموده، خواست کلام خدا را بشنود.8امّا عَلیما، یعنی آن جادوگر، زیرا ترجمهٔ اسمش همچنین می‌باشد، ایشان را مخالفت نموده، خواست والی را از ایمان برگرداند.9ولی سولس که پولُس باشد، پر از روح‌القدس شده، بر او نیک نگریسته،10گفت،ای پر از هر نوع مکر و خباثت، ای فرزند ابلیس و دشمن هر راستی، باز نمی‌ایستی از منحرف ساختن طُرُق راستِ خداوند؟11الحال دست خداوند بر توست و کور شده، آفتاب را تا مدتّی نخواهی دید. که در همان ساعت، غَشاوهٔ و تاریکی او را فرو گرفت و دور زده، راهنمایی طلب می‌کرد.12پس والی چون آن ماجرا را دید، از تعلیم خداوند متحّیر شده، ایمان آورد.13آنگاه پولُس و رفقایش از پافس به کشتی سوار شده، به پِرْجه پَمْفِلیّه آمدند. امّا یوحنّا از ایشان جدا شده، به اورشلیم برگشت.14و ایشان از پِرْجه عبور نموده، به انطاکیّه پیسیدیّه آمدند و در روز سَبَّت به کنیسه درآمده، بنشستند.15و بعد از تلاوت تورات و صُحُف انبیا، رؤسای کنیسه نزد ایشان فرستاده، گفتند، ای برادرانِ عزیز، اگر کلامی نصیحت‌آمیز برای قوم دارید، بگویید.16پس پولُس برپا ایستاده، به دست خود اشاره کرده، گفت، ای مردان اسرائیلی و خداترسان، گوش دهید!17خدای این قوم، اسرائیل، پدران ما را برگزیده، قوم را در غربت ایشان در زمین مصر سرافراز نمود و ایشان را به بازوی بلند از آنجا بیرون آورد؛18و قریب به چهل سال در بیابان متحمّل حرکات ایشان می‌بود.19و هفت طایفه را در زمین کنعان هلاککرده، زمین آنها را میراث ایشان ساخت تا قریب چهار صد و پنجاه سال.20و بعد از آن بدیشان داوران داد تا زمان سموئیل نبی.21و از آن وقت پادشاهی خواستند و خدا شاؤل بن قیس را از سبط بنیامین تا چهل سال به ایشان داد.22پس او را از میان برداشته، داود را برانگیخت تا پادشاه ایشان شود و در حقّ او شهادت داد که، داود بن یَسّی را مرغوب دل خود یافته‌ام که به تمامی ارادهٔ من عمل خواهد کرد.23و از ذریّت او خدا برحسب وعده، برای اسرائیل نجات‌دهنده‌ای، یعنی عیسی را آورد،24چون یحیی پیش از آمدن او تمام قوم اسرائیل را به تعمید توبه موعظه نموده بود.25پس چون یحیی دورهٔ خود را به پایان برد، گفت، مرا کِه می‌پندارید؟ من او نیستم، لکن اینک، بعد از من کسی می‌آید که لایق گشادن نعلین او نی‌ام.26ای برادران عزیز و ابنای آل ابراهیم و هرکه از شما خداترس باشد، مر شما را کلام این نجات فرستاده شد.27زیرا سَکَنَه اورشلیم و رؤسای ایشان، چونکه نه او را شناختند و نه آوازهای انبیا را که هر سَبَّت خوانده می‌شود، بر وی فتوی دادند و آنها را به اتمام رسانیدند.28و هر چند هیچ علّت قتل در وی نیافتند، از پیلاطس خواهش کردند که او کشته شود.29پس چون آنچه را که دربارهٔ وی نوشته شده بود تمام کردند، او را از صلیب پایین آورده، به قبر سپردند.30لکن خدا او را از مردگان برخیزانید.31و او روزهایبسیار ظاهر شد بر آنانی که همراه او از جلیل به اورشلیم آمده بودند که الحال نزد قوم شهود او می‌باشند.32پس ما به شما بشارت می‌دهیم، بدان وعده‌ای که به پدران ما داده شد،33که خدا آن را به ما که فرزندان ایشان می‌باشیم وفا کرد، وقتی که عیسی را برانگیخت، چنانکه در زبور دوّم مکتوب است که، تو پسر من هستی، من امروز تو را تولید نمودم.34و در آنکه او را از مردگان برخیزانید تا دیگر هرگز راجع به فساد نشود چنین گفت که، به برکات قدّوس و امین داود برای شما وفا خواهم کرد.35بنابراین در جایی دیگر نیز می‌گوید، تو قدّوس خود را نخواهی گذاشت که فساد را بیند.36زیرا که داود چونکه در زمان خود ارادهٔ خدا را خدمت کرده بود، بخُفت و به پدران خود ملحق شده، فساد را دید.37لیکن آن کس که خدا او را برانگیخت، فساد را ندید.38پس ای برادران عزیز، شما را معلوم باد که به وساطت او به شما از آمرزش گناهان اعلام می‌شود.39و به وسیله او هر که ایمان آورد، عادل شمرده می‌شود، از هر چیزی که به شریعت موسی نتوانستید عادل شمرده شوید.40پس احتیاط کنید، مبادا آنچه در صحف انبیا مکتوب است، بر شما واقع شود،41که، ای حقیرشمارندگان، ملاحظه کنید و تعجّب نمایید و هلاک شوید زیرا که من عملی را در ایّام شما پدید آرم، عملی که هر چند کسی شما را از آن اعلام نماید، تصدیق نخواهید کرد.42پس چون از کنیسه بیرون می‌رفتند، خواهش نمودند که در سَبَّت آینده هم این سخنان را بدیشان بازگویند.43و چون اهل کنیسه متفرّق شدند، بسیاری از یهودیان و جدیدانِ خداپرست از عقب پولُس و بَرنابا افتادند؛ و آن دو نفر به ایشان سخن گفته، ترغیب می‌نمودند که به فیض خدا ثابت باشید.44امّا در سَبَّت دیگر قریب به تمامی شهر فراهم شدند تا کلام خدا را بشنوند.45ولی چون یهود ازدحام خلق را دیدند، از حسد پر گشتند و کفر گفته، با سخنان پولُس مخالفت کردند.46آنگاه پولُس و برنابا دلیر شده، گفتند، واجب بود کلام خدا نخست به شما القا شود. لیکن چون آن را ردّ کردید و خود را ناشایستهٔ حیات جاودانی شمردید، همانا به سوی امّت‌ها توجّه نماییم.47زیرا خداوند به ما چنین امر فرمود که، تو را نور امّت‌ها ساختم تا الی اقصای زمین منشأ نجات باشی.48چون امّت‌ها این را شنیدند، شادخاطر شده، کلام خداوند را تمجید نمودند و آنانی که برای حیات جاودانی مقرّر بودند، ایمان آوردند.49و کلام خدا در تمامِ آن نواحی منتشر گشت.50امّا یهودیانْ چند زن دیندار و متشخّص و اکابر شهر را بشورانیدند و ایشان را به زحمت رسانیدن بر پولُس و بَرنابا تحریض نموده، ایشان را از حدود خود بیرون کردند.51و ایشان خاک پایهای خود را بر ایشان افشانده، به ایقونیه آمدند.52و شاگردان پر از خوشی و روح‌القدس گردیدند.

Chapter 14

1امّا در ایقونیه، ایشان با هم به کنیسه یهود در آمده، به نوعی سخن گفتند که جمعی کثیر از یهود و یونانیان ایمان آوردند.2لیکن یهودیان بی‌ایمان دلهای امّت‌ها را اغوا نمودند و با برادران بداندیش ساختند.3پس مدّت مدیدی توقف نموده، به نام خداوندی که به کلامِ فیضِ خود شهادت می‌داد، به دلیری سخن می‌گفتند و او آیات و معجزات عطا می‌کرد که از دست ایشان ظاهر شود.4و مردم شهر دو فرقه شدند، گروهی همداستان یهود و جمعی با رسولان بودند.5و چون امّت‌ها و یهود با رؤسای خود بر ایشان هجوم می‌آوردند تا ایشان را افتضاح نموده، سنگسار کنند،6آگاهی یافته، به سوی لِسْتره و دِرْبه، شهرهای لیکاؤنیه و دیار آن نواحی فرار کردند.7و در آنجا بشارت می‌دادند.8و در لِستره مردی نشسته بود که پایهایش بیحرکت بود و از شکمِ مادر، لنگ متولّد شده، هرگز راه نرفته بود.9چون او سخن پولُس را می‌شنید، او بر وی نیک نگریسته، دید که ایمان شفا یافتن را دارد.10پس به آواز بلند بدو گفت، بر پایهای خود راست بایست! که در ساعت برجسته، خرامان گردید.11امّا خلق چون این عمل پولُس را دیدند، صدای خود را به زبان لیکاؤنیه بلند کرده، گفتند، خدایان به صورت انسان نزد ما نازل شده‌اند.12پس برنابا را مشتری و پولُس را عطارد خواندند زیرا که او درسخن گفتن مقدّم بود.13پس کاهن مشتری که پیش شهر ایشان بود، گاوان و تاجها با گروه‌هایی از خلق به دروازه‌ها آورده، خواست که قربانی گذراند.14امّا چون آن دو رسول یعنی برنابا و پولُس شنیدند، جامه‌های خود را دریده، در میان مردم افتادند و ندا کرده،15گفتند، ای مردمان، چرا چنین می‌کنید؟ ما نیز انسان و صاحبان علّتها مانند شما هستیم و به شما بشارت می‌دهیم که از این اباطیل رجوع کنید به سوی خدای حیّ که آسمان و زمین و دریا و آنچه را که در آنها است آفرید،16که در طبقات سلف همهٔ امّت‌ها را واگذاشت که در طُرُق خود رفتار کنند،17با وجودی که خود را بیشهادت نگذاشت، چون احسان می‌نمود و از آسمان باران بارانیده و فصول بارآور بخشیده، دلهای ما را از خوراک و شادی پر می‌ساخت.18و بدین سخنان خلق را از گذرانیدن قربانی برای ایشان به دشواری باز داشتند.19امّا یهودیان از انطاکیّه و ایقونیه آمده، مردم را با خود متّحد ساختند و پولُس را سنگسار کرده، از شهر بیرون کشیدند و پنداشتند که مرده است.20امّا چون شاگردان گِردِ او ایستادند برخاسته، به شهر درآمد و فردای آن روز با برنابا به سوی دِرْبه روانه شد21و در آن شهر بشارت داده، بسیاری را شاگرد ساختند. پس به لِستره و ایقونیه و انطاکیّه مراجعت کردند.22و دلهای شاگردان را تقویت داده، پند می‌دادند که در ایمان ثابت بمانند و اینکه با مصیبتهای بسیار می‌باید داخل ملکوت خدا گردیم.23و در هر کلیسا بجهت ایشان کشیشان معیّن نمودند و دعا و روزهداشته، ایشان را به خداوندی که بدو ایمان آورده بودند، سپردند.24و از پیسیدیّه گذشته به پَمْفِلیّه آمدند.25و در پِرجه به کلام موعظه نمودند و به اَتالیّه فرود آمدند.26و از آنجا به کشتی سوار شده، به انطاکیّه آمدند که از همان جا ایشان را به فیض خدا سپرده بودند برای آن کاری که به انجام رسانیده بودند.27و چون وارد شهر شدند، کلیسا را جمع کرده، ایشان را مطّلع ساختند از آنچه خدا با ایشان کرده بود و چگونه دروازه ایمان را برای امّت‌ها باز کرده بود.28پس مدّت مدیدی با شاگردان بسر بردند.

Chapter 15

1و تنی چند از یهودیّه آمده، برادران را تعلیم می‌دادند که اگر برحسب آیین موسی مختون نشوید، ممکن نیست که نجات یابید.2چون پولُس و برنابا را منازعه و مباحثه بسیار با ایشان واقع شد، قرار بر این شد که پولُس و برنابا و چند نفر دیگر از ایشان نزد رسولان و کشیشان در اورشلیم برای این مسأله بروند.3پس کلیسا ایشان را مشایعت نموده از فینیقیّه و سامره عبور کرده، ایمان آوردن امّت‌ها را بیان کردند و همهٔٔ برادران را شادی عظیم دادند.4و چون وارد اورشلیم شدند، کلیسا و رسولان و کشیشان ایشان را پذیرفتند و آنها را از آنچه خدا با ایشان کرده بود، خبر دادند.5آنگاه بعضی از فرقه فریسیان که ایمان آورده بودند، برخاسته، گفتند، اینها را باید ختنه نمایند و امرکنند که سنن موسی را نگاه دارند.6پس رسولان و کشیشان جمع شدند تا در این امر مصلحت بینند.7و چون مباحثه سخت شد، پطرس برخاسته، بدیشان گفت، ای برادران عزیز، شما آگاهید که از ایّام اوّل، خدا از میان شما اختیار کرد که امّت‌ها از زبان من کلام بشارت را بشنوند و ایمان آورند.8و خدای عارفالقلوب بر ایشان شهادت داد بدین که روح‌القدس را بدیشان داد، چنانکه به ما نیز.9و در میان ما و ایشان هیچ فرق نگذاشت، بلکه محضِ ایمان دلهای ایشان را طاهر نمود.10پس اکنون چرا خدا را امتحان می‌کنید که یوغی بر گردن شاگردان می‌نهید که پدران ما و ما نیز طاقت تحمّل آن را نداشتیم،11بلکه اعتقاد داریم که محضِ فیضِ خداوند عیسی مسیح نجات خواهیم یافت، همچنان که ایشان نیز.12پس تمام جماعت ساکت شده، به برنابا و پولُس گوش گرفتند چون آیات و معجزات را بیان می‌کردند که خدا در میان امّت‌ها به وساطت ایشان ظاهر ساخته بود.13پس چون ایشان ساکت شدند، یعقوب رو آورده، گفت، ای برادران عزیز، مرا گوش گیرید.14شمعون بیان کرده است که چگونه خدا اوّل امّت‌ها را تفقّد نمود تا قومی از ایشان به نام خود بگیرد.15و کلام انبیا در اینْ مطابق است چنانکه مکتوب است16که، بعد از این رجوع نموده، خیمهٔ داود را که افتاده است باز بنا می‌کنم و خرابیهای آن را باز بنا می‌کنم و آن را برپا خواهم کرد،17تا بقیه مردم طالب خداوند شوند و جمیع امّت‌هایی که بر آنها نام من نهاده شده است.18این را می‌گویدخداوندی که این چیزها را از بدو عالم معلوم کرده است.19پس رأی من این است، کسانی را که از امّت‌ها به سوی خدا بازگشت می‌کنند زحمت نرسانیم،20مگر اینکه ایشان را حکم کنیم که از نجاسات بتها و زنا و حیوانات خفهشده و خون بپرهیزند.21زیرا که موسی از طبقات سَلَف در هر شهر اشخاصی دارد که بدو موعظه می‌کنند، چنانکه در هر سَبَّت در کنایس او را تلاوت می‌کنند.22آنگاه رسولان و کشیشان با تمامی کلیسا بدین رضا دادند که چند نفر از میان خود انتخاب نموده، همراه پولُس و برنابا به انطاکیّه بفرستند، یعنی یهودای ملقّب به برسابا و سیلاس که از پیشوایان برادران بودند.23و بدست ایشان نوشتند که رسولان و کشیشان و برادران، به برادرانِ از امّت‌ها که در انطاکیّه و سوریّه و قیلیقیّه می‌باشند، سلام می‌رسانند.24چون شنیده شد که بعضی از میان ما بیرون رفته، شما را به سخنان خود مشوّش ساخته، دلهای شما را منقلب می‌نمایند و می‌گویند که می‌باید مختون شده، شریعت را نگاه بدارید و ما به ایشان هیچ امر نکردیم.25لهذا ما به یک دل مصلحت دیدیم که چند نفر را اختیار نموده، همراه عزیزان خود برنابا و پولُس به نزد شما بفرستیم،26اشخاصی که جانهای خود را در راه نام خداوند ما عیسی مسیح تسلیم کرده‌اند.27پس یهودا و سیلاس را فرستادیم و ایشان شما را از این امور زبانی خواهند آگاهانید.28زیرا که روح‌القدس و ما صواب دیدیم که باری بر شما ننهیم جز این ضروریّات29که از قربانی‌های بتهاو خون و حیوانات خفه شده و زنا بپرهیزید که هر گاه از این امور خود را محفوظ دارید به نیکویی خواهید پرداخت والسّلام.30پس ایشان مرخّص شده، به انطاکیّه آمدند و جماعت را فراهم آورده، نامه را رسانیدند.31چون مطالعه کردند، از این تسلّی شادخاطر گشتند.32و یهودا و سیلاس چونکه ایشان هم نبی بودند، برادران را به سخنان بسیار، نصیحت و تقویت نمودند.33پس چون مدّتی در آنجا بسر بردند، به سلامتی از برادران رخصت گرفته، به سوی فرستندگان خود توجّه نمودند.34امّا پولُس و برنابا در انطاکیّه توقفّ نموده،35با بسیاری دیگر تعلیم و بشارت به کلام خدا می‌دادند.36و بعد از ایّام چند، پولُس به برنابا گفت، برگردیم و برادران را در هر شهری که در آنها به کلام خداوند اعلام نمودیم، دیدن کنیم که چگونه می‌باشند.37امّا برنابا چنان مصلحت دید که یوحنّای ملقّب به مرقس را همراه نیز بردارد.38لیکن پولُس چنین صلاح دانست که شخصی را که از پَمفلیّه از ایشان جدا شده بود و با ایشان در کار همراهی نکرده بود، با خود نبرد.39پس نزاعی سخت شد به‌حدّی که از یکدیگر جدا شده، برنابا مرقس را برداشته، به قِپْرُس از راه دریا رفت.40امّا پولُس سیلاس را اختیار کرد و از برادران به فیض خداوند سپرده شده، رو به سفر نهاد.41و از سوریّه و قیلیقیّه عبور کرده، کلیساها را استوار می‌نمود.

Chapter 16

1و به دِرْبه و لسْتره آمد که اینک، شاگردی تیموتاؤس نام آنجا بود، پسر زن یهودیّه مؤمنه لیکن پدرش یونانی بود.2که برادران در لِستَرَه و ایقونیّه بر او شهادت می‌دادند.3چون پولُس خواست او همراه وی بیاید، او را گرفته مختون ساخت، به‌سبب یهودیانی که در آن نواحی بودند زیرا که همه پدرش را می‌شناختند که یونانی بود.4و در هر شهری که می‌گشتند، قانونها را که رسولان و کشیشان در اورشلیم حکم فرموده بودند، بدیشان می‌سپردند تا حفظ نمایند.5پس کلیساها در ایمان استوار می‌شدند و روز بروز در شماره افزوده می‌گشتند.6و چون از فَرِیجیَّه و دیار غَلاطیّه عبور کردند، روح‌القدس ایشان را از رسانیدن کلام به آسیا منع نمود.7پس به میسیا آمده، سعی نمودند که به بطینیا بروند، لیکن روح عیسی ایشان را اجازت نداد.8و از میسیا گذشته به تروآس رسیدند.9شبی پولُس را رؤیایی رخ نمود که شخصی از اهل مکادونیه ایستاده، بدو التماس نموده گفت، به مکادونیه آمده، ما را امداد فرما.10چون این رؤیا را دید، بی‌درنگ عازم سفر مکادونیه شدیم، زیرا به یقین دانستیم که خداوند ما را خوانده است تا بشارت بدیشان رسانیم.11پس از تروآس به کشتی نشسته، به راه مستقیم به ساموتراکی رفتیم و روز دیگر به نیاپولیس.12و از آنجا به فیلِپّی رفتیم که شهر اوّل از سرحدّ مَکادونیه و کَلونیه است و در آن شهر چند روز توقّف نمودیم.13و در روز سَبَّت از شهر بیرون شده و به کنار رودخانه جایی که نمازمی‌گذاردند، نشسته با زنانی که در آنجا جمع می‌شدند سخن راندیم.14و زنی لیدیه نام، ارغوانفروش، که از شهر طیاتیرا و خداپرست بود، می‌شنید که خداوند دل او را گشود تا سخنان پولُس را بشنود.15و چون او و اهل خانهاش تعمید یافتند، خواهش نموده، گفت، اگر شما را یقین است که به خداوند ایمان آوردم، به خانهٔ من درآمده، بمانید. و ما را الحاح نمود.16و واقع شد که چون ما به محلّ نماز می‌رفتیم، کنیزی که روح تَفَأُل داشت و از غیبگویی منافع بسیار برای آقایان خود پیدا می‌نمود، به ما برخورد.17و از عقب پولُس و ما آمده، ندا کرده، می‌گفت که، این مردمان خدّام خدای تعالی می‌باشند که شما را از طریق نجات اعلام می‌نمایند.18و چون این کار را روزهای بسیار می‌کرد، پولُس دلتنگ شده، برگشت و به روح گفت، تو را می‌فرمایم به نام عیسی مسیح از این دختر بیرون بیا. که در ساعت از او بیرون شد.19امّا چون آقایانش دیدند که از کسب خود مأیوس شدند، پولُس و سیلاس را گرفته، در بازار نزد حکّام کشیدند.20و ایشان را نزد والیان حاضر ساخته، گفتند، این دو شخص شهر ما را به شورش آورده‌اند و از یهود هستند،21و رسومی را اعلام می‌نمایند که پذیرفتن و بجا آوردن آنها بر ما که رومیان هستیم، جایز نیست.22پس خلق بر ایشان هجوم آوردند و والیان جامه‌های ایشان را کَنده، فرمودند ایشان را چوب بزنند.23و چون ایشان را چوب بسیار زدند، به زندان افکندند و داروغه زندان را تأکید فرمودند که ایشان را محکم نگاه دارد.24و چون او بدینطور امر یافت، ایشان را به زندان درونی انداخت و پایهای ایشان را در کُنده مضبوط کرد.25امّا قریب به نصف شب، پولُس و سیلاس دعا کرده، خدا را تسبیح می‌خواندند و زندانیان ایشان را می‌شنیدند.26که ناگاه زلزلهای عظیم حادث گشت به‌حدّی که بنیاد زندان به جنبش درآمد و دفعهًٔ همهٔ درها باز شد و زنجیرها از همه فرو ریخت.27امّا داروغه بیدار شده، چون درهای زندان را گشوده دید، شمشیر خود را کشیده، خواست خود را بکشد زیرا گمان برد که زندانیان فرار کرده‌اند.28امّا پولُس به آواز بلند صدا زده، گفت، خود را ضرری مرسان زیرا که ما همه در اینجا هستیم.29پس چراغ طلب نموده، به اندرون جست و لرزان شده، نزد پولُس و سیلاس افتاد.30و ایشان را بیرون آورده، گفت، ای آقایان، مرا چه باید کرد تا نجات یابم؟31گفتند، به خداوند عیسی مسیح ایمان آور که تو و اهل خانه‌ات نجات خواهید یافت.32آنگاه کلام خداوند را برای او وتمامی اهل بیتش بیان کردند.33پس ایشان را برداشته، در همان ساعت شب زخمهای ایشان را شست و خود و همهٔ کسانش فی‌الفور تعمید یافتند.34و ایشان را به خانهٔ خود درآورده، خوانی پیش ایشان نهاد و با تمامی عیال خود به خدا ایمان آورده، شاد گردیدند.35امّا چون روز شد، والیان فرّاشان فرستاده، گفتند، آن دو شخص را رها نما.36آنگاه داروغه پولُس را از این سخنان آگاهانید که والیان فرستاده‌اند تا رستگار شوید. پس الآن بیرون آمده، به سلامتی روانه شوید.37لیکن پولُس بدیشان گفت، ما را که مردمان رومی می‌باشیم، آشکارا و بیحّجت زده، به زندان انداختند. آیا الآن ما را به پنهانی بیرون می‌نمایند؟ نَیْ، بلکه خود آمده، ما را بیرونبیاورند.38پس فرّاشان این سخنان را به والیان گفتند و چون شنیدند که رومی هستند بترسیدند39و آمده، بدیشان التماس نموده، بیرون آوردند و خواهش کردند که از شهر بروند.40آنگاه از زندان بیرون آمده، به خانهٔ لیدیه شتافتند و با برادران ملاقات نموده و ایشان را نصیحت کرده، روانه شدند.

Chapter 17

1و از اَمْفپولِس و اَپُلُّونیه گذشته، بهتسالونیکی رسیدند که در آنجا کنیسه یهود بود.2پس پولُس برحسب عادت خود، نزد ایشان داخل شده، در سه سَبَّت با ایشان از کتاب مباحثه می‌کرد3و واضح و مبیّن می‌ساخت که لازم بود مسیح زحمت بیند و از مردگان برخیزد و عیسی که خبر او را به شما می‌دهم، این مسیح است.4و بعضی از ایشان قبول کردند و با پولُس و سیلاس متّحد شدند و از یونانیانِ خداترس، گروهی عظیم و از زنان شریف، عددی کثیر.5امّا یهودیان بی‌ایمان حسد برده، چند نفر اشرار از بازاریها را برداشته، خلق را جمع کرده، شهر را به شورش آوردند و به خانهٔ یاسون تاخته، خواستند ایشان را در میان مردم ببرند.6و چون ایشان را نیافتند، یاسون و چند برادر را نزد حکّام شهر کشیدند و ندا می‌کردند که آنانی که ربع مسکون را شورانیده‌اند، حال بدینجا نیز آمده‌اند.7و یاسون ایشان را پذیرفته است و همهٔ اینها برخلاف احکام قیصر عمل می‌کنند و قایل بر این هستند که پادشاهی دیگر هست، یعنی عیسی.8پس خلق و حکّام شهر را از شنیدن این سخنان مضطرب ساختند9و از یاسون و دیگران کفالت گرفته، ایشان را رها کردند.10امّا برادران بی‌درنگ در شب پولُس و سیلاس را به سوی بیریه روانه کردند و ایشان بدانجا رسیده، به کنیسه یهود درآمدند.11و اینها از اهل تسالونیکی نجیبتر بودند، چونکه در کمال رضامندی کلام را پذیرفتند و هر روز کتب را تفتیش می‌نمودند که آیا این همچنین است.12پس بسیاری از ایشان ایمان آوردند و از زنان شریف یونانیه و از مردان، جمعی عظیم.13لیکن چون یهودیان تسالونیکی فهمیدند که پولُس در بیریه نیز به کلام خدا موعظه می‌کند، در آنجا هم رفته، خلق را شورانیدند.14در ساعت برادران پولُس را به سوی دریا روانه کردند ولی سیلاس با تیموتاؤس در آنجا توقّف نمودند.15و رهنمایانِ پولُس او را به اطینا آوردند و حکم برای سیلاس و تیموتاؤس گرفته که به زودی هر چه تمامتر به نزد او آیند، روانه شدند.16امّا چون پولُس در اَطینا انتظار ایشان را می‌کشید، روح او در اندرونش مضطرب گشت چون دید که شهر از بتها پر است.17پس در کنیسه با یهودیان و خداپرستان و در بازار، هر روزه با هر که ملاقات می‌کرد، مباحثه می‌نمود.18امّا بعضی از فلاسفه اپیکوریّین و رواقیّین با او روبرو شده، بعضی می‌گفتند، این یاوه‌گو چه می‌خواهد بگوید؟ و دیگران گفتند، ظاهراً واعظ به خدایان غریب است. زیرا که ایشان را به عیسی و قیامت بشارت می‌داد.19پس او را گرفته، به کوه مریخ بردند و گفتند، آیا می‌توانیمیافت که این تعلیم تازه‌ای که تو می‌گویی چیست؟20چونکه سخنان غریب به گوش ما می‌رسانی. پس می‌خواهیم بدانیم از اینها چه مقصود است.21امّا جمیع اهل اَطینا و غربای ساکن آنجا جز برای گفت و شنید دربارهٔ چیزهای تازه فراغتی نمی‌داشتند.22پس پولُس در وسط کوه مرّیخ ایستاده، گفت، ای مردان اَطینا، شما را از هر جهت بسیار دیندار یافته‌ام،23زیرا چون سیر کرده، معابد شما را نظاره می‌نمودم، مذبحی یافتم که بر آن، نام خدای ناشناخته نوشته بود. پس آنچه را شما ناشناخته می‌پرستید، من به شما اعلام می‌نمایم.24خدایی که جهان و آنچه در آن است آفرید، چونکه او مالک آسمان و زمین است، در هیکلهای ساخته شده به دستها ساکن نمی‌باشد25و از دست مردم خدمت کرده نمی‌شود که گویا محتاج چیزی باشد، بلکه خود به همگان حیات و نَفَس و جمیع چیزها می‌بخشد.26و هر امّت انسان را از یک خون ساخت تا بر تمامی روی زمین مسکن گیرند و زمانهای معیّن و حدود مسکنهای ایشان را مقرّر فرمود27تا خدا را طلب کنند که شاید او را تفحّص کرده، بیابند، با آنکه از هیچ یکی از ما دور نیست.28زیرا که در او زندگی و حرکت و وجود داریم چنانکه بعضی از شعرای شما نیز گفته‌اند که از نسل او می‌باشیم.29پس چون از نسل خدا می‌باشیم، نشاید گمان برد که الوهیّت شباهت دارد به طلا یا نقره یا سنگ منقوش به صنعت یا مهارت انسان.30پس خدا از زمانهای جهالت چشم پوشیده، الآن تمام خلق را در هر جا حکم می‌فرماید که توبه کنند.31زیراروزی را مقرّر فرمود که در آن ربع مسکون را به انصاف داوری خواهد نمود به آن مردی که معیّن فرمود و همه را دلیل داد به اینکه او را از مردگان برخیزانید.32چون ذکر قیامت مردگان شنیدند، بعضی استهزا نمودند و بعضی گفتند، مرتبه دیگر در این امر از تو خواهیم شنید.33و همچنین پولُس از میان ایشان بیرون رفت.34لیکن چند نفر بدو پیوسته، ایمان آوردند که از جمله ایشان دِیوُنیسیوُس آریوپاغی بود و زنی که دامَرِس نام داشت و بعضی دیگر با ایشان.

Chapter 18

1و بعد از آن پولُس از اَطینا روانه شده، به قُرِنْتُس آمد.2و مرد یهودی اَکیلا نام را که مولدش پُنْطُس بود و از ایطالیا تازه رسیده بود و زنش پْرِسْکِلَّه را یافت زیرا کْلُودِیُوس فرمان داده بود که همهٔ یهودیان از روم بروند. پس نزد ایشان آمد.3و چونکه با ایشان همپیشه بود، نزد ایشان مانده، به کار مشغول شد؛ و کسب ایشان خیمهدوزی بود.4و هر سَبَّت در کنیسه مکالمه کرده، یهودیان و یونانیان را مجاب می‌ساخت.5امّا چون سیلاس و تیمُوتاوُس از مَکادونیه آمدند، پولُس در روح مجبور شده، برای یهودیان شهادت می‌داد که عیسی، مسیح است.6ولی چون ایشان مخالفت نموده، کفر می‌گفتند، دامن خود را بر ایشان افشانده، گفت، خون شما بر سر شما است. من بری هستم. بعد از این به نزد امّت‌ها می‌روم.7پس از آنجا نقل کرده، به خانهٔ شخصی یُوسْتُس نام خداپرست آمد که خانهٔ او متصّل به کنیسه بود.8امّا کَرِسپس، رئیس کنیسه با تمامی اهل بیتش به خداوند ایمان آوردند و بسیاری از اهل قُرِنْتُس چون شنیدند، ایمان آورده، تعمید یافتند.9شبی خداوند در رؤیا به پولُس گفت، ترسان مباش، بلکه سخن بگو و خاموش مباش10زیرا که من با تو هستم و هیچ‌کس تو را اذیّت نخواهد رسانید زیرا که مرا در این شهر خلقِ بسیار است.11پس مدّت یک سال و شش ماه توقّف نموده، ایشان را به کلام خدا تعلیم می‌داد.12امّا چون غالیون والی اَخائیَّه بود، یهودیان یکدل شده، بر سر پولُس تاخته، او را پیش مسند حاکم بردند13و گفتند، این شخص مردم را اغوا می‌کند که خدا را برخلاف شریعت عبادت کنند.14چون پولُس خواست حرف زند، غالیون گفت، ای یهودیان اگر ظلمی یا فسقی فاحش می‌بود، هر آینه شرط عقل می‌بود که متحمّل شما بشوم.15ولی چون مسألهای است دربارهٔ سخنان و نامها و شریعت شما، پس خود بفهمید. من در چنین امور نمی‌خواهم داوری کنم.16پس ایشان را از پیش مسند براند.17و همه سوستانیس رئیس کنسیه را گرفته او را در مقابل مسند والی بزدند و غالیون را از این امور هیچ پروا نبود.18امّا پولُس بعد از آن، روزهای بسیار در آنجا توقّف نمود پس برادران را وداع نموده، به سوریه از راه دریا رفت و پِرَسْکِلَّه و اکیلا همراه او رفتند. و درکَنْخَرِیه موی خود را چید چونکه نذر کرده بود.19و چون به اَفَسُسْ رسید، آن دو نفر را در آنجا رها کرده، خود به کنیسه درآمده، با یهودیان مباحثه نمود.20و چون ایشان خواهش نمودند که مدّتی با ایشان بماند، قبول نکرد21بلکه ایشان را وداع کرده، گفت که، مرا به هر صورت باید عید آینده را در اورشلیم صرف کنم. لیکن اگر خدا بخواهد، باز به نزد شما خواهم برگشت. پس از اَفَسُس روانه شد22و به قیصریّه فرود آمده [به اورشلیم] رفت و کلیسا را تحیّت نموده، به اَنطاکیّه آمد.23و مدّتی در آنجا مانده، باز به سفر توجّه نمود و در مُلک غَلاطیّه و فَرِیجیّه جابجا می‌گشت و همهٔ شاگردان را استوار می‌نمود.24امّا شخصی یهود اَپُلُّس نام از اهل اِسْکَنْدَریّه که مردی فصیح و در کتاب توانا بود، به اَفَسُس رسید.25او در طریق خداوند تربیت یافته و در روح سرگرم بوده، دربارهٔ خداوند به دقّت تکلّم و تعلیم می‌نمود هر چند جز از تعمید یحیی اطّلاعی نداشت.26همان شخص در کنیسه به دلیری سخن آغاز کرد. امّا چون پَرِسْکلَّه و اکیلا او را شنیدند، نزد خود آوردند و به دقّت تمام طریق خدا را بدو آموختند.27پس چون او عزیمت سفر اَخائیّه کرد، برادران او را ترغیب نموده، به شاگردان سفارشنامه‌ای نوشتند که او را بپذیرند. و چون بدانجا رسید، آنانی را که به وسیله فیض ایمان آورده بودند، اعانت بسیار نمود،28زیرا به قوّت تمام بر یهود اقامه حجّت می‌کرد و از کتب ثابت می‌نمود که عیسی، مسیح است.

Chapter 19

1و چون اَپُلّس در قرِنْتُس بود، پولُس درنواحی بالا گردش کرده، به اَفَسُسْ رسید. و در آنجا شاگرد چند یافته،2بدیشان گفت، آیا هنگامی که ایمان آوردید، روح‌القدس را یافتید؟ به وی گفتند، بلکه نشنیدیم که روح‌القدس هست!3بدیشان گفت، پس به چه چیز تعمید یافتید؟ گفتند، به تعمید یحیی.4پولُس گفت، یحیی البتّه تعمید توبه می‌داد و به قوم می‌گفت به آن کسی که بعد از من می‌آید ایمان بیاورید، یعنی به مسیح عیسی.5چون این را شنیدند به نام خداوند عیسی تعمید گرفتند،6و چون پولُس دست بر ایشان نهاد، روح‌القدس بر ایشان نازل شد و به زبانها متکلّم گشته، نبوّت کردند.7و جمله آن مردمان تخمیناً دوازده نفر بودند.8پس به کنیسه درآمده، مدّت سه ماه به دلیری سخن می‌راند و در امور ملکوت خدا مباحثه می‌نمود و برهان قاطع می‌آورد.9امّا چون بعضی سخت‌دل گشته، ایمان نیاوردند و پیش روی خلق، طریقت را بد می‌گفتند، از ایشان کناره گزیده، شاگردان را جدا ساخت و هر روزه در مدرسه شخصی طیرانُس نام مباحثه می‌نمود.10و بدینطور دو سال گذشت بقسمی که تمامی اهل آسیا چه یهود و چه یونانی کلام خداوند عیسی را شنیدند.11و خداوند از دست پولُس معجزات غیرمعتاد به ظهور می‌رسانید،12بطوری که از بدن او دستمالها و فوطه‌ها برده، بر مریضان می‌گذاردند و امراض از ایشان زایلمی‌شد و ارواح پلید از ایشان اخراج می‌شدند.13لیکن تنی چند از یهودیانِ سیّاحِ عزیمهخوان بر آنانی که ارواح پلید داشتند، نام خداوند عیسی را خواندن گرفتند و می‌گفتند، شما را به آن عیسی که پولُس به او موعظه می‌کند قسم می‌دهیم!14و هفت نفر پسران اِسْکیوا رئیس کَهَنَه یهود این کار می‌کردند.15امّا روح خبیث در جواب ایشان گفت، عیسی را می‌شناسم و پولُس را می‌دانم. لیکن شما کیستید؟16و آن مرد که روح پلید داشت بر ایشان جست و بر ایشان زورآور شده، غلبه یافت به‌حدّی که از آن خانه عریان و مجروح فرار کردند.17چون این واقعه بر جمیع یهودیان و یونانیانِ ساکن اَفَسُس مشهور گردید، خوف بر همهٔ ایشان طاری گشته، نام خداوند عیسی را مکرّم می‌داشتند.18و بسیاری از آنانی که ایمان آورده بودند آمدند و به اعمال خود اعتراف کرده، آنها را فاش می‌نمودند.19و جمعی از شعبدهبازان کتب خویش را آورده، در حضور خلق سوزانیدند و چون قیمت آنها را حساب کردند، پنجاه هزار درهم بود.20بدینطور کلام خداوند ترقّی کرده قوّت می‌گرفت.21و بعد از تمام شدن این مقدمّات، پولُس در روح عزیمت کرد که از مَکادونیه و اَخائیه گذشته، به اورشلیم برود و گفت، بعد از رفتنم به آنجا رُوم را نیز باید دید.22پس دو نفر از ملازمان خود، یعنی تیموتاؤس و اَرَسْطوس را به مکادونیه روانه کرد و خود در آسیا چندی توقّف نمود.23در آن زمان هنگامهای عظیم دربارهٔ طریقت بر پا شد.24زیرا شخصی دیمیتریوس نام زرگر که تصاویر بتکده اَرْطامیس از نقره می‌ساخت و بجهت صنعتگران نفع خطیر پیدا می‌نمود، ایشان را ودیگرانی که در چنین پیشه اشتغال می‌داشتند،25فراهم آورده، گفت، ای مردمان شما آگاه هستید که از این شغل، فراخیِ رزق ما است.26و دیده و شنیده‌اید که نه تنها در اَفَسُس، بلکه تقریباً در تمام آسیا این پولُس خلق بسیاری را اغوا نموده، منحرف ساخته است و می‌گوید اینهایی که به دستها ساخته می‌شوند، خدایان نیستند.27پس خطر است که نه فقط کسب ما از میان رود بلکه این هیکل خدای عظیم اَرطامیس نیز حقیر شمرده شود و عظمت وی که تمام آسیا و ربع مسکون او را می‌پرستند برطرف شود.28چون این را شنیدند، از خشم پر گشته، فریاد کرده، می‌گفتند که بزرگ است اَرطامیس اَفَسُسیان.29و تمامی شهر به شورش آمده، همهٔ متّفقاً به تماشاخانه تاختند و غایوس و اَرِسْتَرخُس را که از اهل مَکادونیه و همراهان پولُس بودند با خود می‌کشیدند.30امّا چون پولُس اراده نمود که به میان مردم درآید، شاگردان او را نگذاشتند.31و بعضی از رؤسای آسیا که او را دوست می‌داشتند، نزد او فرستاده، خواهش نمودند که خود را به تماشاخانه نسپارد.32و هر یکی صدایی علیحده می‌کردند زیرا که جماعت آشفته بود و اکثر نمی‌دانستند که برای چه جمع شده‌اند.33پس اِسْکَنْدَر را از میان خلق کشیدند که یهودیان او را پیش انداختند و اِسْکَنْدَر به دست خود اشاره کرده، خواست برای خود پیش مردم حجّت بیاورد.34لیکن چون دانستند که یهودی است همه به یک آواز قریب به دو ساعت ندا می‌کردند که بزرگ است اَرطامیس اَفَسُسیان.35پس از آن مستوفی شهر خلق را ساکت گردانیده، گفت، ای مردان اَفَسُسی، کیست که نمی‌داند که شهر اَفَسُسیان ارطامیس خدای عظیمو آن صنمی را که از مشتری نازل شد پرستش می‌کند؟36پس چون این امور را نتوان انکار کرد، شما می‌باید آرام باشید و هیچ کاری به تعجیل نکنید.37زیرا که این اشخاص را آوردید که نه تاراجکنندگان هیکلاند و نه به خدای شما بد گفته‌اند.38پس هر گاه دیمیتریوس و همکاران وی ادّعایی بر کسی دارند، ایّام قضا مقرّر است و داوران معیّن هستند. با همدیگر مرافعه باید کرد.39و اگر در امری دیگر طالب چیزی باشید، در محکمه شرعی فیصل خواهد پذیرفت.40زیرا در خطریم که در خصوص فتنه امروز از ما بازخواست شود چونکه هیچ علّتی نیست که دربارهٔ آن عذری برای این ازدحام توانیم آورد.41این را گفته، جماعت را متفرّق ساخت.

Chapter 20

1و بعد از تمام شدن این هنگامه، پولُسشاگردان را طلبیده، ایشان را وداع نمود و به سمت مکادونیه روانه شد.2و در آن نواحی سیر کرده، اهل آنجا را نصیحت بسیار نمود و به یونانستان آمد.3و سه ماه توقّف نمود و چون عزم سفر سوریه کرد و یهودیان در کمین وی بودند، اراده نمود که از راه مکادونیه مراجعت کند.4و سوپاتِرُس از اهل بیریه و اَرَسْترخُس و سَکُنْدُس از اهل تسالونیکی و غایوس از دِرْبَه و تیموتاؤس و از مردم آسیا تیخیکس و تَرُوفیمُس تا به آسیا همراه او رفتند.5و ایشان پیش رفته، در تروآس منتظر ما شدند.6و امّا ما بعد از ایّام فطیر از فیلپی به کشتی سوار شدیم و بعد از پنج روز به تروآس نزد ایشان رسیده، در آنجا هفت روز ماندیم.7و در اوّل هفته، چون شاگردان بجهت شکستن نان جمع شدند و پولُس در فردای آن روز عازم سفر بود، برای ایشان موعظه می‌کرد و سخن او تا نصف شب طول کشید.8و در بالاخانهای که جمع بودیم، چراغِ بسیار بود.9ناگاه جوانی که اَفْتیخس نام داشت، نزد دریچه نشسته بود که خواب سنگین او را درربود و چون پولُس کلام را طول می‌داد، خواب بر او مستولی گشته، از طبقه سوم به زیر افتاد و او را مرده برداشتند.10آنگاه پولُس به زیر آمده، بر او افتاد و وی را در آغوش کشیده، گفت، مضطرب مباشید زیرا که جان او در اوست.11پس بالا رفته و نان را شکسته، خورد و تا طلوع فجر گفتگوی بسیار کرده، همچنین روانه شد.12و آن جوان را زنده بردند و تسلی عظیم پذیرفتند.13امّا ما به کشتی سوار شده، به اَسوس پیش رفتیم که از آنجا می‌بایست پولُس را برداریم که بدینطور قرار داد زیرا خواست تا آنجا پیاده رود.14پس چون در اَسوس او را ملاقات کردیم، او را برداشته، به مِتیلینی آمدیم.15و از آنجا به دریا کوچ کرده، روز دیگر به مقابل خَیوس رسیدیم و روز سوم به ساموس وارد شدیم و در تَرُوجیلیون توقّف نموده، روز دیگر وارد میلیتُس شدیم.16زیرا که پولُس عزیمت داشت که از محاذی اَفَسُس بگذرد، مبادا او را در آسیا درنگی پیدا شود، چونکه تعجیل می‌کرد که اگر ممکن شود تا روز پنطیکاست به اورشلیم برسد.17پس از میلیتُس به اَفَسُس فرستاده، کشیشان کلیسا را طلبید.18و چون به نزدش حاضر شدند،ایشان را گفت، بر شما معلوم است که از روز اوّل که وارد آسیا شدم، چطور هر وقت با شما بسر می‌بردم؛19که با کمال فروتنی و اشکهای بسیار و امتحانهایی که از مکاید یهود بر من عارض می‌شد، به خدمت خداوند مشغول می‌بودم.20و چگونه چیزی را از آنچه برای شما مفید باشد، دریغ نداشتم بلکه آشکارا و خانه به خانهٔ شما را اِخبار و تعلیم می‌نمودم.21و به یهودیان و یونانیان نیز از توبه به سوی خدا و ایمانِ به خداوند ما عیسی مسیح شهادت می‌دادم.22و اینک، الآن در روح بسته شده، به اورشلیم می‌روم و از آنچه در آنجا بر من واقع خواهد شد، اطّلاعی ندارم.23جز اینکه روح‌القدس در هر شهر شهادت داده، می‌گوید که بندها و زحمات برایم مهیّا است.24لیکن این چیزها را به هیچ می‌شمارم، بلکه جان خود را عزیز نمی‌دارم تا دور خود را به خوشی به انجام رسانم و آن خدمتی را که از خداوند عیسی یافته‌ام که به بشارت فیض خدا شهادت دهم.25و الحال این را می‌دانم که جمیع شما که در میان شما گشته و به ملکوت خدا موعظه کرده‌ام، دیگر روی مرا نخواهید دید.26پس امروز از شما گواهی می‌طلبم که من از خون همه بری هستم،27زیرا که از اعلام نمودن شما به تمامی ارادهٔ خدا کوتاهی نکردم.28پس نگاه دارید خویشتن و تمامی آن گله را که روح‌القدس شما را بر آن اُسْقُف مقرّر فرمود تا کلیسای خدا را رعایت کنید که آن را به خون خود خریده است.29زیرا من می‌دانم که بعد از رحلت من، گرگان درنده به میان شما درخواهند آمد که بر گله ترحّم نخواهندنمود،30و از میان خودِ شما مردمانی خواهند برخاست که سخنان کج خواهند گفت تا شاگردان را در عقب خود بکشند.31لهذا بیدار باشید و به یاد آورید که مدّت سه سال شبانه‌روز از تنبیه نمودن هر یکی از شما با اشکها باز نایستادم.32و الحال ای برادران شما را به خدا و به کلام فیض او می‌سپارم که قادر است شما را بنا کند و در میان جمیع مقدّسین شما را میراث بخشد.33نقره یا طلا یا لباس کسی را طمع نورزیدم،34بلکه خود می‌دانید که همین دستها در رفع احتیاج خود و رفقایم خدمت می‌کرد.35این همه را به شما نمودم که می‌باید چنین مشقّت کشیده، ضعفا را دستگیری نمایید و کلام خداوند عیسی را به‌خاطر دارید که او گفت دادن از گرفتن فرخندهتر است.36این بگفت و زانو زده، با همگی ایشان دعا کرد.37و همه گریهٔ بسیار کردند و بر گردن پولُس آویخته، او را می‌بوسیدند.38و بسیار متالّم شدند خصوصاً بجهت آن سخنی که گفت، بعد از اینْ روی مرا نخواهید دید. پس او را تا به کشتی مشایعت نمودند.

Chapter 21

1و چون از ایشان هجرت نمودیم، سفر دریا کردیم و به راه راست به کوس آمدیم و روز دیگر به رودس و از آنجا به پاترا.2و چون کشتی‌ای یافتیم که عازم فینیقیّه بود، بر آن سوار شده، کوچ کردیم.3و قِپْرُس را به نظر آورده، آن را به طرف چپ رها کرده، به سوی سوریه رفتیم و در صوُر فرود آمدیم زیرا که درآنجا می‌بایست بار کشتی را فرود آورند.4پس شاگردی چند پیدا کرده، هفت روز در آنجا ماندیم و ایشان به الهام روح به پولُس گفتند که به اورشلیم نرود.5و چون آن روزها را بسر بردیم، روانه گشتیم و همه با زنان و اطفال تا بیرون شهر ما را مشایعت نمودند و به کناره دریا زانو زده، دعا کردیم.6پس یکدیگر را وداع کرده، به کشتی سوار شدیم و ایشان به خانه‌های خود برگشتند.7و ما سفر دریا را به انجام رسانیده، از صُور به پتولامیس رسیدیم و برادران را سلام کرده، با ایشان یک روز ماندیم.8در فردای آن روز، از آنجا روانه شده، به قیصریّه آمدیم و به خانهٔ فیلپُّس مبشّر که یکی از آن هفت بود درآمده، نزد او ماندیم.9و او را چهار دخترِ باکره بود که نبوّت می‌کردند.10و چون روز چند در آنجا ماندیم، نبیای آغابوس نام از یهودیه رسید،11و نزد ما آمده، کمربند پولُس را گرفته و دستها و پایهای خود را بسته، گفت، روح‌القدس می‌گوید که یهودیان در اورشلیم صاحب این کمربند را به همینطور بسته، او را به دستهای امّت‌ها خواهند سپرد.12پس چون این را شنیدیم، ما و اهل آنجا التماس نمودیم که به اورشلیم نرود.13پولُس جواب داد، چه می‌کنید که گریان شده، دل مرا می‌شکنید زیرا من مستعدّم که نه فقط قید شوم بلکه تا در اورشلیم بمیرم به‌خاطر نام خداوند عیسی.14چون او نشنید خاموش شده، گفتیم، آنچه ارادهٔ خداوند است بشود.15و بعد از آن ایّام تدارک سفر دیده، متوجّه اورشلیم شدیم.16و تنی چند از شاگردانقیصریّه همراه آمده، ما را نزد شخصی مناسُون نام که از اهل قِپْرس و شاگرد قدیمی بود، آوردند تا نزد او منزل نماییم.17و چون وارد اورشلیم گشتیم، برادرانْ ما را به خشنودی پذیرفتند.18و در روز دیگر، پولُس ما را برداشته، نزد یعقوب رفت و همهٔ کشیشان حاضر شدند.19پس ایشان را سلام کرده، آنچه خدا به‌وسیلهٔ خدمت او در میان امّت‌ها به عمل آورده بود، مفصّلاً گفت.20ایشان چون این را شنیدند، خدا را تمجید نموده، به وی گفتند، ای برادر، آگاه هستی که چند هزارها از یهودیان ایمان آورده‌اند و جمیعاً در شریعت غیورند.21و دربارهٔٔ تو شنیده‌اند که همهٔ یهودیان را که در میان امّت‌ها می‌باشند، تعلیم می‌دهی که از موسی انحراف نمایند و می‌گویی نباید اولاد خود را مختون ساخت و به سنن رفتار نمود.22پس چه باید کرد؟ البتّه جماعت جمع خواهند شد زیرا خواهند شنید که تو آمده‌ای.23پس آنچه به تو گوییم به عمل آور، چهار مرد نزد ما هستند که بر ایشان نذری هست.24پس ایشان را برداشته، خود را با ایشان تطهیر نما و خرج ایشان را بده که سر خود را بتراشند تا همه بدانند که آنچه دربارهٔ تو شنیده‌اند اصلی ندارد بلکه خود نیز در محافظت شریعت سلوک می‌نمایی.25لیکن دربارهٔ آنانی که از امّت‌ها ایمان آورده‌اند، ما فرستادیم و حکم کردیم که از قربانی‌های بت و خون و حیوانات خفهشده و زنا پرهیز نمایند.26پس پولُس آن اشخاص را برداشته، روزدیگر با ایشان طهارت کرده، به هیکل درآمد و از تکمیل ایّام طهارت اطّلاع داد تا هدیه‌ای برای هر یک از ایشان بگذرانند.27و چون هفت روز نزدیک به انجام رسید، یهودیای چند از آسیا او را در هیکل دیده، تمامی قوم را به شورش آوردند و دست بر او انداخته،28فریاد برآوردند که ای مردان اسرائیلی، امداد کنید! این است آن کس که برخلاف امّت و شریعت و این مکان در هر جا همه را تعلیم می‌دهد. بلکه یونانیای چند را نیز به هیکل درآورده، این مکان مقدّس را ملوّث نموده است.29زیرا قبل از آن تَرُوفیمُسِ اَفَسُسی را با وی در شهر دیده بودند و مظنّه داشتند که پولُس او را به هیکل آورده بود.30پس تمامی شهر به حرکت آمد و خلق ازدحام کرده، پولُس را گرفتند و از هیکل بیرون کشیدند و فی‌الفور درها را بستند.31و چون قصد قتل او می‌کردند، خبر به مینباشی سپاه رسید که تمامی اورشلیم به شورش آمده است.32او بی‌درنگ سپاه و یوزباشیها را برداشته، بر سر ایشان تاخت. پس ایشان به مجرّد دیدن مینباشی و سپاهیان، از زدن پولُس دست برداشتند.33چون مینباشی رسید، او را گرفته، فرمان داد تا او را بدو زنجیر ببندند و پرسید که این کیست و چه کرده است؟34امّا بعضی از آن گروه به سخنی و بعضی به سخنی دیگر صدا می‌کردند. و چون او به‌سبب شورش، حقیقت امر را نتوانست فهمید، فرمود تا او را به قلعه بیاورند.35و چون به زینه رسید، اتّفاق افتاد که لشکریان به‌سبب ازدحام مردم او را برگرفتند،36زیرا گروهی کثیر از خلق از عقب او افتاده، صدا میزدند که او را هلاک کن!37چون نزدیک شد که پولُس را به قلعه درآورند، او به مینباشی گفت، آیا اجازت است که به تو چیزی گویم؟ گفت، آیا زبان یونانی را می‌دانی؟38مگر تو آن مصری نیستی که چندی پیش از این فتنه برانگیخته، چهار هزار مرد قتّال را به بیابان برد؟39پولُس گفت، من مرد یهودی هستم از طرسوسِ قیلیقیه، شهری که بینام و نشان نیست و خواهش آن دارم که مرا اِذن فرمایی تا به مردم سخن گویم.40چون اِذن یافت، بر زینه ایستاده، به دست خود به مردم اشاره کرد؛ و چون آرامی کامل پیدا شد، ایشان را به زبان عبرانی مخاطب ساخته، گفت،

Chapter 22

1ای برادران عزیز و پدران، حجّتی را که الآن پیش شما می‌آورم بشنوید.2چون شنیدند که به زبان عبرانی با ایشان تکلّم می‌کند، بیشتر خاموش شدند. پس گفت،3من مرد یهودی هستم، متولّد طرسوسِ قیلیقیّه، امّا تربیت یافته بودم در این شهر در خدمت غمالائیل و در دقایق شریعتِ اجداد متعلّم شده، دربارهٔ خدا غیور می‌بودم، چنانکه همگی شما امروز می‌باشید.4و این طریقت را تا به قتل مزاحم می‌بودم به نوعی که مردان و زنان را بند نهاده، به زندان می‌انداختم،5چنانکه رئیس کَهَنَه و تمام اهل شورا به من شهادت می‌دهند کهاز ایشان نامه‌ها برای برادران گرفته، عازم دمشق شدم تا آنانی را نیز که در آنجا باشند قید کرده، به اورشلیم آورم تا سزا یابند.6و در اثنای راه، چون نزدیک به دمشق رسیدم، قریب به ظهر ناگاه نوری عظیم از آسمان گِرد من درخشید.7پس بر زمین افتاده، هاتفی را شنیدم که به من می‌گوید، ای شاؤل، ای شاؤل، چرا بر من جفا می‌کنی؟8من جواب دادم، خداوندا تو کیستی؟ او مرا گفت، من آن عیسی ناصری هستم که تو بر وی جفا می‌کنی.9و همراهان من نور را دیده، ترسان گشتند ولی آواز آن کس را که با من سخن گفت نشنیدند.10گفتم، خداوندا چه کنم؟ خداوند مرا گفت، برخاسته، به دمشق برو که در آنجا تو را مطّلع خواهند ساخت از آنچه برایت مقرّر است که بکنی.11پس چون از سَطْوَت آن نور نابینا گشتم، رفقایم دست مرا گرفته، به دمشق رسانیدند.12آنگاه شخصی متقّی بحسب شریعت، حنّانیا نام که نزد همهٔ یهودیانِ ساکن آنجا نیک‌نام بود،13به نزد من آمده و ایستاده، به من گفت، ای برادر شاؤل، بینا شو؛ که در همان ساعت بر وی نگریستم.14او گفت، خدای پدران ما تو را برگزید تا ارادهٔ او را بدانی و آن عادل را ببینی و از زبانش سخنی بشنوی.15زیرا از آنچه دیده و شنیده‌ای نزد جمیع مردم شاهد بر او خواهی شد.16و حال چرا تأخیر می‌نمایی؟ برخیز و تعمید بگیر و نام خداوند را خوانده، خود را از گناهانت غسل ده.17و چون به اورشلیم برگشته، در هیکل دعا می‌کردم، بیخود شدم.18پس او را دیدم که به من می‌گوید، بشتاب و از اورشلیم به زودی روانه شو زیرا کهشهادت تو را در حقّ من نخواهند پذیرفت.19من گفتم، خداوندا، ایشان می‌دانند که من در هر کنیسه مؤمنین تو را حبس کرده، میزدم؛20و هنگامی که خون شهید تو استیفان را می‌ریختند، من نیز ایستاده، رضا بدان دادم و جامه‌های قاتلان او را نگاه می‌داشتم.21او به من گفت، روانه شو زیرا که من تو را به سوی امّت‌های بعید می‌فرستم.22پس تا این سخن بدو گوش گرفتند؛ آنگاه آواز خود را بلند کرده، گفتند، چنین شخص را از روی زمین بردار که زنده ماندنِ او جایز نیست!23و چون غوغا نموده و جامه‌های خود را افشانده، خاک به هوا می‌ریختند،24مینباشی فرمان داد تا او را به قلعه درآوردند و فرمود که او را به تازیانه امتحان کنند تا بفهمد که به چه سبب اینقدر بر او فریاد می‌کردند.25و وقتی که او را به ریسمانها می‌بستند، پولُس به یوزباشیای که حاضر بود گفت، آیا بر شما جایز است که مردی رومی را بیحجّت هم تازیانه زنید؟26چون یوزباشی این را شنید، نزد مینباشی رفته، او را خبر داده، گفت، چه می‌خواهی بکنی زیرا این شخص رومی است؟27پس مینباشی آمده، به وی گفت، مرا بگو که تو رومی هستی؟ گفت، بلی!28مینباشی جواب داد، من این حقوق را به مبلغی خطیر تحصیل کردم! پولُس گفت، امّا من در آن مولود شدم.29در ساعت آنانی که قصد تفتیش او داشتند، دست از او برداشتند و مینباشی ترسان گشت چون فهمید که رومی است از آن سبب که او را بسته بود.30بامدادان چون خواست درست بفهمد که یهودیان به چهعلّت مدّعی او می‌باشند، او را از زندان بیرون آورده، فرمود تا رؤسای کَهَنَه و تمامی اهل شورا حاضر شوند و پولُس را پایین آورده، در میان ایشان برپا داشت.

Chapter 23

1پس پولُس به اهل شورا نیک نگریسته،گفت، ای برادران، من تا امروز با کمال ضمیر صالح در خدمت خدا رفتار کرده‌ام.2آنگاه حنّانیا، رئیس کَهَنَه، حاضران را فرمود تا به دهانش زنند.3پولُس بدو گفت، خدا تو را خواهد زد، ای دیوار سفیدشده! تو نشسته‌ای تا مرا برحسب شریعت داوری کنی و به ضدّ شریعت حکم به زدنم می‌کنی؟4حاضران گفتند، آیا رئیس کَهَنَهٔ خدا را دشنام می‌دهی؟5پولُس گفت، ای برادران، ندانستم که رئیس کَهَنَه است، زیرا مکتوب است حاکم قوم خود را بد مگوی.6چون پولُس فهمید که بعضی از صدّوقیان و بعضی از فریسیانند، در مجلس ندا در داد که ای برادران، من فریسی، پسر فریسی هستم و برای امید و قیامت مردگان از من بازپرس می‌شود.7چون این را گفت، در میان فریسیان و صدّوقیان منازعه برپا شد و جماعت دو فرقه شدند،8زیرا که صدّوقیان منکر قیامت و ملائکه و ارواح هستند لیکن فریسیان قائل به هر دو.9پس غوغای عظیم برپا شد و کاتبانِ از فرقه فریسیان برخاسته مخاصمه نموده، می‌گفتند که در این شخص هیچ بدی نیافته‌ایم و اگر روحی یافرشته‌ای با او سخن گفته باشد با خدا جنگ نباید نمود.10و چون منازعه زیادتر می‌شد، مینباشی ترسید که مبادا پولُس را بدرند. پس فرمود تا سپاهیان پایین آمده، او را از میانشان برداشته، به قلعه درآوردند.11و در شبِ همان روز خداوند نزد او آمده، گفت، ای پولُس خاطر جمع باش زیرا چنانکه در اورشلیم در حق من شهادت دادی، همچنین باید در روم نیز شهادت دهی.12و چون روز شد، یهودیان با یکدیگر عهد بسته، بر خویشتن لعن کردند که تا پولُس را نکُشند، نخورند و ننوشند.13و آنانی که دربارهٔ این، همقَسَم شدند، زیاده از چهل نفر بودند.14اینها نزد رؤسای کَهَنَه و مشایخ رفته، گفتند، بر خویشتن لعنت سخت کردیم که تا پولُس را نکُشیم چیزی نچشیم.15پس الآن شما با اهل شورا، مینباشی را اعلام کنید که او را نزد شما بیاورد که گویا اراده دارید در احوال او نیکوتر تحقیق نمایید؛ و ما حاضر هستیم که قبل از رسیدنش او را بکُشیم.16امّا خواهرزاده پولُس از کمین ایشان اطّلاع یافته، رفت و به قلعه درآمده، پولُس را آگاهانید.17پولُس یکی از یوزباشیان را طلبیده، گفت، این جوان را نزد مینباشی ببر زیرا خبری دارد که به او بگوید.18پس او را برداشته، به حضور مینباشی رسانیده، گفت، پولُس زندانی مرا طلبیده، خواهش کرد که این جوان را به خدمت تو بیاورم، زیرا چیزی دارد که به تو عرض کند.19پس مینباشی دستش را گرفته، به خلوت برد و پرسید، چه چیز است کهمی‌خواهی به من خبر دهی؟20عرض کرد، یهودیان متّفق شده‌اند که از تو خواهش کنند تا پولُس را فردا به مجلس شورا درآوری که گویا اراده دارند در حقّ او زیادتر تفتیش نمایند.21پس خواهش ایشان را اجابت مفرما زیرا که بیشتر از چهل نفر از ایشان در کمین ویاند و به سوگند عهد بسته‌اند که تا او را نکُشند چیزی نخورند و نیاشامند و الآن مستعّد و منتظر وعدهٔ تو می‌باشند.22مینباشی آن جوان را مرخّص فرموده، قدغن نمود که به هیچ‌کس مگو که مرا از این راز مطّلع ساختی.23پس دو نفر از یوزباشیان را طلبیده، فرمود که دویست سپاهی و هفتاد سوار و دویست نیزهدار در ساعت سوم از شب حاضر سازید تا به قیصریه بروند؛24و مرکبی حاضر کنید تا پولُس را سوار کرده، او را به سلامتی به نزد فِلیکْس والی برسانند.25و نامه‌ای بدین مضمون نوشت،26کلُودِیؤس لِیسِیاس، به والی گرامی فِلیکْس سلام می‌رساند.27یهودیان این شخص را گرفته، قصد قتل او داشتند. پس با سپاه رفته، او را از ایشان گرفتم، چون دریافت کرده بودم که رومی است.28و چون خواستم بفهمم که به چه سبب بر وی شکایت می‌کنند، او را به مجلس ایشان درآوردم.29پس یافتم که در مسائل شریعت خود از او شکایت می‌دارند، ولی هیچ شکوهای مستوجب قتل یا بند نمی‌دارند.30و چون خبر یافتم که یهودیان قصد کمینسازی برای او دارند، بی‌درنگ او را نزد تو فرستادم و مدّعیان او را نیز فرمودم تا در حضور تو بر او ادّعا نمایند والّسلام.31پس سپاهیان چنانکه مأمور شدند، پولُس را در شب برداشته، به اَنْتِیپاترِیس رسانیدند.32وبامدادان سواران را گذاشته که با او بروند، خود به قلعه برگشتند.33و چون ایشان وارد قیصریه شدند، نامه را به والی سپردند و پولُس را نیز نزد او حاضر ساختند.34پس والی نامه را ملاحظه فرموده، پرسید که از کدام ولایت است. چون دانست که از قیلیقیّه است،35گفت، چون مدّعیان تو حاضر شوند، سخن تو را خواهم شنید. و فرمود تا او را در سرای هیرودیس نگاه دارند.

Chapter 24

1و بعد از پنج روز، حنّانیای رئیس کَهَنَه با مشایخ و خطیبی تَرْتُلُّس نام رسیدند و شکایت از پولُس نزد والی آوردند.2و چون او را احضار فرمود، ترْتُلس آغاز ادّعا نموده، گفت، چون از وجود تو در آسایش کامل هستیم و احسانات عظیمه از تدابیر تو بدین قوم رسیده است، ای فِلیکْس گرامی،3در هر جا و در هر وقت این را در کمال شکرگزاری می‌پذیریم.4و لیکن تا تو را زیاده مُصَدَّع نشوم، مستدعی هستم که از راه نوازش مختصراً عرض ما را بشنوی.5زیرا که این شخص را مفسد و فتنهانگیز یافته‌ایم در میان همهٔ یهودیان ساکن ربع مسکون و از پیشوایان بدعت نَصاریٰ.6و چون او خواست هیکل را ملوّث سازد، او را گرفته، اراده داشتیم که به قانون شریعت خود بر او داوری نماییم.7ولی لیسیاسِ مینباشی آمده، او را به زور بسیار از دستهای ما بیرون آورد،8و فرمود تا مدّعیانش نزد تو حاضر شوند؛ و از او بعد از امتحان می‌توانی دانست حقیقت همهٔ این اموری که ما بر او ادّعا می‌کنیم.9و یهودیان نیز با او متّفق شده گفتند که چنین است.10چون والی به پولُس اشاره نمود که سخن بگوید، او جواب داد، از آن رو که می‌دانم سالهای بسیار است که تو حاکم این قوم می‌باشی، به خشنودی وافر حجّت دربارهٔ خود می‌آورم.11زیرا تو می‌توانی دانست که زیاده از دوازده روز نیست که من برای عبادت به اورشلیم رفتم،12و مرا نیافتند که در هیکل با کسی مباحثه کنم و نه در کنایس یا شهر که خلق را به شورش آورم.13و هم آنچه الآن بر من ادّعا می‌کنند، نمی‌توانند اثبات نمایند.14لیکن این را نزد تو اقرار می‌کنم که به طریقتی که بدعت می‌گویند، خدای پدران را عبادت می‌کنم و به آنچه در تورات و انبیا مکتوب است معتقدم،15و به خدا امیدوارم چنانکه ایشان نیز قبول دارند که قیامت مردگان از عادلان و ظالمان نیز خواهد شد.16و خود را در این امر ریاضت می‌دهم تا پیوسته ضمیر خود را به سوی خدا و مردم بی‌لغزش نگاه دارم.17و بعد از سالهای بسیار آمدم تا صدقات و هدایا برای قوم خود بیاورم.18و در این امور چند نفر از یهودیانِ آسیا مرا در هیکلِ مطهّر یافتند بدون هنگامه یا شورشی.19و ایشان می‌بایست نیز در اینجا نزد تو حاضر شوند تا اگر حرفی بر من دارند ادّعا کنند.20یا اینان خود بگویند اگر گناهی از من یافتند وقتی که در حضور اهل شورا ایستاده بودم،21مگر آن یک سخن که در میان ایشان ایستاده، بدان ندا کردم که دربارهٔ قیامت مردگان از من امروز پیش شما بازپرس می‌شود.22آنگاه فِلیکْس چون از طریقت نیکوتر آگاهی داشت، امر ایشان را تأخیر انداخته، گفت، چون لیسیاسِ مینباشی آید، حقیقت امر شما رادریافت خواهم کرد.23پس یوزباشی را فرمان داد تا پولُس را نگاه دارد و او را آزادی دهد و احدی از خویشانش را از خدمت و ملاقات او منع نکند.24و بعد از روزی چند فِلیکْس با زوجهٔ خود دَرُسِلا که زنی یهودی بود، آمده پولُس را طلبیده، سخن او را دربارهٔ ایمانِ مسیح شنید.25و چون او دربارهٔ عدالت و پرهیزکاری وداوری آینده خطاب می‌کرد، فِلیکْس ترسان گشته، جواب داد که الحال برو چون فرصت کنم تو را باز خواهم خواند.26و نیز امید می‌داشت که پولُس او را نقدی بدهد تا او را آزاد سازد و از این جهت مکرّراً وی را خواسته، با او گفتگو می‌کرد.27امّا بعد از انقضای دو سال، پُورکیؤس فَستوس، خلیفه ولایت فِلیکْس شد و فِلیکْس چون خواست بر یهود منّت نهد، پولُس را در زندان گذاشت.

Chapter 25

1پس چون فَستوس به ولایت خود رسید، بعد از سه روز از قَیصَرِیّه به اورشلیم رفت.2و رئیس کَهَنَه و اکابر یهود نزد او بر پولُس ادّعا کردند و بدو التماس نموده،3منّتی بر وی خواستند تا او را به اورشلیم بفرستد و در کمین بودند که او را در راه بکُشند.4امّا فَستوس جواب داد که پولُس را باید در قَیصَرِیه نگاه داشت، زیرا خود اراده داشت به زودی آنجا برود.5و گفت، پس کسانی از شما که می‌توانند همراه بیایند تا اگر چیزی در این شخص یافت شود، بر او ادّعا نمایند.6و چون بیشتر از ده روز در میان ایشان توقّفکرده بود، به قَیصَرِیّه آمد و بامدادان بر مسند حکومت برآمده، فرمود تا پولُس را حاضر سازند.7چون او حاضر شد، یهودیانی که از اورشلیم آمده بودند، به گرد او ایستاده، شکایتهای بسیار و گران بر پولُس آوردند ولی اثبات نتوانستند کرد.8او جواب داد که نه به شریعت یهود و نه به هیکل و نه به قیصر هیچ گناه کرده‌ام.9امّا چون فَستوس خواست بر یهود منّت نهد، در جواب پولُس گفت، آیا می‌خواهی به اورشلیم آیی تا در آنجا در این امور به حضور من حکم شود؟10پولُس گفت، در محکمه قیصر ایستاده‌ام که در آنجا می‌باید محاکمه من بشود. به یهود هیچ ظلمی نکرده‌ام، چنانکه تو نیز نیکو می‌دانی.11پس هر گاه ظلمی یا عملی مستوجب قتل کرده باشم، از مردن دریغ ندارم. لیکن اگر هیچ یک از این شکایتهایی که اینها بر من می‌آورند اصلی ندارد، کسی نمی‌تواند مرا به ایشان سپارد. به قیصر رفع دعوی می‌کنم.12آنگاه فستوس بعد از مکالمه با اهل شورا جواب داد، آیا به قیصر رفع دعوی کردی؟ به حضور قیصر خواهی رفت.13و بعد از مرور ایّام چند، اَغریپاس پادشاه و برنیکی برای تحیّت فَستوس به قَیصَرِیّه آمدند.14و چون روزی بسیار در آنجا توقّف نمودند، فَستوس برای پادشاه، مقدّمه پولُس را بیان کرده، گفت، مردی است که فِلیکْس او را در بند گذاشته است،15که دربارهٔ او وقتی که به اورشلیم آمدم، رؤسای کَهَنَه و مشایخ یهود مرا خبر دادند و خواهش نمودند که بر او داوری شود.16در جواب ایشان گفتم که رومیان را رسم نیست که احدی را بسپارند قبل از آنکه مدّعیعلیه، مدّعیان خود را روبرو شود و او را فرصت دهند که ادّعای ایشان را جواب گوید.17پس چون ایشان در اینجا جمع شدند، بی‌درنگ در روز دوّم بر مسند نشسته، فرمودم تا آن شخص را حاضر کردند.18و مدّعیانش برپا ایستاده، از آنچه من گمان می‌بردم هیچ ادّعا بر وی نیاوردند.19بلکه مسألهای چند بر او ایراد کردند دربارهٔ مذهب خود و در حقّ عیسی نامی که مرده است و پولُس می‌گوید که او زنده است.20و چون من در این گونه مسایل شکّ داشتم، از او پرسیدم که، آیا می‌خواهی به اورشلیم بروی تا در آنجا این مقدّمه فیصل پذیرد؟21ولی چون پولُس رفع دعوی کرد که برای محاکمه اُوغُسْطُس محفوظ ماند، فرمان دادم که او را نگاه بدارند تا او را به حضور قیصر روانه نمایم.22اَغْریپاس به فَستوس گفت، من نیز می‌خواهم این شخص را بشنوم. گفت، فردا او را خواهی شنید.23پس بامدادان چون اَغْریپاس و بَرْنِیکی با حشمتی عظیم آمدند و به دارالاستماع با مینباشیان و بزرگان شهر داخل شدند، به فرمان فَستوس پولُس را حاضر ساختند.24آنگاه فَستوس گفت، ای اَغریپاس پادشاه، و ای همهٔ مردمانی که نزد ما حضور دارید، این شخص را می‌بینید که دربارهٔ او تمامی جماعت یهود چه در اورشلیم و چه در اینجا فریاد کرده، از من خواهش نمودند که دیگر نباید زیست کند.25و لیکن چون من دریافتم که او هیچ عملی مستوجب قتل نکرده است و خود به اوغُسطُس رفع دعوی کرد، اراده کردم که او را بفرستم.26و چون چیزی درست ندارم که دربارهٔ او به خداوندگار مرقوم دارم، از این جهت او را نزد شما و علی‌الخصوص در حضور تو ای اَغْرِیپاس پادشاه آوردم تا بعد ازتفّحص شاید چیزی یافته بنگارم.27زیرا مرا خلاف عقل می‌نماید که اسیری را بفرستم و شکایتهایی که بر اوست معروض ندارم.

Chapter 26

1َغریپاس به پولُس گفت، مرخّصی که کیفیت خود را بگویی. پس پولُس دست خود را دراز کرده، حجّت خود را بیان کرد2که ای اغریپاس پادشاه، سعادت خود را در این می‌دانم که امروز در حضور تو حجّت بیاورم، دربارهٔ همهٔ شکایتهایی که یهود از من می‌دارند.3خصوصاً چون تو در همهٔ رسوم و مسایل یهود عالِم هستی، پس از تو مستدعی آنم که تحمّل فرموده، مرا بشنوی.4رفتار مرا از جوانی چونکه از ابتدا در میان قوم خود در اورشلیم بسر می‌بردم، تمامی یهود می‌دانند5و مرا از اوّل می‌شناسند هر گاه بخواهند شهادت دهند که به قانون پارساترین فرقه دین خود فریسی می‌بودم.6والحال به‌سبب امید آن وعده‌ای که خدا به اجداد ما داد، بر من ادّعا می‌کنند.7و حال آنکه دوازده سبط ما شبانه‌روز بجدّ و جهد عبادت می‌کنند محض امید تحصیل همین وعده که بجهت همین امید، ای اَغْرِیپاس پادشاه، یهود بر من ادّعا می‌کنند.8شما چرا محال می‌پندارید که خدا مردگان را برخیزاند؟9من هم در خاطر خود می‌پنداشتم که به نام عیسی ناصری مخالفت بسیار کردن واجب است،10چنانکه در اورشلیم هم کردم و از رؤسای کَهَنَه قدرت یافته، بسیاری از مقدّسین را در زندان حبس می‌کردم و چون ایشان رامی‌کشتند، در فتوا شریک می‌بودم.11و در همهٔ کنایس بارها ایشان را زحمت رسانیده، مجبور می‌ساختم که کفر گویند و بر ایشان به شدّت دیوانه گشته تا شهرهای بعید تعاقب می‌کردم.12در این میان، هنگامی که با قدرت و اجازت از رؤسای کَهَنَه به دمشق می‌رفتم،13در راه، ای پادشاه، در وقت ظهر نوری را از آسمان دیدم، درخشندهتر از خورشید که در دور من و رفقایم تابید.14و چون همه بر زمین افتادیم، هاتفی را شنیدم که مرا به زبان عبرانی مخاطب ساخته، گفت، ای شاؤل، شاؤل، چرا بر من جفا می‌کنی؟ تو را بر میخها لگد زدن دشوار است.15من گفتم، خداوندا تو کیستی؟ گفت، من عیسی هستم که تو بر من جفا می‌کنی.16و لیکن برخاسته، بر پا بایست زیرا که بر تو ظاهر شدم تا تو را خادم و شاهد مقرّر گردانم بر آن چیزهایی که مرا در آنها دیده‌ای و بر آنچه به تو در آن ظاهر خواهم شد.17و تو را رهایی خواهم داد از قوم و از امّت‌هایی که تو را به نزد آنها خواهم فرستاد،18تا چشمان ایشان را باز کنی تا از ظلمت به سوی نور و از قدرت شیطان به جانب خدا برگردند تا آمرزش گناهان و میراثی در میان مقدّسین به‌وسیلهٔ ایمانی که بر من است بیابند.19آن وقت ای اَغْرِیپاس پادشاه، رؤیای آسمانی را نافرمانی نورزیدم.20بلکه نخست آنانی را که در دمشق بودند و در اورشلیم و در تمامی مرز و بوم یهودیّه و امّت‌ها را نیز اعلام می‌نمودم که توبه کنند و به سوی خدا بازگشت نمایند و اعمال لایقه توبه را بجا آورند.21به‌سبب همین امور یهود مرا در هیکل گرفته، قصدقتل من کردند.22امّا از خدا اعانت یافته، تا امروز باقی ماندم و خرد و بزرگ را اعلام می‌نمایم و حرفی نمی‌گویم، جز آنچه انبیا و موسی گفتند که می‌بایست واقع شود،23که مسیح می‌بایست زحمت بیند و نوبر قیامت مردگان گشته، قوم و امّت‌ها را به نور اعلام نماید.24چون او بدین سخنان، حجّت خود را می‌آورد، فَستوس به آواز بلند گفت، ای پولُس دیوانه هستی! کثرت علم تو را دیوانه کرده است!25گفت، ای فَستوسِ گرامی، دیوانه نیستم بلکه سخنان راستی و هوشیاری را می‌گویم.26زیرا پادشاهی که در حضور او به دلیری سخن می‌گویم، از این امور مطّلع است، چونکه مرا یقین است که هیچ یک از این مقدّمات بر او مخفی نیست، زیرا که این امور در خلوت واقع نشد.27ای اَغْرِیپاس پادشاه، آیا به انبیا ایمان آورده‌ای؟ می‌دانم که ایمان داری!28اَغْرِیپاس به پولُس گفت، به قلیل ترغیب می‌کنی که من مسیحی بگردم؟29پولُس گفت، از خدا خواهش می‌داشتم یا به قلیل یا به کثیر، نه تنها تو بلکه جمیع این اشخاصی که امروز سخن مرا می‌شنوند مثل من گردند، جز این زنجیرها!30چون این را گفت، پادشاه و والی و برنیکی و سایر مجلسیان برخاسته،31رفتند و با یکدیگر گفتگو کرده، گفتند، این شخص هیچ عملی مستوجب قتل یا حبس نکرده است.32و اَغْریپاس به فَسْتوس گفت، اگر این مرد به قیصر رفع دعوی خود نمی‌کرد، او را آزاد کردن ممکن می‌بود.

Chapter 27

1چون مقرّر شد که به اِیطالیا برویم،پولُس و چند زندانی دیگر را به یوزباشی از سپاه اُغُسْطُس که یولیوس نام داشت، سپردند.2و به کشتی اَدرامیتینی که عازم بنادر آسیا بود، سوار شده، کوچ کردیم و اَرِستَرْخُس از اهل مکادونیه از تسالونیکی همراه ما بود.3روز دیگر به صیدون فرود آمدیم و یولیوس با پولُس ملاطفت نموده، او را اجازت داد که نزد دوستان خود رفته، از ایشان نوازش یابد.4و از آنجا روانه شده، زیر قِپرُس گذشتیم زیرا که باد مخالف بود.5و از دریای کنارِ قیلیقیّه و پَمفلیّه گذشته، به میرای لیکیّه رسیدیم6در آنجا یوزباشی کشتیِ اِسْکَنْدَرِیه را یافت که به ایطالیا می‌رفت و ما را بر آن سوار کرد.7و چند روز به آهستگی رفته، به قَنیدُس به مشقّت رسیدیم و چون باد مخالف ما می‌بود، در زیر کرِیت نزدیک سَلْمونی راندیم،8و به دشواری از آنجا گذشته، به موضعی که به بنادر حَسَنَه مسمّی و قریب به شهر لِسائیّه است رسیدیم.9و چون زمان منقضی شد و در این وقت سفر دریا خطرناک بود، زیرا که ایّام روزه گذشته بود،10پولُس ایشان را نصیحت کرده، گفت، ای مردمان، می‌بینم که در این سفر ضرر و خُسران بسیار پیدا خواهد شد، نه فقط بار و کشتی را بلکه جانهای ما را نیز.11ولی یوزباشی ناخدا و صاحب کشتی را بیشتر از قول پولُس اعتنا نمود.12و چون آن بندر نیکو نبود که زمستان را در آن بسر برند، اکثر چنان مصلحت دانستند که از آنجانقل کنند تا اگر ممکن شود خود را به فینیکس رسانیده، زمستان را در آنجا بسر برند که آن بندری است از کریت مواجّه مغرب جنوبی و مغرب شمالی.13و چون نسیم جنوبی وزیدن گرفت، گمان بردند که به مقصد خویش رسیدند. پس لنگر برداشتیم و از کناره کریت گذشتیم.14لیکن چیزی نگذشت که بادی شدید که آن را اُورُکلیدون می‌نامند از بالای آن زدن گرفت.15در ساعت کشتی ربوده شده، رو به سوی باد نتوانست نهاد. پس آن را از دست داده، بیاختیار رانده شدیم.16پس در زیر جزیره‌ای که کلودی نام داشت، دوان دوان رفتیم و به دشواری زورق را در قبض خود آوردیم.17و آن را برداشته و معونات را استعمال نموده، کمر کشتی را بستند و چون ترسیدند که به ریگزارِ سیرْتس فرو روند، حِبال کشتی را فرو کشیدند و همچنان رانده شدند.18و چون طوفان بر ما غلبه می‌نمود، روز دیگر، بارِ کشتی را بیرون انداختند.19و روز سوم به دستهای خود آلات کشتی را به دریا انداختیم.20و چون روزهای بسیار آفتاب و ستارگان را ندیدند و طوفانی شدید بر ما میافتاد، دیگر هیچ امید نجات برای ما نماند.21و بعد از گرسنگی بسیار، پولُس در میان ایشان ایستاده، گفت، ای مردمان، نخست می‌بایست سخن مرا پذیرفته، از کریت نقل نکرده باشید تا این ضرر و خسران را نبینید.22اکنون نیز شما را نصیحت می‌کنم که خاطرجمع باشید زیرا که هیچ ضرری به جان یکی از شما نخواهد رسید مگر به کشتی.23زیرا که دوش، فرشته آن خدایی که از آن او هستم و خدمتِ او را می‌کنم، به من ظاهر شده،24گفت، ای پولُس ترسان مباش زیرا باید تو در حضور قیصر حاضر شوی. و اینک، خدا همهٔ همسفران تو را به تو بخشیده است.25پس ای مردمان خوشحال باشید زیرا ایمان دارم که به همانطور که به من گفت، واقع خواهد شد.26لیکن باید در جزیره‌ای بیفتیم.27و چون شب چهاردهم شد و هنوز در دریای اَدْرِیا به هر سو رانده می‌شدیم، در نصف شب ملاحّان گمان بردند که خشکی نزدیک است.28پس پیمایش کرده، بیست قامت یافتند. و قدری پیشتر رفته، باز پیمایش کرده، پانزده قامت یافتند.29و چون ترسیدند که به صخره‌ها بیفتیم، از پشت کشتی چهار لنگر انداخته، تمنّا می‌کردند که روز شود.30امّا چون ملاحّان قصد داشتند که از کشتی فرار کنند و زورق را به دریا انداختند به بهانهای که لنگرها را از پیش کشتی بکَشند،31پولُس یوزباشی و سپاهیان را گفت، اگر اینها در کشتی نمانند، نجات شما ممکن نباشد.32آنگاه سپاهیان ریسمانهای زورق را بریده، گذاشتند که بیفتد.33چون روز نزدیک شد، پولُس از همه خواهش نمود که چیزی بخورند. پس گفت، امروز روز چهاردهم است که انتظار کشیده و چیزی نخورده، گرسنه مانده‌اید.34پس استدعای من این است که غذا بخورید که عافیت برای شما خواهد بود، زیرا که مویی از سر هیچ یک از شما نخواهد افتاد.35این بگفت و در حضور همه نان گرفته، خدا را شکر گفت و پاره کرده، خوردن گرفت.36پس همه قویّ‌دل گشته نیز غذا خوردند.37و جمله نفوس در کشتی دویست و هفتاد و شش بودیم.38چون از غذا سیر شدند، گندم را به دریا ریخته، کشتی را سبک کردند.39امّا چون روزْ روشن شد، زمین رانشناختند؛ لیکن خلیجی دیدند که شاطیای داشت. پس رأی زدند که اگر ممکن شود، کشتی را بر آن برانند.40و بند لنگرها را بریده، آنها را در دریا گذاشتند و بندهای سکّان را باز کرده، و بادبان را برای باد گشاده، راه ساحل را پیش گرفتند.41امّا کشتی را درمجمع بحرین به پایاب رانده، مقدّم آن فرو شده، بیحرکت ماند ولی مؤخّرش از لطمه امواج درهم شکست.42آنگاه سپاهیان قصد قتل زندانیان کردند که مبادا کسی شنا کرده، بگریزد.43لیکن یوزباشی چون خواست پولُس را برهاند، ایشان را از این اراده باز داشت و فرمود تا هر که شناوری داند، نخست خویشتن را به دریا انداخته به ساحل رساند.44و بعضی بر تختها و بعضی بر چیزهای کشتی و همچنین همه به سلامتی به خشکی رسیدند.

Chapter 28

1و چون رستگار شدند، یافتند که جزیره ملیطه نام دارد.2و آن مردمان بَرْبَری با ما کمال ملاطفت نمودند، زیرا به‌سبب باران که می‌بارید و سرما آتش افروخته، همهٔ ما را پذیرفتند.3چون پولُس مقداری هیزم فراهم کرده، بر آتش می‌نهاد، به‌سبب حرارت، افعیای بیرون آمده، بر دستش چسپید.4چون بَرْبَرِیان جانور را از دستش آویخته دیدند، با یکدیگر می‌گفتند، بلاشکّ این شخص، خونی است که با اینکه از دریا رست، عدل نمی‌گذارد که زیست کند.5امّا آن جانور را در آتش افکنده، هیچ ضرر نیافت.6پس منتظر بودند که او آماس کند یا بغتهًٔ افتاده، بمیرد. ولی چون انتظار بسیار کشیدند و دیدند که هیچ ضرری بدو نرسید، برگشته گفتند که خدایی است.7و در آن نواحی، املاک رئیس جزیره که پوبلیوس نام داشت بود که او ما را به خانهٔ خود طلبیده، سه روز به مهربانی مهمانی نمود.8از قضا پدر پوْبلیوس را رنج تب و اسهال عارض شده، خفته بود. پس پولُس نزد وی آمده و دعا کرده ودست بر او گذارده، او را شفا داد.9و چون این امر واقع شد، سایر مریضانی که در جزیره بودند آمده، شفا یافتند.10و ایشان ما را اکرام بسیار نمودند و چون روانه می‌شدیم، آنچه لازم بود برای ما حاضر ساختند.11و بعد از سه ماه به کشتی اِسْکَنْدَریّه که علامت جوزا داشت و زمستان را در جزیره بسر برده بود، سوار شدیم.12و به سراکُوس فرود آمده، سه روز توقّف نمودیم.13و از آنجا دور زده، به رِیغیون رسیدیم و بعد از یک روز باد جنوبی وزیده، روز دوّم وارد پوطیولی شدیم.14و در آنجا برادران یافته، حسب خواهش ایشان هفت روز ماندیم و همچنین به رُوم آمدیم.15و برادرانِ آنجا چون از احوال ما مطلّع شدند، به استقبال ما بیرون آمدند تا فُورَنِاَپِیوس و سهدکّان. و پولُس چون ایشان را دید، خدا را شکر نموده، قویّ‌دل گشت.16و چون به رُوم رسیدیم، یوزباشی زندانیان را به سردار افواج خاصّه سپرد. امّا پولُس را اجازت دادند که با یک سپاهی که محافظت او می‌کرد، در منزل خود بماند.17و بعد از سه روز، پولُس بزرگان یهود را طلبید و چون جمع شدند به ایشان گفت، ای برادرانِ عزیز، با وجودی که من هیچ عملی خلاف قوم و رسوم اجداد نکرده بودم، همانا مرا دراورشلیم بسته، به دستهای رومیان سپردند.18ایشان بعد از تفحّص چون در من هیچ علّت قتل نیافتند، اراده کردند که مرا رها کنند.19ولی چون یهود مخالفت نمودند، ناچار شده به قیصر رفع دعوی کردم، نه تا آنکه از امّت خود شکایت کنم.20اکنون بدین جهت خواستم شما را ملاقات کنم و سخن گویم زیرا که بجهت امید اسرائیل، بدین زنجیر بسته شدم.21وی را گفتند، ما هیچ نوشته در حق تو از یهودیّه نیافته‌ایم و نه کسی از برادرانی که از آنجا آمدند، خبری یا سخن بدی دربارهٔ تو گفته است.22لیکن مصلحت دانستیم از تو مقصود تو را بشنویم زیرا ما را معلوم است که این فرقه را در هر جا بد می‌گویند.23پس چون روزی برای وی معیّن کردند، بسیاری نزد او به منزلش آمدند که برای ایشان به ملکوت خدا شهادت داده، شرح می‌نمود و از تورات موسی و انبیا از صبح تا شام دربارهٔ عیسی اقامه حجّت می‌کرد.24پس بعضی به سخنان او ایمان آوردند و بعضی ایمان نیاوردند.25و چونبا یکدیگر معارضه می‌کردند، از او جدا شدند بعد از آنکه پولُس این یک سخن را گفته بود که روح‌القدس به وساطت اِشَعْیای نبی به اجداد ما نیکو خطاب کرده،26گفته است که، نزد این قوم رفته بدیشان بگو به گوش خواهید شنید و نخواهید فهمید و نظر کرده خواهید نگریست و نخواهید دید؛27زیرا دل این قوم غلیظ شده و به گوشهای سنگین می‌شنوند و چشمان خود را بر هم نهاده‌اند، مبادا به چشمان ببینند و به گوشها بشنوند و به دل بفهمند و بازگشت کنند تا ایشان را شفا بخشم.28پس بر شما معلوم باد که نجات خدا نزد امّت‌ها فرستاده می‌شود و ایشان خواهند شنید.29چون این را گفت یهودیان رفتند و با یکدیگر مباحثه بسیار می‌کردند.30امّا پولُس دو سال تمام در خانهٔ اجاره‌ای خود ساکن بود و هر که به نزد وی می‌آمد، می‌پذیرفت.31و به ملکوت خدا موعظه می‌نمود و با کمال دلیری در امور عیسی مسیحِ خداوند بدون ممانعت تعلیم می‌داد.

## روميان

Chapter 1

1پولُس، غلام عیسی مسیح و رسول خوانده شده و جدا نموده شده برای انجیل خدا،2که سابقاً وعدهٔ آن را داده بود به وساطت انبیای خود در کتب مقدّسه،3دربارهٔ پسر خود که بحسب جسم از نسل داود متولّد شد،4و بحسب روح قدّوسیّت، پسر خدا به قوّت معروف گردید از قیامت مردگان، یعنی خداوند ما عیسی مسیح،5که به او فیض و رسالت را یافتیم برای اطاعت ایمان در جمیع امّت‌ها به‌خاطر اسم او،6که در میان ایشان شما نیز خوانده شده عیسی مسیح هستید،7به همه که در روم محبوب خدا و خوانده شده و مقدّسید، فیض و سلامتی از جانب پدر ما خدا و عیسی مسیح خداوند بر شما باد.8اوّل شکر می‌کنم خدای خود را به وساطت عیسی مسیح دربارهٔ همگی شما که ایمان شما در تمام عالم شهرت یافته است؛9زیرا خدایی که او را به روح خود در انجیل پسرش خدمت می‌کنم، مرا شاهد است که چگونه پیوسته شما را یاد می‌کنم،10و دائماً در دعاهای خود مسألت می‌کنم که شاید الآن آخر به ارادهٔ خدا سعادت یافته، نزد شما بیایم.11زیرا بسیار اشتیاق دارم که شما را ببینم تا نعمتی روحانی به شما برسانم که شما استوار بگردید،12یعنی تا در میان شما تسلّی یابیم از ایمان یکدیگر، ایمان من و ایمان شما.13لکن ای برادران، نمی‌خواهم که شما بی‌خبر باشید از اینکه مکرّراً ارادهٔ آمدن نزد شما کردم و تا به حال ممنوع شدم تا ثمری حاصل کنم در میان شما نیز چنانکه در سایر امّت‌ها.14زیرا که یونانیان و بَرْبِریان و حکما و جهلا را هم مدیونم.15پس همچنین بقدر طاقت خود مستعدّم که شما را نیز که در روم هستید بشارت دهم.16زیرا که از انجیل مسیح عار ندارم چونکه قوّت خداست، برای نجات هر کس که ایمان آورد، اوّل یهود و پس یونانی،17که در آن عدالت خدا مکشوف می‌شود، از ایمان تا ایمان، چنانکه مکتوب است که عادل به ایمان زیست خواهد نمود.18زیرا غضب خدا از آسمان مکشوف می‌شود بر هر بی‌دینی و ناراستی مردمانی که راستی را در ناراستی باز می‌دارند.19چونکه آنچه از خدا می‌توان شناخت، در ایشان ظاهر است زیرا خدا آن را بر ایشان ظاهر کرده است.20زیرا که چیزهای نادیدهٔ او، یعنی قوّت سَرْمَدی و اُلوهیّتش از حین آفرینش عالم به‌وسیلهٔ کارهای او فهمیده و دیده می‌شود تا ایشان را عذری نباشد.21زیرا هر چند خدا را شناختند، ولی او را چون خدا تمجید و شکر نکردند بلکه در خیالات خود باطل گردیده، دل بی‌فهم ایشان تاریک گشت.22ادّعای حکمت می‌کردند و احمق گردیدند.23و جلال خدای غیرفانی را به شبیه صورت انسان فانی و طیور و بهایم و حشرات تبدیل نمودند.24لهذا خدا نیز ایشان را در شهوات دل خودشان به ناپاکی تسلیم فرمود تا در میان خود بدنهای خویش را خوار سازند،25که ایشان حقّ خدا را به دروغ مبدّل کردند و عبادت و خدمت نمودند مخلوق را به عوض خالقی که تا ابدالآباد متبارک است. آمین.26از این سبب خدا ایشان را به هوسهای خباثت تسلیم نمود، به نوعی که زنانشان نیز عمل طبیعی را به آنچه خلاف طبیعت است تبدیل نمودند.27و همچنین مردان هم استعمال طبیعی زنان را ترک کرده، از شهوات خود با یکدیگر سوختند. مرد با مرد مرتکب اعمال زشت شده، عقوبت سزاوار تقصیر خود را در خود یافتند.28و چون روا نداشتند که خدا را در دانش خود نگاه دارند، خدا ایشان را به ذهن مردود واگذاشت تا کارهای ناشایسته بجا آورند.29ممّلو از هر نوع ناراستی و شرارت و طمع و خباثت؛ پُر از حسد و قتل و جدال و مکر و بدخویی؛30غمّازان و غیبتکنندگان و دشمنان خدا و اهانتکنندگان و متکبّران و لافزنان و مُبْدِعان شرّ و نامطیعانوالدین؛31بی‌فهم و بیوفا و بی‌الفت و بیرحم.32زیرا هر چند انصاف خدا را می‌دانند که کنندگان چنین کارها مستوجب موت هستند، نه فقط آنها را می‌کنند بلکه کنندگان را نیز خوش می‌دارند.

Chapter 2

1لهذا ای آدمی که حکم می‌کنی، هر کهباشی عذری نداری زیرا که به آنچه بر دیگری حکم می‌کنی، فتوا بر خود می‌دهی، زیرا تو که حکم می‌کنی، همان کارها را به عمل می‌آوری.2و می‌دانیم که حکم خدا بر کنندگانِ چنین اعمال بر حقّ است.3پس ای آدمی که بر کنندگانِ چنین اعمال حکم می‌کنی و خود همان را می‌کنی، آیا گمان می‌بری که تو از حکم خدا خواهی رست؟4یا آنکه دولت مهربانی و صبر و حلم او را ناچیز می‌شماری و نمی‌دانی که مهربانی خدا تو را به توبه می‌کشد؟5و به‌سبب قساوت و دل ناتوبهکار خود، غضب را ذخیره می‌کنی برای خود در روز غضب و ظهور داوری عادله خدا6که به هر کس برحسب اعمالش جزا خواهد داد،7امّا به آنانی که با صبر در اعمال نیکو طالب جلال و اکرام و بقایند، حیات جاودانی را؛8و امّا به اهل تعصّب که اطاعت راستی نمی‌کنند بلکه مطیع ناراستی می‌باشند، خشم و غضب9و عذاب و ضیق بر هر نَفْس بشری که مرتکب بدی می‌شود، اوّل بر یهود و پس بر یونانی؛10لکن جلال و اکرام و سلامتی بر هر نیکوکار، نخست بر یهود و بر یونانی نیز.11زیرا نزد خدا طرفداری نیست،12زیرا آنانی که بدون شریعت گناه کنند، بیشریعت نیز هلاک شوند و آنانی که با شریعت گناه کنند، از شریعت بر ایشان حکم خواهد شد.13از آن جهت که شنوندگانِ شریعت در حضور خدا عادل نیستند بلکه کنندگانِ شریعت عادل شمرده خواهند شد.14زیرا هرگاه امّت‌هایی که شریعت ندارند کارهای شریعت را به طبیعت بجا آرند، اینان هرچند شریعت ندارند، برای خود شریعت هستند،15چونکه از ایشان ظاهر می‌شود که عمل شریعت بر دل ایشان مکتوب است و ضمیر ایشان نیز گواهی می‌دهد و افکار ایشان با یکدیگر یا مَذِمَّت می‌کنند یا عذر می‌آورند،16در روزی که خدا رازهای مردم را داوری خواهد نمود به وساطت عیسی مسیح برحسب بشارت من.17پس اگر تو مُسَمّیٰ به یهود هستی و بر شریعت تکیه می‌کنی و به خدا فخر می‌نمایی،18و ارادهٔ او را می‌دانی و از شریعت تربیت یافته، چیزهای افضل را می‌گزینی،19و یقین داری که خود هادی کوران و نور ظلمتیان20و مُؤَدِّب جاهلان و معلّم اطفال هستی و در شریعت صورت معرفت و راستی را داری،21پس ای کسی که دیگران را تعلیم می‌دهی، چرا خود را نمی‌آموزی؟ و وعظ می‌کنی که دزدی نباید کرد، آیا خود دزدی می‌کنی؟22و از زنا کردن نهی می‌کنی، آیا خود زانی نیستی؟ و از بتها نفرت داری، آیا خود معبده‌ا را غارت نمی‌کنی؟23و به شریعت فخر می‌کنی، آیا به تجاوز از شریعت خدا را اهانت نمی‌کنی؟24زیرا که به‌سبب شما در میان امّت‌ها اسم خدا را کفر می‌گویند، چنانکهمکتوب است.25زیرا ختنه سودمند است هرگاه به شریعت عمل نمایی. امّا اگر از شریعت تجاوز نمایی، ختنه تو نامختونی گشته است.26پس اگر نامختونی، احکام شریعت را نگاه دارد، آیا نامختونیِ او ختنه شمرده نمی‌شود؟27و نامختونیِ طبیعی هرگاه شریعت را بجا آرد، حکم خواهد کرد بر تو که با وجود کتب و ختنه از شریعت تجاوز می‌کنی.28زیرا آنکه در ظاهر است، یهودی نیست و آنچه در ظاهر در جسم است، ختنه نی.29بلکه یهود آن است که در باطن باشد و ختنه آنکه قلبی باشد، در روح نه در حرف که مدح آن نه از انسان بلکه از خداست.

Chapter 3

1پس برتری یهود چیست؟ و یا از ختنه چه فایده؟2بسیار از هر جهت؛ اوّل آنکه بدیشان کلام خدا امانت داده شده است.3زیرا که چه بگوییم اگر بعضی ایمان نداشتند؟ آیا بی‌ایمانی ایشان امانت خدا را باطل می‌سازد؟4حاشا! بلکه خدا راستگو باشد و هر انسان دروغگو، چنانکه مکتوب است، تا اینکه در سخنان خود مُصَدَّق شوی و در داوری خود غالب آیی.5لکن اگر ناراستی ما عدالت خدا را ثابت می‌کند، چه گوییم؟ آیا خدا ظالم است وقتی که غضب می‌نماید؟ بطور انسان سخن می‌گویم.6حاشا! در این صورت خدا چگونه عالم را داوری خواهد کرد؟7زیرا اگر به دروغ من، راستیِ خدا برای جلال او افزون شود، پس چرا بر من نیز چون گناهکار حکم شود؟8و چرا نگوییم،چنانکه بعضی بر ما افترا می‌زنند و گمان می‌برند که ما چنین می‌گوییم، بدی بکنیم تا نیکویی حاصل شود؟ که قصاص ایشان به انصاف است.9پس چه گوییم؟ آیا برتری داریم؟ نه به هیچ‌وجه! زیرا پیش ادّعا وارد آوردیم که یهود و یونانیان هر دو به گناه گرفتارند.10چنانکه مکتوب است که کسی عادل نیست، یکی هم نی.11کسی فهیم نیست، کسی طالب خدا نیست.12همه گمراه و جمیعاً باطل گردیده‌اند. نیکوکاری نیست یکی هم نی.13گلوی ایشان گور گشاده است و به زبانهای خود فریب می‌دهند. زهر مار در زیر لب ایشان است،14و دهان ایشان پر از لعنت و تلخی است.15پایهای ایشان برای خون ریختن شتابان است.16هلاکت و پریشانی در طریق‌های ایشان است،17و طریق سلامتی را ندانسته‌اند.18خدا ترسی در چشمانشان نیست.19الآن آگاه هستیم که آنچه شریعت می‌گوید، به اهل شریعت خطاب می‌کند تا هر دهانی بسته شود و تمام عالم زیر قصاص خدا آیند.20از آنجا که به اعمال شریعت هیچ بشری در حضور او عادل شمرده نخواهد شد، چونکه از شریعت دانستن گناه است.21لکن الحال بدون شریعت، عدالت خدا ظاهر شده است، چنانکه تورات و انبیا بر آنشهادت می‌دهند؛22یعنی عدالت خدا که به‌وسیلهٔ ایمان به عیسی مسیح است، به همه و کلّ آنانی که ایمان آورند. زیرا که هیچ تفاوتی نیست،23زیرا همه گناه کرده‌اند واز جلال خدا قاصر می‌باشند،24و به فیض او مجّاناً عادل شمرده می‌شوند به وساطت آن فدیهای که در عیسی مسیح است.25که خدا او را از قبل معیّن کرد تا کفّاره باشد به‌واسطهٔ ایمان به‌وسیلهٔ خون او تا آنکه عدالت خود را ظاهر سازد، به‌سبب فرو گذاشتن خطایای سابق در حین تحمّل خدا،26برای اظهار عدالت خود در زمان حاضر، تا او عادل شود و عادل شمارد هرکسی را که به عیسی ایمان آورد.27پس جای فخر کجا است؟ برداشته شده است! به کدام شریعت؟ آیا به شریعت اعمال؟ نی بلکه به شریعت ایمان.28زیرا یقین می‌دانیم که انسان بدون اعمال شریعت، محض ایمان عادل شمرده می‌شود.29آیا او خدای یهود است فقط؟ مگر خدای امّت‌ها هم نیست؟ البتّه خدای امّت‌ها نیز است.30زیرا واحد است خدایی که اهل ختنه را از ایمان، و نامختونان را به ایمان عادل خواهد شمرد.31پس آیا شریعت را به ایمان باطل می‌سازیم؟ حاشا! بلکه شریعت را استوار می‌داریم.

Chapter 4

1پس چه چیز را بگوییم که پدر ما ابراهیم بحسب جسم یافت؟2زیرا اگر ابراهیم به اعمال عادل شمرده شد، جای فخر دارد امّا نه در نزد خدا.3زیرا کتاب چه می‌گوید؟ ابراهیم بهخدا ایمان آورد و آن برای او عدالت محسوب شد.4لکن برای کسی که عمل می‌کند، مزدش نه از راه فیض بلکه از راه طلب محسوب می‌شود.5و امّا کسی که عمل نکند، بلکه ایمان آورد به او که بی‌دینان را عادل می‌شمارد، ایمان او عدالت محسوب می‌شود.6چنانکه داود نیز خوشحالی آن کس را ذکر می‌کند که خدا برای او عدالت محسوب می‌دارد، بدون اعمال،7خوشابحال کسانی که خطایای ایشان آمرزیده شد و گناهانشان مستور گردید؛8خوشابحال کسی که خداوند گناه را به وی محسوب نفرماید.9پس آیا این خوشحالی بر اهل ختنه گفته شد یا برای نامختونان نیز؟ زیرا می‌گوییم ایمان ابراهیم به عدالت محسوب گشت.10پس در چه حالت محسوب شد، وقتی که او در ختنه بود یا در نامختونی؟ در ختنه نی، بلکه در نامختونی؛11و علامت ختنه را یافت تا مُهر باشد بر آن عدالت ایمانی که در نامختونی داشت، تا او همهٔ نامختونان را که ایمان آورند پدر باشد تا عدالت برای ایشان هم محسوب شود؛12و پدر اهل ختنه نیز، یعنی آنانی را که نه فقط مختونند بلکه سالک هم می‌باشند بر آثار ایمانی که پدر ما ابراهیم در نامختونی داشت.13زیرا به ابراهیم و ذریّت او، وعده‌ای که او وارث جهان خواهد بود، از جهت شریعت داده نشد بلکه از عدالت ایمان.14زیرا اگر اهل شریعت وارث باشند، ایمان عاطل شد و وعده باطل.15زیرا که شریعت باعث غضب است، زیراجایی که شریعت نیست تجاوز هم نیست.16و از این جهت از ایمان شد تا محض فیض باشد تا وعده برای همگی ذریّت استوار شود نه مختصّ به ذریّت شرعی بلکه به ذریّت ایمانی ابراهیم نیز که پدر جمیع ما است،17[چنانکه مکتوب است که تو را پدر امّت‌های بسیار ساخته‌ام]، در حضور آن خدایی که به او ایمان آورد که مردگان را زنده می‌کند و ناموجودات را به وجود می‌خواند؛18که او در ناامیدی به امید ایمان آورد تا پدر امّت‌های بسیار شود، برحسب آنچه گفته شد که ذریّت تو چنین خواهند بود.19و در ایمان کم قوّت نشده، نظر کرد به بدن خود که در آن وقت مرده بود، چونکه قریب به صد ساله بود و به رَحِم مرده سارَه.20و در وعدهٔ خدا از بی‌ایمانی شک ننمود، بلکه قوّیالایمان گشته، خدا را تمجید نمود،21و یقین دانست که به وفای وعدهٔ خود نیز قادر است.22و از این جهت برای او عدالت محسوب شد.23ولکن اینکه برای وی محسوب شد، نه برای او فقط نوشته شد،24بلکه برای ما نیز که به ما محسوب خواهد شد، چون ایمان آوریم به او که خداوند ما عیسی را از مردگان برخیزانید،25که به‌سبب گناهان ما تسلیم گردید و به‌سبب عادل شدن ما برخیزانیده شد.

Chapter 5

1پس چونکه به ایمان عادل شمرده شدیم،نزد خدا سلامتی داریم بوساطت خداوند ما عیسی مسیح،2که به وساطت او دخول نیز یافته‌ایم به‌وسیلهٔ ایمان در آن فیضی که در آنپایداریم و به امید جلال خدا فخر می‌نماییم.3و نه این تنها بلکه در مصیبتها هم فخر می‌کنیم، چونکه می‌دانیم که مصیبت صبر را پیدا می‌کند،4و صبر امتحان را و امتحان امید را.5و امید باعث شرمساری نمی‌شود زیرا که محبّت خدا در دلهای ما به روح‌القدس که به ما عطا شد ریخته شده است.6زیرا هنگامی که ما هنوز ضعیف بودیم، در زمان معیّن، مسیح برای بی‌دینان وفات یافت.7زیرا بعید است که برای شخص عادل کسی بمیرد، هرچند در راه مرد نیکو ممکن است کسی نیز جرأت کند که بمیرد.8لکن خدا محبّت خود را در ما ثابت می‌کند از اینکه هنگامی که ما هنوز گناهکار بودیم، مسیح در راه ما مرد.9پس چقدر بیشتر الآن که به خون او عادل شمرده شدیم، به‌وسیلهٔ او از غضب نجات خواهیم یافت.10زیرا اگر در حالتی که دشمن بودیم، بوساطت مرگ پسرش با خدا صلح داده شدیم، پس چقدر بیشتر بعد از صلح یافتن بوساطت حیات او نجات خواهیم یافت.11و نه همین فقط بلکه در خدا هم فخر می‌کنیم به‌وسیلهٔ خداوند ما عیسی مسیح که بوساطت او الآن صلح یافته‌ایم.12لهذا همچنان که بوساطت یک آدم گناه داخل جهان گردید و به گناه موت؛ و به اینگونه موت بر همهٔ مردم طاری گشت، از آنجا که همه گناه کردند.13زیرا قبل از شریعت، گناه در جهان می‌بود، لکن گناه محسوب نمی‌شود در جایی که شریعت نیست.14بلکه از آدم تا موسی موت تسلّط می‌داشت بر آنانی نیز که بر مثال تجاوز آدم که نمونهٔ آن آینده است، گناه نکرده بودند.15و نه چنانکه خطا بود، همچنان نعمت نیز باشد. زیرا اگر به خطای یک شخص بسیاری مردند، چقدر زیاده فیض خدا و آن بخششی که به فیض یک انسان، یعنی عیسی مسیح است، برای بسیاری افزون گردید.16و نه اینکه مثل آنچه از یک گناهکار سر زد، همچنان بخشش باشد؛ زیرا حکم شد از یک برای قصاص لکن نعمت از خطایای بسیار برای عدالت رسید.17زیرا اگر به‌سبب خطای یک نفر و به‌واسطهٔٔ آن یک موت سلطنت کرد، چقدر بیشتر آنانی که افزونی فیض و بخشش عدالت را می‌پذیرند، در حیات سلطنت خواهند کرد به‌وسیلهٔ یک، یعنی عیسی مسیح.18پس همچنان که به یک خطا حکم شد بر جمیع مردمان برای قصاص، همچنین به یک عمل صالح بخشش شد بر جمیع مردمان برای عدالت حیات.19زیرا به همین قسمی که از نافرمانی یک شخص بسیاری گناهکار شدند، همچنین نیز به اطاعت یک شخص بسیاری عادل خواهند گردید.20امّا شریعت در میان آمد تا خطا زیاده شود. لکن جایی که گناه زیاده گشت، فیض بی‌نهایت افزون گردید.21تا آنکه چنانکه گناه در موت سلطنت کرد، همچنین فیض نیز سلطنت نماید به عدالت برای حیات جاودانی بوساطت خداوند ما عیسی مسیح.

Chapter 6

1پس چه گوییم؟ آیا در گناه بمانیم تا فیضافزون گردد؟2حاشا! مایانی که از گناهمردیم، چگونه دیگر در آن زیست کنیم؟3یا نمی‌دانید که جمیع ما که در مسیح عیسی تعمید یافتیم، در موت او تعمید یافتیم؟4پس چونکه در موت او تعمید یافتیم، با او دفن شدیم تا آنکه به همین قسمی که مسیح به جلال پدر از مردگان برخاست، ما نیز در تازگی حیات رفتار نماییم.5زیرا اگر بر مثال موت او متّحد گشتیم، هرآینه در قیامت وی نیز چنین خواهیم شد.6زیرا این را می‌دانیم که انسانیّت کهنه ما با او مصلوب شد تا جسد گناه معدوم گشته، دیگر گناه را بندگی نکنیم.7زیرا هر که مُرد، از گناه مبرّا شده است.8پس هرگاه با مسیح مردیم، یقین می‌دانیم که با او زیست هم خواهیم کرد.9زیرا می‌دانیم که چون مسیح از مردگان برخاست، دیگر نمی‌میرد و بعد از این موت بر او تسلّطی ندارد.10زیرا به آنچه مرد یک مرتبه برای گناه مرد و به آنچه زندگی می‌کند، برای خدا زیست می‌کند.11همچنین شما نیز خود را برای گناه مرده انگارید، امّا برای خدا در مسیح عیسی زنده.12پس گناه در جسم فانی شما حکمرانی نکند تا هوسهای آن را اطاعت نمایید،13و اعضای خود را به گناه مسپارید تا آلات ناراستی شوند، بلکه خود را از مردگان زنده شده به خدا تسلیم کنید و اعضای خود را تا آلات عدالت برای خدا باشند.14زیرا گناه بر شما سلطنت نخواهد کرد، چونکه زیر شریعت نیستید بلکه زیر فیض.15پس چه گوییم؟ آیا گناه بکنیم از آنرو که زیر شریعت نیستیم بلکه زیر فیض؟ حاشا!16آیا نمی‌دانید که اگر خویشتن را به بندگی کسی تسلیمکرده، او را اطاعت نمایید، شما آنکس را که او را اطاعت می‌کنید بنده هستید، خواه گناه را برای مرگ، خواه اطاعت را برای عدالت.17امّا شکر خدا را که هرچند غلامان گناه می‌بودید، لیکن الآن از دل، مطیع آن صورت تعلیم گردیده‌اید که به آن سپرده شده‌اید.18و از گناه آزاد شده، غلامان عدالت گشته‌اید.19بطور انسان، به‌سبب ضعف جسم شما سخن می‌گویم، زیرا همچنان که اعضای خود را بندگی نجاست و گناه برای گناه سپردید، همچنین الآن نیز اعضای خود را به بندگی عدالت برای قدّوسیّت بسپارید.20زیرا هنگامی که غلامان گناه می‌بودید از عدالت آزاد می‌بودید.21پس آن وقت چه ثمر داشتید از آن کارهایی که الآن از آنها شرمنده‌اید که انجام آنها موت است؟22امّا الحال چونکه از گناه آزاد شده و غلامان خدا گشته‌اید، ثمر خود را برای قدّوسیّت می‌آورید که عاقبتِ آن، حیات جاودانی است.23زیرا که مزد گناه موت است، امّا نعمت خدا حیات جاودانی در خداوند ما عیسی مسیح.

Chapter 7

1ای برادران آیا نمی‌دانید [زیرا که با عارفین شریعت سخن می‌گویم] که مادامی که انسان زنده است، شریعت بر وی حکمرانی دارد؟2زیرا زن منکوحه برحسب شریعت به شوهرِ زنده بسته است، امّا هرگاه شوهرش بمیرد، از شریعتِ شوهرش آزاد شود.3پس مادامی که شوهرش حیات دارد، اگر به مرد دیگر پیوندد، زانیه خوانده می‌شود. لکن هرگاه شوهرش بمیرد،از آن شریعت آزاد است که اگر به شوهری دیگر داده شود، زانیه نباشد.4بنابراین، ای برادرانِ من، شما نیز بوساطت جسد مسیح برای شریعت مرده شدید تا خود را به دیگری پیوندید، یعنی با او که از مردگان برخاست، تا بجهت خدا ثمر آوریم.5زیرا وقتی که در جسم بودیم، هوسهای گناهانی که از شریعت بود، در اعضای ما عمل می‌کرد تا بجهت موت ثمر آوریم.6امّا الحال چون برای آن چیزی که در آن بسته بودیم مُردیم، از شریعت آزاد شدیم، به‌حدّی که در تازگی روح بندگی می‌کنیم نه در کُهنگی حرف.7پس چه گوییم؟ آیا شریعت گناه است؟ حاشا! بلکه گناه را جز به شریعت ندانستیم. زیرا که شهوت را نمی‌دانستم، اگر شریعت نمی‌گفت که، طمع مورز.8لکن گناه از حکم فرصت جسته، هر قسم طمع را در من پدید آورد، زیرا بدون شریعت گناه مرده است.9و من از قبل بدون شریعت زنده می‌بودم؛ لکن چون حکم آمد، گناه زنده گشت و من مردم.10و آن حکمی که برای حیات بود، همان مرا باعث موت گردید.11زیرا گناه از حکم فرصت یافته، مرا فریب داد و به آن مرا کُشت.12خلاصه شریعت مقدّس است و حکم مقدّس و عادل و نیکو.13پس آیا نیکویی برای من موت گردید؟ حاشا! بلکه گناه، تا گناه بودنش ظاهر شود. به‌وسیلهٔ نیکویی برای من باعث مرگ شد تا آنکه گناه به‌سبب حکم بغایت خبیث شود.14زیرا می‌دانیم که شریعت روحانی است، لکن من جسمانی و زیر گناه فروخته شده هستم،15که آنچه می‌کنم نمی‌دانم زیرا آنچه می‌خواهم نمی‌کنم بلکه کاری را که از آن نفرت دارم بجا می‌آورم.16پس هرگاه کاری را که نمی‌خواهم بجا می‌آورم، شریعت را تصدیق می‌کنم که نیکوست.17و الحال من دیگر فاعل آن نیستم بلکه آن گناهی که در من ساکن است.18زیرا می‌دانم که در من، یعنی در جسدم هیچ نیکویی ساکن نیست، زیرا که اراده در من حاضر است امّا صورت نیکو کردن نی.19زیرا آن نیکویی را که می‌خواهم نمی‌کنم، بلکه بدی را که نمی‌خواهم می‌کنم.20پس چون آنچه را نمی‌خواهم می‌کنم، من دیگر فاعل آن نیستم بلکه گناه که در من ساکن است.21لهذا این شریعت را می‌یابم که وقتی که می‌خواهم نیکویی کنم بدی نزد من حاضر است.22زیرا برحسب انسانیّت باطنی به شریعت خدا خشنودم.23لکن شریعتی دیگر در اعضای خود می‌بینم که با شریعت ذهن من منازعه می‌کند و مرا اسیر می‌سازد به آن شریعت گناه که در اعضای من است.24وای بر من که مرد شقیای هستم! کیست که مرا از جسم این موت رهایی بخشد؟25خدا را شکر می‌کنم بوساطت خداوند ما عیسی مسیح. خلاصه اینکه من به ذهن خود شریعت خدا را بندگی می‌کنم و امّا به جسم خود شریعت گناه را.

Chapter 8

1پس هیچ قصاص نیست بر آنانی که در مسیح عیسی هستند.2زیرا که شریعتروح حیات در مسیح عیسی مرا از شریعت گناه و موت آزاد گردانید.3زیرا آنچه از شریعت محال بود، چونکه به‌سبب جسم ضعیف بود، خدا پسر خود را در شبیه جسم گناه و برای گناه فرستاده، بر گناه در جسم فتوا داد،4تا عدالت شریعت کامل گردد در مایانی که نه بحسب جسم بلکه برحسب روح رفتار می‌کنیم.5زیرا آنانی که برحسب جسم هستند، در چیزهای جسم تفکّر می‌کنند و امّا آنانی که برحسب روح هستند در چیزهای روح.6از آن جهت که تفکّر جسم موت است، لکن تفکّر روح حیات و سلامتی است.7زانرو که تفکّر جسم دشمنی خدا است، چونکه شریعت خدا را اطاعت نمی‌کند، زیرا نمی‌تواند هم بکند.8و کسانی که جسمانی هستند، نمی‌توانند خدا را خشنود سازند.9لکن شما در جسم نیستید بلکه در روح، هرگاه روح خدا در شما ساکن باشد؛ و هرگاه کسی روح مسیح را ندارد وی از آن او نیست.10و اگر مسیح در شما است، جسم به‌سبب گناه مرده است و امّا روح، به‌سبب عدالت، حیات است.11و اگر روح او که عیسی را از مردگان برخیزانید در شما ساکن باشد، او که مسیح را از مردگان برخیزانید، بدنهای فانی شما را نیز زنده خواهد ساخت به روح خود که در شما ساکن است.12بنابراین ای برادران، مدیون جسم نیستیم تا برحسب جسم زیست نماییم.13زیرا اگر برحسب جسم زیست کنید، هرآینه خواهید مرد. لکن اگر افعال بدن را به‌وسیلهٔ روح بکُشید، هماناخواهید زیست.14زیرا همهٔ کسانی که از روح خدا هدایت می‌شوند، ایشان پسران خدایند.15از آنرو که روح بندگی را نیافته‌اید تا باز ترسان شوید بلکه روح پسر خواندگی را یافته‌اید، که به آن ابّا، یعنی ای پدر ندا می‌کنیم.16همان روح بر روح‌های ما شهادت می‌دهد که فرزندان خدا هستیم.17و هرگاه فرزندانیم، وارثان هم هستیم، یعنی وَرَثهٔ خدا و همارث با مسیح، اگر شریک مصیبتهای او هستیم تا در جلال وی نیز شریک باشیم.18زیرا یقین می‌دانم که دردهای زمان حاضر نسبت به آن جلالی که در ما ظاهر خواهد شد هیچ است.19زیرا که انتظار خلقت، منتظر ظهور پسران خدا می‌باشد،20زیرا خلقت، مطیع بطالت شد، نه به ارادهٔ خود، بلکه بخاطر او که آن را مطیع گردانید،21در امید که خودِ خلقت نیز از قید فساد خلاصی خواهد یافت تا در آزادی جلال فرزندان خدا شریک شود.22زیرا می‌دانیم که تمام خلقت تا الآن با هم در آه کشیدن و درد زه می‌باشند.23و نه این فقط، بلکه ما نیز که نوبر روح را یافته‌ایم، در خود آه می‌کشیم در انتظار پسرخواندگی، یعنی خلاصی جسم خود.24زیرا که به امید نجات یافتیم، لکن چون امید دیده شد، دیگر امید نیست، زیرا آنچه کسی بیند چرا دیگر در امید آن باشد؟25امّا اگر امید چیزی را داریم که نمی‌بینیم، با صبر انتظار آن می‌کشیم.26و همچنین روح نیز ضعف ما را مدد می‌کند، زیرا که آنچه دعا کنیم بطوری که می‌باید نمی‌دانیم، لکن خود روح برای ما شفاعت می‌کندبه ناله‌هایی که نمی‌شود بیان کرد.27و او که تفحّصکننده دلهاست، فکر روح را می‌داند زیرا که او برای مقدّسین برحسب ارادهٔ خدا شفاعت می‌کند.28و می‌دانیم که بجهت آنانی که خدا را دوست می‌دارند و بحسب ارادهٔ او خوانده شده‌اند، همه چیزها برای خیریّت [ایشان] با هم در کار می‌باشند.29زیرا آنانی را که از قبل شناخت، ایشان را نیز پیش معیّن فرمود تا به صورت پسرش متشکّل شوند تا او نخست‌زاده از برادران بسیار باشد.30و آنانی را که از قبل معین فرمود، ایشان را هم خواند و آنانی را که خواند ایشان را نیز عادل گردانید و آنانی را که عادل گردانید، ایشان را نیز جلال داد.31پس به این چیزها چه گوییم؟ هرگاه خدا با ما است کیست به ضدّ ما؟32او که پسر خود را دریغ نداشت، بلکه او را در راه جمیع ما تسلیم نمود، چگونه با وی همه‌چیز را به ما نخواهد بخشید؟33کیست که بر برگزیدگان خدا مدّعی شود؟ آیا خدا که عادل کننده است؟34کیست که بر ایشان فتوا دهد؟ آیا مسیح که مُرد بلکه نیز برخاست، آنکه به دست راست خدا هم هست و ما را نیز شفاعت می‌کند؟35کیست که ما را از محبّت مسیح جدا سازد؟ آیا مصیبت یا دلتنگی یا جفا یا قحط یا عریانی یا خطر یا شمشیر؟36چنانکه مکتوب است که بخاطر تو تمام روز کُشته و مثل گوسفندان ذبحی شمرده می‌شویم.37بلکه در همهٔ این امور از حدّ زیاده نصرت یافتیم، به‌وسیلهٔ او که ما را محبّت نمود.38زیرا یقین می‌دانم که نه موت و نه حیات و نه فرشتگان و نه رؤسا و نه قدرتها و نه چیزهای حال و نهچیزهای آینده39و نه بلندی و نه پستی و نه هیچ مخلوق دیگر قدرت خواهد داشت که ما را از محبّت خدا که در خداوند ما مسیح عیسی است جدا سازد.

Chapter 9

1در مسیح راست می‌گویم و دروغ نی و ضمیر من در روح‌القدس مرا شاهد است،2که مرا غمی عظیم و در دلم وَجَع دائمی است.3زیرا راضی هم می‌بودم که خود از مسیح محروم شوم در راه برادرانم که بحسب جسم خویشان منند،4که ایشان اسرائیلیاند و پسرخواندگی و جلال و عهده‌ا و امانت شریعت و عبادت و وعده‌ها از آنِ ایشان است؛5که پدران از آن ایشانند و از ایشان مسیح بحسب جسم شد که فوق از همه است، خدای متبارک تا ابدالآباد، آمین.6ولکن چنین نیست که کلام خدا ساقط شده باشد؛ زیرا همه که از اسرائیلاند، اسرائیلی نیستند،7و نه نسل ابراهیم تماماً فرزند هستند؛ بلکه نسل تو در اسحاق خوانده خواهند شد.8یعنی فرزندان جسم، فرزندان خدا نیستند، بلکه فرزندان وعده از نسل محسوب می‌شوند.9زیرا کلام وعدهٔ این است که موافق چنین وقت خواهم آمد و ساره را پسری خواهد بود.10و نه این فقط، بلکه رفْقَه نیز چون از یک شخص، یعنی از پدر ما اسحاق حامله شد،11زیرا هنگامی که هنوز تولّد نیافته بودند و عملی نیک یا بد نکرده، تا ارادهٔ خدا برحسب اختیار ثابت شود نه از اعمال بلکه از دعوتکننده12بدو گفته شد که بزرگتر کوچکتررا بندگی خواهد نمود.13چنانکه مکتوب است، یعقوب را دوست داشتم امّا عیسو را دشمن.14پس چه گوییم؟ آیا نزد خدا بی‌انصافی است؟ حاشا!15زیرا به موسی می‌گوید، رحم خواهم فرمود بر هر که رحم کنم و رأفت خواهم نمود بر هر که رأفت نمایم.16لاجرم نه از خواهش کننده و نه از شتابنده است، بلکه از خدای رحم کننده.17زیرا کتاب به فرعون می‌گوید، برای همین تو را برانگیختم تا قوّت خود را در تو ظاهر سازم و تا نام من در تمام جهان ندا شود.18بنابراین هر که را می‌خواهد رحم می‌کند و هر که را می‌خواهد سنگدل می‌سازد.19پس مرا می‌گویی، دیگر چرا ملامت می‌کند؟ زیرا کیست که با ارادهٔ او مقاومت نموده باشد؟20نی بلکه تو کیستی ای انسان که با خدا معارضه می‌کنی؟ آیا مصنوع به صانع می‌گوید که چرا مرا چنین ساختی؟21یا کوزه‌گر اختیار بر گِل ندارد که از یک خمیره ظرفی عزیز و ظرفی ذلیل بسازد؟22و اگر خدا چون اراده نمود که غضب خود را ظاهر سازد و قدرت خویش را بشناساند، ظروف غضب را که برای هلاکت آماده شده بود، به حلم بسیار متحمّل گردید،23و تا دولت جلال خود را بشناساند بر ظروف رحمتی که آنها را از قبل برای جلال مستعّد نمود،24و آنها را نیز دعوت فرمود، یعنی ما نه از یهود فقط بلکه از امّت‌ها نیز.25چنانکه در هوشع هم می‌گوید، آنانی را که قوم من نبودند، قوم خود خواهم خواند و او را که دوست نداشتم محبوبه خود.26و جایی که به ایشان گفته شد که شما قوم مننیستید، در آنجا پسران خدای حّی خوانده خواهند شد.27و اشعیا نیز در حقّ اسرائیل ندا می‌کند که هرچند عدد بنی‌اسرائیل مانند ریگ دریا باشد، لکن بقیّهٔ نجات خواهند یافت؛28زیرا خداوند کلام خود را تمام و منقطع ساخته، بر زمین به عمل خواهد آورد.29و چنانکه اشعیا پیش اخبار نمود که اگر ربّالجنود برای ما نسلی نمی‌گذارد، هرآینه مثل سدوم می‌شدیم و مانند غَمورَه می‌گشتیم.30پس چه گوییم؟ امّت‌هایی که در پیعدالت نرفتند، عدالت را حاصل نمودند، یعنی عدالتی که از ایمان است.31لکن اسرائیل که در پی شریعت عدالت می‌رفتند، به شریعت عدالت نرسیدند.32از چه سبب؟ از این جهت که نه از راه ایمان بلکه از راه اعمالِ شریعت آن را طلبیدند، زیرا که به سنگ مصادم لغزش خوردند.33چنانکه مکتوب است که، اینک، در صهیون سنگی مصادم و صخره لغزش می‌نهم و هر که بر او ایمان آورد، خجل نخواهد گردید.

Chapter 10

1ای برادران خوشی دل من و دعای من نزد خدا بجهت اسرائیل برای نجات ایشان است.2زیرا بجهت ایشان شهادت می‌دهم که برای خدا غیرت دارند لکن نه از روی معرفت.3زیرا که چون عدالت خدا را نشناخته، می‌خواستند عدالت خود را ثابت کنند، مطیع عدالت خدا نگشتند.4زیرا که مسیح است انجام شریعت بجهت عدالت برای هر کس که ایمانآورد.5زیرا موسی عدالت شریعت را بیان می‌کند که هر که به این عمل کند، در این خواهد زیست.6لکن عدالت ایمان بدینطور سخن می‌گوید که در خاطر خود مگو کیست که به آسمان صعود کند، یعنی تا مسیح را فرود آورد،7یا کیست که به هاویه نزول کند، یعنی تا مسیح را از مردگان برآورد.8لکن چه می‌گوید؟ اینکه کلام نزد تو و در دهانت و در قلب تو است، یعنی این کلام ایمان که به آن وعظ می‌کنیم.9زیرا اگر به زبان خود عیسی خداوند را اعتراف کنی و در دل خود ایمان آوری که خدا او را از مردگان برخیزانید، نجات خواهی یافت.10چونکه به دل ایمان آورده می‌شود برای عدالت و به زبان اعتراف می‌شود بجهت نجات.11و کتاب می‌گوید هر که به او ایمان آورد خجل نخواهد شد.12زیرا که در یهود و یونانی تفاوتی نیست که همان خداوند، خداوند همه است و دولتمند است برای همه که نام او را می‌خوانند.13زیرا هر که نام خداوند را بخواند نجات خواهد یافت.14پس چگونه بخوانند کسی را که به او ایمان نیاورده‌اند؟ و چگونه ایمان آورند به کسی که خبر او را نشنیده‌اند؟ و چگونه بشنوند بدون واعظ؟15و چگونه وعظ کنند جز اینکه فرستاده شوند؟ چنانکه مکتوب است که چه زیبا است پایهای آنانی که به سلامتی بشارت می‌دهند و به چیزهای نیکو مژده می‌دهند.16لکن همه بشارت را گوش نگرفتند زیرا اشعیا می‌گوید خداوندا کیست که اخبار ما را باور کرد؟17لهذا ایمان از شنیدناست و شنیدن از کلام خدا.18لکن می‌گویم آیا نشنیدند؟ البتّه شنیدند، صوت ایشان در تمام جهان منتشر گردید و کلام ایشان تا اقصای ربع مسکون رسید.19و می‌گویم آیا اسرائیل ندانسته‌اند؟ اوّل موسی می‌گوید، من شما را به غیرت می‌آورم به آن که امّتی نیست و بر قوم بی‌فهم شما را خشمگین خواهم ساخت.20و اشعیا نیز جرأت کرده، می‌گوید، آنانی که طالب من نبودند مرا یافتند و به کسانی که مرا نطلبیدند ظاهر گردیدم.21امّا در حقّ اسرائیل می‌گوید، تمام روز دستهای خود را دراز کردم به سوی قومی نامطیع و مخالف.

Chapter 11

1پس می‌گویم آیا خدا قوم خود را ردّ کرد؟ حاشا! زیرا که من نیز اسرائیلی از اولاد ابراهیم از سبط بنیامین هستم.2خدا قوم خود را که از قبل شناخته بود، ردّ نفرموده است. آیا نمی‌دانید که کتاب در الیاس چه می‌گوید، چگونه بر اسرائیل از خدا استغاثه می‌کند3که خداوندا انبیای تو را کشته و مذبحهای تو را کنده‌اند و من به تنهایی مانده‌ام و در قصد جان من نیز می‌باشند؟4لکن وَحْی بدو چه می‌گوید؟ اینکه هفت هزار مرد بجهت خود نگاه داشتم که به نزد بَعْل زانو نزده‌اند.5پس همچنین در زمان حاضر نیز بقیّتی بحسب اختیار فیض مانده است.6و اگر از راه فیض است دیگر از اعمال نیست وگرنه فیض دیگر فیض نیست. امّا اگر از اعمال است دیگر از فیض نیست والاّ عمل دیگر عملنیست.7پس مقصود چیست؟ اینکه اسرائیل آنچه را که می‌طلبد نیافته است، لکن برگزیدگان یافتند و باقی‌ماندگان سخت‌دل گردیدند؛8چنانکه مکتوب است که خدا بدیشان روح خوابآلود داد چشمانی که نبیند و گوشهایی که نشنود تا امروز.9و داود می‌گوید که مائده ایشان برای ایشان تله و دام و سنگ مصادم و عقوبت باد؛10چشمان ایشان تار شود تا نبینند و پشت ایشان را دائماً خم گردان.11پس می‌گویم آیا لغزش خوردند تا بیفتند؟ حاشا! بلکه از لغزش ایشان نجات به امّت‌ها رسید تا در ایشان غیرت پدید آوَرَدْ.12پس چون لغزش ایشان دولتمندی جهان گردید و نقصان ایشان دولتمندی امّت‌ها، به چند مرتبه زیادتر پُری ایشان خواهد بود.13زیرا به شما ای امّت‌ها سخن می‌گویم. پس از این روی که رسول امّت‌ها می‌باشم خدمت خود را تمجید می‌نمایم،14تا شاید ابنای جنس خود را به غیرت آورم و بعضی از ایشان را برهانم.15زیرا اگر ردّ شدن ایشان مصالحت عالم شد، باز یافتن ایشان چه خواهد شد؟ جز حیات از مردگان!16و چون نوبر مقدّس است، همچنان خمیره و هرگاه ریشه مقدّس است، همچنان شاخه‌ها.17و چون بعضی از شاخه‌ها بریده شدند و تو که زیتون برّی بودی در آنها پیوند گشتی و در ریشه و چربی زیتون شریک شدی،18بر شاخه‌ها فخر مکن و اگر فخر کنی تو حامل ریشه نیستی بلکه ریشه حامل تو است.19پس می‌گویی کهشاخه‌ها بریده شدند تا من پیوند شوم؟20آفرین بجهت بی‌ایمانی بریده شدند و تو محض ایمان پایدار هستی. مغرور مباش بلکه بترس!21زیرا اگر خدا بر شاخه‌های طبیعی شفقت نفرمود، بر تو نیز شفقت نخواهد کرد.22پس مهربانی و سختی خدا را ملاحظه نما؛ امّا سختی بر آنانی که افتادند، امّا مهربانی برتو اگر در مهربانی ثابت باشی والاّ تو نیز بریده خواهی شد.23و اگر ایشان نیز در بی‌ایمانی نمانند باز پیوند خواهند شد، زیرا خدا قادر است که ایشان را بار دیگر بپیوندد.24زیرا اگر تو از زیتون طبیعی برّی بریده شده، برخلاف طبع به زیتون نیکو پیوند گشتی، به چند مرتبه زیادتر آنانی که طبیعیاند در زیتون خویش پیوند خواهند شد.25زیرا ای برادران نمی‌خواهم شما از این سرّ بی‌خبر باشید که مبادا خود را دانا انگارید که مادامی که پری امّت‌ها درنیاید، سخت‌دلی بر بعضی از اسرائیل طاری گشته است.26و همچنین همگی اسرائیل نجات خواهند یافت، چنانکه مکتوب است که از صهیون نجات دهنده‌ای ظاهر خواهد شد و بی‌دینی را از یعقوب خواهد برداشت؛27و این است عهد من با ایشان در زمانی که گناهانشان را بردارم.28نظر به انجیل بجهت شما دشمناناند، لکن نظر به اختیار به‌خاطر اجداد محبوبند.29زیرا که در نعمتها ودعوت خدا بازگشتن نیست.30زیرا همچنان که شما در سابق مطیع خدا نبودید و الآن به‌سبب نافرمانی ایشان رحمت یافتید،31همچنین ایشان نیز الآن نافرمان شدند تا بجهت رحمتی که بر شمااست بر ایشان نیز رحم شود32زیرا خدا همه را در نافرمانی بسته است تا بر همه رحم فرماید.33زهی عمق دولتمندی و حکمت و علم خدا! چقدر بعید از غوررسی است احکام او و فوق از کاوش است طریق‌های وی!34زیرا کیست که رأی خداوند را دانسته باشد؟ یا کِه مشیر او شده؟35یا کِه سبقت جسته چیزی بدو داده تا به او باز داده شود؟36زیرا که از او و به او و تا او همه‌چیز است؛ و او را تا ابدالآباد جلال باد، آمین.

Chapter 12

1لهذا ای برادران، شما را به رحمتهای خدا استدعا می‌کنم که بدنهای خود را قربانی زنده مقدّس پسندیده خدا بگذرانید که عبادت معقول شما است.2و همشکل این جهان مشوید بلکه به تازگی ذهن خود صورت خود را تبدیل دهید تا شما دریافت کنید که ارادهٔ نیکوی پسندیده کامل خدا چیست.3زیرا به آن فیضی که به من عطا شده است، هر یکی از شما را می‌گویم که فکرهای بلندتر از آنچه شایسته است مکنید بلکه به اعتدال فکر نمایید، به اندازه آن بهره ایمان که خدا به هر کس قسمت فرموده است.4زیرا همچنان که در یک بدن اعضای بسیار داریم و هر عضوی را یک کار نیست،5همچنین ما که بسیاریم، یک جسد هستیم در مسیح، امّا فرداً اعضای یکدیگر.6پس چون نعمتهای مختلف داریم بحسب فیضی که به ما داده شد، خواه نبوّت برحسب موافقت ایمان7یا خدمت در خدمتگزاری، یا معلّم در تعلیم،8یا واعظ در موعظه، یا بخشنده به سخاوت، یا پیشوا به اجتهاد، یا رحم‌کننده به سرور.9محبّت بی‌ریا باشد. از بدی نفرت کنید و به نیکویی بپیوندید.10با محبّت برادرانه یکدیگر را دوست دارید و هر یک دیگری را بیشتر از خود اکرام بنماید.11در اجتهاد کاهلی نورزید و در روح سرگرم شده، خداوند را خدمت نمایید.12در امید مسرور و در مصیبت صابر و در دعا مواظب باشید.13مشارکت در احتیاجات مقدّسین کنید و در مهمانداری ساعی باشید.14برکت بطلبید بر آنانی که بر شما جفا کنند؛ برکت بطلبید و لعن مکنید.15خوشی کنید با خوشحالان و ماتم نمایید با ماتمیان.16برای یکدیگر همان فکر داشته باشید و در چیزهای بلند فکر مکنید بلکه با ذلیلان مدارا نمایید و خود را دانا مشمارید.17هیچ‌کس را به عوض بدی بدی مرسانید. پیش جمیع مردم تدارک کارهای نیکو بینید.18اگر ممکن است بقدر قوّه خود با جمیع خلق به صلح بکوشید.19ای محبوبان انتقام خود را مکشید بلکه خشم را مهلت دهید، زیرا مکتوب است خداوند می‌گوید که انتقام از آن من است من جزا خواهم داد.20پس اگر دشمن تو گرسنه باشد، او را سیر کن و اگر تشنه است، سیرابش نما زیرا اگر چنین کنی اخگرهای آتش بر سرش خواهی انباشت.21مغلوب بدی مشو بلکه بدی را به نیکویی مغلوب ساز.

Chapter 13

1هر شخص مطیع قدرتهای برتر بشود،زیرا که قدرتی جز از خدا نیست وآنهایی که هست از جانب خدا مرتّب شده است.2حتّی هر که با قدرت مقاومت نماید، مقاومت با ترتیب خدا نموده باشد و هر که مقاومت کند، حکم بر خود آورد.3زیرا از حکام عمل نیکو را خوفی نیست بلکه عمل بد را. پس اگر می‌خواهی که از آن قدرت ترسان نشوی، نیکویی کن که از او تحسین خواهی یافت.4زیرا خادم خداست برای تو به نیکویی؛ لکن هرگاه بدی کنی، بترس چونکه شمشیر را عبث برنمی‌دارد، زیرا او خادم خداست و با غضب انتقام از بدکاران می‌کشد.5لهذا لازم است که مطیع او شوی نه به‌سبب غضب فقط بلکه به‌سبب ضمیر خود نیز.6زیرا که به این سبب باج نیز می‌دهید، چونکه خدّام خدا و مواظب در همین امر هستند.7پس حقّ هرکس را به او ادا کنید، باج را به مستحقّ باج و جزیه را به مستحقّ جزیه و ترس را به مستحقّ ترس و عزّت را به مستحقّ عزّت.8مدیون احدی به چیزی مشوید جز به محبّت نمودن با یکدیگر، زیرا کسی که دیگری را محبّت نماید، شریعت را بجا آورده باشد.9زیرا که زنا مکن، قتل مکن، دزدی مکن، شهادت دروغ مده، طمع مورز و هر حکمی دیگر که هست، همه شامل است در این کلام که همسایهٔ خود را چون خود محبّت نما.10محبّت به همسایهٔ خود بدی نمی‌کند پس محبّت تکمیل شریعت است.11و خصوصاً چون وقت را می‌دانید که الحال ساعت رسیده است که ما را باید از خواب بیدار شویم زیرا که الآن نجات ما نزدیکتر است از آن وقتی که ایمان آوردیم.12شب منقضی شد وروز نزدیک آمد. پس اعمال تاریکی را بیرون کرده، اسلحه نور را بپوشیم.13و با شایستگی رفتار کنیم چنانکه در روز، نه در بزمها و سکرها و فسق و فجور و نزاع و حسد؛14بلکه عیسی مسیح خداوند را بپوشید و برای شهوات جسمانی تدارک نبینید.

Chapter 14

1و کسی را که در ایمان ضعیف باشد بپذیرید، لکن نه برای مُحاجّه در مباحثات.2یکی ایمان دارد که همه‌چیز را باید خورد امّا آنکه ضعیف است بُقُول می‌خورَد.3پس خورنده ناخورنده را حقیر نشمارد و ناخورنده بر خورنده حکم نکند زیرا خدا او را پذیرفته است.4تو کیستی که بر بندهٔ کسی دیگر حکم می‌کنی؟ او نزد آقای خود ثابت یا ساقط می‌شود. لیکن استوار خواهد شد زیرا خدا قادر است که او را ثابت نماید.5یکی یک روز را از دیگری بهتر می‌داند و دیگری هر روز را برابر می‌شمارد. پس هر کس در ذهن خود مُتِیَقَّن بشود.6آنکه روز را عزیز می‌داند بخاطر خداوند عزیزش می‌دارد و آنکه روز را عزیز نمی‌دارد هم برای خداوند نمی‌دارد؛ و هر که می‌خورد برای خداوند می‌خورد زیرا خدا را شکر می‌گوید، و آنکه نمی‌خورد برای خداوند نمی‌خورد و خدا را شکر می‌گوید.7زیرا احدی از ما به خود زیست نمی‌کند و هیچ‌کس به خود نمی‌میرد.8زیرا اگر زیست کنیم برای خداوند زیست می‌کنیم و اگر بمیریم برای خداوندمیمیریم. پس خواه زنده باشیم، خواه بمیریم، از آن خداوندیم.9زیرا برای همین مسیح مرد و زنده گشت تا بر زندگان و مردگان سلطنت کند.10لکن تو چرا بر برادر خود حکم می‌کنی؟ یا تو نیز چرا برادر خود را حقیر می‌شماری؟ زانرو که همه پیش مسند مسیح حاضر خواهیم شد.11زیرا مکتوب است خداوند می‌گوید به حیات خودم قسم که هر زانویی نزد من خم خواهد شد و هر زبانی به خدا اقرار خواهد نمود.12پس هر یکی از ما حساب خود را به خدا خواهد داد.13بنابراین بر یکدیگر حکم نکنیم بلکه حکم کنید به اینکه کسی سنگی مصادم یا لغزشی در راه برادر خود ننهد.14می‌دانم و در عیسی خداوند یقین می‌دارم که هیچ چیز در ذات خود نجس نیست جز برای آن کسی که آن را نجس پندارد؛ برای او نجس است.15زیرا هرگاه برادرت به خوراک آزرده شود، دیگر به محبّت رفتار نمی‌کنی. به خوراک خود هلاک مساز کسی را که مسیح در راه او بمرد.16پس مگذارید که نیکویی شما را بد گویند.17زیرا ملکوت خدا اَکل و شُرب نیست بلکه عدالت و سلامتی و خوشی در روح‌القدس.18زیرا هر که در این امور خدمت مسیح را کند، پسندیده خدا و مقبول مردم است.19پس آن اموری را که منشأ سلامتی و بنای یکدیگر است پیروی نمایید.20بجهت خوراک کار خدا را خراب مساز. البتّه همه‌چیز پاک است، لیکن بد است برای آن شخص که برای لغزش می‌خورد.21گوشت نخوردن و شراب ننوشیدن و کاری نکردن کهباعث ایذا یا لغزش یا ضعف برادرت باشد نیکو است.22آیا تو ایمان داری؟ پس برای خودت در حضور خدا آن را بدار، زیرا خوشابحال کسی که بر خود حکم نکند در آنچه نیکو می‌شمارد.23لکن آنکه شکّ دارد اگر بخورد ملزم می‌شود، زیرا به ایمان نمی‌خورد؛ و هر چه از ایمان نیست گناه است.

Chapter 15

1و ما که توانا هستیم، ضعفهای ناتوانان را متحمّل بشویم و خوشی خود را طالب نباشیم.2هر یکی از ما همسایهٔ خود را خوش بسازد در آنچه برای بنا نیکو است.3زیرا مسیح نیز خوشی خود را طالب نمی‌بود، بلکه چنانکه مکتوب است ملامتهای ملامتکنندگان تو بر من طاری گردید.4زیرا همهٔ چیزهایی که از قبل مکتوب شد، برای تعلیم ما نوشته شد تا به صبر و تسلّی کتاب امیدوار باشیم.5الآن خدای صبر و تسلّی شما را فیض عطا کند تا موافق مسیح عیسی با یکدیگر یکرأی باشید.6تا یکدل و یکزبان شده، خدا و پدر خداوند ما عیسی مسیح را تمجید نمایید.7پس یکدیگر را بپذیرید، چنانکه مسیح نیز ما را پذیرفت برای جلال خدا.8زیرا می‌گویم عیسی مسیح خادم ختنه گردید بجهت راستی خدا تا وعده‌های اجداد را ثابت گرداند،9و تا امّت‌ها خدا را تمجید نمایند به‌سبب رحمت او چنانکه مکتوب است که از این جهت تو را در میان امّت‌ها اقرار خواهم کرد و به نام تو تسبیح خواهم خواند.10و نیز می‌گوید ای امّت‌ها با قوم او شادمان شوید.11و ایضاً ای جمیعامّت‌ها خداوند را حمد گویید و ای تمامی قومها او را مدح نمایید.12و اشعیا نیز می‌گوید که ریشهٔ یَسّا خواهد بود و آنکه برای حکمرانی امّت‌ها مبعوث شود، امید امّت‌ها بر وی خواهد بود.13الآن خدای امید، شما را از کمال خوشی و سلامتی در ایمان پر سازد تا به قوّت روح‌القدس در امید افزوده گردید.14لکن ای برادرانِ من، خود نیز دربارهٔ شما یقین می‌دانم که خود از نیکویی مملّو و پر از کمال معرفت و قادر بر نصیحت نمودن یکدیگر هستید.15لیکن ای برادران بسیار جسارت ورزیده، من خود نیز به شما جزئی نوشتم تا شما را یادآوری نمایم به‌سبب آن فیضی که خدا به من بخشیده است،16تا خادم عیسی مسیح شوم برای امّت‌ها و کهانت انجیل خدا را بجا آورم تا هدیه امّت‌ها مقبول افتد، مقدّس شده به روح‌القدس.17پس به مسیح عیسی در کارهای خدا فخر دارم.18زیرا جرأت نمی‌کنم که سخنی بگویم جز در آن اموری که مسیح به‌واسطهٔٔ من به عمل آورد، برای اطاعت امّت‌ها در قول و فعل،19به قوّت آیات و معجزات و به قوّت روح خدا. به‌حدّی که از اورشلیم دور زده تا به اَلیرِکُون بشارت مسیح را تکمیل نمودم.20امّا حریص بودم که بشارت چنان بدهم، نه در جایی که اسم مسیح شهرت یافته بود، مبادا بر بنیاد غیری بنا نمایم.21بلکه چنانکه مکتوب است آنانی که خبر او را نیافتند،خواهند دید و کسانی که نشنیدند، خواهند فهمید.22بنابراین بارها از آمدن نزد شما ممنوع شدم.23لکن چون الآن مرا در این ممالک دیگر جایی نیست و سالهای بسیار است که مشتاق آمدن نزد شما بوده‌ام،24هرگاه به اِسْپانیا سفر کنم، به نزد شما خواهم آمد زیرا امیدوار هستم که شما را در عبور ملاقات کنم و شما مرا به آن سوی مشایعت نمایید، بعد از آنکه از ملاقات شما اندکی سیر شوم.25لکن الآن عازم اورشلیم هستم تا مقدّسین را خدمت کنم.26زیرا که اهل مکادونیه و اخائیّه مصلحت دیدند که زکاتی برای مُفْلِسین مقدّسین اورشلیم بفرستند،27بدین رضا دادند و بدرستی که مدیون ایشان هستند زیرا که چون امّت‌ها از روحانیّات ایشان بهرهمند گردیدند، لازم شد که در جسمانیّات نیز خدمت ایشان را بکنند.28پس چون این را انجام دهم و این ثمر را نزد ایشان ختم کنم، از راه شما به اسپانیا خواهم آمد.29و می‌دانم وقتی که به نزد شما آیم، در کمال برکت انجیل مسیح خواهم آمد.30لکن ای برادران، از شما التماس دارم که بخاطر خداوند ما عیسی مسیح و به محبّت روح[القدس]، برای من نزد خدا در دعاها جدّ وجهد کنید،31تا از نافرمانان یهودیه رستگار شوم و خدمت من در اورشلیم مقبول مقدّسین افتد،32تا برحسب ارادهٔ خدا با خوشی نزد شما برسم و با شما استراحت یابم.33و خدای سلامتی با همهٔٔ شما باد، آمین.

Chapter 16

1و خواهر ما فیبی را که خادمه کلیسایدر کَنْخَرِیّا است، به شما می‌سپارم2تا او را در خداوند بطور شایستهٔٔ مقدّسین بپذیرید و در هر چیزی که به شما محتاج باشد او را اعانت کنید، زیرا که او بسیاری را و خود مرا نیز معاونت می‌نمود.3سلام برسانید به پَرِسْکّلا و اَکیلا، همکاران من در مسیح عیسی4که در راه جان من گردنهای خود را نهادند و نه من به تنهایی ممنون ایشان هستم، بلکه همهٔ کلیساهای امّت‌ها.5کلیسا را که در خانهٔ ایشان است و حبیب من اپینطُس را که برای مسیح نوبر آسیاست سلام رسانید.6و مریم را که برای شما زحمت بسیار کشید، سلام گویید.7و اَندرُونِیکوس و یونیاس خویشان مرا که با من اسیر می‌بودند سلام نمایید که مشهور در میان رسولان هستند و قبل از من در مسیح شدند.8و اَمْپَلیاس را که در خداوند حبیب من است، سلام رسانید.9و اُوربانُس که با ما در کار مسیح رفیق است و اِستاخِیس حبیب مرا سلام نمایید.10و اَپَلّیس آزموده شده در مسیح را سلام برسانید و اهل خانهٔ اَرَسْتُبُولُسْ را سلام برسانید.11و خویش من هِیرُدِیُون را سلام دهید و آنانی را از اهل خانهنَرگِسُّوس که در خداوند هستند سلام رسانید.12طَریفَینا و طَرِیفُوسا را که در خداوند زحمت کشیده‌اند سلام گویید؛ و پَرْسیس محبوبه را که در خداوند زحمت بسیار کشید سلام دهید.13و روفُس برگزیده در خداوند و مادر او و مرا سلام بگویید.14اَسنِکریطُس را و فَلیکون و هرْماس و پطْرُوباس و هَرْمیس و برادرانی که با ایشانند سلام نمایید.15فیلُولِکُس را و جولیه و نیریاس و خواهرش و اولِمپاس و همهٔ مقدّسانی که با ایشانند سلام برسانید.16و یکدیگر را به بوسه مقدّسانه سلام نمایید. و جمیع کلیساهای مسیح شما را سلام می‌فرستند.17لکن ای برادران از شما استدعا می‌کنم آن کسانی را که منشأ تفاریق و لغزشهای مخالف آن تعلیمی که شما یافته‌اید می‌باشند، ملاحظه کنید و از ایشان اجتناب نمایید.18زیرا که چنین اشخاص خداوند ما عیسی مسیح را خدمت نمی‌کنند بلکه شکم خود را و به الفاظ نیکو و سخنان شیرین دلهای ساده‌دلان را می‌فریبند.19زیرا که اطاعت شما در جمیع مردم شهرت یافته است. پس دربارهٔ شما مسرور شدم. امّا آرزوی این دارم که در نیکویی دانا و در بدی ساده‌دل باشید.20و خدای سلامتی بزودی شیطان را زیر پایهای شما خواهد سایید. فیض خداوند ما عیسی مسیح با شما باد.21تیموتاؤس همکار من و لوقا و یاسون و سوسیپاطِرُس که خویشان منند شما را سلام می‌فرستند.22من طَرْتیوس، کاتب رساله، شما را در خداوند سلام می‌گویم.23قایوس که مرا و تمام کلیسا را میزبان است، شما را سلام می‌فرستد. و اَرَسْطُس خزینهدار شهر و کُوارطُس برادر به شما سلام می‌فرستند.24[فیض خداوند ما عیسی مسیح با همهٔ شما باد. آمین.]25الآن او را کهقادر است که شما را استوار سازد، برحسب بشارت من و موعظه عیسی مسیح، مطابق کشف آن سرّی که از زمانهای ازلی مخفی بود،26لکن درحال مکشوف شد و به‌وسیلهٔ کتب انبیا برحسبفرموده خدای سرمدی به جمیع امّت‌ها بجهت اطاعت ایمان آشکارا گردید،27خدای حکیم وحید را به‌وسیلهٔ عیسی مسیح تا ابدالآباد جلال باد، آمین.

## اول قرنتيان

Chapter 1

1پولُس به ارادهٔ خدا رسولِ خوانده شدهعیسی مسیح و سوُستْانِیس برادر،2به کلیسای خدا که در قُرِنْتُس است، از مقدّسین در مسیح عیسی که برای تقدّس خوانده شده‌اند، با همهٔ کسانی که در هرجا نام خداوند ما عیسی مسیح را می‌خوانند که [خداوند] ما و [خداوند] ایشان است.3فیض و سلامتی از جانب پدر ما خدا و عیسی مسیح خداوند بر شما باد.4خدای خود را پیوسته شکر می‌کنم دربارهٔ شما برای آن فیض خدا که در مسیح عیسی به شما عطا شده است،5زیرا شما از هرچیز در وی دولتمند شده‌اید، در هر کلام و در هر معرفت.6چنانکه شهادت مسیح در شما استوار گردید،7بحّدی که در هیچ بخشش ناقص نیستید و منتظر مکاشفه خداوند ما عیسی مسیح می‌باشید.8که او نیز شما را تا به آخر استوار خواهد فرمود تا در روز خداوند ما عیسی مسیح بی‌ملامت باشید.9امین است خدایی که شما را به شراکت پسر خود عیسی مسیح خداوند ما خوانده است.10لکن ای برادران از شما استدعا دارم به نام خداوند ما عیسی مسیح که همه یک سخن گویید و شقاق در میان شما نباشد، بلکه در یک فکر و یک رأی کامل شوید.11زیرا که ای برادرانِ من، از اهل خانهٔ خَلُوئی دربارهٔ شما خبر به من رسید که نزاع‌ها در میان شما پیدا شده است.12غرض اینکه هریکی از شما می‌گوید که من از پولُس هستم، و من از اَپَلُّس، و من از کیفا، و من از مسیح.13آیا مسیح منقسم شد؟ یا پولُس در راه شما مصلوب گردید؟ یا به نام پولُس تعمید یافتید؟14خدا را شکر می‌کنم که هیچ یکی از شما را تعمید ندادم جز کَرِسْپُس و قایوس،15که مبادا کسی گوید که به نام خود تعمید دادم.16و خاندان اَسْتِیفان را نیز تعمید دادم و دیگر یاد ندارم که کسی را تعمید داده باشم.17زیرا که مسیح مرا فرستاد، نه تا تعمید دهم بلکه تا بشارت رسانم، نه به حکمت کلام مبادا صلیب مسیح باطل شود.18زیرا ذکر صلیب برای هالکان حماقت است، لکن نزد ما که ناجیان هستیم قوّت خداست.19زیرا مکتوب است، حکمت حکما را باطل سازم و فهم فهیمان را نابود گردانم.20کجا است حکیم؟ کجا کاتب؟ کجا مباحِث این دنیا؟ مگر خدا حکمت جهان را جهالت نگردانیده است؟21زیرا که چون برحسب حکمتِ خدا، جهان از حکمت خود به معرفت خدا نرسید، خدا بدین رضا داد که به‌وسیلهٔ جهالتِ موعظه، ایمانداران را نجات بخشد.22چونکه یهود آیتی می‌خواهند و یونانیان طالب حکمت هستند.23لکن ما به مسیح مصلوب وعظ می‌کنیم که یهود را لغزش و امّت‌ها را جهالت است.24لکن دعوت شدگان را خواه یهود و خواه یونانی مسیح قوّت خدا و حکمت خدا است.25زیرا که جهالت خدا از انسان حکیمتر است و ناتوانی خدا از مردم، تواناتر.26زیرا ای برادران دعوت خود را ملاحظه نمایید که بسیاری بحسب جسم حکیم نیستند و بسیاری توانا نی و بسیاری شریف نی.27بلکه خدا جهّال جهان را برگزید تا حکما را رسوا سازد و خدا ناتوانان عالم را برگزید تا توانایان را رسوا سازد،28و خسیسان دنیا و محقّران را خدا برگزید، بلکه نیستیها را تا هستیها را باطل گرداند.29تا هیچ بشری در حضور او فخر نکند.30لکن از او شما هستید در عیسی مسیح که از جانب خدا برای شما حکمت شده است و عدالت قدّوسیّت و فدا.31تا چنانکه مکتوب است هر که فخر کند در خداوند فخر نماید.

Chapter 2

1و من ای برادران، چون به نزد شما آمدم،با فضیلت کلام یا حکمت نیامدم چون شما را به سرّ خدا اعلام می‌نمودم.2زیرا عزیمتنکردم که چیزی در میان شما دانسته باشم جز عیسی مسیح و او را مصلوب.3و من در ضعف و ترس و لرزش بسیار نزد شما شدم،4و کلام و وعظ من به سخنان مقنع حکمت نبود، بلکه به برهان روح و قوّت،5تا ایمان شما در حکمت انسان نباشد بلکه در قوّت خدا.6لکن حکمتی بیان می‌کنیم نزد کاملین، امّا حکمتی که از این عالم نیست و نه از روسای این عالم که زایل می‌گردند.7بلکه حکمت خدا را در سرّی بیان می‌کنیم، یعنی آن حکمت مخفی را که خدا پیش از دهرها برای جلال ما مقدّر فرمود،8که احدی از رؤسای این عالم آن را ندانست زیرا اگر می‌دانستند خداوند جلال را مصلوب نمی‌کردند.9بلکه چنانکه مکتوب است، چیزهایی را که چشمی ندید و گوشی نشنید و به‌خاطر انسانی خطور نکرد، یعنی آنچه خدا برای دوستداران خود مهیّا کرده است.10امّا خدا آنها را به روح خود بر ما کشف نموده است، زیرا که روح همه‌چیز حتّی عمق‌های خدا را نیز تفحّص می‌کند.11زیرا کیست از مردمان که امور انسان را بداند جز روح انسان که در وی می‌باشد. همچنین نیز امور خدا را هیچ‌کس ندانسته است، جز روح خدا.12لیکن ما روح جهان را نیافته‌ایم، بلکه آن روح که از خداست تا آنچه خدا به ما عطا فرموده است بدانیم.13که آنها را نیز بیان می‌کنیم نه به سخنان آموخته شده از حکمت انسان، بلکه بهآنچه روح‌القدس می‌آموزد و روحانیها را با روحانیها جمع می‌نماییم.14امّا انسان نفسانی امور روح خدا را نمی‌پذیرد زیرا که نزد او جهالت است و آنها را نمی‌تواند فهمید زیرا حکم آنها از روح می‌شود.15لکن شخص روحانی در همه‌چیز حکم می‌کند و کسی را در او حکم نیست.16زیرا کیست که فکر خداوند را دانسته باشد تا او را تعلیم دهد؟ لکن ما فکر مسیح را داریم.

Chapter 3

1و من ای برادران نتوانستم به شما سخنگویم چون روحانیان، بلکه چون جسمانیان و چون اطفال در مسیح.2و شما را به شیر خوراک دادم نه به گوشت زیرا که هنوز استطاعت آن نداشتید بلکه الحال نیز ندارید،3زیرا که تا به‌حال جسمانی هستید، چون در میان شما حسد و نزاع و جدایی‌ها است. آیا جسمانی نیستید و به طریق انسان رفتار نمی‌نمایید؟4زیرا چون یکی گوید من از پولُس و دیگری من از اَپَلُّس هستم، آیا انسان نیستید؟5پس کیست پولُس و کیست اَپُّلس؟ جز خادمانی که به‌واسطهٔٔ ایشان ایمان آوردید و به اندازه‌ای که خداوند به هرکس داد.6من کاشتم و اَپُّلس آبیاری کرد لکن خدا نمّو می‌بخشید.7لهذا نه کارنده چیزی است و نه آب دهنده بلکه خدای رویاننده.8و کارنده و سیرآب کننده یک هستند، لکن هر یک اجرت خود را بحسب مشقّت خود خواهند یافت.9زیرا با خدا همکاران هستیم و شما زراعت خدا و عمارت خدا هستید.10بحسب فیض خدا که به من عطا شد، چون معمار دانا بنیاد نهادم و دیگری بر آن عمارت می‌سازد؛ لکن هرکس با خبر باشد که چگونه عمارت می‌کند.11زیرا بنیادی دیگر هیچ‌کس نمی‌تواند نهاد جز آنکه نهاده شده است، یعنی عیسی مسیح.12لکن اگر کسی بر آن بنیاد، عمارتی از طلا یا نقره یا جواهر یا چوب یا گیاه یا کاه بنا کند،13کار هرکس آشکار خواهد شد، زیرا که آن روز آن را ظاهر خواهد نمود، چونکه آن به آتش به ظهور خواهد رسید و خود آتش، عمل هرکس را خواهد آزمود که چگونه است.14اگر کاری که کسی بر آن گذارده باشد بماند، اجر خواهد یافت.15و اگر عمل کسی سوخته شود، زیان بدو وارد آید، هرچند خود نجات یابد امّا چنانکه از میان آتش.16آیا نمی‌دانید که هیکل خدا هستید و روح خدا در شما ساکن است؟17اگر کسی هیکل خدا را خراب کند، خدا او را هلاک سازد زیرا هیکل خدا مقدّس است و شما آن هستید.18زنهار کسی خود را فریب ندهد! اگر کسی از شما خود را در این جهان حکیم پندارد، جاهل بشود تا حکیم گردد.19زیرا حکمت این جهان نزد خدا جهالت است، چنانکه مکتوب است، حکما را به مکر خودشان گرفتار می‌سازد.20و ایضاً، خداوند افکار حکما را می‌داند که باطل است.21پس هیچ‌کس در انسان فخر نکند، زیرا همه‌چیز از آنِ شما است،22خواه پولُس، خواه اَپُّلس، خواه کیفا، خواه دنیا، خواه زندگی، خواه موت، خواه چیزهای حال، خواه چیزهای آینده،همه از آنِ شما است،23و شما از مسیح و مسیح از خدا می‌باشد.

Chapter 4

1هرکس ما را چون خدّام مسیح و وکلای اسرار خدا بشمارد.2و دیگر در وکلا بازپرس می‌شود که هر یکی امین باشد.3امّا بجهت من کمتر چیزی است که از شما یا از یوم بشر حکم کرده شوم، بلکه برخود نیز حکم نمی‌کنم.4زیرا که در خود عیبی نمی‌بینم، لکن از این عادل شمرده نمی‌شوم، بلکه حکمکننده من خداوند است.5لهذا پیش از وقت به چیزی حکم مکنید تا خداوند بیاید که خفایای ظلمت را روشن خواهد کرد و نیّتهای دلها را به ظهور خواهد آورد؛ آنگاه هرکس را مدح از خدا خواهد بود.6امّا ای برادران، این چیزها را بطور مَثَل به خود و اَپُّلس نسبت دادم به‌خاطر شما تا دربارهٔ ما آموخته شوید که از آنچه مکتوب است تجاوز نکنید و تا هیچ یکی از شما تکبّر نکند برای یکی بر دیگری.7زیرا کیست که تو را برتری داد و چهچیز داری که نیافتی؟ پس چون یافتی، چرا فخر می‌کنی که گویا نیافتی.8الحال سیر شده و دولتمند گشته‌اید و بدون ما سلطنت می‌کنید؛ و کاشکه سلطنت می‌کردید تا ما نیز با شما سلطنت می‌کردیم.9زیرا گمان می‌برم که خدا ما رسولان را آخر همه عرضه داشت مثل آنانی که فتوای موت بر ایشان شده است، زیرا که جهان و فرشتگان و مردم را تماشاگاه شده‌ایم.10ما به‌خاطر مسیح جاهلهستیم، لکن شما در مسیح دانا هستید؛ ما ضعیف لکن شما توانا؛ شما عزیز امّا ما ذلیل.11تا به همین ساعت گرسنه و تشنه و عریان و کوبیده و آواره هستیم،12و به دستهای خود کار کرده، مشقّت می‌کشیم و دشنام شنیده، برکت می‌طلبیم و مظلوم گردیده، صبر می‌کنیم.13چون افترا بر ما می‌زنند، نصیحت می‌کنیم و مثل قاذورات دنیا و فضلاتِ همه‌چیز شده‌ایم تا به‌حال.14و این را نمی‌نویسم تا شما را شرمنده سازم بلکه چون فرزندان محبوب خود تنبیه می‌کنم.15زیرا هرچند هزاران استاد در مسیح داشته باشید، لکن پدران بسیار ندارید، زیرا که من شما را در مسیح عیسی به انجیل تولید نمودم،16پس از شما التماس می‌کنم که به من اقتدا نمایید.17برای همین تیموتاؤس را نزد شما فرستادم که اوست فرزند محبوب من و امین در خداوند تا راه‌های مرا در مسیح به یاد شما بیاورد، چنانکه در هرجا و در هرکلیسا تعلیم می‌دهم.18امّا بعضی تکبّر می‌کنند به گمان آنکه من نزد شما نمی‌آیم.19لکن به زودی نزد شما خواهم آمد، اگر خداوند بخواهد و خواهم دانست نه سخن متکبّران را بلکه قوّت ایشان را.20زیرا ملکوت خدا به زبان نیست بلکه در قوّت است.21چه خواهش دارید آیا با چوب نزد شما بیایم یا با محبّت و روح حلم؟

Chapter 5

1فیالحقیقه شنیده می‌شود که در میان شما زنا پیدا شده است، و چنان زنایی که در میان امّت‌ها هم نیست؛ که شخصی زن پدر خود راداشته باشد.2و شما فخر می‌کنید بلکه ماتم هم ندارید، چنانکه باید تا آن کسی که این عمل را کرد از میان شما بیرون شود.3زیرا که من هرچند در جسم غایبم، امّا در روح حاضرم؛ و الآن چون حاضر، حکم کردم در حقّ کسی که این را چنین کرده است.4به نام خداوند ما عیسی مسیح، هنگامی که شما با روح من با قوّت خداوند ما عیسی مسیح جمع شوید،5که چنین شخص به شیطان سپرده شود بجهت هلاکت جسم تا روح در روز خداوند عیسی نجات یابد.6فخر شما نیکو نیست. آیا آگاه نیستید که اندک خمیرمایه، تمام خمیر را مخمّر می‌سازد؟7پس خود را از خمیرمایه کهنه پاک سازید تا فطیر تازه باشید، چنانکه بیخمیرمایه هستید زیرا که فِصَح ما مسیح در راه ما ذبح شده است.8پس عید را نگاه داریم نه به خمیرمایه کُهنه و نه به خمیرمایه بدی و شرارت، بلکه به فطیر ساده‌دلی و راستی.9در آن رساله به شما نوشتم که با زانیان معاشرت نکنید.10لکن نه مطلقاً با زانیان این جهان یا طمعکاران و یا ستمکاران یا بت‌پرستان، که در این صورت می‌باید از دنیا بیرون شوید.11لکن الآن به شما می‌نویسم که اگر کسی که به برادر نامیده می‌شود، زانی یا طمّاع یا بت‌پرست یا فحّاش یا می‌گسار یا ستمگر باشد، با چنین شخص معاشرت مکنید بلکه غذا هم مخورید.12زیرا مرا چهکار است که بر آنانی که خارج‌اند داوری کنم. آیا شما بر اهل داخل داوری نمی‌کنید؟13لکن آنانی را که خارج‌اند خداداوری خواهد کرد. پس آن شریر را از میان خود برانید.

Chapter 6

1آیا کسی از شما چون بر دیگری مدّعی باشد، جرأت دارد که مرافعه بَرَد پیش ظالمان نه نزد مقدّسان؟2یا نمی‌دانید که مقدّسان، دنیا را داوری خواهند کرد؛ و اگر دنیا از شما حکم یابد، آیا قابل مقدّماتِ کمتر نیستید؟3آیا نمی‌دانید که فرشتگان را داوری خواهیم کرد تا چه رسد به امور روزگار؟4پس چون در مقدّمات روزگار مرافعه دارید، آیا آنانی را که در کلیسا حقیر شمرده می‌شوند، می‌نشانید؟5بجهت انفعال شما می‌گویم، آیا در میان شما یک نفر دانا نیست که بتواند در میان برادران خود حکم کند؟6بلکه برادر با برادر به محاکمه می‌رود و آن هم نزد بی‌ایمانان!7بلکه الآن شما را بالکلّیّه قصوری است که با یکدیگر مرافعه دارید. چرا بیشتر مظلوم نمی‌شوید و چرا بیشتر مغبون نمی‌شوید؟8بلکه شما ظلم می‌کنید و مغبون می‌سازید و این را نیز به برادران خود!9آیا نمی‌دانید که ظالمان وارث ملکوت خدا نمی‌شوند؟ فریب مخورید، زیرا فاسقان و بت‌پرستان و زانیان و متنعمّان و لوّاط10و دزدان و طمعکاران و می‌گساران و فحّاشان و ستمگران وارث ملکوت خدا نخواهند شد.11و بعضی از شما چنین می‌بودید لکن غسل یافته و مقدّس گردیده و عادل کرده شده‌اید به نام عیسی خداوند و به روح خدای ما.12همه‌چیز برای من جایز است لکن هرچیز مفید نیست. همه‌چیز برای من رواست، لیکن نمی‌گذارم که چیزی بر من تسلّط یابد.13خوراک برای شکم است و شکم برای خوراک، لکن خدا این و آن را فانی خواهد ساخت. امّا جسم برای زنا نیست، بلکه برای خداوند است و خداوند برای جسم.14و خدا خداوند را برخیزانید و ما را نیز به قوّت خود خواهد برخیزانید.15آیا نمی‌دانید که بدنهای شما اعضای مسیح است؟ پس آیا اعضای مسیح را برداشته، اعضای فاحشه گردانم؟ حاشا!16آیا نمی‌دانید که هرکه با فاحشه پیوندد، با وی یکتن باشد؟ زیرا می‌گوید هردو یک تن خواهند بود.17لکن کسی که با خداوند پیوندد یکروح است.18از زنا بگریزید. هر گناهی که آدمی می‌کند بیرون از بدن است، لکن زانی بر بدن خود گناه می‌ورزد.19یا نمی‌دانید که بدن شما هیکل روح‌القدس است که در شما است که از خدا یافته‌اید و از آن خود نیستید؟20زیرا که به قیمتی خریده شدید، پس خدا را به بدن خود تمجید نمایید.

Chapter 7

1امّا دربارهٔ آنچه به من نوشته بودید، مرد را نیکو آن است که زن را لمس نکند.2لکن به‌سبب زنا، هر مرد زوجهٔ خود را بدارد و هر زن شوهر خود را بدارد.3و شوهر حقّ زن را ادا نماید و همچنین زن حقّ شوهر را.4زن بر بدن خود مختار نیست بلکه شوهرش، و همچنین مردنیز اختیار بدن خود ندارد بلکه زنش،5از یکدیگر جدایی مگزینید مگر مدّتی به رضای طرفین تا برای روزه و عبادت فارغ باشید؛ و باز با هم پیوندید مبادا شیطان شما را به‌سبب ناپرهیزی شما در تجربه اندازد.6لکن این را می‌گویم به طریق اجازه نه به طریق حکم،7امّا می‌خواهم که همهٔ مردم مثل خودم باشند. لکن هرکس نعمتی خاصّ از خدا دارد، یکی چنین و دیگری چنان.8لکن به مجرّدین و بیوه‌زنان می‌گویم که ایشان را نیکو است که مثل من بمانند.9لکن اگر پرهیز ندارند، نکاح بکنند زیرا که نکاح از آتشِ هوس بهتر است.10امّا منکوحان را حکم می‌کنم و نه من بلکه خداوند که زن از شوهر خود جدا نشود؛11و اگر جدا شود، مجرّد بماند یا با شوهر خود صلح کند؛ و مرد نیز زن خود را جدا نسازد.12و دیگران را من می‌گویم نه خداوند که اگر کسی از برادران زنی بی‌ایمان داشته باشد و آن زن راضی باشد که با وی بماند، او را جدا نسازد.13و زنی که شوهر بی‌ایمان داشته باشد و او راضی باشد که با وی بماند، از شوهر خود جدا نشود.14زیرا که شوهر بی‌ایمان از زن خود مقدّس می‌شود و زن بی‌ایمان از برادر مقدّس می‌گردد و اگرنه اولاد شما ناپاک می‌بودند، لکن الحال مقدّسند.15امّا اگر بی‌ایمان جدایی نماید، بگذارش که بشود زیرا برادر یا خواهر در این صورت مقیّد نیست و خدا ما را به سلامتی خوانده است.16زیرا که تو چه دانی ای زن که شوهرت را نجات خواهی داد؟ یا چه دانی ای مرد که زن خود را نجات خواهی داد؟17مگر اینکه به هرطور که خداوند به هرکس قسمت فرموده و به همان حالت که خدا هرکس را خوانده باشد، بدینطور رفتار بکند؛ و همچنین در همهٔ کلیساها امر می‌کنم.18اگر کسی در مختونی خوانده شود، نامختون نگردد و اگر کسی در نامختونی خوانده شود، مختون نشود.19ختنه چیزی نیست و نامختونی هیچ، بلکه نگاه داشتن امرهای خدا.20هرکس در هر حالتی که خوانده شده باشد، در همان بماند.21اگر در غلامی خوانده شدی تو را باکی نباشد، بلکه اگر هم می‌توانی آزاد شوی، آن را اُولیٰتر استعمال کن.22زیرا غلامی که در خداوند خوانده شده باشد، آزاد خداوند است؛ و همچنین شخصی آزاد که خوانده شد، غلام مسیح است.23به قیمتی خریده شدید، غلام انسان نشوید.24ای برادران هرکس در هرحالتی که خوانده شده باشد، در آن نزد خدا بماند.25امّا دربارهٔ باکره‌ها حکمی از خداوند ندارم. لکن چون از خداوند رحمت یافتم که امین باشم، رأی می‌دهم.26پس گمان می‌کنم که بجهت تنگی این زمان، انسان را نیکو آن است که همچنان بماند.27اگر با زن بسته شدی، جدایی مجوی و اگر از زن جدا هستی دیگر زن مخواه.28لکن هرگاه نکاح کردی، گناه نورزیدی و هرگاه باکره منکوحه گردید، گناه نکرد. ولی چنین در جسم زحمت خواهند کشید، لیکن من بر شما شفقت دارم.29امّا ای برادران، این را می‌گویم وقت تنگ است تا بعد از این آنانی که زن دارند مثل بیزن باشند30و گریانان چون ناگریانان و خوشحالان مثل ناخوشحالان و خریداران چون غیرمالکان باشند،31و استعمالکنندگان این جهان مثلاستعمالکنندگان نباشند، زیرا که صورت این جهان درگذر است.32امّا خواهشِ این دارم که شما بیاندیشه باشید. شخص مجرّد در امور خداوند می‌اندیشد که چگونه رضامندی خداوند را بجوید؛33و صاحب زن در امور دنیا می‌اندیشد که چگونه زن خود را خوش بسازد.34در میان زن منکوحه و باکره نیز تفاوتی است، زیرا باکره در امور خداوند می‌اندیشد تا هم در تن و هم در روح مقدّس باشد؛ امّا منکوحه در امور دنیا می‌اندیشد تا شوهر خود را خوش سازد.35امّا این را برای نفع شما می‌گویم نه آنکه دامی بر شما بنهم بلکه نظر به شایستگی و ملازمت خداوند، بیتشویش.36لکن هرگاه کسی گمان برد که با باکره خود ناشایستگی می‌کند، اگر به حدّ بلوغ رسید و ناچار است از چنین شدن، آنچه خواهد بکند؛ گناهی نیست؛ بگذار که نکاح کنند.37امّا کسی که در دل خود پایدار است و احتیاج ندارد بلکه در ارادهٔ خود مختار است و در دل خود جازم است که باکره خود را نگاه دارد، نیکو می‌کند.38پس هم کسی که به نکاح دهد، نیکو می‌کند و کسی که به نکاح ندهد، نیکوتر می‌نماید.39زن مادامی که شوهرش زنده است، بسته است. امّا هرگاه شوهرش مرد آزاد گردید تا به هرکه بخواهد منکوحه شود، لیکن در خداوند فقط.40امّا بحسب رأی من خوشحالتر است، اگر چنین بماند و من نیز گمان می‌برم که روح خدا را دارم.

Chapter 8

1امّا دربارهٔ قربانی‌های بتها، می‌دانیم که همه علم داریم. علم باعث تکبّر است، لکنمحبّت بنا می‌کند.2اگر کسی گمان بَرَد که چیزی می‌داند، هنوز هیچ نمی‌داند، بطوری که باید دانست.3امّا اگر کسی خدا را محبّت نماید، نزد او معروف می‌باشد.4پس دربارهٔ خوردن قربانی‌های بتها، می‌دانیم که بت در جهان چیزی نیست و اینکه خدایی دیگر جز یکی نیست.5زیرا هرچند هستند که به خدایان خوانده می‌شوند، چه در آسمان و چه در زمین، چنانکه خدایان بسیار و خداوندان بسیار می‌باشند،6لکن ما را یک خداست، یعنی پدر که همه ‌چیز از اوست و ما برای او هستیم، و یک خداوند، یعنی عیسی مسیح که همه‌چیز از اوست و ما از او هستیم.7ولی همه را این معرفت نیست، زیرا بعضی تا به حال به اعتقاد اینکه بت هست، آن را چون قربانی بت می‌خورند و ضمیر ایشان چون ضعیف است نجس می‌شود.8امّا خوراک، ما را مقبول خدا نمی‌سازد زیرا که نه به خوردن بهتریم و نه به ناخوردن بدتر.9لکن احتیاط کنید مبادا اختیار شما باعث لغزش ضعفا گردد.10زیرا اگر کسی تو را که صاحب علم هستی بیند که در بتکده نشسته‌ای، آیا ضمیر آن کس که ضعیف است به خوردن قربانی‌های بتها بنا نمی‌شود؟11و از علم تو آن برادر ضعیف که مسیح برای او مرد هلاک خواهد شد.12و همچنین چون به برادران گناه ورزیدید و ضمایر ضعیفشان را صدمه رسانیدید، همانا به مسیح خطا نمودید.13بنابراین، اگر خوراک باعث لغزش برادر من باشد، تا به ابد گوشت نخواهم خورد تا برادر خود را لغزش ندهم.

Chapter 9

1آیا رسول نیستم؟ آیا آزاد نیستم؟ آیا عیسی مسیح خداوندِ ما را ندیدم؟ آیا شما عمل من در خداوند نیستید؟2هرگاه دیگران را رسول نباشم، البتّه شما را هستم زیرا که مُهر رسالت من در خداوند شما هستید.3حجت من بجهت آنانی که مرا امتحان می‌کنند این است4که آیا اختیار خوردن و آشامیدن نداریم؟5آیا اختیار نداریم که خواهر دینی را به زنی گرفته، همراه خود ببریم، مثل سایر رسولان و برادران خداوند و کیفا؟6یا من و برنابا به تنهایی مختار نیستیم که کار نکنیم؟7کیست که هرگز از خرجی خود جنگ کند؟ یا کیست که تاکستانی غرس نموده، از میوهاش نخورد؟ یا کیست که گلهای بچراند و از شیر گله ننوشد؟8آیا این را بطور انسان می‌گویم یا شریعت نیز این را نمی‌گوید؟9زیرا که در تورات موسی مکتوب است که گاو را هنگامی‌که خرمن را خرد می‌کند، دهان مبند. آیا خدا در فکر گاوان می‌باشد؟10یا محض خاطر ما این را نمی‌گوید؟ بلی برای ما مکتوب است که شخمکننده می‌باید به امید، شخم نماید و خردکننده خرمن در امید یافتن قسمت خود باشد.11چون ما روحانیها را برای شما کاشتیم، آیا امر بزرگی است که ما جسمانیهای شما را درو کنیم؟12اگر دیگران در این اختیار بر شما شریکند، آیا نه ما بیشتر؟ لیکن این اختیار را استعمال نکردیم، بلکه هرچیز را متحمّل می‌شویم، مبادا انجیل مسیح را تعویق اندازیم.13آیا نمی‌دانید که هرکه در امور مقدّس مشغول باشد، از هیکل می‌خورد و هرکه خدمت مذبح کند، از مذبح نصیبی می‌دارد.14و همچنین خداوند فرمود که هرکه به انجیل اعلام نماید، از انجیل معیشت یابد.15لیکن من هیچیک از اینها را استعمال نکردم و این را به این قصد ننوشتم تا با من چنین شود، زیرا که مرا مردن بهتر است از آنکه کسی فخر مرا باطل گرداند.16زیرا هرگاه بشارت دهم، مرا فخر نیست چونکه مرا ضرورت افتاده است، بلکه وای بر من اگر بشارت ندهم.17زیرا هرگاه این را طوعاً کنم اجرت دارم، لکن اگر کرهاً باشد وکالتی به من سپرده شد.18در این صورت، مرا چه اجرت است تا آنکه چون بشارت می‌دهم، انجیل مسیح را بیخرج سازم و اختیار خود را در انجیل استعمال نکنم؟19زیرا با اینکه از همه‌کس آزاد بودم، خود را غلام همه گردانیدم تا بسیاری را سود برم.20و یهود را چون یهود گشتم تا یهود را سود برم و اهل شریعت را مثل اهل شریعت تا اهل شریعت را سود برم؛21و بیشریعتان را چون بیشریعتان شدم، هرچند نزد خدا بیشریعت نیستم، بلکه شریعت مسیح در من است، تا بیشریعتان را سود برم؛22ضعفا را ضعیف شدم تا ضعفا را سود برم؛ همهکس را همه‌چیز گردیدم تا به هرنوعی بعضی را برهانم.23امّا همهکار را بجهت انجیل می‌کنم تا در آن شریک گردم.24آیا نمی‌دانید آنانی که در میدان می‌دوند، همه می‌دوند لکن یک نفر انعام را می‌برد. به اینطور شما بدوید تا به کمال ببرید.25و هرکه ورزش کند در هرچیز ریاضت می‌کشد؛ امّا ایشانتا تاج فانی را بیابند لکن ما تاج غیرفانی را.26پس من چنین می‌دوم، نه چون کسی که شک دارد؛ و مشت می‌زنم نه آنکه هوا را بزنم.27بلکه تن خود را زبون می‌سازم و آن را در بندگی می‌دارم، مبادا چون دیگران را وعظ نمودم، خود محروم شوم.

Chapter 10

1زیرا ای برادران نمی‌خواهم شما بی‌خبر باشید از اینکه پدران ما همه زیر ابر بودند و همه از دریا عبور نمودند2و همه به موسی تعمید یافتند، در ابر و در دریا؛3و همه همان خوراک روحانی را خوردند4و همه همان شُرب روحانی را نوشیدند، زیرا که می‌آشامیدند از صخره روحانی که از عقب ایشان می‌آمد و آن صخره مسیح بود.5لیکن از اکثر ایشان خدا راضی نبود، زیرا که در بیابان انداخته شدند.6و این امور نمونه‌ها برای ما شد تا ما خواهشمند بدی نباشیم، چنانکه ایشان بودند؛7و نه بت‌پرست شوید، مثل بعضی از ایشان، چنانکه مکتوب است، قوم به اکل و شرب نشستند و برای لهو و لعب برپا شدند.8و نه زنا کنیم چنانکه بعضی از ایشان کردند و در یک روز بیست و سه هزار نفر هلاک گشتند.9و نه مسیح را تجربه کنیم، چنانکه بعضی از ایشان کردند و از مارها هلاک گردیدند.10و نه همهمه کنید، چنانکه بعضی از ایشان کردند و هلاک کننده ایشان را هلاک کرد.11و این همه بطور مَثَل بدیشان واقع شد و برای تنبیه ما مکتوب گردید که اواخر عالم به مارسیده است.12پس آنکه گمان بَرَد که قایم است، باخبر باشد که نیفتد.13هیچ تجربه جز آنکه مناسب بشر باشد، شما را فرو نگرفت. امّا خدا امین است که نمی‌گذارد شما فوق طاقت خود آزموده شوید، بلکه باتجربه مفرّی نیز می‌سازد تا یارای تحمّل آن را داشته باشید.14لهذا ای عزیزانِ من از بت‌پرستی بگریزید.15به خردمندان سخن می‌گویم، خود حکم کنید برآنچه می‌گویم.16پیاله برکت که آن را تبرّک می‌خوانیم، آیا شراکت در خون مسیح نیست؟ و نانی را که پاره می‌کنیم، آیا شراکت در بدن مسیح نی؟17زیرا ما که بسیاریم، یک نان و یکتن می‌باشیم چونکه همه از یک نان قسمت می‌یابیم.18اسرائیل جسمانی را ملاحظه کنید! آیا خورندگان قربانی‌ها شریک قربانگاه نیستند؟19پس چه گویم؟ آیا بت چیزی می‌باشد؟ یا که قربانی بت چیزی است؟20نی! بلکه آنچه امّت‌ها قربانی می‌کنند، برای دیوها می‌گذرانند نه برای خدا؛ و نمی‌خواهم شما شریک دیوها باشید.21محال است که هم از پیاله خداوند و هم از پیاله دیوها بنوشید؛ و هم از مایده خداوند و هم از مایده دیوها نمی‌توانید قسمت بُرد.22آیا خداوند را به غیرت می‌آوریم یا از او تواناتر می‌باشیم؟23همه‌چیز جایز است، لیکن همه مفید نیست؛ همه رواست، لیکن همه بنا نمی‌کند.24هرکس نفع خود را نجوید، بلکه نفع دیگری را.25هرآنچه را در قصّابخانه می‌فروشند، بخورید و هیچ مپرسید به‌خاطر ضمیر.26زیرا که جهان وپُری آن از آنِ خداوند است.27هرگاه کسی از بی‌ایمانان از شما وعده خواهد و می‌خواهید بروید، آنچه نزد شما گذارند بخورید و هیچ مپرسید بجهت ضمیر.28امّا اگر کسی به شما گوید این قربانی بت است، مخورید به‌خاطر آن کس که خبر داد و بجهت ضمیر، زیرا که جهان و پری آن از آن خداوند است.29امّا ضمیر می‌گویم نه از خودت بلکه ضمیر آن دیگر؛ زیرا چرا ضمیر دیگری بر آزادی من حکم کند؟30و اگر من به شکر بخورم، چرا بر من افترا زنند به‌سبب آن چیزی که من برای آن شکر می‌کنم؟31پس خواه بخورید، خواه بنوشید، خواه هرچه کنید، همه را برای جلال خدا بکنید.32یهودیان و یونانیان و کلیسای خدا را لغزش مدهید.33چنانکه من نیز در هرکاری همه را خوش می‌سازم و نفع خود را طالب نیستم، بلکه نفع بسیاری را تا نجات یابند.

Chapter 11

1پس اقتدا به من نمایید چنانکه من نیز بهمسیح می‌کنم.2امّا ای برادران شما را تحسین می‌نمایم از اینجهت که در هرچیز مرا یاد می‌دارید و اخبار را بطوری که به شما سپردم، حفظ می‌نمایید.3امّا می‌خواهم شما بدانید که سر هر مرد، مسیح است و سر زن، مرد و سر مسیح، خدا.4هر مردی که سرپوشیده دعا یا نبوّت کند، سر خود را رسوا می‌نماید.5امّا هر زنی که سر برهنه دعا یا نبوّت کند، سر خود را رسوا می‌سازد، زیرا اینچنان است که تراشیده شود.6زیرا اگر زن نمی‌پوشد، موی را نیز بِبُرَدْ؛ و اگر زن را موی بریدن یا تراشیدن قبیح است، باید بپوشد.7زیرا که مرد را نباید سر خود را بپوشد چونکه او صورت و جلال خداست، امّا زن جلال مرد است.8زیرا که مرد از زن نیست بلکه زن از مرد است.9و نیز مرد بجهت زن آفریده نشد، بلکه زن برای مرد.10از این جهت زن می‌باید عزّتی بر سر داشته باشد به‌سبب فرشتگان.11لیکن زن از مرد جدا نیست و مرد هم جدا از زن نیست درخداوند.12زیرا چنانکه زن از مرد است، همچنین مرد نیز به‌وسیلهٔ زن، لیکن همه‌چیز از خدا.13در دل خود انصاف دهید، آیا شایسته است که زن ناپوشیده نزد خدا دعا کند؟14آیا خودِ طبیعت شما را نمی‌آموزد که اگر مرد موی دراز دارد، او را عار می‌باشد؟15و اگر زن موی دراز دارد، او را فخر است، زیرا که موی بجهت پرده بدو داده شد؟16و اگر کسی ستیزهگر باشد، ما و کلیساهای خدا را چنین عادتی نیست.17لیکن چون این حکم را به شما می‌کنم، شما را تحسین نمی‌کنم، زیرا که شما نه از برای بهتری بلکه برای بدتری جمع می‌شوید.18زیرا اوّلاً هنگامی که شما در کلیسا جمع می‌شوید، می‌شنوم که در میان شما شقاقها روی می‌دهد و قدری از آن را باور می‌کنم.19از آن جهت که لازم است در میان شما بدعتها نیز باشد تا که مقبولان از شما ظاهر گردند.20پس چون شما در یک جا جمع می‌شوید، ممکن نیست که شامخداوند خورده شود،21زیرا در وقت خوردن هرکس شام خود را پیشتر می‌گیرد و یکی گرسنه و دیگری مست می‌شود.22مگر خانه‌ها برای خوردن و آشامیدن ندارید؟ یا کلیسای خدا را تحقیر می‌نمایید و آنانی را که ندارند شرمنده می‌سازید؟ به شما چه بگویم؟ آیا در این امر شما را تحسین نمایم؟ تحسین نمی‌نمایم!23زیرا من از خداوند یافتم، آنچه به شما نیز سپردم که عیسی خداوند در شبی که او را تسلیم کردند، نان را گرفت24و شکر نموده، پاره کرد و گفت، بگیرید بخورید. این است بدن من که برای شما پاره می‌شود. این را به یادگاری من بجا آرید.25و همچنین پیاله را نیز بعد از شام و گفت، این پیاله عهد جدید است در خون من. هرگاه این را بنوشید، به یادگاری من بکنید.26زیرا هرگاه این نان را بخورید و این پیاله را بنوشید، موت خداوند را ظاهر می‌نمایید تا هنگامی که بازآید.27پس هرکه بطور ناشایسته نان را بخورد و پیاله خداوند را بنوشد، مجرم بدن و خون خداوند خواهد بود.28امّا هر شخص خود را امتحان کند و بدینطرز از آن نان بخورد و از آن پیاله بنوشد.29زیرا هرکه می‌خورد و می‌نوشد، فتوای خود را می‌خورد و می‌نوشد اگر بدن خداوند را تمییز نمی‌کند.30از این سبب بسیاری از شما ضعیف و مریضاند و بسیاری خوابیده‌اند.31امّا اگر برخود حکم می‌کردیم، حکم بر ما نمی‌شد.32لکن هنگامی که بر ما حکم می‌شود، از خداوند تأدیب می‌شویم مبادا با اهل دنیا بر ما حکم شود.33لهذا ای برادرانِ من، چون بجهت خوردن جمع می‌شوید، منتظر یکدیگر باشید.34و اگر کسی گرسنه باشد، در خانه بخورد، مبادا بجهت عقوبت جمع شوید. و چون بیایم، مابقی را منتظم خواهم نمود.

Chapter 12

1امّا دربارهٔ عطایای روحانی، ای برادراننمی‌خواهم شما بی‌خبر باشید.2می‌دانید هنگامی که امّت‌ها می‌بودید، به سوی بتهای گنگ برده می‌شدید بطوری که شما را می‌بردند.3پس شما را خبر می‌دهم که هرکه متکلّم به روح خدا باشد، عیسی را اَناتیما نمی‌گوید و احدی جز به روح‌القدس عیسی را خداوند نمی‌تواند گفت.4و نعمتها انواع است ولی روح همان.5و خدمتها انواع است امّا خداوند همان.6و عملها انواع است لکن همان خدا همه را در همه عمل می‌کند.7ولی هرکس را ظهور روح بجهت منفعت عطا می‌شود.8زیرا یکی را بوساطت روح، کلام حکمت داده می‌شود و دیگری را کلام علم، بحسب همان روح.9و یکی را ایمان به همان روح و دیگری را نعمتهای شفا دادن به همان روح.10و یکی را قوّت معجزات و دیگری را نبوّت و یکی را تمییز ارواح و دیگری را اقسام زبانها و دیگری را ترجمهٔ زبانها.11لکن در جمیع اینها همان یک روح فاعل است که هرکس را فرداً بحسب ارادهٔ خود تقسیم می‌کند.12زیرا چنانکه بدن یک است و اعضای متعدّد دارد و تمامی اعضای بدن اگرچه بسیار است یکتن می‌باشد، همچنین مسیح نیز می‌باشد.13زیرا که جمیع ما به یک روح در یک بدن تعمید یافتیم، خواه یهود، خواه یونانی، خواه غلام، خواه آزاد و همه از یک روح نوشانیده شدیم.14زیرا بدن یک عضو نیست بلکه بسیار است.15اگر پا گوید چونکه دست نیستم از بدن نمی‌باشم، آیا بدین سبب از بدن نیست؟16و اگر گوش گوید چونکه چشم نیّم از بدن نیستم، آیا بدین سبب از بدن نیست؟17اگر تمام بدن چشم بودی، کجا می‌بود شنیدن و اگر همه شنیدن بودی کجا می‌بود بوییدن؟18لکن الحال خدا هریک از اعضا را در بدن نهاد برحسب ارادهٔ خود.19و اگر همه یک عضو بودی بدن کجا می‌بود؟20امّا الآن اعضا بسیار است لیکن بدن یک.21و چشم دست را نمی‌تواند گفت که، محتاج تو نیستم یا سر پایها را نیز که، احتیاج به شما ندارم.22بلکه علاوه بر این، آن اعضای بدن که ضعیفتر می‌نمایند، لازمتر می‌باشند.23و آنها را که پست‌تر اجزای بدن می‌پنداریم، عزیزتر می‌داریم و اجزای قبیح ما جمالِ افضل دارد.24لکن اعضای جمیله ما را احتیاجی نیست، بلکه خدا بدن را مرتّب ساخت بقسمی که ناقص را بیشتر حرمت داد،25تا که جدایی در بدن نیفتد، بلکه اعضا به برابری در فکر یکدیگر باشند.26و اگر یک عضو دردمند گردد، سایر اعضا با آن همدرد باشند و اگر عضوی عزّت یابد، باقی اعضا با او به خوشی آیند.27امّا شما بدن مسیح هستید و فرداً اعضای آن می‌باشید.28و خدا قرارداد بعضی را در کلیسا، اوّل رسولان، دوّم انبیا، سوم معلّمان، بعد قوّات، پس نعمتهای شفا دادن و اعانات و تدابیر و اقسام زبانها.29آیا همه رسول هستند، یا همه انبیا، یا همه معلّمان، یا همه قوّات؟30یا همه نعمتهای شفا دارند، یا همه به زبانها متکلّم هستند، یا همه ترجمه می‌کنند؟31لکن نعمتهای بهتر را به غیرت بطلبید و طریق افضل را نیز به شما نشان می‌دهم.

Chapter 13

1اگر به زبانهای مردم و فرشتگان سخنگویم و محّبت نداشته باشم، مثل نحاس صدادهنده و سنج فغان کننده شده‌ام.2و اگر نبوّت داشته باشم و جمیع اسرار و همه علم را بدانم و ایمان کامل داشته باشم به‌حدّی که کوه‌ها را نقل کنم و محبّت نداشته باشم، هیچ هستم.3و اگر جمیع اموال خود را صدقه دهم و بدن خود را بسپارم تا سوخته شود و محبّت نداشته باشم، هیچ سود نمی‌برم.4محبّت حلیم و مهربان است؛ محبّت حسد نمی‌برد؛ محبّت کبر و غرور ندارد؛5اطوار ناپسندیده ندارد و نفع خود را طالب نمی‌شود؛ خشم نمی‌گیرد و سوءظنّ ندارد؛6از ناراستی خوشوقت نمی‌گردد، ولی با راستی شادی می‌کند؛7در همه‌چیز صبر می‌کند و همه را باور می‌نماید؛ در همهحال امیدوار می‌باشد و هر چیز را متحمل می‌باشد.8محبّت هرگز ساقط نمی‌شود و امّا اگر نبوّتها باشد، نیست خواهد شد و اگر زبانها، انتها خواهدپذیرفت و اگر علم، زایل خواهد گردید.9زیرا جزئی علمی داریم و جزئی نبوّت می‌نماییم،10لکن هنگامی که کامل آید، جزئی نیست خواهد گردید.11زمانی که طفل بودم، چون طفل حرف میزدم و چون طفل فکر می‌کردم و مانند طفل تعقّل می‌نمودم. امّا چون مرد شدم، کارهای طفلانه را ترک کردم.12زیرا که الحال در آینه بطور معمّا می‌بینیم، لکن آن وقت روبرو؛ الآن جزئی معرفتی دارم، لکن آنوقت خواهم شناخت، چنانکه نیز شناخته شده‌ام.13و الحال این سه چیز باقی است، یعنی ایمان و امید و محبّت. امّا بزرگتر از اینها محبّت است.

Chapter 14

1در پی محبّت بکوشید و عطایای روحانی را به غیرت بطلبید، خصوصاً اینکه نبوّت کنید.2زیرا کسی که به زبانی سخن می‌گوید، نه به مردم بلکه به خدا می‌گوید، زیرا هیچ‌کس نمی‌فهمد لیکن در روح به اسرار تکلّم می‌نماید.3امّا آنکه نبوّت می‌کند، مردم را برای بنا و نصیحت و تسلّی می‌گوید.4هرکه به زبانی می‌گوید، خود را بنا می‌کند، امّا آنکه نبوّت می‌نماید، کلیسا را بنا می‌کند.5و خواهش دارم که همهٔٔ شما به زبانها تکلّم کنید، لکن بیشتر اینکه نبوّت نمایید زیرا کسی که نبوّت کند بهتر است از کسی که به زبانها حرف زند، مگر آنکه ترجمه کند تا کلیسا بنا شود.6امّا الحال ای برادران، اگر نزد شما آیم و به زبانها سخن رانم، شما را چه سود می‌بخشم؟ مگر آنکه شما را به مکاشفه یا به معرفت یا به نبوّت یابه تعلیم گویم.7و همچنین چیزهای بیجان که صدا می‌دهد چون نی یا بربط اگر در صداها فرق نکند، چگونه آواز نی یا بربط فهمیده می‌شود؟8زیر اگر کَرِنّا نیز صدای نامعلوم دهد، که خود را مهیّای جنگ می‌سازد؟9همچنین شما نیز اگر به زبان، سخنِ مفهوم نگویید، چگونه معلوم می‌شود آن چیزی که گفته شد زیرا که به هوا سخن خواهید گفت؟10زیرا که انواع زبانهای دنیا هرقدر زیاده باشد، ولی یکی بیمعنی نیست.11پس هرگاه قوّت زبان را نمی‌دانم، نزد متکلّم بربری می‌باشم و آنکه سخن گوید نزد من بربری می‌باشد.12همچنن شما نیز چونکه غیور عطایای روحانی هستید، بطلبید اینکه برای بنای کلیسا افزوده شوید.13بنابراین کسی که به زبانی سخن می‌گوید، دعا بکند تا ترجمه نماید.14زیرا اگر به زبانی دعا کنم، روح من دعا می‌کند لکن عقل من برخوردار نمی‌شود.15پس مقصود چیست؟ به روح دعا خواهم کرد و به عقل نیز دعا خواهم نمود؛ به روح سرود خواهم خواند و به عقل نیز خواهم خواند.16زیرا اگر در روح تبرّک می‌خوانی، چگونه آن کسی که به مَنْزِلَتِ اُمّی است، به شکر تو آمین گوید و حال آنکه نمی‌فهمد چه می‌گویی؟17زیرا تو البتّه خوب شکر می‌کنی، لکن آن دیگر بنا نمی‌شود.18خدا را شکر می‌کنم که زیادتر از همهٔٔ شما به زبانها حرف می‌زنم.19لکن در کلیسا بیشتر می‌پسندم که پنج کلمه به عقل خود گویم تا دیگران را نیز تعلیم دهم از آنکه هزاران کلمه به زبان بگویم.20ای برادران، در فهم اطفال مباشید بلکه دربدخویی اطفال باشید و در فهم رشید.21در تورات مکتوب است که خداوند می‌گوید به زبانهای بیگانه و لبهای غیر به این قوم سخن خواهم گفت و با این همه مرا نخواهند شنید.22پس زبانها نشانی است نه برای ایمانداران بلکه برای بی‌ایمانان؛ امّا نبوّت برای بی‌ایمان نیست بلکه برای ایمانداران است.23پس اگر تمام کلیسا در جایی جمع شوند و همه به زبانها حرف زنند و اُمیّان یا بی‌ایمانان داخل شوند، آیا نمی‌گویند که دیوانهاید؟24ولی اگر همه نبوّت کنند و کسی از بی‌ایمانان یا امّیان درآید، از همه توبیخ می‌یابد و از همه ملزم می‌گردد،25و خفایای قلب او ظاهر می‌شود و همچنین به روی درافتاده، خدا را عبادت خواهد کرد و ندا خواهد داد که فی‌الحقیقۀ خدا در میان شما است.26پس ای برادران مقصود این است که وقتی‌که جمع شوید، هریکی از شما سرودی دارد، تعلیمی دارد، زبانی دارد، مکاشفهای دارد، ترجمهای دارد، باید همه بجهت بنا بشود.27اگر کسی به زبانی سخن گوید، دو دو یا نهایت سه سه باشند، به ترتیب و کسی ترجمه کند.28امّا اگر مترجمی نباشد، در کلیسا خاموش باشد و با خود و با خدا سخن گوید.29و از انبیا دو یا سه سخن بگویند و دیگران تمیز دهند.30و اگر چیزی به دیگری از اهل مجلس مکشوف شود، آن اوّل ساکت شود.31زیرا که همه می‌توانید یکیک نبوّت کنید تا همه تعلیم یابند و همه نصیحت پذیرند.32و ارواح انبیا مطیع انبیا می‌باشند.33زیرا که او خدای تشویش نیست بلکه خدای سلامتی، چنانکه در همهٔ کلیساهای مقدّسان.34وزنان شما در کلیساها خاموش باشند زیرا که ایشان را حرف زدن جایز نیست بلکه اطاعت نمودن، چنانکه تورات نیز می‌گوید.35امّا اگر می‌خواهند چیزی بیاموزند، در خانه از شوهران خود بپرسند، چون زنان را در کلیسا حرف زدن قبیح است.36آیا کلام خدا از شما صادر شد یا به شما به تنهایی رسید؟37اگر کسی خود را نبی یا روحانی پندارد، اقرار بکند که آنچه به شما می‌نویسم، احکام خداوند است.38امّا اگر کسی جاهل است، جاهل باشد.39پس ای برادران، نبوّت را به غیرت بطلبید و از تکلّم نمودن به زبانها منع مکنید.40لکن همه‌چیز به شایستگی و انتظام باشد.

Chapter 15

1الآن ای برادران، شما را از انجیلی که به شما بشارت دادم اعلام می‌نمایم که آن را هم پذیرفتید و در آن هم قایم می‌باشید،2و به‌وسیلهٔ آن نیز نجات می‌یابید، به شرطی که آن کلامی را که به شما بشارت دادم، محکم نگاه دارید والاّ عبث ایمان آوردید.3زیرا که اوّل به شما سپردم، آنچه نیز یافتم که مسیح برحسب کتب در راه گناهان ما مرد،4و اینکه مدفون شد و در روز سوم برحسب کتب برخاست؛5و اینکه به کیفا ظاهر شد و بعد از آن به آن دوازده،6و پس از آن، به زیاده از پانصد برادر یک بار ظاهر شد که بیشتر از ایشان تا امروز باقی هستند، امّا بعضی خوابیده‌اند.7از آن پس به یعقوب ظاهر شد و بعد به جمیع رسولان.8و آخر همه بر من مثل طفل سقط‌شده ظاهر گردید.9زیرا من کهترین رسولان هستم و لایق نیستم که به رسول خوانده شوم، چونکه برکلیسای خدا جفا می‌رسانیدم.10لیکن به فیض خدا آنچه هستم هستم و فیض او که بر من بود باطل نگشت، بلکه بیش از همهٔ ایشان مشقّت کشیدم، امّا نه من بلکه فیض خدا که با من بود.11پس خواه من و خواه ایشان بدین طریق وعظ می‌کنیم و به اینطور ایمان آوردید.12لیکن اگر به مسیح وعظ می‌شود که از مردگان برخاست، چون است که بعضی از شما می‌گویند که قیامت مردگان نیست؟13امّا اگر مردگان را قیامت نیست، مسیح نیز برنخاسته است.14و اگر مسیح برنخاست، باطل است وعظ ما و باطل است نیز ایمان شما.15و شهود کَذَبِه نیز برای خدا شدیم، زیرا دربارهٔ خدا شهادت دادیم که مسیح را برخیزانید، و حال آنکه او را برنخیزانید در صورتی که مردگان برنمی‌خیزند.16زیرا هرگاه مردگان برنمی‌خیزند، مسیح نیز برنخاسته است.17امّا هرگاه مسیح برنخاسته است، ایمان شما باطل است و شما تاکنون در گناهان خود هستید،18بلکه آنانی هم که در مسیح خوابیده‌اند هلاک شدند.19اگر فقط در این جهان در مسیح امیدواریم، از جمیع مردم بدبختتریم.20لیکن بالفعل مسیح از مردگان برخاسته و نوبر خوابیدگان شده است.21زیرا چنانکه به انسان موت آمد، به انسان نیز قیامت مردگان شد.22و چنانکه در آدم همه میمیرند در مسیح نیز همه زنده خواهند گشت.23لیکن هرکس به رتبه خود؛ مسیح نوبر است و بعد آنانی که در وقت آمدن او از آنِ مسیح می‌باشند.24و بعد از آن انتها است وقتی که ملکوت را به خدا و پدر سپارد. و در آن زمان تمام ریاست و تمام قدرت و قوّت را نابود خواهد گردانید.25زیرا مادامی که همهٔ دشمنان را زیر پایهای خود ننهد، می‌باید او سلطنت بنماید.26دشمن آخر که نابود می‌شود، موت است.27زیرا همه‌چیز را زیر پایهای وی انداخته است. امّا چون می‌گوید که همه‌چیز را زیر انداخته است، واضح است که او که همه را زیر او انداخت، مستثنیٰ است.28امّا زمانی که همه مطیع وی شده باشند، آنگاه خود پسر هم مطیع خواهد شد او را که همه‌چیز را مطیع وی گردانید، تا آنکه خدا کلّ در کلّ باشد.29والاّ آنانی که برای مردگان تعمید می‌یابند، چه کنند؟ هرگاه مردگان مطلقاً برنمی‌خیزند، پس چرا برای ایشان تعمید می‌گیرند؟30و ما نیز چرا هر ساعت خود را در خطر می‌اندازیم؟31به آن فخری دربارهٔ شما که مرا در خداوند ما مسیح عیسی هست قسم، که هرروزه مرا مردنی است.32چون بطور انسان در افسُس با وحوش جنگ کردم، مرا چه سود است؟ اگر مردگان برنمی‌خیزند، بخوریم و بیاشامیم چون فردا میمیریم.33فریفته مشوید! معاشرات بد، اخلاق حسنه را فاسد می‌سازد.34برای عدالت بیدار شده، گناه مکنید زیرا بعضی معرفت خدا را ندارند. برای انفعال شما می‌گویم.35امّا اگر کسی گوید، مردگان چگونه برمی‌خیزند و به کدام بدن می‌آیند؟،36ای احمق آنچه تو می‌کاری زنده نمی‌گردد جز آنکه بمیرد.37و آنچه می‌کاری، نه آن جسمی را که خواهد شد می‌کاری، بلکه دانهای مجرّد خواه از گندم و یا از دانه‌های دیگر.38لیکن خدا برحسب ارادهٔ خود، آن را جسمی می‌دهد و به هر یکی از تخمها جسم خودش را.39هر گوشت از یک نوع گوشت نیست، بلکه گوشت انسان، دیگر است و گوشت بهایم، دیگر و گوشت مرغان، دیگر و گوشت ماهیان، دیگر.40و جسمهای آسمانی هست و جسمهای زمینی نیز؛ لیکن شأن آسمانیها، دیگر و شأن زمینیها، دیگر است؛41و شأن آفتاب دیگر و شأن ماه دیگر و شأن ستارگان، دیگر، زیرا که ستاره از ستاره در شأن، فرق دارد.42به همین نهج است نیز قیامت مردگان. در فساد کاشته می‌شود، و در بی‌فسادی برمی‌خیزد؛43در ذلّت کاشته می‌گردد و در جلال برمی‌خیزد؛ در ضعف کاشته می‌شود و در قوّت برمی‌خیزد؛44جسم نفسانی کاشته می‌شود و جسم روحانی برمی‌خیزد. اگر جسم نفسانی هست، هرآینه روحانی نیز هست.45و همچنین نیز مکتوب است که انسان اوّل، یعنی آدم نفس زنده گشت، امّا آدم آخر روح حیاتبخش شد.46لیکن روحانی مقدّم نبود بلکه نفسانی و بعد از آن روحانی.47انسان اوّل از زمین است خاکی؛ انسان دوّم خداوند است از آسمان.48چنانکه خاکی است،خاکیان نیز چنان هستند و چنانکه آسمانی است، آسمانیها همچنان می‌باشند.49و چنانکه صورت خاکی را گرفتیم، صورت آسمانی را نیز خواهیم گرفت.50لیکن ای برادران این را می‌گویم که گوشت و خون نمی‌تواند وارث ملکوت خدا شود و فاسد وارث بی‌فسادی نیز نمی‌شود.51همانا به شما سرّی می‌گویم که همه نخواهیم خوابید، لیکن همه متبدّل خواهیم شد.52در لحظهای، در طُرفهٔالعینی، به مجرّد نواختن صور اخیر، زیرا کَرِنّا صدا خواهد داد، و مردگان، بی‌فساد خواهند برخاست و ما متبدّل خواهیم شد.53زیرا که می‌باید این فاسد بی‌فسادی را بپوشد و این فانی به بقا آراسته گردد.54امّا چون این فاسد بی‌فسادی را پوشید و این فانی به بقا آراسته شد، آنگاه این کلامی که مکتوب است به انجام خواهد رسید که مرگ در ظفر بلعیده شده است.55ای موت نیش تو کجا است و ای گور ظفر تو کجا؟56نیش موت گناه است و قوّت گناه، شریعت.57لیکن شکر خدا راست که ما را به‌واسطهٔٔ خداوند ما عیسی مسیح ظفر می‌دهد.58بنابراین ای برادرانِ حبیبِ من پایدار و بیتشویش شده، پیوسته در عمل خداوند بیفزایید، چون می‌دانید که زحمت شما در خداوند باطل نیست.

Chapter 16

1امّا دربارهٔ جمع کردن زکات برای مقدّسین، چنانکه به کلیساهای غلاطیهفرمودم، شما نیز همچنین کنید.2در روز اوّل هفته، هر یکی از شما بحسب نعمتی که یافته باشد، نزد خود ذخیره کرده، بگذارد تا در وقت آمدن من زحمت جمع کردن نباشد.3و چون برسم، آنانی را که اختیار کنید با مکتوبها خواهم فرستاد تا احسان شما را به اورشلیم ببرند.4و اگر مصلحت باشد که من نیز بروم، همراه من خواهند آمد.5و چون از مکادونیه عبور کنم، به نزد شما خواهم آمد، زیرا که از مکادُنیه عبور می‌کنم،6و احتمال دارد که نزد شما بمانم بلکه زمستان را نیز بسر برم تا هرجایی که بروم، شما مرا مشایعت کنید.7زیرا که الآن اراده ندارم در بین راه شما را ملاقات کنم، چونکه امیدوارم مدّتی با شما توقّف نمایم، اگر خداوند اجازت دهد.8لیکن من تا پنطیکاست در اَفَسُس خواهم ماند،9زیرا که دروازه بزرگ و کارساز برای من باز شد و مُعانِدین، بسیارند.10لیکن اگر تیموتاؤس آید، آگاه باشید که نزد شما بی‌ترس باشد، زیرا که در کار خداوند مشغول است چنانکه من نیز هستم.11لهذا هیچ‌کس او را حقیر نشمارد، بلکه او را به سلامتی مشایعت کنید تا نزد من آید زیرا که او را با برادران انتظار می‌کشم.12امّا دربارهٔ اَپُلُسِ برادر، از او بسیار درخواست نمودم که با برادران به نزد شما بیاید، لیکن هرگز رضا نداد که الحال بیاید ولی چون فرصت یابد خواهد آمد.13بیدار شوید، در ایمان استوار باشید ومردان باشید و زورآور شوید.14جمیع کارهای شما با محبّت باشد.15و ای برادران به شما التماس دارم [شما خانواده اِستیفان را می‌شناسید که نوبر اخائیّه هستند و خویشتن را به خدمت مقدّسین سپرده‌اند]،16تا شما نیز چنین اشخاص را اطاعت کنید و هرکس را که در کار و زحمت شریک باشد.17و از آمدن اِستیفان و فَرْتُوناتُس و اَخائیکُوس مرا شادی رخ نمود زیرا که آنچه از جانب شما ناتمام بود، ایشان تمام کردند،18چونکه روح من و شما را تازه کردند. پس چنین اشخاص را بشناسید.19کلیساهای آسیا به شما سلام می‌رسانند و اَکیلا و پَرِسْکِلاّ با کلیسایی که در خانهٔ ایشانند، به شما سلام بسیار در خداوند می‌رسانند.20همهٔ برادران شما را سلام می‌رسانند. یکدیگر را به بوسه مقدّسانه سلام رسانید.21من پولُس از دست خود سلام می‌رسانم.22اگر کسی عیسی مسیح خداوند را دوست ندارد، اَناتیما باد. ماران اَتا.23فیض عیسی مسیح خداوند با شما باد.24محبّت من با همهٔٔ شما در مسیح عیسی باد، آمین.

## دوم قرنتيان

Chapter 1

1پولُس، به ارادهٔ خدا رسولِ عیسی مسیح، و تیموتاؤس برادر، به کلیسای خدا که در قُرِنتُس می‌باشد با همهٔ مقدّسینی که در تمام اَخائیه هستند،2فیض و سلامتی از پدر ما خدا و عیسی مسیح خداوند به شما باد.3متبارک باد خدا و پدر خداوند ما عیسی مسیح که پدر رحمتها و خدای جمیع تسلیّات است،4که ما را در هر تنگی ما تسلّی می‌دهد تا ما بتوانیم دیگران را در هر مصیبتی که باشد تسلّی نماییم، به آن تسلّی که خود از خدا یافته‌ایم.5زیرا به اندازه‌ای که دردهای مسیح در ما زیاده شود، به همین قِسْم تسلّی ما نیز به‌وسیلهٔ مسیح می‌افزاید.6امّا خواه زحمت کشیم، این است برای تسلّی و نجات شما، و خواه تسلّی پذیریم این هم بجهت تسّلی و نجات شما است که میسّر می‌شود از صبر داشتن در همین دردهایی که ما هم می‌بینیم.7و امید ما برای شما استوار می‌شود زیرا می‌دانیم که چنانکه شما شریک دردها هستید، همچنین شریک تسلّی نیز خواهید بود.8زیرا ای برادران نمی‌خواهیم شما بی‌خبر باشید از تنگیای که در آسیا به ما عارض گردیدکه بی‌نهایت و فوق از طاقت بار کشیدیم، به‌حدّی که از جان هم مأیوس شدیم.9لکن در خود فتوای موت داشتیم تا بر خود توکّل نکنیم، بلکه بر خدا که مردگان را برمی‌خیزاند،10که ما را از چنین موت رهانید و می‌رهاند و به او امیدواریم که بعد از این هم خواهد رهانید.11و شما نیز به دعا در حقّ ما اعانت می‌کنید تا آنکه برای آن نعمتی که از اشخاص بسیاری به ما رسید، شکرگزاری هم بجهت ما از بسیاری بجا آورده شود.12زیرا که فخر ما این است، یعنی شهادت ضمیر ما که به قدّوسیّت و اخلاص خدایی، نه به حکمت جسمانی، بلکه به فیض الهی در جهان رفتار نمودیم و خصوصاً نسبت به شما.13زیرا چیزی به شما نمی‌نویسیم مگر آنچه می‌خوانید و به آن اعتراف می‌کنید و امیدوارم که تا به آخر اعتراف هم خواهید کرد.14چنانکه به ما فیالجمله اعتراف کردید که محلّ فخر شما هستیم، چنانکه شما نیز ما را می‌باشید در روز عیسی خداوند.15و بدین اعتماد قبل از این خواستم به نزد شما آیم تا نعمتی دیگر بیابید،16و از راه شما به مکادونیه بروم و باز از مکادونیه نزد شما بیایم وشما مرا به سوی یهودیه مشایعت کنید.17پس چون این را خواستم، آیا سهلانگاری کردم یا عزیمت من عزیمت بشری باشد تا آنکه به نزد من بلی بلی و نی نی باشد.18لیکن خدا امین است که سخن ما با شما بلی و نی نیست.19زیرا که پسر خدا عیسی مسیح که ما، یعنی من و سِلْوانُس و تیموتاؤس در میان شما به وی موعظه کردیم، بلی و نی نشد، بلکه در او بلی شده است.20زیرا چندان که وعده‌های خدا است، همه در او بلی و از این جهت در او امین است تا خدا از ما تمجید یابد.21امّا او که ما را با شما در مسیح استوار می‌گرداند و ما را مسح نموده است، خداست.22که او نیز ما را مُهر نموده و بیعانه روح را در دلهای ما عطا کرده است.23لیکن من خدا را بر جان خود شاهد می‌خوانم که برای شفقت بر شما تا بحال به قرِنْتُس نیامدم،24نه آنکه بر ایمان شما حکم کرده باشیم بلکه شادی شما را مددکار هستیم زیرا که به ایمان قایم هستید.

Chapter 2

1امّا در دل خود عزیمت داشتم که دیگر با حزن به نزد شما نیایم،2زیرا اگر من شما را محزون سازم، کیست که مرا شادی دهد جز او که از من محزون گشت؟3و همین را نوشتم که مبادا وقتی که بیایم محزون شوم از آنانی که می‌بایست سبب خوشی من بشوند، چونکه بر همهٔٔ شما اعتماد می‌دارم که شادی من، شادی جمیع شما است.4زیرا که از حزن و دلتنگیِ سخت و با اشکهای بسیار به شما نوشتم، نه تا محزون شوید بلکه تا بفهمید چه محبّت بی‌نهایتی با شما دارم. عفو خطاکار5و اگر کسی باعث غم شد، مرا محزون نساخت بلکه فیالجمله جمیع شما را تا بار زیاده ننهاده باشم.6کافی است آن کس را این سیاستی که از اکثر شما بدو رسیده است.7پس برعکس شما باید او را عفو نموده، تسلی دهید که مبادا افزونی غم چنین شخص را فرو برد.8بنابراین، به شما التماس می‌دارم که با او محبّت خود را استوار نمایید.9زیرا که برای همین نیز نوشتم تا دلیل شما را بدانم که در همه‌چیز مطیع می‌باشید.10امّا هرکه را چیزی عفو نمایید، من نیز می‌کنم زیرا که آنچه من عفو کرده‌ام، هرگاه چیزی را عفو کرده باشم، به‌خاطر شما به حضور مسیح کرده‌ام،11تا شیطان بر ما برتری نیابد، زیرا که از مکاید او بی‌خبر نیستیم. خصوصیات خادمین عهد جدید12امّا چون به تروآس بجهت بشارت مسیح آمدم و دروازه‌ای برای من در خداوند باز شد،13در روح خود آرامی نداشتم، از آن رو که برادر خود تیطُس را نیافتم، بلکه ایشان را وداع نموده، به مکادونیه آمدم.14لیکن شکر خدا راست که ما را در مسیح، دائماً در موکب ظفر خود می‌برد و عطر معرفت خود را در هرجا به‌وسیلهٔ ما ظاهر می‌کند.15زیرا خدا را عطر خوشبوی مسیح می‌باشیم هم در ناجیان و هم در هالکان.16امّا اینها را عطر موت، الیٰ موت و آنها را عطر حیات الی حیات. و برای این امور کیست که کافی باشد؟17زیرا مثل بسیاری نیستیم که کلام خدا رامغشوش سازیم، بلکه از ساده‌دلی و از جانب خدا در حضور خدا در مسیح سخن می‌گوییم.

Chapter 3

1آیا باز به سفارش خود شروع می‌کنیم؟ و آیا مثل بعضی احتیاج به سفارش نامهجات به شما یا از شما داشته باشیم؟2شما رساله ما هستید، نوشته شده در دلهای ما، معروف و خوانده شده جمیع آدمیان.3چونکه ظاهر شده‌اید که رساله مسیح می‌باشید، خدمت کرده شده از ما و نوشته شده نه به مرکّب بلکه به روح خدای حیّ، نه بر الواح سنگ، بلکه بر الواح گوشتی دل.4امّا به‌وسیلهٔ مسیح چنین اعتماد به خدا داریم.5نه آنکه کافی باشیم که چیزی را به خود تفکّر کنیم که گویا از ما باشد، بلکه کفایت ما از خداست.6که او ما را هم کفایت داد تا عهد جدید را خادم شویم، نه حرف را بلکه روح را زیرا که حرف می‌کُشد لیکن روح زنده می‌کند.7امّا اگر خدمت موت که در حرف بود و بر سنگها تراشیده شده با جلال می‌بود، به‌حدّی که بنی‌اسرائیل نمی‌توانستند صورت موسی را نظاره کنند به‌سبب جلال چهره او که فانی بود،8چگونه خدمت روح بیشتر با جلال نخواهد بود؟9زیرا هرگاه خدمت قصاص با جلال باشد، چند مرتبه زیادتر خدمت عدالت در جلال خواهد افزود.10زیرا که آنچه جلال داده شده بود نیز بدین نسبت جلالی نداشت به‌سبب این جلال فایق.11زیرا اگر آن فانی با جلال بودی، هرآینه این باقی از طریق اولیٰ در جلال خواهد بود.12پس چون چنین امید داریم، با کمال دلیری سخن می‌گوییم.13و نه مانند موسی که نقابی بر چهره خود کشید تا بنی‌اسرائیل، تمام شدنِ این فانی را نظر نکنند،14بلکه ذهن ایشان غلیظ شد زیرا که تا امروز همان نقاب در خواندن عهد عتیق باقی است و کشف نشده است، زیرا که فقط در مسیح باطل می‌گردد.15بلکه تا امروز وقتی که موسی را می‌خوانند، نقاب بر دل ایشان برقرار می‌ماند.16لیکن هرگاه به سوی خداوند رجوع کنند، نقاب برداشته می‌شود.17امّا خداوند روح است و جایی که روح خداوند است، آنجا آزادی است.18لیکن همهٔ ما چون با چهره بینقاب جلال خداوند را در آینه می‌نگریم، از جلال تا جلال به همان صورت متبدّل می‌شویم، چنانکه از خداوند که روح است.

Chapter 4

1بنابراین چون این خدمت را داریم، چنانکه رحمت یافته‌ایم، خسته خاطر نمی‌شویم.2بلکه خفایای رسوایی را ترک کرده، به مکر رفتار نمی‌کنیم و کلام خدا را مغشوش نمی‌سازیم، بلکه به اظهار راستی، خود را به ضمیر هرکس در حضور خدا مقبول می‌سازیم.3لیکن اگر بشارت ما مخفی است، بر هالکان مخفی است،4که در ایشان خدای این جهان فهمهای بی‌ایمانشان را کور گردانیده است که مبادا تجلّی بشارت جلال مسیح که صورت خداست، ایشان را روشن سازد.5زیرا به خویشتن موعظه نمی‌کنیم بلکه به مسیح عیسی خداوند، امّا به خویشتن که غلام شماهستیم بخاطر عیسی.6زیرا خدایی که گفت تا نور از ظلمت درخشید، همان است که در دلهای ما درخشید تا نور معرفت جلال خدا در چهره عیسی مسیح از ما بدرخشد.7لیکن این خزینه را در ظروف خاکی داریم تا برتری قوّت از آن خدا باشد نه از جانب ما.8در هرچیز زحمت کشیده، ولی در شکنجه نیستیم؛ متحیّر ولی مأیوس نی؛9تعاقب کرده شده، لیکن نه متروک؛ افکنده شده، ولی هلاک شده نی؛10پیوسته قتل عیسی خداوند را در جسد خود حمل می‌کنیم تا حیات عیسی هم در بدن ما ظاهر شود.11زیرا ما که زنده‌ایم، دائماً بخاطر عیسی به موت سپرده می‌شویم تا حیات عیسی نیز در جسد فانی ما پدید آید.12پس موت در ما کار می‌کند ولی حیات در شما.13امّا چون همان روح ایمان را داریم، بحسب آنچه مکتوب است ایمان آوردم پس سخن گفتم، ما نیز چون ایمان داریم، از اینرو سخن می‌گوییم.14چون می‌دانیم او که عیسی خداوند را برخیزانید، ما را نیز با عیسی خواهد برخیزانید و با شما حاضر خواهد ساخت.15زیرا که همه‌چیز برای شما است تا آن فیضی که به‌وسیلهٔ بسیاری افزوده شده است، شکرگزاری را برای تمجید خدا بیفزاید.16از این جهت خسته خاطر نمی‌شویم، بلکه هرچند انسانیّتِ ظاهری ما فانی می‌شود، لیکن باطن روز بروز تازه می‌گردد.17زیرا که این زحمتِ سبکِ ما که برای لحظهای است، بار جاودانی جلال را برای ما زیاده و زیاده پیدا می‌کند.18در حالی که ما نظر نمی‌کنیم به چیزهای دیدنی، بلکه به چیزهای نادیدنی، زیراکه آنچه دیدنی است، زمانی است و نادیدنی جاودانی.

Chapter 5

1زیرا می‌دانیم که هرگاه این خانهٔ زمینیِ خیمهٔ ما ریخته شود، عمارتی از خدا داریم، خانه‌ای ناساخته شده به دستها و جاودانی در آسمانها.2زیرا که در این هم آه می‌کشیم، چونکه مشتاق هستیم که خانهٔ خود را که از آسمان است بپوشیم،3اگر فی‌الواقع پوشیده و نه عریان یافت شویم.4از آنرو که ما نیز که در این خیمه هستیم، گرانبار شده، آه می‌کشیم، از آن جهت که نمی‌خواهیم این را بیرون کنیم، بلکه آن را بپوشیم تا فانی در حیات غرق شود.5امّا او که ما را برای این درست ساخت خدا است که بیعانه روح را به ما می‌دهد.6پس دائماً خاطرجمع هستیم و می‌دانیم که مادامی که در بدن متوطّنیم، از خداوند غریب می‌باشیم،7[زیرا که به ایمان رفتار می‌کنیم نه به دیدار].8پس خاطرجمع هستیم و این را بیشتر می‌پسندیم که از بدن غربت کنیم و به نزد خداوند متوطّن شویم.9لهذا حریص هستیم بر اینکه خواه متوطّن و خواه غریب، پسندیده او باشیم.10زیرا لازم است که همهٔ ما پیش مسند مسیح حاضر شویم تا هرکس اعمال بدنی خود را بیابد، بحسب آنچه کرده باشد، چه نیک چه بد.11پس چون ترس خدا را دانسته‌ایم، مردم را دعوت می‌کنیم. امّا به خدا ظاهر شده‌ایم وامیدوارم به ضمایر شما هم ظاهر خواهیم شد.12زیرا بار دیگر برای خود به شما سفارش نمی‌کنیم، بلکه سبب افتخار دربارهٔ خود به شما می‌دهیم تا شما را جوابی باشد برای آنانی که در ظاهر نه در دل فخر می‌کنند.13زیرا اگر بیخود هستیم برای خداست و اگر هشیاریم برای شما است.14زیرا محبّت مسیح ما را فرو گرفته است، چونکه این را دریافتیم که یک نفر برای همه مرد پس همه مردند.15و برای همه مرد تا آنانی که زنده‌اند، از این به بعد برای خویشتن زیست نکنند بلکه برای او که برای ایشان مرد و برخاست.16بنابراین، ما بعد از این هیچ‌کس را بحسب جسم نمی‌شناسیم، بلکه هرگاه مسیح را هم بحسب جسم شناخته بودیم، الآن دیگر او را نمی‌شناسیم.17پس اگر کسی در مسیح باشد، خلقت تازه‌ای است؛ چیزهای کُهنه درگذشت، اینک، همه‌چیز تازه شده است.18و همه‌چیز از خدا که ما را به‌واسطهٔٔ عیسی مسیح با خود مصالحه داده و خدمت مصالحه را به ما سپرده است.19یعنی اینکه خدا در مسیح بود و جهان را با خود مصالحه می‌داد و خطایای ایشان را بدیشان محسوب نداشت و کلام مصالحه را به ما سپرد.20پس برای مسیح ایلچی هستیم که گویا خدا به زبان ما وعظ می‌کند. پس بخاطر مسیح استدعا می‌کنیم که با خدا مصالحه کنید.21زیرا او را که گناه نشناخت، در راه ما گناه ساخت تا ما در وی عدالتِ خدا شویم.

Chapter 6

1پس چون همکاران او هستیم، التماس می‌نماییم که فیض خدا را بی‌فایده نیافته باشید.2زیرا می‌گوید، در وقتِ مقبول تو رامستجاب فرمودم و در روز نجات تو را اعانت کردم. اینک، الحال زمان مقبول است؛ اینک، الآن روز نجات است.3در هیچ چیز لغزش نمی‌دهیم که مبادا خدمت ما ملامت کرده شود،4بلکه در هر امری خود را ثابت می‌کنیم که خدّام خدا هستیم، در صبر بسیار، در زحمات، در حاجات، در تنگیها،5در تازیانه‌ها، در زندانها، در فتنه‌ها، در محنتها، در بیخوابیها، در گرسنگیها،6در طهارت، در معرفت، در حلم، در مهربانی، در روح‌القدس، در محبّت بی‌ریا،7در کلامِ حقّ، در قوّت خدا با اسلحه عدالت بر طرف راست و چپ،8به عزّت و ذلّت، و بدنامی و نیک‌نامی؛ چون گمراه‌کنندگان و اینک، راستگو هستیم؛9چون مجهول و اینک، معروف؛ چون در حالت موت و اینک، زنده هستیم؛ چون سیاست کرده شده، امّا مقتول نی؛10چون محزون، ولی دائماً شادمان؛ چون فقیر و اینک، بسیاری را دولتمند می‌سازیم؛ چون بیچیز، امّا مالک همه چیز.11ای قُرِنتیان، دهان ما به سوی شما گشاده و دل ما وسیع شده است.12در ما تنگ نیستید لیکن در احشای خود تنگ هستید.13پس در جزای این، زیرا که به فرزندان خود سخن می‌گویم، شما نیز گشاده شوید.14زیر یوغ ناموافق با بی‌ایمانان مشوید، زیرا عدالت را با گناه چه رفاقت و نور را با ظلمت چه شراکت است؟15و مسیح را با بلیَعالچه مناسبت و مؤمن را با کافر چه نصیب است؟16و هیکل خدا را با بتها چه موافقت؟ زیرا شما هیکل خدای حیّ می‌باشید، چنانکه خدا گفت که، در ایشان ساکن خواهم بود و در ایشان راه خواهم رفت و خدای ایشان خواهم بود، و ایشان قوم من خواهند بود.17پس خداوند می‌گوید، از میان ایشان بیرون آیید و جدا شوید و چیز ناپاک را لمس مکنید تا من شما را مقبول بدارم،18و شما را پدر خواهم بود و شما مرا پسران و دختران خواهید بود؛ خداوند قادر مطلق می‌گوید.

Chapter 7

1پس ای عزیزان، چون این وعده‌ها را داریم، خویشتن را از هر نجاست جسم و روح طاهر بسازیم و قدّوسیّت را در خدا ترسی به کمال رسانیم.2ما را در دلهای خود جا دهید. بر هیچ‌کس ظلم نکردیم و هیچ‌کس را فاسد نساختیم و هیچ‌کس را مغبون ننمودیم.3این را از روی مذمّت نمی‌گویم، زیرا پیش گفتم که در دل ما هستید تا در موت و حیات با هم باشیم.4مرا بر شما اعتماد کلّی و دربارهٔ شما فخر کامل است. از تسلّی سیر گشته‌ام و در هر زحمتی که بر ما می‌آید، شادی وافر می‌کنم.5زیرا چون به مکادونیه هم رسیدیم، جسم ما آرامی نیافت، بلکه در هرچیز زحمت کشیدیم؛ در ظاهر، نزاع‌ها و در باطن، ترسها بود.6لیکن خدایی که تسلّی‌دهنده افتادگان است، ما را بهآمدن تیطُس تسلّی بخشید.7و نه از آمدن او تنها بلکه به آن تسلّی نیز که او در شما یافته بود، چون ما را مطّلع ساخت از شوق شما و نوحهگری شما و غیرتی که دربارهٔ من داشتید، به نوعی که بیشتر شادمان گردیدم.8زیرا که هرچند شما را به آن رساله محزون ساختم، پشیمان نیستم، اگرچه پشیمان هم بودم زیرا یافتم که آن رساله شما را اگر هم به ساعتی، غمگین ساخت.9الحال شادمانم، نه از آنکه غم خوردید بلکه از اینکه غم شما به توبه انجامید، زیرا که غم شما برای خدا بود تا به هیچ‌وجه زیانی از ما به شما نرسد.10زیرا غمی که برای خداست منشأ توبه می‌باشد بجهت نجات که از آن پشیمانی نیست؛ امّا غم دنیوی منشأ موت است.11زیرا اینک، همین که غم شما برای خدا بود، چگونه کوشش، بل احتجاج، بل خشم، بل ترس، بل اشتیاق، بل غیرت، بل انتقام را در شما پدید آورد. در هر چیز خود را ثابت کردید که در این امر مبرّا هستید.12باری هرگاه به شما نوشتم، بجهت آن ظالم یا مظلوم نبود، بلکه تا غیرت ما دربارهٔ شما به شما در حضور خدا ظاهر شود.13و از این جهت تسلّی یافتیم لیکن در تسلّی خود شادی ما از خوشیِ تیطُس بی‌نهایت زیاده گردید چونکه روح او از جمیع شما آرامی یافته بود.14زیرا اگر دربارهٔ شما بدو فخر کردم، خجل نشدم بلکه چنانکه همهٔ سخنان را به شما به راستی گفتیم، همچنین فخر ما به تیطُس راست شد.15و خاطر او به سوی شما زیادتر مایل گردید، چونکه اطاعت جمیع شما را به یاد می‌آورد که چگونه بهترس و لرز او را پذیرفتید.16شادمانم که در هرچیز بر شما اعتماد دارم.

Chapter 8

1لیکن ای برادران، شما را مطّلع می‌سازیم از فیض خدا که به کلیساهای مکادونیه عطا شده است.2زیرا در امتحانِ شدیدِ زحمت، فراوانیِ خوشیِ ایشان ظاهر گردید و از زیادتیِ فقر ایشان، دولتِ سخاوتِ ایشان افزوده شد.3زیرا که شاهد هستم که بحسب طاقت بلکه فوق از طاقت خویش به رضامندی تمام،4التماس بسیار نموده، این نعمت و شراکتِ در خدمت مقدّسین را از ما طلبیدند.5و نه چنانکه امید داشتیم، بلکه اوّل خویشتن را به خداوند و به ما برحسب ارادهٔ خدا دادند.6و از این سبب از تیطُس استدعا نمودیم که همچنانکه شروع این نعمت را در میان شما کرد، آن را به انجام هم برساند.7بلکه چنانکه در هرچیز افزونی دارید، در ایمان و کلام و معرفت و کمال اجتهاد و محبّتی که با ما می‌دارید، در این نعمت نیز بیفزایید.8این را به طریق حکم نمی‌گویم بلکه به‌سبب اجتهاد دیگران و تا اخلاص محبّت شما را بیازمایم.9زیرا که فیض خداوند ما عیسی مسیح را می‌دانید که هرچند دولتمند بود، برای شما فقیر شد تا شما از فقر او دولتمند شوید.10و در این، رأی می‌دهم زیرا که این شما را شایسته است، چونکه شما در سال گذشته، نه در عمل فقط بلکه در اراده نیز اوّل از همه شروع کردید.11امّا الحال عمل را به انجام رسانید تا چنانکه دلگرمی در اراده بود، انجامعمل نیز برحسب آنچه دارید بشود.12زیرا هرگاه دلگرمی باشد، مقبول می‌افتد، بحسب آنچه کسی دارد نه بحسب آنچه ندارد.13و نه اینکه دیگران را راحت و شما را زحمت باشد، بلکه به طریق مساوات؛ تا در حال، زیادتی شما برای کمی ایشان بکار آید؛14و تا زیادتی ایشان بجهت کمی شما باشد و مساوات بشود.15چنانکه مکتوب است، آنکه بسیار جمع کرد، زیادتی نداشت و آنکه اندکی جمع کرد، کمی نداشت.16امّا شکر خداراست که این اجتهاد را برای شما در دل تیطُس نهاد.17زیرا او خواهش ما را اجابت نمود، بلکه بیشتر با اجتهاد بوده، به رضامندی تمام به سوی شما روانه شد.18و با وی آن برادری را فرستادیم که مدح او در انجیل در تمامی کلیساها است.19و نه همین فقط بلکه کلیساها نیز او را اختیار کردند تا در این نعمتی که خدمت آن را برای تمجید خداوند و دلگرمی شما می‌کنیم، همسفر مابشود.20چونکه اجتناب می‌کنیم که مبادا کسی ما را ملامت کند دربارهٔ این سخاوتی که خادمان آن هستیم.21زیرا که نه در حضور خداوند فقط، بلکه در نظر مردم نیز چیزهای نیکو را تدارک می‌بینیم.22و با ایشان برادر خود را نیز فرستادیم که مکرّراً در امور بسیار او را با اجتهاد یافتیم و الحال به‌سبب اعتماد کلّی که بر شما می‌دارد، بیشتر با اجتهاد است.23هرگاه دربارهٔ تیطُس [بپرسند]، او در خدمت شما رفیق و همکار من است؛ و اگر دربارهٔ برادران ما، ایشان رُسُل کلیساها و جلال مسیح می‌باشند.24پس دلیل محبّت خود و فخر ما رادربارهٔ شما در حضور کلیساها به ایشان ظاهر نمایید.

Chapter 9

1زیرا که در خصوص این خدمتِ مقدّسین،زیادتی می‌باشد که به شما بنویسم.2چونکه دلگرمی شما را می‌دانم که دربارهٔ آن بجهت شما به اهل مکادونیه فخر می‌کنم که از سال گذشته اهل اَخائیه مستعّد شده‌اند و غیرت شما اکثر ایشان را تحریض نموده است.3امّا برادران را فرستادم که مبادا فخر ما دربارهٔ شما در این خصوص باطل شود تا چنانکه گفته‌ام، مستعّد شوید.4مبادا اگر اهل مکادونیّه با من آیند و شما را نامستعّد یابند، نمی‌گویم شما بلکه ما از این اعتمادی که به آن فخر کردیم، خجل شویم.5پس لازم دانستم که برادران را نصیحت کنم تا قبل از ما نزد شما آیند و برکت موعود شما را مهیّا سازند تا حاضر باشد، از راه برکت نه از راه طمع.6امّا خلاصه این است، هرکه با بخیلی کارد، با بخیلی هم درو کند و هرکه با برکت کارد، با برکت نیز درو کند.7امّا هرکس بطوری که در دل خود اراده نموده است بکند، نه به حزن و اضطرار، زیرا خدا بخشنده خوش را دوست می‌دارد.8ولی خدا قادر است که هر نعمتی را برای شما بیفزاید تا همیشه در هر امری کفایت کامل داشته، برای هر عمل نیکو افزوده شوید.9چنانکه مکتوب است که پاشید و به فقرا داد و عدالتش تا به ابد باقی می‌ماند.10امّا او که برای برزگر بذر و برای خورنده نان را آماده می‌کند، بذر شما را آماده کرده، خواهد افزود و ثمرات عدالت شما را مزیدخواهد کرد،11تا آنکه در هرچیز دولتمند شده، کمال سخاوت را بنمایید که آن منشأ شکر خدا به‌وسیلهٔ ما می‌باشد.12زیرا که بجا آوردن این خدمت، نه فقط حاجات مقدّسین را رفع می‌کند، بلکه سپاس خدا را نیز بسیار می‌افزاید.13و از دلیل این خدمت، خدا را تمجید می‌کنند به‌سبب اطاعت شما در اعتراف انجیل مسیح و سخاوت بخشش شما برای ایشان و همگان.14و ایشان به‌سبب افزونی فیض خدایی که بر شماست، در دعای خود مشتاق شما می‌باشند.15خدا را برای عطای ما لاکلام او شکر باد.

Chapter 10

1امّا من خود، پولُس، که چون در میانشما حاضر بودم، فروتن بودم، لیکن وقتی که غایب هستم، با شما جسارت می‌کنم، از شما به حلم و رأفت مسیح استدعا دارم2و التماس می‌کنم که چون حاضر شوم، جسارت نکنم بدان اعتمادی که گمان می‌برم که جرأت خواهم کرد با آنانی که می‌پندارند که ما به طریق جسم رفتار می‌کنیم.3زیرا هرچند در جسم رفتار می‌کنیم، ولی به قانون جسمی جنگ نمی‌نماییم.4زیرا اسلحه جنگ ما جسمانی نیست بلکه نزد خدا قادر است برای انهدام قلعه‌ها،5که خیالات و هر بلندی را که خود را به خلاف معرفت خدا میافرازد، به زیر میافکنیم و هر فکری را به اطاعت مسیح اسیر می‌سازیم،6و مستعّد هستیم که از هر معصیت انتقام جوییم وقتی که اطاعت شما کامل شود.7آیا به صورت ظاهری نظر می‌کنید؟ اگرکسی بر خود اعتماد دارد که از آنِ مسیح است، این را نیز از خود بداند که چنانکه او از آنِ مسیح است، ما نیز همچنان از آنِ مسیح هستیم.8زیرا هرچند زیاده هم فخر بکنم دربارهٔ اقتدار خود که خداوند آن را برای بنا نه برای خرابی شما به ما داده است، خجل نخواهم شد،9که مبادا معلوم شود که شما را به رساله‌ها می‌ترسانم.10زیرا می‌گویند، رساله‌های او گران و زورآور است، لیکن حضور جسمی او ضعیف و سخنش حقیر.11چنین شخص بداند که چنانکه در کلام به رساله‌ها در غیاب هستیم، همچنین نیز در فعل در حضور خواهیم بود.12زیرا جرأت نداریم که خود را از کسانی که خویشتن را مدح می‌کنند بشماریم، یا خود را با ایشان مقابله نماییم؛ بلکه ایشان چون خود را با خود می‌پیمایند و خود را به خود مقابله می‌نمایند، دانا نیستند.13امّا ما زیاده از اندازه فخر نمی‌کنیم، بلکه بحسب اندازه آن قانونی که خدا برای ما پیمود، و آن اندازه‌ای است که به شما نیز می‌رسد.14زیرا از حدّ خود تجاوز نمی‌کنیم که گویا به شما نرسیده باشیم، چونکه در انجیل مسیح به شما هم رسیده‌ایم.15و از اندازه خود نگذشته در محنتهای دیگران فخر نمی‌نماییم، ولی امید داریم که چون ایمان شما افزون شود، در میان شما بحسب قانون خود بغایت افزوده خواهیم شد.16تا اینکه در مکانهای دورتر از شما هم بشارت دهیم و در امور مهیّا شده به قانونِ دیگران فخر نکنیم.17امّا هرکه فخر نماید، به خداوند فخر بنماید.18زیرا نه آنکه خود را مدح کند مقبول افتد بلکه آن را که خداوند مدح نماید.

Chapter 11

1کاشکه مرا در اندک جهالتی متحمّل شوید و متحمّل من هم می‌باشید.2زیرا که من بر شما غیور هستم به غیرت الٰهی؛ زیرا که شما را به یک شوهر نامزد ساختم تا باکرهای عفیفه به مسیح سپارم.3لیکن می‌ترسم که چنانکه مار به مکر خود حوّا را فریفت، همچنین خاطر شما هم از سادگیای که در مسیح است، فاسد گردد.4زیرا هرگاه آنکه آمد، وعظ می‌کرد به عیسای دیگر، غیر از آنکه ما بدو موعظه کردیم، یا شما روحی دیگر را جز آنکه یافته بودید، یا انجیلی دیگر را سوای آنچه قبول کرده بودید می‌پذیرفتید، نیکو می‌کردید که متحمّل می‌شدید.5زیرا مرا یقین است که از بزرگترین رسولان هرگز کمتر نیستم.6امّا هرچند در کلام نیز امّی باشم، لیکن در معرفت نی. بلکه در هر امری نزد همهکس به شما آشکار گردیدیم.7آیا گناه کردم که خود را ذلیل ساختم تا شما سرافراز شوید در اینکه به انجیل خدا شما را مفت بشارت دادم؟8کلیساهای دیگر را غارت نموده، اجرت گرفتم تا شما را خدمت نمایم و چون به نزد شما حاضر بوده، محتاج شدم، بر هیچ‌کس بار ننهادم.9زیرا برادرانی که از مکادونیه آمدند، رفع حاجت مرا نمودند و در هرچیز از بار نهادن بر شما خود را نگاه داشته و خواهم داشت.10به راستی مسیح که در من است قسم که این فخر در نواحی اخائیه از من گرفته نخواهد شد.11از چه سبب؟ آیا از اینکه شما را دوست نمی‌دارم؟ خدا می‌داند!12لیکن آنچه می‌کنم هم خواهم کرد تا ازجویندگان فرصت، فرصت را منقطع سازم تا در آنچه فخر می‌کنند، مثل ما نیز یافت شوند.13زیرا که چنین اشخاص رسولان کَذَبه و عمله مکّار هستند که خویشتن را به رسولان مسیح مشابه می‌سازند.14و عجب نیست، چونکه خودِ شیطان هم خویشتن را به فرشته نور مشابه می‌سازد.15پس امر بزرگ نیست که خدّام وی خویشتن را به خدّام عدالت مشابه سازند که عاقبت ایشان برحسب اعمالشان خواهد بود.16باز می‌گویم، کسی مرا بی‌فهم نداند والاّ مرا چون بی‌فهمی بپذیرید تا من نیز اندکی افتخار کنم.17آنچه می‌گویم از جانب خداوند نمی‌گویم، بلکه از راه بی‌فهمی در این اعتمادی که فخر ما است.18چونکه بسیاری از طریق جسمانی فخر می‌کنند، من هم فخر می‌نمایم.19زیرا چونکه خود فهیم هستید، بی‌فهمان را به خوشی متحمّل می‌باشید.20زیرا متحمّل می‌شوید هرگاه کسی شما را غلام سازد، یا کسی شما را فرو خورد، یا کسی شما را گرفتار کند، یا کسی خود را بلند سازد، یا کسی شما را بر رخسار طپانچه زند.21از روی استحقار می‌گویم که گویا ما ضعیف بوده‌ایم. امّا در هرچیزی که کسی جرأت دارد، از راه بی‌فهمی می‌گویم من نیز جرأت دارم.22آیا عبرانی هستند؟ من نیز هستم! اسرائیلی هستند؟ من نیز هستم! از ذریّت ابراهیم هستند؟ من نیز می‌باشم!23آیا خدّام مسیح هستند؟ چون دیوانه حرف می‌زنم، من بیشتر هستم! در محنتها افزونتر، در تازیانه‌ها زیادتر، در زندانها بیشتر، درمرگها مکرّر.24از یهودیان پنج مرتبه از چهل یک کم تازیانه خوردم.25سه مرتبه مرا چوب زدند؛ یک دفعه سنگسار شدم؛ سه کرّت شکسته کشتی شدم؛ شبانه‌روزی در دریا بسر بردم؛26در سفرها بارها؛ در خطرهای نهرها؛ در خطرهای دزدان؛ در خطرها از قوم خود و در خطرها از امّت‌ها؛ در خطرها در شهر؛ در خطرها دربیابان؛ در خطرها در دریا؛ در خطرها در میان برادرانِ کَذَبَه؛27در محنت و مشقّت، در بیخوابیها بارها؛ در گرسنگی و تشنگی، در روزه‌ها بارها؛ در سرما و عریانی.28بدون آنچه علاوه بر اینها است، آن باری که هر روزه بر من است، یعنی اندیشه برای همهٔ کلیساها.29کیست ضعیف که من ضعیف نمی‌شوم؟ کِه لغزش می‌خورد که من نمی‌سوزم؟30اگر فخر می‌باید کرد از آنچه به ضعف من تعلّق دارد، فخر می‌کنم.31خدا و پدر عیسی مسیح خداوند که تا به ابد متبارک است، می‌داند که دروغ نمی‌گویم.32در دمشق، والیِ حارث پادشاه، شهر دمشقیان را برای گرفتن من محافظت می‌نمود.33و مرا از دریچهای در زنبیلی از باره قلعه پایین کردند و از دستهای وی رستم.

Chapter 12

1لابدّ است که فخر کنم، هرچند شایستهٔ من نیست. لیکن به رؤیاها و مکاشفات خداوند می‌آیم.2شخصی را در مسیح می‌شناسم، چهاردهسال قبل از این. آیا در جسم؟ نمی‌دانم! و آیا بیرون از جسم؟ نمی‌دانم! خدا می‌داند. چنین شخصی که تا آسمان سوم ربودهشد.3و چنین شخص را می‌شناسم، خواه در جسم و خواه جدا از جسم، نمی‌دانم، خدا می‌داند،4که به فردوس ربوده شد و سخنان ناگفتنی شنید که انسان را جایز نیست به آنها تکلّم کند.5از چنین شخص فخر خواهم کرد، لیکن از خود جز از ضعفهای خویش فخر نمی‌کنم.6زیرا اگر بخواهم فخر بکنم، بی‌فهم نمی‌باشم چونکه راست می‌گویم. لیکن اجتناب می‌کنم مبادا کسی در حقّ من گمانی برد فوق از آنچه در من بیند یا از من شنود.7و تا آنکه از زیادتیِ مکاشفات زیاده سرافرازی ننمایم، خاری در جسم من داده شد، فرشته شیطان، تا مرا لطمه زند، مبادا زیاده سرافرازی نمایم.8و دربارهٔ آن از خداوند سه دفعه استدعا نمودم تا از من برود.9مرا گفت، فیض من تو را کافی است، زیرا که قوّت من در ضعف کامل می‌گردد. پس به شادی بسیار از ضعفهای خود بیشتر فخر خواهم نمود تا قوّت مسیح در من ساکن شود.10بنابراین، از ضعفها و رسوایی‌ها و احتیاجات و زحمات و تنگیها بخاطر مسیح شادمانم، زیرا که چون ناتوانم، آنگاه توانا هستم.11بی‌فهم شده‌ام! شما مرا مجبور ساختید. زیرا می‌بایست شما مرا مدح کرده باشید، از آنرو که من از بزرگترین رسولان به هیچ‌وجه کمتر نیستم، هرچند هیچ هستم.12بدرستی که علامات رسول در میان شما با کمال صبر از آیات و معجزات و قوّات پدید گشت.13زیرا کدام چیز است که در آن از سایر کلیساها قاصر بودید؟ مگر اینکه من بر شما بار ننهادم. این بی‌انصافی را از منببخشید!14اینک، مرتبه سوم مهیّا هستم که نزد شما بیایم و بر شما بار نخواهم نهاد از آنرو که نه مال شما بلکه خود شما را طالبم، زیرا که نمی‌باید فرزندان برای والدین ذخیره کنند، بلکه والدین برای فرزندان.15امّا من به کمال خوشی برای جانهای شما صرف می‌کنم و صرف کرده خواهم شد. و اگر شما را بیشتر محبّت نمایم، آیا کمتر محبّت بینم؟16امّا باشد، من بر شما بار ننهادم بلکه چون حیلهگر بودم، شما را به مکر به چنگ آوردم.17آیا به یکی از آنانی که نزد شما فرستادم، نفع از شما بردم؟18به تیطُس التماس نمودم و با وی برادر را فرستادم. آیا تیطُس از شما نفع برد؟ مگر به یک روح و یک رَوِش رفتار ننمودیم؟19آیا بعد از این مدّت، گمان می‌کنید که نزد شما حجّت می‌آوریم؟ به حضور خدا در مسیح سخن می‌گوییم. لیکن همه‌چیز ای عزیزان برای بنای شما است.20زیرا می‌ترسم که چون آیم شما را نه چنانکه می‌خواهم بیابم و شما مرا بیابید چنانکه نمی‌خواهید که مبادا نزاع و حسد و خشمها و تعصّب و بهتان و نمّامی و غرور و فتنه‌ها باشد.21و چون بازآیم، خدای من مرا نزد شما فروتن سازد و ماتم کنم برای بسیاری از آنانی که پیشتر گناه کردند و از ناپاکی و زنا و فجوری که کرده بودند، توبه ننمودند.

Chapter 13

1این مرتبه سوم نزد شما می‌آیم. بهگواهی دو سه شاهد، هر سخن ثابتخواهد شد.2پیش گفتم و پیش می‌گویم که گویا دفعه دوّم حاضر بوده‌ام، هرچند الآن غایب هستم، آنانی را که قبل از این گناه کردند و همهٔ دیگران را که اگر بازآیم، مسامحه نخواهم نمود.3چونکه دلیل مسیح را که در من سخن می‌گوید می‌جویید که او نزد شما ضعیف نیست بلکه در شما تواناست.4زیرا هرگاه از ضعف مصلوب گشت، لیکن از قوّت خدا زیست می‌کند. چونکه ما نیز در وی ضعیف هستیم، لیکن با او از قوّت خدا که به سوی شما است، زیست خواهیم کرد.5خود را امتحان کنید که در ایمان هستید یا نه. خود را باز یافت کنید. آیا خود را نمی‌شناسید که عیسی مسیح در شما است اگر مردود نیستید؟6امّا امیدوارم که خواهید دانست که ما مردود نیستیم.7و از خدا مسألت می‌کنم که شما هیچ بدی نکنید، نه تا ظاهر شود که ما مقبول هستیم،بلکه تا شما نیکویی کرده باشید، هرچند ما گویا مردود باشیم.8زیرا که هیچ نمی‌توانیم به خلاف راستی عمل نماییم بلکه برای راستی.9و شادمانیم وقتی که ما ناتوانیم و شما توانایید. و نیز برای این دعا می‌کنیم که شما کامل شوید.10از اینجهت این را در غیاب می‌نویسم تا هنگامی که حاضر شوم، سختی نکنم بحسب آن قدرتی که خداوند بجهت بنا نه برای خرابی به من داده است.11خلاصه ای برادران شاد باشید؛ کامل شوید؛ تسلّی پذیرید؛ یک رای و با سلامتی بوده باشید و خدای محبّت و سلامتی با شما خواهد بود.12یکدیگر را به بوسه مقدّسانه تحیّت نمایید.13جمیع مقدّسان به شما سلام می‌رسانند.14فیض عیسی خداوند و محبّت خدا و شرکت روح‌القدس با جمیع شما باد. آمین.

## غلاطيان

Chapter 1

1پولُس، رسول نه از جانب انسان و نه به‌وسیلهٔ انسان بلکه به عیسی مسیح و خدای پدر که او را از مردگان برخیزانید،2و همهٔٔ برادرانی که با من می‌باشند، به کلیساهای غلاطیه،3فیض و سلامتی از جانب خدای پدر و خداوند ما عیسی مسیح با شما باد؛4که خود را برای گناهان ما داد تا ما را از این عالم حاضر شریر بحسب ارادهٔ خدا و پدر ما خلاصی بخشد،5که او را تا ابدالآباد جلال باد. آمین.6تعجّب می‌کنم که بدین زودی از آن کس که شما را به فیض مسیح خوانده است، برمی‌گردید به سوی انجیلی دیگر،7که [انجیل] دیگر نیست. لکن بعضی هستند که شما را مضطرب می‌سازند و می‌خواهند انجیل مسیح را تبدیل نمایند.8بلکه هرگاه ما هم یا فرشته‌ای از آسمان، انجیلی غیر از آنکه ما به آن بشارت دادیم به شما رساند، اَناتیما باد.9چنانکه پیش گفتیم، الآن هم باز می‌گویم، اگر کسی انجیلی غیر از آنکه پذیرفتید بیاورد، اَناتیما باد.10آیا الحال مردم را در رأی خود می‌آورم یا خدا را؟ یا رضامندی مردم را می‌طلبم؟ اگر تا به حال رضامندی مردم را می‌خواستم، غلام مسیح نمی‌بودم.11امّا ای برادران شما را اعلام می‌کنم از انجیلی که من بدان بشارت دادم که به طریق انسان نیست.12زیرا که من آن را از انسان نیافتم و نیاموختم، مگر به کشف عیسی مسیح.13زیرا سرگذشتِ سابقِ مرا در دین یهود شنیده‌اید که بر کلیسای خدا بی‌نهایت جفا می‌نمودم و آن را ویران می‌ساختم،14و در دین یهود از اکثر همسالان قوم خود سبقت می‌جستم و در تقالید اجداد خود بغایت غیور می‌بودم.15امّا چون خدا که مرا از شکم مادرم برگزید و به فیض خود مرا خواند، رضا بدین داد16که پسر خود را در من آشکار سازد تا در میان امّت‌ها بدو بشارت دهم، در آنوقت با جسم و خون مشورت نکردم،17و به اورشلیم هم نزد آنانی که قبل از من رسول بودند نرفتم، بلکه به عَرَب شدم و باز به دمشق مراجعت کردم.18پس بعد از سه سال، برای ملاقات پطرس به اورشلیم رفتم و پانزده روز با وی بسر بردم.19امّا از سایر رسولان جز یعقوب برادر خداوند را ندیدم.20امّا دربارهٔ آنچه به شما می‌نویسم، اینک، در حضور خدا دروغ نمی‌گویم.21بعد از آن به نواحی سوریه و قیلیقیه آمدم.22و به کلیساهای یهودیه که در مسیح بودند صورتاً غیر معروف بودم،23جز اینکه شنیده بودند که آنکه پیشتر بر ما جفا می‌نمود، الحال بشارت می‌دهد به همان ایمانی که قبل از این ویران می‌ساخت.24و خدا را در من تمجید نمودند.

Chapter 2

1پس بعد از چهارده سال با بَرْنابا باز به اورشلیم رفتم و تیطُس را همراه خود بردم.2ولی به الهام رفتم و انجیلی را که در میان امّت‌ها بدان موعظه می‌کنم، به ایشان عرضه داشتم، امّا در خلوت به معتبرین، مبادا عبث بدوم یا دویده باشم.3لیکن تیطُس نیز که همراه من و یونانی بود، مجبور نشد که مختون شود.4و این به‌سبب برادران کَذَبه بود که ایشان را خُفیةً درآوردند و خفیةً درآمدند تا آزادی ما را که در مسیح عیسی داریم، جاسوسی کنند و تا ما را به بندگی درآورند.5که ایشان را یک ساعت هم به اطاعت در این امر تابع نشدیم تا راستی انجیل در شما ثابت ماند.6امّا از آنانی که معتبراند که چیزی می‌باشند (هرچه بودند مرا تفاوتی نیست، خدا بر صورت انسان نگاه نمی‌کند) زیرا آنانی که معتبراند، به من هیچ نفع نرسانیدند.7بلکه به خلاف آن، چون دیدند که بشارت نامختونان به من سپرده شد، چنانکه بشارت مختونان به پطرس8زیرا او که برای رسالت مختونان در پطرس عمل کرد، در من هم برای امّت‌ها عمل کرد9پس چون یعقوب و کیفا و یوحنّا که معتبر به ارکان بودند، آن فیضی راکه به من عطا شده بود دیدند، دست رفاقت به من و برنابا دادند تا ما به سوی امّت‌ها برویم، چنانکه ایشان به سوی مختونان؛10جز آنکه فقرا را یاد بداریم و خود نیز غیور به کردن این کار بودم.11امّا چون پطرس به انطاکیه آمد، او را روبرو مخالفت نمودم زیرا که مستوجب ملامت بود،12چونکه قبل از آمدنِ بعضی از جانب یعقوب، با امّت‌ها غذا می‌خورد؛ ولی چون آمدند، از آنانی که اهل ختنه بودند ترسیده، باز ایستاد و خویشتن را جدا ساخت.13و سایر یهودیان هم با وی نفاق کردند، به‌حدّی که برنابا نیز در نفاق ایشان گرفتار شد.14ولی چون دیدم که به راستیِ انجیل به استقامت رفتار نمی‌کنند، پیش روی همه پطرس را گفتم، اگر تو که یهود هستی، به طریق امّت‌ها و نه به طریق یهود زیست می‌کنی، چون است که امّت‌ها را مجبور می‌سازی که به طریق یهود رفتار کنند؟15ما که طبعاً یهود هستیم و نه گناهکاران از امّت‌ها،16امّا چونکه یافتیم که هیچ‌کس از اعمال شریعت عادل شمرده نمی‌شود، بلکه به ایمان به عیسی مسیح، ما هم به مسیح عیسی ایمان آوردیم تا از ایمان به مسیح و نه از اعمال شریعت عادل شمرده شویم، زیرا که از اعمال شریعت هیچ بشری عادل شمرده نخواهد شد.17امّا اگر چون عدالت در مسیح را می‌طلبیم، خود هم گناهکار یافت شویم، آیا مسیح خادم گناه است؟ حاشا!18زیرا اگر باز بنا کنم آنچه را که خراب ساختم، هرآینه ثابت می‌کنم که خود متعدّی هستم.19زانرو که من به‌واسطهٔٔ شریعت نسبت به شریعت مُردَمْ تا نسبت به خدا زیست کنم.20با مسیح مصلوب شده‌ام ولی زندگی می‌کنم لیکن نه من بعد از این، بلکه مسیح در من زندگی می‌کند. و زندگانی که الحال در جسم می‌کنم، به ایمانِ بر پسر خدا می‌کنم که مرا محبّت نمود و خود را برای من داد.21فیض خدا را باطل نمی‌سازم، زیرا اگر عدالت به شریعت می‌بود، هرآینه مسیح عبث مرد.

Chapter 3

1ای غلاطیانِ بی‌فهم، کیست که شما را افسون کرد تا راستی را اطاعت نکنید که پیش چشمان شما عیسی مسیح مصلوب شده مُبَیَّن گردید؟2فقط این را می‌خواهم از شما بفهمم که روح را از اعمال شریعت یافته‌اید یا از خبر ایمان؟3آیا اینقدر بی‌فهم هستید که به روح شروع کرده، الآن به جسم کامل می‌شوید؟4آیا اینقدر زحمات را عبث کشیدید اگر فی‌الحقیقهٔ عبث باشد؟5پس آنکه روح را به شما عطا می‌کند و قوّات در میان شما به ظهور می‌آورد، آیا از اعمال شریعت یا از خبر ایمان می‌کند؟6چنانکه ابراهیم به خدا ایمان آورد و برای او عدالت محسوب شد.7پس آگاهید که اهل ایمان فرزندان ابراهیم هستند.8و کتاب چون پیش دید که خدا امّت‌ها را از ایمان عادل خواهد شمرد، به ابراهیم بشارت داد که جمیع امّت‌ها از تو برکت خواهند یافت.9بنابراین اهل ایمان با ابراهیمِ ایماندار برکت می‌یابند.10زیرا جمیع آنانی که از اعمال شریعت هستند، زیر لعنت می‌باشند زیرا مکتوب است، مَلعون است هر که ثابت نماند در تمام نوشته‌های کتاب شریعت تا آنها را به‌جا آرد.11امّا واضح است که هیچ‌کس در حضور خدا از شریعت عادل شمرده نمی‌شود، زیرا که عادل به ایمان زیست خواهد نمود.12امّا شریعت از ایمان نیست بلکه آنکه به آنها عمل می‌کند، در آنها زیست خواهد نمود.13مسیح، ما را از لعنت شریعت فدا کرد چونکه در راه ما لعنت شد، چنانکه مکتوب است ملعون است هرکه بر دار آویخته شود.14تا برکت ابراهیم در مسیح عیسی بر امّت‌ها آید و تا وعدهٔٔ روح را به‌وسیلهٔ ایمان حاصل کنیم.15ای برادران، به طریق انسان سخن می‌گویم، زیرا عهدی را که از انسان نیز استوار می‌شود، هیچ‌کس باطل نمی‌سازد و نمی‌افزاید.16امّا وعده‌ها به ابراهیم و به نسل او گفته شد و نمی‌گوید به نسلها که گویا دربارهٔ بسیاری باشد، بلکه دربارهٔ یکی و به نسل تو که مسیح است.17و مقصود این است عهدی را که از خدا به مسیح بسته شده بود، شریعتی که چهارصد و سی سال بعد از آن نازل شد، باطل نمی‌سازد بطوری که وعده نیست شود.18زیرا اگر میراث از شریعت بودی، دیگر از وعده نبودی. لیکن خدا آن را به ابراهیم از وعده داد.19پس شریعت چیست؟ برای تقصیرها بر آن افزوده شد تا هنگام آمدن آن نسلی که وعده بدو داده شد و به‌وسیلهٔ فرشتگان به دست متوسّطی مرتّب گردید.20امّا متوسّط از یک نیست، امّا خدا یک است.21پس آیا شریعت به خلاف وعده‌های خداست؟ حاشا! زیرا اگر شریعتی داده می‌شد که تواند حیات بخشد، هرآینه عدالت از شریعت حاصل می‌شد.22بلکه کتاب همه‌چیز را زیر گناه بست تا وعده‌ای که از ایمانِ به عیسی مسیح است، ایمانداران را عطا شود.23امّا قبل از آمدن ایمان، زیر شریعت نگاه داشته بودیم و برای آن ایمانی که می‌بایست مکشوف شود، بسته شده بودیم.24پس شریعت لالای ما شد تا به مسیح برساند تا از ایمان عادل شمرده شویم.25لیکن چون ایمان آمد، دیگر زیر دست لالا نیستیم.26زیرا همگی شما به‌وسیلهٔ ایمان در مسیح عیسی، پسران خدا می‌باشید.27زیرا همهٔٔ شما که در مسیح تعمید یافتید، مسیح را در بر گرفتید.28هیچ ممکن نیست که یهود باشد یا یونانی و نه غلام و نه آزاد و نه مرد و نه زن، زیرا که همهٔٔ شما در مسیح عیسی یک می‌باشید.29امّا اگر شما از آنِ مسیح می‌باشید، هرآینه نسل ابراهیم و برحسب وعده، وارث هستید.

Chapter 4

1ولی می‌گویم مادامی که وارثْ صغیر است، از غلام هیچ فرق ندارد، هرچند مالک همه باشد.2بلکه زیردست ناظران و وکلا می‌باشد تا روزی که پدرش تعیین کرده باشد.3همچنین ما نیز چون صغیر می‌بودیم، زیر اصول دنیوی غلام می‌بودیم.4لیکن چون زمان به کمال رسید، خدا پسر خود را فرستاد که از زن زاییده شد و زیر شریعت متولّد،5تا آنانی را که زیر شریعت باشند فدیه کند تا آنکه پسرخواندگی را بیابیم.6امّا چونکه پسر هستید، خدا روح پسر خود را در دلهای شما فرستاد که ندا می‌کند، یا ابّا، یعنی، ای پدر.7لهذا دیگر غلام نیستی بلکه پسر، و چون پسر هستی، وارث خدا نیز به‌وسیلهٔ مسیح.8لیکن در آن زمان چون خدا را نمی‌شناختید، آنانی را که طبیعتاً خدایان نبودند، بندگی می‌کردید.9امّا الحال که خدا را می‌شناسید بلکه خدا شما را می‌شناسد، چگونه باز برمی‌گردید به سوی آن اصول ضعیف و فقیر که دیگر می‌خواهید از سر نو آنها را بندگی کنید؟10روزها و ماه‌ها و فصلها و سالها را نگاه می‌دارید.11دربارهٔ شما ترس دارم که مبادا برای شما عبث زحمت کشیده باشم.12ای برادران، از شما استدعا دارم که مثل من بشوید، چنانکه من هم مثل شما شده‌ام. به من هیچ ظلم نکردید.13امّا آگاهید که به‌سبب ضعف بدنی، اوّل به شما بشارت دادم.14و آن امتحانِ مرا که در جسم من بود، خوار نشمردید و مکروه نداشتید، بلکه مرا چون فرشتهٔ خدا و مثل مسیح عیسی پذیرفتید.15پس کجا است آن مبارک‌بادیِ شما؟ زیرا به شما شاهدم که اگر ممکن بودی، چشمان خود را بیرون آورده، به من می‌دادید.16پس چون به شما راست می‌گویم، آیا دشمن شما شده‌ام؟17شما را به غیرت می‌طلبند، لیکن نه به خیر، بلکه می‌خواهند در را بر روی شما ببندند تا شما ایشان را بغیرت بطلبید.18لیکن غیرت در امر نیکو در هر زمان نیکو است، نه تنها چون من نزد شما حاضر باشم.19ای فرزندانِ من که برای شما باز دردِ زه دارم تا صورت مسیح در شما بسته شود.20باری خواهش می‌کردم که الآن نزد شما حاضر می‌بودم تا سخن خود را تبدیل کنم، زیرا که دربارهٔ شما متحیّر شده‌ام.21شما که می‌خواهید زیر شریعت باشید، مرا بگویید آیا شریعت را نمی‌شنوید؟22زیرا مکتوب است، ابراهیم را دو پسر بود، یکی از کنیز و دیگری از آزاد.23لیکن پسر کنیز، بحسب جسم تولّد یافت و پسر آزاد، برحسب وعده.24و این امور بطور مَثَل گفته شد زیرا که این دو زن، دو عهد می‌باشند، یکی از کوه سینا برای بندگی می‌زاید و آن هاجر است.25زیرا که هاجر، کوه سینا است، در عَرَب، و مطابق است با اورشلیمی که موجود است، زیرا که با فرزندانش در بندگی می‌باشد.26لیکن اورشلیم بالا آزاد است که مادرِ جمیع ما می‌باشد.27زیرا مکتوب است، ای نازاد که نزاییده‌ای، شاد باش! صدا کن و فریاد برآور ای تو که درد زه ندیده‌ای، زیرا که فرزندان زن بی‌کس از اولاد شوهردار بیشتراند.28لیکن ما ای برادران، چون اسحاق، فرزندان وعده می‌باشیم.29بلکه چنانکه آنوقت آنکه برحسب جسم تولّد یافت، بر وی که برحسب روح بود جفا می‌کرد، همچنین الآن نیز هست.30لیکن کتاب چه می‌گوید؟ کنیز و پسر او را بیرون کن زیرا پسر کنیز با پسر آزاد میراث نخواهد یافت.31خلاصه ای برادران، فرزندان کنیز نیستیم بلکه از زنِ آزادیم.

Chapter 5

1پس به آن آزادی که مسیح ما را به آن آزاد کرد، استوار باشید و باز در یوغ بندگی گرفتار مشوید.2اینک، من پولُس به شما می‌گویم که اگر مختون شوید، مسیح برای شما هیچ نفع ندارد.3بلی باز به هرکس که مختون شود شهادت می‌دهم که مدیون است که تمامی شریعت را بجا آورد.4همهٔٔ شما که از شریعت عادل می‌شوید، از مسیح باطل و از فیض ساقط گشته‌اید.5زیرا که ما به‌واسطهٔٔ روح از ایمان مترقّب امید عدالت هستیم.6و در مسیح عیسی نه ختنه فایده دارد و نه نامختونی بلکه ایمانی که به محبّت عمل می‌کند.7خوب می‌دویدید! پس کیست که شما را از اطاعت راستی منحرف ساخته است؟8این ترغیب از او که شما را خوانده است نیست.9خمیرمایه اندک تمام خمیر را مُخَمَّر می‌سازد.10من در خداوند بر شما اعتماد دارم که هیچ رأی دیگر نخواهید داشت، لیکن آنکه شما را مضطرب سازد هرکه باشد، قصاص خود را خواهد یافت.11امّا ای برادران اگر من تا به حال به ختنه موعظه می‌کردم، چرا جفا می‌دیدم؟ زیرا که در این صورت لغزش صلیب برداشته می‌شد.12کاش آنانی که شما را مضطرب می‌سازند خویشتن را منقطع می‌ساختند.13زیرا که شما ای برادران به آزادی خوانده شده‌اید؛ امّا زنهار آزادی خود را فرصت جسم مگردانید، بلکه به محبّت، یکدیگر را خدمت کنید.14زیرا که تمامی شریعت در یک کلمه کامل می‌شود، یعنی در اینکه، همسایهٔ خود را چون خویشتن محبّت نما.15امّا اگر همدیگر را بگزید و بخورید، باحذر باشید که مبادا از یکدیگر هلاک شوید.16امّا می‌گویم، به روح رفتار کنید، پس شهوات جسم را به‌جا نخواهید آورد.17زیرا خواهش جسم به خلاف روح است و خواهش روح به خلاف جسم؛ و این دو با یکدیگر منازعه می‌کنند بطوری که آنچه می‌خواهید نمی‌کنید.18امّا اگر از روح هدایت شدید، زیر شریعت نیستید.19و اعمال جسم آشکار است، یعنی زنا و فسق و ناپاکی و فجور،20و بُتپرستی و جادوگری و دشمنی و نزاع و کینه و خشم و تعصّب و شقاق و بدعتها،21و حسد و قتل و مستی و لهو و لعب و امثال اینها که شما را خبر می‌دهم، چنانکه قبل از این دادم، که کنندگان چنین کارها وارث ملکوت خدا نمی‌شوند.22لیکن ثمرهٔ روح، محبّت و خوشی و سلامتی و حلم و مهربانی و نیکویی و ایمان و تواضع و پرهیزکاری است،23که هیچ شریعت مانع چنین کارها نیست.24و آنانی که از آنِ مسیح می‌باشند، جسم را با هوسها و شهواتش مصلوب ساخته‌اند.25اگر به روح زیست کنیم، به روح هم رفتار بکنیم.26لافزن مشویم تا یکدیگر را به خشم آوریم و بر یکدیگر حسد بریم.

Chapter 6

1امّا ای برادران، اگر کسی به خطایی گرفتارشود، شما که روحانی هستید، چنین شخص را به روح تواضع اصلاح کنید. و خود را ملاحظه کن، که مبادا تو نیز در تجربه افتی.2بارهای سنگینِ یکدیگر را متحمّل شوید و بدین نوع شریعت مسیح را به‌جا آرید.3زیرا اگر کسی خود را شخصی گمان برد و حال آنکه چیزی نباشد، خود را می‌فریبد.4امّا هرکس عمل خود را امتحان بکند، آنگاه فخر در خود به تنهایی خواهد داشت نه در دیگری،5زیرا هرکس حامل بار خود خواهد شد.6امّا هرکه در کلام تعلیم یافته باشد، معلّم خود را در همهٔٔ چیزهای خوب مشارک بسازد.7خود را فریب مدهید، خدا را استهزاء نمی‌توان کرد. زیرا که آنچه آدمی بکارد، همان را درو خواهد کرد.8زیرا هر که برای جسم خود کارد، از جسم فساد را درو کند و هرکه برای روح کارد از روح حیات جاودانی خواهد دروید.9لیکن از نیکوکاری خسته نشویم زیرا که در موسم آن درو خواهیم کرد اگر ملول نشویم.10خلاصه بقدری که فرصت داریم، با جمیع مردم احسان بنماییم، علی‌الخصوص با اهل بیت ایمان.11ملاحظه کنید چه حروف جَلی بدست خود به شما نوشتم.12آنانی که می‌خواهند صورتی نیکو در جسم نمایان سازند، ایشان شما را مجبور می‌سازند که مختون شوید، محض اینکه برای صلیب مسیح جفا نبینند.13زیرا ایشان نیز که مختون می‌شوند، خودْ شریعت را نگاه نمی‌دارند بلکه می‌خواهند شما مختون شوید تا در جسمِ شما فخر کنند.14لیکن حاشا از من که فخر کنم جز از صلیب خداوندِ ما عیسی مسیح که به‌وسیلهٔ او دنیا برای من مصلوب شد و من برای دنیا.15زیرا که در مسیح عیسی نه ختنه چیزی است و نه نامختونی، بلکه خلقت تازه.16و آنانی که بدین قانون رفتار می‌کنند، سلامتی و رحمت بر ایشان باد و بر اسرائیل خدا.17بعد از این هیچ‌کس مرا زحمت نرساند، زیرا که من در بدن خود داغهای خداوندْ عیسی را دارم.18فیض خداوند ما عیسی مسیح با روح شما باد ای برادران. آمین.

## افسسيان

Chapter 1

1پولُس به ارادهٔ خدا رسول عیسی مسیح، به مقدّسینی که در اِفِسُسْ می‌باشند و ایمانداران در مسیح عیسی.2فیض و سلامتی از جانب پدر ما خدا و عیسی مسیح خداوند بر شما باد.3متبارک باد خدا و پدر خداوند ما عیسی مسیح که ما را مبارک ساخت به هر برکت روحانی در جایهای آسمانی در مسیح.4چنانکه ما را پیش از بنیاد عالم در او برگزید تا در حضور او در محبّت، مقدّس و بی‌عیب باشیم.5که ما را از قبل تعیین نمود تا او را پسرخوانده شویم بوساطت عیسی مسیح برحسب خشنودی ارادهٔ خود،6برای ستایش جلال فیض خود که ما را به آن مستفیض گردانید در آن حبیب.7که در وی به‌سبب خون او فدیه، یعنی آمرزش گناهان را به اندازهٔ دولت فیض او یافته‌ایم.8که آن را به ما به فراوانی عطا فرمود در هر حکمت و فطانت.9چونکه سرّ ارادهٔ خود را به ما شناسانید، برحسب خشنودی خود که در خود عزم نموده بود،10برای انتظام کمال زمانها تا همه‌چیز را خواه آنچه در آسمان و خواه آنچه بر زمین است، در مسیح جمع کند، یعنی در او.11که ما نیز در وی میراث او شده‌ایم، چنانکه پیش معیّن گشتیم برحسب قصد او که همهٔٔ چیزها را موافق رأی ارادهٔ خود می‌کند.12تا از ما که اوّل امیدوار به مسیح می‌بودیم، جلال او ستوده شود.13و در وی، شما نیز چون کلام راستی، یعنی بشارت نجات خود را شنیدید، در وی چون ایمان آوردید، از روح قُدوسِ وعده مختوم شدید.14که بیعانهٔ میراث ما است برای فدای آن مِلْکِ خاصّ او، تا جلال او ستوده شود.15بنابراین، من نیز چون خبر ایمان شما را در عیسی خداوند و محبّت شما را با همهٔٔ مقدّسین شنیدم،16باز نمی‌ایستم از شکر نمودن برای شما و از یاد آوردن شما در دعاهای خود،17تا خدای خداوند ما عیسی مسیح که پدر ذوالجلال است، روح حکمت و کشف را در معرفت خود به شما عطا فرماید.18تا چشمان دل شما روشن گشته، بدانید که امید دعوت او چیست و کدام است دولت جلال میراث او در مقدّسین،19و چه مقدار است عظمت بی‌نهایت قوّت او نسبت به ما مؤمنین، برحسب عمل توانایی قوّت او،20که در مسیح عمل کرد چون او را از مردگان برخیزانید و به دست راست خود در جایهای آسمانی نشانید،21بالاتر از هر ریاست و قدرت و قوّت و سلطنت و هر نامی که خوانده می‌شود، نه در این عالم فقط بلکه در عالم آینده نیز.22و همه‌چیز را زیر پایهای او نهاد و او را سر همه‌چیز به کلیسا داد،23که بدن اوست، یعنی پُریِ او که همه را در همه پر می‌سازد.

Chapter 2

1و شما را که در خطایا و گناهان مرده بودید، زنده گردانید،2که در آنها قبل، رفتار می‌کردید برحسب دورهٔ این جهان، بر وفق رئیس قدرت هوا، یعنی آن روحی که الحال در فرزندان معصیت عمل می‌کند.3که در میان ایشان، همهٔٔ ما نیز در شهوات جسمانی خود قبل از این زندگی می‌کردیم و هوسهای جسمانی و افکار خود را به عمل می‌آوردیم و طبعاً فرزندان غضب بودیم، چنانکه دیگران.4لیکن خدا که در رحمانیّت، دولتمند است، از حیثیّتِ محبّتِ عظیمِ خود که با ما نمود،5ما را نیز که در خطایا مرده بودیم با مسیح زنده گردانید، زیرا که محض فیض نجات یافته‌اید.6و با او برخیزانید و در جایهای آسمانی در مسیح عیسی نشانید.7تا در عالمهای آینده، دولت بی‌نهایت فیض خود را به لطفی که بر ما در مسیح عیسی دارد ظاهر سازد.8زیرا که محض فیض نجات یافته‌اید، به‌وسیلهٔ ایمان و این از شما نیست بلکه بخشش خداست،9و نه از اعمال، تا هیچ‌کس فخر نکند.10زیرا که صنعت او هستیم، آفریده شده در مسیح عیسی برای کارهای نیکو، که خدا قبل مهیّا نمود تا در آنها سلوک نماییم.11لهذا به یاد آورید که شما در زمان سلف (ای امّت‌های در جسم که آنانی که به اهل ختنه نامیده می‌شوند، امّا ختنهٔ ایشان در جسم و ساخته شده به دست است، شما را نامختون می‌خوانند)،12که شما در آن زمان از مسیح جدا و از وطنیّتِ خاندانِ اسرائیل، اجنبی و از عهدهای وعده بیگانه و بی‌امید و بی‌خدا در دنیا بودید.13لیکن الحال در مسیح عیسی، شما که در آن وقت دور بودید، به خون مسیح نزدیک شده‌اید.14زیرا که او سلامتی ما است، که هر دو را یک گردانید و دیوار جدایی را که در میان بود منهدم ساخت،15و عداوت، یعنی شریعت احکام را که در فرایض بود، به جسم خود نابود ساخت تا که مصالحه کرده، از هر دو یک انسان جدید در خود بیافریند.16و تا هر دو را در یک جسد با خدا مصالحه دهد، بوساطت صلیب خود که بر آن عداوت را کُشت،17و آمده بشارت مصالحه را رسانید به شما که دور بودید و مصالحه را به آنانی که نزدیک بودند.18زیرا که به‌وسیلهٔ او هردو نزد پدر در یک روح دخول داریم.19پس، از این به بعد غریب و اجنبی نیستید، بلکه هموطن مقدّسین هستید و از اهل خانهٔ خدا.20و بر بنیاد رسولان و انبیا بنا شده‌اید، که خودِ عیسی مسیح سنگ زاویه است.21که در وی تمامی عمارت با هم مرتّب شده، به هیکل مقدّس در خداوند نمّو می‌کند.22و در وی شما نیز با هم بنا کرده می‌شوید تا در روح مسکن خدا شوید.

Chapter 3

1از این سبب، من که پولُس هستم و اسیر مسیح عیسی برای شما ای امّت‌ها،2اگر شنیده باشید تدبیر فیض خدا را که بجهت شما به من عطا شده است،3که این سّر، از راه کشف بر من اعلام شد، چنانکه مختصراً پیش نوشتم،4و از مطالعهٔ آن می‌توانید ادراک مرا در سرّ مسیح بفهمید.5که آن در قرنهای گذشته به بنی‌آدم آشکار نشده بود، بطوری که الحال بر رسولان مقدّس و انبیای او به روح مکشوف گشته است،6که امّت‌ها در میراث و در بدن و در بهرهٔ وعدهٔ او در مسیح بوساطت انجیل شریک هستند.7که خادم آن شدم بحسب عطای فیض خدا که برحسب عمل قوّت او به من داده شده است.8یعنی به من که کمتر از کمترین همهٔ مقدّسینم، این فیض عطا شد که در میان امّت‌ها به دولت بی‌قیاس مسیح بشارت دهم،9و همه را روشن سازم که چیست انتظام آن سِرّی که از بنای عالمها مستور بود، در خدایی که همه‌چیز را به‌وسیلهٔ عیسی مسیح آفرید.10تا آنکه الحال بر ارباب ریاستها و قدرتها در جایهای آسمانی، حکمتِ گوناگون خدا به‌وسیلهٔ کلیسا معلوم شود،11برحسب تقدیر ازلی که در خداوند ما مسیح عیسی نمود،12که در وی جسارت و دخولِ بااعتماد داریم به‌سبب ایمان وی.13لهذا استدعا دارم که از زحمات من بجهت شما خسته خاطر مشوید که آنها فخر شما است.14از این سبب، زانو می‌زنم نزد آن پدر،15که از او هر خانواده‌ای در آسمان و بر زمین مُسَمّیٰ می‌شود؛16که بحسب دولت جلال خود به شما عطا کند که در انسانیّتِ باطنیِ خود از روح او به قوّت زورآور شوید،17تا مسیح به وساطت ایمان در دلهای شما ساکن شود؛18و در محبّت ریشه کرده و بنیاد نهاده، استطاعت یابید که با تمامی مقدّسین ادراک کنید که عرض و طول و عمق و بلندی چیست؛19و عارف شوید به محبّت مسیح که فوق از معرفت است تا پر شوید تا تمامی پری خدا.20الحال او را که قادر است که بکند بی‌نهایت زیادتر از هرآنچه بخواهیم یا فکر کنیم، بحسب آن قوّتی که در ما عمل می‌کند،21مر او را در کلیسا و در مسیح عیسی تا جمیع قرنها تا ابدالآباد جلال باد. آمین.

Chapter 4

1لهذا من که در خداوند اسیر می‌باشم، از شما استدعا دارم که به شایستگی آن دعوتی که به آن خوانده شده‌اید، رفتار کنید،2با کمال فروتنی و تواضع و حلم، و متحمّل یکدیگر در محبّت باشید؛3و سعی کنید که یگانگی روح را در رشتهٔ سلامتی نگاه دارید.4یک جسد هست و یک روح، چنانکه نیز دعوت شده‌اید در یک امیدِ دعوت خویش.5یک خداوند، یک ایمان، یک تعمید؛6یک خدا و پدر همه که فوق همه و در میان همه و در همهٔٔ شما است.7لیکن هریکی از ما را فیض بخشیده شد بحسب اندازهٔ بخشش مسیح.8بنابراین می‌گوید، چون او به اعلیٰ‌علیّیّن صعود نمود، اسیری را به اسیری برد و بخششها به مردم داد.9امّا این صعود نمود، چیست؟ جز اینکه اوّل نزول هم کرد به اَسْفَل زمین.10آنکه نزول نمود، همان است که صعود نیز کرد بالاتر از جمیع افلاک تا همهٔٔ چیزها را پُر کند.11و او بخشید بعضی رسولان و بعضی انبیا و بعضی مبشّرین و بعضی شبانان و معلّمان را،12برای تکمیل مقدّسین، برای کار خدمت، برای بنای جسد مسیح،13تا همه به یگانگی ایمان و معرفتِ تّامِ پسر خدا و به انسانِ کامل، به اندازهٔ قامت پُری مسیح برسیم.14تا بعد از این اطفال مُتِمَوِّج و رانده شده از باد هر تعلیم نباشیم، از دغابازی مردمان در حیله‌اندیشی برای مکرهای گمراهی؛15بلکه در محبّت پیروی راستی نموده، در هرچیز ترقّی نماییم در او که سر است، یعنی مسیح؛16که از او تمام بدن مرکّب و مرتّب گشته، به مدد هر مفصلی و برحسب عمل به اندازهٔ هر عضوی بدن را نموّ می‌دهد برای بنای خویشتن در محبّت.17پس این را می‌گویم و در خداوند شهادت می‌دهم که شما دیگر رفتار منمایید، چنانکه امّت‌ها در بطالتِ ذهنِ خود رفتار می‌نمایند.18که در عقل خود تاریک هستند و از حیات خدا محروم، به‌سبب جهالتی که بجهت سخت‌دلی ایشان در ایشان است.19که بی‌فکر شده، خود را به فجور تسلیم کرده‌اند تا هر قسم ناپاکی را به حرص به عمل آورند.20لیکن شما مسیح را به اینطور نیاموخته‌اید.21هرگاه او را شنیده‌اید و در او تعلیم یافته‌اید، به نهجی که راستی در عیسی است.22تا آنکه شما از جهت رفتار گذشتهٔ خود، انسانیّت کهنه را که از شهوات فریبنده فاسد می‌گردد، از خود بیرون کنید.23و به روح ذهن خود تازه شوید.24و انسانیّت تازه را که به صورت خدا در عدالت و قدّوسیّت حقیقی آفریده شده است بپوشید.25لهذا دروغ را ترک کرده، هرکس با همسایهٔ خود راست بگوید، زیرا که ما اعضای یکدیگریم.26خشم گیرید و گناه مورزید؛ خورشید بر غیظ شما غروب نکند.27ابلیس را مجال ندهید.28دزد دیگر دزدی نکند، بلکه به دستهای خود کار نیکو کرده، زحمت بکشد تا بتواند نیازمندی را چیزی دهد.29هیچ سخن بد از دهان شما بیرون نیاید، بلکه آنچه بحسب حاجت و برای بنا نیکو باشد تا شنوندگان را فیض رساند.30و روح قدّوس خدا را که به او تا روز رستگاری مختوم شده‌اید، محزون مسازید.31و هر قسم تلخی و غیظ و خشم و فریاد و بدگویی و خباثت را از خود دور کنید،32و با یگدیگر مهربان باشید و رحیم و همدیگر را عفو نمایید چنانکه خدا در مسیح شما را هم آمرزیده است.

Chapter 5

1پس چون فرزندان عزیز به خدا اقتدا کنید.2و در محبّت رفتار نمایید، چنانکه مسیح هم ما را محبّت نمود، و خویشتن را برای ما به خدا هدیه و قربانی برای عطر خوشبوی گذرانید.3امّا زنا و هر ناپاکی و طمع در میان شما هرگز مذکور هم نشود، چنانکه مقدّسین را می‌شاید.4و نه قباحت و بیهوده‌گویی و چرب‌زبانی که اینها شایسته نیست، بلکه شکرگزاری.5زیرا این را یقین می‌دانید که هیچ زانی یا ناپاک یا طمّاع که بت‌پرست باشد، میراثی در ملکوت مسیح و خدا ندارد.6هیچ‌کس شما را به سخنان باطل فریب ندهد، زیرا که به‌سبب اینها غضب خدا بر ابنای معصیت نازل می‌شود.7پس با ایشان شریک مباشید.8زیرا که پیشتر ظلمت بودید، لیکن الحال در خداوند، نور می‌باشید. پس چون فرزندان نور رفتار کنید.9زیرا که میوهٔٔ نور در کمال، نیکویی و عدالت و راستی است.10و تحقیق نمایید که پسندیدهٔ خداوند چیست.11و در اعمال بی‌ثمر ظلمت شریک مباشید بلکه آنها را مذمّت کنید،12زیرا کارهایی که ایشان در خفا می‌کنند، حتّی ذکر آنها هم قبیح است.13لیکن هرچیزی که مذمّت شود، از نور ظاهر می‌گردد، زیرا که هرچه ظاهر می‌شود نور است.14بنابراین می‌گوید، ای تو که خوابیده‌ای، بیدار شده، از مردگان برخیز تا مسیح بر تو درخشد.15پس باخبر باشید که چگونه به دقّت رفتار نمایید، نه چون جاهلان بلکه چون حکیمان.16و وقت را دریابید زیرا این روزها شریر است.17از این جهت بی‌فهم مباشید، بلکه بفهمید که ارادهٔ خداوند چیست.18و مست شراب مشوید که در آن فجور است، بلکه از روح پر شوید.19و با یکدیگر به مزامیر و تسبیحات و سرودهای روحانی گفتگو کنید و در دلهای خود به خداوند بسرایید و ترنّم نمایید.20و پیوسته، بجهت هرچیز خدا و پدر را به نام خداوند ما عیسی مسیح شکر کنید.21همدیگر را در خدا ترسی اطاعت کنید.22ای زنان، شوهران خود را اطاعت کنید چنانکه خداوند را.23زیرا که شوهر سر زن است، چنانکه مسیح نیز سر کلیسا و او نجات‌دهندهٔ بدن است.24لیکن همچنانکه کلیسا مطیع مسیح است، همچنین زنان نیز شوهران خود را در هر امری باشند.25ای شوهران، زنان خود را محبّت نمایید، چنانکه مسیح هم کلیسا را محبّت نمود و خویشتن را برای آن داد.26تا آن را به غسلِ آب به‌وسیلهٔ کلام طاهر ساخته، تقدیس نماید،27تا کلیسای مجید را به نزد خود حاضر سازد که لکّه و چین یا هیچ چیز مثل آن نداشته باشد، بلکه تا مقدّس و بی‌عیب باشد.28به همینطور، باید مردان زنان خویش را مثل بدن خود محبّت نمایند زیرا هرکه زوجهٔ خود را محبّت نماید، خویشتن را محبّت می‌نماید.29زیرا هیچ‌کس هرگز جسم خود را دشمن نداشته است بلکه آن را تربیت و نوازش می‌کند، چنانکه خداوند نیز کلیسا را.30زانرو که اعضای بدن وی می‌باشیم، از جسم و از استخوانهای او.31از اینجاست که مرد، پدر و مادر را رها کرده، با زوجهٔ خویش خواهد پیوست و آن دو یکتن خواهند بود.32این سرّ، عظیم است، لیکن من دربارهٔ مسیح و کلیسا سخن می‌گویم.33خلاصه هریکی از شما نیز زن خود را مثل نَفْس خود محبّت بنماید و زن شوهر خود را باید احترام نمود.

Chapter 6

1ای فرزندان، والدین خود را در خداوند اطاعت نمایید، زیرا که این انصاف است.2پدر و مادر خود را احترام نما که این حکم اوّل با وعده است.3تا تو را عافیت باشد و عمر دراز بر زمین کنی.4و ای پدران، فرزندان خود را به خشم میاورید بلکه ایشان را به تأدیب و نصیحت خداوند تربیت نمایید.5ای غلامان، آقایان بشری خود را چون مسیح با ترس و لرز، با ساده‌دلی اطاعت کنید.6نه به خدمتِ حضور، مثل طالبانِ رضامندیِ انسان، بلکه چون غلامان مسیح که ارادهٔ خدا را از دل به عمل می‌آورند،7و به نیّت خالص خداوند را بندگی می‌کنند نه انسان را،8و می‌دانند هرکس که عمل نیکو کند، مکافات آن را از خداوند خواهد یافت، خواه غلام و خواه آزاد.9و ای آقایان، با ایشان به همین نَسَق رفتار نمایید و از تهدید کردن احتراز کنید، چونکه می‌دانید که خودِ شما را هم آقایی هست در آسمان و او را نظر به ظاهر نیست.10خلاصه ای برادران من، در خداوند و در تواناییِ قوّتِ او زورآور شوید.11اسلحهٔ تمام خدا را بپوشید تا بتوانید با مکرهای ابلیس مقاومت کنید.12زیرا که ما را کُشتی گرفتن با خون و جسم نیست بلکه با ریاستها و قدرتها و جهانداران این ظلمت و با فوجهای روحانی شرارت در جایهای آسمانی.13لهذا اسلحهٔ تامِّ خدا را بردارید تا بتوانید در روز شریر مقاومت کنید و همه کار را به‌جا آورده، بایستید.14پس کمر خود را به راستی بسته و جوشن عدالت را دربر کرده، بایستید.15و نعلینِ استعدادِ انجیلِ سلامتی را در پا کنید.16و بر روی این همه، سپر ایمان را بکشید، که به آن بتوانید تمامی تیرهای آتشین شریر را خاموش کنید.17و خُودِ نجات و شمشیر روح را که کلام خداست بردارید.18و با دعا و التماس تمام در هر وقت در روح دعا کنید و برای همین به اصرار و التماسِ تمام بجهت همهٔٔ مقدّسین بیدار باشید.19و برای من نیز تا کلام به من عطا شود تا با گشادگی زبان سرّ انجیل را به دلیری اعلام نمایم،20که برای آن در زنجیرها ایلچیگری می‌کنم تا در آن به دلیری سخن گویم، بطوری که می‌باید گفت.21امّا تا شما هم از احوال من و از آنچه می‌کنم مطّلع شوید، تیخیکُس که برادر عزیز و خادم امین در خداوند است، شما را از هرچیز خواهد آگاهانید،22که او را بجهت همین به نزد شما فرستادم تا از احوال ما آگاه باشید و او دلهای شما را تسلّی بخشد.23برادران را سلام و محبّتِ با ایمان از جانب خدای پدر و عیسی مسیح خداوند باد.24با همهٔٔ کسانی که به مسیح عیسی خداوند محبّت در بی‌فسادی دارند، فیض باد. آمین.

## فيليپيان

Chapter 1

1پولُس و تیموتاؤس، غلامان عیسی مسیح، به همهٔٔ مقدّسین در مسیح عیسی که در فیلّپی می‌باشند، با اُسْقُفان و شَمّاسان.2فیض و سلامتی از جانب پدر ما خدا و عیسی مسیح خداوند بر شما باد.3در تمامی یادگاری شما خدای خود را شکر می‌گزارم،4و پیوسته در هر دعای خود برای جمیع شما به خوشی دعا می‌کنم،5به‌سبب مشارکت شما برای انجیل از روز اوّل تا به حال.6چونکه به این اعتماد دارم که او که عمل نیکو را در شما شروع کرد، آن را تا روز عیسی مسیح به کمال خواهد رسانید.7چنانکه مرا سزاوار است که دربارهٔ همهٔٔ شما همین فکر کنم زیرا که شما را در دل خود می‌دارم که در زنجیرهای من و در حجّت و اثبات انجیل همهٔٔ شما با من شریک در این نعمت هستید.8زیرا خدا مرا شاهد است که چقدر در احشای عیسی مسیح، مشتاق همهٔٔ شما هستم.9و برای این دعا می‌کنم تا محبّت شما در معرفت و کمال فهم بسیار افزونتر شود.10تا چیزهای بهتر را برگزینید و در روز مسیح بی‌غش و بی‌لغزش باشید،11و پر شوید از میوهٔ عدالت که به‌وسیلهٔ عیسی مسیح برای تمجید و حمد خداست.12امّا ای برادران، می‌خواهم شما بدانید که آنچه بر من واقع گشت، برعکس به ترقّی انجیل انجامید،13به حدّی که زنجیرهای من آشکارا شد در مسیح در تمام فوج خاصّ و به همهٔ دیگران.14و اکثر از برادران در خداوند از زنجیرهای من اعتماد به هم رسانیده، بیشتر جرأت می‌کنند که کلام خدا را بی‌ترس بگویند.15امّا بعضی از حسد و نزاع به مسیح موعظه می‌کنند، ولی بعضی هم از خشنودی.16امّا آنان از تعصّب نه از اخلاص به مسیح اعلام می‌کنند و گمان می‌برند که به زنجیرهای من زحمت می‌افزایند.17ولی اینان از راه محبّت، چونکه می‌دانند که من بجهتِ حمایتِ انجیل معیّن شده‌ام.18پس چه؟ جز اینکه به هر صورت، خواه به بهانه و خواه به راستی، به مسیح موعظه می‌شود و از این شادمانم بلکه شادی هم خواهم کرد،19زیرا می‌دانم که به نجات من خواهد انجامید به‌وسیلهٔ دعای شما و تأیید روح عیسی مسیح،20برحسب انتظار و امید من که در هیچ چیز خجالت نخواهم کشید، بلکه در کمال دلیری، چنانکه همیشه، الآن نیز مسیح در بدن من جلال خواهد یافت، خواه در حیات و خواه در موت.21زیرا که مرا زیستن مسیح است و مردن نفع.22و لیکن اگر زیستن در جسم، همان ثمر کار من است، پس نمی‌دانم کدام را اختیار کنم.23زیرا در میان این دو سخت گرفتار هستم، چونکه خواهش دارم که رحلت کنم و با مسیح باشم، زیرا این بسیار بهتر است.24لیکن در جسم ماندن برای شما لازمتر است.25و چون این اعتماد را دارم، می‌دانم که خواهم ماند و نزد همهٔٔ شما توقف خواهم نمود بجهت ترقی و خوشی ایمان شما،26تا فخر شما در مسیح عیسی در من افزوده شود به‌وسیلهٔ آمدن من بار دیگر نزد شما.27باری بطور شایستهٔ انجیل مسیح رفتار نمایید تا خواه آیم و شما را بینم و خواه غایب باشم، احوال شما را بشنوم که به یک روح برقرارید و به یک نَفس برای ایمان انجیل مجاهده می‌کنید.28و در هیچ امری از دشمنان ترسان نیستید که همین برای ایشان دلیل هلاکت است، امّا شما را دلیل نجات و این از خداست.29زیرا که به شما عطا شد به‌خاطر مسیح نه فقط ایمان آوردن به او، بلکه زحمت کشیدن هم برای او.30و شما را همان مجاهده است که در من دیدید و الآن هم می‌شنوید که در من است.

Chapter 2

1بنابراین اگر نصیحتی در مسیح، یا تسلّی محبّت، یا شراکت در روح، یا شفقت و رحمت هست،2پس خوشی مرا کامل گردانید تا با هم یک فکر کنید و همان محبّت نموده، یک‌دل بشوید و یک فکر داشته باشید.3و هیچ‌چیز را از راه تعصّب و عُجْب مکنید، بلکه با فروتنی دیگران را از خود بهتر بدانید.4و هریک از شما ملاحظهٔ کارهای خود را نکند، بلکه هرکدام کارهای دیگران را نیز.5پس همین فکر در شما باشد که در مسیح عیسی نیز بود6که چون در صورت خدا بود، با خدا برابر بودن را غنیمت نشمرد،7لیکن خود را خالی کرده، صورت غلام را پذیرفت و در شباهت مردمان شد؛8و چون در شکل انسان یافت شد، خویشتن را فروتن ساخت و تا به موت بلکه تا به موت صلیب مطیع گردید.9از این جهت خدا نیز او را بغایت سرافراز نمود و نامی را که فوق از جمیع نامها است، بدو بخشید.10تا به نام عیسی هر زانویی از آنچه در آسمان و بر زمین و زیر زمین است خم شود،11و هر زبانی اقرار کند که عیسی مسیح، خداوند است برای تمجید خدای پدر.12پس ای عزیزانِ من چنانکه همیشه مطیع می‌بودید، نه در حضور من فقط، بلکه بسیار زیادتر الآن وقتی که غایبم، نجات خود را به ترس و لرز به عمل آورید.13زیرا خداست که در شما برحسب رضامندی خود، هم اراده و هم فعل را به عمل ایجاد می‌کند.14و هرکاری را بدون همهمه و مجادله بکنید،15تا بی‌عیب و ساده‌دل و فرزندان خدا بی‌ملامت باشید، در میان قومی کج‌رو و گردنکش که در آن میان چون نیّرها در جهان می‌درخشید،16و کلام حیات را برمیافرازید، بجهت فخر من در روز مسیح تا آنکه عبث ندویده و عبث زحمت نکشیده باشم.17بلکه هرگاه بر قربانی و خدمت ایمان شما ریخته شوم، شادمان هستم و با همهٔٔ شما شادی می‌کنم.18و همچنین شما نیز شادمان هستید و با من شادی می‌کنید.19و در عیسی خداوند امیدوارم که تیموتاؤس را به زودی نزد شما بفرستم تا من نیز از احوال شما مطّلع شده، تازه‌روح گردم.20زیرا کسی دیگر را همدل ندارم که به اخلاص دربارهٔ شما اندیشد.21زانرو که همه نفع خود را می‌طلبند، نه امور عیسی مسیح را.22امّا دلیل او را می‌دانید، زیرا چنانکه فرزند پدر را خدمت می‌کند، او با من برای انجیل خدمت کرده است.23پس امیدوارم که چون دیدم کار من چطور می‌شود، او را بی‌درنگ بفرستم.24امّا در خداوند اعتماد دارم که خود هم به زودی بیایم.25ولی لازم دانستم که اَپَفْرُدِتُس را به سوی شما روانه نمایم که مرا برادر و همکار و هم‌جنگ می‌باشد، امّا شما را رسول و خادم حاجت من.26زیرا که مشتاق همهٔٔ شما بود و غمگین شد از اینکه شنیده بودید که او بیمار شده بود.27و فی‌الواقع بیمار و مشرف بر موت بود، لیکن خدا بر وی ترحّم فرمود، و نه بر او فقط بلکه بر من نیز تا مرا غمی بر غم نباشد.28پس به سعی بیشتر او را روانه نمودم تا از دیدنش باز شاد شوید و حزن من کمتر شود.29پس او را در خداوند با کمال خوشی بپذیرید و چنین کسان را محترم بدارید،30زیرا در کار مسیح مشرف بر موت شد و جان خود را به خطر انداخت تا نقص خدمت شما را برای من به کمال رساند.

Chapter 3

1خلاصه ای برادران من، در خداوند خوش باشید. همان مطالب را به شما نوشتن بر من سنگین نیست و ایمنی شما است.2از سگها باحذر باشید. از عاملان شریر احتراز نمایید. از مقطوعان بپرهیزید.3زیرا مختونان ما هستیم که خدا را در روح عبادت می‌کنیم و به مسیح عیسی فخر می‌کنیم و بر جسم اعتماد نداریم.4هرچند مرا در جسم نیز اعتماد است. اگر کسی دیگر گمان برد که در جسم اعتماد دارد، من بیشتر.5روز هشتم مختون شده و از قبیلهٔ اسرائیل، از سبط بنیامین، عبرانی از عبرانیان، از جهت شریعت فریسی،6از جهت غیرت جفاکننده بر کلیسا، از جهت عدالتِ شریعتی، بی‌عیب.7امّا آنچه مرا سود می‌بود، آن را به‌خاطر مسیح زیان دانستم.8بلکه همه‌چیز را نیز به‌سبب فضیلت معرفت خداوند خود مسیح عیسی زیان می‌دانم که بخاطر او همه‌چیز را زیان کردم و فضله شمردم تا مسیح را دریابم.9و در وی یافت شوم نه با عدالتِ خود که از شریعت است، بلکه با آن که به‌وسیلهٔ ایمان مسیح می‌شود، یعنی عدالتی که از خدا بر ایمان است.10و تا او را و قوّت قیامت وی را و شراکت در رنجهای وی را بشناسم و با موت او مشابه گردم.11مگر به هر وجه به قیامتِ از مردگان برسم.12نه اینکه تا به حال به چنگ آورده یا تا به حال کامل شده باشم، ولی در پی آن می‌کوشم بلکه شاید آن را بدست آورم که برای آن مسیح نیز مرا بدست آورد.13ای برادران، گمان نمی‌برم که من بدست آورده‌ام؛ لیکن یک چیز می‌کنم که آنچه در عقب است فراموش کرده و به سوی آنچه در پیش است، خویشتن را کشیده،14در پی مقصد می‌کوشم بجهت انعام دعوت بلند خدا که در مسیح عیسی است.15پس جمیع ما که کامل هستیم، این فکر داشته باشیم و اگر فی‌الجمله فکر دیگر دارید، خدا این را هم بر شما کشف خواهد فرمود.16امّا به هر مقامی که رسیده‌ایم، به همان قانون رفتار باید کرد.17ای برادران، با هم به من اقتدا نمایید و ملاحظه کنید آنانی را که بحسب نمونه‌ای که در ما دارید، رفتار می‌کنند.18زیرا که بسیاری رفتار می‌نمایند که ذکر ایشان را بارها برای شما کرده‌ام و حال نیز با گریه می‌کنم که دشمنان صلیب مسیح می‌باشند،19که انجام ایشان هلاکت است و خدای ایشان شکم ایشان، و فخر ایشان در ننگ ایشان، و چیزهای دنیوی را اندیشه می‌کنند.20امّا وطن ما در آسمان است که از آنجا نیز نجات‌دهنده، یعنی عیسی مسیح خداوند را انتظار می‌کشیم،21که شکل جسد ذلیل ما را تبدیل خواهد نمود تا به صورت جسد مجید او مصوّر شود، برحسب عمل قوّت خود که همه‌چیز را مطیع خود بگرداند.

Chapter 4

1بنابراین، ای برادران عزیز و مورد اشتیاق من و شادی و تاج من، به همینطور در خداوند استوار باشید ای عزیزان.2از اَفُودیّه استدعا دارم و به سِنتیخی التماس دارم که در خداوند یک رأی باشند.3و از تو نیز ای همقطار خالص خواهش می‌کنم که ایشان را امداد کنی، زیرا در جهاد انجیل با من شریک می‌بودند، با اَکْلِیمِنْتُسْ نیز و سایر همکاران من که نام ایشان در دفتر حیات است.4در خداوند دائماً شاد باشید. و باز می‌گویم شاد باشید.5اعتدال شما بر جمیع مردم معروف بشود. خداوند نزدیک است.6برای هیچ چیز اندیشه مکنید، بلکه در هرچیز با صلات و دعا با شکرگزاری مسؤولات خود را به خدا عرض کنید.7و سلامتی خدا که فوق از تمامی عقل است، دلها و ذهنهای شما را در مسیح عیسی نگاه خواهد داشت.8خلاصه ای برادران، هرچه راست باشد و هرچه مجید و هرچه عادل و هرچه پاک و هرچه جمیل و هرچه نیک‌نام است و هر فضیلت و هر مدحی که بوده باشد، در آنها تفکّر کنید.9و آنچه در من آموخته و پذیرفته و شنیده و دیده‌اید، آنها را به عمل آرید، و خدای سلامتی با شما خواهد بود.10و در خداوند بسیار شاد گردیدم که الآن آخر، فکر شما برای من شکوفه آورد و در این نیز تفکّر می‌کردید، لیکن فرصت نیافتید.11نه آنکه دربارهٔ احتیاج سخن می‌گویم، زیرا که آموخته‌ام که در هر حالتی که باشم، قناعت کنم.12و ذلّت را می‌دانم و دولتمندی را هم می‌دانم، در هر صورت و در همه‌چیز، سیری و گرسنگی و دولتمندی و افلاس را یاد گرفته‌ام.13قوّت هرچیز را دارم در مسیح که مرا تقویت می‌بخشد.14لیکن نیکویی کردید که در تنگی من شریک شدید.15امّا ای فیلیپّیان شما هم آگاهید که در ابتدای انجیل، چون از مکادونیه روانه شدم، هیچ کلیسا در امر دادن و گرفتن با من شراکت نکرد جز شما و بس.16زیرا که در تسالونیکی هم یک دو دفعه برای احتیاج من فرستادید.17نه آنکه طالب بخشش باشم، بلکه طالب ثمری هستم که به حساب شما بیفزاید.18ولی همه‌چیز بلکه بیشتر از کفایت دارم. پُر گشته‌ام چونکه هدایای شما را از اَپَفْرُدِتُس یافته‌ام که عطر خوشبوی و قربانی مقبول و پسندیدهٔ خداست.19امّا خدای من همهٔٔ احتیاجات شما را برحسب دولت خود در جلال در مسیح عیسی رفع خواهد نمود.20و خدا و پدر ما را تا ابدالآباد جلال باد. آمین.21هر مقدّس را در مسیح عیسی سلام برسانید. و برادرانی که با من می‌باشند به شما سلام می‌فرستند.22جمیع مقدّسان به شما سلام می‌رسانند، علی‌الخصوص آنانی که از اهل خانهٔ قیصر هستند.23فیض خداوند ما عیسی مسیح با جمیع شما باد. آمین.

## کولوسيان

Chapter 1

1پولُس به ارادهٔ خدا رسولِ مسیح عیسی و تیموتاؤس برادر،2به مقدّسان در کُولُسی و برادران امین در مسیح فیض و سلامتی از جانب پدر ما خدا و عیسی مسیح خداوند بر شما باد.3خدا و پدر خداوند خود عیسی مسیح را شکر می‌کنیم و پیوسته برای شما دعا می‌نماییم،4چونکه ایمان شما را در مسیح عیسی و محبّتی را که با جمیع مقدّسان می‌نمایید شنیدیم،5به‌سبب امیدی که بجهت شما در آسمان گذاشته شده است که خبر آن را در کلام راستی انجیل سابقاً شنیدید،6که به شما وارد شد چنانکه در تمامی عالم نیز و میوه می‌آورد و نمّو می‌کند، چنانکه در میان شما نیز از روزی که آن را شنیدید و فیض خدا را در راستی دانسته‌اید.7چنانکه از اِپَفْراس تعلیم یافتید که هم‌خدمت عزیز ما و خادم امین مسیح برای شما است.8و او ما را نیز از محبّت شما که در روح است خبر داد.9و از آن جهت ما نیز از روزی که این را شنیدیم، باز نمی‌ایستیم از دعا کردن برای شما و مسألت نمودن تا از کمال معرفت ارادهٔ او در هر حکمت و فهم روحانی پُر شوید،10تا شما به طریق شایستهٔٔ خداوند به کمال رضامندی رفتار نمایید و در هر عمل نیکو بار آورید و به معرفت کامل خدا نمّو کنید،11و به اندازهٔ توانایی جلال او به قوّت تمام زورآور شوید تا صبر کامل و تحمّل را با شادمانی داشته باشید؛12و پدر را شکر گزارید که ما را لایق بهره میراث مقدّسان در نور گردانیده است،13و ما را از قدرت ظلمت رهانیده، به ملکوت پسر محبّت خود منتقل ساخت،14که در وی فدیهٔ خود، یعنی آمرزش گناهان خویش را یافته‌ایم.15و او صورت خدای نادیده است، نخست‌زادهٔ تمامی آفریدگان.16زیرا که در او همه‌چیز آفریده شد، آنچه در آسمان و آنچه بر زمین است از چیزهای دیدنی و نادیدنی و تختها و سلطنتها و ریاسات و قوّات؛ همه به‌وسیلهٔ او و برای او آفریده شد.17و او قبل از همه است و در وی همه‌چیز قیام دارد.18و او بدن یعنی کلیسا را سر است، زیرا که او ابتدا است و نخست‌زاده از مردگان تا در همه‌چیز او مقدّم شود.19زیرا خدا رضا بدین داد که تمامی پُری در او ساکن شود،20و اینکه بوساطت او همه‌چیز را با خود مصالحه دهد، چونکه به خون صلیب وی سلامتی را پدید آورد. بلی به‌وسیلهٔ او خواه آنچه بر زمین و خواه آنچه در آسمان است.21و شما را که سابقاً از نیّت دل در اعمال بد خویش اجنبی و دشمن بودید، بالفعل مصالحه داده است،22در بدن بشریِ خود به‌وسیلهٔ موت تا شما را در حضور خود مقدّس و بی‌عیب و بی‌ملامت حاضر سازد،23به شرطی که در ایمان بنیاد نهاده و قایم بمانید و جنبش نخورید از امید انجیل که در آن تعلیم یافته‌اید و به تمامی خلقتِ زیر آسمان بدان موعظه شده است و من پولُس خادم آن شده‌ام.24الآن از زحمتهای خود در راه شما شادی می‌کنم و نقصهای زحمات مسیح را در بدن خود به کمال می‌رسانم برای بدن او که کلیسا است،25که من خادم آن گشته‌ام برحسب نظارت خدا که به من برای شما سپرده شد تا کلام خدا را به کمال رسانم؛26یعنی آن سرّی که از دهرها و قرنها مخفی داشته شده بود، لیکن الحال به مقدّسان او مکشوف گردید،27که خدا اراده نمود تا بشناساند که چیست دولت جلال این سرّ در میان امّت‌ها که آن مسیح در شما و امید جلال است.28و ما او را اعلان می‌نماییم، در حالتی که هر شخص را تنبیه می‌کنیم و هر کس را به هر حکمت تعلیم می‌دهیم تا هرکس را کامل در مسیح عیسی حاضر سازیم.29و برای این نیز محنت می‌کشم و مجاهده می‌نمایم بحسب عمل او که در من به قوّت عمل می‌کند.

Chapter 2

1زیرا می‌خواهم شما آگاه باشید که مرا چه نوع اجتهاد است برای شما و اهل لاوُدِکِیه و آنانی که صورت مرا در جسم ندیده‌اند،2تا دلهای ایشان تسلّی یابد و ایشان در محبّت پیوند شده، به دولتِ یقینِ فهمِ تمام و به معرفت سرّ خدا برسند؛3یعنی سرّ مسیح که در وی تمامی خزاین حکمت و علم مخفی است.4امّا این را می‌گویم تا هیچ‌کس شما را به سخنان دلاویز اغوا نکند،5زیرا که هرچند در جسم غایبم لیکن در روح با شما بوده، شادی می‌کنم و نظم و استقامت ایمانتان را در مسیح نظاره می‌کنم.6پس چنانکه مسیح عیسی خداوند را پذیرفتید، در وی رفتار نمایید،7که در او ریشه کرده و بنا شده و در ایمان راسخ گشته‌اید، بطوری که تعلیم یافته‌اید و در آن شکرگزاری بسیار می‌نمایید.8باخبر باشید که کسی شما را نرباید به فلسفه و مکر باطل، برحسب تقلید مردم و برحسب اصول دنیوی نه برحسب مسیح،9که در وی از جهت جسم، تمامی پریِ الوهیّت ساکن است.10و شما در وی تکمیل شده‌اید که سر تمامی ریاست و قدرت است.11و در وی مختون شده‌اید، به ختنه ناساخته به دست، یعنی بیرون کردن بدن جسمانی، به‌وسیلهٔ اختتان مسیح.12و با وی در تعمید مدفون گشتید که در آن هم برخیزانیده شدید به ایمان بر عمل خدا که او را از مردگان برخیزانید.13و شما را که در خطایا و نامختونی جسم خود مرده بودید، با او زنده گردانید چونکه همهٔ خطایای شما را آمرزید،14و آن دستخطّی را که ضدّ ما و مشتمل بر فرایض و به خلاف ما بود، محو ساخت و آن را به صلیب خود میخ زده، از میان برداشت.15و از خویشتن ریاسات و قوّات را بیرون کرده، آنها را علانیةًً آشکار نمود، چون در آن بر آنها ظفر یافت.16پس کسی دربارهٔ خوردن و نوشیدن و دربارهٔ عید و هِلال و سَبَّت بر شما حکم نکند،17زیرا که اینها سایه چیزهای آینده است، لیکن بدن از آنِ مسیح است.18و کسی انْعام شما را نرباید از رغبت به فروتنی و عبادت فرشتگان و مداخلت در اموری که دیده است که از ذهن جسمانی خود بیجا مغرور شده است؛19و به سر متمسّک نشده که از آن تمامی بدن به توسّط مفاصل و بندها مدد یافته و با هم پیوند شده، نمّو می‌کند به نموّی که از خداست.20چونکه با مسیح از اصول دنیوی مردید، چگونه است که مثل زندگانِ در دنیا بر شما فرایض نهاده می‌شود؟21که لمس مکن و مچش بلکه دست مگذار!22(که همهٔ اینها محض استعمال فاسد می‌شود) برحسب تقالید و تعالیم مردم،23که چنین چیزها هرچند در عبادت نافله و فروتنی و آزار بدن صورت حکمت دارد، ولی فایده‌ای برای رفع تن‌پروری ندارد.

Chapter 3

1پس چون با مسیح برخیزانیده شدید، آنچه را که در بالا است بطلبید در آنجایی که مسیح است، به دست راست خدا نشسته.2در آنچه بالا است تفکّر کنید، نه در آنچه بر زمین است.3زیرا که مردید و زندگی شما با مسیح در خدا مخفی است.4چون مسیح که زندگی ما است ظاهر شود، آنگاه شما هم با وی در جلال ظاهر خواهید شد.5پس اعضای خود را که بر زمین است مقتول سازید، زنا و ناپاکی و هویٰ و هوس و شهوت قبیح و طمع که بت‌پرستی است6که به‌سبب اینها غضب خدا بر ابنای معصیت وارد می‌آید.7که شما نیز سابقاً در اینها رفتار می‌کردید، هنگامی که در آنها زیست می‌نمودید.8لیکن الحال شما همه را ترک کنید، یعنی خشم و غیظ و بدخویی و بدگویی و فحش را از زبان خود.9به یکدیگر دروغ مگویید، چونکه انسانیّت کهنه را با اعمالش از خود بیرون کرده‌اید،10و تازه را پوشیده‌اید که به صورت خالق خویش تا به معرفت کامل، تازه می‌شود،11که در آن نه یونانی است، نه یهود، نه ختنه، نه نامختونی، نه بَربَری، نه سَکِیتِی، نه غلام و نه آزاد، بلکه مسیح همه و در همه است.12پس مانند برگزیدگان مقدّس و محبوب خدا، احشای رحمت و مهربانی و تواضع و تحمّل و حلم را بپوشید؛13و متحمّل یکدیگر شده، همدیگر را عفو کنید هرگاه بر دیگری ادّعایی داشته باشید؛ چنانکه مسیح شما را آمرزید، شما نیز چنین کنید.14و بر این همه محبّت را که کمربند کمال است بپوشید.15و سلامتی خدا در دلهای شما مسلّط باشد که به آن هم در یک بدن خوانده شده‌اید و شاکر باشید.16کلام مسیح در شما به دولتمندی و به کمال حکمت ساکن بشود؛ و یکدیگر را تعلیم و نصیحت کنید به مزامیر و تسبیحات و سرودهای روحانی و با فیض در دلهای خود خدا را بسرایید.17و آنچه کنید در قول و فعل، همه را به نام عیسی خداوند بکنید و خدای پدر را به‌وسیلهٔ او شکر کنید.18ای زنان، شوهران خود را اطاعت نمایید، چنانکه در خداوند می‌شاید.19ای شوهران، زوجه‌های خود را محبّت نمایید و با ایشان تلخی مکنید.20ای فرزندان، والدین خود را در همه‌چیز اطاعت کنید زیرا که این پسندیده است در خداوند.21ای پدران، فرزندان خود را خشمگین مسازید، مبادا شکسته‌دل شوند.22ای غلامان، آقایان جسمانی خود را در هر چیز اطاعت کنید، نه به خدمت حضور مثل جویندگان رضامندی مردم، بلکه به اخلاص قلب و از خداوند بترسید.23و آنچه کنید، از دل کنید بخاطر خداوند نه بخاطر انسان.24چون می‌دانید که از خداوند مکافات میراث را خواهید یافت، چونکه مسیح خداوند را بندگی می‌کنید.25زیرا هرکه ظلم کند، آن ظلمی را که کرد، خواهد یافت و ظاهربینی نیست.

Chapter 4

1ای آقایان، با غلامان خود عدل و انصاف را بجا آرید، چونکه می‌دانید شما را نیز آقایی هست در آسمان.2در دعا مواظب باشید و در آن با شکرگزاری بیدار باشید.3و دربارهٔ ما نیز دعا کنید که خدا درِ کلام را به روی ما بگشاید تا سرّ مسیح را که بجهت آن در قید هم افتاده‌ام بگویم،4و آن را بطوری که می‌باید تکلّم کنم و مبیّن سازم.5زمان را دریافته، پیش اهل خارج به حکمت رفتار کنید.6گفتگوی شما همیشه با فیض باشد و اصلاح شده به نمک، تا بدانید هرکس را چگونه جواب باید داد.7تیخیکُس، برادر عزیز و خادم امین و هم‌خدمت من در خداوند، از همهٔ احوال من شما را خواهد آگاهانید،8که او را به همین جهت نزد شما فرستادم تا از حالات شما آگاه شود و دلهای شما را تسلّی دهد،9با اُنیسیمُس، برادرِ امین و حبیب که از خود شماست، شما را از همهٔ گزارش اینجا آگاه خواهند ساخت.10اَرِسْتَرْخُس هم‌زندان من شما را سلام می‌رساند، و مرقس عموزادهٔ برنابا که دربارهٔ او حکم یافته‌اید، هرگاه نزد شما آید او را بپذیرید،11و یَسُوع، ملقّب به یُسْطُس که ایشان تنها از اهل ختنه برای ملکوت خدا هم‌خدمت شده، باعث تسلّی من گردیدند.12اِپَفْراس به شما سلام می‌رساند که یکی از شما و غلام مسیح است و پیوسته برای شما در دعاهای خود جدّ و جهد می‌کند تا در تمامی ارادهٔ خدا کامل و متیقّن شوید.13و برای او گواهی می‌دهم که دربارهٔ شما و اهل لاوُدکیه و اهل هیراپولِس بسیار محنت می‌کشد.14و لوقای طبیبِ حبیب و دیماس به شما سلام می‌رسانند.15برادرانِ در لاَوُدِکیه و نِیمْفاس و کلیسایی را که در خانهٔ ایشان است سلام رسانید.16و چون این رساله برای شما خوانده شد، مقرّر دارید که در کلیسای لاوُُدکیان نیز خوانده شود و رساله از لاوُدکیه را هم شما بخوانید.17و به اَرْخِپُّس گویید، باخبر باش تا آن خدمتی را که در خداوند یافته‌ای، به کمال رسانی.18تحیّت من، پولُس، به دست خودم. زنجیرهای مرا بخاطر دارید. فیض با شما باد. آمین.

## اول تسالونيکيان

Chapter 1

1پولُس و سِلْوانُس و تیموتاؤس، به کلیسای تَسّالونیکیان که در خدای پدر و عیسی مسیح خداوند می‌باشید. فیض و سلامتی از جانب پدر ما خدا و عیسی مسیح خداوند با شما باد.2پیوسته دربارهٔ جمیع شما خدا را شکر می‌کنیم و دائماً در دعاهای خود شما را ذکر می‌نماییم،3چون اعمالِ ایمانِ شما و محنتِ محبّت و صبر امید شما را در خداوند ما عیسی مسیح در حضور خدا و پدر خود یاد می‌کنیم.4زیرا که ای برادران و ای عزیزانِ خدا، از برگزیده‌شدنِ شما مطلّع هستیم،5زیرا که انجیل ما بر شما محض سخن وارد نشده، بلکه با قوّت و روح‌القدس و یقین کامل، چنانکه می‌دانید که در میان شما بخاطر شما چگونه مردمان شدیم.6و شما به ما و به خداوند اقتدا نمودید و کلام را در زحمتِ شَدید، با خوشیِ روح‌القدس پذیرفتید،7به حدّی که شما جمیع ایمانداران مکادونیه و اَخائیه را نمونه شدید،8به نوعی که از شما کلام خداوند نه فقط در مَکادونیه و اَخائیه نواخته شد، بلکه در هرجا ایمان شما به خدا شیوع یافت، به قسمی که احتیاج نیست که ما چیزی بگوییم9زیرا خود ایشان دربارهٔ ما خبر می‌دهند که چه قسم وارد به شما شدیم و به چه نوع شما از بتها به سوی خدا بازگشت کردید تا خدای حیِّ حقیقی را بندگی نمایید،10و تا پسر او را از آسمان انتظار بکشید که او را از مردگان برخیزانید، یعنی عیسی که ما را از غضب آینده می‌رهاند.

Chapter 2

1زیرا ای برادران، خود می‌دانید که ورود ما در میان شما باطل نبود.2بلکه هرچند قبل از آن در فیلپی زحمت کشیده و بی‌احترامی دیده بودیم، چنانکه اطّلاع دارید، لیکن در خدای خود دلیری کردیم تا انجیل خدا را با جدّ و جهدِ شَدید به شما اعلام نماییم.3زیرا که نصیحت ما از گمراهی و خباثت و ریا نیست،4بلکه چنانکه مقبول خدا گشتیم که وکلای انجیل بشویم، همچنین سخن می‌گوییم و طالب رضامندی مردم نیستیم، بلکه رضامندی خدایی که دلهای ما را می‌آزماید.5زیرا هرگز سخن تملّق‌آمیز نگفتیم، چنانکه می‌دانید، و نه بهانهٔ طمع کردیم، خدا شاهد است؛6و نه بزرگی از خلق جستیم، نه از شما و نه از دیگران، هرچند چون رسولان مسیح بودیم، می‌توانستیم سنگین باشیم،7بلکه در میان شما به ملایمت بسر می‌بردیم، مثل دایه‌ای که اطفال خود را می‌پرورد.8بدین طرز شایق شما شده، راضی می‌بودیم که نه همان انجیل خدا را به شما دهیم، بلکه جانهای خود را نیز از بس که عزیز ما بودید.9زانرو که ای برادران محنت و مشقّت ما را یاد می‌دارید زیرا که شبانه‌روز در کار مشغول شده، به انجیل خدا شما را موعظه می‌کردیم که مبادا بر کسی از شما بار نهیم.10شما شاهد هستید و خدا نیز که به چه نوع با قدّوسیّت و عدالت و بی‌عیبی نزد شما که ایماندار هستید رفتار نمودیم.11چنانکه می‌دانید که هر یکی از شما را چون پدر، فرزندان خود را نصیحت و دلداری می‌نمودیم،12و وصیّت می‌کردیم که رفتار بکنید بطور شایستهٔ خدایی که شما را به ملکوت و جلال خود می‌خواند.13و از این جهت ما نیز دائماً خدا را شکر می‌کنیم که چون کلام خدا را که از ما شنیده بودید یافتید، آن را کلام انسانی نپذیرفتید، بلکه چنانکه فی‌الحقیقۀ است، کلام خدا که در شما که ایماندار هستید عمل می‌کند.14زیرا که ای برادران، شما اقتدا نمودید به کلیساهای خدا که در یهودیه در مسیح عیسی می‌باشند، زیرا که شما از قوم خود همان زحمات را کشیدید که ایشان نیز از یهود دیدند،15که عیسی خداوند و انبیای خود را کشتند و بر ما جفا کردند؛ و ایشان ناپسند خدا هستند و مخالف جمیع مردم،16و ما را منع می‌کنند که به امّت‌ها سخن بگوییم تا نجات یابند و همیشه گناهان خود را لبریز می‌کنند، امّا مُنتهای غضبْ ایشان را فرو گرفته است.17لیکن ما ای برادران، چون به قدر ساعتی در ظاهر نه در دل از شما مهجور شدیم، به اشتیاق بسیار زیادتر کوشیدیم تا روی شما را ببینیم.18و بدین جهت یک دو دفعه خواستیم نزد شما بیاییم، یعنی من، پولُس، لیکن شیطان ما را نگذاشت.19زیرا که چیست امید و سرور و تاج فخر ما؟ مگر شما نیستید در حضور خداوند ما عیسی در هنگام ظهور او؟20زیرا که شما جلال و خوشی ما هستید.

Chapter 3

1پس چون دیگر شکیبایی نداشتیم، رضا بدین دادیم که ما را در اَتِینا تنها واگذارند.2و تیموتاؤس را که برادر ما و خادم خدا در انجیل مسیح است، فرستادیم تا شما را استوار سازد و در خصوص ایمانتان شما را نصیحت کند.3تا هیچ‌کس از این مصائب متزلزل نشود، زیرا خود می‌دانید که برای همین مقرّر شده‌ایم.4زیرا هنگامی که نزد شما بودیم، شما را پیش خبر دادیم که می‌باید زحمت بکشیم، چنانکه واقع شد و می‌دانید.5لهذا من نیز چون دیگر شکیبایی نداشتم، فرستادم تا ایمان شما را تحقیق کنم مبادا که آن تجربه‌کننده، شما را تجربه کرده باشد و محنت ما باطل گردد.6امّا الحال چون تیموتاؤس از نزد شما به ما رسید و مژدهٔ ایمان و محبّت شما را به ما رسانید و اینکه شما پیوسته ما را نیکو یاد می‌کنید و مشتاق ملاقات ما می‌باشید، چنانکه ما نیز شایق شما هستیم،7لهذا ای برادران، در همهٔ ضیق و مصیبتی که داریم، از شما به‌سبب ایمانتان تسلّی یافتیم.8چونکه الآن زیست می‌کنیم، اگر شما در خداوند استوار هستید.9زیرا چه شکرگزاری به خدا توانیم نمود به‌سبب این همه خوشی که به حضور خدا دربارهٔ شما داریم؛10که شبانه‌روز بی‌شمار دعا می‌کنیم تا شما را روبرو ملاقات کنیم و نقص ایمان شما را به کمال رسانیم.11امّا خود خدا، یعنی پدر ما و خداوند ما عیسی مسیح راه ما را به سوی شما راست بیاورد.12و خداوند شما را نمّو دهد و در محبّت با یکدیگر و با همه افزونی بخشد، چنانکه ما شما را محبّت می‌نماییم،13تا دلهای شما را استوار سازد، بی‌عیب در قدّوسیّت، به حضور خدا و پدر ما در هنگام ظهور خداوند ما عیسی مسیح، با جمیع مقدّسین خود.

Chapter 4

1خلاصه ای برادران، از شما در عیسی خداوند استدعا و التماس می‌کنیم که چنانکه از ما یافته‌اید که به چه نوع باید رفتار کنید و خدا را راضی سازید، به همانطور زیادتر ترقی نمایید.2زیرا می‌دانید چه احکام از جانب عیسی خداوند به شما دادیم.3زیرا که این است ارادهٔ خدا یعنی قدّوسیّت شما تا از زنا بپرهیزید.4تا هرکسی از شما بداند چگونه باید ظرف خویشتن را در قدّوسیّت و عزّت دریابد،5و نه در هوسِ شهوت، مثل امّت‌هایی که خدا را نمی‌شناسند.6و تا کسی در این امر دست تطاول یا طمع بر برادر خود دراز نکند، زیرا خداوند از تمامی چنین کارها انتقام کشنده است.7چنانکه سابقاً نیز به شما گفته و حکم کرده‌ایم، زیرا خدا ما را به ناپاکی نخوانده است، بلکه به قدّوسیّت.8لهذا هرکه حقیر شمارد، انسان را حقیر نمی‌شمارد، بلکه خدا را که روح قدّوس خود را به شما عطا کرده است.9امّا در خصوص محبّت برادرانه، لازم نیست که به شما بنویسم، زیرا خود شما از خدا آموخته شده‌اید که یکدیگر را محبّت نمایید؛10و چنین هم می‌کنید با همهٔ برادرانی که در تمام مَکادونیه می‌باشند. لیکن ای برادران از شما التماس داریم که زیادتر ترقّی کنید.11و حریص باشید در اینکه آرام شوید و به کارهای خود مشغول شده، به دستهای خویش کسب نمایید، چنانکه شما را حکم کردیم،12تا نزد آنانی که خارج‌اند بطور شایسته رفتار کنید و به هیچ چیز محتاج نباشید.13امّا ای برادران نمی‌خواهیم شما از حالت خوابیدگان بی‌خبر باشید که مبادا مثل دیگران که امید ندارند، محزون شوید.14زیرا اگر باور می‌کنیم که عیسی مرد و برخاست، به همینطور نیز خدا آنانی را که در عیسی خوابیده‌اند با وی خواهد آورد.15زیرا این را به شما از کلام خدا می‌گوییم که، ما که زنده و تا آمدن خداوند باقی باشیم، بر خوابیدگان سبقت نخواهیم جست.16زیرا خود خداوند با صدا و با آواز رئیس فرشتگان و با صور خدا از آسمان نازل خواهد شد و مردگانِ در مسیح اوّل خواهند برخاست.17آنگاه ما که زنده و باقی باشیم، با ایشان در ابرها ربوده خواهیم شد تا خداوند را در هوا استقبال کنیم و همچنین همیشه با خداوند خواهیم بود.18پس بدین سخنان همدیگر را تسلی دهید.

Chapter 5

1امّا ای برادران در خصوص وقتها و زمانها، احتیاج ندارید که به شما بنویسم.2زیرا خود شما به تحقیق آگاهید که روز خداوند چون دزد در شب می‌آید.3زیرا هنگامی که می‌گویند سلامتی و امان است، آنگاه هلاکتْ ایشان را ناگهان فرو خواهد گرفت، چون درد زه زن حامله را و هرگز رستگار نخواهند شد.4لیکن شما ای برادران، در ظلمت نیستید تا آن روز چون دزد بر شما آید،5زیرا جمیع شما پسران نور و پسران روز هستید، از شب و ظلمت نیستیم.6بنابراین مثل دیگران به خواب نرویم، بلکه بیدار و هشیار باشیم.7زیرا خوابیدگان در شب می‌خوابند و مستان در شب مست می‌شوند.8لیکن ما که از روز هستیم، هشیار بوده، جوشن ایمان و محبّت و خودِ امید نجات را بپوشیم.9زیرا خدا ما را تعیین نکرد برای غضب، بلکه بجهت تحصیل نجات، به‌وسیلهٔ خداوند ما عیسی مسیح،10که برای ما مرد تا خواه بیدار باشیم و خواه خوابیده، همراه وی زیست کنیم.11پس همدیگر را تسلی دهید و یکدیگر را بنا کنید، چنانکه هم می‌کنید.12امّا ای برادران به شما التماس داریم که بشناسید آنانی را که در میان شما زحمت می‌کشند و پیشوایان شما در خداوند بوده، شما را نصیحت می‌کنند.13و ایشان را در نهایت محبّت، به‌سبب عملشان محترم دارید و با یکدیگر صلح کنید.14لیکن ای برادران، از شما استدعا داریم که سرکشان را تنبیه نمایید و کوتاه‌دلان را دلداری دهید و ضعفا را حمایت کنید و با جمیع مردم تحمّل کنید.15زنهار کسی با کسی به سزای بدی بدی نکند، بلکه دائماً با یکدیگر و با جمیع مردم در پی نیکویی بکوشید.16پیوسته شادمان باشید.17همیشه دعا کنید.18در هر امری شاکر باشید که این است ارادهٔ خدا در حقّ شما در مسیح عیسی.19روح را اطفا مکنید.20نبوّتها را خوار مشمارید.21همه‌چیز را تحقیق کنید، و به آنچه نیکو است متمسّک باشید.22از هر نوع بدی احتراز نمایید.23امّا خودِ خدای سلامتی، شما را بالکّل مقدّس گرداند و روح و نَفْس و بدن شما تماماً بی‌عیب محفوظ باشد در وقت آمدن خداوند ما عیسی مسیح.24امین است دعوت‌کنندهٔ شما که این را هم خواهد کرد.25ای برادران، برای ما دعا کنید.26جمیع برادران را به بوسهٔ مقدّسانه تحیّت نمایید.27شما را به خداوند قسم می‌دهم که این رساله برای جمیع برادرانِ مقدّس خوانده شود.28فیض خداوند ما عیسی مسیح با شما باد. آمین.

## دوم تسالونيکيان

Chapter 1

1پولُس و سِلْوانُس و تیموتاؤس، به کلیسای تسالونیکیان که در خدای پدر ما و عیسی مسیح خداوند می‌باشید.2فیض و سلامتی از جانب پدر ما خدا و عیسی مسیح خداوند بر شما باد.3ای برادران، می‌باید همیشه بجهت شما خدا را شکر کنیم، چنانکه سزاوار است، از آنجا که ایمان شما بغایت نمّو می‌کند و محبّت هر یکی از شما جمیعاً با همدیگر می‌افزاید،4به‌حدّی که خود ما در خصوص شما در کلیساهای خدا فخر می‌کنیم به‌سبب صبر و ایمانتان در همهٔ مصایب شما و عذابهایی که متحمّل آنها می‌شوید،5که دلیل است بر داوری عادلِ خدا تا شما مستحقّ ملکوت خدا بشوید که برای آن هم زحمت می‌کشید.6زیرا که این انصاف است نزد خدا که عذاب‌کنندگانِ شما را عذاب دهد.7و شما را که عذاب می‌کشید، با ما راحت بخشد در هنگامی که عیسی خداوند از آسمان با فرشتگان قوّت خود ظهور خواهد نمود8در آتش مشتعل و انتقام خواهد کشید از آنانی که خدا را نمی‌شناسند و انجیل خداوند ما عیسی مسیح را اطاعت نمی‌کنند،9که ایشان به قصاص هلاکت جاودانی خواهند رسید از حضور خداوند و جلال قوّت او10هنگامی که آید تا در مقدّسان خود جلال یابد و در همهٔ ایمانداران از او تعجّب کنند در آن روز، زیرا که شما شهادت ما را تصدیق کردید.11و برای این هم پیوسته بجهت شما دعا می‌کنیم که خدای ما شما را مستحقّ این دعوت شمارد و تمام مسرّت نیکویی و عمل ایمان را با قوّت کامل گرداند،12تا نام خداوند ما عیسی مسیح در شما تمجید یابد و شما در وی بحسب فیض خدای ما و عیسی مسیح خداوند.

Chapter 2

1امّا ای برادران، از شما استدعا می‌کنیم دربارهٔ آمدن خداوند ما عیسی مسیح و جمع شدن ما به نزد او،2که شما از هوش خود بزودی متزلزل نشوید و مضطرب نگردید، نه از روح و نه از کلام و نه از رساله‌ای که گویا از ما باشد، بدین مضمون که روز مسیح رسیده است.3زنهار کسی به هیچ‌وجه شما را نفریبد، زیرا که تا آن ارتداد، اوّل واقع نشود و آن مرد شریر، یعنی فرزند هلاکت ظاهر نگردد، آن روز نخواهد آمد؛4که او مخالفت می‌کند و خود را بلندتر می‌سازد از هر چه به خدا یا به معبود مسمّی شود، به‌حدّی که مثل خدا در هیکل خدا نشسته، خود را می‌نماید که خداست.5آیا یاد نمی‌کنید که هنگامی که هنوز نزد شما می‌بودم، این را به شما می‌گفتم؟6و الآن آنچه را که مانع است می‌دانید تا او در زمان خود ظاهر بشود.7زیرا که آن سرّ بی‌دینی الآن عمل می‌کند، فقط تا وقتی که آنکه تا به حال مانع است از میان برداشته شود.8آنگاه آن بی‌دین ظاهر خواهد شد، که عیسی خداوند او را به نَفَس دهان خود هلاک خواهد کرد و به تجلّی ظهورِ خویش، او را نابود خواهد ساخت؛9که ظهور او به عمل شیطان است با هر نوع قوّت و آیات و عجایب دروغ10و به هر قسم فریب ناراستی برای هالکین، از آنجا که محبّت راستی را نپذیرفتند تا نجات یابند.11و بدین جهت خدا به ایشان عمل گمراهی می‌فرستد تا دروغ را باور کنند12و تا فتوایی شود بر همهٔ کسانی که راستی را باور نکردند بلکه به ناراستی شاد شدند.13امّا ای برادران و ای عزیزانِ خداوند، می‌باید ما همیشه برای شما خدا را شکر نماییم، که از ابتدا خدا شما را برگزید برای نجات به تقدیس روح و ایمانِ به راستی.14و برای آن شما را دعوت کرد به‌وسیلهٔ بشارت ما برای تحصیل جلال خداوند ما عیسی مسیح.15پس ای برادران، استوار باشید و آن روایات را که خواه از کلام و خواه از رسالهٔ ما آموخته‌اید، نگاه دارید.16و خود خداوند ما عیسی مسیح و خدا و پدر ما که ما را محبّت نمود و تسلّی ابدی و امید نیکو را به فیض خود به ما بخشید،17دلهای شما را تسلّی عطا کند و شما را در هر فعل و قول نیکو استوار گرداند.

Chapter 3

1خلاصه ای برادران، برای ما دعا کنید تا کلام خداوند جاری شود و جلال یابد چنانکه در میان شما نیز؛2و تا از مردم ناشایستهٔ شریر برهیم زیرا که همه را ایمان نیست.3امّا امین است آن خداوندی که شما را استوار و از شریر محفوظ خواهد ساخت.4امّا بر شما در خداوند اعتماد داریم که آنچه به شما امر کنیم، به عمل می‌آورید و نیز خواهید آورد.5و خداوند دلهای شما را به محبّت خدا و به صبر مسیح هدایت کند.6ولی ای برادران، شما را به نام خداوند خود عیسی مسیح حکم می‌کنیم که از هر برادری که بی‌نظم رفتار می‌کند و نه برحسب آن قانونی که از ما یافته‌اید، اجتناب نمایید.7زیرا خود آگاه هستید که به چه قسم به ما اقتدا می‌باید نمود، چونکه در میان شما بی‌نظم رفتار نکردیم،8و نان هیچ‌کس را مفت نخوردیم بلکه به محنت و مشقّت شبانه‌روز به کار مشغول می‌بودیم تا بر احدی از شما بار ننهیم.9نه آنکه اختیار نداریم، بلکه تا خود را نمونه برای شما سازیم تا به ما اقتدا نمایید.10زیرا هنگامی که نزد شما هم می‌بودیم، این را به شما امر فرمودیم که، اگر کسی خواهد کار نکند، خوراک هم نخورد.11زیرا شنیدیم که، بعضی در میان شما بی‌نظم رفتار می‌کنند، که کاری نمی‌کنند، بلکه فضول هستند.12امّا چنین اشخاص را در خداوند ما عیسی مسیح حکم و نصیحت می‌کنیم که، به آرامی کار کرده، نان خود را بخورند.13امّا شما ای برادران از نیکوکاری خسته‌خاطر مشوید.14ولی اگر کسی سخن ما را در این رساله اطاعت نکند، بر او نشانه گذارید و با وی معاشرت مکنید تا شرمنده شود.15امّا او را دشمن مشمارید، بلکه چون برادر، او را تنبیه کنید.16امّا خود خداوندِ سلامتی شما را پیوسته در هر صورت، سلامتی عطا کند و خداوند با همگی شما باد.17تحیّت به دست من پولُس که علامت در هر رساله است بدینطور می‌نویسم،18فیض خداوند ما عیسی مسیح با جمیع شما باد. آمین.

## اول تيموتيوس

Chapter 1

1پولُس، رسول عیسی مسیح به حکم نجات‌دهندهٔ ما خدا و مسیح عیسی خداوند که امید ما است،2به فرزند حقیقی خود در ایمان، تیموتاؤس. فیض و رحم و سلامتی از جانب خدای پدر و خداوند ما مسیح عیسی بر تو باد.3چنانکه هنگامی که عازم مکادونیه بودم، به شما التماس نمودم که در اَفَسُس بمانی تا بعضی را امر کنی که تعلیمی دیگر ندهند،4و افسانه‌ها و نسب‌نامه‌های نامتناهی را اِصغا ننمایند، که اینها مباحثات را نه آن تعمیر الهی را که در ایمان است پدید می‌آورد.5امّا غایتِ حکم، محبّت است از دل پاک و ضمیر صالح و ایمان بی‌ریا.6که از این امور بعضی منحرف گشته به بیهوده‌گویی توجّه نموده‌اند،7و می‌خواهند معلمان شریعت بشوند، و حال آنکه نمی‌فهمند آنچه می‌گویند و نه آنچه به تأکید اظهار می‌نمایند.8لیکن می‌دانیم که شریعت نیکو است اگر کسی آن را برحسب شریعت بکار بَرَد.9و این بداند که شریعت بجهت عادل موضوع نمی‌شود، بلکه برای سرکشان و طاغیان و بی‌دینان و گناهکاران و ناپاکان و حرامکاران و قاتلان پدر و قاتلان مادر و قاتلان مردم10و زانیان و لوّاطان و مردم‌دزدان و دروغ‌گویان و قسم‌دروغ‌خوران و برای هر عمل دیگری که برخلاف تعلیم صحیح باشد،11برحسب انجیل جلال خدای متبارک که به من سپرده شده است.12و شکر می‌کنم خداوند خود مسیح عیسی را که مرا تقویت داد، چونکه امین شمرده، به این خدمتم ممتاز فرمود،13که سابقاً کفرگو و مضّر و سَقَط‌گو بودم، لیکن رحم یافتم، از آنرو که از جهالت در بی‌ایمانی کردم.14امّا فیض خداوند ما بی‌نهایت افزود با ایمان و محبّتی که در مسیح عیسی است.15این سخن امین است و لایق قبول تامّ که مسیح عیسی به دنیا آمد تا گناهکاران را نجات بخشد که من بزرگترین آنها هستم.16بلکه از این جهت بر من رحم شد تا اوّل در من، مسیح عیسی کمال حلم را ظاهر سازد، تا آنانی را که بجهت حیات جاودانی به وی ایمان خواهند آورد، نمونه باشم.17باری پادشاه سَرمَدی و باقی و نادیده را، خدای حکیم وحید را اکرام و جلال تا ابدالآباد باد. آمین.18ای فرزند تیموتاؤس، این وصیّت را به تو می‌سپارم برحسب نبوّتهایی که سابقاً بر تو شد تا در آنها جنگِ نیکو کنی،19و ایمان و ضمیر صالح را نگاه داری، که بعضی این را از خود دور انداخته، مر ایمان را شکسته‌کشتی شدند.20که از آن جمله هیمیناؤس و اسکندر می‌باشند که ایشان را به شیطان سپردم تا تأدیب شده، دیگر کفر نگویند.

Chapter 2

1پس از همه‌چیز اوّل، سفارش می‌کنم که صلوات و دعاها و مناجات و شکرها را برای جمیع مردم بجا آورند؛2بجهت پادشاهان و جمیع صاحبان منصب تا به آرامی و استراحت و با کمال دینداری و وقار، عمر خود را بسر بریم.3زیرا که این نیکو و پسندیده است، در حضور نجات‌دهندهٔ ما خدا4که می‌خواهد جمیع مردم نجات یابند و به معرفت راستی گرایند.5زیرا خدا واحد است و در میان خدا و انسان یک متوسّطی است، یعنی انسانی که مسیح عیسی باشد،6که خود را در راه همه فدا داد، شهادتی در زمان معیّن.7و برای این، من واعظ و رسول و معلم امّت‌ها در ایمان و راستی مقرّر شدم. در مسیح راست می‌گویم و دروغ نی.8پس آرزوی این دارم که مردان، دستهای مقدّس را بدون غیظ و جدال برافراخته، در هر جا دعا کنند.9و همچنین زنان خویشتن را بیارایند به لباس مزیّن به حیا و پرهیز، نه به زلفها و طلا و مروارید و رخت گرانبها؛10بلکه چنانکه زنانی را می‌شاید که دعوی دینداری می‌کنند به اعمال صالحه.11زن با سکوت، به کمال اطاعت تعلیم گیرد.12و زن را اجازت نمی‌دهم که تعلیم دهد یا بر شوهر مسلّط شود بلکه در سکوت بماند.13زیرا که، آدم اوّل ساخته شد و بعد حوّا.14و آدم فریب نخورد، بلکه زن فریب خورده، در تقصیر گرفتار شد.15امّا به زاییدن رستگار خواهد شد، اگر در ایمان و محبّت و قدّوسیّت و تقوا ثابت بمانند.

Chapter 3

1این سخن امین است که اگر کسی منصب اسقفی را بخواهد، کار نیکو می‌طلبد.2پس اسقف باید بی‌ملامت و صاحب یک زن و هشیار و خردمند و صاحب نظام و مهمان‌نواز و راغب به تعلیم باشد؛3نه می‌گسار یا زننده یا طمّاع سود قبیح بلکه حلیم و نه جنگجو و نه زرپرست.4مُدَبّر اهل خانهٔ خود به نیکویی و فرزندان خویش را در کمال وقار مطیع گرداند،5زیرا هرگاه کسی نداند که اهل خانهٔ خود را تدبیر کند، چگونه کلیسای خدا را نگاهبانی می‌نماید؟6و نه جدیدالایمان که مبادا غرور کرده، به حکم ابلیس بیفتد.7امّا لازم است که نزد آنانی که خارجند هم نیک‌نام باشد که مبادا در رسوایی و دام ابلیس گرفتار شود.8همچنین شمّاسان باوقار باشند، نه دو زبان و نه راغب به شراب زیاده و نه طمّاعِ سود قبیح؛9دارندگان سرّ ایمان در ضمیر پاک.10امّا باید اوّل ایشان آزموده شوند و چون بی‌عیب یافت شدند، کار شمّاسی را بکنند.11و به همینطور زنان نیز باید باوقار باشند و نه غیبت‌گو بلکه هشیار و در هر امری امین.12و شمّاسان صاحب یک زن باشند و فرزندان و اهل خانهٔ خویش را نیکو تدبیر نمایند،13زیرا آنانی که کار شمّاسی را نیکو کرده باشند، درجهٔ خوب برای خویشتن تحصیل می‌کنند و جلادت کامل در ایمانی که به مسیح عیسی است.14این را به تو می‌نویسم به امید آنکه به زودی نزد تو آیم.15لیکن اگر تأخیر اندازم، تا بدانی که چگونه باید در خانهٔ خدا رفتار کنی، که کلیسای خدای حیّ و ستون و بنیاد راستی است.16و بالاجماع سرّ دینداری عظیم است، که خدا در جسم ظاهر شد و در روح، تصدیق کرده شد و به فرشتگان مشهود گردید و به امّت‌ها موعظه کرده و در دنیا ایمان آورده و به جلال بالا برده شد.

Chapter 4

1و لیکن روح صریحاً می‌گوید که، در زمان آخر بعضی از ایمان برگشته، به ارواح مُضِلّ و تعالیم شیاطین اِصغا خواهند نمود،2به ریاکاری دروغ‌گویان که ضمایر خود را داغ کرده‌اند؛3که از مزاوجت منع می‌کنند و حکم می‌نمایند به احتراز از خوراکهایی که خدا آفرید برای مؤمنین و عارفینِ حقّ تا آنها را به شکرگزاری بخورند.4زیرا که هر مخلوق خدا نیکو است و هیچ چیز را ردّ نباید کرد، اگر به شکرگزاری پذیرند،5زیرا که از کلامِ خدا و دعا تقدیس می‌شود.6اگر این امور را به برادران بسپاری، خادم نیکوی مسیح عیسی خواهی بود، تربیت یافته در کلام ایمان و تعلیم خوب که پیروی آن را کرده‌ای.7لیکن از افسانه‌های حرام عجوزها احتراز نما و در دینداری ریاضت بکش.8که ریاضت بدنی اندک فایده‌ای دارد، لیکن دینداری برای هر چیز مفید است، که وعدهٔٔ زندگی حال و آینده را دارد.9این سخن امین است و لایق قبول تامّ،10زیرا که برای این زحمت و بی‌احترامی می‌کشیم، زیرا امید داریم به خدای زنده، که جمیع مردمان علی‌الخصوص مؤمنین را نجات‌دهنده است.11این امور را حکم و تعلیم فرما.12هیچ‌کس جوانی تو را حقیر نشمارد، بلکه مؤمنین را در کلام و سیرت و محبّت و ایمان و عصمت، نمونه باش.13تا مادامی که نه آیم، خود را به قرائت و نصیحت و تعلیم بسپار.14زنهار از آن کرامتی که در تو است که به‌وسیلهٔ نبوّت با نهادن دستهای کشیشان به تو داده شد، بی‌اعتنایی منما.15در این امور تأمّل نما و در اینها راسخ باش تا ترقّی تو بر همه ظاهر شود.16خویشتن را و تعلیم را احتیاط کن و در این امور قائم باش، که هرگاه چنین کنی، خویشتن را و شنوندگان خویش را نیز نجات خواهی داد.

Chapter 5

1مرد پیر را توبیخ منما بلکه چون پدر او را نصیحت کن، و جوانان را چون برادران؛2زنان پیر را چون مادران؛ و زنان جوان را مثل خواهران با کمال عفّت؛3بیوه‌زنان را اگر فی‌الحقیقت بیوه باشند، محترم دار.4امّا اگر بیوه‌زنی فرزندان یا نواده‌ها دارد، آموخته بشوند که خانهٔ خود را با دینداری نگاه دارند و حقوق اجداد خود را ادا کنند، که این در حضور خدا نیکو و پسندیده است.5امّا زنی که فی‌الحقیقت بیوه و بی‌کس است، به خدا امیدوار است و در صلوات و دعاها شبانه‌روز مشغول می‌باشد.6لیکن زن عیّاش در حال حیات مرده است.7و به این معانی امر فرما تا بی‌ملامت باشند.8ولی اگر کسی برای خویشان و علی‌الخصوص اهل خانهٔ خود تدبیر نکند، منکر ایمان و پست‌تر از بی‌ایمان است.9بیوه‌زنی که کمتر از شصت ساله نباشد و یک شوهر کرده باشد، باید نام او ثبت گردد،10که در اعمال صالح نیک‌نام باشد، اگر فرزندان را پرورده و غُرَبا را مهمانی نموده و پایهای مقدّسین را شسته و زحمتکشان را اعانتی نموده و هر کار نیکو را پیروی کرده باشد.11امّا بیوه‌های جوانتر از این را قبول مکن، زیرا که چون از مسیح سرکش شوند، خواهش نکاح دارند12و ملزم می‌شوند از اینکه ایمان نخست را برطرف کرده‌اند؛13و علاوه بر این خانه به خانه گردش کرده، آموخته می‌شوند که بیکار باشند؛ و نه فقط بیکار، بلکه بیهوده‌گو و فضول هم که حرفهای ناشایسته می‌زنند.14پس رأی من این است که، زنان جوان نکاح شوند و اولاد بزایند و کدبانو شوند و خصم را مجال مذمّت ندهند؛15زیرا که بعضی برگشتند به عقب شیطان.16اگر مرد یا زنِ مؤمن، بیوه‌ها دارد ایشان را بپرورد و بار بر کلیسا ننهد تا آنانی را که فی‌الحقیقت بیوه باشند، پرورش نماید.17کشیشانی که نیکو پیشوایی کرده‌اند، مستحقّ حرمت مضاعف می‌باشند، علی‌الخصوص آنانی که در کلام و تعلیم محنت می‌کشند.18زیرا کتاب می‌گوید، گاو را وقتی که خرمن را خرد می‌کند، دهن مبند و مزدورْ مستحقّ اجرت خود است.19ادّعایی بر یکی از کشیشان جز به زبان دو یا سه شاهد مپذیر.20آنانی که گناه کنند، پیش همه توبیخ فرما تا دیگران بترسند.21در حضور خدا و مسیح عیسی و فرشتگان برگزیده تو را قسم می‌دهم که، این امور را بدون غرض نگاه داری و هیچ کاری از روی طرفداری مکن.22و دستها به زودی بر هیچ‌کس مگذار و در گناهان دیگران شریک مشو، بلکه خود را طاهر نگاه دار.23دیگر آشامندهٔ آب فقط مباش، بلکه بجهت شکمت و ضعفهای بسیار خود شرابی کم میل فرما.24گناهان بعضی آشکار است و پیش روی ایشان به داوری می‌خرامد، امّا بعضی را تعاقب می‌کند.25و همچنین اعمال نیکو واضح است و آنهایی که دیگرگون باشد، نتوان مخفی داشت.

Chapter 6

1آنانی که غلامان زیر یوغ می‌باشند، آقایان خویش را لایق کمال احترام بدانند، که مبادا نام و تعلیم خدا بد گفته شود.2امّا کسانی که آقایان مؤمن دارند، ایشان را تحقیر ننمایند، از آنجا که برادرانند، بلکه بیشتر خدمت کنند از آنرو که آنانی که در این احسان مشارکند، مؤمن و محبوبند. و به این معانی تعلیم و نصیحت فرما.3و اگر کسی بطور دیگر تعلیم دهد و کلام صحیح خداوند ما عیسی مسیح و آن تعلیمی را که به طریق دینداری است قبول ننماید،4از غرور مست شده، هیچ نمی‌داند، بلکه در مباحثات و مجادلات دیوانه گشته است، که از آنها پدید می‌آید حسد و نزاع و کفر و ظنون شرّ،5و منازعات مردم فاسدالعقل و مرتدّ از حقّ که می‌پندارند دینداری سود است. از چنین اشخاص اعراض نما.6لیکن دینداری با قناعت سود عظیمی است.7زیرا که در این دنیا هیچ نیاوردیم و واضح است که از آن هیچ نمی‌توانیم برد.8پس اگر خوراک و پوشاک داریم، به آنها قانع خواهیم بود.9امّا آنانی که می‌خواهند دولتمند شوند، گرفتار می‌شوند در تجربه و دام و انواع شهوات بی‌فهم و مضرّ که مردم را به تباهی و هلاکت غرق می‌سازند.10زیرا که طمع ریشهٔ همهٔ بدیها است، که بعضی چون در پی آن می‌کوشیدند، از ایمان گمراه گشته، خود را به اقسام دردها سفتند.11ولی تو ای مرد خدا، از اینها بگریز و عدالت و دینداری و ایمان و محبّت و صبر و تواضع را پیروی نما.12و جنگ نیکوی ایمان را بکن و بدست آور آن حیات جاودانی را که برای آن دعوت شدی و اعتراف نیکو کردی در حضور گواهان بسیار.13تو را وصیّت می‌کنم، به حضور آن خدایی که همه را زندگی می‌بخشد و مسیح عیسی که در پیش پنطیوس پیلاطُس اعتراف نیکو نمود،14که تو وصیّت را بی‌داغ و ملامت حفظ کن تا به ظهور خداوند ما عیسی مسیح.15که آن را آن متبارک و قادر وحید و ملک‌الملوک و ربّالارباب در زمان معیّن به ظهور خواهد آورد.16که تنها لایموت و ساکن در نوری است که نزدیک آن نتوان شد و احدی از انسان او را ندیده و نمی‌تواند دید. او را تا ابدالآباد اکرام و قدرت باد. آمین.17دولتمندان این جهان را امر فرما که بلندپروازی نکنند و به دولت ناپایدار امید ندارند، بلکه به خدای زنده که همه‌چیز را دولتمندانه برای تمتّع به ما عطا می‌کند؛18که نیکوکار بوده، در اعمال صالحه دولتمند و سخی و گشاده‌دست باشند؛19و برای خود اساس نیکو بجهت عالم آینده نهند، تا حیات جاودانی را بدست آرند.20ای تیموتاؤس، تو آن امانت را محفوظ دار و از بیهوده‌گویی‌های حرام و از مباحثات معرفت دروغ اعراض نما،21که بعضی چون ادّعای آن کردند از ایمان منحرف گشتند. فیض با تو باد. آمین.

## دوم تيموتيوس

Chapter 1

1پولُس، به ارادهٔ خدا رسولِ مسیح عیسی، برحسب وعدهٔٔ حیاتی که در مسیح عیسی است،2فرزند حبیب خود تیموتاؤس را فیض و رحمت و سلامتی از جانب خدای پدر و خداوند ما عیسی مسیح باد.3شکر می‌کنم آن خدایی را که از اجداد خود به ضمیر خالص بندگی او را می‌کنم، چونکه دائماً در دعاهای خود تو را شبانه‌روز یاد می‌کنم،4و مشتاق ملاقات تو هستم، چونکه اشکهای تو را بخاطر می‌دارم تا از خوشی سیر شوم.5زیرا که یاد می‌دارم ایمان بی‌ریای تو را که نخست در جدّه‌ات لوئیس و مادرت افنیکی ساکن می‌بود و مرا یقین است که در تو نیز هست.6لهذا به یاد تو می‌آورم که آن عطای خدا را که به‌وسیلهٔ گذاشتن دستهای من بر تو است برافروزی.7زیرا خدا روح جبن را به ما نداده است بلکه روح قوّت و محبّت و تأدیب را.8پس از شهادت خداوند ما عار مدار و نه از من که اسیر او می‌باشم، بلکه در زحمات انجیل شریک باش، برحسب قوّت خدا،9که ما را نجات داد و به دعوت مقدّس خواند، نه به حسب اعمال ما، بلکه برحسب ارادهٔ خود و آن فیضی که قبل از قدیم‌الایّام در مسیح عیسی به ما عطا شد.10امّا الحال آشکار گردید به ظهور نجات‌دهندهٔ ما عیسی مسیح که موت را نیست ساخت و حیات و بی‌فسادی را روشن گردانید به‌وسیلهٔ انجیل،11که برای آن من واعظ و رسول و معلّمِ امّت‌ها مقرّر شده‌ام.12و از این جهت این زحمات را می‌کشم بلکه عار ندارم، چون می‌دانم به که ایمان آوردم و مرا یقین است که او قادر است که امانت مرا تا به آن روز حفظ کند.13نمونه‌ای بگیر از سخنان صحیح که از من شنیدی در ایمان و محبّتی که در مسیح عیسی است.14آن امانت نیکو را به‌وسیلهٔ روح‌القدس که در ما ساکن است، حفظ کن.15از این آگاه هستی که همهٔ آنانی که در آسیا هستند، از من رخ تافته‌اند، که از آن جمله فیجِلُس و هَرمُوجَنِس می‌باشند.16خداوند اهل خانهٔ اُنیسیفورُس را ترحم کند زیرا که او بارها دل مرا تازه کرد و از زنجیر من عار نداشت،17بلکه چون به روم رسید، مرا به کوشش بسیار تفحّص کرده، پیدا نمود.18(خداوند بدو عطا کند که در آن روز در حضور خداوند رحمت یابد.) و خدمتهایی را که در اَفَسُس کرد تو بهتر می‌دانی.

Chapter 2

1پس تو، ای فرزند من، در فیضی که در مسیح عیسی است زورآور باش.2و آنچه به شهود بسیار از من شنیدی، به مردمان امین بسپار که قابل تعلیم دیگران هم باشند.3چون سپاهیِ نیکوی مسیح عیسی در تحمّل زحمات شریک باش.4هیچ سپاهی خود را در امور روزگار گرفتار نمی‌سازد، تا رضایت آنکه او را سپاهی ساخت بجوید.5و اگر کسی نیز پهلوانی کند، تاج را بدو نمی‌دهند اگر به قانون پهلوانی نکرده باشد.6برزگری که محنت می‌کشد، باید اوّل نصیبی از حاصل ببرد.7در آنچه می‌گویم تفکّر کن، زیرا خداوند تو را در همه‌چیز فهم خواهد بخشید.8عیسی مسیح را بخاطر دار که از نسل داود بوده، از مردگان برخاست برحسب بشارت من،9که در آن چون بدکار تا به بندها زحمت می‌کشم، لیکن کلام خدا بسته نمی‌شود.10و از این جهت همه زحمات را بخاطر برگزیدگان متحمّل می‌شوم، تا ایشان نیز نجاتی را که در مسیح عیسی است با جلال جاودانی تحصیل کنند.11این سخن امین است، زیرا اگر با وی مردیم، با او زیست هم خواهیم کرد.12و اگر تحمّل کنیم، با او سلطنت هم خواهیم کرد؛ و هرگاه او را انکار کنیم، او نیز ما را انکار خواهد کرد.13اگر بی‌ایمان شویم، او امین می‌ماند، زیرا خود را انکار نمی‌تواند نمود.14این چیزها را به یاد ایشان آور و در حضور خداوند قدغن فرما که مجادله نکنند، زیرا هیچ سود نمی‌بخشد، بلکه باعث هلاکت شنوندگان می‌باشد.15و سعی کن که خود را مقبول خدا سازی، عاملی که خجل نشود و کلام خدا را بخوبی انجام دهد.16و از یاوه‌گویی‌های حرام اعراض نما، زیرا که تا به فزونی بی‌دینی ترقّی خواهد کرد.17و کلام ایشان، چون آکله می‌خورد و از آن جمله هیمیناؤس و فِلیطُس می‌باشند18که ایشان از حقّ برگشته، می‌گویند که قیامت الآن شده است و بعضی را از ایمان منحرف می‌سازند.19و لیکن بنیادِ ثابتِ خدا قائم است و این مُهر را دارد، که خداوند کسان خود را می‌شناسد و هرکه نام مسیح را خواند، از ناراستی کناره جوید.20امّا در خانهٔ بزرگ نه فقط ظروف طلا و نقره می‌باشد، بلکه چوبی و گلی نیز؛ امّا آنها برای عزّت و اینها برای ذلّت.21پس اگر کسی خویشتن را از اینها طاهر سازد، ظرف عزّت خواهد بود، مقدّس و نافع برای مالک خود و مستعّد برای هر عمل نیکو.22امّا از شهوات جوانی بگریز و با آنانی که از قلب خالص نام خداوند را می‌خوانند، عدالت و ایمان و محبّت و سلامتی را تعاقب نما.23لیکن از مسائل بیهوده و بی‌تأدیب اعراض نما، چون می‌دانی که نزاع‌ها پدید می‌آورد.24امّا بندهٔ خدا نباید نزاع کند، بلکه با همه‌کس ملایم و راغب به تعلیم و صابر در مشقّت باشد،25و با حلم مخالفین را تأدیب نماید که شاید خدا ایشان را توبه بخشد تا راستی را بشناسند.26تا از دام ابلیس باز به هوش آیند که به حسب ارادهٔ او صید او شده‌اند.

Chapter 3

1امّا این را بدان که در ایّام آخر زمانهای سخت پدید خواهد آمد،2زیرا که مردمان، خودپرست خواهند بود و طمّاع و لافزن و متکبّر و بدگو و نامطیعِ والدین و ناسپاس و ناپاک3و بی‌الفت و کینه‌دل و غیبت‌گو و ناپرهیز و بی‌مروّت و متنفّر از نیکویی4و خیانتکار و تندمزاج و مغرور، که عشرت را بیشتر از خدا دوست می‌دارند؛5که صورت دینداری دارند، لیکن قوّت آن را انکار می‌کنند. از ایشان اعراض نما.6زیرا که از اینها هستند آنانی که به حیله داخل خانه‌ها گشته، زنان کم‌عقل را اسیر می‌کنند، که بار گناهان را می‌کشند و به انواع شهوات ربوده می‌شوند.7و دائماً تعلیم می‌گیرند، لکن هرگز به معرفت راستی نمی‌توانند رسید.8و همچنانکه یَنِّیس و یَمْبریس با موسی مقاومت کردند، ایشان نیز با راستی مقاومت می‌کنند که مردم فاسدالعقل و مردود از ایمانند.9لیکن بیشتر ترقّی نخواهند کرد زیرا که حماقت ایشان بر جمیع مردم واضح خواهد شد، چنانکه حماقت آنها نیز شد.10لیکن تو تعلیم و سیرت و قصد و ایمان و حلم و محبّت و صبر مرا پیروی نمودی،11و زحمات و آلامِ مرا مثل آنهایی که در انطاکیه و ایقونیه و لِسْتَرَه بر من واقع شد، چگونه زحمات را تحمّل می‌نمودم و خداوند مرا از همه رهایی داد.12و همهٔ کسانی که می‌خواهند در مسیح عیسی به دینداری زیست کنند، زحمت خواهند کشید.13لیکن مردمان شریر و دغاباز در بدی ترقّی خواهند کرد، که فریبنده و فریب خورده می‌باشند.14امّا تو در آنچه آموختی و ایمان آوردی قایم باش، چونکه می‌دانی از چه کسان تعلیم یافتی،15و اینکه از طفولیّت، کتب مقدّسه را دانسته‌ای که می‌تواند تو را حکمت آموزد برای نجات، به‌وسیلهٔ ایمانی که بر مسیح عیسی است.16تمامی کتب از الهام خداست و بجهت تعلیم و تنبیه و اصلاح و تربیت در عدالت مفید است،17تا مرد خدا کامل و بجهت هر عمل نیکو آراسته بشود.

Chapter 4

1تو را در حضور خدا و مسیح عیسی که بر زندگان و مردگان داوری خواهد کرد قسم می‌دهم و به ظهور و ملکوت او2که به کلام موعظه کنی و در فرصت و غیر فرصت مواظب باشی و تنبیه و توبیخ و نصیحت نمایی، با کمال تحمّل و تعلیم.3زیرا ایّامی می‌آید که تعلیم صحیح را متحمّل نخواهند شد، بلکه برحسب شهوات خود خارش گوشها داشته، معلّمان را بر خود فراهم خواهند آورد،4و گوشهای خود را از راستی برگردانیده، به سوی افسانه‌ها خواهند گرایید.5لیکن تو در همه‌چیز هشیار بوده، متحمّل زحمات باش و عملِ مبشّر را بجا آور و خدمت خود را به کمال رسان.6زیرا که من الآن ریخته می‌شوم و وقت رحلت من رسیده است.7به جنگِ نیکو جنگ کرده‌ام و دورهٔ خود را به کمال رسانیده، ایمان را محفوظ داشته‌ام.8بعد از این تاج عدالت برای من حاضر شده است، که خداوندِ داورِ عادل در آن روز به من خواهد داد؛ و نه به من فقط بلکه نیز به همهٔ کسانی که ظهور او را دوست می‌دارند.9سعی کن که به زودی نزد من آیی،10زیرا که دیماس برای محبّت این جهانِ حاضر مرا ترک کرده، به تَسّالونیکی رفته است و کَرِیسکیس به غلاطیه و تیطُس به دلماطیه.11لوقا تنها با من است. مرقس را برداشته، با خود بیاور، زیرا که مرا بجهت خدمت مفید است.12امّا تیخیکُس را به اَفَسُس فرستادم.13ردایی را که در تروآس نزد کرْپُس گذاشتم، وقت آمدنت بیاور و کتب را نیز و خصوصاً رقوق را.14اسکندر مِسْگر با من بسیار بدیها کرد. خداوند او را بحسب افعالش جزا خواهد داد.15و تو هم از او باحذر باش، زیرا که با سخنان ما به شدّت مقاومت نمود.16در محاجّهٔ اوّلِ من، هیچ‌کس با من حاضر نشد، بلکه همه مرا ترک کردند. مباد که این بر ایشان محسوب شود.17لیکن خداوند با من ایستاده، به من قوّت داد تا موعظه به‌وسیلهٔ من به کمال رسد و تمامی امّت‌ها بشنوند و از دهان شیر رستم.18و خداوند مرا از هر کار بد خواهد رهانید و تا به ملکوت آسمانی خود نجات خواهد داد. او را تا ابدالآباد جلال باد. آمین.19فِرِسْکا و اَکیلا و اهل خانهٔ اُنیسیفورُس را سلام رسان.20اَرَسْتُس در قُرِنْتُسْ ماند؛ امّا تَرُفیمُس را در میلیتُس بیمار واگذاردم.21سعی کن که قبل از زمستان بیایی. اَفْبُولُس و پُودِیس و لینُس و کَلادیه و همهٔ برادران تو را سلام می‌رسانند.22عیسی مسیح خداوند با روح تو باد. فیض بر شما باد. آمین.

## تايتوس

Chapter 1

1پولُس، غلام خدا و رسول عیسی مسیح برحسب ایمان برگزیدگانِ خدا و معرفت آن راستی که در دینداری است،2به امید حیات جاودانی که خدایی که دروغ نمی‌تواند گفت، از زمانهای ازلی وعدهٔ آن را داد،3امّا در زمان معیّن، کلام خود را ظاهر کرد به موعظه‌ای که برحسب حکم نجات‌دهندهٔ ما خدا به من سپرده شد،4تیطُس را که فرزند حقیقی من برحسب ایمان عاّم است، فیض و رحمت و سلامتی از جانب خدای پدر و نجات‌دهندهٔ ما عیسی مسیح خداوند باد.5بدین جهت تو را در کریت واگذاشتم، تا آنچه را که باقی مانده است اصلاح نمایی و چنانکه من به تو امر نمودم، کشیشان در هر شهر مقرّر کنی.6اگر کسی بی‌ملامت، و شوهر یک زن باشد که فرزندان مؤمن دارد، بَری از تهمتِ فجور و تمرّد،7زیرا که اُسْقُفْ می‌باید چون وکیل خدا بی‌ملامت باشد، و خودرأی یا تندمزاج یا می‌گسار یا زننده یا طمّاع سود قبیح نباشد،8بلکه مهمان‌دوست و خیردوست و خرد اندیش و عادل و مقدّس و پرهیزکار؛9و مُتِمَسِّک به کلامِ امین برحسب تعلیمی که یافته، تا بتواند به تعلیم صحیح نصیحت کند و مخالفان را توبیخ نماید.10زیرا که یاوه‌گویان و فریبندگان، بسیار و مُتمرّد می‌باشند، علی‌الخصوص آنانی که از اهل ختنه هستند؛11که دهان ایشان را باید بست زیرا خانه‌ها را بالکّل واژگون می‌سازند و برای سود قبیح، تعالیم ناشایسته می‌دهند.12یکی از ایشان که نبّی خاصّ ایشان است، گفته است که، اهل کریت همیشه دروغگو و وحوش شریر و شکم‌پرست بیکاره می‌باشند.13این شهادت راست است؛ از این جهت ایشان را به سختی توبیخ فرما تا در ایمان، صحیح باشند،14و گوش نگیرند به افسانه‌های یهود و احکام مردمانی که از راستی انحراف می‌جویند.15هرچیز برای پاکان پاک است، لیکن آلودگان و بی‌ایمانان را هیچ‌چیز پاک نیست، بلکه فهم و ضمیر ایشان نیز ملوّث است؛16مدّعیِ معرفت خدا می‌باشند، امّا به افعال خود او را انکار می‌کنند، چونکه مکروه و متمرّد هستند و بجهت هر عمل نیکو مردود.

Chapter 2

1امّا تو سخنان شایستهٔ تعلیم صحیح را بگو2که مردانِ پیر، هشیار و باوقار و خرد اندیش و در ایمان و محبّت و صبر، صحیح باشند.3همچنین زنان پیر، در سیرتْ متقّی باشند و نه غیبت‌گو و نه بندهٔ شراب زیاده، بلکه معلمّات تعلیم نیکو،4تا زنان جوان را خرد بیاموزند، که شوهردوست و فرزنددوست باشند،5و خرد اندیش و عفیفه و خانه‌نشین و نیکو و مطیع شوهرانِ خود، که مبادا کلام خدا متهّم شود.6و به همین نَسَق جوانان را نصیحت فرما، تا خرد اندیش باشند.7و خود را در همه‌چیز نمونهٔ اعمال نیکو بساز، و در تعلیم خود صفا و وقار و اخلاص را بکار بر،8و کلام صحیح بی‌عیب را تا دشمن چونکه فرصت بد گفتن در حقّ ما نیابد، خجل شود.9غلامان را نصیحت نما، که آقایان خود را اطاعت کنند و در هر امر ایشان را راضی سازند و نقیض‌گو نباشند؛10و دزدی نکنند، بلکه کمال دیانت را ظاهر سازند تا تعلیم نجات‌دهندهٔ ما خدا را در هر چیز زینت دهند.11زیرا که فیض خدا که برای همهٔ مردم نجات‌بخش است، ظاهر شده،12ما را تأدیب می‌کند، که بی‌دینی و شهوات دنیوی را ترک کرده، با خرد اندیشی و عدالت و دینداری در این جهان زیست کنیم.13و آن امید مبارک و تجلی جلال خدای عظیم و نجات‌دهندهٔ خود ما عیسی مسیح را انتظار کشیم،14که خود را در راه ما فدا ساخت، تا ما را از هر ناراستی برهاند، و امّتی برای خود طاهر سازد که ملِک خاصّ او و غیور در اعمال نیکو باشند.15این را بگو و نصیحت فرما و در کمال اقتدار توبیخ نما و هیچ‌کس تو را حقیر نشمارد.

Chapter 3

1به یاد ایشان آور که حکّام و سلاطین را اطاعت کنند و فرمانبرداری نمایند، و برای هرکار نیکو مستعّد باشند،2و هیچ کس را بد نگویند و جنگجو نباشند، بلکه ملایم و کمال حلم را با جمیع مردم به جا آورند.3زیرا که ما نیز سابقاً بی‌فهم و نافرمانبردار و گمراه و بندهٔ انواع شهوات و لذّات بوده، در خُبث و حسد بسر می‌بردیم، که لایق نفرت بودیم و بر یکدیگر بغض می‌داشتیم.4لیکن چون مهربانی و لطف نجات‌دهندهٔ ما خدا ظاهر شد،5نه به‌سبب اعمالی که ما به عدالت کرده بودیم، بلکه محض رحمت خود ما را نجات داد، به غسل تولّد تازه و تازگی‌ای که از روح‌القدس است؛6که او را به ما به دولتمندی افاضه نمود، به توسّط نجات‌دهندهٔ ما عیسی مسیح،7تا به فیض او عادل شمرده شده، وارث گردیم بحسب امید حیات جاودانی.8این سخن امین است، و در این امور می‌خواهم تو قدغن بلیغ فرمایی، تا آنانی که به خدا ایمان آورند، بکوشند که در اعمال نیکو مواظبت نمایند، زیرا که این امور برای انسان نیکو و مفید است.9و از مباحثات نامعقول و نسب‌نامه‌ها و نزاع‌ها و جنگهای شرعی اعراض نما، زیرا که بی‌ثمر و باطل است.10و از کسی که از اهل بدعت باشد، بعد از یک دو نصیحت اجتناب نما،11چون می‌دانی که، چنین کس مرتّد و از خود ملزم شده، در گناه رفتار می‌کند.12وقتی‌که اَرْتیماس یا تیخیکُس را نزد تو فرستم، سعی کن که در نیکوپولیس نزد من آیی، زیرا که عزیمت دارم زمستان را در آنجا بسر برم.13زیناس خطیب و اَپَلُّس را در سفر ایشان به سعی امداد کن تا محتاج هیچ‌چیز نباشند.14و کسان ما نیز تعلیم بگیرند که در کارهای نیکو مشغول باشند، برای رفع احتیاجات ضروری، تا بی‌ثمر نباشند.15جمیع رفقای من تو را سلام می‌رسانند، و آنانی را که از روی ایمان ما را دوست می‌دارند سلام رسان. فیض با همگی شما باد. آمین.

## فيلمان

Chapter 1

1پولُس، اسیر مسیح عیسی و تیمؤتاؤس برادر، به فِلیمون عزیز و همکار ما،2و به اَپْفِیّهٔ محبوبه و اَرْخِپُّس هم‌سپاه ما و به کلیسایی که در خانه‌ات می‌باشد:3فیض و سلامتی از جانب پدر ما خدا و عیسی مسیح خداوند با شما باد.4خدای خود را شکر می‌کنم و پیوسته تو را در دعاهای خود یاد می‌آورم،5چونکه ذکر محبّت و ایمان تو را شنیده‌ام که به عیسی خداوند و به همهٔ مقدّسین داری،6تا شراکت ایمانت مؤثّر شود در معرفتِ کاملِ هر نیکویی که در ما است برای مسیحْ عیسی.7زیرا که مرا خوشیِ کامل و تسلّی رخ نمود از محبّت تو، از آنرو که دلهای مقدّسین از تو ای برادر استراحت می‌پذیرند.8بدین جهت، هرچند در مسیح کمال جسارت را دارم که به آنچه مناسب است تو را حکم دهم،9لیکن برای محبّت، سزاوارتر آن است که التماس نمایم، هرچند مردی چون پولُسِ پیر و الآن اسیر مسیح عیسی نیز می‌باشم.10پس تو را التماس می‌کنم دربارهٔٔ فرزند خود اُنیسیمُس، که در زنجیرهای خود او را تولید نمودم،11که سابقاً او برای تو بی‌فایده بود، لیکن الحال تو را و مرا فایده‌مند می‌باشد؛12که او را نزد تو پس می‌فرستم. پس تو او را بپذیر، که جان من است.13و من می‌خواستم که او را نزد خود نگاه دارم، تا به عوض تو مرا در زنجیرهای انجیل خدمت کند،14امّا نخواستم کاری بدون رأی تو کرده باشم، تا احسان تو از راه اضطرار نباشد، بلکه از روی اختیار.15زیرا که شاید بدین‌جهت ساعتی از تو جدا شد، تا او را تا به ابد دریابی.16لیکن بعد از این نه چون غلام، بلکه فوق از غلام، یعنی برادر عزیز خصوصاً به من، امّا چند مرتبه زیادتر به تو، هم در جسم و هم در خداوند.17پس هرگاه مرا رفیق می‌دانی، او را چون من قبول فرما.18امّا اگر ضرری به تو رسانیده باشد یا طلبی از او داشته باشی، آن را بر من محسوب دار.19من که پولُس هستم، به دست خود می‌نویسم، خود ادا خواهم کرد، تا به تو نگویم که به جان خود نیز مدیون من هستی.20بلی، ای برادر، تا من از تو در خداوند برخوردار شوم. پس جان مرا در مسیح تازگی بده.21چون بر اطاعت تو اعتماد دارم به تو می‌نویسم، از آن‌جهت که می‌دانم بیشتر از آنچه می‌گویم هم خواهی کرد.22معهذا منزلی نیز برای من حاضر کن، زیرا که امیدوارم از دعاهای شما به شما بخشیده شوم.23اِپَفْراس که در مسیح عیسی همزندان من است، و مرقُس24و اَرِسْتَرخُس و دیماس و لوقا همکاران من تو را سلام می‌رسانند.25فیض خداوند ما عیسی مسیح با روح شما باد. آمین.

## عبرانيان

Chapter 1

1خدا، که در زمانِ سَلَف به اقسام متعدّد و طریق‌های مختلف بوساطت انبیا به پدران ما تکلّم نمود،2در این ایّام آخر به ما بوساطت پسر خود متکلّم شد، که او را وارث جمیع موجودات قرار داد، و به‌وسیلهٔ او عالمها را آفرید؛3که فروغ جلالش و خاتم جوهرش بوده و به کلمهٔ قوّت خود حامل همهٔ موجودات بوده، چون طهارت گناهان را به اتمام رسانید، به دست راست کبریا در اعلی‌علّییّن بنشست؛4و از فرشتگان افضال گردید، به مقدار آنکه اسمی بزرگتر از ایشان به میراث یافته بود.5زیرا به کدام یک از فرشتگان هرگز گفت که، تو پسر من هستی، من امروز تو را تولید نمودم؟ و ایضاً، من او را پدر خواهم بود و او پسر من خواهد بود؟6و هنگامی که نخست‌زاده را باز به جهان می‌آورَد، می‌گوید که، جمیع فرشتگان خدا او را پرستش کنند.7و در حقّ فرشتگان می‌گوید که فرشتگان خود را بادها می‌گرداند و خادمان خود را شعلهٔ آتش.8امّا در حقّ پسر [نیز می‌گوید]، ای خدا تخت تو تا ابدالآباد است و عصای ملکوت تو عصای راستی است.9عدالت را دوست و شرارت را دشمن می‌داری؛ بنابراین خدا، خدای تو، تو را به روغن شادمانی بیشتر از رفقایت مسح کرده است.10و، تو ای خداوند، در ابتدا زمین را بنا کردی و افلاک مصنوع دستهای تو است.11آنها فانی، لکن تو باقی هستی، و جمیع آنها چون جامه مندرس خواهد شد،12و مثل ردا آنها را خواهی پیچید و تغییر خواهند یافت. لکن تو همان هستی و سالهای تو تمام نخواهد شد.13و به کدام یک از فرشتگان هرگز گفت، بنشین به دست راست من تا دشمنان تو را پای‌انداز تو سازم؟14آیا همگی ایشان روح‌های خدمتگزار نیستند که برای خدمت آنانی که وارث نجات خواهند شد، فرستاده می‌شوند؟

Chapter 2

1لهذا لازم است که به دقّت بلیغ‌تر آنچه را شنیدیم گوش دهیم، مبادا که از آن ربوده شویم.2زیرا هر گاه کلامی که بوساطت فرشتگان گفته شد برقرار گردید، بقسمی که هر تجاوز و تغافلی را جزای عادل می‌رسید؛3پس ما چگونه رستگار گردیم، اگر از چنین نجاتی عظیم غافل باشیم؟ که در ابتدا تکلّم به آن از خداوند بود و بعد کسانی که شنیدند، بر ما ثابت گردانیدند؛4در حالتی که خدا نیز با ایشان شهادت می‌داد به آیات و معجزات و انواع قوّات و عطایای روح‌القدس برحسب ارادهٔ خود.5زیرا عالم آینده‌ای را که ذکر آن را می‌کنیم مطیع فرشتگان نساخت.6لکن کسی در موضعی شهادت داده، گفت، چیست انسان که او را بخاطر آوری یا پسرِ انسان که از او تفقّد نمایی؟7او را از فرشتگان اندکی پست‌تر قرار دادی و تاج جلال و اکرام را بر سر او نهادی و او را بر اعمال دستهای خود گماشتی.8همه‌چیز را زیر پایهای او نهادی. پس چون همه‌چیز را مطیع او گردانید، هیچ چیز را نگذاشت که مطیع او نباشد. لکن الآن هنوز نمی‌بینیم که همه‌چیز مطیع وی شده باشد.9امّا او را که اندکی از فرشتگان کمتر شد می‌بینیم، یعنی عیسی را که به زحمت موت، تاج جلال و اکرام بر سر وی نهاده شد تا به فیض خدا برای همه ذائقهٔ موت را بچشد.10زیرا او را که بخاطر وی همه و از وی همه‌چیز می‌باشد، چون فرزندان بسیار را وارد جلال می‌گرداند، شایسته بود که رئیس نجاتِ ایشان را به دردها کامل گرداند.11زانرو که چون مقدّس‌کننده و مقدّسان همه از یک می‌باشند، از این جهت عار ندارد که ایشان را برادر بخواند.12چنانکه می‌گوید، اسم تو را به برادران خود اعلام می‌کنم و در میان کلیسا تو را تسبیح خواهم خواند.13و ایضاً، من بر وی توکّل خواهم نمود. و نیز، اینک، من و فرزندانی که خدا به من عطا فرمود.14پس چون فرزندان در خون و جسم شراکت دارند، او نیز همچنان در این هر دو شریک شد تا بوساطت موت، صاحب قدرت موت، یعنی ابلیس، را تباه سازد؛15و آنانی را که از ترس موت، تمام عمر خود گرفتار بندگی می‌بودند، آزاد گرداند.16زیرا که در حقیقت فرشتگان را دستگیری نمی‌نماید، بلکه نسل ابراهیم را دستگیری می‌نماید.17از این جهت می‌بایست در هر امری مشابه برادران خود شود تا در امور خدا رئیس کَهَنَه‌ای کریم و امین شده، کفّارهٔٔ گناهان قوم را بکند.18زیرا که چون خود عذاب کشیده، تجربه دید استطاعت دارد که تجربه‌شدگان را اعانت فرماید.

Chapter 3

1بنابراین، ای برادران مقدّس که در دعوت سماوی شریک هستید، در رسول و رئیس کَهَنَهٔ اعتراف ما، یعنی عیسی تأمّل کنید،2که نزد او که وی را معیّن فرمود امین بود، چنانکه موسی نیز در تمام خانهٔ او بود.3زیرا که این شخص لایق اکرامی بیشتر از موسی شمرده شد به آن اندازه‌ای که سازندهٔ خانه را حرمت بیشتر از خانه است.4زیرا هر خانه‌ای بدست کسی بنا می‌شود، لکن بانی همه خداست.5و موسی مثل خادم در تمام خانهٔ او امین بود، تا شهادت دهد بر چیزهایی که می‌بایست بعد گفته شود.6و امّا مسیح مثل پسر بر خانهٔ او؛ و خانهٔ او ما هستیم، بشرطی که تا به انتها به دلیری و فخرِ امیدِ خود متمسّک باشیم.7پس (چنانکه روح‌القدس می‌گوید، امروز اگر آواز او را بشنوید،8دل خود را سخت مسازید، چنانکه در وقت جنبش دادن خشم او در روز امتحان در بیابان،9جایی که پدران شما مرا امتحان و آزمایش کردند و اعمال مرا تا مدّت چهل سال می‌دیدند.10از این جهت به آن گروه خشم گرفته، گفتم، ایشان پیوسته در دلهای خود گمراه هستند، و راه‌های مرا نشناختند.11تا در خشم خود قسم خوردم، که به آرامیِ من داخل نخواهند شد.)12ای برادران، باحذر باشید، مبادا در یکی از شما دل شریر و بی‌ایمان باشد، که از خدای حیّ مرتدّ شوید،13بلکه هر روزه همدیگر را نصیحت کنید، مادامی که امروز خوانده می‌شود، مبادا احدی از شما به فریب گناه سخت‌دل گردد.14از آنرو که در مسیح شریک گشته‌ایم اگر به ابتدای اعتماد خود تا به انتها سخت متمسّک شویم.15چونکه گفته می‌شود، امروز اگر آواز او را بشنوید، دل خود را سخت مسازید، چنانکه در وقت جنبش دادن خشم او.16پس که بودند که شنیدند و خشم او را جنبش دادند؟ آیا تمام آن گروه نبودند که به‌واسطهٔٔ موسی از مصر بیرون آمدند؟17و به که تا مدت چهل سال خشمگین می‌بود؟ آیا نه به آن عاصیانی که بدنهای ایشان در صحرا ریخته شد؟18و دربارهٔ که قسم خورد که به آرامیِ من داخل نخواهند شد، مگر آنانی را که اطاعت نکردند؟19پس دانستیم که به‌سبب بی‌ایمانی نتوانستند داخل شوند.

Chapter 4

1پس بترسیم مبادا با آنکه وعدهٔ دخول در آرامی وی باقی می‌باشد، ظاهر شود که احدی از شما قاصر شده باشد.2زیرا که به ما نیز به مثال ایشان بشارت داده شد، لکن کلامی که شنیدند بدیشان نفع نبخشید، از اینرو که با شنوندگان به ایمان متحّد نشدند.3زیرا ما که ایمان آوردیم، داخل آن آرامی می‌گردیم، چنانکه گفته است، در خشم خود قسم خوردم که به آرامی من داخل نخواهند شد. و حال آنکه اعمال او از آفرینش عالم به اتمام رسیده بود.4و در مقامی دربارهٔ روز هفتم گفت که، در روز هفتم خدا از جمیع اعمال خود آرامی گرفت.5و باز در این مقام که، به آرامی من داخل نخواهند شد.6پس چون باقی است که بعضی داخل آن بشوند و آنانی که پیش بشارت یافتند، به‌سبب نافرمانی داخل نشدند،7باز روزی معیّن می‌فرماید چونکه به زبان داود بعد از مدت مدیدی، امروز گفت، چنانکه پیش مذکور شد که، امروز اگر آواز او را بشنوید، دل خود را سخت مسازید.8زیرا اگر یوشع ایشان را آرامی داده بود، بعد از آن دیگر را ذکر نمی‌کرد.9پس برای قوم خدا آرامی سَبَّت باقی می‌ماند.10زیرا هر که داخل آرامیِ او شد، او نیز از اعمال خود بیارامید، چنانکه خدا از اعمال خویش.11پس جدّ و جهد بکنیم تا به آن آرامی داخل شویم، مبادا کسی در آن نافرمانیِ عبرت‌آمیز بیفتد.12زیرا کلام خدا زنده و مقتدر و برنده‌تر است از هر شمشیر دودم و فرورونده، تا جدا کند نَفْس و روح و مفاصل و مغز را، و مُمَیِّز افکار و نیّتهای قلب است،13و هیچ خلقت از نظر او مخفی نیست بلکه همه‌چیز در چشمان او که کار ما با وی است، برهنه و منکشف می‌باشد.14پس چون رئیس کَهَنَهٔ عظیمی داریم که از آسمانها درگذشته است، یعنی عیسی، پسر خدا، اعتراف خود را محکم بداریم.15زیرا رئیس کهنه‌ای نداریم که نتواند همدرد ضعفهای ما بشود، بلکه آزموده شده در هر چیز به مثال ما، بدون گناه.16پس با دلیری نزدیک به تخت فیض بیاییم تا رحمت بیابیم و فیضی را حاصل کنیم که در وقت ضرورت [ما را] اعانت کند.

Chapter 5

1زیرا که هر رئیس کَهَنَه از میان آدمیان گرفته شده، برای آدمیان مقرّر می‌شود در امور الهی تا هدایا و قربانی‌ها برای گناهان بگذراند؛2که با جاهلان و گمراهان می‌تواند ملایمت کند، چونکه او نیز در کم‌زوری گرفته شده است.3و به‌سبب این کم‌زوری، او را لازم است چنانکه برای قوم، همچنین برای خویشتن نیز قربانی برای گناهان بگذراند.4و کسی این مرتبه را برای خود نمی‌گیرد، مگر وقتی که خدا او را بخواند، چنانکه هارون را.5و همچنین مسیح نیز خود را جلال نداد که رئیس کهنه بشود، بلکه او که به وی گفت، تو پسر من هستی؛ من امروز تو را تولید نمودم.6چنانکه در مقام دیگر نیز می‌گوید، تو تا به ابد کاهن هستی بر رتبه مِلکیصِدِق.7و او در ایّام بشریّت خود، چونکه با فریاد شدید و اشکها نزد او که به رهانیدنش از موت قادر بود، تضرّع و دعای بسیار کرد و به‌سبب تقوای خویش مستجاب گردید،8هر چند پسر بود، به مصیبتهایی که کشید، اطاعت را آموخت9و کامل شده، جمیع مطیعان خود را سبب نجات جاودانی گشت.10و خدا او را به رئیس کَهَنَه مخاطب ساخت به رتبهٔ مِلکیصِدِق.11که دربارهٔ او ما را سخنان بسیار است، که شرح آنها مشکل می‌باشد چونکه گوشهای شما سنگین شده است.12زیرا که هر چند با این طول زمان شما را می‌باید معلّمان باشید، باز محتاجید که کسی اصول و مَبادیِ الهامات خدا را به شما بیاموزد و محتاج شیر شدید نه غذای قوی.13زیرا هر که شیرخواره باشد، در کلام عدالت ناآزموده است، چونکه طفل است.14امّا غذای قوی از آنِ بالغان است که حواسِ خود را به موجب عادت، ریاضت داده‌اند تا تمییز نیک و بد را بکنند.

Chapter 6

1بنابراین، از کلام ابتدای مسیح درگذشته، به سوی کمال سبقت بجوییم، و بار دیگر بنیاد توبه از اعمال مرده و ایمان به خدا ننهیم،2و تعلیم تعمیدها و نهادن دستها و قیامت مردگان و داوری جاودانی را.3و این را بجا خواهیم آورد هر گاه خدا اجازت دهد.4زیرا آنانی که یک بار منوّر گشتند و لذّت عطای سماوی را چشیدند و شریک روح‌القدس گردیدند،5و لذّت کلام نیکوی خدا و قوّات عالم آینده را چشیدند،6اگر بیفتند، محال است که ایشان را بار دیگر برای توبه تازه سازند، در حالتی که پسر خدا را برای خود باز مصلوب می‌کنند و او را بی‌حرمت می‌سازند.7زیرا زمینی که بارانی را که بارها بر آن می‌افتد، می‌خورد و نباتات نیکو برای فلاّحان خود می‌رویاند، از خدا برکت می‌یابد.8لکن اگر خار و خسک می‌رویاند، متروک و قرین به لعنت و در آخر، سوخته می‌شود.9امّا ای عزیزان در حقّ شما چیزهای بهتر و قرین نجات را یقین می‌داریم، هر چند بدینطور سخن می‌گوییم.10زیرا خدا بی‌انصاف نیست که عمل شما و آن محبّت را که به اسم او از خدمت مقدّسین که در آن مشغول بوده و هستید ظاهر کرده‌اید، فراموش کند.11لکن آرزوی این داریم که هر یک از شما همین جدّ و جهد را برای یقین کامل امید تا به انتها ظاهر نمایید،12و کاهل مشوید، بلکه اقتدا کنید آنانی را که به ایمان و صبر وارث وعده‌ها می‌باشند.13زیرا وقتی که خدا به ابراهیم وعده داد، چون به بزرگتر از خود قسم نتوانست خورَد، به خود قسم خورده، گفت،14هرآینه من تو را برکت عظیمی خواهم داد و تو را بی‌نهایت کثیر خواهم گردانید.15و همچنین چون صبر کرد، آن وعده را یافت.16زیرا مردم به آنکه بزرگتر است، قسم می‌خورند و نهایت هر مخاصمهٔ ایشان قسم است تا اثبات شود.17از اینرو، چون خدا خواست که عدم تغییر ارادهٔ خود را به وارثان وعده به تأکید بی‌شمار ظاهر سازد، قسم در میان آورد.18تا به دو امر بی‌تغییر که ممکن نیست خدا در آنها دروغ گوید، تسلّی قوی حاصل شود برای ما که پناه بردیم تا به آن امیدی که درپیش ما گذارده شده است تمسّک جوییم،19و آن را مثل لنگری برای جان خود ثابت و پایدار داریم که در درون حجاب داخل شده است،20جایی که آن پیشرو برای ما داخل شد، یعنی عیسی که بر رتبهٔ ملکیصِدِق، رئیس کَهَنَه گردید، تا ابدالآباد.

Chapter 7

1زیرا این ملکیصدق، پادشاه سالیم و کاهن خدای تعالیٰ، هنگامی که ابراهیم از شکست دادن ملوک مراجعت می‌کرد، او را استقبال کرده، بدو برکت داد.2و ابراهیم نیز از همهٔ چیزها ده‌یک بدو داد؛ که او اوّل ترجمه شده، پادشاه عدالت است و بعد ملک سالیم نیز، یعنی پادشاه سلامتی.3بی‌پدر و بی‌مادر و بی‌نسب‌نامه و بدون ابتدای ایّام و انتهای حیات بلکه به شبیه پسر خدا شده، کاهن دایمی می‌ماند.4پس ملاحظه کنید که این شخص چقدر بزرگ بود که ابراهیم پاتریارخ نیز از بهترین غنایم، ده‌یک بدو داد.5و امّا از اولاد لاوی کسانی که کهانت را می‌یابند، حکم دارند که از قوم بحسب شریعت ده‌یک بگیرند، یعنی از برادران خود، با آنکه ایشان نیز از صُلب ابراهیم پدید آمدند.6لکن آن کس که نسبتی بدیشان نداشت، از ابراهیم ده‌یک گرفته و صاحب وعده‌ها را برکت داده است.7و بدون هر شبهه، کوچک از بزرگ برکت داده می‌شود.8و در اینجا مردمان مردنی ده‌یک می‌گیرند، امّا در آنجا کسی که بر زنده بودن وی شهادت داده می‌شود.9حتی آنکه گویا می‌توان گفت که، بوساطت ابراهیم از همان لاوی که ده‌یک می‌گیرد، ده‌یک گرفته شد،10زیرا که هنوز در صُلب پدر خود بود، هنگامی که ملکیصدق او را استقبال کرد.11و دیگر اگر از کهانت لاوی کمال حاصل می‌شد (زیرا قوم شریعت را بر آن یافتند)، باز چه احتیاج می‌بود که کاهنی دیگر بر رتبهٔ ملکیصدق مبعوث شود و مذکور شود که بر رتبهٔ هارون نیست؟12زیرا هر گاه کهانت تغییر می‌پذیرد، البته شریعت نیز تبدیل می‌یابد.13زیرا او که این سخنان در حقّ وی گفته می‌شود، از سبط دیگر ظاهر شده است که احدی از آن، خدمت قربانگاه را نکرده است.14زیرا واضح است که خداوند ما از سبط یهودا طلوع فرمود، که موسی در حقّ آن سبط از جهت کهانت هیچ نگفت.15و نیز بیشتر مُبَیَّن است از اینکه، به مثال ملکیصدق کاهنی بطور دیگر باید ظهور نماید،16که به شریعت و احکام جسمی مبعوث نشود، بلکه به قوّت حیات غیرفانی.17زیرا شهادت داده شد که، تو تا به ابد کاهن هستی بر رتبهٔ ملکیصدق.18زیرا که حاصل می‌شود، هم نَسخ حکم سابق بعلّت ضعف و عدم فایدهٔ آن19(از آن جهت که شریعت هیچ چیز را کامل نمی‌گرداند)، و هم برآوردن امید نیکوتر، که به آن تقرّب به خدا می‌جوییم.20و بقدر آنکه این بدون قسم نمی‌باشد.21زیرا ایشان بی‌قسم کاهن شده‌اند و لیکن این با قسم از او که به وی می‌گوید، خداوند قسم خورد و تغییر اراده نخواهد داد که تو کاهن ابدی هستی، بر رتبهٔ ملکیصدق.22به همین قدر نیکوتر است آن عهدی که عیسی ضامن آن گردید.23و ایشان کاهنان بسیار می‌شوند، از جهت آنکه موت از باقی بودن ایشان مانع است.24لکن وی چون تا به ابد باقی است، کهانت بی‌زوال دارد.25از این جهت نیز قادر است که آنانی را که به‌وسیلهٔ وی نزد خدا آیند، نجات بی‌نهایت بخشد، چونکه دائماً زنده است تا شفاعت ایشان را بکند.26زیرا که ما را چنین رئیس کَهَنَه شایسته است، قدّوس و بی‌آزار و بی‌عیب و از گناهکاران جدا شده و از آسمانها بلندتر گردیده،27که هر روز محتاج نباشد به مثال آن رؤسای کَهَنَه، که اوّل برای گناهان خود و بعد برای قوم قربانی بگذراند، چونکه این را یک بار فقط بجا آورد، هنگامی که خود را به قربانی گذرانید.28از آنرو که شریعت مردمانی را که کم‌زوری دارند کاهن می‌سازد، لکن کلام قسم که بعد از شریعت است، پسر را که تا ابدالآباد کامل شده است.

Chapter 8

1پس مقصود عمده از این کلام این است که، برای ما چنین رئیس کهنه‌ای هست، که در آسمانها به دست راست تخت کبریا نشسته است،2که خادم مکان اقدس و آن خیمهٔ حقیقی است، که خداوند آن را برپا نمود نه انسان.3زیرا که هر رئیس کَهَنَه مقرّر می‌شود تا هدایا و قربانی‌ها بگذراند؛ و از این جهت واجب است که او را نیز چیزی باشد که بگذراند.4پس اگر بر زمین می‌بود، کاهن نمی‌بود، چون کسانی هستند که به قانون شریعت هدایا را می‌گذرانند.5و ایشان شبیه و سایهٔ چیزهای آسمانی را خدمت می‌کنند، چنانکه موسی مُلهِم شد، هنگامی که عازم بود که خیمه را بسازد، زیرا بدو می‌گوید، آگاه باش که همه‌چیز را به آن نمونه‌ای که در کوه به تو نشان داده شد بسازی.6لکن الآن او خدمت نیکوتر یافته است، به مقداری که مُتَوَسِطِ عهد نیکوتر نیز هست که بر وعده‌های نیکوتر مرتّب است.7زیرا اگر آن اوّل بی‌عیب می‌بود، جایی برای دیگری طلب نمی‌شد.8چنانکه ایشان را ملامت کرده، می‌گوید، خداوند می‌گوید، اینک، ایّامی می‌آید که با خاندان اسرائیل و خاندان یهودا عهدی تازه استوار خواهم نمود.9نه مثل آن عهدی که با پدران ایشان بستم، در روزی که من ایشان را دستگیری نمودم تا از زمین مصر برآوردم، زیرا که ایشان در عهد من ثابت نماندند. پس خداوند می‌گوید، من ایشان را واگذاردم.10و خداوند می‌گوید، این است آن عهدی که بعد از آن ایّام با خاندان اسرائیل استوار خواهم داشت که احکام خود را در خاطر ایشان خواهم نهاد و بر دل ایشان مرقوم خواهم داشت و ایشان را خدا خواهم بود و ایشان مرا قوم خواهند بود.11و دیگر کسی همسایه و برادر خود را تعلیم نخواهد داد و نخواهد گفت خداوند را بشناس زیرا که همه از خرد و بزرگ مرا خواهند شناخت.12زیرا بر تقصیرهای ایشان ترّحم خواهم فرمود و گناهانشان را دیگر به یاد نخواهم آورد.13پس چون تازه گفت، اوّل را کُهنه ساخت؛ و آنچه کهنه و پیر شده است، مشرف بر زوال است.

Chapter 9

1خلاصه آن عهد اوّل را نیز فرایض خدمت و قدس دنیوی بود.2زیرا خیمهٔ اوّل نصب شد که در آن بود چراغدان و میز و نانِ تَقْدِمِه، و آن به قدس مسمّی گردید.3و در پشت پردهٔ دوّم بود آن خیمه‌ای که به قدس‌الاقداس مسمّی است،4که در آن بود مَجمَرهٔ زرّین و تابوت شهادت که همهٔ اطرافش به طلا آراسته بود؛ و در آن بود حُقّهٔ طلا که پر از منّ بود و عصای هارون که شکوفه آورده بود و دو لوح عهد.5و بر زَبَرِ آن کروبیان جلال که بر تخت رحمت سایه‌گستر می‌بودند و الآن جای تفصیل آنها نیست.6پس چون این چیزها بدینطور آراسته شد، کَهَنَه بجهت ادای لوازم خدمت، پیوسته به خیمهٔ اوّل در می‌آیند.7لکن در دوّم سالی یک مرتبه رئیس کَهَنَه تنها داخل می‌شود؛ و آن هم نه بدون خونی که برای خود و برای جهالات قوم می‌گذراند.8که به این همه روح‌القدس اشاره می‌نماید بر اینکه مادامی که خیمهٔ اوّل برپاست، راه مکان اقدس ظاهر نمی‌شود.9و این مَثَلی است برای زمان حاضر که بحسب آن هدایا و قربانی‌ها را می‌گذرانند که قوّت ندارد که عبادت‌کننده را از جهت ضمیر کامل گرداند،10چونکه اینها با چیزهای خوردنی و آشامیدنی و طهارات مختلفه، فقط فرایض جسدی است که تا زمان اصلاح مقرّر شده است. مسیح کاهن و فدیهٔ ابدی11لیکن مسیح چون ظاهر شد تا رئیس کَهَنَهٔ نعمتهای آینده باشد، به خیمهٔ بزرگتر و کاملتر و ناساخته‌شده به دست، یعنی که از این خلقت نیست،12و نه به خون بزها و گوساله‌ها، بلکه به خون خود، یک مرتبه فقط به مکان اقدس داخل شد و فدیهٔ ابدی را یافت.13زیرا هر گاه خون بزها و گاوان و خاکستر گوساله چون بر آلودگان پاشیده می‌شود، تا به طهارت جسمی مقدّس می‌سازد،14پس آیا چند مرتبه زیاده، خون مسیح که به روح ازلی خویشتن را بی‌عیب به خدا گذرانید، ضمیر شما را از اعمال مرده طاهر نخواهد ساخت، تا خدای زنده را خدمت نمایید؟15و از این جهت او متوسط عهد تازه‌ای است تا چون موت برای کفّارهٔ تقصیرات عهد اوّل بوقوع آمد، خوانده‌شدگان وعدهٔ میراث ابدی را بیابند.16زیرا در هر جایی که وصیّتی است، لابدّ است که موتِ وصیّت‌کننده را تصوّر کنند،17زیرا که وصیّت بعد از موت ثابت می‌شود؛ زیرا مادامی که وصیّت‌کننده زنده است، استحکامی ندارد.18و از اینرو، آن اوّل نیز بدون خون برقرار نشد.19زیرا که چون موسی تمامی احکام را بحسب شریعت به سمع قوم رسانید، خون گوساله‌ها و بزها را با آب و پشم قرمز و زوفا گرفته، آن را بر خود کتاب و تمامی قوم پاشید؛20و گفت، این است خون آن عهدی که خدا با شما قرار داد.21و همچنین خیمه و جمیع آلاتخدمت را نیز به خون بیالود.22و بحسب شریعت، تقریباً همه‌چیز به خون طاهر می‌شود و بدون ریختن خون، آمرزش نیست.23پس لازم بود که مَثَلهای چیزهای سماوی به اینها طاهر شود، لکن خودِ سماویّات به قربانی‌های نیکوتر از اینها.24زیرا مسیح به قدس ساخته شده به دست داخل نشد که مثال مکان حقیقی است؛ بلکه به خود آسمان تا آنکه الآن در حضور خدا بجهت ما ظاهر شود.25و نه آنکه جان خود را بارها قربانی کند، مانند آن رئیس کَهَنَه که هر سال با خون دیگری به مکان اقدس داخل می‌شود؛26زیرا در این صورت می‌بایست که او از بنیاد عالم بارها زحمت کشیده باشد. لکن الآن یک مرتبه در اواخر عالم ظاهر شد تا به قربانی خود، گناه را محو سازد.27و چنانکه مردم را یک بار مردن و بعد از آن جزا یافتن مقرّر است،28همچنین مسیح نیز چون یک بار قربانی شد تا گناهان بسیاری را رفع نماید، بار دیگر بدون گناه، برای کسانی که منتظر او می‌باشند، ظاهر خواهد شد بجهت نجات.

Chapter 10

1زیرا که چون شریعت را سایهٔ نعمتهای آینده است، نه نَفْسِ صورتِ آن چیزها، آن هرگز نمی‌تواند هر سال به همان قربانی‌هایی که پیوسته می‌گذرانند، تقرّب‌جویندگان را کامل گرداند.2والاّ آیا گذرانیدن آنها موقوف نمی‌شد چونکه عبادت‌کنندگان، بعد از آنکه یک بار پاک شدند، دیگر حسّ گناهان را در ضمیر نمی‌داشتند؟3بلکه در اینها هر سال یادگاری گناهان می‌شود.4زیرا محال است که خون گاوها و بزها رفع گناهان را بکند.5لهذا هنگامی که داخل جهان می‌شود، می‌گوید، قربانی و هدیه را نخواستی، لکن جسدی برای من مهیا ساختی.6به قربانی‌های سوختنی و قربانی‌های گناه رغبت نداشتی.7آنگاه گفتم، اینک، می‌آیم (در طومار کتاب در حقّ من مکتوب است) تا ارادهٔ تو را ای خدا بجا آورم.8چون پیش می‌گوید، هدایا و قربانی‌ها و قربانی‌های سوختنی و قربانی‌های گناه را نخواستی و به آنها رغبت نداشتی، که آنها را بحسب شریعت می‌گذرانند،9بعد گفت که، اینک، می‌آیم تا ارادهٔ تو را ای خدا بجا آورم. پس اوّل را بر می‌دارد، تا دوّم را استوار سازد.10و به این اراده مقدّس شده‌ایم، به قربانی جسد عیسی مسیح، یک مرتبه فقط.11و هر کاهن هر روزه به خدمت مشغول بوده، می‌ایستد و همان قربانی‌ها را مکرّراً می‌گذراند که هرگز رفع گناهان را نمی‌تواند کرد.12لکن او چون یک قربانی برای گناهان گذرانید، به دست راست خدا بنشست تا ابدالآباد.13و بعد از آن منتظر است تا دشمنانش پای‌انداز او شوند.14از آنرو که به یک قربانی مقدّسان را کامل گردانیده است تا ابدالآباد.15و روح‌القدس نیز برای ما شهادت می‌دهد، زیرا بعد از آنکه گفته بود،16این است آن عهدی که بعد از آن ایّام با ایشان خواهم بست، خداوند می‌گوید احکام خود را در دلهای ایشان خواهم نهاد و بر ذهن ایشان مرقوم خواهم داشت،17[باز می‌گوید] و گناهان و خطایای ایشان را دیگر به یاد نخواهم آورد.18امّا جایی که آمرزش اینها هست، دیگر قربانی گناهان نیست.19پس ای برادران، چونکه به خون عیسی دلیری داریم تا به مکان اقدس داخل شویم20از طریق تازه و زنده که آن را بجهت ما از میان پرده، یعنی جسم خود مهیّا نموده است،21و کاهنی بزرگ را بر خانهٔ خدا داریم،22پس به دل راست، در یقین ایمان، دلهای خود را از ضمیر بد پاشیده و بدنهای خود را به آب پاک غسل داده، نزدیک بیاییم؛23و اعتراف امید را محکم نگاه داریم، زیرا که وعده‌دهنده امین است.24و ملاحظهٔ یکدیگر را بنماییم تا به محبّت و اعمال نیکو ترغیب نماییم.25و از با هم آمدن در جماعت غافل نشویم چنانکه بعضی را عادت است، بلکه یکدیگر را نصیحت کنیم و زیادتر به اندازه‌ای که می‌بینید که آن روز نزدیک می‌شود.26زیرا که بعد از پذیرفتن معرفت راستی اگر عمداً گناهکار شویم، دیگر قربانی گناهان باقی نیست،27بلکه انتظارِ هولناکِ عذاب و غیرت آتشی که مخالفان را فرو خواهد برد.28هر که شریعت موسی را خوار شمرد، بدون رحم به دو یا سه شاهد کشته می‌شود.29پس به چه مقدار گمان می‌کنید که آن کس، مستحقّ عقوبت سخت‌تر شمرده خواهد شد که پسر خدا را پایمال کرد و خون عهدی را که به آن مقدّس گردانیده شد، ناپاک شمرد و روح نعمت را بی‌حرمت کرد؟30زیرا می‌شناسیم او را که گفته است، خداوند می‌گوید انتقام از آنِ من است؛ من مکافات خواهم داد. و ایضاً، خداوند قوم خود را داوری خواهد نمود.31افتادن به دستهای خدای زنده چیزی هولناک است.32و لیکن ایّام سلف را به یاد آورید که بعد از آنکه منوّر گردیدید، متحمّل مجاهده‌ای عظیم از دردها شدید،33چه از اینکه از دشنام‌ها و زحمات تماشای مردم می‌شدید، و چه از آنکه شریک با کسانی می‌بودید که در چنین چیزها بسر می‌بردند.34زیرا که با اسیران نیز همدرد می‌بودید و تاراج اموال خود را نیز به خوشی می‌پذیرفتید، چون دانستید که خود شما را در آسمان مال نیکوتر و باقی است.35پس ترک مکنید دلیری خود را که مقرون به مجازات عظیم می‌باشد.36زیرا که شما را صبر لازم است تا ارادهٔ خدا را بجا آورده، وعده را بیابید.37زیرا که بعد از اندک زمانی، آن آینده خواهد آمد و تأخیر نخواهد نمود.38لکن عادل به ایمان زیست خواهد نمود و اگر مرتّد شود نفس من با وی خوش نخواهد شد.39لکن ما از مرتدّان نیستیم تا هلاک شویم، بلکه از ایمانداران تا جان خود را دریابیم.

Chapter 11

1پس ایمان، اعتماد بر چیزهای امیدداشته شده است و برهانِ چیزهای نادیده.2زیرا که به این، برای قدما شهادت داده شد3به ایمان فهمیده‌ایم که عالمها به کلمه خدا مرتّب گردید، حتّی آنکه چیزهای دیدنی از چیزهای نادیدنی ساخته شد.4به ایمان هابیل قربانی نیکوتر از قائن را به خدا گذرانید و به‌سبب آن شهادت داده شد که عادل است، به آنکه خدا به هدایای او شهادت می‌دهد؛ و به‌سبب همان بعد از مردن هنوز گوینده است.5به ایمان خنوخ منتقل گشت تا موت را نبیند و نایاب شد چرا که خدا او را منتقل ساخت زیرا قبل از انتقال وی شهادت داده شد که رضامندی خدا را حاصل کرد.6لیکن بدون ایمان تحصیل رضامندی او محال است، زیرا هر که تقرّب به خدا جوید، لازم است که ایمان آورد بر اینکه او هست و جویندگان خود را جزا می‌دهد.7به ایمان نوح چون دربارهٔ اموری که تا آن وقت دیده نشده، الهام یافته بود، خداترس شده، کشتی‌ای بجهت اهل خانهٔ خود بساخت و به آن، دنیا را ملزم ساخته، وارث آن عدالتی که از ایمان است گردید.8به ایمان ابراهیم چون خوانده شد، اطاعت نمود و بیرون رفت به سمت آن مکانی که می‌بایست به میراث یابد. پس بیرون آمد و نمی‌دانست به کجا می‌رود.9و به ایمان در زمین وعده مثل زمین بیگانه غربت پذیرفت و در خیمه‌ها با اسحاق و یعقوب که در میراث همین وعده شریک بودند مسکن نمود.10زانرو که مترقّب شهری بابنیاد بود که معمار و سازندهٔ آن خداست.11به ایمان خودِ ساره نیز قوّت قبول نسل یافت و بعد از انقضای وقت زایید، چونکه وعده‌دهنده را امین دانست.12و از این سبب، از یک نفر و آن هم مرده، مثل ستارگان آسمان، کثیر و مانند ریگهای کنار دریا، بی‌شمار زاییده شدند.13در ایمان همهٔ ایشان فوت شدند، در حالیکه وعده‌ها را نیافته بودند، بلکه آنها را از دور دیده، تحیّت گفتند و اقرار کردند که بر روی زمین، بیگانه و غریب بودند.14زیرا کسانی که همچنین می‌گویند، ظاهر می‌سازند که در جستجوی وطنی هستند.15و اگر جایی را که از آن بیرون آمدند، بخاطر می‌آوردند، هرآینه فرصت می‌داشتند که [بدانجا] برگردند.16لکن الحال مشتاق وطنی نیکوتر یعنی [وطنِ] سماوی هستند و از اینرو خدا از ایشان عار ندارد که خدای ایشان خوانده شود، چونکه برای ایشان شهری مهیّا ساخته است.17به ایمان ابراهیم چون امتحان شد، اسحاق را گذرانید و آنکه وعده‌ها را پذیرفته بود، پسر یگانهٔ خود را قربانی می‌کرد؛18که به او گفته شده بود که نسل تو به اسحاق خوانده خواهد شد.19چونکه یقین دانست که خدا قادر بر برانگیزانیدن از اموات است و همچنین او را در مَثَلی از اموات نیز باز یافت.20به ایمان اسحاق نیز یعقوب و عیسو را در امور آینده برکت داد.21به ایمان یعقوب در وقت مُردنِ خود، هر یکی از پسران یوسف را برکت داد و بر سر عصای خود سجده کرد.22به ایمان یوسف در حین وفات خود، از خروج بنی‌اسرائیل اِخبار نمود و دربارهٔ استخوانهای خود وصیّت کرد.23به ایمان موسی چون متولّد شد، والدینش او را طفلی جمیل یافته، سه ماه پنهان کردند و از حکم پادشاه بیم نداشتند.24به ایمان چون موسی بزرگ شد، ابا نمود از اینکه پسرِ دخترِ فرعون خوانده شود،25و ذلیل بودن با قوم خدا را پسندیده‌تر داشت از آنکه لذّتِ اندک زمانیِ گناه را ببرد؛26و عار مسیح را دولتی بزرگتر از خزائن مصر پنداشت زیرا که به سوی مجازات نظر می‌داشت.27به ایمان، مصر را ترک کرد و از غضب پادشاه نترسید زیرا که چون آن نادیده را بدید، استوار ماند.28به ایمان، عید فِصَح و پاشیدن خون را به عمل آورد تا هلاک‌کننده نخستزادگان، بر ایشان دست نگذارد.29به ایمان، از بحر قُلزُم به خشکی عبور نمودند و اهل مصر قصد آن کرده، غرق شدند.30به ایمان حصار اَرِیحا چون هفت روز آن را طواف کرده بودند، به زیر افتاد.31به ایمان، راحاب فاحشه با عاصیان هلاک نشد زیرا که جاسوسان را به سلامتی پذیرفته بود.32و دیگر چه گویم؟ زیرا که وقت مرا کفاف نمی‌دهد که از جِدعُون و باراق و شَمشون و یَفتاح و داود و سموئیل و انبیا اِخبار نمایم،33که از ایمان، تسخیر ممالک کردند و به اعمال صالحه پرداختند و وعده‌ها را پذیرفتند و دهان شیران را بستند،34سُوْرَت آتش را خاموش کردند و از دم شمشیرها رستگار شدند و از ضعف، توانایی یافتند و در جنگ شجاع شدند و لشکرهای غربا را منهزم ساختند.35زنان، مردگان خود را به قیامتی باز یافتند، لکن دیگران معذّب شدند و خلاصی را قبول نکردند تا به قیامتِ نیکوتر برسند.36و دیگران از استهزاها و تازیانه‌ها بلکه از بندها و زندان آزموده شدند.37سنگسار گردیدند و با ارّه دوپاره گشتند. تجربه کرده شدند و به شمشیر مقتول گشتند. در پوستهای گوسفندان و بزها محتاج و مظلوم و ذلیل و آواره شدند.38آنانی که جهان لایق ایشان نبود، در صحراها و کوه‌ها و مغاره‌ها و شکافهای زمین پراکنده گشتند.39پس جمیع ایشان با اینکه از ایمان شهادت داده شدند، وعده را نیافتند.40زیرا خدا برای ما چیزی نیکوتر مهیّا کرده است تا آنکه بدون ما کامل نشوند.

Chapter 12

1بنابراین چونکه ما نیز چنین اَبْر شاهدان را گرداگرد خود داریم، هر بار گران و گناهی را که ما را سخت می‌پیچد، دور بکنیم و با صبر در آن میدان که پیش روی ما مقرّر شده است بدویم،2و به سوی پیشوا و کامل‌کنندهٔ ایمان، یعنی عیسی نگران باشیم که بجهت آن خوشی که پیش او موضوع بود، بی‌حرمتی را ناچیز شمرده، متحمل صلیب گردید و به دست راست تخت خدا نشسته است.3پس تفکّر کنید در او که متحمّلِ چنین مخالفتی بود که از گناهکاران به او پدید آمد، مبادا در جانهای خود ضعف کرده، خسته شوید.4هنوز در جهادِ با گناه تا به حدّ خون مقاومت نکرده‌اید،5و نصیحتی را فراموش نموده‌اید که با شما چون با پسران مکالمه می‌کند که ای پسر من تأدیب خداوند را خوار مشمار و وقتی که از او سرزنش یابی، خسته‌خاطر مشو.6زیرا هر که را خداوند دوست می‌دارد، توبیخ می‌فرماید و هر فرزندِ مقبول خود را به تازیانه می‌زند.7اگر متحّمل تأدیب شوید، خدا با شما مثل با پسران رفتار می‌نماید. زیرا کدام پسر است که پدرش او را تأدیب نکند؟8لکن اگر بی‌تأدیب می‌باشید، که همه از آن بهره یافتند، پس شما حرامزادگانید نه پسران.9و دیگر پدرانِ جسم خود را وقتی داشتیم که ما را تأدیب می‌نمودند و ایشان را احترام می‌نمودیم، آیا از طریق اولی پدر روح‌ها را اطاعت نکنیم تا زنده شویم؟10زیرا که ایشان اندک زمانی، موافق صوابدید خود ما را تأدیب کردند، لکن او بجهت فایده تا شریک قدّوسیّت او گردیم.11لکن هر تأدیب در حال، نه از خوشیها بلکه از دردها می‌نماید، امّا در آخر میوهٔ عدالتِ سلامتی را برای آنانی که از آن ریاضت یافته‌اند بار می‌آورد.12لهذا دستهای افتاده و زانوهای سست شده را استوار نمایید،13و برای پایهای خود راه‌های راست بسازید تا کسی که لنگ باشد، از طریق منحرف نشود، بلکه شفا یابد.14و در پی سلامتی با همه بکوشید و تقدّسی که بغیر از آن هیچ‌کس خداوند را نخواهد دید.15و مترصّد باشید مبادا کسی از فیض خدا محروم شود و ریشهٔ مرارت نمّو کرده، اضطراب بار آورد و جمعی از آن آلوده گردند.16مبادا شخصی زانی یا بی‌مبالات پیدا شود، مانند عیسو که برای طعامی نخستزادگی خود را بفروخت.17زیرا می‌دانید که بعد از آن نیز وقتی که خواست وارث برکت شود مردود گردی، زیرا که جای توبه پیدا ننمود، با آنکه با اشکها در جستجوی آن بکوشید.18زیرا تقرّب نجسته‌اید به کوهی که می‌توان لمس کرد و به آتش افروخته و نه به تاریکی و ظلمت و باد سخت،19و نه به آواز کرّنا و صدای کلامی که شنوندگان، التماس کردند که آن کلام، دیگر بدیشان گفته نشود.20زیرا که متحمّل آن قدغن نتوانستند شد که اگر حیوانی نیز کوه را لمس کند، سنگسار یا به نیزه زده شود.21و آن رؤیت به حدّی ترسناک بود که موسی گفت، بغایت ترسان و لرزانم.22بلکه تقرّب جسته‌اید به جبل صهیون و شهر خدای حیّ، یعنی اورشلیم سماوی و به جنود بی‌شماره از محفل فرشتگان،23و کلیسای نخستزادگانی که در آسمان مکتوبند و به خدای داورِ جمیع و به ارواحِ عادلانِ مُکَمَّل24و به عیسی متوسّطِ عهدِ جدید و به خون پاشیده شده که متکلّم است به معنیِ نیکوتر از خون هابیل.25زنهار از آنکه سخن می‌گوید رو مگردانید، زیرا اگر آنانی که از آنکه بر زمین سخن گفت رو گردانیدند، نجات نیافتند، پس ما چگونه نجات خواهیم یافت اگر از او که از آسمان سخن می‌گوید روگردانیم؟26که آواز او در آن وقت زمین را جنبانید، لکن الآن وعده داده است، که یک مرتبه دیگر نه فقط زمین بلکه آسمان را نیز خواهم جنبانید.27و این قول او یک مرتبه دیگر اشاره است از تبدیل چیزهایی که جنبانیده می‌شود، مثل آنهایی که ساخته شد، تا آنهایی که جنبانیده نمی‌شود باقی ماند.28پس چون ملکوتی را که نمی‌توان جنبانید می‌یابیم، شکر بجا بیاوریم تا به خشوع و تقوا خدا را عبادت پسندیده نماییم.29زیرا خدای ما آتش فروبرنده است.

Chapter 13

1محبّت برادرانه برقرار باشد؛2و از غریب‌نوازی غافل مشوید زیرا که به آن بعضی نادانسته فرشتگان را ضیافت کردند.3اسیران را بخاطر آرید مثل همزندان ایشان، و مظلومان را چون شما نیز در جسم هستید4نکاح به هر وجه محترم باشد و بسترشغیرنجس زیرا که فاسقان و زانیان را خدا داوری خواهد فرمود.5سیرت شما از محبّتِ نقره خالی باشد و به آنچه دارید قناعت کنید زیرا که او گفته است، تو را هرگز رها نکنم و تو را ترک نخواهم نمود.6بنابراین ما با دلیریِ تمام می‌گوییم، خداوند مددکننده من است و ترسان نخواهم بود. انسان به من چه می‌کند؟7مرشدان خود را که کلام خدا را به شما بیان کردند بخاطر دارید و انجام سیرت ایشان را ملاحظه کرده، به ایمان ایشان اقتدا نمایید.8عیسی مسیح دیروز و امروز و تا ابدالآباد همان است.9از تعلیم‌های مختلف و غریب از جا برده مشوید، زیرا بهتر آن است که دل شما به فیض استوار شود و نه به خوراکهایی که آنانی که در آنها سلوک نمودند، فایده نیافتند.10مذبحی داریم که خدمتگذاران آن خیمه، اجازت ندارند که از آن بخورند.11زیرا که جسدهای آن حیواناتی که رئیس کَهَنَه خون آنها را به قدسالاقداس برای گناه می‌بَرَد، بیرون از لشکرگاه سوخته می‌شود.12بنابراین، عیسی نیز تا قوم را به خون خود تقدیس نماید، بیرون دروازه عذاب کشید.13لهذا عار او را برگرفته، بیرون از لشکرگاه به سوی او برویم.14زانرو که در اینجا شهری باقی نداریم بلکه آینده را طالب هستیم.15پس به‌وسیلهٔ او قربانیِ تسبیح را به خدا بگذرانیم، یعنی ثمرهٔ لبهایی را که به اسم او معترف باشند.16لکن از نیکوکاری و خیرات غافل مشوید، زیرا خدا به همین قربانی‌ها راضی است.17مرشدان خود را اطاعت و انقیاد نمایید زیرا که ایشان پاسبانی جانهای شما را می‌کنند، چونکه حساب خواهند داد تا آن را به خوشی نه به ناله بجا آورند، زیرا که این شما را مفید نیست.18برای ما دعا کنید زیرا ما را یقین است که ضمیر خالص داریم و می‌خواهیم در هر امر رفتار نیکو نماییم.19و بیشتر التماس دارم که چنین کنید تا زودتر به نزد شما باز آورده شوم.20پس خدای سلامتی که شبان اعظم گوسفندان، یعنی خداوند ما عیسی را به خون عهد ابدی از مردگان برخیزانید،21شما را در هر عمل نیکو کامل گرداند تا ارادهٔ او را بجا آورید و آنچه منظور نظر او باشد، در شما به عمل آوَرَد بوساطت عیسی مسیح که او را تا ابدالآباد جلال باد. آمین.22لکن ای برادران از شما التماس دارم که این کلام نصیحت‌آمیز را متحمّل شوید زیرا مختصری نیز به شما نوشته‌ام.23بدانید که برادر ما تیموتاؤس رهایی یافته است و اگر زود آید، به اتّفاق او شما را ملاقات خواهم نمود.24همهٔ مرشدان خود و جمیع مقدّسین را سلام برسانید؛ و آنانی که از ایتالیا هستند، به شما سلام می‌رسانند.25همگیِ شما را فیض باد. آمین.

## يعقوب

Chapter 1

1یعقوب، که غلام خدا و خداوندْ عیسی مسیح است، به دوازده سبط که پراکنده هستند؛ خوش باشید.2ای برادران من، وقتی که در تجربه‌های گوناگون مبتلا شوید، کمال خوشی دانید؛3چونکه می‌دانید که امتحان ایمان شما صبر را پیدا می‌کند.4لکن صبر را عمل تاّم خود باشد، تا کامل و تمام شوید و محتاج هیچ چیز نباشید.5و اگر از شما کسی محتاج به حکمت باشد، سؤال بکند از خدایی که هر کس را به سخاوت عطا می‌کند و ملامت نمی‌نماید، و به او داده خواهد شد.6لکن به ایمان سؤال بکند، و هرگز شک نکند. زیرا هرکه شک کند، مانند موج دریاست که از باد رانده و متلاطم می‌شود.7زیرا چنین شخص گمان نبرد که از خداوند چیزی خواهد یافت.8مرد دودل در تمام رفتار خود ناپایدار است.9لکن برادرِ مسکین به سرافرازی خود فخر بنماید،10و دولتمند از مسکنت خود، زیرا مثل گُلِ علف در گذر است.11از آنرو که آفتاب با گرمی طلوع کرده، علف را خشکانید و گُلَشْ به زیر افتاده، حُسن صورتش زایل شد: به همینطور شخص دولتمند نیز در راه‌های خود، پژمرده خواهد گردید.12خوشابحال کسی که متحمّل تجربه شود، زیرا که چون آزموده شد، آن تاج حیاتی را که خداوند به محبّان خود وعده فرموده است خواهد یافت.13هیچ‌کس چون در تجربه افتد، نگوید، خدا مرا تجربه می‌کند، زیرا خدا هرگز از بدیها تجربه نمی‌شود و او هیچ‌کس را تجربه نمی‌کند.14لکن هرکس در تجربه می‌افتد، وقتی که شهوت وی او را می‌کَشَد، و فریفته می‌سازد.15پس شهوت آبستن شده، گناه را می‌زاید و گناه به انجام رسیده، موت را تولید می‌کند.16ای برادرانِ عزیز من، گمراه مشوید!17هر بخشندگیِ نیکو و هر بخششِ کامل از بالا است، و نازل می‌شود از پدر نورها، که نزد او هیچ تبدیل و سایهٔ گَردِش نیست.18او محض ارادهٔ خود ما را به‌وسیلهٔ کلمه حقّ تولید نمود، تا ما چون نوبر مخلوقات او باشیم.19بنابراین، ای برادرانِ عزیز من، هرکس در شنیدن تند، و در گفتن آهسته، و در خشم سُست باشد،20زیرا خشمِ انسان عدالت خدا را به عمل نمی‌آورد.21پس هر نجاست و افزونیِ شرّ را دور کنید و با فروتنی، کلامِ کاشته شده را بپذیرید، که قادر است که جانهای شما را نجات بخشد.22لکن کنندگانِ کلام باشید نه فقط شنوندگان، که خود را فریب می‌دهند.23زیرا اگر کسی کلام را بشنود و عمل نکند، شخصی را ماند که صورت طبیعیِ خود را در آینه می‌نگرد:24زیرا خود را نگریست و رفت و فوراً فراموش کرد که چطور شخصی بود.25لکن کسی که بر شریعتِ کاملِ آزادی چشم دوخت، و در آن ثابت ماند، او چون شنوندهٔ فراموشکار نمی‌باشد، بلکه کنندهٔ عمل، پس او در عمل خود مبارک خواهد بود.26اگر کسی از شما گمان برد که پرستندهٔ خدا است و عنان زبان خود را نکشد، بلکه دل خود را فریب دهد، پرستش او باطل است.27پرستش صاف و بی‌عیب نزد خدا و پدر این است، که یتیمان و بیوه‌زنان را در مصیبت ایشان تفقّد کنند، [و] خود را از آلایش دنیا نگاه دارند.

Chapter 2

1ای برادرانِ من، ایمانِ خداوند ما عیسی مسیح، ربّ الجلال را، با ظاهربینی مدارید.2زیرا اگر به کنیسهٔ شما شخصی با انگشتری زریّن و لباس نفیس داخل شود و فقیری نیز با پوشاک ناپاک درآید؛3و به صاحب لباس فاخر متوجّه شده، گویید، اینجا نیکو بنشین، و به فقیر گویید، تو در آنجا بایست، یا زیر پای‌انداز من بنشین،4آیا در خود متردّد نیستید و داوران خیالات فاسد نشده‌اید؟5ای برادران عزیز، گوش دهید، آیا خدا فقیران این جهان را برنگزیده است تا دولتمند در ایمان و وارث آن ملکوتی که به محبّان خود وعده فرموده است بشوند؟6لکن شما فقیر را حقیر شمرده‌اید. آیا دولتمندان بر شما ستم نمی‌کنند و شما را در محکمه‌ها نمی‌کشند؟7آیا ایشان به آن نام نیکو که بر شما نهاده شده است کفر نمی‌گویند؟8امّا اگر آن شریعت ملوکانه را برحسب کتاب بجا آورید، [یعنی]، همسایهٔ خود را مثل نفس خود محبّت نما، نیکو می‌کنید.9لکن اگر ظاهربینی کنید، گناه می‌کنید و شریعتْ شما را به خطاکاری ملزم می‌سازد.10زیرا هرکه تمام شریعت را نگاه دارد و در یک جزو بلغزد، ملزم همه می‌باشد.11زیرا او که گفت، زنا مکن، نیز گفت، قتل مکن. پس هرچند زنا نکنی، اگر قتل کردی، از شریعت تجاوز نمودی.12همچنین سخن گویید و عمل نمایید، مانند کسانی که بر ایشان داوری به شریعت آزادی خواهد شد.13زیرا آن داوری بیرحم خواهد بود برکسی که رحم نکرده است و رحم بر داوری مفتخر می‌شود.14ای برادران من، چه سود دارد اگر کسی گوید، ایمان دارم، وقتی که عمل ندارد؟ آیا ایمان می‌تواند او را نجات بخشد؟15پس اگر برادری یا خواهری برهنه و محتاج خوراک روزینه باشد،16و کسی از شما بدیشان گوید، به سلامتی بروید و گرم و سیر شوید، لیکن مایحتاج بدن را بدیشان ندهد، چه نفع دارد؟17همچنین ایمان نیز اگر اعمال ندارد، در خود مرده است.18بلکه کسی خواهد گفت، تو ایمان داری و من اعمال دارم: ایمان خود را بدون اعمال به من بنما، و من ایمان خود را از اعمال خود به تو خواهم نمود.19تو ایمان داری که خدا واحد است؟ نیکو می‌کنی! شیاطین نیز ایمان دارند و می‌لرزند!20و لیکن ای مرد باطل، آیا می‌خواهی دانست که ایمان بدون اعمال، باطل است؟21آیا پدر ما ابراهیم به اعمال، عادل شمرده نشد، وقتی‌که پسر خود اسحاق را به قربانگاه گذرانید؟22می‌بینی که ایمان با اعمال او عمل کرد و ایمان از اعمال، کامل گردید.23و آن نوشته تمام گشت که می‌گوید، ابراهیم به خدا ایمان آورد و برای او به عدالت محسوب گردید، و دوست خدا نامیده شد.24پس می‌بینید که انسان از اعمال عادل شمرده می‌شود، نه از ایمان تنها.25و همچنین آیا راحاب فاحشه نیز از اعمالْ عادل شمرده نشد وقتی که قاصدان را پذیرفته، به راهی دیگر روانه نمود؟26زیرا چنانکه بدن بدون روح مرده است، همچنین ایمان بدون اعمال نیز مرده است.

Chapter 3

1ای برادران من، بسیار معلّم نشوید، چونکه می‌دانید که بر ما داوری سخت‌تر خواهد شد.2زیرا همگیِ ما بسیار می‌لغزیم. و اگر کسی در سخن گفتن نلغزد، او مرد کامل است و می‌تواند عنان تمام جسد خود را بکشد.3و اینک، لگام را بر دهان اسبان می‌زنیم، تا مطیع ما شوند، و تمام بدن آنها را برمی‌گردانیم.4اینک، کشتیها نیز چقدر بزرگ است و از بادهای سخت رانده می‌شود، لکن با سکّان کوچک به هر طرفی که ارادهٔ ناخدا باشد، برگردانیده می‌شود.5همچنان زبان نیز عضوی کوچک است و سخنان کبرآمیز می‌گوید. اینک، آتش کمی چه جنگل عظیمی را می‌سوزاند.6و زبان آتشی است! آن عالَمِ ناراستی در میان اعضای ما زبان است که تمام بدن را می‌آلاید و دایرهٔ کائنات را می‌سوزاند و از جهنّم سوخته می‌شود!7زیرا که هر طبیعتی از وحوش و طیور و حشرات و حیوانات بحری از طبیعت انسان رام می‌شود و رام شده است.8لکن زبان را کسی از مردمان نمی‌تواند رام کند؛ شرارتی سرکش و پر از زهر قاتل است!9خدا و پدر را به آن متبارک می‌خوانیم، و به همان مردمان را که به صورت خدا آفریده شده‌اند، لعن می‌گوییم.10از یک دهان برکت و لعنت بیرون می‌آید! ای برادران، شایسته نیست که چنین شود.11آیا چشمه از یک شکاف آب شیرین و شور جاری می‌سازد؟12یا می‌شود ای برادرانِ من که درخت انجیر، زیتون یا درخت مو، انجیر بار آورد؟ و چشمهٔ شور نمی‌تواند آب شیرین را موجود سازد.13کیست در میان شما که حکیم و عالم باشد؟ پس اعمال خود را از سیرت نیکو به تواضع حکمت ظاهر بسازد.14لکن اگر در دل خود حسدِ تلخ و تعصّب دارید، فخر مکنید، و به ضدّ حقّ دروغ مگویید.15این حکمت از بالا نازل نمی‌شود، بلکه دنیوی و نفسانی و شیطانی است.16زیرا هرجایی که حسد و تعصّب است، در آنجا فتنه و هر امر زشت موجود می‌باشد.17لکن آن حکمت که از بالا است، اوّل طاهر است و بعد صلح‌آمیز و ملایم و نصیحت‌پذیر و پر از رحمت و میوه‌های نیکو و بی‌تردّد و بی‌ریا.18و میوهٔ عدالت در سلامتی کاشته می‌شود برای آنانی که سلامتی را به عمل می‌آورند.

Chapter 4

1از کجا در میان شما جنگها و از کجا نزاع‌ها پدید می‌آید؟ آیا نه از لذّتهای شما که در اعضای شما جنگ می‌کند؟2طمع می‌ورزید و ندارید؛ می‌کُشید و حسد می‌نمایید و نمی‌توانید به چنگ آرید؛ و جنگ و جدال می‌کنید و ندارید، از این جهت که سؤال نمی‌کنید؛3و سؤال می‌کنید و نمی‌یابید، از اینرو که به نیّت بد سؤال می‌کنید، تا در لذّات خود صرف نمایید.4ای زانیات، آیا نمی‌دانید که دوستیِ دنیا، دشمنی خداست؟ پس هرکه می‌خواهد دوست دنیا باشد، دشمن خدا گردد.5آیا گمان دارید که کتاب عبث می‌گوید، روحی‌که او را در ما ساکن کرده است، تا به غیرت بر ما اشتیاق دارد؟6لیکن او فیض زیاده می‌بخشد. بنابراین می‌گوید، خدا متکبّران را مخالفت می‌کند، امّا فروتنان را فیض می‌بخشد.7پس خدا را اطاعت نمایید و با ابلیس مقاومت کنید، تا از شما بگریزد.8و به خدا تقرّب جویید تا به شما نزدیکی نماید. دستهای خود را طاهر سازید، ای گناهکاران و دلهای خود را پاک کنید، ای دودلان.9خود را خوار سازید، و ناله و گریه نمایید، و خندهٔ شما به ماتم و خوشی شما به غم مبدّل شود.10در حضور خدا فروتنی کنید، تا شما را سرافراز فرماید.11ای برادران، یکدیگر را ناسزا مگویید، زیرا هرکه برادر خود را ناسزا گوید و بر او حکم کند، شریعت را ناسزا گفته و بر شریعت حکم کرده باشد. لکن اگر بر شریعت حکم کنی، عامل شریعت نیستی، بلکه داور هستی.12صاحب شریعت و داور، یکی است که بر رهانیدن و هلاک کردن قادر می‌باشد. پس تو کیستی که بر همسایهٔ خود داوری می‌کنی؟13هان، ای کسانی که می‌گویید، امروز و فردا به فلان شهر خواهیم رفت و در آنجا یک سال بسر خواهیم برد و تجارت خواهیم کرد و نفع خواهیم بُرد:14و حال آنکه نمی‌دانید که فردا چه می‌شود؛ از آنرو که حیات شما چیست؟ مگر بخاری نیستید که اندک زمانی ظاهر است و بعد ناپدید می‌شود؟15به عوض آنکه باید گفت که، اگر خدا بخواهد، زنده می‌مانیم و چنین و چنان می‌کنیم.16امّا الحال به عُجب خود فخر می‌کنید و هر چنین فخر بد است.17پس هرکه نیکویی کردن بداند و به عمل نیاورد، او را گناه است.

Chapter 5

1هان ای دولتمندان، بجهت مصیبتهایی که بر شما وارد می‌آید، گریه و وِلوِله نمایید.2دولت شما فاسد و رخت شما بیدخورده می‌شود.3طلا و نقره شما را زنگ می‌خورد، و زنگِ آنها بر شما شهادت خواهد داد و مثل آتش، گوشت شما را خواهد خورد. شما در زمان آخر خزانه اندوخته‌اید.4اینک، مزد عمله‌هایی که کِشته‌های شما را درویده‌اند، و شما آن را به فریب نگاه داشته‌اید، فریاد برمی‌آورد و ناله‌های دروگران، به گوشهای ربّ‌الجنود رسیده است.5بر روی زمین به ناز و کامرانی مشغول بوده، دلهای خود را در یوم قتل پروردید.6بر مرد عادل فتویٰ دادید و او را به قتل رسانیدید و با شما مقاومت نمی‌کند.7پس ای برادران، تا هنگام آمدن خداوند صبر کنید. اینک، دهقان انتظار می‌کشد برای محصول گرانبهای زمین و برایش صبر می‌کند، تا باران اوّلّین و آخرین را بیابد.8شما نیز صبر نمایید و دلهای خود را قوّی سازید، زیرا که آمدن خداوند نزدیک است.9ای برادران، از یکدیگر شکایت مکنید، مبادا بر شما حکم شود: اینک، داور بر در ایستاده است.10ای برادران، نمونهٔ زحمت و صبر را بگیرید از انبیایی که به نام خداوند تکلّم نمودند.11اینک، صابران را خوشحال می‌گوییم، و صبر ایّوب را شنیده‌اید و انجام کار خداوند را دانسته‌اید، زیرا که خداوند بغایت مهربان و کریم است.12لکن اوّلِ همه ای برادرانِ من، قسم مخورید، نه به آسمان و نه به زمین و نه به هیچ سوگند دیگر، بلکه بلیِ شما بلی باشد و نیِ شما نی، مبادا در تحکّم بیفتید.13اگر کسی از شما مبتلای بلایی باشد، دعا بنماید و اگر کسی خوشحال باشد، سرود بخواند.14و هرگاه کسی از شما بیمار باشد، کشیشان کلیسا را طلب کند تا برایش دعا نمایند، و او را به نام خداوند به روغن تدهین کنند.15و دعای ایمان، مریض را شفا خواهد بخشید و خداوند او را خواهد برخیزانید، و اگر گناه کرده باشد، از او آمرزیده خواهد شد.16نزدِ یکدیگر به گناهان خود اعتراف کنید، و برای یکدیگر دعا کنید تا شفا یابید، زیرا دعای مرد عادل در عمل، قوّت بسیار دارد.17الیاس مردی بود صاحب حوّاس مثل ما، و به تمامیِ دل دعا کرد که باران نبارد، و تا مدّت سه سال و شش ماه نبارید.18و باز دعا کرد و آسمان بارید و زمین ثمر خود را رویانید.19ای برادرانِ من، اگر کسی از شما از راستی منحرف شود و شخصی او را بازگرداند،20بداند هرکه گناهکار را از ضلالت راه او برگرداند، جانی را از موت رهانیده و گناهان بسیار را پوشانیده است.

## اول پترس

Chapter 1

1پطرُس، رسول عیسی مسیح، به غریبانی که پراکنده‌اند در پُنطُسْ و غَلاطیه و قَپَّدوقیه و آسیا و بطانیه؛2برگزیدگان برحسب علم سابق خدای پدر، به تقدیس روح برای اطاعت و پاشیدن خون عیسی مسیح. فیض و سلامتی بر شما افزون باد.3متبارک باد خدا و پدر خداوند ما عیسی مسیح که بحسب رحمت عظیم خود ما را بوساطت برخاستنِ عیسی مسیح از مردگان از نو تولید نمود برای امید زنده،4بجهت میراث بی‌فساد و بی‌آلایش و ناپژمرده که نگاه داشته شده است در آسمان برای شما؛5که به قوّت خدا محروس هستید به ایمان برای نجاتی که مهیّا شده است تا در ایّام آخر ظاهر شود.6و در آن وجد می‌نمایید، هرچند در حال، اندکی از راه ضرورت در تجربه‌های گوناگون محزون شده‌اید،7تا آزمایشِ ایمانِ شما، که از طلای فانی با آزموده شدن در آتش، گرانبهاتر است، برای تسبیح و جلال و اکرام یافت شود در حین ظهور عیسی مسیح:8که او را اگرچه ندیده‌اید محبّت می‌نمایید و الآن اگرچه او را نمی‌بینید؛ لکن بر او ایمان آورده، وجد می‌نمایید با خرّمیای که نمی‌توان بیان کرد و پر از جلال است:9و انجام ایمان خود، یعنی نجاتِ جانِ خویش را می‌یابید.10که دربارهٔ این نجات، انبیایی که از فیضی که برای شما مقرّر بود، اِخبار نمودند، تفتیش و تفحّص می‌کردند11و دریافت می‌نمودند که کدام و چگونه زمان است که روح مسیح که در ایشان بود از آن خبر می‌داد، چون از زحماتی که برای مسیح مقرّر بود، و جلالهایی که بعد از آنها خواهد بود، شهادت می‌داد؛12و بدیشان مکشوف شد، که نه به خود، بلکه به ما خدمت می‌کردند، در آن اموری که شما اکنون از آنها خبر یافته‌اید از کسانی که به روح‌القدس که از آسمان فرستاده شده است، بشارت داده‌اند و فرشتگان نیز مشتاق هستند که در آنها نظر کنند.13لهٰذا، کمر دلهای خود را ببندید و هشیار شده، امید کامل آن فیضی را که در مکاشفه عیسی مسیح به شما عطا خواهد شد، بدارید.14و چون ابنای اطاعت هستید، مشابه مشوید بدان شهواتی که در ایّام جهالت می‌داشتید،15بلکه مثل آن قدّوس که شما را خوانده است، خودِ شما نیز در هر سیرت، مقدّس باشید؛16زیرا مکتوب است، مقدّس باشید زیرا که من قدّوسم.17و چون او را پدر می‌خوانید که بدون ظاهربینی برحسب اعمال هرکس داوری می‌نماید، پس هنگام غربت خود را با ترس صرف نمایید.18زیرا می‌دانید که خریده شده‌اید از سیرتِ باطلی که از پدران خود یافته‌اید، نه به چیزهای فانی مثل نقره و طلا،19بلکه به خون گرانبها، چون خون برّهٔ بی‌عیب و بی‌داغ، یعنی خون مسیح،20که پیش از بنیاد عالم معیّن شد، لکن در زمان آخر برای شما ظاهر گردید،21که بوساطت او شما بر آن خدایی که او را از مردگان برخیزانید و او را جلال داد، ایمان آورده‌اید، تا ایمان و امید شما بر خدا باشد.22چون نَفْسهای خود را به اطاعت راستی طاهر ساخته‌اید تا محبّت برادرانهٔ بی‌ریا داشته باشید، پس یکدیگر را از دل به شدّت محبّت بنمایید،23از آنرو که تولّد تازه یافتید، نه از تخم فانی بلکه از غیرفانی، یعنی به کلام خدا که زنده و تا ابدالآباد باقی است.24زیرا که، هر بشری مانند گیاه است و تمام جلال او چون گُل گیاه. گیاه پژمرده شد و گُلش ریخت:25لکن کلمه خدا تا ابدالآباد باقی است. و این است آن کلامی که به شما بشارت داده شده است.

Chapter 2

1لهذا هر نوع کینه و هر مکر و ریا و حسد و هر قسم بدگویی را ترک کرده،2چون اطفالِ نوزاده، مشتاق شیر روحانی و بی‌غش باشید، تا از آن برای نجات نمّو کنید،3اگر فی‌الواقع چشیده‌اید که خداوند مهربان است.4و به او تقرّب جسته، یعنی به آن سنگ زندهٔ ردّ شده از مردم، لکن نزد خدا برگزیده و مکرّم،5شما نیز، مثل سنگهای زنده بنا کرده می‌شوید به عمارت روحانی و کهانت مقدّس تا قربانی‌های روحانی و مقبول خدا را به‌واسطهٔٔ عیسی مسیح بگذرانید.6بنابراین، در کتاب مکتوب است که، اینک، می‌نهم در صهیون سنگی سر زاویه برگزیده و مکرّم، و هر که به وی ایمان آوَرَدْ خجل نخواهد شد.7پس شما را که ایمان دارید اکرام است، لکن آنانی را که ایمان ندارند، آن سنگی که معماران ردّ کردند، همان سر زاویه گردید،8و سنگ لغزش دهنده و صخرهٔ مصادم، زیرا که اطاعت کلام نکرده، لغزش می‌خورند، که برای همین معیّن شده‌اند.9لکن شما قبیلهٔ برگزیده و کهانت ملوکانه و امّت مقدّس و قومی که مِلک خاصِّ خدا باشد هستید، تا فضایل او را که شما را از ظلمتْ به نور عجیب خود خوانده است، اعلام نمایید.10که سابقاً قومی نبودید، و الآن قوم خدا هستید. آن وقت از رحمت محروم، امّا الحال رحمت کرده شده‌اید.11ای محبوبان، استدعا دارم که چون غریبان و بیگانگان از شهوات جسمی که با نفس در نزاع هستند، اجتناب نمایید؛12و سیرت خود را در میان امّت‌ها نیکو دارید تا در همان امری که شما را مثل بدکاران بد می‌گویند، از کارهای نیکوی شما که ببینند، در روز تفقّد، خدا را تمجید نمایند.13لهذا هر منصب بَشَری را بخاطر خداوند اطاعت کنید، خواه پادشاه را که فوق همه است،14و خواه حکّام را که رسولان وی هستند، بجهت انتقام کشیدن از بدکاران و تحسین نیکوکاران.15زیرا که همین است ارادهٔ خدا که به نیکوکاریِ خود، جهالت مردمان بی‌فهم را ساکت نمایید،16مثل آزادگان، امّا نه مثل آنانی که آزادیِ خود را پوشش شرارت می‌سازند، بلکه چون بندگان خدا.17همهٔ مردمان را احترام کنید. برادران را محبّت نمایید. از خدا بترسید. پادشاه را احترام نمایید.18ای نوکران، مطیع آقایان خود باشید با کمال ترس؛ و نه فقط صالحان و مهربانان را بلکه کج‌خُلقان را نیز.19زیرا این ثواب است، که کسی بجهت ضمیری که چشم بر خدا دارد، در وقتی که ناحقّ زحمت می‌کشد، دردها را متحمّل شود.20زیرا چه فخر دارد هنگامی که گناهکار بوده، تازیانه خورید و متحمّل آن شوید. لکن اگر نیکوکار بوده، زحمت کشید و صبر کنید، این نزد خدا ثواب است.21زیرا که برای همین خوانده شده‌اید، چونکه مسیح نیز برای ما عذاب کشید و شما را نمونه‌ای گذاشت، تا در اثر قدمهای وی رفتار نمایید،22که هیچ گناه نکرد، و مکر در زبانش یافت نشد.23چون او را دشنام می‌دادند، دشنام پس نمی‌داد؛ و چون عذاب می‌کشید تهدید نمی‌نمود، بلکه خویشتن را به داور عادل تسلیم کرد.24که خودْ گناهان ما را در بدن خویش بر دار متحمّل شد، تا از گناه مرده شده، به عدالت زیست نماییم، که به ضربهای او شفا یافته‌اید.25از آنرو که مانند گوسفندانِ گمشده بودید، لکن الحال به سوی شبان و اسقفِ جانهای خود برگشته‌اید.

Chapter 3

1همچنین ای زنان، شوهران خود را اطاعت نمایید تا اگر بعضی نیز مطیع کلام نشوند، سیرتِ زنان، ایشان را بدون کلام دریابد،2چونکه سیرتِ طاهر و خداترس شما را بینند.3و شما را زینت ظاهری نباشد، از بافتن موی و متحلّی شدن به طلا و پوشیدن لباس،4بلکه انسانیّتِ باطنیِ قلبی، در لباس غیر فاسدِ روح حلیم و آرام که نزد خدا گرانبهاست.5زیرا بدینگونه زنانِ مقدّسه در سابق نیز که متوکّل به خدا بودند، خویشتن را زینت می‌نمودند و شوهران خود را اطاعت می‌کردند:6مانند ساره که ابراهیم را مطیع می‌بود و او را آقا می‌خواند، و شما دختران او شده‌اید، اگر نیکویی کنید و از هیچ خوف ترسان نشوید.7و همچنین ای شوهران، با فطانت با ایشان زیست کنید، چون با ظروف ضعیفترِ زنانه، و ایشان را محترم دارید چون با شما وارث فیض حیات نیز هستند، تا دعاهای شما بازداشته نشود.8خلاصه همهٔٔ شما یک‌رأی و هم‌درد و برادر دوست و مُشفِق و فروتن باشید.9و بدی به عوض بدی و دشنام به عوض دشنام مدهید، بلکه برعکس برکت بطلبید، زیرا که می‌دانید برای این خوانده شده‌اید تا وارث برکت شوید.10زیرا هرکه می‌خواهد حیات را دوست دارد و ایّام نیکو بیند، زبان خود را از بدی و لبهای خود را از فریب‌گفتن باز بدارد؛11از بدی اعراض نماید و نیکویی را به‌جا آوَرَد؛ سلامتی را بطلبد و آن را تعاقب نماید.12از آنرو که چشمان خداوند بر عادلان است، و گوشهای او به سوی دعای ایشان، لکن روی خداوند بر بدکاران است.13و اگر برای نیکویی غیور هستید، کیست که به شما ضرری برساند؟14بلکه هرگاه برای عدالت زحمت کشیدید، خوشابحال شما. پس از خوفِ ایشان ترسان و مضطرب مشوید.15بلکه خداوندْ مسیح را در دل خود تقدیس نمایید، و پیوسته مستعّد باشید تا هرکه سبب امیدی را که دارید از شما بپرسد، او را جواب دهید، لیکن با حلم و ترس.16و ضمیر خود را نیکو بدارید تا آنانی که بر سیرت نیکوی شما در مسیح طعن می‌زنند، در همان چیزی که شما را بد می‌گویند خجالت کشند،17زیرا اگر ارادهٔ خدا چنین است، نیکوکار بودن و زحمت کشیدن، بهتر است از بدکردار بودن.18زیرا که مسیح نیز برای گناهان یک بار زحمت کشید، یعنی عادلی برای ظالمان، تا ما را نزد خدا بیاورد؛ در حالیکه بحسب جسم مُرد، لکن بحسب روح زنده گشت،19و به آن روح نیز رفت و موعظه نمود به ارواحی که در زندان بودند،20که سابقاً نافرمانبردار بودند هنگامی که حلم خدا در ایّام نوح انتظار می‌کشید، وقتی که کشتی بنا می‌شد، که در آن جماعتی قلیل، یعنی هشت نفر به آب نجات یافتند،21که نمونهٔ آن، یعنی تعمید اکنون ما را نجات می‌بخشد (نه دور کردن کثافت جسم، بلکه امتحان ضمیر صالح به سوی خدا) به‌واسطهٔٔ برخاستن عیسی مسیح،22که به آسمان رفت و بدست راست خدا است و فرشتگان و قدرتها و قوّات مطیع او شده‌اند.

Chapter 4

1لهذا چون مسیح بحسب جسم برای ما زحمت کشید، شما نیز به همان نیّت مسلّح شوید: زیرا آنکه بحسب جسم زحمت کشید، از گناه بازداشته شده است؛2تا آنکه بعد از آن مابقی عمر را در جسم نه بحسب شهوات انسانی، بلکه موافق ارادهٔ خدا بسر بَرَد.3زیرا که عمر گذشته کافی است برای عمل نمودن به خواهش امّت‌ها و در فجور و شهوات و می‌گساری و عیّاشی و بزمها و بُت‌پرستیهای حرام رفتار نمودن.4و در این متعجّب هستند که شما همراه ایشان به سوی همین اسرافِ اَوْباشی نمی‌شتابید و شما را دشنام می‌دهند.5و ایشان حساب خواهند داد بدو که مستعّد است تا زندگان و مردگان را داوری نماید.6زیرا که از اینجهت نیز به مردگان بشارت داده شد تا بر ایشان موافق مردم بحسب جسم حکم شود، و موافق خدا بحسب روح زیست نمایند.7لکن انتهای همه‌چیز نزدیک است: پس خرد اندیش و برای دعا هشیار باشید.8و اوّلِ همه با یکدیگر به شدّت محبّت نمایید، زیرا که محبّت کثرت گناهان را می‌پوشاند.9و یکدیگر را بدون همهمه مهمانی کنید.10و هریک بحسب نعمتی که یافته باشد، یکدیگر را در آن خدمت نماید، مثل وکلاء امین فیض گوناگون خدا.11اگر کسی سخن گوید، مانند اقوال خدا بگوید و اگر کسی خدمت کند، برحسب توانایی که خدا بدو داده باشد بکند تا در همه چیز، خدا به‌واسطهٔٔ عیسی مسیح جلال یابد که او را جلال و توانایی تا ابدالآباد هست. آمین.12ای حبیبان، تعجّب منمایید از این آتشی که در میان شماست، و بجهت امتحان شما می‌آید، که گویا چیزی غریب بر شما واقع شده باشد:13بلکه بقدری که شریک زحمات مسیح هستید، خشنود شوید، تا در هنگام ظهور جلال وی شادی و وجد نمایید.14اگر بخاطر نام مسیح رسوایی می‌کشید، خوشابحال شما؛ زیرا که روح جلال و روح خدا بر شما آرام می‌گیرد.15پس زنهار هیچ یکی از شما چون قاتل یا دزد یا شریر یا فضول عذاب نکشد.16لکن اگر چون مسیحی عذاب بکشد، پس شرمنده نشود، بلکه به این اسم خدا را تمجید نماید.17زیرا این زمان است که داوری از خانهٔ خدا شروع شود؛ و اگر شروع آن از ماست، پس عاقبتِ کسانی که انجیل خدا را اطاعت نمی‌کنند چه خواهد شد؟18و اگر عادل به دشواری نجات یابد، بی‌دین و گناهکار کجا یافت خواهد شد؟19پس کسانی نیز که برحسب ارادهٔ خدا زحمت کشند، جانهای خود را در نیکوکاری به خالق امین بسپارند.

Chapter 5

1پیران را در میان شما نصیحت می‌کنم، من که نیز با شما پیر هستم و شاهد بر زحمات مسیح و شریک در جلالی که مکشوف خواهد شد.2گلهٔ خدا را که در میان شماست بچرانید و نظارت آن را بکنید، نه به زور بلکه به رضامندی، و نه بجهت سود قبیح بلکه به رغبت؛3و نه چنانکه بر قسمتهای خود خداوندی بکنید، بلکه بجهت گله نمونه باشید،4تا در وقتی‌که رئیس شبانان ظاهر شود، تاج ناپژمردهٔ جلال را بیابید.5همچنین ای جوانان، مطیع پیران باشید، بلکه همه با یکدیگر فروتنی را بر خود ببندید، زیرا خدا با متکبرّان مقاومت می‌کند و فروتنان را فیض می‌بخشد.6پس زیرِ دست زورآورِ خدا فروتنی نمایید تا شما را در وقت معیّن سرافراز نماید.7و تمام اندیشهٔ خود را به وی وا گذارید، زیرا که او برای شما فکر می‌کند.8هشیار و بیدار باشید، زیرا که دشمن شما ابلیس مانند شیر غرّان گردش می‌کند و کسی را می‌طلبد تا ببلعد.9پس به ایمان استوار شده، با او مقاومت کنید، چون آگاه هستید که همین زحمات بر برادران شما که در دنیا هستند، می‌آید.10و خدای همهٔ فیضها که ما را به جلال ابدی خود در عیسی مسیح خوانده است، شما را بعد از کشیدن زحمتی قلیل کامل و استوار و توانا خواهد ساخت.11او را تا ابدالآباد جلال و توانایی باد. آمین.12به توسّط سِلوانُس که او را برادر امین شما می‌شمارم، مختصری نوشتم و نصیحت و شهادت می‌دهم که همین است فیض حقیقی خدا که بر آن قائم هستید.13خواهر برگزیده با شما که در بابِل است و پسر من مرقُس به شما سلام می‌رسانند.14یکدیگر را به بوسهٔ محبّتانه سلام نمایید و همهٔٔ شما را که در مسیح عیسی هستید، سلام باد. آمین.

## دوم پترس

Chapter 1

1شمعون پطرس، غلام و رسول عیسی مسیح، به آنانی که ایمان گرانبها را به مساویِ ما یافته‌اند، در عدالت خدای ما و عیسی مسیح نجات دهنده:2فیض و سلامتی در معرفت خدا، و خداوند ما عیسی بر شما افزون باد.3چنانکه قوّت الهیهٔ او همهٔ چیزهایی را که برای حیات و دینداری لازم است، به ما عنایت فرموده است، به معرفت او که ما را به جلال و فضیلت خود دعوت نموده:4که بوساطت آنها وعده‌های بی‌نهایت عظیم و گرانبها به ما داده شد: تا شما به اینها شریکِ طبیعتِ الٰهی گردید، و از فسادی که از شهوت در جهان است، خلاصی یابید:5و به همین جهت، کمال سعی نموده، در ایمان خود فضیلت پیدا نمایید؛6و در فضیلت، علم و در علم، عفّت و در عفّت، صبر و در صبر، دینداری؛7و در دینداری، محبّت برادران و در محبّت برادران، محبّت را.8زیرا هرگاه اینها در شما یافت شود و بیفزاید، شما را نمی‌گذارد که در معرفت خداوند ما عیسی مسیح کاهل یا بی‌ثمر بوده باشید.9زیرا هرکه اینها را ندارد، کور و کوتاه نظر است و تطیهرِ گناهانِ گذشتهٔ خود را فراموش کرده است.10لهذا ای برادران، بیشتر جدّ و جهد کنید تا دعوت و برگزیدگی خود را ثابت نمایید: زیرا اگر چنین کنید، هرگز لغزش نخواهید خورد:11و همچنین دخول در ملکوت جاودانی خداوند و نجات‌دهندهٔ ما عیسی مسیح به شما به دولتمندی داده خواهد شد.12لهذا از پیوسته یاد دادن شما از این امور غفلت نخواهم ورزید، هرچند آنها را می‌دانید، و در آن راستی که نزد شما است استوار هستید.13لکن، این را صواب می‌دانم، مادامی که در این خیمه هستم، شما را به یاد آوری برانگیزانم؛14چونکه می‌دانم که وقت بیرون کردن خیمهٔ من نزدیک است، چنانکه خداوند ما عیسی مسیح نیز مرا آگاهانید.15و برای این نیز کوشش می‌کنم تا شما در هر وقت بعد از رحلت من بتوانید این امور را یاد آورید.16زیرا که در پی افسانه‌های جعلی نرفتیم، چون از قوّت و آمدن خداوند ما عیسی مسیح شما را اعلام دادیم، بلکه کبریایی او را دیده بودیم.17زیرا از خدای پدر اکرام و جلال یافت، هنگامی که آوازی از جلال کبریایی به او رسید که، این است پسر حبیب من، که از وی خشنودم.18و این آواز را ما زمانی که با وی در کوه مقدّس بودیم شنیدیم، که از آسمان آورده شد.19و کلام انبیا را نیز محکمتر داریم؛ که نیکو می‌کنید اگر در آن اهتمام کنید، مثل چراغی درخشنده در مکان تاریک، تا روز بشکافد و ستارهٔ صبح در دلهای شما طلوع کند:20و این را نخست بدانید که، هیچ نبوّتِ کتاب از تفسیر خود نبی نیست.21زیرا که نبوّت به ارادهٔ انسان هرگز آورده نشد: بلکه مردمان به روح‌القدس مجذوب شده، از جانب خدا سخن گفتند.

Chapter 2

1لکن در میان قوم، انبیای کَذَبِه نیز بودند، چنانکه در میان شما هم معلّمان کَذَبَه خواهند بود که بدعتهای مهلک را خُفیةً خواهند آورد، و آن آقایی را که ایشان را خرید انکار خواهند نمود، و هلاکت سریع را بر خود خواهند کشید.2و بسیاری فجور ایشان را متابعت خواهند نمود؛ که به‌سبب ایشان طریق حق، مورد ملامت خواهد شد.3و از راه طمع به سخنان جعلی شما را خرید و فروش خواهند کرد: که عقوبت ایشان از مدّت مدید تأخیر نمی‌کند، و هلاکت ایشان خوابیده نیست.4زیرا هرگاه خدا بر فرشتگانی که گناه کردند، شفقت ننمود، بلکه ایشان را به جهنّم انداخته، به زنجیرهای ظلمت سپرد، تا برای داوری نگاه داشته شوند؛5و بر عالمِ قدیم شفقت نفرمود، بلکه نوح، واعظِ عدالت را با هفت نفر دیگر محفوظ داشته، طوفان را بر عالم بی‌دینان آورد؛6و شهرهای سدوم و عموره را خاکستر نموده، حکم به واژگون شدن آنها فرمود و آنها را برای آنانی که بعد از این بی‌دینی خواهند کرد، عبرتی ساخت؛7و لوطِ عادل را که از رفتار فاجرانهٔ بی‌دینان رنجیده بود رهانید.8زیرا که آن مرد عادل در میانشان ساکن بوده، از آنچه می‌دید و می‌شنید، دل صالح خود را به کارهای قبیح ایشان هرروزه رنجیده می‌داشت.9پس خداوند می‌داند که عادلان را از تجربه رهایی دهد و ظالمان را تا به روز جزا در عذاب نگاه دارد:10خصوصاً آنانی که در شهوات نجاست در پی جسم می‌روند و خداوندی را حقیر می‌دانند. اینها جسور و متکبّرند و از تهمت زدن بر بزرگان نمی‌لرزند.11و حال آنکه فرشتگانی که در قدرت و قوّت افضل هستند، پیش خداوند بر ایشان حکم افترا نمی‌زنند.12لکن اینها، چون حیوانات غیرناطق، که برای صید و هلاکت طبعاً متولّد شده‌اند، ملامت می‌کنند بر آنچه نمی‌دانند و در فساد خود هلاک خواهند شد؛13و مزد ناراستی خود را خواهند یافت، که عیش و عشرت یک روزه را سرور خود می‌دانند. لکّه‌ها و عیبها هستند، که در ضیافت‌های محبّتانهٔ خود عیش و عشرت می‌نمایند وقتی که با شما شادی می‌کنند؛14چشمهای پر از زنا دارند که از گناه بازداشته نمی‌شود؛ و کسان ناپایدار را به دام می‌کشند: ابنای لعنت که قلب خود را برای طمع ریاضت داده‌اند:15و راه مستقیم را ترک کرده، گمراه شدند، و طریق بَلعام بن بَصور را که مزد ناراستی را دوست می‌داشت، متابعت کردند؛16لکن او از تقصیر خود توبیخ یافت: که حمار گنگ به زبان انسان متنطّق شده، دیوانگیِ نبی را توبیخ نمود.17اینها چشمه‌های بی‌آب، و مِه‌های رانده‌شده به بادِ شدید هستند، که برای ایشان ظلمتِ تاریکیِ جاودانی، مقرّر است.18زیرا که سخنان تکبّرآمیز و باطل می‌گویند، و آنانی را که از اهل ضلالتْ تازه رستگار شده‌اند، در دام شهوات به فجور جِسمی می‌کشند.19و ایشان را به آزادی وعده می‌دهند، و حال آنکه خود غلام فساد هستند: زیرا هرچیزی که بر کسی غلبه یافته باشد، او نیز غلام آن است.20زیرا هرگاه به معرفت خداوند و نجات‌دهندهٔ ما عیسی مسیح از آلایش دنیوی رستند، و بعد از آن، بار دیگر گرفتار و مغلوب آن گشتند، اواخر ایشان از اوایل بدتر می‌شود.21زیرا که برای ایشان بهتر می‌بود که راه عدالت را ندانسته باشند، از اینکه، بعد از دانستن بار دیگر از آن حکم مقدّس که بدیشان سپرده شده بود، برگردند.22لکن معنی مَثَل حقیقی بر ایشان راست آمد که، سگ به قی خود رجوع کرده است؛ و خَنزیرِ شسته شده، به غلطیدن در گِل.

Chapter 3

1این رساله دوّم را ای حبیبان، الآن به شما می‌نویسم؛ که به این هردو، دلِ پاک شما را به طریق یادگاری برمی‌انگیزانم:2تا بخاطر آرید کلماتی که انبیای مقدّس پیش گفته‌اند، و حکم خداوند و نجات دهنده را که به رسولان شما داده شد:3و نخست این را می‌دانید، که در ایّام آخر مُستَهزئین با استهزا ظاهر خواهند شد، که بر وفق شهوات خود رفتار نموده،4خواهند گفت، کجاست وعدهٔ آمدن او؟ زیرا از زمانی که پدران به خواب رفتند، هرچیز به همینطوری که از ابتدای آفرینش بود، باقی است.5زیرا که ایشان عمداً از این غافل هستند، که به کلام خدا آسمانها از قدیم بود، و زمین از آب و به آب قائم گردید:6و به این هر دو، عالمی که آن وقت بود در آب غرق شده، هلاک گشت:7لکن آسمان و زمین الآن به همان کلام برای آتش ذخیره شده و تا روز داوری و هلاکت، مردم بی‌دین نگاه داشته شده‌اند.8لکن ای حبیبان، این یک چیز از شما مخفی نماند که یک روز نزد خدا چون هزار سال است، و هزار سال چون یک روز.9خداوند در وعدهٔ خود تأخیر نمی‌نماید، چنانکه بعضی تأخیر می‌پندارند، بلکه بر شما تحمّل می‌نماید، چون نمی‌خواهد که کسی هلاک گردد، بلکه همه به توبه گرایند.10لکن روز خداوند چون دزد خواهد آمد؛ که در آن آسمانها به صدای عظیم زایل خواهند شد و عناصر سوخته شده، از هم خواهد پاشید، و زمین و کارهایی که در آن است سوخته خواهد شد.11پس چون جمیع اینها متفرّق خواهند گردید، شما چطور مردمان باید باشید، در هر سیرتِ مقدّس و دینداری؟12و آمدن روز خدا را انتظار بکشید و آن را بشتابانید، که در آن آسمانها سوخته شده، از هم متفرّق خواهند شد و عناصر از حرارت گداخته خواهد گردید.13ولی بحسب وعدهٔ او، منتظر آسمانهای جدید و زمین جدید هستیم، که در آنها عدالت ساکن خواهد بود.14لهذا ای حبیبان، چون انتظار این چیزها را می‌کشید، جدّ و جهد نمایید تا نزد او بی‌داغ و بی‌عیب در سلامتی یافت شوید.15و تحمّلِ خداوندِ ما را نجات بدانید؛ چنانکه برادر حبیب ما پولُس نیز برحسب حکمتی که به وی داده شد، به شما نوشت؛16و همچنین در سایر رساله‌های خود این چیزها را بیان می‌نماید؛ که در آنها بعضی چیزهاست که فهمیدن آنها مشکل است، و مردمان بی‌علم و ناپایدار آنها را مثل سایر کتب تحریف می‌کنند، تا به هلاکت خود برسند.17پس شما ای حبیبان، چون این امور را از پیش می‌دانید، باحذر باشید که مبادا به گمراهی بی‌دینان ربوده شده، از پایداریِ خود بیفتید.18بلکه در فیض و معرفت خداوند و نجات‌دهندهٔ ما عیسی مسیح ترقّی کنید، که او را از کنون تا ابدالآباد جلال باد. آمین.

## اول يوحنا

Chapter 1

1آنچه از ابتدا بود و آنچه شنیده‌ایم و به چشم خود دیده، آنچه بر آن نگریستیم و دستهای ما لمس کرد، دربارهٔٔ کلمهٔ حیات.2(و حیات ظاهر شد و آن را دیده‌ایم و شهادت می‌دهیم و به شما خبر می‌دهیم از حیات جاودانی که نزد پدر بود و بر ما ظاهر شد.)3از آنچه دیده و شنیده‌ایم شما را اعلام می‌نماییم تا شما هم با ما شراکت داشته باشید. و امّا شراکت ما با پدر و با پسرش عیسی مسیح است.4و این را به شما می‌نویسم تا خوشیِ ما کامل گردد.5و این است پیغامی که از او شنیده‌ایم و به شما اعلام می‌نماییم، که خدا نور است و هیچ ظلمت در وی هرگز نیست.6اگر گوییم که با وی شراکت داریم، در حالیکه در ظلمت سلوک می‌نماییم، دروغ می‌گوییم و براستی عمل نمی‌کنیم.7لکن اگر در نور سلوک می‌نماییم، چنانکه او در نور است، با یکدیگر شراکت داریم و خون پسر او عیسی مسیح ما را از هر گناه پاک می‌سازد.8اگر گوییم که گناه نداریم خود را گمراه می‌کنیم و راستی در ما نیست.9اگر به گناهان خود اعتراف کنیم، او امین و عادل است تا گناهان ما را بیامرزد و ما را از هر ناراستی پاک سازد.10اگر گوییم که گناه نکرده‌ایم، او را دروغگو می‌شماریم و کلام او در ما نیست.

Chapter 2

1ای فرزندانِ من، این را به شما می‌نویسم تا گناه نکنید؛ و اگر کسی گناهی کند، شفیعی داریم نزد پدر، یعنی عیسی مسیح عادل.2و اوست کفّاره بجهت گناهان ما؛ و نه گناهان ما فقط، بلکه بجهت تمام جهان نیز.3و از این می‌دانیم که او را می‌شناسیم، اگر احکام او را نگاه داریم.4کسی که گوید او را می‌شناسم و احکام او را نگاه ندارد، دروغگو است و در وی راستی نیست.5لکن کسی که کلام او را نگاه دارد، فی‌الواقع محبّت خدا در وی کامل شده است و از این می‌دانیم که در وی هستیم.6هرکه گوید که، در وی می‌مانم، به همین طریقی که او سلوک می‌نمود، او نیز باید سلوک کند.7ای حبیبان، حکمی تازه به شما نمی‌نویسم، بلکه حکمی کهنه که آن را از ابتدا داشتید؛ و حکم کهنه آن کلام است که از ابتدا شنیدید.8و نیز حکمی تازه به شما می‌نویسم که آن در وی و در شما حقّ است، زیرا که تاریکی درگذر است و نور حقیقی الآن می‌درخشد.9کسی که می‌گوید که در نور است و از برادر خود نفرت دارد، تا حال در تاریکی است.10و کسی که برادر خود را محبّت نماید، در نور ساکن است و لغزش در وی نیست.11امّا کسی که از برادر خود نفرت دارد، در تاریکی است و در تاریکی راه می‌رود و نمی‌داند کجا می‌رود زیرا که تاریکی چشمانش را کور کرده است.12ای فرزندان، به شما می‌نویسم زیرا که گناهان شما بخاطر اسم او آمرزیده شده است.13ای پدران، به شما می‌نویسم زیرا او را که از ابتدا است می‌شناسید. ای جوانان، به شما می‌نویسم از آنجا که بر شریر غالب شده‌اید. ای بچه‌ها به شما نوشتم زیرا که پدر را می‌شناسید.14ای پدران، به شما نوشتم زیرا او را که از ابتدا است می‌شناسید. ای جوانان، به شما نوشتم از آن جهت که توانا هستید و کلام خدا در شما ساکن است و بر شریر غلبه یافته‌اید.15دنیا را و آنچه در دنیاست دوست مدارید زیرا اگر کسی دنیا را دوست دارد، محبّت پدر در وی نیست.16زیرا که آنچه در دنیاست، از شهوت جسم و خواهش چشم و غرور زندگانی از پدر نیست بلکه از جهان است.17و دنیا و شهوات آن در گذر است لکن کسی که به ارادهٔٔ خدا عمل می‌کند، تا به ابد باقی می‌ماند.18ای بچه‌ها، این ساعت آخر است و چنانکه شنیده‌اید که دجّال می‌آید، الحال هم دجّالان بسیار ظاهر شده‌اند و از این می‌دانیم که ساعتِ آخر است.19از ما بیرون شدند، لکن از ما نبودند، زیرا اگر از ما می‌بودند با ما می‌ماندند؛ لکن بیرون رفتند تا ظاهر شود که همهٔٔ ایشان از ما نیستند.20و امّا شما از آن قدّوس، مسح را یافته‌اید و هرچیز را می‌دانید.21ننوشتم به شما از این جهت که راستی را نمی‌دانید، بلکه از اینرو که آن را می‌دانید و اینکه هیچ دروغ از راستی نیست.22دروغگو کیست جز آنکه مسیح‌بودن عیسی را انکار کند. آن دجّال است که پدر و پسر را انکار می‌نماید.23کسی که پسر را انکار کند، پدر را هم ندارد و کسی که اعتراف به پسر نماید، پدر را نیز دارد.24و امّا شما آنچه از ابتدا شنیدید در شما ثابت بماند، زیرا اگر آنچه از اوّل شنیدید، در شما ثابت بماند، شما نیز در پسر و در پدر ثابت خواهید ماند.25و این است آن وعده‌ای که او به ما داده است، یعنی حیات جاودانی.26و این را به شما نوشتم دربارهٔٔ آنانی که شما را گمراه می‌کنند.27و امّا در شما آن مسح که از او یافته‌اید ثابت است و حاجت ندارید که کسی شما را تعلیم دهد، بلکه چنانکه خود آن مسح شما را از همه‌چیز تعلیم می‌دهد و حقّ است و دروغ نیست، پس بطوری که شما را تعلیم داد در او ثابت می‌مانید.28الآن ای فرزندان در او ثابت بمانید تا چون ظاهر شود، اعتماد داشته باشیم و در هنگام ظهورش از وی خجل نشویم.29اگر فهمیده‌اید که او عادل است، پس می‌دانید که هر که عدالت را بجا آوَرَد، از وی تولّد یافته است.

Chapter 3

1ملاحظه کنید چه نوع محبّت پدر به ما داده است تا فرزندان خدا خوانده شویم؛ و چنین هستیم و از این جهت دنیا ما را نمی‌شناسد زیرا که او را نشناخت.2ای حبیبان، الآن فرزندان خدا هستیم و هنوز ظاهر نشده است آنچه خواهیم بود؛ لکن می‌دانیم که چون او ظاهر شود، مانند او خواهیم بود زیرا او را چنانکه هست خواهیم دید.3و هرکس که این امید را بر وی دارد، خود را پاک می‌سازد چنانکه او پاک است.4و هرکه گناه را به عمل می‌آوَرَد، برخلاف شریعت عمل می‌کند زیرا گناه مخالفت شریعت است.5و می‌دانید که او ظاهر شد تا گناهان را بردارد و در وی هیچ گناه نیست.6هرکه در وی ثابت است گناه نمی‌کند و هرکه گناه می‌کند او را ندیده است و نمی‌شناسد.7ای فرزندان، کسی شما را گمراه نکند؛ کسی که عدالت را به‌جا می‌آورد، عادل است چنانکه او عادل است.8و کسی که گناه می‌کند از ابلیس است زیرا که ابلیس از ابتدا گناهکار بوده است. و از این جهت پسر خدا ظاهر شد تا اعمال ابلیس را باطل سازد.9هر که از خدا مولود شده است، گناه نمی‌کند زیرا تخم او در وی می‌ماند و او نمی‌تواند گناهکار بوده باشد زیرا که از خدا تولّد یافته است.10فرزندان خدا و فرزندان ابلیس از این ظاهر می‌گردند. هر که عدالت را بجا نمی‌آورد از خدا نیست و همچنین هر که برادر خود را محبّت نمی‌نماید.11زیرا همین است آن پیغامی که از اوّل شنیدید که یکدیگر را محبّت نماییم.12نه مثل قائن که از آن شریر بود و برادر خود را کشت؛ و از چه سبب او را کشت؟ از این سبب که اعمال خودش قبیح بود و اعمال برادرش نیکو.13ای برادرانِ من، تعجّب مکنید اگر دنیا از شما نفرت گیرد.14ما می‌دانیم که از موت گذشته، داخل حیات گشته‌ایم از اینکه برادران را محبّت می‌نماییم. هرکه برادر خود را محبّت نمی‌نماید در موت ساکن است.15هر که از برادر خود نفرت نماید، قاتل است و می‌دانید که هیچ قاتلْ حیات جاودانی در خود ثابت ندارد.16از این امر محبّت را دانسته‌ایم که او جان خود را در راه ما نهاد و ما باید جان خود را در راه برادران بنهیم.17لکن کسی که معیشت دنیوی دارد و برادر خود را محتاج بیند و رحمت خود را از او باز دارد، چگونه محبّت خدا در او ساکن است؟18ای فرزندان، محبّت را به‌جا آریم نه در کلام و زبان بلکه در عمل و راستی.19و از این خواهیم دانست که از حقّ هستیم و دلهای خود را در حضور او مطمئن خواهیم ساخت،20یعنی در هرچه دلِ ما، ما را مذمّت می‌کند، زیرا خدا از دل ما بزرگتر است و هرچیز را می‌داند.21ای حبیبان، هرگاه دلِ ما ما را مذمّت نکند، در حضور خدا اعتماد داریم22و هرچه سؤال کنیم، از او می‌یابیم، از آن‌جهت که احکام او را نگاه می‌داریم و به آنچه پسندیدهٔ اوست، عمل می‌نماییم.23و این است حکم او که به اسم پسر او عیسی مسیح ایمان آوریم و یکدیگر را محبّت نماییم، چنانکه به ما امر فرمود.24و هرکه احکام او را نگاه دارد، در او ساکن است و او در وی؛ و از این می‌شناسیم که در ما ساکن است، یعنی از آن روح که به ما داده است.

Chapter 4

1ای حبیبان، هر روح را قبول مکنید بلکه روح‌ها را بیازمایید که از خدا هستند یا نه. زیرا که انبیای کَذَبَه بسیار به جهان بیرون رفته‌اند.2به این، روح خدا را می‌شناسیم، هر روحی که به عیسی مسیح مجسّم‌شده اقرار نماید از خداست،3و هر روحی که عیسی مسیح مجسّم‌شده را انکار کند، از خدا نیست. و این است روح دجّال که شنیده‌اید که او می‌آید و الآن هم در جهان است.4ای فرزندان، شما از خدا هستید و بر ایشان غلبه یافته‌اید زیرا او که در شماست، بزرگتر است از آنکه در جهان است.5ایشان از دنیا هستند از این جهت سخنان دنیوی می‌گویند و دنیا ایشان را می‌شنود.6ما از خدا هستیم و هرکه خدا را می‌شناسد ما را می‌شنود و آنکه از خدا نیست ما را نمی‌شنود. روحِ حقّ و روحِ ضلالت را از این تمییز می‌دهیم.7ای حبیبان، یکدیگر را محبّت بنماییم زیرا که محبّت از خداست و هرکه محبّت می‌نماید از خدا مولود شده است و خدا را می‌شناسد،8و کسی که محبّت نمی‌نماید، خدا را نمی‌شناسد زیرا خدا محبّت است.9و محبّت خدا به ما ظاهر شده است به اینکه خدا پسر یگانهٔ خود را به جهان فرستاده است تا به وی زیست نماییم.10و محبّت در همین است، نه آنکه ما خدا را محبّت نمودیم، بلکه اینکه او ما را محبّت نمود و پسر خود را فرستاد تا کفّارهٔٔ گناهان ما شود.11ای حبیبان، اگر خدا با ما چنین محبّت نمود، ما نیز می‌باید یکدیگر را محبّت نماییم.12کسی هرگز خدا را ندید؛ اگر یکدیگر را محبّت نماییم، خدا در ما ساکن است و محبّت او در ما کامل شده است.13از این می‌دانیم که در وی ساکنیم و او در ما زیرا که از روح خود به ما داده است.14و ما دیده‌ایم و شهادت می‌دهیم که پدر پسر را فرستاد تا نجات‌دهندهٔ جهان بشود.15هرکه اقرار می‌کند که عیسی پسر خداست، خدا در وی ساکن است و او در خدا.16و ما دانسته و باور کرده‌ایم آن محبّتی را که خدا با ما نموده است. خدا محبّت است و هرکه در محبّت ساکن است در خدا ساکن است و خدا در وی.17محبّت در همین با ما کامل شده است تا در روز جزا ما را دلاوری باشد، زیرا چنانکه او هست، ما نیز در این جهان همچنین هستیم.18در محبّت خوف نیست بلکه محبّتِ کامل خوف را بیرون می‌اندازد؛ زیرا خوف عذاب دارد و کسی که خوف دارد، در محبّت کامل نشده است.19ما او را محبّت می‌نماییم زیرا که او اوّل ما را محبّت نمود.20اگر کسی گوید که خدا را محبّت می‌نمایم و از برادر خود نفرت کند، دروغگو است، زیرا کسی که برادری را که دیده است محبّت ننماید، چگونه ممکن است خدایی را که ندیده است محبّت نماید؟21و این حکم را از وی یافته‌ایم که هرکه خدا را محبّت می‌نماید، برادر خود را نیز محبّت بنماید.

Chapter 5

1هرکه ایمان دارد که عیسی، مسیح است، از خدا مولود شده است؛ و هرکه والد را محبّت می‌نماید، مولود او را نیز محبّت می‌نماید.2از این می‌دانیم که فرزندان خدا را محبّت می‌نماییم، چون خدا را محبّت می‌نماییم و احکام او را بجا می‌آوریم.3زیرا همین است محبّت خدا که احکام او را نگاه داریم و احکام او گران نیست.4زیرا آنچه از خدا مولود شده است، بر دنیا غلبه می‌یابد؛ و غلبه‌ای که دنیا را مغلوب ساخته است، ایمان ما است.5کیست آنکه بر دنیا غلبه یابد، جز آنکه ایمان دارد که عیسی پسر خداست؟6همین است او که به آب و خون آمد، یعنی عیسی مسیح. نه به آب فقط بلکه به آب و خون و روح است آنکه شهادت می‌دهد، زیرا که روحْ حقّ است.7زیرا سه هستند که شهادت می‌دهند،8یعنی روح و آب و خون؛ و این سه یک هستند.9اگر شهادت انسان را قبول کنیم، شهادت خدا بزرگتر است؛ زیرا این است شهادت خدا که دربارهٔ پسر خود شهادت داده است.10آنکه به پسر خدا ایمان آورد، در خود شهادت دارد و آنکه به خدا ایمان نیاورد، او را دروغگو شمرده است، زیرا به شهادتی که خدا دربارهٔ پسر خود داده است، ایمان نیاورده است.11و آن شهادت این است که خدا حیات جاودانی به ما داده است و این حیات، در پسر اوست.12آنکه پسر را دارد حیات را دارد و آنکه پسر خدا را ندارد، حیات را نیافته است.13این را نوشتم به شما که به اسم پسر خدا ایمان آورده‌اید تا بدانید که حیات جاودانی دارید و تا به اسمِ پسر خدا ایمان بیاورید.14و این است آن دلیری که نزد وی داریم که هرچه برحسب ارادهٔ او سؤال نماییم، ما را می‌شنود.15و اگر دانیم که هرچه سؤال کنیم ما را می‌شنود، پس می‌دانیم که آنچه از او درخواست کنیم می‌یابیم.16اگر کسی برادر خود را بیند که گناهی را که منتهی به موت نباشد می‌کند، دعا بکند و او را حیات خواهد بخشید، به هرکه گناهی منتهی به موت نکرده باشد. گناهی منتهی به موت هست؛ بجهت آن نمی‌گویم که دعا باید کرد.17هر ناراستی گناه است، ولی گناهی هست که منتهی به موت نیست.18و می‌دانیم که هرکه از خدا مولود شده است، گناه نمی‌کند بلکه کسی که از خدا تولّد یافت، خود را نگاه می‌دارد و آن شریر او را لمس نمی‌کند.19و می‌دانیم که از خدا هستیم و تمام دنیا در شریر خوابیده است.20امّا آگاه هستیم که پسر خدا آمده است و به ما بصیرت داده است تا حقّ را بشناسیم و در حقّ، یعنی در پسر او عیسی مسیح هستیم. اوست خدای حقّ و حیات جاودانی.21ای فرزندان، خود را از بتها نگاه دارید. آمین.

## دوم يوحنا

Chapter 1

1من که پیرم، به خاتون برگزیده و فرزندانش که ایشان را در راستی محبّت می‌نمایم، و نه من فقط بلکه همهٔٔ کسانی که راستی را می‌دانند،2بخاطر آن راستی که در ما ساکن است و با ما تا به ابد خواهد بود.3فیض و رحمت و سلامتی از جانب خدای پدر و عیسی مسیح خداوند و پسر پدر در راستی و محبّت با ما خواهد بود.4بسیار مسرور شدم چونکه بعضی از فرزندان تو را یافتم که در راستی رفتار می‌کنند، چنانکه از پدر حکم یافتیم.5و الآن ای خاتون از تو التماس دارم، نه آنکه حکمی تازه به تو بنویسم، بلکه همان را که از ابتداء داشتیم که یکدیگر را محبّت بنماییم.6و این است محبّت که موافق احکام او سلوک بنماییم و حکم همان است که از اوّل شنیدید تا در آن سلوک نماییم.7زیرا گمراه‌کنندگانِ بسیار به دنیا بیرون شدند که عیسی مسیح ظاهرشدهٔ در جسم را اقرار نمی‌کنند. آن است گمراه‌کننده و دجّال.8خود را نگاه بدارید مبادا آنچه را که عمل کردیم برباد دهید بلکه تا اجرت کامل بیابید.9هرکه پیشوایی می‌کند و در تعلیم مسیح ثابت نیست، خدا را نیافته است. امّا آنکه در تعلیم مسیح ثابت مانَد، او هم پدر و پسر را دارد.10اگر کسی به نزد شما آید و این تعلیم را نیاوَرَد، او را به خانهٔ خود مپذیرید و او را تحیّت مگویید،11زیرا هرکه او را تحیّت گوید، در کارهای قبیحش شریک گردد.12چیزهای بسیار دارم که به شما بنویسم، لکن نخواستم که به کاغذ و مرکّب بنویسم، بلکه امیدوارم که به نزد شما بیایم و زبانی گفتگو نمایم تا خوشیِ ما کامل شود.13فرزندانِ خواهرِ برگزیدهٔ تو، به تو سلام می‌رسانند. آمین.

## سوم يوحنا

Chapter 1

1من که پیرم، به غایُس حبیب که او را در راستی محبّت می‌نمایم.2ای حبیب، دعا می‌کنم که در هر وجه کامیاب و تندرست بوده باشی، چنانکه جان تو کامیاب است.3زیرا که بسیار شاد شدم چون برادران آمدند و بر راستیِ تو شهادت دادند، چنانکه تو در راستی سلوک می‌نمایی.4مرا بیش از این شادی نیست که بشنوم که فرزندانم در راستی سلوک می‌نمایند.5ای حبیب، آنچه می‌کنی به برادران و خصوصاً به غریبان، به امانت می‌کنی،6که در حضور کلیسا بر محبّت تو شهادت دادند و هرگاه ایشان را بطور شایستهٔٔ خدا بدرقه کنی، نیکویی می‌نمایی7زیرا که بجهت اسم او بیرون رفتند و از امّت‌ها چیزی نمی‌گیرند.8پس بر ما واجب است که چنین اشخاص را بپذیریم تا شریک راستی بشویم.9به کلیسا چیزی نوشتم لکن دِیوتْرِفیس که سرداری بر ایشان را دوست می‌دارد، ما را قبول نمی‌کند.10لهذا اگر آیم، کارهایی را که او می‌کند به یاد خواهم آورد زیرا به سخنان ناشایسته بر ما یاوه‌گویی می‌کند و به این قانع نشده، برادران را خود نمی‌پذیرد و کسانی را نیز که می‌خواهند، مانع ایشان می‌شود و از کلیسا بیرون می‌کند.11ای حبیب، به بدی اقتدا منما، بلکه به نیکویی. زیرا نیکوکردار از خداست، و بدکردار خدا را ندیده است.12همهٔٔ مردم و خودِ راستی نیز بر دیمتریوس شهادت می‌دهند و ما هم شهادت می‌دهیم و آگاهید که شهادت ما راست است.13مرا چیزهای بسیار بود که به تو بنویسم، لکن نمی‌خواهم به مرکّب و قلم به تو بنویسم.14لکن امیدوارم که به زودی تو را خواهم دید و زبانی گفتگو کنیم. سلام بر تو باد. دوستان به تو سلام می‌رسانند. سلام مرا به دوستان نام به نام برسان.

## يهودا

Chapter 1

1یهودا، غلام عیسی مسیح و برادر یعقوب، به خوانده‌شدگانی که در خدای پدر، حبیب و برای عیسی مسیح محفوظ می‌باشید.2رحمت و سلامتی و محبّت بر شما افزون باد.3ای حبیبان، چون شوق تمام داشتم که دربارهٔ نجات عاّم به شما بنویسم، ناچار شدم که الآن به شما بنویسم و نصیحت دهم تا شما مجاهده کنید برای آن ایمانی که یکبار به مقدّسین سپرده شد.4زیرا که بعضی اشخاص در خفا درآمده‌اند که از قدیم برای این قصاص مقرّر شده بودند؛ مردمان بی‌دین که فیض خدای ما را به فجور تبدیل نموده و عیسی مسیح آقای واحد و خداوند ما را انکار کرده‌اند.5پس می‌خواهم شما را یاد دهم، هرچند همه‌چیز را دفعةً می‌دانید که بعد از آنکه خداوند، قوم را از زمین مصر رهایی بخشیده بود، بار دیگر بی‌ایمانان را هلاک فرمود.6و فرشتگانی را که ریاست خود را حفظ نکردند بلکه مسکن حقیقی خود را ترک نمودند، در زنجیرهای ابدی در تحت ظلمت بجهت قصاص یومِ عظیم نگاه داشته است.7و همچنین سدوم و غموره و سایر بُلدان نواحیِ آنها مثل ایشان چونکه زناکار شدند و در پی بشر دیگر افتادند، در عقوبت آتشِ ابدی گرفتار شده، بجهت عبرت مقرّر شدند.8لیکن با وجود این، همهٔٔ این خواب‌بینندگان نیز جسد خود را نجس می‌سازند و خداوندی را خوار می‌شمارند و بر بزرگان تهمت می‌زنند.9امّا می‌کائیل، رئیس ملائکه، چون دربارهٔ جسد موسی با ابلیس منازعه می‌کرد، جرأت ننمود که حکم افترا بر او بزند بلکه گفت، خداوند تو را توبیخ فرماید.10لکن این اشخاص بر آنچه نمی‌دانند افترا می‌زنند و در آنچه مثل حیوان غیرناطق بالطبّع فهمیده‌اند، خود را فاسد می‌سازند.11وای بر ایشان زیرا که به راه قائن رفته‌اند و در گمراهی بلعَام بجهت اُجرت غرق شده‌اند و در مشاجرتِ قورَح هلاک گشته‌اند.12اینها در ضیافت‌های محبّتانهٔ شما صخره‌ها هستند چون با شما شادی می‌کنند، و شبانانی که خویشتن را بی‌خوف می‌پرورند و ابرهای بی‌آب از بادها رانده شده و درختان صیفی بی‌میوه، دوباره مرده و از ریشه کنده شده،13و امواج جوشیدهٔ دریا که رسوایی خود را مثل کف برمی‌آورند و ستارگان آواره هستند که برای ایشان تاریکی ظلمتِ جاودانی مقرّر است.14لکن خنوخ که هفتم از آدم بود، دربارهٔ همین اشخاص خبر داده، گفت، اینک، خداوند با هزاران هزار از مقّدسین خود آمد15تا بر همه داوری نماید و جمیع بی‌دینان را ملزم سازد، بر همهٔ کارهای بی‌دینی که ایشان کردند و بر تمامی سخنان زشت که گناهکاران بی‌دین به خلاف او گفتند.16اینانند همهمه‌کنان و گِله‌مندان که برحسب شهوات خود سلوک می‌نمایند و به زبان خود سخنان تکبّرآمیز می‌گویند و صورتهای مردم را بجهت سود می‌پسندند.17امّا شما ای حبیبان، بخاطر آورید آن سخنانی که رسولان خداوند ما عیسی مسیح پیش گفته‌اند،18چون به شما خبر دادند که در زمان آخر مستهزئین خواهند آمد که برحسب شهوات بی‌دینیِ خود رفتار خواهند کرد.19اینانند که تفرقه‌ها پیدا می‌کنند و نفسانی هستند که روح را ندارند.20امّا شما ای حبیبان، خود را به ایمانِ اقدس خود بنا کرده و در روح‌القدس عبادت نموده،21خویشتن را در محبّت خدا محفوظ دارید و منتظر رحمت خداوند ما عیسی مسیح برای حیات جاودانی بوده باشید.22و بعضی را که مجادله می‌کنند ملزم سازید.23و بعضی را از آتش بیرون کشیده، برهانید و بر بعضی با خوف رحمت کنید و از لباس جسم‌آلود نفرت نمایید.24الآن او را که قادر است که شما را از لغزش محفوظ دارد و در حضور جلال خود شما را بی‌عیب به فرحی عظیم قایم فرماید،25یعنی خدای واحد و نجات‌دهندهٔ ما را جلال و عظمت و توانایی و قدرت باد، الآن و تا ابدالآباد. آمین.

## مکاشفه

Chapter 1

1مکاشفهٔ عیسی مسیح، که خدا به او داد تا اموری را که می‌باید زود واقع شود؛ بر غلامان خود ظاهر سازد و به‌وسیلهٔ فرشتهٔ خود فرستاده، آن را ظاهر نمود بر غلام خود یوحنّا:2که گواهی داد به کلام خدا و به شهادت عیسی مسیح در اموری که دیده بود.3خوشابحال کسی که می‌خواند و آنانی که می‌شنوند کلام این نبوّت را، و آنچه در این مکتوب است نگاه می‌دارند، چونکه وقت نزدیک است.4یوحنّا، به هفت کلیسایی که در آسیا هستند: فیض و سلامتی بر شما باد: از او که هست و بود و می‌آید؛ و از هفت روح که پیش تخت وی هستند؛5و از عیسی مسیح که شاهد امین و نخست‌زادهٔ از مردگان و رئیس پادشاهان جهان است. مر او را که ما را محبّت می‌نماید و ما را از گناهان ما به خون خود شست،6و ما را نزد خدا و پدر خود، پادشاهان و کهنه ساخت؛ او را جلال و توانایی باد تا ابدالآباد. آمین.7اینک، با ابرها می‌آید؛ و هر چشمی او را خواهد دید، و آنانی که او را نیزه زدند، و تمامی امّت‌های جهان برای وی خواهند نالید. بلی! آمین.8من هستم الف و یا، اوّل و آخر، می‌گوید آن خداوند خدا، که هست و بود و می‌آید، قادر عَلَی‌الاِطلاق.9من یوحنّا، که برادر شما و شریک در مصیبت و ملکوت و صبر در عیسی مسیح هستم، بجهت کلام خدا و شهادت عیسی مسیح در جزیره‌ای مسمّیٰ به پَطْمُس شدم.10و در روز خداوند در روح شدم، و از عقب خود آوازی بلند چون صدای صور شنیدم،11که می‌گفت، من الف و یا، و اوّل و آخر هستم: آنچه می‌بینی در کتابی بنویس، و آن را به هفت کلیسایی که در آسیا هستند، یعنی به اَفَسُس و اِسمیرنا و پَرغامُس و طیاتیرا و ساردِس و فیلادَلفیه و لائودکیه بفرست.12پس رو برگردانیدم تا آن آوازی را که با من تکلّم می‌نمود بنگرم. و چون رو گردانیدم، هفت چراغدان طلا دیدم؛13و در میان هفت چراغدان، شبیه پسرِ انسان را که ردای بلند در بر داشت و بر سینهٔ وی کمربندی طلا بسته بود.14و سر و موی او سفید چون پشم، مثل برف سفید بود و چشمان او مثل شعلهٔ آتش،15و پایهایش مانند برنج صیقلی که در کوره تابیده شود، و آواز او مثل صدای آبهای بسیار؛16و در دست راست خود هفت ستاره داشت، و از دهانش شمشیری دودمه تیز بیرون می‌آمد، و چهره‌اش چون آفتاب بود که در قوّتش می‌تابد.17و چون او را دیدم، مثل مرده پیش پایهایش افتادم. و دست راست خود را بر من نهاده، گفت، ترسان مباش؛ من هستم اوّل و آخر و زنده،18و مرده شدم؛ و اینک، تا ابدالآباد زنده هستم؛ و کلیدهای موت و عالم اموات نزد من است.19پس بنویس چیزهایی را که دیدی و چیزهایی که هستند و چیزهایی را که بعد از این خواهند شد؛20سرّ هفت ستاره‌ای را که در دست راست من دیدی و هفت چراغدان طلا را. امّا هفت ستاره، فرشتگان هفت کلیسا هستند: و هفت چراغدان، هفت کلیسا می‌باشند.

Chapter 2

1به فرشته کلیسای در اَفَسُس بنویس که این را می‌گوید او که هفت ستاره را بدست راست خود دارد و در میان هفت چراغدان طلا می‌خرامد.2می‌دانم اعمال تو را و مشقّت و صبر تو را و اینکه متحمّل اشرار نمی‌توانی شد و آنانی را که خود را رسولان می‌خوانند و نیستند آزمودی و ایشان را دروغگو یافتی؛3و صبر داری و بخاطر اسم من تحمّل کردی و خسته نگشتی.4لکن بحثی بر تو دارم که محبّت نخستین خود را ترک کرده‌ای.5پس بخاطر آر که از کجا افتاده‌ای و توبه کن و اعمال نخست را به عمل آور والاّ بزودی نزد تو می‌آیم و چراغدانت را ازمکانش نقل می‌کنم اگر توبه نکنی.6لکن این را داری که اعمال نِقُولاویان را دشمن داری، چنانکه من نیز از آنها نفرت دارم.7آنکه گوش دارد بشنود که روح به کلیساها چه می‌گوید، هر که غالب آید، به او این را خواهم بخشید که از درخت حیاتی که در وسط فردوس خداست بخورد.8و به فرشته کلیسای در اسمیرنا بنویس که این را می‌گوید آن اوّل و آخر که مرده شد و زنده گشت.9اعمال و تنگی و مُفلسی تو را می‌دانم، لکن دولتمند هستی، و کفر آنانی را که خود را یهود می‌گویند و نیستند بلکه از کنیسه شیطانند.10از آن زحماتی که خواهی کشید مترس! اینک، ابلیس بعضی از شما را در زندان خواهد انداخت تا تجربه کرده شوید و مدّت ده روز زحمت خواهید کشید. لکن تا به مرگ امین باش تا تاج حیات را به تو دهم.11آنکه گوش دارد بشنود که روح به کلیساها چه می‌گوید، هر که غالب آید از موت ثانی ضرر نخواهد یافت.12و به فرشته کلیسای در پَرغامُس بنویس این را می‌گوید او که شمشیر دودمه تیز را دارد.13اعمال و مسکن تو را می‌دانم که تخت شیطان در آنجاست و اسم مرا محکم داری و ایمان مرا انکار ننمودی، نه هم در ایّامی که اَنطیپاسِ شهیدِ امینِ من در میان شما در جایی که شیطان ساکناست کشته شد.14لکن بحث کمی بر تو دارم که در آنجا اشخاصی را داری که متمسّکند به تعلیم بلعام که بالاق را آموخت که در راه بنی‌اسرائیل سنگی مصادم بیندازد تا قربانی‌های بتها را بخورند و زنا کنند.15و همچنین کسانی را داری که تعلیم نِقولاویان را پذیرفته‌اند.16پس توبه کن والاّ بزودی نزد تو می‌آیم و به شمشیر زبان خود با ایشان جنگ خواهم کرد.17آنکه گوش دارد، بشنود که روح به کلیساها چه می‌گوید، و آنکه غالب آید، از مَنِّ مخفی به وی خواهم داد و سنگی سفید به او خواهم بخشید که بر آن سنگ اسمی جدید مرقوم است که احدی آن را نمی‌داند جز آنکه آن را یافته باشد.18و به فرشته کلیسای در طیاتیرا بنویس این را می‌گوید پسر خدا که چشمان او چون شعلهٔ آتش و پایهای او چون برنج صیقلی است.19اعمال و محبّت و خدمت و ایمان و صبر تو را می‌دانم و اینکه اعمال آخر تو بیشتر از اوّل است.20لکن بحثی بر تو دارم که آن زن ایزابل نامی را راه می‌دهی که خود را نبیه می‌گوید و بندگان مرا تعلیم داده، اغوا می‌کند که مرتکب زنا و خوردن قربانی‌های بتها بشوند.21و به او مهلت دادم تا توبه کند، امّا نمی‌خواهد از زنای خود توبه کند.22اینک، او را بر بستری می‌اندازم و آنانی را که با او زنا می‌کنند، به مصیبتی سخت مبتلا می‌گردانم اگر از اعمال خود توبه نکنند،23و اولادش را بهقتل خواهم رسانید. آنگاه همهٔ کلیساها خواهند دانست که منم امتحان‌کننده جگرها و قلوب و هر یکی از شما را برحسب اعمالش خواهم داد.24لکن باقی‌ماندگان شما را که در طیاتیرا هستید و این تعلیم را نپذیرفته‌اید و عمق‌های شیطان را چنانکه می‌گویند نفهمیده‌اید، بار دیگری بر شما نمی‌گذارم،25جز آنکه به آنچه دارید تا هنگام آمدن من تمسّک جویید.26و هر که غالب آید و اعمال مرا تا انجام نگاه دارد، او را بر امّت‌ها قدرت خواهم بخشید27تا ایشان را به عصای آهنین حکمرانی کند و مثل کوزه‌های کوزه‌گر خرد خواهند شد، چنانکه من نیز از پدر خود یافته‌ام.28و به او ستاره صبح را خواهم بخشید.29آنکه گوش دارد بشنود که روح به کلیساها چه می‌گوید.

Chapter 3

1و به فرشته کلیسای در ساردِس بنویساین را می‌گوید او که هفت روح خدا و هفت ستاره را دارد. اعمال تو را می‌دانم که نام داری که زنده‌ای ولی مرده هستی.2بیدار شو و مابقی را که نزدیک به فنا است، استوار نما زیرا که هیچ عمل تو را در حضور خدا کامل نیافتم.3پس به یاد آور چگونه یافته‌ای و شنیده‌ای و حفظ کن و توبه نما زیرا هرگاه بیدار نباشی، مانند دزد بر تو خواهم آمد و از ساعت آمدن من بر تو مطّلع نخواهی شد.4لکن در ساردِس اسمهای چند داری که لباس خود را نجس نساخته‌اند و در لباس سفید بامن خواهند خرامید زیرا که مستحّق هستند.5هر که غالب آید به جامه سفید ملبّس خواهد شد و اسم او را از دفتر حیات محو نخواهم ساخت بلکه به نام وی در حضور پدرم و فرشتگان او اقرار خواهم نمود.6آنکه گوش دارد بشنود که روح به کلیساها چه می‌گوید.7و به فرشته کلیسای در فیلادِلفیه بنویس که این را می‌گوید آن قدّوس و حق که کلید داود را دارد که می‌گشاید و هیچ‌کس نخواهد بست و می‌بندد و هیچ‌کس نخواهد گشود.8اعمال تو را می‌دانم. اینک، دری گشاده پیش روی تو گذارده‌ام که کسی آن را نتواند بست، زیرا اندک قوّتی داری و کلام مرا حفظ کرده، اسم مرا انکار ننمودی.9اینک، می‌دهم آنانی را از کنیسه شیطان که خود را یهود می‌نامند و نیستند بلکه دروغ می‌گویند. اینک، ایشان را مجبور خواهم نمود که بیایند و پیش پایهای تو سجده کنند و بدانند که من تو را محبّت نموده‌ام.10چونکه کلام صبر مرا حفظ نمودی، من نیز تو را محفوظ خواهم داشت، از ساعت امتحان که بر تمام ربع مسکون خواهد آمد تا تمامی ساکنان زمین را بیازماید.11بزودی می‌آیم، پس آنچه داری حفظ کن مبادا کسی تاج تو را بگیرد.12هر که غالب آید، او را در هیکل خدای خود ستونی خواهم ساخت و دیگر هرگز بیرون نخواهد رفت و نام خدای خود را و نام شهر خدای خود یعنی اورشلیم جدید را که از آسمان از جانب خدای من نازل می‌شود و نام جدید خود را بر وی خواهم نوشت.13آنکه گوش دارد بشنود که روح به کلیساها چه می‌گوید.14و به فرشته کلیسای در لاَئودِکیه بنویس که این را می‌گوید آمین و شاهد امین و صدّیق که ابتدای خلقت خداست.15اعمال تو را می‌دانم که نه سرد و نه گرم هستی. کاشکه سرد بودی یا گرم.16لهذا چون فاتر هستی، یعنی نه گرم و نه سرد، تو را از دهان خود قیّ خواهم کرد.17زیرا می‌گویی دولتمند هستم و دولت اندوخته‌ام و به هیچ چیز محتاج نیستم و نمی‌دانی که تو مستمند و مسکین هستی و فقیر و کور و عریان.18تو را نصیحت می‌کنم که زر مصفّای به آتش را از من بخری تا دولتمند شوی، و رخت سفید را تا پوشانیده شوی و ننگ عریانی تو ظاهر نشود، و سرمه را تا به چشمان خود کشیده بینایی یابی.19هر که را من دوست می‌دارم، توبیخ و تأدیب می‌نمایم. پس غیور شو و توبه نما.20اینک، بر در ایستاده می‌کوبم؛ اگر کسی آواز مرا بشنود و در را باز کند، به نزد او درخواهم آمد و با وی شام خواهم خورد و او نیز با من.21آنکه غالب آید، این را به وی خواهم داد که بر تخت من با من بنشیند، چنانکه من غلبه یافتم و با پدر خود بر تخت او نشستم.22هر که گوش دارد بشنود که روح به کلیساها چه می‌گوید.

Chapter 4

1بعد از این دیدم که ناگاه دروازه‌ای در آسمان باز شده است و آن آواز اوّل را که شنیده بودم که چون کرّنا با من سخن می‌گفت، دیگرباره می‌گوید، به اینجا صعود نما تا اموری را که بعد از این باید واقع شود به تو بنمایم.2فی‌الفور در روح شدم و دیدم که تختی در آسمان قائم است و بر آن تخت نشیننده‌ای.3و آن نشیننده، در صورت، مانند سنگ یشم و عقیق است و قوسقزحی در گرد تخت که به منظر شباهت به زمرّد دارد4و گرداگرد تخت، بیست و چهار تخت است؛ و بر آن تختها بیست و چهار پیر که جامهای سفید در بر دارند نشسته دیدم و بر سر ایشان تاجهای زرّین.5و از تخت، برقها و صداها و رعدها برمی‌آید؛ و هفت چراغ آتشین پیش تخت افروخته که هفت روح خدا می‌باشند.6و در پیش تخت، دریایی از شیشه مانند بلور و در میان تخت و گرداگرد تخت چهار حیوان که از پیش و پس به چشمان پر هستند.7و حیوان اوّل مانند شیر بود؛ و حیوان دوّم مانند گوساله؛ و حیوان سوّم صورتی مانند انسان داشت؛ و حیوان چهارم مانند عقاب پرنده.8و آن چهار حیوان که هر یکی از آنها شش بال دارد، گرداگرد و درون به چشمان پر هستند و شبانه‌روز باز نمی‌ایستند از گفتن قدّوس قدّوس قدّوس، خداوند خدای قادر مطلق که بود و هست و می‌آید.9و چون آن حیوانات جلال و تکریم و سپاس به آن تختنشینی که تا ابدالآباد زنده است می‌خوانند،10آنگاه آن بیست و چهارپیر میافتند در حضور آن تختنشین و او را که تا ابدالآباد زنده است عبادت می‌کنند و تاجهای خود را پیش تخت انداخته، می‌گویند،11ای خداوند، مستحقّی که جلال و اکرام و قوّت را بیابی، زیرا که تو همهٔ موجودات را آفریده‌ای و محض ارادهٔ تو بودند و آفریده شدند.

Chapter 5

1و دیدم بر دست راست تختنشین، کتابی را که مکتوب است از درون و بیرون، و مختوم به هفت مُهر.2و فرشته‌ای قوی را دیدم که به آواز بلند ندا می‌کند که کیست مستحّقِ اینکه کتاب را بگشاید و مُهرهایش را بردارد؟3و هیچ‌کس در آسمان و در زمین و در زیرزمین نتوانست آن کتاب را باز کند یا بر آن نظر کند.4و من به شدّت می‌گریستم زیرا هیچ‌کس که شایستهٔ گشودن کتاب یا خواندن آن یا نظر کردن بر آن باشد، یافت نشد.5و یکی از آن پیران به من می‌گوید، گریان مباش! اینک، آن شیری که از سبط یهودا و ریشهٔ داود است، غالب آمده است تا کتاب و هفت مُهرش را بگشاید.6و دیدم در میان تخت و چهار حیوان و در وسط پیران، برّه‌ای چون ذبح‌شده ایستاده است و هفت شاخ و هفت چشم دارد که هفت روح خدایند که به تمامی جهان فرستاده می‌شوند.7پس آمد و کتاب را از دست راست تختنشین گرفته است.8و چون کتاب را گرفت، آن چهار حیوان و بیست و چهار پیر به حضور برّه افتادند و هر یکی از ایشان بربطی و کاسه‌های زرّین پر ازبخور دارند که دعاهای مقدّسین است.9و سرودی جدید میسرایند و می‌گویند، مستحقّ گرفتن کتاب و گشودن مُهرهایش هستی زیرا که ذبح شدی و مردمان را برای خدا به خون خود از هر قبیله و زبان و قوم و امّت خریدی10و ایشان را برای خدای ما پادشاهان و کَهَنَه ساختی و بر زمین سلطنت خواهند کرد.11و دیدم و شنیدم صدای فرشتگان بسیار را که گرداگرد تخت و حیوانات و پیران بودند و عدد ایشان کرورها کرور و هزاران هزار بود؛12که به آواز بلند می‌گویند، مستحّق است برّه ذبح‌شده که قوّت و دولت و حکمت و توانایی و اکرام و جلال و برکت را بیابد.13و هر مخلوقی را که در آسمان و بر زمین و زیرزمین و در دریاست و آنچه در آنها می‌باشد، شنیدم که می‌گویند، تختنشین و برّه را برکت و تکریم و جلال و توانایی باد تا ابدالآباد.14و چهار حیوان گفتند، آمین! و آن پیران به روی درافتادند و سجده نمودند.

Chapter 6

1و دیدم چون برّه یکی از آن هفت مهر را گشود؛ و شنیدم یکی از آن چهار حیوان به صدایی مثل رعد می‌گوید، بیا [و ببین]!2و دیدم که ناگاه اسبی سفید که سوارش کمانی دارد و تاجی بدو داده شد و بیرون آمد، غلبهکننده و تا غلبه نماید.3و چون مهر دوّم را گشود، حیوان دوّم را شنیدم که می‌گوید، بیا [و ببین]!4و اسبی دیگر، آتشگون بیرون آمد و سوارش را توانایی داده شده بود که سلامتی را از زمین بردارد و تا یکدیگر را بکُشند؛ و به وی شمشیری بزرگ داده شد.5و چون مهر سوم را گشود، حیوان سوّم را شنیدم که می‌گوید، بیا [و ببین]! و دیدم اینک، اسبی سیاه که سوارش ترازویی بدست خود دارد.6و از میان چهار حیوان، آوازی را شنیدم که می‌گوید، یک هشت یک گندم به یک دینار و سه هشت یک جو به یک دینار و به روغن و شراب ضرر مرسان.7و چون مُهر چهارم را گشود، حیوان چهارم را شنیدم که می‌گوید، بیا [و ببین]!8و دیدم که اینک، اسبی زرد و کسی بر آن سوار شده که اسم او موت است و عالم اموات از عقب او می‌آید؛ و به آن دو اختیار بر یک ربع زمین داده شد تا به شمشیر و قحط و موت و با وحوشِ زمین بکُشند.9و چون مُهر پنجم را گشود، در زیر مذبح دیدم نفوس آنانی را که برای کلام خدا و شهادتی که داشتند کشته شده بودند؛10که به آواز بلند صدا کرده، می‌گفتند، ای خداوندِ قدّوس و حقّ، تا به کی انصاف نمی‌نمایی و انتقام خون ما را از ساکنان زمین نمی‌کشی؟11و به هر یکی از ایشان جامهای سفید داده شد و به ایشان گفته شد که اندکی دیگر آرامی نمایند تا عدد همقطاران که مثل ایشان کشته خواهند شد، تمام شود.12و چون مُهر ششم را گشود، دیدم که زلزلهای عظیم واقع شد و آفتاب چون پلاس پشمی سیاه گردید و تمام ماه چون خون گشت؛13و ستارگان آسمان بر زمین فرو ریختند، ماننددرخت انجیری که از باد سخت به حرکت آمده، میوه‌های نارس خود را میافشاند.14و آسمان چون طوماری پیچیده شده، از جا برده شد و هر کوه و جزیره از مکان خود منتقل گشت.15و پادشاهانِ زمین و بزرگان و سپهسالاران و دولتمندان و جبّاران و هر غلام و آزاد خود را در مغاره‌ها و صخره‌های کوه‌ها پنهان کردند.16و به کوه‌ها و صخره‌ها می‌گویند که بر ما بیفتید و ما را مخفی سازید از روی آن تختنشین و از غضب برّه؛17زیرا روزِ عظیمِ غضب او رسیده است و کیست که می‌تواند ایستاد؟

Chapter 7

1و بعد از آن دیدم چهار فرشته، بر چهار گوشه زمین ایستاده، چهار باد زمین را باز می‌دارند تا باد بر زمین و بر دریا و بر هیچ درخت نوزد.2و فرشته دیگری دیدم که از مَطلَع آفتاب بالا می‌آید و مُهر خدای زنده را دارد. و به آن چهار فرشته‌ای که بدیشان داده شد که زمین و دریا را ضرر رسانند، به آواز بلند ندا کرده،3می‌گوید، هیچ ضرری به زمین و دریا و درختان مرسانید تا بندگان خدای خود را بر پیشانیِ ایشان مُهر زنیم.4و عدد مهرشدگان را شنیدم که از جمیعِ اسباطِ بنی‌اسرائیل، صد و چهل و چهار هزار مُهر شدند.5و از سبط یهودا دوازده هزار مهر شدند؛ و از سبط رَؤبِین دوازده هزار؛ و از سبط جاد دوازده هزار؛6و از سبط اَشیر دوازده هزار؛ و از سبط نَفْتالیم دوازده هزار؛ و از سبط مَنَسّی دوازده هزار7؛7 و از سبط شمعون دوازده هزار؛ و از سبط لاوی دوازده هزار؛ و از سبط یَسّاکار دوازده هزار؛8از سبط زبولون دوازده هزار؛ و از سبط یوسف دوازده هزار؛ و از سبط بنیامین دوازده هزار مُهر شدند.9و بعد از این دیدم که اینک، گروهی عظیم که هیچ‌کس ایشان را نتواند شمرد، از هر امّت و قبیله و قوم و زبان در پیش تخت و در حضور برّه به جامه‌های سفید آراسته و شاخه‌های نخل به دست گرفته، ایستاده‌اند10و به آواز بلند ندا کرده، می‌گویند، نجات، خدای ما را که بر تخت نشسته است و برّه را است.11و جمیع فرشتگان در گرد تخت و پیران و چهار حیوان ایستاده بودند. و در پیش تخت به روی درافتاده، خدا را سجده کردند12و گفتند، آمین! برکت و جلال و حکمت و سپاس و اکرام و قوّت و توانایی، خدای ما را باد تا ابدالآباد. آمین.13و یکی از پیران متوجّه شده، به من گفت، این سفیدپوشان کیانند و از کجا آمده‌اند؟14من او را گفتم، خداوندا تو می‌دانی! مرا گفت، ایشان کسانی می‌باشند که از عذاب سخت بیرون می‌آیند و لباس خود را به خون برّه شستوشو کرده، سفید نموده‌اند.15از این جهت پیش روی تخت خدایند و شبانه‌روز در هیکل او وی را خدمت می‌کنند و آن تختنشین، خیمهٔ خود را بر ایشان برپا خواهد داشت.16و دیگر هرگز گرسنه و تشنه نخواهند شد و آفتاب و هیچ گرما بر ایشاننخواهد رسید.17زیرا برّه‌ای که در میان تخت است، شبان ایشان خواهد بود و به چشمه‌های آب حیات، ایشان را راهنمایی خواهد نمود؛ و خدا هر اشکی را از چشمانِ ایشان پاک خواهد کرد.

Chapter 8

1و چون مُهر هفتم را گشود، خاموشی قریب به نیم ساعت در آسمان واقع شد.2و دیدم هفت فرشته را که در حضور خد ایستاده‌اند که به ایشان هفت کرّنا داده شد.3و فرشته‌ای دیگر آمده، نزد مذبح بایستاد با مَجمَری طلا و بخور بسیار بدو داده شد تا آن را به دعاهای جمیع مقدّسین، بر مذبح طلا که پیش تخت است بدهد،4و دودِ بخور، از دست فرشته با دعاهای مقدّسین در حضور خدا بالا رفت.5پس آن فرشته مجمر را گرفته، از آتش مذبح آن را پر کرد و به سوی زمین انداخت و صداها و رعدها و برقها و زلزله حادث گردید.6و هفت فرشته‌ای که هفت کرّنا را داشتند خود را مستعدِّ نواختن نمودند.7و چون اوّلی بنواخت تگرگ و آتش با خون آمیخته شده، واقع گردید و به سوی زمین ریخته شد و ثلث درختان سوخته و هر گیاهِ سبز سوخته شد.8و فرشته دوّم بنواخت که ناگاه مثال کوهی بزرگ، به آتش افروخته شده، به دریا افکنده شد وثلث دریا خون گردید،9و ثلث مخلوقات دریایی که جان داشتند، بمردند و ثلث کشتیها تباه گردید.10و چون فرشته سوم نواخت، ناگاه ستاره‌ای عظیم، چون چراغی افروخته شده از آسمان فرود آمد و بر ثلث نهرها و چشمه‌های آب افتاد.11و اسم آن ستاره را اَفْسَنْتین می‌خوانند؛ و ثلث آبها به اَفْسَنْتین مبدّل گشت و مردمان بسیار از آبهایی که تلخ شده بود مردند.12و فرشته چهارم بنواخت و به ثلث آفتاب و ثلث ماه و ثلث ستارگان صدمه رسید تا ثلث آنها تاریک گردید و ثلث روز و ثلث شب همچنین بینور شد.13و عقابی را دیدم و شنیدم که در وسط آسمان می‌پرد و به آواز بلند می‌گوید، وای وای وای بر ساکنان زمین، به‌سبب صداهای دیگر کرّنای آن سه فرشته‌ای که می‌باید بنوازند.

Chapter 9

1و چون فرشته پنجم نواخت، ستاره‌ای را دیدم که بر زمین افتاده بود و کلید چاه هاویه بدو داده شد.2و چاهِ هاویه را گشاد و دودی چون دود تنوری عظیم از چاه بالا آمد و آفتاب و هوا از دود چاه تاریک گشت.3و از میان دود، ملخها به زمین برآمدند و به آنها قوّتی چون قوّت عقربهای زمین داده شد4و بدیشان گفته شد که ضرر نرسانند نه به گیاه زمین و نه به هیچ سبزی و نه به درختی بلکه به آن مردمانی که مُهر خدا را بر پیشانی خود ندارند.5و به آنها داده شد که ایشان را نکشند بلکه تا مدّت پنج ماه معذّب بدارند و اذیّت آنها مثل اذّیت عقرب بود، وقتی که کسی را نیش زند.6و در آن ایام، مردم طلبِ موتخواهند کرد و آن را نخواهند یافت و تمنّای موت خواهند داشت، امّا موت از ایشان خواهد گریخت.7و صورت ملخها چون اسبهای آراسته شده برای جنگ بود و بر سر ایشان مثل تاجهای شبیه طلا، و چهره‌های ایشان شبیه صورت انسان بود.8و مویی داشتند چون موی زنان، و دندانهایشان مانند دندانهای شیران بود.9و جوشنها داشتند، چون جوشنهای آهنین و صدای بالهای ایشان، مثل صدای ارابه‌های اسبهای بسیار که به جنگ همی تازند.10و دُمها چون عقربها با نیشها داشتند؛ و در دُم آنها قدرت بود که تا مدّت پنج ماه مردم را اذّیت نمایند.11و بر خود، پادشاهی داشتند که مَلَکالهاویه است که در عبرانی به اَبَّدون مسمّیٰ است و در یونانی او را اَپُلّیون خوانند.12یک وای گذشته است. اینک، دو وای دیگر بعد از این می‌آید.13و فرشته ششم بنواخت که ناگاه آوازی از میان چهار شاخ مذبح طلایی که در حضور خداست شنیدم14که به آن فرشته ششم که صاحب کرّنا بود می‌گوید، آن چهار فرشته را که بر نهر عظیم فرات بسته‌اند، خلاص کن.15پس آن چهار فرشته که برای ساعت و روز و ماه و سال معیّن مهیّا شده‌اند تا اینکه ثلث مردم را بکُشند، خلاصی یافتند.16و عددِ جنودِ سواران، دویست هزار هزار بود که عدد ایشان را شنیدم.17و به اینطور اسبان و سوارانِ ایشان را در رؤیا دیدم که جوشنهای آتشین و آسمانجونی و کبریتی دارند و سرهای اسبان چون سر شیراناست و از دهانشان آتش و دود و کبریت بیرون می‌آید.18از این سه بلا، یعنی آتش و دود و کبریت که از دهانشان برمی‌آید، ثلث مردم هلاک شدند.19زیرا که قدرت اسبان در دهان و دُم ایشان است، زیرا که دُمهای آنها چون مارهاست که سرها دارد و به آنها اذّیت می‌کنند.20و سایر مردم که به این بلایا کشته نگشتند، از اعمال دستهای خود توبه نکردند تا آنکه عبادت دیوها و بتهای طلا و نقره و برنج و سنگ و چوب را که طاقت دیدن و شنیدن و خرامیدن ندارند، ترک کنند؛21و از قتلها و جادوگریها و زنا و دزدیهای خود توبه نکردند.

Chapter 10

1و دیدم فرشته زورآور دیگری را که از آسمان نازل می‌شود که ابری دربر دارد، و قوسقزحی بر سرش و چهره‌اش مثل آفتاب و پایهایش مثل ستونهای آتش.2و در دست خود کتابچهای گشوده دارد و پای راست خود را بر دریا و پای چپ خود را بر زمین نهاد؛3و به آواز بلند، چون غرّش شیر صدا کرد؛ و چون صدا کرد، هفت رعد به صداهای خود سخن گفتند.4و چون هفت رعد سخن گفتند، حاضر شدم که بنویسم. آنگاه آوازی از آسمان شنیدم که می‌گوید، آنچه هفت رعد گفتند مُهر کن و آنها را منویس.5و آن فرشته‌ای که بر دریا و زمین ایستاده دیدم، دست راست خود را به سوی آسمان بلند کرده،6قسم خورد به او که تا ابدالآباد زنده است که آسمان و آنچه را که در آن است و زمین و آنچهرا که در آن است و دریا و آنچه را که در آن است آفرید که بعد از این زمانی نخواهد بود،7بلکه در ایّام صدای فرشته هفتم، چون کرّنا را می‌باید بنوازد، سرّ خدا به اتمام خواهد رسید، چنانکه بندگان خود انبیا را بشارت داد.8و آن آوازی که از آسمان شنیده بودم، بار دیگر شنیدم که مرا خطاب کرده، می‌گوید، برو و کتابچه گشاده را از دست فرشته‌ای که بر دریا و زمین ایستاده است بگیر.9پس به نزد فرشته رفته، به وی گفتم که کتابچه را به من بدهد. او مرا گفت، بگیر و بخور که اندرونت را تلخ خواهد نمود، لکن در دهانت چون عسل شیرین خواهد بود.10پس کتابچه را از دست فرشته گرفته، خوردم که در دهانم مثل عسل شیرین بود، ولی چون خورده بودم، درونم تلخ گردید.11و مرا گفت که، می‌باید تو اقوام و امّت‌ها و زبانها و پادشاهان بسیار را نبوّت کنی.

Chapter 11

1و نیای مثل عصا به من داده شد و مرا گفت، برخیز و قدس خدا و مذبح و آنانی را که در آن عبادت می‌کنند پیمایش نما.2و صحنِ خارجِ قدس را بیرون انداز و آن را مپیما زیرا که به امّت‌ها داده شده است و شهر مقدّس را چهل و دو ماه پایمال خواهند نمود.3و به دو شاهد خود خواهم داد که پلاس در بر کرده، مدّت هزار و دویست و شصت روز نبوّت نمایند.4اینانند دو درخت زیتون و دو چراغدان که در حضور خداوند زمین ایستاده‌اند.5و اگر کسیبخواهد بدیشان اذیّت رساند، آتشی از دهانشان بدر شده، دشمنان ایشان را فرو می‌گیرد؛ و هر که قصد اذیّت ایشان دارد، بدینگونه باید کشته شود.6اینها قدرت به بستن آسمان دارند تا در ایّام نبوّتِ ایشان باران نبارد و قدرت بر آبها دارند که آنها را به خون تبدیل نمایند و جهان را هر گاه بخواهند، به انواع بلایا مبتلا سازند.7و چون شهادت خود را به اتمام رسانند، آن وحش که از هاویه برمی‌آید، با ایشان جنگ کرده، غلبه خواهد یافت و ایشان را خواهد کُشت8و بدنهای ایشان در شارعِ عامِّ شهر عظیم که به معنیِ روحانی، به سدوم و مصر مسمّیٰ است، جایی که خداوند ایشان نیز مصلوب گشت، خواهد ماند.9و گروهی از اقوام و قبایل و زبانها و امّت‌ها، بدنهای ایشان را سه روز و نیم نظاره می‌کنند و اجازت نمی‌دهند که بدنهای ایشان را به قبر سپارند.10و ساکنان زمین بر ایشان خوشی و شادی می‌کنند و نزد یکدیگر هدایا خواهند فرستاد، از آنرو که این دو نبی ساکنان زمین را معذّب ساختند.11و بعد از سه روز و نیم، روح حیات از خدا بدیشان درآمد که بر پایهای خود ایستادند و بینندگانِ ایشان را خوفی عظیم فرو گرفت.12و آوازی بلند از آسمان شنیدند که بدیشان می‌گوید، به اینجا صعود نمایید. پس در ابر، به آسمان بالا شدند و دشمنانشان ایشان را دیدند.13و در همان ساعت، زلزلهای عظیم حادث گشت که ده یک از شهر منهدم گردید و هفت هزار نفر از زلزله هلاک شدند و باقی‌ماندگان ترسانگشته، خدای آسمان را تمجید کردند.14وایِ دوّم درگذشته است. اینک، وایِ سوم بزودی می‌آید.15و فرشته‌ای بنواخت که ناگاه صداهای بلند در آسمان واقع شد که می‌گفتند، سلطنت جهان از آنِ خداوند ما و مسیح او شد و تا ابدالآباد حکمرانی خواهد کرد.16و آن بیست و چهار پیر که در حضور خدا بر تختهای خود نشستهاند، به روی درافتاده، خدا را سجده کردند17و گفتند، تو را شکر می‌کنیم ای خداوند، خدایِ قادر مطلق که هستی و بودی، زیرا که قوّت عظیم خود را بدست گرفته، به سلطنت پرداختی.18و امّت‌ها خشمناک شدند و غضب تو ظاهر گردید و وقت مردگان رسید تا بر ایشان داوری شود و تا بندگان خود، یعنی انبیا و مقدّسان و ترسندگان نام خود را چه کوچک و چه بزرگ اجرت دهی و مُفسدان زمین را فاسد گردانی.19و قدس خدا در آسمان مفتوح گشت و تابوت عهدنامه او در قدس او ظاهر شد و برقها و صداها و رعدها و زلزله و تگرگِ عظیمی حادث شد.

Chapter 12

1و علامتی عظیم در آسمان ظاهر شد،زنی که آفتاب را دربر دارد و ماه زیر پایهایش و بر سرش تاجی از دوازده ستاره است،2و آبستن بوده، از دردِ زه و عذاب زاییدن فریادبرمی‌آورد.3و علامتی دیگر در آسمان پدید آمد که اینک، اژدهای بزرگِ آتشگون که او را هفت سر و ده شاخ بود و بر سرهایش هفت افسر؛4و دُمش ثلث ستارگان آسمان را کشیده، آنها را بر زمین ریخت. و اژدها پیش آن زن که می‌زایید بایستاد تا چون بزاید فرزند او را ببلعد.5پس پسر نرینهای را زایید که همهٔ امّت‌های زمین را به عصای آهنین حکمرانی خواهد کرد؛ و فرزندش به نزد خدا و تخت او ربوده شد.6و زن به بیابان فرار کرد که در آنجا مکانی برای وی از خدا مهیّا شده است تا او را مدت هزار و دویست و شصت روز بپرورند.7و در آسمان جنگ شد، می‌کائیل و فرشتگانش با اژدها جنگ کردند و اژدها و فرشتگانش جنگ کردند،8ولی غلبه نیافتند بلکه جای ایشان دیگر در آسمان یافت نشد.9و اژدهای بزرگ انداخته شد، یعنی آن مار قدیمی که به ابلیس و شیطان مسمّیٰ است که تمام ربع مسکون را می‌فریبد. او بر زمین انداخته شد و فرشتگانش با وی انداخته شدند.10و آوازی بلند در آسمان شنیدم که می‌گوید، اکنون نجات و قوّت و سلطنتِ خدای ما و قدرت مسیح او ظاهر شد زیرا که آن مدّعیِ برادران ما که شبانه‌روز در حضور خدای ما بر ایشان دعوی می‌کند، به زیر افکنده شد.11و ایشان بوساطت خون برّه و کلام شهادت خود بر او غالب آمدند و جان خود را دوست نداشتند.12از این جهت ای آسمانها و ساکنان آنها شاد باشید؛ وای بر زمین و دریا زیرا که ابلیس به نزد شما فرود شده است با خشم عظیم، چون می‌داندکه زمانی قلیل دارد.13و چون اژدها دید که بر زمین افکنده شد، بر آن زن که فرزند نرینه را زاییده بود، جفا کرد.14و دو بال عقاب بزرگ به زن داده شد تا به بیابان به مکان خود پرواز کند، جایی که او را از نظر آن مار، زمانی و دو زمان و نصف زمان پرورش می‌کنند.15و مار از دهان خود در عقب زن، آبی چون رودی ریخت تا سیل او را فرو گیرد.16و زمین زن را حمایت کرد و زمین دهان خود را گشاده، آن رود را که اژدها از دهان خود ریخت فرو برد.17و اژدها بر زن غضب نموده، رفت تا با باقی‌ماندگانِ ذریّت او که احکام خدا را حفظ می‌کنند و شهادتِ عیسی را نگاه می‌دارند، جنگ کند.

Chapter 13

1و او بر ریگِ دریا ایستاده بود.و دیدم وحشی از دریا بالا می‌آید که ده شاخ و هفت سر دارد و بر شاخهایش ده افسر، و بر سرهایش نامهای کفر است.2و آن وحش را که دیدم، مانند پلنگ بود و پایهایش مثل پای خرس و دهانش مثل دهان شیر. و اژدها قوّت خویش و تخت خود و قوّت عظیمی به وی داد.3و یکی از سرهایش را دیدم که تا به موت کشته شد و از آن زخم مهلک شفا یافت و تمامیِ جهان در پی این وحش در حیرت افتادند.4و آن اژدها را که قدرت به وحش داده بود، پرستش کردند و وحش را سجده کرده، گفتند که کیست مثل وحش و کیست که با وی می‌تواند جنگ کند؟5و به وی دهانی داده شد که به کبر و کفر تکلّم می‌کند؛ و قدرتی به او عطا شد که مدت چهل و دو ماه عمل کند.6پس دهان خود را به کفرهای بر خدا گشود تا بر اسم او و خیمهٔ او و سکنه آسمان کفر گوید.7و به وی داده شد که با مقدّسین جنگ کند و بر ایشان غلبه یابد؛ و تسلّط بر هر قبیله و قوم و زبان و امّت، بدو عطا شد.8و جمیع ساکنان جهان، جز آنانی که نامهای ایشان در دفتر حیات برّه‌ای که از بنای عالم ذبح شده بود مکتوب است، او را خواهند پرستید.9اگر کسی گوش دارد بشنود.10اگر کسی اسیر نماید به اسیری رود، و اگر کسی به شمشیر قتل کند، می‌باید او به شمشیر کشته گردد. در اینجاست صبر و ایمان مقدّسین.11و دیدم وحش دیگری را که از زمین بالا می‌آید و دو شاخ مثل شاخهای برّه داشت و مانند اژدها تکلّم می‌نمود؛12و با تمام قدرتِ وحشِ نخست، در حضور وی عمل می‌کند و زمین و سکنه آن را بر این وا می‌دارد که وحش نخست را که از زخم مهلک شفا یافت، بپرستند.13و معجزاتِ عظیمه به عمل می‌آورد تا آتش را نیز از آسمان در حضور مردم به زمین فرود آوَرَد.14و ساکنان زمین را گمراه می‌کند، به آن معجزاتی که به وی داده شد که آنها را در حضور وحش بنماید. و به ساکنان زمین می‌گوید که صورتی را از آن وحش که بعد از خوردنِ زخمِ شمشیر زیست نمود، بسازند.15و به وی داده شد که آن صورتِ وحش را روح بخشد تا که صورت وحش سخنگوید و چنان کند که هر که صورت وحش را پرستش نکند، کشته گردد.16و همه را از کبیر و صغیر و دولتمند و فقیر و غلام و آزاد بر این وا می‌ دارد که بر دست راست یا بر پیشانیِ خود نشانی گذارند.17و اینکه هیچ‌کس خرید و فروش نتواند کرد، جز کسی که نشان، یعنی اسم یا عددِ اسم وحش را داشته باشد.18در اینجا حکمت است. پس هر که فهم دارد، عدد وحش را بشمارد، زیرا که عدد انسان است و عددش ششصد و شصت و شش است.

Chapter 14

1و دیدم که اینک، برّه، بر کوه صهیون ایستاده است و با وی صد و چهل و چهار هزار نفر که اسم او و اسم پدر او را بر پیشانی خود مرقوم می‌دارند.2و آوازی از آسمان شنیدم، مثل آواز آبهای بسیار و مانند آواز رعدِ عظیم؛ و آن آوازی که شنیدم، مانند آواز بربطنوازان بود که بربطهای خود را بنوازند.3و در حضور تخت و چهار حیوان و پیران، سرودی جدید میسرایند و هیچ‌کس نتوانست آن سرود را بیاموزد، جز آن صد و چهل و چهار هزار که از جهان خریده شده بودند.4اینانند آنانی که با زنان آلوده نشدند، زیرا که باکره هستند؛ و آنانند که برّه را هر کجا می‌رود متابعت می‌کنند و از میان مردم خریده شده‌اند تا نوبر برای خدا و برّه باشند.5و در دهانِ ایشان دروغی یافت نشد، زیرا که بی‌عیب هستند. سه فرشته6و فرشته‌ای دیگر را دیدم که در وسط آسمان پرواز می‌کند و انجیل جاودانی را دارد تا ساکنان زمین را از هر امّت و قبیله و زبان و قوم بشارت دهد،7و به آواز بلند می‌گوید، از خدا بترسید و او را تمجید نمایید، زیرا که زمان داوریِ او رسیده است. پس او را که آسمان و زمین و دریا و چشمه‌های آب را آفرید، پرستش کنید.8و فرشته‌ای دیگر از عقب او آمده، گفت، منهدم شد بابل عظیم که از خَمر غضبِ زنای خود، جمیع امّت‌ها را نوشانید.9و فرشته سوم از عقب این دو آمده، به آواز بلند می‌گوید، اگر کسی وحش و صورت او را پرستش کند و نشان او را بر پیشانی یا دست خود پذیرد،10او نیز از خمرِ غضبِ خدا که در پیاله خشم وی بی‌غش آمیخته شده است، خواهد نوشید، و در نزد فرشتگانِ مقدّس و در حضور برّه، به آتش و کبریت، معذّب خواهد شد،11و دود عذابِ ایشان تا ابدالآباد بالا می‌رود. پس آنانی که وحش و صورت او را پرستش می‌کنند و هر که نشان اسم او را پذیرد، شبانه‌روز آرامی ندارند.12در اینجاست صبرِ مقدّسین که احکام خدا و ایمان عیسی را حفظ می‌نمایند.13و آوازی را از آسمان شنیدم که می‌گوید، بنویس که از کنون خوشحالند مردگانی که در خداوند میمیرند. و روح می‌گوید، بلی، تا از زحمات خود آرامی یابند و اعمال ایشان از عقب ایشان می‌رسد.14و دیدم که اینک، ابری سفید پدید آمد و بر ابر، کسی مثل پسر انسان نشسته که تاجی از طلا دارد و در دستش داسی تیز است.15و فرشته‌ای دیگر از قدس بیرون آمده، به آواز بلند آن ابرنشین را ندا می‌کند که داس خود را پیش بیاور و درو کن، زیرا هنگام حصاد رسیده و حاصل زمین خشک شده است.16و ابرنشین داس خود را بر زمین آورد و زمین درویده شد.17و فرشته‌ای دیگر از قدسی که در آسمان است، بیرون آمد و او نیز داسی تیز داشت.18و فرشته‌ای دیگر که بر آتش مسلّط است، از مذبح بیرون شده، به آواز بلند ندا در داده، صاحب داسِ تیز را گفت، داس تیز خود را پیش آور و خوشه‌های مَوِ زمین را بچین، زیرا انگورهایش رسیده است.19پس آن فرشته داسِ خود را بر زمین آورد و مَوْهای زمین را چیده، آن را در چَرْخُشتِ عظیمِ غضبِ خدا ریخت.20و چَرخُشت را بیرون شهر به پا بیفشردند و خون از چرخشت تا به دهن اسبان به مسافت هزار و ششصد تیر پرتاب جاری شد.

Chapter 15

1و علامتِ دیگرِ عظیم و عجیبی در آسمان دیدم، یعنی هفت فرشته‌ای که هفت بلایی دارند که آخرین هستند، زیرا که به آنها غضبِ الهی به انجام رسیده است.2و دیدم مثال دریایی از شیشه مخلوط به آتش و کسانی را که بر وحش و صورت او و عددِ اسمِ او غلبهمی‌یابند، بر دریای شیشه ایستاده و بربطهای خدا را بدست گرفته،3سرود موسی بندهٔ خدا و سرود برّه را می‌خوانند و می‌گویند، عظیم و عجیب است اعمال تو ای خداوند خدای قادر مطلق! عدل و حقّ است راه‌های تو ای پادشاه امّت‌ها!4کیست که از تو نترسد، خداوندا و کیست که نام تو را تمجید ننماید؟ زیرا که تو تنها قدّوس هستی و جمیع امّت‌ها آمده، در حضور تو پرستش خواهند کرد، زیرا که احکام تو ظاهر گردیده است!5و بعد از این دیدم که قدسِ خیمهٔ شهادت در آسمان گشوده شد،6و هفت فرشته‌ای که هفت بلا داشتند، کتانی پاک و روشن دربر کرده و کمر ایشان به کمربند زرّین بسته،بیرون آمدند.7و یکی از آن چهار حیوان، به آن هفت فرشته، هفت پیاله زرّین داد، پر از غضب خدا که تا ابدالآباد زنده است.8و قدس از جلال خدا و قوّت او پُر دود گردید. و تا هفت بلای آن هفت فرشته به انجام نرسید، هیچ‌کس نتوانست به قدس درآید.

Chapter 16

1و آوازی بلند شنیدم که از میان قدس به آن هفت فرشته می‌گوید که بروید، هفت پیاله غضبِ خدا را بر زمین بریزید.2و اولی رفته، پیاله خود را بر زمین ریخت و دمّل زشت و بد بر مردمانی که نشان وحش دارند و صورت او را می‌پرستند، بیرون آمد.3و دومین پیاله خود را به دریا ریخت که آن به خون مثل خون مرده مبدّل گشت و هر نَفْسِ زنده‌از چیزهایی که در دریا بود بمرد.4و سومین پیاله خود را در نهرها و چشمه‌های آب ریخت و خون شد.5و فرشته آبها را شنیدم که می‌گوید، عادلی تو که هستی و بودی، ای قدّوس، زیرا که چنین حکم کردی،6چونکه خون مقدّسین و انبیا را ریختند و بدیشان خون دادی که بنوشند زیرا که مستحقّند.7و شنیدم که مذبح می‌گوید، ای خداوند، خدای قادر مطلق، داوریهای تو حقّ و عدل است.8و چهارمین، پیاله خود را بر آفتاب ریخت؛ و به آن داده شد که مردم را به آتش بسوزاند.9و مردم به حرارت شدید سوخته شدند و به اسم آن خدا که بر این بلایا قدرت دارد، کفر گفتند و توبه نکردند تا او را تمجید نمایند.10و پنجمین، پیاله خود را بر تخت وحش ریخت و مملکت او تاریک گشت و زبانهای خود را از درد می‌گزیدند،11و به خدای آسمان به‌سبب دردها و دمّلهای خود کفر می‌گفتند و از اعمال خود توبه نکردند.12و ششمین، پیاله خود را بر نهرِ عظیمِ فرات ریخت و آبش خشکید تا راه پادشاهانی که از مشرقِ آفتاب می‌آیند، مهیّا شود.13و دیدم که از دهان اژدها و از دهان وحش و از دهان نبی کاذب، سه روحِ خبیث چون وَزَغها بیرون می‌آیند.14زیرا که آنها ارواح دیوها هستند که معجزات ظاهر می‌سازند و بر پادشاهان تمام رُبع مسکون خروج می‌کنند تا ایشان را برای جنگِ آن روز عظیمِ خدای قادر مطلق فراهم آورند.15اینک، چون دزد می‌آیم! خوشابحال کسی که بیدار شده، رختِ خود را نگاه دارد، مبادا عریان راه رود و رسوایی او را ببینند.16و ایشان را به موضعی که آن را در عبرانی حارمَجِدّون می‌خوانند، فراهم آوردند.17و هفتمین، پیالهٔ خود را بر هوا ریخت و آوازی بلند از میان قدسِ آسمان از تخت بدر آمده، گفت که، تمام شد!18و برقها و صداها و رعدها حادث گردید و زلزلهای عظیم شد آن چنانکه از حین آفرینش انسان بر زمین زلزلهای به این شدّت و عظمت نشده بود.19و شهرِ بزرگ به سه قِسم منقسم گشت و بُلدان امّت‌ها خراب شد و بابل بزرگ در حضور خدا به یاد آمد تا پیاله خَمر غضبآلودِ خشمِ خود را بدو دهد.20و هر جزیره گریخت و کوه‌ها نایاب گشت،21و تگرگِ بزرگ که گویا به وزن یک من بود، از آسمان بر مردم بارید و مردم به‌سبب صدمه تگرگ، خدا را کفر گفتند زیرا که صدمه‌اش بی‌نهایت سخت بود.

Chapter 17

1و یکی از آن هفت فرشته‌ای که هفت پیاله را داشتند، آمد و به من خطاب کرده، گفت، بیا تا قضای آن فاحشه بزرگ را که بر آبهای بسیار نشسته است به تو نشان دهم،2که پادشاهان جهان با او زنا کردند و ساکنان زمین، از خَمر زنای او مست شدند.3پس مرا در روح به بیابان برد و زنی را دیدم بر وحش قرمزی سوار شده که از نامهای کفر پر بود و هفت سر و ده شاخداشت.4و آن زن، به ارغوانی و قرمز ملبّس بود و به طلا و جواهر و مروارید مزیّن و پیالهای زرّین به دست خود پر از خبائث و نجاسات زنای خود داشت.5و بر پیشانیاش این اسم مرقوم بود، سِرّ و بابل عظیم و مادر فواحش و خبائث دنیا.6و آن زن را دیدم، مست از خون مقدّسین و از خون شهدای عیسی و از دیدن او بی‌نهایت تعجّب نمودم.7و فرشته مرا گفت، چرا متعجّب شدی؟ من سِرّ زن و آن وحش را که هفت سر و ده شاخ دارد که حامل اوست، به تو بیان می‌نمایم.8آن وحش که دیدی، بود و نیست و از هاویه خواهد برآمد و به هلاکت خواهد رفت؛ و ساکنان زمین، جز آنانی که نامهای ایشان از بنای عالم در دفتر حیات مرقوم است، در حیرت خواهند افتاد از دیدن آن وحش که بود و نیست و ظاهر خواهد شد.9اینجاست ذهنی که حکمت دارد. این هفت سر، هفت کوه می‌باشد که زن بر آنها نشسته است؛10و هفت پادشاه هستند که پنج افتاده‌اند و یکی هست و دیگری هنوز نیامده است و چون آید می‌باید اندکی بماند.11و آن وحش که بود و نیست، هشتمین است و از آن هفت است و به هلاکت می‌رود.12و آن ده شاخ که دیدی، ده پادشاه هستند که هنوز سلطنت نیافته‌اند بلکه یک ساعت با وحش چون پادشاهان قدرت می‌یابند.13اینها یک رأی دارند و قوّت و قدرت خود را به وحش می‌دهند.14ایشان با برّه جنگ خواهند نمود و برّه بر ایشان غالب خواهد آمد، زیرا که او ربّالارباب و پادشاه پادشاهان است و آنانی نیزکه با وی هستند که خوانده‌شده و برگزیده و امینند.15و مرا می‌گوید، آبهایی که دیدی، آنجایی که فاحشه نشسته است، قومها و جماعتها و امّت‌ها و زبانها می‌باشد.16و امّا ده شاخ که دیدی و وحش، اینها فاحشه را دشمن خواهند داشت و او را بینوا و عریان خواهند نمود و گوشتش را خواهند خورد و او را به آتش خواهند سوزانید،17زیرا خدا در دل ایشان نهاده است که ارادهٔ او را بجا آرند و یک رأی شده، سلطنت خود را به وحش بدهند تا کلام خدا تمام شود.18و زنی که دیدی، آن شهر عظیم است که بر پادشاهان جهان سلطنت می‌کند.

Chapter 18

1بعد از آن دیدم فرشته‌ای دیگر از آسمان نازل شد که قدرت عظیم داشت و زمین به جلال او منوّر شد.2و به آواز زورآور ندا کرده، گفت، منهدم شد، منهدم شد بابِلِ عظیم! و او مسکن دیوها و ملاذ هر روح خبیث و ملاذ هر مرغ ناپاک و مکروه گردیده است!3زیرا که از خَمر غضبآلود زنای او همهٔ امّت‌ها نوشیده‌اند و پادشاهان جهان با وی زنا کرده‌اند و تجّار جهان از کثرت عیاشی او دولتمند گردیده‌اند!4و صدایی دیگر از آسمان شنیدم که می‌گفت، ای قوم من از میان او بیرون آیید، مبادا در گناهانش شریک شده، از بلاهایش بهرهمند شوید.5زیرا گناهانش تا به فلک رسیده و خداظلمهایش را به یاد آورده است.6بدو ردّ کنید آنچه را که او داده است و بحسب کارهایش دو چندان بدو جزا دهید و در پیالهای که او آمیخته است، او را دو چندان بیامیزید.7به اندازه‌ای که خویشتن را تمجید کرد و عیاشی نمود، به آنقدر عذاب و ماتم بدو دهید، زیرا که در دل خود می‌گوید، به مقام ملکه نشستهام و بیوه نیستم و ماتم هرگز نخواهم دید.8لهذا بلایای او از مرگ و ماتم و قحط در یک روز خواهد آمد و به آتش سوخته خواهد شد، زیرا که زورآور است، خداوند خدایی که بر او داوری می‌کند.9آنگاه پادشاهان دنیا که با او زنا و عیاشی نمودند، چون دودِ سوختنِ او را بینند، گریه و ماتم خواهند کرد،10و از خوف عذابش دور ایستاده، خواهند گفت، وای وای، ای شهر عظیم، ای بابل، بَلده زورآور زیرا که در یک ساعت عقوبت تو آمد!11و تجّار جهان برای او گریه و ماتم خواهند نمود، زیرا که از این پس بضاعت ایشان را کسی نمی‌خرد.12بضاعتِ طلا و نقره و جواهر و مروارید و کتان نازک و ارغوانی و ابریشم و قرمز و عودِ قُماری و هر ظرف عاج و ظروف چوب گرانبها و مس و آهن و مرمر،13و دارچینی و حمامّا و خوشبویها و مُرّ و کندر و شراب و روغن و آرد مَیدِه و گندم و رمه‌ها و گله‌ها و اسبان و ارابه‌ها و اجساد و نفوس مردم.14و حاصل شهوتِ نفس تو از تو گُم شد و هر چیز فربه و روشن از تو نابود گردید و دیگر آنها را نخواهی یافت.15و تاجران این چیزها که از وی دولتمندشده‌اند، از ترسِ عذابش دور ایستاده، گریان و ماتمکنان16خواهند گفت، وای، وای، ای شهر عظیم که به کتان و ارغوانی و قرمز ملبّس می‌بودی و به طلا و جواهر و مروارید مزیّن، زیرا در یک ساعت اینقدر دولتِ عظیم خراب شد.17و هر ناخدا و کلّ جماعتی که بر کشتیها می‌باشند و ملاّحان و هر که شغل دریا می‌کند دور ایستاده،18چون دودِ سوختن آن را دیدند، فریادکنان گفتند، کدام شهر است مثل این شهرِ بزرگ!19و خاک بر سر خود ریخته، گریان و ماتمکنان فریاد برآورده، می‌گفتند، وای، وای بر آن شهر عظیم که از آن هر که در دریا صاحب کشتی بود، از نفایس او دولتمند گردید که در یک ساعت ویران گشت.20پس ای آسمان و مقدّسان و رسولان و انبیا شادی کنید زیرا خدا انتقام شما را از او کشیده است.21و یک فرشته زورآور سنگی چون سنگ آسیای بزرگ گرفته، به دریا انداخت و گفت، چنین به یک صدمه، شهر بابِل بزرگ منهدم خواهد گردید و دیگر هرگز یافت نخواهد شد.22و صوت بربطزنان و مغنّیان و نیزنان و کرّنانوازان بعد از این در تو شنیده نخواهد شد و هیچ صنعتگر از هر صناعتی در تو دیگر پیدا نخواهد شد و باز صدای آسیا در تو شنیده نخواهد گردید،23و نور چراغ در تو دیگر نخواهد تابید و آواز عروس و داماد باز در تو شنیده نخواهد گشت زیرا که تجّار تو اکابر جهانبودند و از جادوگری تو جمیع امّت‌ها گمراه شدند.24و در آن، خون انبیا و مقدّسین و تمامِ مقتولان روی زمین یافت شد.

Chapter 19

1و بعد از آن شنیدم چون آوازی بلند از گروهی کثیر در آسمان که می‌گفتند، هَلِّلویاه! نجات و جلال و اکرام و قوّت از آنِ خدای ما است،2زیرا که احکام او راست و عدل است، چونکه داوری نمود بر فاحشه بزرگ که جهان را به زنای خود فاسد می‌گردانید و انتقام خون بندگان خود را از دست او کشید.3و بار دیگر گفتند، هَلِّلویاه، و دودش تا ابدالآباد بالا می‌رود!4و آن بیست و چهار پیر و چهار حیوان به روی درافتاده، خدایی را که بر تخت نشسته است سجده نمودند و گفتند، آمین، هَلِّلویاه!5و آوازی از تخت بیرون آمده، گفت، حمد نمایید خدای ما را ای تمامی بندگان او و ترسندگان او چه کبیر و چه صغیر!6و شنیدم چون آواز جمعی کثیر و چون آواز آبهای فراوان و چون آواز رعدهای شدید که می‌گفتند، هَلِّلویاه، زیرا خداوند خدای ما قادر مطلق، سلطنت گرفته است!7شادی و وجد نماییم و او را تمجید کنیم زیرا که نکاح برّه رسیده است و عروس او خود را حاضر ساخته است.8و به او داده شد که به کتانِ پاک و روشن خود را بپوشاند، زیرا که آن کتان عدالتهای مقدّسین است.9و مرا گفت، بنویس، خوشابحال آنانی که به بزم نکاح برّه دعوت شده‌اند. و نیز مرا گفت که، این است کلام راست خدا.10و نزد پایهایش افتادم تا او را سجده کنم. او به من گفت، زنهار چنین نکنی زیرا که من با تو هم‌خدمت هستم و با برادرانت که شهادتِ عیسی را دارند. خدا را سجده کن زیرا که شهادت عیسی روح نبوّت است.11و دیدم آسمان را گشوده و ناگاه اسبی سفید که سوارش امین و حقّ نام دارد و به عدل داوری و جنگ می‌نماید،12و چشمانش چون شعلهٔ آتش و بر سرش افسرهای بسیار و اسمی مرقوم دارد که جز خودش هیچ‌کس آن را نمی‌داند.13و جامهای خونآلود دربر دارد و نام او را کلمه خدا می‌خوانند.14و لشکرهایی که در آسمانند، بر اسبهای سفید و به کتان سفید و پاک ملبّس از عقب او می‌آمدند.15و از دهانش شمشیری تیز بیرون می‌آید تا به آن امّت‌ها را بزند و آنها را به عصای آهنین حکمرانی خواهد نمود؛ و او چرخُشت خَمر غضب و خشم خدای قادر مطلق را زیر پای خود میافشُرَد.16و بر لباس و ران او نامی مرقوم است، یعنی پادشاه پادشاهان و ربّالارباب.17و دیدم فرشته‌ای را در آفتاب ایستاده که به آواز بلند تمامی مرغانی را که در آسمان پرواز می‌کنند، ندا کرده، می‌گوید، بیایید و بجهت ضیافتِ عظیمِ خدا فراهم شوید.18تا بخوریدگوشت پادشاهان و گوشت سپهسالاران و گوشت جبّاران و گوشت اسبها و سواران آنها و گوشتِ همگان را، چه آزاد و چه غلام، چه صغیر و چه کبیر.19و دیدم وحش و پادشاهان زمین و لشکرهای ایشان را که جمع شده بودند تا با اسبسوار و لشکر او جنگ کنند.20و وحش گرفتار شد و نبیِ کاذب با وی که پیش او معجزات ظاهر می‌کرد تا به آنها آنانی را که نشان وحش را دارند و صورت او را می‌پرستند، گمراه کند. این هر دو، زنده به دریاچه آتش افروخته شده به کبریت انداخته شدند.21و باقیان به شمشیری که از دهان اسبسوار بیرون می‌آمد کشته شدند و تمامی مرغان از گوشت ایشان سیر گردیدند.

Chapter 20

1و دیدم فرشته‌ای را که از آسمان نازل می‌شود و کلید هاویه را دارد و زنجیری بزرگ بر دست وی است.2و اژدها، یعنی مار قدیم را که ابلیس و شیطان می‌باشد، گرفتار کرده، او را تا مدت هزار سال در بند نهاد.3و او را به هاویه انداخت و در را بر او بسته، مهر کرد تا امّت‌ها را دیگر گمراه نکند تا مدت هزار سال به انجام رسد؛ و بعد از آن می‌باید اندکی خلاصی یابد.4و تختها دیدم و بر آنها نشستند و به ایشان حکومت داده شد و دیدم نفوس آنانی را که بجهت شهادت عیسی و کلام خدا سر بریده شدند و آنانی را که وحش و صورتش را پرستش نکردند و نشان او را بر پیشانی و دست خودنپذیرفتند که زنده شدند و با مسیح هزار سال سلطنت کردند.5و سایر مردگان زنده نشدند تا هزار سال به اتمام رسید. این است قیامت اوّل.6خوشحال و مقدّس است کسی که از قیامت اوّل قسمتی دارد. بر اینها موت ثانی تسلّط ندارد بلکه کاهنان خدا و مسیح خواهند بود و هزار سال با او سلطنت خواهند کرد.7و چون هزار سال به انجام رسد، شیطان از زندان خود خلاصی خواهد یافت8تا بیرون رود و امّت‌هایی را که در چهار زاویه جهانند، یعنی جوج و ماجوج را گمراه کند و ایشان را بجهت جنگ فراهم آورد که عدد ایشان چون ریگ دریاست.9و بر عرصه جهان برآمده، لشکرگاه مقدّسین و شهر محبوب را محاصره کردند. پس آتش از جانب خدا از آسمان فرو ریخته، ایشان را بلعید.10و ابلیس که ایشان را گمراه می‌کند، به دریاچه آتش و کبریت انداخته شد، جایی که وحش و نبی کاذب هستند؛ و ایشان تا ابدالآباد شبانه‌روز عذاب خواهند کشید.11و دیدم تختی بزرگِ سفید و کسی را بر آن نشسته که از روی وی آسمان و زمین گریخت و برای آنها جایی یافت نشد.12و مردگان را خُرد و بزرگ دیدم که پیش تخت ایستاده بودند؛ و دفترها را گشودند. پس دفتری دیگر گشوده شد که دفتر حیات است و بر مردگان داوری شد، بحسب اعمال ایشان از آنچه در دفترها مکتوب است.13و دریا مردگانی را که در آن بودند باز داد؛ وموت و عالم اموات مردگانی را که در آنها بودند باز دادند؛ و هر یکی بحسب اعمالش حکم یافت.14و موت و عالم اموات به دریاچه آتش انداخته شد. این است موتِ ثانی، یعنی دریاچه آتش.15و هر که در دفتر حیات مکتوب یافت نشد، به دریاچه آتش افکنده گردید.

Chapter 21

1و دیدم آسمانی جدید و زمینی جدید،چونکه آسمان اوّل و زمین اوّل درگذشت و دریا دیگر نمی‌باشد.2و شهر مقدّس اورشلیم جدید را دیدم که از جانب خدا از آسمان نازل می‌شود، حاضر شده چون عروسی که برای شوهر خود آراسته است.3و آوازی بلند از آسمان شنیدم که می‌گفت، اینک، خیمهٔ خدا با آدمیان است و با ایشان ساکن خواهد بود و ایشان قومهای او خواهند بود و خودِ خدا با ایشان خدای ایشان خواهد بود.4و خدا هر اشکی را از چشمان ایشان پاک خواهد کرد. و بعد از آن موت نخواهد بود و ماتم و ناله و درد دیگر رو نخواهد نمود زیرا که چیزهای اوّل درگذشت.5و آن تختنشین گفت، الحال همه‌چیز را نو می‌سازم. و گفت، بنویس، زیرا که این کلام امین و راست است.6باز مرا گفت، تمام شد! من الف و یا و ابتدا و انتها هستم. من به هر که تشنه باشد، از چشمه آب حیات، مفت خواهم داد.7و هر که غالب آید، وارث همه‌چیز خواهد شد، و او را خدا خواهم بود و او مرا پسر خواهد بود.8لکن ترسندگان وبی‌ایمانان و خبیثان و قاتلان و زانیان و جادوگران و بت‌پرستان و جمیع دروغ‌گویان، نصیب ایشان در دریاچه افروختهشده به آتش و کبریت خواهد بود. این است موت ثانی.9و یکی از آن هفت فرشته که هفت پیاله پُر از هفت بلای آخرین را دارند، آمد و مرا مخاطب ساخته، گفت، بیا تا عروس منکوحه برّه را به تو نشان دهم.10آنگاه مرا در روح، به کوهی بزرگِ بلند برد و شهر مقدّس اورشلیم را به من نمود که از آسمان از جانب خدا نازل می‌شود،11و جلال خدا را دارد و نورش مانند جواهر گرانبها، چون یشم بلورین.12و دیواری بزرگ و بلند دارد و دوازده دروازه دارد و بر سر دروازه‌ها دوازده فرشته و اسمها بر ایشان مرقوم است که نامهای دوازده سبط بنی‌اسرائیل باشد.13از مشرق سه دروازه و از شمال سه دروازه و از جنوب سه دروازه و از مغرب سه دروازه.14و دیوار شهر دوازده اساس دارد و بر آنها دوازده اسم دوازده رسول برّه است.15و آن کس که با من تکلّم می‌کرد، نی طلا داشت تا شهر و دروازه‌هایش و دیوارش را بپیماید.16و شهر مربّع است که طول و عرضش مساوی است و شهر را به آن نی پیموده، دوازده هزار تیر پرتاب یافت و طول و عرض وبلندیاش برابر است.17و دیوارش را صد و چهل و چهار ذراع پیمود، موافق ذراع انسان، یعنی فرشته.18و بنای دیوار آن از یشم بود و شهر از زر خالص چون شیشه مصفّیٰ بود.19و بنیادِ دیوارِ شهر به هر نوع جواهر گرانبها مزیّن بود که بنیاد اوّل، یشمو دوم، یاقوت کبود و سوم، عقیق سفید و چهارم، زمرّد20و پنجم، جزع عقیقی و ششم، عقیق و هفتم، زَبَرجَد و هشتم، زمرّد سِلقی و نهم، طوپاز و دهم، عقیق اَخضَر و یازدهم، آسمانجونی و دوازدهم، یاقوت بود.21و دوازده دروازه، دوازده مروارید بود، هر دروازه از یک مروارید و شارعِ عامِّ شهر، از زر خالص چون شیشه شفّاف.22و در آن هیچ قدس ندیدم زیرا خداوند خدای قادر مطلق و برّه قدس آن است.23و شهر احتیاج ندارد که آفتاب یا ماه آن را روشنایی دهد زیرا که جلال خدا آن را منوّر می‌سازد و چراغش برّه است.24و امّت‌ها در نورش سالک خواهند بود و پادشاهان جهان، جلال و اکرام خود را به آن خواهند درآورد.25و دروازه‌هایش در روز بسته نخواهد بود زیرا که شب در آنجا نخواهد بود.26و جلال و عزّت امّت‌ها را به آن داخل خواهند ساخت.27و چیزی ناپاک یا کسی که مرتکب عمل زشت یا دروغ شود، هرگز داخل آن نخواهد شد، مگر آنانی که در دفتر حیات برّه مکتوبند.

Chapter 22

1و نهری از آب حیات به من نشان داد که درخشنده بود، مانند بلّور و از تخت خدا و برّه جاری می‌شود.2و در وسط شارعِ عامِّ آن و بر هر دو کناره نهر، درخت حیات را که دوازده میوه می‌آوَرَد، یعنی هر ماه میوهٔ خود را می‌دهد؛ و برگهای آن درخت برای شفای امّت‌ها می‌باشد.3و دیگر هیچ لعنت نخواهد بود و تختخدا و برّه در آن خواهد بود و بندگانش او را عبادت خواهند نمود.4و چهره او را خواهند دید و اسم وی بر پیشانیِ ایشان خواهد بود.5و دیگر شب نخواهد بود و احتیاج به چراغ و نور آفتاب ندارند، زیرا خداوند خدا بر ایشان روشنایی می‌بخشد و تا ابدالآباد سلطنت خواهند کرد.6و مرا گفت، این کلامْ امین و راست است و خداوند خدای ارواحِ انبیا، فرشته خود را فرستاد تا به بندگان خود آنچه را که زود می‌باید واقع شود، نشان دهد.7و اینک، به زودی می‌آیم. خوشابحال کسی که کلام نبوّت این کتاب را نگاه دارد.8و من، یوحنّا، این امور را شنیدم و دیدم و چون شنیدم و دیدم، افتادم تا پیش پایهای آن فرشته‌ای که این امور را به من نشان داد سجده کنم.9او مرا گفت، زنهار نکنی، زیرا که هم‌خدمت با تو هستم و با انبیا یعنی برادرانت و با آنانی که کلام این کتاب را نگاه دارند. خدا را سجده کن.10و مرا گفت، کلام نبوّت این کتاب را مُهر مکن زیرا که وقت نزدیک است.11هر که ظالم است، باز ظلم کند و هر که خبیث است، باز خبیث بماند و هر که عادل است، باز عدالت کند و هر که مقدّس است، باز مقدّس بشود.12و اینک، به زودی می‌آیم و اجرت من با من است تا هر کسی را بحسب اعمالش جزا دهم.13من الف و یاء و ابتدا و انتها و اوّل و آخر هستم.14خوشابحال آنانی که رختهای خود را می‌شویند تا بر درخت حیات اقتدار یابند و بهدروازه‌های شهر درآیند،15زیرا که سگان و جادوگران و زانیان و قاتلان و بت‌پرستان و هر که دروغ را دوست دارد و به عمل آورد، بیرون می‌باشند.16من عیسی فرشته خود را فرستادم تا شما را در کلیساها بدین امور شهادت دهم. من ریشه و نسل داود و ستاره درخشنده صبح هستم.17و روح و عروس می‌گویند، بیا! و هر که می‌شنود بگوید، بیا! و هر که تشنه باشد، بیاید و هر که خواهش دارد، از آب حیات بی‌قیمت بگیرد.18زیرا هر کس را که کلام نبوّت این کتاب را بشنود، شهادت می‌دهم که اگر کسی بر آنها بیفزاید، خدا بلایای مکتوب در این کتاب را بر وی خواهد افزود.19و هر گاه کسی از کلام این نبوّت چیزی کم کند، خدا نصیب او را از درخت حیات و از شهر مقدّس و از چیزهایی که در این کتاب نوشته است، منقطع خواهد کرد.20او که بر این امور شاهد است، می‌گوید، بلی، به زودی می‌آیم! آمین. بیا، ای خداوند عیسی!21فیض خداوند ما عیسی مسیح با همهٔٔ شما باد. آمین.